



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت  
علیهما الصلوات  
والتسلیمات

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# سلفی گری

(وہابیت)

## وہابیت پر شیعہات

محمد امجد علی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# سلفی گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

انتشارات مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۴۲	سلفی‌گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات
۴۲	مشخصات کتاب
۴۲	مقدمه ناشر
۴۲	پیشگفتار
۴۳	پیدایش سلفیه
۴۳	ابن تیمیه از پیشوایان اندیشه سلفیه
۴۴	محمد بن عبدالوهاب، مجدد سلفیه
۴۵	سلفی‌گری
۴۵	سلفی‌گری
۴۵	مفهوم لغوی سلفی
۴۵	مفهوم اصطلاحی سلفی
۴۶	احمد بن حنبل رئیس خط سلفی‌گری
۴۶	روش احمد بن حنبل در عقاید
۴۷	جایگاه عقل نزد سلفیون
۴۷	آثار سوء منع تدوین حدیث
۴۷	عامل تاریخی پیدایش خط سلفی‌گری
۴۸	اعتدال
۴۹	ضرورت بررسی احادیث
۵۰	تأویل، ضرورتی بنیادین
۵۰	سلفیه جدید
۵۰	منشأ پیدایش فکر سلفی
۵۱	اسلوب دعوت سلفیان پیشین

- برخی از افکار و اعتقادات سلفیان وهابی ..... ۵۱
- برخی از افکار و اعتقادات سلفیان وهابی ..... ۵۱
- ۱ - عقیده تشبیه و تجسیم ..... ۵۲
- ۲ - بی‌احترامی و بغض اهل بیت علیهم السلام ..... ۵۲
- تناقض در تضعیفات البانی ..... ۵۲
- ۳ - نسبت شرک و کفر به مخالفین ..... ۵۴
- ۴ - مخالفت با تقریب ..... ۵۴
- ۵ - مخالفت با تصوف اسلامی و زیارت قبور اولیا ..... ۵۴
- ۶ - بی‌اعتنایی به تفسیر ..... ۵۵
- ۷ - دوری از استدلال به قرآن ..... ۵۵
- ۸ - مخالفت با عقل و عقلانیت ..... ۵۵
- ۹ - عدم اعتراف به اجماع ..... ۵۵
- عدم امکان میزان بودن فهم سلف ..... ۵۵
- نبود مذهبی به نام «مذهب سلف» ..... ۵۶
- شرح حال ابن تیمیه ..... ۵۶
- شرح حال ابن تیمیه ..... ۵۶
- نسب ابن تیمیه ..... ۵۶
- شروع تحصیل ..... ۵۶
- جرات و جسارت ..... ۵۷
- عصر ظهور ابن تیمیه ..... ۵۸
- عصر ظهور وهابیت ..... ۵۸
- عملکرد سیاسی ..... ۵۹
- برخی از فتاوا و آرای ابن تیمیه ..... ۵۹
- ۱ - تحریم نماز و دعا در کنار قبور اولیا ..... ۵۹

- ۲ - تحریم زیارت قبور ..... ۵۹
- ۳ - تحریم استغاثه به غیر خدا ..... ۵۹
- ۴ - تحریم برپایی مراسم ..... ۶۰
- ۵ - تحریم قسم به غیر خداوند ..... ۶۰
- ۶ - نسبت دادن جسمیت به خدا ..... ۶۰
- تناقضات ابن تیمیه ..... ۶۰
- روش‌های غلط ابن تیمیه ..... ۶۱
- روش‌های غلط ابن تیمیه ..... ۶۱
- ۱ - روش او در جرح و تعدیل ..... ۶۱
- ۲ - عملکرد ابن تیمیه در مورد قرآن ..... ۶۲
- ۳ - توسعه در عنوان شرک ..... ۶۲
- ۴ - توسعه در عنوان بدعت ..... ۶۲
- ۵ - اصرار بر تجسیم ..... ۶۳
- ۶ - ادعای اجماعات وهمی ..... ۶۳
- ۷ - تضعیف مغرضانه روایات ..... ۶۳
- ۸ - انکار حقایق تاریخی ..... ۶۴
- ۹ - نسبت دروغ بر مخالفان ..... ۶۴
- ابن تیمیه از دیدگاه اهل سنت ..... ۶۴
- ابن تیمیه از دیدگاه اهل سنت ..... ۶۴
- ۱ - ابن جُهَیْل ..... ۶۴
- ۲ - یافعی ..... ۶۵
- ۳ - ابوبکر حصینی ..... ۶۵
- ۴ - ابوحنیفان اندلسی ..... ۶۵
- ۵ - ابن حجر عسقلانی ..... ۶۵

- ۶۵ ..... مؤلفین یا مناظره کنندگان در ردّ ابن تیمیه
- ۶۶ ..... ابن قیم، مروج افکار ابن تیمیه
- ۶۷ ..... دشمنی ابن تیمیه با اهل بیت صلی الله علیه و سلم علیهم السلام رحمهما الله
- ۶۷ ..... دشمنی ابن تیمیه با اهل بیت صلی الله علیه و سلم علیهم السلام رحمهما الله
- ۶۷ ..... ۱ - مخالفت با نزول آیه مباحله در شأن اهل بیت علیهم السلام
- ۶۷ ..... ۱ - مخالفت با نزول آیه مباحله در شأن اهل بیت علیهم السلام
- ۶۷ ..... الف) کسی با پیامبر صلی الله علیه و آله مساوی نیست!!
- ۶۷ ..... پاسخ
- ۶۷ ..... ب) عدم دلالت «انفسنا» بر مساوات!
- ۶۸ ..... پاسخ
- ۶۸ ..... ج) کفایت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله!!
- ۶۸ ..... پاسخ
- ۶۹ ..... د) عدم اختصاص به حضرت علی علیه السلام!!
- ۶۹ ..... پاسخ
- ۶۹ ..... ه) مقصود از «انفسنا»، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است!!
- ۶۹ ..... پاسخ
- ۶۹ ..... ۲ - توجیه آیه تطهیر
- ۶۹ ..... ۲ - توجیه آیه تطهیر
- ۷۰ ..... پاسخ
- ۷۰ ..... پاسخ
- ۷۰ ..... ۳ - مخالفت با شأن نزول آیه انذار
- ۷۰ ..... ۳ - مخالفت با شأن نزول آیه انذار
- ۷۰ ..... پاسخ
- ۷۱ ..... ایراد دیگر



- ۷۱ ..... پاسخ
- ۷۱ ..... ۴ - تضعیف دلالت آیه ولایت
- ۷۱ ..... ۴ - تضعیف دلالت آیه ولایت
- ۷۱ ..... پاسخ
- ۷۲ ..... ۵ - تضعیف شأن نزول آیه مودت
- ۷۲ ..... ۵ - تضعیف شأن نزول آیه مودت
- ۷۲ ..... پاسخ
- ۷۲ ..... پاسخ
- ۷۳ ..... پاسخ
- ۷۴ ..... ۶ - تضعیف ذیل حدیث ثقلین
- ۷۴ ..... ۶ - تضعیف ذیل حدیث ثقلین
- ۷۴ ..... پاسخ
- ۷۴ ..... ۷ - توجیه بی مورد حدیث «ثقلین»
- ۷۴ ..... ۷ - توجیه بی مورد حدیث «ثقلین»
- ۷۴ ..... پاسخ
- ۷۵ ..... فهم علمای اهل سنت از ثقلین
- ۷۶ ..... ۸ - تضعیف حدیث غدیر
- ۷۶ ..... ۸ - تضعیف حدیث غدیر
- ۷۶ ..... پاسخ
- ۷۶ ..... ۹ - تکذیب ذیل حدیث غدیر
- ۷۶ ..... ۹ - تکذیب ذیل حدیث غدیر
- ۷۶ ..... پاسخ
- ۷۷ ..... ۱۰ - تکذیب حدیث «مؤاخاة»
- ۷۷ ..... ۱۰ - تکذیب حدیث «مؤاخاة»

- ۷۷ ..... پاسخ
- ۷۸ ..... ۱۱ - تضعیف حدیث «عمار»
- ۷۸ ..... ۱۱ - تضعیف حدیث «عمار»
- ۷۸ ..... پاسخ
- ۷۹ ..... ۱۲ - ردّ حدیث «ولایت»
- ۷۹ ..... ۱۲ - ردّ حدیث «ولایت»
- ۷۹ ..... پاسخ
- ۸۰ ..... ۱۳ - تکذیب حدیث «ردّ الشمس»
- ۸۰ ..... ۱۳ - تکذیب حدیث «ردّ الشمس»
- ۸۰ ..... پاسخ
- ۸۱ ..... ۱۴ - جعلی دانستن حدیث «سدّ ابواب»
- ۸۱ ..... ۱۴ - جعلی دانستن حدیث «سدّ ابواب»
- ۸۱ ..... پاسخ
- ۸۱ ..... ۱۵ - تکذیب حدیث «مدینه علم»
- ۸۲ ..... ۱۵ - تکذیب حدیث «مدینه علم»
- ۸۲ ..... پاسخ
- ۸۲ ..... ۱۶ - تضعیف حدیث «اقضاکم علی علیه السلام»
- ۸۲ ..... ۱۶ - تضعیف حدیث «اقضاکم علی علیه السلام»
- ۸۲ ..... پاسخ
- ۸۳ ..... ۱۷ - تضعیف حدیث «قتال ناکثین و ...»
- ۸۳ ..... ۱۷ - تضعیف حدیث «قتال ناکثین و ...»
- ۸۳ ..... پاسخ
- ۸۳ ..... ۱۸ - تکذیب حدیث «محبّت حضرت علی علیه السلام»
- ۸۳ ..... ۱۸ - تکذیب حدیث «محبّت حضرت علی علیه السلام»

- ۸۳ ..... پاسخ
- ۸۴ ..... ۱۹ - تهمت ابن تیمیه به امام علی علیه السلام
- ۸۴ ..... ۱۹ - تهمت ابن تیمیه به امام علی علیه السلام
- ۸۴ ..... پاسخ
- ۸۴ ..... ۲۰ - ادعای بغض صحابه نسبت به حضرت علی علیه السلام
- ۸۴ ..... ۲۰ - ادعای بغض صحابه نسبت به حضرت علی علیه السلام
- ۸۴ ..... پاسخ
- ۸۵ ..... ۲۱ - ادعای بیعت نکردن اکثر امت با امام علی علیه السلام
- ۸۵ ..... ۲۱ - ادعای بیعت نکردن اکثر امت با امام علی علیه السلام
- ۸۵ ..... پاسخ
- ۸۷ ..... ۲۲ - اعتراض به حزن حضرت زهرا علیها السلام
- ۸۷ ..... ۲۲ - اعتراض به حزن حضرت زهرا علیها السلام
- ۸۷ ..... پاسخ
- ۸۸ ..... ۲۳ - اعتراض به شکوه حضرت زهرا علیها السلام
- ۸۸ ..... ۲۳ - اعتراض به شکوه حضرت زهرا علیها السلام
- ۸۸ ..... پاسخ
- ۸۹ ..... ۲۴ - اعتراض به قهر کردن حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر
- ۸۹ ..... ۲۴ - اعتراض به قهر کردن حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر
- ۸۹ ..... پاسخ
- ۹۰ ..... ۲۵ - اعتراض بر حضرت زهرا علیها السلام به جهت وصیت به دفن شبانه!!
- ۹۰ ..... ۲۵ - اعتراض بر حضرت زهرا علیها السلام به جهت وصیت به دفن شبانه!!
- ۹۰ ..... پاسخ
- ۹۱ ..... ۲۶ - نفی اعلمیت امام حسن و امام حسین علیهما السلام
- ۹۱ ..... ۲۶ - نفی اعلمیت امام حسن و امام حسین علیهما السلام

- ۹۱ ..... پاسخ
- ۹۱ ..... پاسخ
- ۹۲ ..... الف) فضایل امام حسن علیه السلام
- ۹۲ ..... امام حسن علیه السلام از دیدگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله
- ۹۲ ..... امام حسن علیه السلام از دیدگاه صحابه و تابعین
- ۹۳ ..... امام حسن علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت
- ۹۴ ..... کرم امام حسن علیه السلام
- ۹۴ ..... عبادت امام حسن علیه السلام
- ۹۴ ..... حلم امام حسن علیه السلام
- ۹۵ ..... ب) فضایل امام حسین علیه السلام
- ۹۵ ..... عبادت امام حسین علیه السلام
- ۹۵ ..... حلم امام حسین علیه السلام
- ۹۵ ..... فضایل امام حسین علیه السلام از زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله
- ۹۶ ..... گفتار صحابه درباره امام حسین علیه السلام
- ۹۷ ..... امام حسین علیه السلام از دیدگاه تابعین
- ۹۷ ..... امام حسین علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت
- ۹۷ ..... امام حسین علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت
- ۹۷ ..... ۱ - ابن حجر عسقلانی
- ۹۸ ..... ۲ - زرنندی حنفی
- ۹۸ ..... ۳ - یافعی
- ۹۸ ..... ۴ - ابن سیرین
- ۹۸ ..... ۵ - عباس محمود عقّاد
- ۹۸ ..... ۶ - دکتر محمّد عبده یمانی
- ۹۸ ..... ۷ - عمر رضا کحاله

- ۲۷ - ادّعی برتری شیخین بر امام حسن و امام حسین علیهما السلام ..... ۹۸
- ۲۷ - ادّعی برتری شیخین بر امام حسن و امام حسین علیهما السلام ..... ۹۸
- پاسخ ..... ۹۹
- پاسخ ..... ۹۹
- الف) بررسی احادیث سروران جوانان بهشت ..... ۹۹
- الف) بررسی احادیث سروران جوانان بهشت ..... ۹۹
- تصریح به صحّت حدیث ..... ۹۹
- ب) بررسی احادیث سروران پیران بهشت ..... ۱۰۰
- ب) بررسی احادیث سروران پیران بهشت ..... ۱۰۰
- ۱ - روایات ترمذی ..... ۱۰۰
- ۲ - روایت ابن ماجه ..... ۱۰۱
- ۳ - روایت هیثمی ..... ۱۰۲
- ۴ - روایت دولابی ..... ۱۰۲
- ۵ - روایت عبداللّه بن احمد حنبل ..... ۱۰۲
- ۶ - روایات خطیب بغدادی ..... ۱۰۲
- ۷ - روایت ابن حجر ..... ۱۰۳
- ۸ - حدیث ابن النجار ..... ۱۰۳
- ۹ - روایت ابن عساکر ..... ۱۰۳
- ۱۰ - حدیث ابن ابی شیبّه ..... ۱۰۳
- ۱۱ - روایات طحاوی ..... ۱۰۴
- ۱۲ - حدیث ابن ابی حاتم ..... ۱۰۴
- ۱۳ - حدیث طبرانی ..... ۱۰۴
- ۱۴ - حدیث ابن قتیبّه ..... ۱۰۴
- نتیجه ..... ۱۰۵

- مشکل متن حدیث ..... ۱۰۵
- اعتراف به ناصبی بودن ابن تیمیه اعتراف به ناصبی بودن ابن تیمیه ..... ۱۰۵
- اشاره ..... ۱۰۵
- ۱ - ابن حجر عسقلانی ..... ۱۰۵
- ۲ - ابن حجر هیثمی ..... ۱۰۵
- ۳ - علامه زاهد کوثری ..... ۱۰۵
- ۴ - شیخ عبدالله غماری ..... ۱۰۵
- ۵ - حسن بن علی سقاف ..... ۱۰۶
- ۶ - علامه شیخ کمال الحوت ..... ۱۰۶
- ۷ - شیخ عبدالله حبشی ..... ۱۰۶
- ۸ - حسن بن فرحان مالکی ..... ۱۰۶
- ۹ - ناصر الدین البانی (محدث وهابی) ..... ۱۰۶
- حکم بغض امیرمؤمنان علی علیه السلام ..... ۱۰۶
- صفات دشمنان حضرت علی علیه السلام ..... ۱۰۷
- صفات دشمنان حضرت علی علیه السلام ..... ۱۰۷
- ۱ - خبث ولادت ..... ۱۰۷
- ۲ - نفاق ..... ۱۰۸
- ۳ - فسق ..... ۱۰۸
- دفاع ابن تیمیه از مخالفان اهل بیت علیهم السلام ..... ۱۰۸
- دفاع ابن تیمیه از مخالفان اهل بیت علیهم السلام ..... ۱۰۸
- ۱ - ادعای افضلیت عمر بر امام علی علیه السلام!! ..... ۱۰۸
- ۱ - ادعای افضلیت عمر بر امام علی علیه السلام ..... ۱۰۸
- پاسخ ..... ۱۰۸
- ۲ - تقدیم سه خلیفه بر امام علی علیه السلام ..... ۱۰۹

- ۲ - تقدیم سه خلیفه بر امام علی علیه السلام ..... ۱۰۹
- پاسخ ..... ۱۱۰
- ۳ - ادّعی عدم رضایت یزید به قتل امام حسین علیه السلام ..... ۱۱۰
- ۳ - ادّعی عدم رضایت یزید به قتل امام حسین علیه السلام ..... ۱۱۰
- پاسخ ..... ۱۱۰
- ۴ - انکار انتقال سر مبارک امام حسین علیه السلام به شام ..... ۱۱۱
- ۴ - انکار انتقال سر مبارک امام حسین علیه السلام به شام ..... ۱۱۱
- پاسخ ..... ۱۱۱
- ۵ - انکار به اسارت بردن حریم امام حسین علیه السلام ..... ۱۱۲
- ۵ - انکار به اسارت بردن حریم امام حسین علیه السلام ..... ۱۱۲
- پاسخ ..... ۱۱۲
- ۶ - انکار امر یزید به قتل امام حسین علیه السلام ..... ۱۱۲
- ۶ - انکار امر یزید به قتل امام حسین علیه السلام ..... ۱۱۲
- پاسخ ..... ۱۱۲
- ۷ - انکار واقعه حرّه ..... ۱۱۳
- ۷ - انکار واقعه حرّه ..... ۱۱۳
- پاسخ ..... ۱۱۳
- عوامل قیام مردم مدینه ..... ۱۱۴
- عوامل قیام مردم مدینه ..... ۱۱۴
- ۱ - احساسات دینی ..... ۱۱۴
- ۲ - واقعه کربلا وشهادت امام حسین علیه السلام ..... ۱۱۴
- ۳ - نابسامانی‌های سیاسی ..... ۱۱۵
- رویارویی آشکار ..... ۱۱۵
- اعزام نیرو به مدینه ..... ۱۱۵

- ۱۱۶ ..... درگیری لشکر شام و قوای مدینه
- ۱۱۶ ..... قتل و غارت اهل مدینه
- ۱۱۷ ..... اعدام شدگان
- ۱۱۸ ..... ۸ - انکار امر یزید به خراب کردن کعبه
- ۱۱۸ ..... ۸ - انکار امر یزید به خراب کردن کعبه
- ۱۱۸ ..... پاسخ
- ۱۱۸ ..... کلمات علمای اهل سنت درباره یزید
- ۱۱۹ ..... ۹ - تمجید از یزیدیه
- ۱۱۹ ..... ۱۰ - دفاع از خوارج
- ۱۱۹ ..... ۱۱ - دفاع از قاتلین حضرت علی علیه السلام
- ۱۱۹ ..... ۱۱ - دفاع از قاتلین حضرت علی علیه السلام
- ۱۲۰ ..... پاسخ
- ۱۲۰ ..... ۱۲ - دفاع از ابن ملجم
- ۱۲۰ ..... ۱۲ - دفاع از ابن ملجم
- ۱۲۱ ..... پاسخ
- ۱۲۱ ..... ۱۳ - دفاع از بنی امیه
- ۱۲۱ ..... ۱۳ - دفاع از بنی امیه
- پاسخ تفسیر «شجره ملعونه» به بنی امیه از بسیاری از اهل سنت وارد شده است؛ از قبیل: حاکم نیشابوری، (۶۸۱) خطیب بغدادی، (۶۸۲) فخر رازی
- ۱۲۱ ..... شناخت وهابیان
- ۱۲۱ ..... شناخت وهابیان
- ۱۲۱ ..... شرح حال محمد بن عبدالوهاب
- ۱۲۲ ..... کشتار بی‌رحمانه شیعیان در کربلا
- ۱۲۳ ..... قتل عام مردم طائف
- ۱۲۳ ..... تصمیم به کشتار عمومی علمای اهل سنت



- ۱۲۴ ..... خطبه کفرآمیز سعود در مدینه منوره
- ۱۲۴ ..... انهدام میراث فرهنگی
- ۱۲۵ ..... تخریب آثار بزرگان مکه
- ۱۲۵ ..... آتش زدن کتابخانه‌های بزرگ
- ۱۲۵ ..... تخریب آثار بزرگان مدینه
- ۱۲۶ ..... برخی از عقاید و فتاوی وهابیان
- ۱۲۶ ..... مسلمانان از دیدگاه وهابیان
- ۱۲۶ ..... تشابه بین وهابیان و خوارج
- ۱۲۷ ..... روش‌های دعوت وهابیان
- ۱۲۷ ..... روش‌های دعوت وهابیان
- ۱۲۷ ..... ۱ - مبارزه و مقابله با کتاب‌های شیعه
- ۱۲۷ ..... ۲ - تحریف کتاب‌ها
- ۱۲۸ ..... ۳ - مختصر کردن کتاب‌ها
- ۱۲۸ ..... ۴ - استفاده از موسم حج
- ۱۲۹ ..... ۵ - تهمت‌ها بر ضد شیعه
- ۱۲۹ ..... از عوامل تهاجم بر ضد شیعه
- ۱۳۰ ..... وهابیت، عامل تفرقه
- ۱۳۱ ..... گزارشی از برخی فعالیت‌های تبلیغی
- ۱۳۲ ..... تألیفات بر ضد وهابیان
- ۱۳۸ ..... صفات الهی از دیدگاه وهابیت
- ۱۳۸ ..... کیفیت صفات
- ۱۳۸ ..... ۱ - مذهب تاویل
- ۱۳۸ ..... ۲ - مذهب تفویض و توقف
- ۱۳۸ ..... ۳ - مذهب حمل به ظاهر

- ۱۳۹ ..... استدلال قائلین به تأویل صفات
- ۱۳۹ ..... اهتمام اهل بیت‌علیهم السلام در تنزیه باری تعالی
- ۱۴۰ ..... منزلت عقل از دیدگاه قرآن و روایات
- ۱۴۰ ..... رؤیت
- ۱۴۰ ..... رؤیت
- ۱۴۰ ..... ادله امامیه و معتزله بر نفی رؤیت
- ۱۴۰ ..... ادله امامیه و معتزله بر نفی رؤیت
- ۱۴۰ ..... الف) دلیل عقلی
- ۱۴۱ ..... ب) دلیل نقلی قرآنی
- ۱۴۱ ..... ج) دلیل نقلی روایی
- ۱۴۲ ..... تصریح ائمه اهل بیت‌علیهم السلام به امکان رؤیت قلبی
- ۱۴۲ ..... اعتراف برخی از علمای عامه
- ۱۴۲ ..... بررسی ادله قائلین به رؤیت
- ۱۴۲ ..... بررسی ادله قائلین به رؤیت
- ۱۴۳ ..... دلیل اول
- ۱۴۳ ..... پاسخ
- ۱۴۳ ..... دلیل دوم
- ۱۴۳ ..... پاسخ
- ۱۴۳ ..... دلیل سوم
- ۱۴۴ ..... پاسخ
- ۱۴۴ ..... دلیل چهارم
- ۱۴۴ ..... پاسخ
- ۱۴۴ ..... تجسیم
- ۱۴۴ ..... تجسیم

- قرآن و نفی جسمیت از خداوند ..... ۱۴۵
- مقابله اهل بیت‌علیهم السلام با قول به تشبیه ..... ۱۴۶
- عوامل پیدایش نظریه تجسیم ..... ۱۴۶
- ۱ - میل عوام به تجسیم ..... ۱۴۶
- ۲ - خوف از افتادن در تعطیل ..... ۱۴۶
- ۳ - تأثر از فرهنگ یهود ..... ۱۴۶
- تصریح علمای اهل سنت به تجسیم این تیمیه ..... ۱۴۶
- ادوار قول به تجسیم ..... ۱۴۷
- ادوار قول به تجسیم ..... ۱۴۷
- دور اول: عصر یهود ..... ۱۴۷
- دور دوم: از زمان صحابه تا احمد بن حنبل ..... ۱۴۸
- دور دوم: از زمان صحابه تا احمد بن حنبل ..... ۱۴۸
- ۱ - نعیم بن حماد (۲۲۸ ه.ق) ..... ۱۴۸
- ۲ - مقاتل بن سلیمان (۱۵۵ ه.ق) ..... ۱۴۸
- ۳ - وهب بن منبه (۱۱۴ ه.ق) ..... ۱۴۹
- ۴ - محمد بن کزّام سجستانی (۲۵۵ ه.ق) ..... ۱۴۹
- ۵ - حماد بن سلمه (۱۶۷ ه.ق) ..... ۱۴۹
- ۶ - نوح ابن ابی مریم (۱۷۳ ه.ق) ..... ۱۴۹
- حشویه و قول به تجسیم ..... ۱۴۹
- دور سوم از ادوار تجسیم ..... ۱۵۰
- دور چهارم از ادوار تجسیم ..... ۱۵۱
- دور پنجم از ادوار تجسیم ..... ۱۵۱
- دور ششم از ادوار تجسیم ..... ۱۵۲
- تبرئه رجال شیعه از قول به تجسیم ..... ۱۵۲

۱۵۲	آرای علمای شیعه در مسأله تجسیم
۱۵۳	تبرئه هشام بن حکم از قول به تجسیم
۱۵۳	تبرئه هشام بن حکم از قول به تجسیم
۱۵۳	مرحله اول: بررسی اصل نسبت
۱۵۵	مرحله دوم: بررسی کلام
۱۵۵	مرحله دوم: بررسی کلام
۱۵۵	۱ - قرینه لفظی
۱۵۵	۲ - قرینه خارجی
۱۵۶	۳ - اختلاف در معنای جسم
۱۵۶	۴ - «جسم لا کالاجسام» عبارتی شایع
۱۵۶	بررسی روایات در مذمت هشام
۱۵۷	مبانی اعتقادی وهابیت
۱۵۷	میزان در توحید و شرک
۱۵۷	میزان در توحید و شرک
۱۵۷	فتاوی وهابیان در مصادیق شرک
۱۵۸	توحید، اساس دعوت انبیا
۱۵۸	مراحل توحید
۱۵۸	مراحل توحید
۱۵۹	۱ - توحید در الوهیت
۱۵۹	۲ - توحید در خالقیت
۱۵۹	۳ - توحید در ربوبیت
۱۵۹	۴ - توحید در عبادت
۱۵۹	بررسی مفهوم عبادت
۱۶۱	ارکان عبادت

- ۱۶۱ ..... ارکان عبادت
- ۱۶۱ ..... الف) اعتقاد به الوهیت کسی که بر او خضوع کرده است
- ۱۶۱ ..... ب) اعتقاد به ربوبیت کسی که بر او خضوع کرده است
- ۱۶۱ ..... اعمال به نیت است
- ۱۶۲ ..... عقیده مشرکان
- ۱۶۳ ..... تقسیم توحید نزد وهابیان
- ۱۶۳ ..... شرک
- ۱۶۴ ..... اقسام شرک
- ۱۶۴ ..... اقسام شرک
- ۱۶۴ ..... شرک در خالقیت
- ۱۶۴ ..... شرک در ربوبیت
- ۱۶۴ ..... شرک در عبادت و طاعت
- ۱۶۵ ..... حکم شرک به خداوند
- ۱۶۵ ..... حکم شرک به خداوند
- ۱۶۵ ..... ۱ - شرک، گناهی نا بخشودنی
- ۱۶۵ ..... ۲ - شرک، ظلمی بزرگ است
- ۱۶۵ ..... ۳ - شرک موجب سقوط از مقامات عالی است
- ۱۶۵ ..... ۴ - مشرک در آتش است
- ۱۶۵ ..... ۵ - مشرک در گمراهی است
- ۱۶۵ ..... ۶ - مشرک بدون برهان است
- ۱۶۶ ..... ۷ - شرک موجب حبط عمل است
- ۱۶۶ ..... ۸ - نهی از شرک، محور گفت و گوی ادیان
- ۱۶۶ ..... ۹ - خباثت مشرک
- ۱۶۶ ..... ۱۰ - خداوند از مشرک بیزار است

- ۱۱ - نفی شرک، هدف بعثت انبیا ..... ۱۶۶
- سرچشمه‌های شرک ..... ۱۶۶
- سرچشمه‌های شرک ..... ۱۶۶
- ۱ - پیروی از اوهام ..... ۱۶۷
- ۲ - حس گزایی ..... ۱۶۷
- ۳ - منافع خیالی ..... ۱۶۷
- ۴ - تقلید کور کورانه ..... ۱۶۸
- ملاکهای شرک نزد وهابیان ..... ۱۶۸
- ملاکهای شرک نزد وهابیان ..... ۱۶۸
- ۱ - اعتقاد به سلطه غیبی برای غیر خداوند ..... ۱۶۸
- پاسخ ..... ۱۶۸
- ۲ - تأثیر مرگ در تحقق مفهوم شرک ..... ۱۶۹
- پاسخ ..... ۱۶۹
- ۳ - دعا نوعی عبادت است ..... ۱۶۹
- پاسخ ..... ۱۶۹
- ایمان و کفر ..... ۱۷۰
- ایمان و کفر ..... ۱۷۰
- ایمان در لغت و اصطلاح ..... ۱۷۰
- اموری که ایمان به آنها واجب است ..... ۱۷۱
- کفر در لغت و اصطلاح ..... ۱۷۱
- اقسام کفر ..... ۱۷۲
- تکفیر اهل قبله ..... ۱۷۲
- اجتناب از گزافه گویی در تکفیر ..... ۱۷۲
- تکفیر مسلمانان از دیدگاه روایات ..... ۱۷۳

- ۱۷۳ ..... فرق بین اسلام و ایمان
- ۱۷۳ ..... فرق بین اسلام و ایمان
- ۱۷۴ ..... ۱ - اسلام در مقابل ایمان
- ۱۷۴ ..... ۲ - تسلیم زبانی و تصدیق قلبی
- ۱۷۴ ..... ۳ - تسلیم، ورای تصدیق قلبی
- ۱۷۴ ..... غلوّ محمّد بن عبدالوهاب در تکفیر
- ۱۷۴ ..... غلوّ محمّد بن عبدالوهاب در تکفیر
- ۱۷۴ ..... ۱ - توحید انحصاری
- ۱۷۵ ..... ۲ - نسبت شرک به علمای اسلام
- ۱۷۵ ..... ۳ - تکفیر اشخاص
- ۱۷۵ ..... ۴ - مقایسه بین افراد
- ۱۷۶ ..... ۵ - نسبت انکار معاد به غالب مردم
- ۱۷۶ ..... ۶ - تکفیر شخصی
- ۱۷۶ ..... ۷ - کفر تمام دیار
- ۱۷۶ ..... ۸ - تکفیر امامیه
- ۱۷۶ ..... ۹ - تکفیر کسی که صحابه را ناسزا می‌گوید
- ۱۷۶ ..... ۱۰ - تکفیر اهل مکه
- ۱۷۶ ..... ۱۱ - تکفیر اهالی برخی مناطق
- ۱۷۷ ..... ۱۲ - تکفیر ابن عربی
- ۱۷۷ ..... ۱۳ - تکفیر اکثر مسلمانان
- ۱۷۷ ..... ۱۴ - بت‌پرستی در نجد
- ۱۷۷ ..... ۱۵ - تکفیر فخر رازی
- ۱۷۷ ..... ۱۶ - نسبت شرک به علم فقه
- ۱۷۸ ..... ۱۷ - تکفیر متکلمین

- ۱۷۸ - دیدگاه محمد بن عبدالوهاب نسبت به مسلمانان معاصر ..... ۱۷۸
- نظری گذرا به کتاب «کشف الشبهات» ..... ۱۷۸
- نظری گذرا به کتاب «کشف الشبهات» ..... ۱۷۸
- نقد اول ..... ۱۷۸
- پاسخ ..... ۱۷۹
- نقد دوم: ..... ۱۷۹
- پاسخ ..... ۱۷۹
- نقد سوم ..... ۱۸۰
- پاسخ ..... ۱۸۰
- نقد چهارم ..... ۱۸۱
- پاسخ ..... ۱۸۱
- حیات برزخی ..... ۱۸۲
- حیات برزخی ..... ۱۸۲
- فتواهای وهابیان ..... ۱۸۲
- ترکیب انسان از روح و جسم ..... ۱۸۲
- ترکیب انسان از روح و جسم ..... ۱۸۲
- استمرار حیات بعد از انتقال از دنیا ..... ۱۸۳
- وجود ارتباط بین حیات برزخی و حیات مادی ..... ۱۸۴
- وجود ارتباط بین حیات برزخی و حیات مادی ..... ۱۸۴
- الف) آیات ..... ۱۸۴
- ب) روایات ..... ۱۸۴
- حیات انبیا در عالم برزخ ..... ۱۸۵
- کرامات اولیا در عالم برزخ ..... ۱۸۶
- حکم قرائت قرآن بر مردگان ..... ۱۸۶



۱۸۷	بهره‌مندی اموات
۱۸۷	بهره‌مندی اموات
۱۸۷	۱ - آیات
۱۸۸	۲ - روایات
۱۸۸	بررسی اشکالات وهابیان
۱۸۸	اشکال اول
۱۸۸	پاسخ
۱۸۸	اشکال دوم
۱۸۹	پاسخ
۱۸۹	سنت و بدعت
۱۸۹	سنت و بدعت
۱۸۹	فتاوی وهابیان در مصادیق بدعت
۱۹۲	تجّر وهابیان
۱۹۳	نمونه‌هایی از انحراف فکری
۱۹۳	ادله وهابیان بر حرمت این مصادیق
۱۹۴	پاسخ اجمالی
۱۹۴	سنت در لغت و اصطلاح
۱۹۵	بدعت در لغت
۱۹۵	بدعت در اصطلاح
۱۹۶	تشویش در مفهوم بدعت
۱۹۶	حرمت بدعت
۱۹۶	ارکان بدعت
۱۹۷	نمونه‌هایی از عمومات قرآنی
۱۹۸	نمونه‌هایی از عمومات حدیثی

- ۱۹۸ ..... شواهد تاریخی بر تطبیق
- ۱۹۹ ..... شمولیت و عمومیت تشریح اسلامی
- ۱۹۹ ..... وسعت دایره حلال
- ۲۰۰ ..... بدعت حسن و قبیح از نظر اهل سنت
- ۲۰۰ ..... اصل عملی اباحه در اشیا و افعال
- ۲۰۰ ..... نقد میزان بودن فعل سلف
- ۲۰۰ ..... نقد میزان بودن فعل سلف
- ۲۰۱ ..... پاسخ
- ۲۰۲ ..... مصادیق واقعی بدعت
- ۲۰۲ ..... مصادیق واقعی بدعت
- ۲۰۲ ..... الف) بدعت های خلیفه اول
- ۲۰۲ ..... ب) بدعت های خلیفه دوم
- ۲۰۳ ..... ج) بدعت های عثمان
- ۲۰۳ ..... عوامل پیدایش بدعت
- ۲۰۳ ..... عوامل پیدایش بدعت
- ۲۰۳ ..... ۱ - مبالغه در تعبد انسان نسبت به خداوند
- ۲۰۳ ..... ۲ - متابعت از هوای نفس
- ۲۰۳ ..... ۳ - نبود روحیه تسلیم
- ۲۰۳ ..... ۳ - نبود روحیه تسلیم
- ۲۰۴ ..... الف) خطّ فکری اجتهاد در مقابل نصوص
- ۲۰۴ ..... ب) خطّ تسلیم و تعبد محض
- ۲۰۴ ..... حجیت سنت اهل بیت علیهم السلام
- ۲۰۴ ..... حجیت سنت اهل بیت علیهم السلام
- ۲۰۴ ..... ۱ - آیه تطهیر

- ۲ - حدیث ثقلین ..... ۲۰۴
- غلو ..... ۲۰۵
- غلو ..... ۲۰۵
- تعریف غلو ..... ۲۰۵
- پدیده غلو در جهان اسلام ..... ۲۰۵
- نشانه‌های غلو ..... ۲۰۵
- موضع ائمه اهل بیت علیهم السلام در برابر غالیان ..... ۲۰۶
- مخالفت متکلمان امامیه با غلو و غالیان ..... ۲۰۶
- حدّ و میزان در غلو چیست؟ ..... ۲۰۷
- اعتراف به حق ..... ۲۰۷
- عوامل پیدایش نظریه همسانی تشیع و غلو ..... ۲۰۹
- اعتقاد ما درباره اولیای الهی ..... ۲۱۰
- امور مشترک بین خالق و مخلوق ..... ۲۱۰
- امور مشترک بین خالق و مخلوق ..... ۲۱۰
- ۱ - شفاعت ..... ۲۱۱
- ۲ - علم غیب ..... ۲۱۱
- ۳ - هدایت ..... ۲۱۱
- ۴ - رأفت و رحمت ..... ۲۱۱
- تعظیم اولیای الهی ..... ۲۱۱
- فتاوی و آرای وهابیان ..... ۲۱۲
- توسل ..... ۲۱۲
- توسل ..... ۲۱۲
- تعریف توسل ..... ۲۱۲
- توسل در لغت ..... ۲۱۲

- ۲۱۲ ..... توسل در اصطلاح
- ۲۱۲ ..... فتوا های وهابیان
- ۲۱۳ ..... فلسفه توسل
- ۲۱۳ ..... توسل از دیدگاه قرآن
- ۲۱۵ ..... عالم مظهر خداست
- ۲۱۵ ..... ولی کامل، وجه خدا
- ۲۱۶ ..... تأثیر دعای پیامبر صلی الله علیه وآله
- ۲۱۶ ..... انواع توسل
- ۲۱۶ ..... موارد اتفاق بر جواز
- ۲۱۶ ..... ۱ - توسل به خدا، به ذات و اسماء و صفاتش
- ۲۱۶ ..... ۲ - توسل به طاعت و ایمان
- ۲۱۷ ..... ۳ - توسل به قرآن کریم
- ۲۱۷ ..... ۴ - توسل به پیامبر صلی الله علیه وآله در روز قیامت
- ۲۱۷ ..... ۵ - توسل به آثار پیامبر صلی الله علیه وآله در زمان حیات
- ۲۱۷ ..... ۶ - توسل به دعای پیامبر صلی الله علیه وآله در حال حیات
- ۲۱۸ ..... ۷ - توسل به ذات پیامبر صلی الله علیه وآله قبل از آمدن به دنیا
- ۲۱۸ ..... ۸ - توسل به انبیا و اولیا در حیات شان
- ۲۱۸ ..... موارد اتفاق بر عدم جواز
- ۲۱۸ ..... موارد اتفاق بر عدم جواز
- ۱ - توسل به طاغوت: خداوند متعال می‌فرماید: { يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ } (۱۳۷۹) «می‌خواهند برای داوری نزد
- ۲ - توسل به بتان: خداوند می‌فرماید: { وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ } (۱۳۸۰) «آنان غیر از خدا
- ۲۱۸ ..... موارد اختلاف
- ۲۱۸ ..... موارد اختلاف
- ۱ - توسل به جاه پیامبر صلی الله علیه وآله در حیات برزخی

- ۲۱۹ ..... دلیل جواز و رجحان
- ۲۲۰ ..... دیدگاه علمای اهل سنت
- ۲۲۱ - ۲ - توسل به دعای پیامبرصلی الله علیه وآله در حیات برزخی
- ۲۲۱ ..... دلیل جواز و رجحان
- ۲۲۱ ..... منع از توسل، از بدعت های امویان
- ۲۲۲ - ۳ - توسل و تبرک به آثار پیامبرصلی الله علیه وآله در حیات برزخی
- ۲۲۲ ..... کلمات اهل سنت درباره توسل
- ۲۲۳ ..... پاسخ به شبهات
- ۲۲۳ ..... پاسخ به شبهات
- ۲۲۳ - ۱ - اسمای الهی، تنها وسیله
- ۲۲۳ ..... پاسخ
- ۲۲۴ - ۲ - تنها وسیله، طاعات و اعمال صالح
- ۲۲۴ ..... پاسخ
- ۲۲۴ - ۳ - ابراهیم و ردّ وسیله
- ۲۲۴ ..... پاسخ
- ۲۲۴ ..... دو نوع وسیله
- ۲۲۵ ..... اشاره به توسل در شعائر دینی
- ۲۲۷ ..... خلقت از طریق وسائط
- ۲۲۷ ..... خلقت از طریق وسائط
- ۲۲۷ - ۱ - گرفتن جان
- ۲۲۸ - ۲ - واسطه در روزی رساندن
- ۲۲۸ ..... تبرک
- ۲۲۸ ..... تبرک
- ۲۲۸ ..... فتاوی وهابیان در حرمت تبرک

- ۲۲۹ ..... معنای تبرک
- ۲۲۹ ..... تبرک در قرآن کریم
- ۲۲۹ ..... تبرک در قرآن کریم
- ۲۲۹ ..... الف) برکت در اشخاص
- ۲۲۹ ..... ب) برکت در زمان و مکان
- ۲۳۰ ..... تبرک در روایات
- ۲۳۰ ..... تبرک در تاریخ
- ۲۳۱ ..... سیره مسلمین در تبرک
- ۲۳۱ ..... الف) سیره صحابه در تبرک به پیامبر صلی الله علیه وآله در زمان حیاتش
- ۲۳۱ ..... ب) تبرک صحابه و تابعین به آثار پیامبر صلی الله علیه وآله بعد از وفاتش
- ۲۳۳ ..... دلالت نصوص تبرک
- ۲۳۴ ..... رأی ابن تیمیه و احمد بن حنبل در تبرک
- ۲۳۴ ..... شفاعت
- ۲۳۴ ..... شفاعت
- ۲۳۴ ..... اجماع امت
- ۲۳۵ ..... شفاعت در قرآن کریم
- ۲۳۵ ..... شفاعت در قرآن کریم
- ۲۳۵ ..... ۱ - آیاتی که شفاعت را نفی می‌کنند
- ۲۳۵ ..... ۲ - ابطال عقیده یهود در شفاعت
- ۲۳۵ ..... ۳ - نفی شفاعت از کافران
- ۲۳۵ ..... ۴ - نفی صلاحیت شفاعت از بت‌ها
- ۲۳۶ ..... ۵ - اختصاص شفاعت به خداوند
- ۲۳۶ ..... ۶ - شفاعت مشروط برای غیر خدا
- ۲۳۶ ..... ضرورت شفاعت

۲۳۶	..... ضرورت شفاعت
۲۳۶	..... ۱ - ابتلای مردم به گناه
۲۳۶	..... ۲ - گستره رحمت الهی
۲۳۶	..... ۳ - نجات، اصل اولی در انسان
۲۳۷	..... اثر شفاعت
۲۳۷	..... درخواست شفاعت از شفاعت کنندگان
۲۳۸	..... تحقیق مطلب
۲۳۸	..... تحقیق مطلب
۲۳۸	..... توضیح نکته اول
۲۳۸	..... توضیح نکته دوم
۲۳۸	..... درخواست از اولیای الهی در حال حیات
۲۳۹	..... وهابیان و درخواست شفاعت از شفیعیان
۲۴۰	..... دلایل وهابیان
۲۴۰	..... دلایل وهابیان
۲۴۰	..... دلیل اول
۲۴۰	..... پاسخ
۲۴۰	..... دلیل دوم
۲۴۱	..... پاسخ
۲۴۱	..... دلیل سوم
۲۴۱	..... پاسخ
۲۴۱	..... دلیل چهارم
۲۴۱	..... پاسخ
۲۴۱	..... دلیل پنجم
۲۴۱	..... پاسخ

- ۲۴۲ ..... بررسی دلایل منکران
- ۲۴۲ ..... ۱ - شفاعت محرک معصیت است!
- ۲۴۲ ..... پاسخ
- ۲۴۲ ..... ۲ - شفاعت واسطه‌گری است!
- ۲۴۲ ..... پاسخ
- ۲۴۳ ..... آثار شفاعت
- ۲۴۳ ..... ۳ - چه نیازی به شفیع داریم؟
- ۲۴۴ ..... پاسخ
- ۲۴۴ ..... ۴ - شفاعت عامل دگرگونی در علم و اراده الهی
- ۲۴۴ ..... پاسخ
- ۲۴۵ ..... ۵ - لزوم یکی از دو محذور
- ۲۴۵ ..... پاسخ
- ۲۴۵ ..... ۶ - تغییر ناپذیری سنت‌های الهی
- ۲۴۶ ..... پاسخ
- ۲۴۶ ..... استغاثه به ارواح اولیا
- ۲۴۶ ..... استغاثه به ارواح اولیا
- ۲۴۶ ..... فتواهای وهابیان
- ۲۴۷ ..... انواع استعانت (کمک گرفتن) از غیر
- ۲۴۷ ..... انواع استعانت (کمک گرفتن) از غیر
- ۲۴۷ ..... ۱ - کمک گرفتن از انسان در زمان حیات
- ۲۴۷ ..... ۱ - کمک گرفتن از انسان در زمان حیات
- ۲۴۷ ..... الف) استعانت در مسائل عادی
- ۲۴۷ ..... ب) کمک گرفتن از ولی خدا در امور غیر عادی
- ۲۴۷ ..... ج) استعانت به دعای غیر



- ۲۴۸ ..... ۲ - کمک گرفتن از ارواح اولیای الهی بعد از مرگ
- ۲۴۸ ..... ادله جواز یا رجحان استعانت از اولیا (استغاثه)
- ۲۴۹ ..... بررسی شبهات
- ۲۵۰ ..... بررسی شبهات
- ۲۵۰ ..... شبهه اول
- ۲۵۰ ..... پاسخ
- ۲۵۰ ..... شبهه دوم
- ۲۵۰ ..... پاسخ
- ۲۵۰ ..... شبهه سوم
- ۲۵۰ ..... پاسخ
- ۲۵۱ ..... شبهه چهارم
- ۲۵۱ ..... پاسخ
- ۲۵۱ ..... شبهه پنجم
- ۲۵۲ ..... پاسخ
- ۲۵۲ ..... دیدگاه قرآن
- ۲۵۳ ..... شبهه ششم
- ۲۵۳ ..... پاسخ
- ۲۵۴ ..... کتابشناسی توصیفی
- ۲۵۴ ..... قسم، نذر و ذبح کردن برای غیر خدا
- ۲۵۴ ..... قسم، نذر و ذبح کردن برای غیر خدا
- ۲۵۴ ..... الف) قسم خوردن به غیر خداوند
- ۲۵۴ ..... الف) قسم خوردن به غیر خداوند
- ۲۵۴ ..... ادله جواز قسم به غیر خداوند
- ۲۵۵ ..... دلیل وهابیان

- ۲۵۵ ..... حکم قسم بر خدا به حق مخلوق
- ۲۵۵ ..... دلیل وهابیان
- ۲۵۶ ..... (ب) حکم ذبح برای غیر خداوند
- ۲۵۷ ..... (ج) حکم نذر برای غیر خداوند
- ۲۵۷ ..... (ج) حکم نذر برای غیر خداوند
- ۲۵۷ ..... تحقیق بحث
- ۲۵۸ ..... دیدگاه علمای اهل سنت
- ۲۵۹ ..... زیارت قبور
- ۲۵۹ ..... زیارت قبور
- ۲۵۹ ..... فتاوی وهابیان
- ۲۵۹ ..... ادله مشروعیت زیارت قبور
- ۲۵۹ ..... ادله مشروعیت زیارت قبور
- ۲۶۰ ..... ۱ - دلیل فطرت
- ۲۶۰ ..... ۲ - قرآن و زیارت قبور
- ۲۶۰ ..... ۳ - احادیث و زیارت قبور
- ۲۶۰ ..... ۳ - احادیث و زیارت قبور
- ۲۶۰ ..... الف) مشروعیت زیارت قبور در روایات
- ۲۶۱ ..... ب) ممارست پیامبر صلی الله علیه وآله به زیارت قبور
- ۲۶۱ ..... ج) زیارت قبور در سیره گذشتگان
- ۲۶۲ ..... ۴ - اجماع مسلمین
- ۲۶۲ ..... فتاوی علمای اهل تسنن درباره زیارت قبور
- ۲۶۶ ..... آثار زیارت قبور
- ۲۶۶ ..... آثار زیارت قبور
- ۲۶۶ ..... ۱ - خشوع و یاد مرگ

- ۲ - دعا برای اموات ..... ۲۶۷
- ۳ - ادای حقوق اموات ..... ۲۶۷
- زیارت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از نظر قرآن ..... ۲۶۷
- روایات و زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله ..... ۲۶۸
- زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله در سیره صحابه ..... ۲۶۹
- زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله در سیره صحابه ..... ۲۶۹
- ۱ - حضرت زهرا علیها السلام ..... ۲۶۹
- ۲ - جابر بن عبدالله ..... ۲۶۹
- ۳ - ابویوب انصاری ..... ۲۶۹
- ۴ - شخص اعرابی ..... ۲۷۰
- ۵ - بلال حبشی ..... ۲۷۰
- ۶ - عبدالله بن عمر ..... ۲۷۱
- ۷ - ایوب سختیانی ..... ۲۷۱
- ۸ - فرستادن پیک به جهت زیارت ..... ۲۷۱
- اهل سنت و استحباب زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله ..... ۲۷۱
- استحباب زیارت قبور امامان ..... ۲۷۲
- زیارت قبور و مشروعیت سفر به سوی آن ..... ۲۷۳
- دلیل وهابیان بر حرمت زیارت قبور ..... ۲۷۴
- نقد کلام ابن تیمیه ..... ۲۷۴
- نقد کلام ابن تیمیه ..... ۲۷۴
- پاسخ ..... ۲۷۴
- اعتراض علمای اهل سنت به ابن تیمیه ..... ۲۷۵
- اعتراض علمای اهل سنت به ابن تیمیه ..... ۲۷۵
- ۱ - ابن حجر عسقلانی ..... ۲۷۵

- ۲ - حافظ ذهبی ..... ۲۷۵
- ردّ بر ابن تیمیه در مسأله زیارت قبور ..... ۲۷۶
- تقسیم زیارت به شرعی و بدعی ..... ۲۷۶
- تقسیم زیارت به شرعی و بدعی ..... ۲۷۶
- پاسخ ..... ۲۷۷
- زنان و زیارت قبور ..... ۲۷۷
- ادله جواز ..... ۲۷۸
- تمسک به عموم تعلیل در روایات ..... ۲۷۹
- نقد ادله وهابیان بر حرمت زیارت زنان از قبور ..... ۲۷۹
- نقد ادله وهابیان بر حرمت زیارت زنان از قبور ..... ۲۷۹
- الف) نقد روایات ..... ۲۷۹
- ب) نقد قاعده سدّ ذرایع ..... ۲۸۲
- فتاوی جواز ..... ۲۸۲
- فتاوی اهل سنت در جواز زیارت قبور برای بانوان ..... ۲۸۳
- فلسفه زیارت قبور اولیای الهی ..... ۲۸۴
- فضیلت زیارت قبر امام حسین علیه السلام ..... ۲۸۵
- چرا زیارت امام حسین علیه السلام از زیارت کعبه افضل است؟ ..... ۲۸۵
- حکم طواف بر قبور اولیا ..... ۲۸۶
- دیدگاه اهل سنت ..... ۲۸۶
- تفصیلی درباره طواف بر قبور اولیا ..... ۲۸۶
- بررسی روایات ..... ۲۸۶
- تحقیقی از علامه مجلسی ..... ۲۸۷
- دست کشیدن و بوسیدن قبور اولیا ..... ۲۸۸
- اقوال در مسأله ..... ۲۸۸

- ۲۹۲ ..... توجیه ادله قائلین به حرمت
- ۲۹۲ ..... توجیه ادله قائلین به حرمت
- ۲۹۳ ..... پاسخ
- ۲۹۳ ..... پاسخ
- ۲۹۳ ..... پاسخ
- ۲۹۴ ..... پاسخ
- ۲۹۴ ..... بنای بر قبور
- ۲۹۴ ..... بنای بر قبور
- ۲۹۴ ..... فتواهای وهابیان
- ۲۹۴ ..... قرآن و بنای بر قبور
- ۲۹۴ ..... قرآن و بنای بر قبور
- ۲۹۵ ..... ۱ - بنای بر قبور، تعظیم شعائر الهی
- ۲۹۵ ..... ۲ - بنای بر قبور از مصادیق موّدت ذوی القربی
- ۲۹۵ ..... ۳ - بنای بر قبور اولیای الهی مصداق ترفیع بیوت
- ۲۹۶ ..... سیره سلف و بنای بر قبور
- ۲۹۷ ..... مزار بزرگان
- ۲۹۷ ..... مزار بزرگان
- ۲۹۷ ..... ۱ - مزار بلال حبشی
- ۲۹۷ ..... ۲ - مزار سلمان فارسی
- ۲۹۷ ..... ۳ - مزار طلحه بن عبید الله
- ۲۹۷ ..... ۴ - مزار زبیر بن عوام
- ۲۹۸ ..... ۵ - مزار ابویوب انصاری
- ۲۹۸ ..... ۶ - مرقد امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۹۸ ..... ۷ - مرقد امام کاظم علیه السلام

- ۸ - مرقد امام رضاعلیه السلام ..... ۲۹۹
- ۹ - مرقد امام جوادعلیه السلام ..... ۲۹۹
- ۱۰ - مزار معروف کرخی ..... ۲۹۹
- ۱۱ - مزار احمد بن موسی علیه السلام ..... ۲۹۹
- ۱۲ - مزار عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی بن الحسین علیه السلام ..... ۲۹۹
- ۱۳ - مزار سیده نفیسه ..... ۲۹۹
- ۱۴ - مزار ذوالنون مصری ..... ۳۰۰
- ۱۵ - مزار ابن طباطبا ..... ۳۰۰
- بررسی ایراد های وهابیان ..... ۳۰۰
- بررسی ایراد های وهابیان ..... ۳۰۰
- ۱ - بنای بر قبور از مظاهر شرک یا راهی به سوی شرک است ..... ۳۰۰
- ۲ - بنای بر قبور از اعمال مشرکین است (۱۹۹۸) ..... ۳۰۰
- ۳ - بنای بر قبور، بدعت منکر است ..... ۳۰۰
- ۴ - ادعای اجماع ..... ۳۰۱
- قائلین به عدم حرمت ..... ۳۰۱
- ۵ - استدلال به برخی از احادیث ..... ۳۰۱
- ۵ - استدلال به برخی از احادیث ..... ۳۰۱
- الف) حدیث ابی الهیاج ..... ۳۰۱
- ب) حدیث جابر ..... ۳۰۲
- ج) حدیث ابوسعید و ام سلمه ..... ۳۰۳
- ۶ - زمین بقیع موقوفه است ..... ۳۰۳
- آثار سازنده بنای قبور اولیای الهی ..... ۳۰۳
- عدم فرق بین بنای بر قبر با دفن در بنا ..... ۳۰۴
- بنای مسجد و روشن کردن چراغ بر قبور اولیا ..... ۳۰۵

- بنای مسجد و روشن کردن چراغ بر قبور اولیا ..... ۳۰۵
- فتاوی وهابیان ..... ۳۰۵
- قرآن و ساختن مسجد در جوار قبور اولیا ..... ۳۰۵
- سیره مسلمین بر بنای مسجد در جوار قبور اولیا ..... ۳۰۶
- نقد ادله وهابیان ..... ۳۰۶
- نقد ادله وهابیان ..... ۳۰۶
- الف) استدلال به روایات ..... ۳۰۶
- ب) استدلال به قاعده سدّ ذرایع ..... ۳۰۷
- حکم تزیین قبور اولیای الهی و روشن کردن چراغ ..... ۳۰۸
- دلیل وهابیان بر حرمت ..... ۳۰۸
- دلیل وهابیان بر حرمت ..... ۳۰۸
- پاسخ ..... ۳۰۸
- الف) سند حدیث ..... ۳۰۸
- ب) دلالت حدیث ..... ۳۰۸
- نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی ..... ۳۰۹
- نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی ..... ۳۰۹
- فتاوی وهابیان ..... ۳۰۹
- تبرک برخی از زمین‌ها و بقعه‌ها ..... ۳۱۰
- تبرک برخی از زمین‌ها و بقعه‌ها ..... ۳۱۰
- الف) آیات ..... ۳۱۰
- ب) روایات ..... ۳۱۰
- دلیل جواز یا رجحان ..... ۳۱۱
- فتاوی فقهای عامه ..... ۳۱۲
- بررسی ادله وهابیان ..... ۳۱۲

- ۳۱۲ ..... بررسی ادله وهابیان
- ۳۱۲ ..... الف) روایات
- ۳۱۳ ..... پاسخ
- ۳۱۳ ..... ب) اصول
- ۳۱۳ ..... پاسخ
- ۳۱۳ ..... برپایی مراسم جشن
- ۳۱۳ ..... برپایی مراسم جشن
- ۳۱۴ ..... فتاوی وهابیان
- ۳۱۴ ..... برپایی جشن، مظهر حبّ و بغض
- ۳۱۴ ..... وجوب محبت
- ۳۱۴ ..... وجوب محبت
- ۳۱۴ ..... ۱ - خداوند
- ۳۱۴ ..... ۲ - رسول خداصلی الله علیه وآله
- ۳۱۵ ..... ۳ - آل بیت پیامبرعلیهم السلام
- ۳۱۵ ..... عوامل لزوم حبّ آل رسول علیهم السلام
- ۳۱۶ ..... برپایی مراسم از دیدگاه قرآن
- ۳۱۶ ..... برپایی مراسم از دیدگاه قرآن
- ۳۱۶ ..... الف) مقام ابراهیم علیه السلام
- ۳۱۶ ..... ب) صفا و مروه
- ۳۱۶ ..... ج) فدیة
- ۳۱۷ ..... د) رمی جمرات
- ۳۱۸ ..... برپایی مراسم از دیدگاه احادیث
- ۳۱۹ ..... عید میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله نزد اهل سنت
- ۳۲۱ ..... فواید برپایی مراسم



۳۲۱	بررسی اشکالات وهابیان
۳۲۱	بررسی اشکالات وهابیان
۳۲۱	اشکال اول
۳۲۱	پاسخ
۳۲۱	اشکال دوم
۳۲۲	پاسخ
۳۲۲	اشکال سوم
۳۲۲	پاسخ
۳۲۲	اشکال چهارم
۳۲۲	پاسخ
۳۲۳	اشکال پنجم
۳۲۳	پاسخ
۳۲۳	اشکال ششم
۳۲۳	پاسخ
۳۲۳	تألیفات درباره برپایی مراسم
۳۲۴	فهرست مصادر
۳۲۷	پی نوشت ها
۳۴۹	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## سلفی‌گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات

## مشخصات کتاب

سرشناسه: رضوانی، علی اصغر عنوان و نام پدیدآور: سلفی‌گری (وهابیت و پاسخ به شبهات) تألیف علی اصغر رضوانی مشخصات نشر: قم مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۴. مشخصات ظاهری: ۶۹۶ ص. شابک: ۳۰۰۰۰ ریال ۸۴۸۴-۹۶۴-X-۴۹؛ ۳۵۰۰۰ ریال (چاپ دوم)؛ ۵۰۰۰۰ ریال چاپ چهارم ۹۷۸-۹۶۴-۸۴۸۴-۴۹-۶؛ ۷۰۰۰۰ ریال (چاپ پنجم)؛ ۷۰۰۰۰ ریال (چاپ ششم) وضعیت فهرست نویسی: فایا یادداشت: چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۵. یادداشت: چاپ چهارم: بهار ۱۳۸۷. یادداشت: چاپ پنجم: زمستان ۱۳۸۷. یادداشت: چاپ ششم: زمستان ۱۳۸۸. یادداشت: کتابنامه ص [۶۴۳] - ۶۵۲؛ همچنین به صورت زیرنویس یادداشت: نمایه. موضوع: وهابیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها موضوع: سلفیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها موضوع: شیعه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم) رده بندی کنگره: BP۲۰۷/۶/۸۵۵/۸ ۱۳۸۴ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۶ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۴-۳۵۹۶۳

## مقدمه ناشر

ترویج فرهنگ ناب محمّدی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در طول تاریخ دچار کج اندیشی‌ها و نابخردی‌هایی بوده است که نمونه بارز آن را در اندیشه وهابیت و سلفی‌گری می‌توان نظارگر بود، تفکری که همه مسلمانان جهان را از دین اسلام خارج و فقط خود را مسلمان می‌دانند. عده‌ای اندک که با کج‌اندیشی، مسلمانان جهان و دیگر ادیان را دچار مشکل کرده و چهره‌ای خشن و کریه از دین رحمت ارائه نموده‌اند. معمار این اندیشه ابن تیمیه از مخالفان فرزندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌باشد که تفکر او از قرن هفتم تا قرن سیزدهم به فراموشی سپرده شده و مورد مخالفت اندیشمندان مذاهب اسلامی قرار گرفت ولی کمتر از یک قرن است که این تفکر انحرافی دوباره در جامعه اسلامی توسط افرادی معلوم حال مطرح می‌گردد. جا دارد متفکرین اسلامی، جریان‌های فکری منحرف را به مسلمانان جهان معرفی و محور وحدت اسلامی که همان اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله است را تبیین نمایند، محوری که براساس محبت و پیروی از اهل بیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله استوار است و از فحاشی و ضرب و شتم و ترور و بمب‌گذاری به دور است و هیچ سنخیتی با آن ندارد گفت و گوی در محافل علمی و معرفی اندیشه ناب، نیاز به آن حرکات انحرافی ندارد، و چنانچه در گفتار صادقند، میدان علم و اندیشه مهیا است. تهاجم استکبار جهانی و صهیونیست‌ها به تفکر اصیل اسلامی از زمانی آغاز و سرعت گرفت که انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری امام خمینی رحمه الله در کشور اسلامی ایران به ثمر نشست و توسط رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه‌ای - دام ظلّه - هدایت گردید. از کلیه عزیزانی که ما را در نشر معارف اهل بیت علیهم السلام یاری می‌نمایند به ویژه تولیت محترم مسجد مقدس جمکران حضرت آیت الله وافی و همکاران در مجموعه انتشارات و مؤلف محترم جناب استاد علی اصغر رضوانی کمال تشکر و قدردانی را داریم امید است مورد رضای حضرت حق قرار گیرد. ان شاء الله. مسؤول انتشارات مسجد مقدس جمکران حسین احمدی

## پیشگفتار

اسلام، مردم را به همبستگی و دوری از جدایی دعوت نموده است. قرآن کریم با بیان رهنمودهای روشن، همه انسان‌ها را به

گرد آمدن بر محور توحید سفارش می‌کند و تفرقه و چند دستگی را عامل دوری از راه مستقیم دین می‌داند آنجا که می‌فرماید: {وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ (۱)}؛ «از راه‌های گوناگون پیروی نکنید که شما را از طریق حقّ باز می‌دارد.» رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز که جز به عزّت و شوکت اسلام و مسلمانان و زیستن آنان بر اساس ارزش‌های والای دین خدا نمی‌اندیشید، پیوسته از لزوم پابندی به اصول و مبانی سخن گفته و امت خود را از گرفتار شدن در دام دین سازان و بدعت گذاران بیم می‌داد و نیز راه گریز از زیان‌های ناشی از تفرقه را گوشزد می‌کرد. این همه سفارش‌ها از آن رو بود که پیروان آخرین دین آسمانی، راه گذشتگان خود را نپویند و بسان آنان دچار فرقه‌های متخاصم نگردند. خداوند متعال می‌فرماید: {وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ (۲)}؛ «مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و بعد از آن که دلایل روشن به آن‌ها عرضه شد، گرفتار اختلاف گردیدند.» اما دیری نگذشت که امت اسلامی گرفتار انشعاب شد و مسلمانان به شاخه‌های گوناگون تقسیم شدند و برخلاف توصیه‌های قرآن و رهنمودهای پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله موج فرقه‌گرایی سراسر جامعه اسلامی را فرا گرفت. رشد و گسترش فرقه‌گرایی و استمرار آن، شماری از دانشمندان را به چاره‌اندیشی فراخواند و این حقیقت را برای آنان آشکار کرد که باید از یک سو عوامل بدینی و جدایی مسلمانان از یکدیگر را نابود سازند و از سوی دیگر با کند و کاو بیشتر در منابع اصیل اسلامی در شناخت ارزش‌های اصیل دین بکوشند. بدیهی است که این هر دو گام می‌توانست ثمرات سودمندی را در پی داشته باشد و امت اسلامی را در صفوف به هم فشرده به مقابله با اسلام ستیزان و بدخواهان فراخواند. اما افسوس که این تلاش نافرجام ماند و بدخواهان به جای همکاری و همیاری، بانگ تفرقه و جدایی سر دادند و خواسته یا ناخواسته آب به آسیاب دشمن ریختند و همگام و هم‌نوا با بدخواهان به نفی و طرد مسلمانان و گسترش فرقه‌ها برخاستند.

### پیدایش سلفیه

سلفیه، پدیده‌ای ناخواسته و نسبتاً نوظهور است که انحصار طلبانه، مدّعی مسلمانان است و همه را جز خود کافر می‌داند. فرقه‌ای خودخواه که با به تن در کشیدن جامه انتساب به سلف صالح و با ادّعی وحدت در فضای بی‌مذهب با بنیان وحدت مخالف است. سلفیه؛ یعنی همان که بستر وهابیت است، مدّعی است هیچ مذهبی وجود ندارد و باید به عصر سلف؛ یعنی دوران صحابه، تابعین و تابعین تابعین بازگشت و اسلام بلا مذهب را اختیار نمود. آنان دستی به این دعوت بلند کرده و می‌گویند: بیاید با کنار گذاشتن همه مذاهب به سوی یگانه شدن رویم، ولی با دستی دیگر شمشیر تکفیر را کشیده و با حذف دیگران از جامعه اسلامی و راندن آنان به جمع کفار، جامعه را به چند دستگی می‌کشاند. واضح است که دعوت مردم به کنار گذاشتن دستاوردهای مذاهب کاری نشدنی است؛ زیرا پیروان مذاهب به سادگی از مذاهب خود دست بر نمی‌دارند و به سوی نقطه‌ای مجهول و تاریک که سلفیه مدّعی آن است نمی‌دوند، به ویژه آن‌که در پشت این دعوت به «بی‌مذهبی» نوعی مذهب نهفته، بلکه این دعوت، خود نوعی مذهب است، آن هم مذهبی گرفتار چنگال جمود و تنگ نظری که اسلام را به صورت دینی بی‌تحرك، بی‌روح، ناقص، ناتوان و بی‌جاذبه تصویر می‌کند و با احیای روح خشونت و تعصب، راه را بر هر گونه نزدیک شدن به همدیگر می‌بندد و به جای آن فضایی از درگیری‌ها و بدینی‌ها را ایجاد می‌کند و دست همگان را به سوی شمشیر پیکار می‌کشاند.

### ابن تیمیه از پیشوایان اندیشه سلفیه

از جمله کسانی که در خنثی شدن تلاش‌های عالمان آگاه و متعهد برای ایجاد وحدت اسلامی نقش به‌سزایی داشتند، را باید «سلفیون» و خلف ایشان «وهابیان» نام برد. ابن تیمیه و شاگردان و پیروان مکتب او به بهانه طرح لزوم بازگشت به اسلام سلف، به بیان نظریات و عقاید سخیفی درباره مسائل گوناگون اسلامی - به ویژه در باب توحید و شرک - پرداختند که بر اساس این

نظریات، بسیاری از افکار و اعمال مسلمانان زیر سؤال می‌رفت و شمار زیادی از یکتاپرستان از جرگه اسلام بیرون رانده می‌شدند. ابن تیمیه و پیروان او مدعی بودند که براساس «اسلام سلف صالح» سخن می‌گویند و انحرافات را که در طول چند قرن پدید آمده، از رهگذر شناخت «سیره سلف صالح» از میان برمی‌دارند؛ در حالی که نیکوترین روش برای دریافت ارزش‌های اصیل اسلامی، بازگشت به قرآن و سنت است و آگاهی از این که آورنده دین چه روشی را ارائه کرده و کدامین دستورات را عرضه داشته است. به همین جهت است که دانشمندان دلسوز باید با تلاش پیگیر به نقد و بررسی افکار ابن تیمیه دست یازند و بر همه مسلمانان آشکار کنند که دیدگاه‌های او نه تنها منطبق بر اسلام راستین نیست بلکه با سیره سلف صالح نیز سازگاری ندارد. آری، روش ابن تیمیه در برخورد با مسائل اسلامی ثمره‌ای جز جدایی مسلمانان از یکدیگر و نفی بسیاری از عقاید و آداب اسلامی نداشت، ولی رویارویی صریح دانشمندان اسلامی با وی سبب شد که این حرکت پس از مدتی کوتاه متوقف گردد. در میان شاگردان او تنها «ابن قیم جوزیه» بر تعالیم استاد خود پافشاری داشت و کتاب‌های چندی در این زمینه تألیف نمود. اما در طول بیش از چهار قرن بعد از ابن تیمیه، این افکار و آرا چندان رونقی نیافت و بسیاری از آن‌ها به فراموشی سپرده شد.

### محمد بن عبدالوهاب، مجدد سلفیه

در نیمه اول قرن دوازدهم ه.ق، فردی به نام «محمد بن عبدالوهاب» ظهور کرد و بار دیگر به بازسازی افکار ابن تیمیه همت گمارد. وی به عنوان مجدد تفکرات سلفی در اثر همکاری با یکی از فرمانروایان منطقه «نجد» به نام «محمد بن سعود» سبب حضور سیاسی - نظامی و عقیدتی اندیشه‌های سلفی در منطقه نجد و حجاز گردید، و توانست این عقاید را در بزرگ‌ترین پایگاه اسلام - مکه مکرّمه و مدینه منوره - حاکم سازد، و با برپا کردن جنگ‌های خانمان‌سوز و ویرانگر در مدت کوتاهی با پیوند با حکومت استعمارگر انگلستان و سپس آمریکا، به مهم‌ترین عامل استکبار در جهان اسلام تبدیل شود. تردیدی نیست که اگر آیین وهابیت در نقطه‌ای دیگر از جهان اسلام پدیدار شده بود، پس از گذشت زمانی کوتاه همان راهی را می‌پیمود که ابن تیمیه و یارانش پیمودند؛ یعنی هرگز به حضور فعال در جوامع اسلامی دست نمی‌یافت. اما سیطره بر این دو مکان شریف، همراه با عوامل فرعی و اصلی دیگر چون توانایی عظیم مالی، ثروت سرشار ناشی از فروش نفت و پیوند آشکار و نهان با قدرت‌های بزرگ استعماری به پیدایش جو مناسب برای پیشگامان وهابیت انجامید و رهبری مراکز اصلی جهان اسلام را در اختیار آنان نهاد. حقیقت این است که اگر این قدرت گسترده، زیر نظر متفکران و سیاست‌مداران دلسوز جامعه اسلامی به کار گرفته می‌شد، به نیکوترین وجه از آن بهره می‌گرفتند و نیروی عظیم امت را در جهت نبرد با اندیشه‌ها و سیاست‌های ضد اسلامی هدایت می‌کردند، اما چه می‌توان کرد که حاکمان سعودی به پیروی از پیشوایان فکری خود، از آغاز استقرار تاکنون پیوسته در تلاش بوده‌اند که خط جدایی بین مسلمانان را تقویت سازند، و پیروان آیین نجات بخش اسلام را از یکدیگر دور کنند، و رویارویی با شیفتگان عزت اسلامی و شوکت مسلمانان را رسالت خویش بدانند. و شگفتا که این روش بیشتر در ایام حج نمود می‌یابد! یعنی آن هنگام که مسلمانان از سراسر جهان در خاستگاه وحی و مرکز نشر آیین حنیف حضور می‌یابند تا در سرزمینی که باید از هرگونه استیلای ظاهری و باطنی دشمنان دین حق در امان بماند، همگام با ذکر خدا و ادای مناسک زیبای حج، نیازها و مشکلات یکدیگر را بازشناسند و در طریق تفاهم و همدلی بین گروه‌های گوناگون امت اسلامی به تبادل نظر پردازند، در چنین لحظات حساس و ارزشمندی حاکمان سعودی با دستکاری گویندگان و نویسندگان مغرض یا فریب خورده، به نشر مطالب انحرافی و ناروا اقدام می‌کنند و روشی را پی می‌گیرند که جز برای دشمنان قسم خورده اسلام سودی ندارد. لازم به تذکر است که فرقه وهابیت و سلفیان، درصد بسیار کمی از مسلمین را تشکیل می‌دهند که در مقابل دیگر فرقه‌های اسلامی از شیعه و سنی ایستاده و آنان را تکفیر کرده و فقط خود را مسلمان می‌دانند. در پایان به روح رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران حضرت امام خمینی قدس سره درود می‌فرستیم که با انقلاب اسلامی و مقام معظم رهبری با

رهبری مدبرانه زمینه‌ساز گسترش مکتب اهل بیت‌علیهم‌السلام در سر تا سر جهان شده‌اند. و نیز از زحمات دست‌اندرکاران واحد پژوهش انتشارات مسجد مقدّس جمکران و به ویژه تولیت محترم آن آستان مقدّس حضرت آیت‌الله‌و‌افی و مسؤول محترم انتشارات حضرت حجّه‌الاسلام والمسلمین شیخ حسین احمدی کمال تشکر را دارم. علی‌اصغر رضوانی

## سلفی‌گری

### سلفی‌گری

از جمله عناوین و القابی که وهابیان و گروهی از جماعت‌های اسلامی بر خود گذاشته و بر آن افتخار می‌کنند، عنوان «سلفیّه یا سلفی‌گری» است. این عنوان به نوبه خود بیانگر یک ایده و روش در برخورد با مسائل دینی است. آنان می‌گویند: بهترین عصر، عصر سلف صالح است؛ عصری که به پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌و‌آله و زمان نزول وحی نزدیک‌تر است چون مسلمین صدر اسلام سنت پیامبر‌صلی‌الله‌علیه‌و‌آله و قرآن کریم را بهتر درک می‌کردند، لذا فهم آنان برای ما حجّت است. اخیراً نیز مشاهده می‌کنیم که وهابیان از اطلاق عنوان وهابی به خود پرهیز می‌کنند و درصدد تعویض آن به عنوان سلفیّه برآمده‌اند. می‌گویند: ما تابع یک شخص (محمّد بن عبدالوهاب) نیستیم، بلکه تابع یک خط فکری به نام «سلفی‌گری» هستیم. بنابراین جا دارد که این موضوع را بررسی نماییم:

### مفهوم لغوی سلفی

سلفی از ریشه سلف به معنای پیشین است. ابن منظور می‌گوید: سَلَفٌ، یَسْلِفُ، سَلَفًا و سَلُوفًا؛ یعنی پیشی گرفت. (۳) سالف؛ یعنی پیشی گیرنده. سَلَفٌ، سَلِيفٌ و سَلَفَةٌ؛ یعنی جماعت پیشی گیرنده. ابن فارس می‌گوید: «سلف: س ل ف، اصلی است که دلالت بر تقدّم و سبقت دارد. پس سلف کسانی هستند که گذشته‌اند». (۴) جوهری نیز می‌نویسد: «سَلَفٌ، یَسْلِفُ، سَلَفًا به معنای «مضی»؛ یعنی «گذشت» آمده است. و سلف الرجل؛ یعنی پدران گذشته مرد». (۵) از خلال این عبارات استفاده می‌شود که سلف در لغت به معنای تقدّم زمانی است، لذا هر زمانی نسبت به زمان آینده سَلَفٌ و نسبت به زمان گذشته خَلَفٌ است. (۶)

### مفهوم اصطلاحی سلفی

سمعانی می‌گوید: «سلفی نسبتی به سلف است و این نسبت، مذهب گروهی است که آن‌ها با این نسبت شناخته می‌شوند». (۷) در معنای اصطلاحی سلف اختلاف زیادی است: ۱ - دکتر محمد سعید رمضان بوطی می‌گوید: «سلف در اصطلاح بر کسانی اطلاق می‌شود که در سه قرن اول اسلام، می‌زیسته‌اند». (۸) ۲ - برخی دیگر، آن را بر خصوص صحابه و تابعین و تابعین اطلاق نموده‌اند. (۹) ۳ - دکتر یوسف قرضاوی در مفهوم اصطلاحی سلفیّه می‌گوید: «سلف عبارت است از همان قرن‌های اوّل که بهترین قرن‌های این اّمت است. قرن‌هایی که در آن‌ها فهم اسلام، ایمان، سلوک و التزام به آن تحقق یافت. سلفی‌گری نیز عبارت است از: رجوع به آنچه که سلف اول در فهم دین؛ اعم از عقیده و شریعت و سلوک داشتند». (۱۰) ۴ - احمد بن حجر آل ابوطامی می‌گوید: «مذهب سلف عبارت است از: آنچه صحابه، تابعین، اتباع آنان و ائمه فقه بدان معتقد بوده‌اند». (۱۱) ۵ - محمد ابوزهره می‌نویسد: «مقصود از سلفیّه کسانی هستند که در قرن چهارم ه. ق ظاهر شدند. آنان تابع احمد بن حنبل بوده و گمان می‌کردند که تمام آرای شان به احمد بن حنبل منتهی می‌گردد؛ کسی که عقیده سلف را زنده کرد و برای آن جهاد نمود. آن‌گاه در قرن هفتم ه. ق توسط شیخ الاسلام ابن تیمیه احیا شد، او شدیداً مردم را به این روش دعوت کرد و با اضافه کردن مسائلی به آن، مردم عصرش را به تفکر

و اداشت. آن‌گاه در قرن دوازدهم آرای او در جزیره العرب توسط محمد بن عبدالوهاب احیا شد که تا کنون وهابیان آن را زنده نگه داشته‌اند». (۱۲) ۶ - دکتر سید عبدالعزیز سیلی می‌نویسد: «سلف از چند جهت مورد بحث است: الف) از ناحیه لفظی: بر جماعتی که در گذشته بوده‌اند اطلاق می‌شود. ب) از ناحیه اصطلاحی: بر کسی اطلاق می‌شود که مذهبش در دین تقلید شده و اثرش متابعت شود؛ همانند ابوحنیفه، مالک، شافعی و ابن حنبل که اعیان سلف ما هستند و صحابه و تابعین نیز برای آنان سلف‌اند. ج) از ناحیه تاریخی: برخی سلفی را به کسانی اطلاق می‌کنند که در قرن پنجم ه. ق زندگی می‌کرده‌اند. عده‌ای دیگر بر کسانی اطلاق می‌کنند که در قرن چهارم ه. ق می‌زیسته و از حنبله بوده‌اند. (۱۳) د) از ناحیه اعتقادی: مراد از آن‌ها صحابه و تابعین و تابعین تابعین است؛ کسانی که به اصول سنت و راه‌های آن آگاهند. آنان که پاسداران عقیده و حامیان شریعت‌اند. (۱۴) سلفیون کسانی هستند که می‌گویند: ما ایمان داریم به آنچه که مسلمانان پیشین از صحابه رسول صلی الله علیه و آله و ائمه دین به آن ایمان آورده‌اند». (۱۵) ۷ - دکتر عبدالرحمان بن زید زیندی می‌گوید: «سلفی منسوب به سلف است؛ زیرا «یاء» در این کلمه برای نسبت بوده و سلفی به کسی اطلاق می‌شود که خودش یا دیگری او را به جماعت پیشینیان نسبت می‌دهد. و سلفی نسبت مؤنث به سلف است؛ همانند سلفی برای مذکر. وجه دیگری نیز دارد و آن خاصیت پیش بودن پیشینیان است». (۱۶)

### احمد بن حنبل رئیس خط سلفی‌گری

از رؤسا و احیا کنندگان سلفی‌گری را می‌توان احمد بن حنبل شیانی صاحب کتاب حدیثی به نام المسند و مؤسس فقه حنبلی دانست. او اولین کسی بود که هنگامی که با هجوم فلسفه‌ها و فرهنگ‌های بیگانه؛ از قبیل هند، یونان و ایران به حوزه‌های اسلامی و مخلوط شدن آن با عقاید اسلامی مواجه شد، به این فکر افتاد که حدیث را از این هجمه نجات دهد. لذا به تفریط شدیدی گرفتار شده و به طور کلی عقل‌گرایی و عقلانیت را انکار کرده و راه ورود آن را به احادیث بست. بنابر این اگرچه می‌خواست از برخی مشکلات رهایی یابد، ولی در عوض به مشکلاتی بسیار دشوارتر گرفتار شد که در ذیل به آن‌ها اشاره خواهیم کرد:

### روش احمد بن حنبل در عقاید

برای بررسی عقاید سلفی، ناچاریم ابتدا بحث را از اولین مرحله خط سلفی شروع کنیم؛ مرحله‌ای که به احمد بن حنبل منسوب است: تکیه اساسی احمد بن حنبل به عنوان رئیس خط «سلفی‌گری» بر سماع و شنیدن است؛ یعنی توجه کردن به ظاهر آیات و احادیث نبوی در عقاید و عدم توجه به عقل. احمد بن حنبل برای عقل در مسائل اعتقادی هیچ ارزشی قائل نبود. عقل را کاشف و حقیقت نمی‌دانست. او می‌گفت: «ما روایت را همان‌گونه که هست روایت می‌کنیم و آن را تصدیق می‌نماییم». (۱۷) شخصی از احمد بن حنبل در مورد احادیثی سؤال کرد که می‌گوید: خداوند متعال هر شب به آسمان دنیا می‌آید، دیده می‌شود و قدمش را در آتش می‌گذارد و امثال این احادیث. در جواب گفت: ما به تمام این احادیث ایمان داشته و آن‌ها را تصدیق می‌کنیم و هیچ‌گونه تأویلی برای آن‌ها نمی‌کنیم. (۱۸) شیخ عبدالعزیز عزالدین سیروان می‌گوید: «روش امام احمد بن حنبل درباره عقیده و کیفیت تبیین آن همان روش سلف صالح و تابعین بوده است، از هر چه که آنان سخن می‌گفتند او نیز سخن می‌گفت و در هر چه آنان سکوت می‌کردند او نیز سکوت می‌کرد. مصاحب و شاگرد احمد بن حنبل، عبدوس بن مالک عطار می‌گوید: «از احمد بن حنبل شنیدم که می‌گفت: اصول سنت نزد ما تمسک به آن چیزی است که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن تمسک کرده‌اند و نیز اقتدای به آن‌ها است». (۱۹) ابن تیمیه نیز که ادامه دهنده خط فکری احمد بن حنبل در سلفی‌گری بود، چنین فکری داشت. شیخ محمد ابوزهره در این باره می‌گوید: «ابن تیمیه معتقد بود که مذهب سلف اثبات هر معنا و صفتی است که در قرآن برای خداوند ثابت شده است؛ مانند فوقیت، تحتیت، استواری بر عرش، وجه، دست، محبت، بغض و نیز آنچه که در روایات به آن اشاره شده

است. البته بدون هیچ گونه تأویل. [آن گاه می‌گوید: قبل از ابن تیمیه، حنابله نیز همین فکر و عقیده را در قرن چهارم ه.ق نسبت به صفاتی که در قرآن و روایات راجع به خداوند آمده، داشتند. آن‌ها مدعی بودند که مذهب سلف همین بوده است؛ در حالی که علمای عصر آنان به مخالفت برآمده و معتقد بودند که این گونه اعتقاد منجر به تشبیه و جسمیت خداوند متعال می‌شود. (۲۰) شهرستانی می‌گوید: «تعداد بسیاری از سلف، صفات ازلی را بر خداوند ثابت می‌کردند؛ مثل: علم، قدرت، حیات، اراده، سمع، بصر، کلام، جلال، اکرام، انعام، عزت و عظمت، و فرقی بین صفات ذات و صفات افعال نمی‌گذاشتند. همچنین صفات خبریه را بر خداوند ثابت می‌کردند؛ مثل: دو دست و وجه و این‌ها را هیچ گونه تأویل نمی‌نمودند. آنان می‌گفتند: این‌ها صفاتی است که در شرع وارد شده، ما آن‌ها را صفات خبری می‌نامیم. از آنجا که معتزله صفات خبری را از خدا نفی و سلفیه آن را ثابت می‌کردند، سلفیه را "صفاتی" و معتزله را "معطله" نامیدند. سپس می‌گوید: «جماعتی از متأخرین زاید بر آنچه سلف معتقد بود، اعتقاد پیدا کردند، آنان گفتند: صفات خبری را باید بدون هیچ گونه تأویل حمل بر ظاهرشان نمود. لذا از این جهت در تشبیه محض افتادند که این مسئله، خلاف آن چیزی است که سلف به آن اعتقاد داشتند.» (۲۱)

### جایگاه عقل نزد سلفیون

با مراجعه به نظرات سلفیون؛ از قبیل احمد بن حنبل، ابن تیمیه و دیگران پی می‌بریم که آنان هیچ ارزشی برای عقل قائل نبودند. ابن تیمیه می‌گوید: «کسانی که ادعای تمجید از عقل دارند در حقیقت ادعای تمجید از بتی دارند که آن را عقل نامیده‌اند. هرگز عقل به تنهایی در هدایت و ارشاد کافی نیست و گرنه خداوند رسولان را نمی‌فرستاد.» (۲۲) مستبصر معاصر، استاد شیخ معتصم سید احمد می‌گوید: «کسی که در کتاب‌های حنابله نظر کند به یک سری عقاید که با یکدیگر متناقض بوده یا مخالف با عقل و فطرت انسان است پی می‌برد.» (۲۳) سید رشید رضا می‌گوید: «تقلید، آنان را به جایی کشانده که به ظواهر هر چه از اخبار موقوفه، مرفوعه و مصنوعه رسیده اعتقاد پیدا می‌کنند، اگرچه شاذ، منکر، غریب و یا از اسرائیلیات باشد؛ مثل روایاتی که از کعب الاحبار و وهب بن منبه رسیده است. همچنین با قطعیات و یقینات عقل مخالفت کرده و هر کسی که با عقایدشان مخالف باشد تکفیر و تفسیق می‌کنند.» (۲۴) کاتب سودانی معتصم می‌گوید: «اگر بناست تا این حد انسان نسبت به احادیث منفعل باشد، باید عقاید اسلامی را اسیر هزاران حدیث جعلی و اسرائیلیاتی دانست که یهود آن‌ها را در عقاید اسلامی وارد کرده است.» (۲۵)

### آثار سوء منع تدوین حدیث

می‌دانیم که از جمله کارهایی که عمر بن خطاب در مورد احادیث کرد این بود که از نشر حدیث و تدوین و کتابت آن جلوگیری کرد و مردم را تنها به قرآن دعوت نمود. از طرفی دیگر به گروهی از احبار و رهبان‌ها از قبیل کعب الاحبار و وهب بن منبه - که در ظاهر اسلام آورده بودند - اجازه داد که برای مردم سخن بگویند. در نتیجه جامعه اسلامی با حجم زیادی از اسرائیلیات در حدیث مواجه شد. با تعبد شدید احمد بن حنبل و پیروان سلفی او به حدیث، به هر حدیثی در مسائل اعتقادی اعتماد شد. لذا مشاهده می‌نماییم که حوزه علمی حنابله و حشویه و سلفیه با چه مشکلاتی در مسائل کلامی مواجه شدند که منجر به استهزا از طرف دیگر مذاهب اسلامی و ادیان دیگر شده است.

### عامل تاریخی پیدایش خط سلفی‌گری

شهرستانی می‌گوید: «سلف از اصحاب حدیث، وقتی مشاهده کردند که چگونه معتزله در مسائل کلامی فرو رفته و با دخالت عقل در مسائل اعتقادی با سنتی که از سلف رسیده مخالفت می‌کنند، لذا متحیر شدند که با آیات متشابه و اخبار پیامبر امین صلی الله علیه



و آله چه کنند. احمد بن حنبل و داوود بن علی اصفهانی و جماعتی از ائمه سلف بر آن شدند که در مسائل اعتقادی به روش پیشین اصحاب حدیث؛ مانند: مالک بن انس و مقاتل بن سلیمان عمل کنند. آنان گفتند: ما به آنچه که در قرآن و سنت وارد شده ایمان می‌آوریم، بدون آن که متعرض تأویل شویم». (۲۶) شیخ عبدالعزیز عزالدین سیروان نیز می‌گوید: «گویا عامل اساسی برای این تمسک شدید - که از احمد بن حنبل مشاهده می‌کنیم - آن است که او در عصر خود فتنه‌ها و خصومت‌ها و مجادله‌های کلامی را مشاهده نمود، و از طرفی نیز افکار غریب و عقاید گوناگون و تمدن‌ها را ملاحظه کرد که چگونه در حوزه‌های علمی اسلامی وارد شده است. لذا برای نجات اعتقادات اسلامی به سلفی‌گری شدید روی آورد». (۲۷)

## اعتدال

هجوم عقاید غیراسلامی و ورود آن‌ها به حوزه‌های علمی و نیز ورود فلسفه‌های گوناگون از هند، یونان و ایران باعث شد تا امثال احمد بن حنبل به این فکر برآیند که سلفی‌گری و تعبد نسبت به فهم سلف را زنده کرده و عقل‌گرایی را بزدایند، فرار از افراط و افتادن در تفریط در مسائل عقلانی و اعتقادی است که متأسفانه همیشه انسان‌ها به آن مبتلا بوده‌اند؛ یعنی برای مقابله با افراطی‌گری برخی از افراد، عده‌ای دیگر در تفریط افتادند؛ همان‌گونه که در مسئله جبر و اختیار و تفویض نیز مشاهده می‌نماییم. این تفریط‌گری احمد بن حنبل اشکالاتی دارد که در ذیل به آن اشاره می‌کنیم: ۱ - تنها راه برای جلوگیری از نفوذ فرهنگ و عقاید بیگانه و انحراف فکری مسلمانان، تعطیل عقل و رجوع به فهم دیگران نیست، بلکه باید برای مسائل اعتقادی، فلسفه و مبانی کلامی ترسیم نموده و عقلانیت صحیح را به جامعه علمی عرضه کنیم، تا بتوانیم در مقابل هجوم تبلیغات بیگانگان با استدلال قوی عقلی، مبانی کلامی خود را تقویت کرده و عقاید صحیح را - که آیات و روایات نیز بر آن تصریح دارند - به جامعه عرضه نماییم؛ زیرا ما عقیده داریم که خداوند متعال و پیامبرش عقل بالفعل اند و هیچ‌گاه بر خلاف عقل انسان (که نور هدایت است) مطلبی را نمی‌گویند. حال اگر عقل سلیم و بدیهی؛ اعم از نظری یا عملی، حکمی کند قطعاً نظر شرع نیز همین است. ۲ - چگونه می‌توان در فهم مسائل تنها به فهم دیگران (سلف) تمسک و اعتماد کرد؛ در حالی که آنان قادر به جواب از تمام مسائل نبودند. عتبه بن مسلم می‌گوید: «با عبدالله بن عمر، سی و چهار ماه همراه بودم، در بسیاری از مسائل که از او سؤال می‌کردند او می‌گفت: نمی‌دانم». (۲۸) دیگر این که قرآن دارای وجوه مختلف و بطن‌های گوناگونی است. لذا نمی‌توان گفت که سلف، حقیقت قرآن را فهمیده‌اند و گرنه نمی‌بایست که در تفاسیرشان اختلاف می‌کردند. شعبی می‌گوید: «از ابوبکر در مورد «کلالة» سؤال شد؛ او در جواب گفت: من رأی خود را می‌گویم، اگر درست بود، از جانب خداست و گرنه از جانب من و شیطان است». (۲۹) از عمر بن خطاب نقل شده که می‌گفت: «اگر من معنای «کلالة» را بدانم بهتر است از آن که برای من مثل قصرهای شام باشد». (۳۰) از طرفی دیگر مشاهده می‌کنیم که چگونه صحابه در فهم آیات و روایات با یکدیگر اختلاف می‌نمودند؛ مثلاً عمر، ابن زبیر و عده‌ای دیگر معتقد به حرمت نکاح متعه بودند؛ در حالی که امام علی علیه السلام، ابن عباس و جابر معتقد به جواز آن بودند. عبدالله بن عمر خروج بر حاکم را جایز نمی‌دانست؛ اگر چه جائز و ظالم باشد؛ در حالی که امام حسین علیه السلام آن را واجب می‌دانست. لذا ابن حزم می‌گوید: «محال است که پیامبر صلی الله علیه و آله امر به متابعت از هر چه که صحابه می‌گویند، کند؛ زیرا مسائلی وجود دارند که گروهی از صحابه آن را حلال و گروهی دیگر حرام می‌دانند». (۳۱) ۳ - درباره عقل، دیدگاه‌های گوناگونی است: الف) دیدگاه ایجابی: در مسائل اعتقادی اعتماد بر عقل است. و این نظر اهل بیت علیهم السلام و شیعیان و معتزله می‌باشد. ب) دیدگاه سلبی: حکم عقل به طور کلی بی‌اعتبار است. لذا معتقدین به آن در مسائل اعتقادی تنها به ظواهر کتاب و سنت اعتماد می‌کنند، که این نظر اهل حدیث، حنابله و اخباریین از شیعه است. ج) دیدگاه تجزیه‌ای: این گروه در برخی از مسائل اعتقادی به عقل تکیه و اعتماد می‌کنند؛ از قبیل: اثبات وجود خدا و شناخت صفات ذاتی او، ولی در باب عدل و شناخت صفات و افعال خداوند بر عقل اعتمادی



نداشته و حسن و قبح عقلی را انکار می‌نمایند. اشاعره از همین گروه اند. در بین این اقوال، حق با شیعه امامیه و معتزله است؛ زیرا - همان گونه که عرض شد - عقل بدیهی نور است و قطعاً انسان را در مسائل اعتقادی به حق و حقیقت می‌رساند، البته در صورتی که خالی از شوائب و پیش فرض های تطبیقی باشد. و از آنجا که خداوند متعال و رسولش عقل بالفعل و عقل کل اند، قطعاً حرفی خلاف عقل سلیم و بدیهی نمی‌زنند، لذا اگر عقل بدیهی در مسئله‌ای از مسائل اعتقادی به نتیجه‌ای رسید، باید به آن اعتقاد پیدا کرد. از این جهت قرآن کریم نیز به تعقل توجّهی خاص داشته و کسانی که از عقل استفاده نکرده و از آن بهره نمی‌برند را بدترین جنبنده ها معرفی کرده است: { إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ } (۳۲) «همانا بدترین جنبنده ها نزد خداوند کر ها و گنگ هایی هستند که تعقل نمی‌کنند.» در جایی دیگر آنان را مذمت کرده و می‌فرماید: { وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ } (۳۳) «و قرار می‌دهد پلیدی را بر کسانی که تعقل نمی‌کنند.» امام صادق علیه السلام در وصف عقل می‌فرماید: «همانا اول امور و مبدأ آن و قوت و عمارت آن که بدون او هیچ چیز نفع نمی‌دهد، عقلی است که خداوند آن را زینت خلق قرار داده است. به خاطر عقل است که بندگان، خالق را شناخته و خود را مخلوق او می‌دانند و او را مدبّر و خود را تربیت شده او می‌دانند.» (۳۴) همچنین در تفسیر عقل می‌فرماید: «عقل چیزی است که به وسیله او خدای رحمان عبادت شده و بهشت کسب می‌شود.» (۳۵)

### ضرورت بررسی احادیث

شکی نیست که سنت نبوی دارای منزلت عظیمی نزد مسلمین است و باید چنین باشد، ولی این بدان معنا نیست که هر چه به عنوان حدیث و سنت نبوی نقل می‌شود را بدون استثنا بپذیریم و به آن اعتقاد پیدا کرده یا عمل نماییم؛ زیرا: اولاً: می‌دانیم که عوامل و انگیزه‌های کذب و دروغ در میان صحابه و دیگران و نسبت خلاف واقع دادن به پیامبر صلی الله علیه و آله یا صحابه زیاد بوده است. ما البته منکر زحمات علما و محدثین در جمع احادیث صحیح نیستیم، ولی معتقدیم که تهذیب حقیقی احادیث کاری بس دشوار است. لذا ابوداؤد در سننش فقط چهار هزار و هشتصد حدیث از مجموعه پانصد هزار حدیث نقل کرده است. (۳۶) ثانیاً: بعد از وفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به احبار یهود و رهبان نصارا که در ظاهر اسلام آورده بودند، اجازه نشر حدیث داده شد و در نتیجه اسرائیلیات فراوانی به نام حدیث نبوی در جامعه اسلامی منتشر گردید. شهرستانی می‌گوید: «مشبهه روایاتی را به دروغ وضع کرده و آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دادند، که اکثر آنها از یهود گرفته شده بود.» (۳۷) ثالثاً: برخی از صحابه و تابعین نیز با جعل حدیث، تجارت کرده و از این راه نفقه زندگانی خود را به دست می‌آوردند. ابن ابی الحدید از استادش ابی جعفر نقل می‌کند: معاویه به سمره بن جندب صحابی، صد هزار درهم داد تا روایت جعل کند که آیه: { وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ } در مذمت علی علیه السلام نازل شده و در مقابل، آیه { وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ }، در شأن ابن ملجم مرادی نازل شده است. او این مبلغ را نپذیرفت. قول دویست هزار دینار داد، باز هم قبول نکرد. قول سیصد هزار دینار داد، قبول نکرد. پیشنهاد چهارصد هزار دینار داد، آن گاه قبول کرد.» (۳۸) رابعاً: مشاهده می‌شود که این مسئله در میان عامه، سنت است که در تأیید مذهب خود حدیث جعل کرده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهند؛ همان گونه که علامه امینی رحمه الله در الغدير اسامی آنان را به طور مفصل نقل کرده است. لذا مشاهده می‌کنیم که چگونه احادیث در شأن ائمه مذاهب چهارگانه را جعل کرده، و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده‌اند. (۳۹) حال وظیفه ما در مقابل این احادیث جعلی چیست؟ آیا علما و وظیفه ندارند که احادیث را از حیث سند و دلالت بررسی و تنقیح کنند؟ خصوصاً در مواردی که دروغ‌گویان و جاعلین حدیث مضامینی را جعل کرده و با ساختن سندهای معتبر حدیثی به جامعه اسلامی تحویل می‌دادند که این خود ضربه‌ای بسیار سنگین بر پیکره حدیث اسلامی بوده است. بنابر این وظیفه علمای اسلامی است که احادیث را از راه‌های مختلف مورد بررسی و بازنگری قرار دهند؛ مثل: ۱ - عرض حدیث بر کتاب خدا، تا با آن مخالفت نداشته

باشد. فخر رازی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «اگر حدیثی از من بر شما نقل شد، آن را بر کتاب خدا عرضه کنید، اگر موافق آن بود، قبول کرده و گرنه رد نمایید.» (۴۰) ۲ - عرضه کردن حدیث بر سنت متواتر؛ زیرا سنت متواتر قطعی السند است. ۳ - ارائه حدیث به عقل بدیهی که خالی از هر گونه پیش فرض تطبیقی و شائبه وهمی است.

### تأویل، ضرورتی بنیادین

یکی دیگر از اصول فکر سلفی، نهی از تأویل و صرف لفظ از ظاهر آن است. ابن تیمیه در کتاب درء تعارض العقل و النقل می‌گوید: «این عمل - تأویل - امری حادث و جدید است که در کتب لغت پیشینیان بر آن اصلی نیست و در عصر سلف نیز استعمال نشده است. لذا سلفیون آن را رها کرده‌اند.» (۴۱) در جواب عرض می‌کنیم که قرآن برای خود در تفهیم معارفش روش مخصوصی ندارد، بلکه از همان اسلوب و روش عرب در تفهیم مطالب استفاده کرده است. و می‌دانیم عرب فصیح در محاوراتش از تمام نکات فصاحت، بلاغت و بدیع استفاده می‌کند و قرآن نیز از این قانون مستثنا نیست؛ و به عنوان معجزه الهی مطرح است. مثلاً کلمه «ید الله» کنایه از قدرت است؛ همان‌گونه که عرب این‌گونه کنایات را به کار می‌گیرد.

### سلفیه جدید

حقیقت مطلب آن است که بین سلفیه و وهابیان فرقی نیست، آنان دو روی یک سکه‌اند. وهابیان امروز همان عقاید و افکار سلفیه‌ای گذشته را دارند. اینان داخل جزیره العرب، وهابی حنبلی هستند و هنگامی که افکارشان را به خارج صادر می‌کنند به اسم سلفی است. واقع امر این است که وهابیت نشأت گرفته از سلفیت است، محمد بن عبدالوهاب کسی است که مردم را به افکار ابن تیمیه و قدمای حنابله دعوت کرد، کسانی که ادعای سلفی‌گری داشتند. سلفیون معاصر همان پیروان ابن تیمیه و بزرگان حنابله‌اند که آنان را امام و مرجع خود به حساب می‌آورند. آنان دوست ندارند که خود را وهابی بنامند و از این نام ناخشنودند، و لذا ادعا می‌کنند که پیرو مذهب سلف صالح‌حند و قصدشان از سلف صالح همان محدثین مجسم از قبیل ابن تیمیه و ابن قیم جوریه و امثال آنان است.

### منشأ پیدایش فکر سلفی

هر گاه که نظر به مهمترین ماده و اساس فکر وهابی می‌اندازیم، پی می‌بریم که مسأله تشبیه و تجسیم از ارکان و مباحث زیربنایی آنان به حساب می‌آید، مسأله‌ای که از آن‌ها به توحید اسما و صفات تعبیر می‌کنند. کسی که در عقاید وهابیان سلفی تأمل می‌کند می‌یابد که آنان بر این گمانند که خداوند دارای صورتی است همانند انسان که دو چشم و پهلو و دو ذراع و دو دست و انگشتان و ساق و قدم و پا و دیگر اعضا دارد، و فرود می‌آید و حرکت می‌کند. و برای این که افکار عموم مردم را در این عقاید راضی نگه دارند، می‌گویند: «بلاکیف و تشبیه»؛ یعنی این اعضا بدون کیف و تشبیه است. منشأ پیدایش این افکار، اعتماد بر ادله نقلی خصوصاً احادیث است. احادیثی که از برخی صحابه نقل شده و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است. احادیثی که ظهور در تجسیم و تشبیه و رؤیت باری تعالی دارد. آنان این احادیث را بر ظاهر خود حمل کرده و بدون این که برای آن تأویلی داشته باشند که با عقل و نصوصات قرآنی و آیات محکمات مطابقت پیدا کند، آن‌ها را به خداوند سبحان نسبت می‌دهند. ابوهزیره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «خلق الله آدم علی صورته طولہ ستون ذراعاً»؛ (۴۲) «خداوند آدم را به صورت خود خلق کرد در حالی که طول آن شصت ذراع است.» و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «... فَأَمَّا النَّارُ فَلَا تَمْتَلِي حَتَّى يَضَعَ رِجْلَهُ فَتَقُولُ: قَطْ قَطْ، فَهَنَّاكَ تَمْتَلِي...»؛ (۴۳) «... اما آتش دوزخ پر نمی‌شود تا این که خداوند پاهایش را در آن گذارد.

در این هنگام است که می‌گوید: بس است، بس است، در این هنگام جهنم از آتش پر می‌شود... و نیز نقل کرده: «یتزل ربنا کل لیلۃ إلى السماء الدنيا حتى یبقی الثلث الأخير یقول: من یدعونی فاستجب له»؛ (۴۴) «پروردگارا ما در هر شب به سوی آسمان دنیا فرود می‌آید، تا یک سوم از شب رفته می‌ماند و می‌فرماید: چه کسی است که مرا بخواند تا من او را اجابت کنم.» وهابیان سلفی این گونه احادیث را از اصول افکار خود قرار داده و خداوند را بر اساس آن‌ها توصیف می‌کنند.

### اسلوب دعوت سلفیان پیشین

کسانی که می‌خواهند به اسلوب و روش‌های سلفیان حاضر آگاهی پیدا کنند، باید تاریخ سلفیان پیشین را به یاد آورده و مطالعه‌ای درباره آن داشته باشند؛ زیرا سلفیه جدید ادامه دهنده راه و روش سلفیه قدیم است. اینک به یکی از این اسلوبها اشاره می‌کنیم: مؤلف کتاب «النهج الأحمد» می‌گوید: «ذهبوا إلى محاربة من یخالفهم فی بعض الآراء، سواء فی المسائل الأصولیة أو المسائل الفروعیة؛ مثل محاربتهم للأشاعرة و اعلان كفرهم و التهجم علی علماءهم. فقد تعرّضوا لأبی اسحاق الشیرازی و کفروه. و حملوا علی ابن جریر الطبری صاحب التاریخ و التفسیر و منعوا من دفنه لئلا مات، فکان أن دفن فی داره لیلاً»؛ (۴۵) «آنان در صدد جنگ با مخالفان خود در برخی از آراء برآمدند، چه در مسائل اصولی یا مسائل فروعی، همانند محاربه با اشاعره و اعلان کفر آنان و هجوم بر علمای آنان. سلفی‌ها متعرض ابواسحاق شیرازی شافعی شده و او را تکفیر کردند. و نیز بر ابن جریر طبری - صاحب تاریخ و تفسیر - حمله کرده و بعد از وفاتش مانع دفن او شدند. و لذا او را شبانه در خانه‌اش دفن کردند.» ابن عقیل حنبلی کسی بود که با برخی از شیوخ معتزله رفت و آمد داشت و از آنان استفاده می‌کرد. چون حنابله سلفی از این خبر آگاهی پیدا کردند، به او گفتند که آنان بر کتاب‌هایی در تعظیم معتزله نزد او دست پیدا کرده‌اند که در آن کتاب‌ها بر حلاج ترحم شده است. لذا قصد اذیت او را کردند. ابن عقیل از بین آنان غایب شد تا مبادا دستگیرش کنند. ولی نتوانست این وضع را تحمل کرده و مخفی شدنش را ادامه دهد. لذا به خط خود نامه‌ای نوشت و در آن اعتراف به اشتباه خود کرده و از عملکردش تبری جست و به امام مسلمین حق داد که اگر این کار را دوباره تکرار کند او را دستگیر نماید. (۴۶) ابن اثیر در حوادث سال ۳۱۷ ه. ق می‌نویسد: «در این سال فتنه بزرگی در بغداد بین اصحاب ابوبکر مروزی حنبلی و بین دیگران از عامه رخ داد که بسیاری از لشکریان در این معرکه دخالت کردند و سبب آن این بود که اصحاب مروزی در تفسیر آیه { عَسَى أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَاماً مَّحْمُوداً } می‌گفتند: مقصود آن است که خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را با خود بر عرش می‌نشانند. ولی طایفه‌ای دیگر می‌گفتند: مقصود از آیه، شفاعت است. لذا فتنه‌ای در گرفت و با یکدیگر درگیر شدند و در این بین افراد زیادی به قتل رسیدند.» (۴۷) صاحب کتاب «النهج الأحمد» می‌گوید: «حنابله با اسلوبی که برای مقابله با مخالفان به کار بردند جفای شدیدی کردند؛ زیرا خشونت و زورگویی و ترور از بارزترین نشانه‌های تحریک دعوت آنان بود. مضافاً به این که در این راه از عوام مردم و دنیاپرستان اجتماع نیز استفاده می‌کردند، کسانی که جهل و امی‌گری بر آنان سایه افکنده بود... حنابله این را می‌دانستند ولی به جهت پیشبرد افکارشان از آنان استفاده می‌کردند...» (۴۸) شیخ محمد ابوزهره می‌گوید: «وفی سبیل دعوتهم یعنفون فی العقول، حتی أن اکثر الناس لینفرون منهم أشدّ النفور»؛ (۴۹) «آنان در راه دعوتشان حرف‌های زشت می‌زنند، تا این که بیشتر مردم از آنان شدیدترین نفرت‌ها را دارند.»

### برخی از افکار و اعتقادات سلفیان وهابی

#### برخی از افکار و اعتقادات سلفیان وهابی

افکار سلفیان وهابی در چند نقطه خلاصه می‌شود که به طور فهرست‌وار عبارتند از: ۱ - اعتقاد به جسمانیت خداوند و تشبیه او به

خلق. ۲ - بی احترامی و دشمنی نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله. ۳ - نسبت دادن شرک و کفر و بدعت گذاری به مخالفین خود. ۴ - دشمنی با فرقه‌های دیگر اسلامی و مخالفت با تقریب بین مذاهب و ادیان. ۵ - مخالفت با تصوّف اسلامی و مظاهر آن از قبیل مجالس ذکر دست جمعی و مخالفت با زیارت قبور اولیا. ۶ - بی‌اعتنایی به مفسران و کتاب‌های تفسیری، و مخالفت شدید با تأویل و مجاز که از اصول فهم لغت عربی و اسلوب آن به حساب می‌آید. ۷ - تمایل به استدلال به حدیث و دوری و تنفر از استدلال به قرآن. ۸ - بازی کردن با حدیث نبوی و تناقض‌گویی در حکم بر آن، آن گونه که از البانی رسیده است، به این نحو که تصحیح و تضعیف حدیث را مطابق اقتضای مذهب خود انجام می‌دهند. ۹ - مخالفت با عقل و عقلانیت و گفت و گو. ۱۰ - عدم اعتراف به اجماع مگر در مسائلی که موافق با مراد آنان است.

### ۱ - عقیده تشبیه و تجسیم

همان‌گونه که اشاره شد سلفیان وهابی معتقدند که خداوند متعال دارای جسمی است که برای آن حدّ و غایت است. و برای او صورت و وجه و دو چشم و یک دهان و دو دست و دو ساق و دو قدم و ... است. او بر کرسی می‌نشیند و از مکانی به مکان دیگر منتقل می‌شود. و نصفه دوم از شب به آسمان دنیا می‌آید و ندا می‌دهد و سپس بالا می‌رود. ابن اثیر در «الکامل» در مورد حوادث سال ۴۹۲ می‌گوید: «وفیها أنکر العلماء علی ابي یعلی الفراء الحنبلی ما ضمنه کتابه من صفات اللّٰه سبحانه وتعالی المشعرة بأنّه یعتقد التّجسیم...»؛ (۵۰) «و در آن سال علما بر ابي یعلی فراء حنبلی به جهت آنچه در کتاب خود از صفات خداوند سبحان آورده که مشعر به اعتقاد به تجسیم است، انکار نمودند.» او نیز می‌نویسد: «وفیها توقّی أبو یعلی الفراء الحنبلی، وهو مصنّف کتاب الصفات، أتى فیہ بكلّ عجیبه، و ترتیب أبوابه یدلّ علی تجسیم المحض، تعالی اللّٰه عن ذلك»؛ (۵۱) «و در آن سال ابو یعلی فراء حنبلی وفات یافت. او مصنّف کتاب صفات است که در آن هر مطلب عجیبی را نقل کرده است. و ترتیب ابواب آن کتاب دلالت بر تجسیم محض دارد که خداوند از آن بری است.»

### ۲ - بی‌احترامی و بغض اهل بیت علیهم السلام

از جمله افکار وهابیان سلفی، بی‌احترامی و دشمنی با اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است. و این مشکلی است که کمتر کسی به آن التفات پیدا کرده است. و لذا می‌توان این مسئله را یکی از اهمّ اسباب دشمنی آن‌ها با شیعه دانست. و کسی که کتاب «منهاج السنّة» ابن تیمیه را مشاهده و مطالعه کند به این مسأله پی خواهد برد. لذا مشاهده می‌کنیم که البانی و پیروان او حتّی با اطلاق کلمه «سید» بر رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت می‌کنند و احادیثی که در آن‌ها لفظ سیادت و سید بر رسول خدا صلی الله علیه و آله اطلاق شده را تضعیف می‌کنند. (۵۲) شیخ رضوان عدل شافعی مصری (۱۳۰۳ ه.ق) می‌گوید: «وکان - محمّد بن عبدالوهاب - ینهی عن الصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله و یتأذی من سماعها و ینهی عن الاتیان بها لیلۃ الجمعة، وعن الجهر بها علی المنابر، و یؤذی من یفعل ذلك و یعاقبه اشّد العقاب و ربّما قتله»؛ (۵۳) «محمّد بن عبدالوهاب از درود فرستادن و صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله نهی می‌کرد و از شنیدن آن اذیت می‌شد و از آن در شب‌های جمعه نهی می‌نمود. و نیز از بلند صلوات فرستادن بر روی منابر جلوگیری می‌کرد، و اگر کسی چنین می‌کرد او را اذیت می‌نمود و شدیداً عقاب می‌کرد و چه بسا او را به قتل میرسانید.»

### تناقض در تضعیفات البانی

با تأمّل و دقت در جرح و تعدیل احادیث از ناحیه البانی پی خواهیم برد که ایشان از جمله افرادی است که در کار خود صدوق و

درست کردار نبوده و احادیث را به میل و دلخواه خود جرح و تعدیل می‌کرده است. و لذا هر گاه حدیثی با رأی و نظر او سازگار نبوده، به هر نحو ممکن آن را تضعیف می‌کرد؛ در حالی که در موارد دیگر حدیثی را که مضمون آن موافق با رأی و نظرش بوده، با همان راوی که قبلاً او را تضعیف کرده در این روایت او را توثیق نموده و در نتیجه حدیث را تصحیح می‌کند. این مطلبی است که یکی از علمای اهل سنت نیز بعد از تحقیق فراوان به آن اعتراف کرده و برای اثبات تناقضات او سه جلد کتاب تألیف نموده است. حسن بن علی سقاف شافعی در کتاب «تناقضات البانی الواضحات» بانی را منعقد کرده و در مورد تضعیف احادیث فضایل اهل بیت علیهم السلام و در رأس آنان امام علی و فاطمه زهرا علیهما السلام از ناحیه او، اثبات کرده که در تضعیف احادیث تناقض‌گویی نموده است. (۵۴) او می‌گوید: «و از جمله اموری که دلالت بر ناصبی بودن او از جهت دیگر دارد این است که احادیث صحیح‌السندی را در فضایل سید ما علی علیه السلام تضعیف کرده، بلکه بر روی بعضی از آن‌ها خط بطلان کشیده است. (۵۵) آن‌گاه سقاف برای اثبات مدّعی خود، نمونه‌هایی را از این قبیل تناقضات البانی در باب فضایل اهل بیت علیهم السلام آورده و به آن‌ها استشهاد می‌کند؛ از باب نمونه: البانی در کتاب «سلسله الاحادیث الضعیفه» حدیثی از بریده نقل می‌کند که گفت: «كان أحب النساء إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة، ومن الرجال علي»؛ «محبوب‌ترین زنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه، و از مردان علی بود.» آن‌گاه حکم به بطلان آن نموده و می‌گوید: «ترمذی و حاکم آن را از طریق جعفر بن زیاد احمر، از عبدالله بن عطا، از عبدالله بن بریده، از پدرش چنین نقل کرده، و ترمذی آن را حدیث حسن غریب و حاکم و ذهبی آن را صحیح الاسناد معرفی کرده‌اند. آن‌گاه در صدد تضعیف حدیث برآمد، عبدالله بن عطا و راوی از او؛ یعنی جعفر بن زیاد احمر را تضعیف می‌کند در عین حال که از ذهبی اعتراف به ثقه بودن او را نقل کرده و از حافظ ابن حجر عنوان «صدوق یتشیع» را آورده است. سپس می‌گوید: مثل این شخص، انسان به حدیثش اطمینان ندارد، خصوصاً که در فضیلت علی - رضی الله عنه - وارد شده است؛ زیرا به طور معلوم شیعه در مورد او غلو کرده و حدیث بسیاری در مناقب او نقل کرده است که هرگز ثابت نشده است. و من بر این حدیث حکم به بطلان از حیث معنا نمودم؛ زیرا مخالف آن چیزی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد محبوب‌ترین زنان و مردان ذکر کرده است. آن‌گاه حسن بن علی سقاف در صدد تصحیح این حدیث و اثبات تناقض‌گویی البانی برآمده، می‌گوید: «اما گفتار و تضعیف او درباره عبدالله بن عطاء ... جوابش آن است که عبدالله بن عطاء از رجال مسلم در «صحیح» و چهار کتاب دیگر از کتب اربعه به حساب می‌آید و یحیی بن معین و ترمذی در «سنن» و ابن حبان در «الثقات» او را توثیق کرده و ذهبی در «الکاشف» او را «صدوق» معرفی کرده است. آن‌گاه می‌گوید: و از عجایب تناقضات البانی این است که در موردی دیگر حدیثی را که در سند آن عبدالله بن عطاء از عبدالله بن بریده از پدرش قرار داشته، تصحیح کرده است. (۵۶) و اما در مورد جرح او درباره جعفر بن زیاد احمر، سقاف این‌گونه پاسخ می‌دهد: «این حرفی باطل و کلامی متهافت و متناقض است؛ زیرا: اولاً: البانی در کتاب «إرواء غلیله» او را توثیق نموده است. (۵۷) ثانیاً: تعداد بسیاری از رجالین و محدثین اهل سنت او را توثیق کرده‌اند، که از آن جمله، احمد او را صالح الحدیث و ابن معین و یعقوب بن سفیان فسوی و عجلی او را توثیق و ابوزرعه و ابوداود او را صدوق، وازدی حدیثش را مستقیم و عثمان بن ابی شیبه او را صدوق ثقه معرفی کرده است. (۵۸) و نیز از تناقضات آشکار البانی این است که در مورد حدیث فوق می‌گوید: «مثل این شخص؛ یعنی جعفر بن زیاد الاحمر قلب انسان به حدیث او اطمینان ندارد؛ زیرا او از شیعیان به حساب می‌آید گرچه صدوق است». این در حالی است که در جایی دیگر تصریح دارد که تشیع شخص صدوق هیچ‌گونه ضرری به روایت او نمی‌رساند. او در ذیل حدیث (۲۲۲۳) از کتاب «سلسله الاحادیث الصحیحه» در ترجمه اجلح بن عبدالله کندی می‌گوید: «درباره او اختلاف شده است. ولی ابن حجر در «التقریب» او را «صدوق شیعی» معرفی کرده است. و اگر کسی اشکال کند که راوی این شاهد، شیعی است و همچنین در سند مشهود له شیعی دیگر؛ یعنی جعفر بن سلیمان وجود دارد، آیا این طعن در حدیث و عیب در آن به حساب نمی‌آید؟! در جواب می‌گوییم: هرگز! زیرا اعتبار در روایت حدیث تنها به صدق و حفظ است، و اما مذهب، آن بین

او است و بین پروردگارش و خداوند حساب رس از او است. و به همین جهت است که مشاهده می‌کنیم صاحب «صحیحین» و غیر از این دو از افراد ثقه که با آنها مخالف در مذهبند همچون خوارج و شیعه و دیگران روایت نقل کرده‌اند. و نمونه‌اش همین حدیثی است که مورد بحث ما است. «... (۵۹) آن‌گاه سقّاف می‌گوید: «و اما قول البانی که می‌گوید: من بر این حدیث حکم به بطلان از حیث معنا می‌کنم؛ زیرا مخالف آن چیزی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره محبوب‌ترین زنان و مردان نزد او رسیده است! این ادعا دلالت بر بی‌اطلاعی او در علم اصول و عدم معرفت او به جمع بین احادیث صحیحه دارد.» (... ۶۰) و این در حالی است که ترمذی به سند خود از جمیع بن عمیر تیمی نقل کرده که من با عمه و بنا بر نقلی با مادرم وارد بر عایشه شدیم. مادرم یا عمه‌ام از او سؤال کرد: «أی الناس أحبّ إلی رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قالت: فاطمة. فقیل: من الرجال؟ قالت: زوجها؛» (۶۱) «کدامین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله محبوب‌تر است؟ عایشه گفت: فاطمه. سؤال شد: از مردان؟ گفت: همسرش.» ترمذی بعد از نقل این حدیث آن را حسن دانسته و حاکم نیشابوری آن را «صحیح الاسناد» معرفی کرده است. این، نمونه‌ای از تناقضات البانی در تضعیف احادیث بود.

### ۳ - نسبت شرک و کفر به مخالفین

از جمله روش‌های وهابیان سلفی برخورد با مخالفین عقیدتی خود و نسبت دادن کفر و شرک و الحاد و بدعت‌گذار به آنان است. بر بهاری که ملقب به شیخ اهل سنت و جماعت در عصر خود بود، می‌گوید: «فإنه من استحلّ شیئاً خلاف ما فی هذا الكتاب فإنه لیس یدین لله بدین، وقد رده کله، كما لو أن عبداً آمن جميع ما قال الله تبارک و تعالی إلا أنه شكّ فی حرف فقد ردّ جميع ما قال الله تعالی وهو کافر؛» (۶۲) «هر کسی خلاف آنچه را که در این کتاب است تجویز کند متدین به هیچ دینی نیست بلکه کلّ دین را رد کرده است. همان‌گونه که اگر بنده ای به تمام آنچه خداوند تبارک و تعالی فرموده ایمان آورد جز آن که در حرفی شک کند، او تمام آنچه را که خداوند فرموده رد کرده و کافر شده است.»

### ۴ - مخالفت با تقریب

وهابیان سلفی به تمام معنا مخالف با ادیان و مذاهب دیگر اسلامی هستند و هر گونه تقریب با آنان را نفی می‌کنند. دکتر احمد بن عبدالرحمن بن عثمان قاضی سلفی وهابی، کتابی تحت عنوان «دعوة التقريب بين الاديان» تألیف کرده و در آن شدیداً به مسئله تقریب بین ادیان آسمانی حمله کرده است. او ده دلیل شرعی بر بطلان دعوت تقریب بین ادیان اقامه می‌کند که فهرست آن عبارت است از: ۱ - دعوت تقریب دوری از ملت ابراهیم است. ۲ - دعوت تقریب به دنبال غیر دین اسلام رفتن است. ۳ - طعن در رسالت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و آله است. ۴ - طعن در قرآن کریم و هیمنه آن بر دیگر کتب است. ۵ - متابعت غیر طریق مؤمنین و مخالفت با اجماع مسلمین است. ۶ - دوستی با دشمنان دین است. ۷ - فریب خوردن در برخی از آیات است. ۸ - مساوی دانستن اهل ایمان با مشرکان و بت‌پرستان است. ۹ - سستی در دین خدا است. ۱۰ - مشتبه کردن حق به باطل است. (۶۳) دکتر ناصر بن عبدالله بن علی قفاری وهابی سلفی در کتاب «مسألة التقريب بين اهل السنة و الشيعة» هر گونه تقریب بین اهل سنت و شیعه را مردود می‌شمارد.

### ۵ - مخالفت با تصوف اسلامی و زیارت قبور اولیا

از جمله اصول افکار و روش وهابیان سلفی مخالفت و مقابله شدید با تصوف اسلامی و تهذیب نفس و ریاضت نفسانی و برگزاری حلقه‌های ذکر و توسّل و زیارت قبور اولیای الهی است، و در نتیجه وهابیان دارای مذهبی خشک و بی‌روح و دور از هر گونه



معنویت و روحانیتند. ناصرالدین البانی در کتاب «سلسله الاحادیث الصحیحه» در توصیف صوفیه می‌گوید: «... أعداء السّنة من المتمدّبه و الاشاعرة و المتصوّفة و غیرهم...»؛ (۶۴...) «دشمنان سنت، از کسانی که خود را به مذهب نسبت می‌دهند و اشاعره و صوفیه و دیگران...»

## ۶ - بی‌اعتنایی به تفسیر

از جمله خصوصیات وهابیان سلفی بی‌اعتنایی به مفسران و کتاب‌های تفسیری و مخالفت شدید با تأویل است. از آنجا که وهابیان سلفی مخالف با تأویل صفات خداوند می‌باشند و از طرفی نیز مشاهده می‌کنند که مفسران رو به تفسیر و تأویل قرآن آورده‌اند لذا چنان روی خوشی به آنان نشان نمی‌دهند.

## ۷ - دوری از استدلال به قرآن

از آنجا که وهابیان سلفی اهل حدیثند و بیشتر به دنبال حدیث برای اثبات مدعای خود می‌گردند، لذا کمتر به آیات قرآن توجه دارند. بدین جهت از امام آنان بر بهاری حنبلی نقل شده که می‌گفت: «وإذا سمعت الرجل تأتیه بالأثر فلا یریده و یرید القرآن فلاشکّ أنّه رجل قد احتوی علی الزندقه، فقم من عنده ودعه»؛ (۶۵) «هر گاه از شخصی که برای او روایت نقل کردی، شنیدی که آن را قبول نمی‌کند و به دنبال قرآن است، شک نداشته باش که او مردی است که کفر او را فرا گرفته است. پس از نزد او بلند شو و او را رها کن.»

## ۸ - مخالفت با عقل و عقلانیت

از جمله اصول افکار سلفیان وهابی، بی‌توجهی به عقل و عقلانیت و عقل‌گرایی حتی در مسائل عقیدتی است. آنان تمام توجه و التفات شان به حدیث و آیات قرآن است. و لذا با علم کلام و بحث عقلی مخالفند. بر بهاری حنبلی - یکی از امامان آنان - می‌گوید: «إعلم یرحمک الله أنّه ما کانت زندقه قطّ ولا بدعه ولا کفر ولا هوی ولا ضلاله ولا شکّ ولا حیره فی الدین إلّا من الکلام والجدل»؛ (۶۶) «بدان - خداوند تو را رحمت کند - هیچ بی‌دینی و بدعت و کفر و هوای نفس و ضلالت و شک و حیرت در دین نیست مگر از کلام و جدل.» او نیز در جایی دیگر می‌نویسد: «... فعلیک بالتسلیم والرضی وأهل الآثار والکف والسکوت»؛ (۶۷) «پس بر تو باد به تسلیم و رضایت نسبت به صاحبان اثر و دست کشیدن و سکوت.»

## ۹ - عدم اعتراف به اجماع

سلفیان وهابی معاصر همیشه این عبارت احمد بن حنبل را بر زبان جاری می‌سازند که گفت: «من ادعی الاجماع فهو کاذب»؛ «هر کس ادعای اجماع کند دروغگو است.» ولی در مسائل اعتقادی که خود به آن قائلند اصرار می‌ورزند که اثبات کنند این مسائل نزد امت اجماعی است. از باب نمونه: البانی در مقدمه کتاب «آداب الزفاف» می‌گوید: «و غیر هذا الإجماع ممّا لا یمکن تصوّره فضلاً عن وقوعه»؛ «غیر از این اجماع تصورش ممکن نیست تا چه رسد به وقوع آن.»

## عدم امکان میزان بودن فهم سلف

وهابیان سلفی ادعا می‌کنند که واجب است کتاب و سنت را با فهم سلف سنجیده و آن را درک نماییم. لذا آنان فهم سلف را از جمله ادله شرعی می‌دانند که متابعت از آن واجب است؛ در حالی که این ادعا از چند جهت باطل است: ۱ - سلف در فهم مسائل

هیچ گاه اتفاق نکرده‌اند، و هرگز مذهبی خاص و معروف و واحد نداشته‌اند تا بتوان آن را میزان قرار داده و فهم امور را از فهم آنان به دست آورد. و کسی که مراجعه به کتاب‌های حدیثی؛ از قبیل: «المصنّف» عبدالرزاق و ابن ابی شیبہ کند پی می‌برد که چه مقدار سلف و افرادی که در سه قرن اول می‌زیسته‌اند در مسائل شرعی با یکدیگر اختلاف داشته‌اند. ۲ - در قرآن یا حدیث دلیلی یافت نمی‌شود که دلالت بر تعطیل عقول بشر کند و بگوید که فهم کتاب و سنت به فهم دیگری بستگی دارد؛ در حالی که انسان خود به درجه اجتهاد و فهم دینی رسیده است، بلکه بر عکس، نصوص دینی از کتاب و سنت، ما را به تعقل و تفکر وامی‌دارد. ابن جوزی نقل کرده که از امام احمد در رابطه با مسأله‌ای سؤال شد. او فتوایی داد. به او گفته شد: «این مطلب را ابن المبارک نگفته است. احمد گفت: ابن المبارک از آسمان که نیامده است.» (۶۸)

### نبود مذهبی به نام «مذهب سلف»

وهابیان سلفی معاصر ادّعا می‌کنند هرچه از آراء که به آن معتقدند مذهب سلف است، تا بتوانند ذهن عوام مردم را بفریبند. آنان می‌گویند: آنچه ما می‌فهمیم همان فهم سلف صالح است؛ در حالی که مشاهده می‌کنیم در بسیاری از مسائل اعتقادی، سلف حتی صحابه با یکدیگر اختلاف داشته‌اند. اینک به برخی از اختلافات اشاره می‌کنیم: ۱ - اختلاف در مسئله خلق قرآن. ۲ - اختلاف در این که پیامبر صلی الله علیه و آله در شب معراج خداوند را مشاهده کرده است!! ۳ - اختلاف در مسئله امکان رؤیت خداوند در روز قیامت. ۴ - اختلاف در معنای «میزان» در روز قیامت. ۵ - اختلاف در مسئله تأویل و تفویض. ۶ - اختلاف در افضل بین صحابه.

### شرح حال ابن تیمیه

### شرح حال ابن تیمیه

یکی از کسانی که در طول چندین قرن، مورد توجه خاص وهابیان قرار گرفته و برای او ارزش فراوانی از نظر علمی قائلند؛ تقی الدین احمد بن عبدالحلیم معروف به «ابن تیمیه» است. او کسی است که افکار وهابیان از او سرچشمه می‌گیرد. وهابیان برای او کنگره‌های علمی گرفته و کتاب‌هایی در مدح و منزلت و شخصیت علمی‌اش تألیف نموده‌اند. و در حقیقت او را مؤسس مذهب خود می‌دانند؛ اگر چه آنان در ظاهر این مطالب را اظهار نکرده و خود را سلفی می‌نامند. ما در این مقاله قصد داریم که به شرح زندگی او پردازیم:

### نسب ابن تیمیه

صاحبان کتب تراجم درباره نسب او چنین گفته‌اند: وی احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن عبدالله بن خضر، تقی الدین، ابوالعباس، ابن تیمیه، الحرائی، الحنبلی، است. در شهر حرّان در سال ۶۶۱ ه. ق متولد شد و در سال ۷۲۸ ه. ق در دمشق وفات یافت. در خانهای پرورش یافت که اعضای آن بیش از یک قرن پرچم‌دار مذهب حنبلی بوده‌اند. (۶۹) او بعد از شش سال با سایر خانواده‌اش از شهر خود - به جهت هجوم تاتار - هجرت کرده وارد دمشق شد. در آنجا برای پدرش موقعیت تدریس در مسجد جامع دمشق فراهم گشت و به تربیت دانش پژوهان پرداخت.

### شروع تحصیل

او شروع به تحصیل نمود. ابتدا نزد پدرش مشغول به تحصیل شد. سپس اساتیدی را برای خود انتخاب نموده و از آنان بهره‌مند شد.



برخی از اساتید او عبارتند از: ۱ - احمد بن عبد الدائم مقدسی. ۲ - ابو زکریا سیف الدین یحیی بن عبدالرحمان حنبلی. ۳ - ابن ابی الیسر تنوخی. ۴ - عبدالله بن محمد بن عطاء حنفی. ۵ - ابو زکریا کمال الدین یحیی بن ابی منصور بن ابی الفتح حرّانی. ۶ - عبدالرحمان بن ابی عمر، ابن قدامه مقدسی حنبلی. نزد جماعتی از زنان هم درس فرا گرفت که عبارتند از: ۱ - امّ العرب، فاطمه، دختر ابی القاسم بن قاسم بن علی معروف به ابن عساکر. ۲ - امّ الخیر، ستّ العرب، دختر یحیی بن قایماز. ۳ - زینب، دختر أحمد مقدسیه. ۴ - زینب دختر مکی حرّانیه. آخرین استاد او شرف الدین احمد بن نعمه مقدسی (متوفای ۶۴۹ ه.ق) بود که اجازه فتوا را به ابن تیمیه داد. (۷۰)

## جرات و جسارت

پدرش او را برای رسیدن به اجتهاد و نشستن بر کرسی درس آماده کرد. تا آن که بعد از وفات پدرش بر کرسی تدریس در مسجد جامع دمشق نشست و درسش را در زمینه‌های مختلف؛ از قبیل: تفسیر، فقه و عقاید گسترش داد. لکن به خاطر کج سلیفگی و انحرافی که داشت در صدد مخالفت با عقاید رایج مسلمین برآمد و با تمام مذاهب رایج در آن زمان به مخالفت برخاست. فتوا و نظرات اعتقادی و فقهی اش برای او مشکل ساز شد. در جواب نامه‌ها و سخنان خود اعتقاداتش را که با عقاید عموم مسلمین سازگاری نداشت - از قبیل تجسیم، حرمت زیارت قبور اولیا، حرمت استغاثه به ارواح اولیای خدا، حرمت شفاعت، حرمت توسل و ... ابراز می کرد. وقتی افکار و عقاید او به علمای عصرش رسید با او به مخالفت برخاسته و از نشر آن ممانعت کردند. ابن کثیر - یکی از شاگردان ابن تیمیه - می گوید: «در روز هفتم شعبان مجلسی در قصر حاکم دمشق برگزار شد. در آنجا همه متفق شدند که اگر ابن تیمیه دست از افکار باطلش بردارد او را زندانی کنند، لذا با حضور قضات او را به قلعه‌ای در مصر فرستادند. شمس الدین عدنان با او به مباحثه پرداخت. در آن جلسه عقاید خود را ابراز نمود. به حکم قاضی او را چند روز در برجی حبس نموده و سپس او را به حبس معروفی به نام «جَبّ» منتقل ساختند...» (۷۱) می گوید: «در شب عید فطر همان سال، امیر سیف الدین سالار نائب مصر، قضات سه مذهب را با جماعتی از فقها دعوت نمود، به پیشنهاد آنان قرار شد که ابن تیمیه از زندان آزاد گردد؛ البته به شرطی که از عقاید خود برگردد. کسی را نزد او فرستادند و با او در این زمینه صحبت نمودند ولی او حاضر به پذیرش شروط نگشت. سال بعد نیز ابن تیمیه هم چنان در «قلعه الجبل» مصر زندانی بود، تا آن که او را در روز جمعه ۲۳ ربیع الاول از زندان آزاد کرده و مخیر به اقامت در مصر یا رفتن به موطن خود، شام نمودند. او اقامت در مصر را برگزید، ولی دست از افکار خود برنداشت. در سال ۷۰۷ ه.ق باز هم به جهت نشر افکارش از او شکایت شد. در مجلسی ابن عطا بر ضد او اقامه دعوا کرد، قاضی بدر الدین بن جماعه متوجه شد که ابن تیمیه نسبت به ساحت پیامبر صلی الله علیه و آله گستاخی می کند، لذا نامه‌ای به قاضی شهر نوشت تا مطابق دستور شرع با او رفتار شود. با حکم قاضی دوباره به زندان رفت، ولی بعد از یک سال آزاد شد. در قاهره باقی ماند تا آن که سال ۷۰۹ ه.ق او را به اسکندریه تبعید کردند. در آنجا هشت ماه توقف کرد و بعد از تغییر اوضاع، روز عید فطر سال ۷۰۹ ه.ق به قاهره بازگشت و تا سال ۷۱۲ ه.ق در آنجا اقامت داشت تا آن که به شام بازگشت. (۷۲) ابن تیمیه در سال ۷۱۸ ه.ق در شام، کرسی تدریس و افتاء را بر عهده گرفت و در آن جا نیز فتاوا و عقاید نادر خود را مطرح نمود. این خبر به گوش علما و قضات و دستگاه حاکم رسید، او را خواستند و در قلعه‌ای به مدت پنج ماه حبسش نمودند. سرانجام روز دوشنبه، عاشورای سال ۷۲۱ ه.ق از قلعه آزاد شد. پس از آزاد شدن تا سال ۷۲۶ ه.ق بر کرسی تدریس قرار داشت. باز هم به خاطر اصرار بر افکار خود و نشر آن، در همان قلعه سابق محبوس و تحت نظر قرار گرفت. در آن مدت مشغول تصنیف شد، ولی بعد از مدتی از نوشتن و مطالعه ممنوع گشت، و هر نوع کتاب، قلم و دواتی که نزد او بود، از او گرفته شد. (۷۳) یافعی می گوید: ابن تیمیه در همان قلعه از دار دنیا رفت؛ در حالی که پنج ماه قبل از وفاتش از دوات و کاغذ محروم شده بود. (۷۴)

**عصر ظهور ابن تیمیه**

پیشرفت اسلام در اروپا و شکست اندلس برای غرب صلیبی بسیار تلخ و ناگوار بود، و لذا آنان را به فکر و اندیشه انتقام واداشت و در سال‌های پایانی قرن پنجم، پاپ رم، با فرمان حمله به فلسطین (قبله اول اسلام)، صدها هزار مسیحی برافروخته از کینه دیرینه صلیب بر ضد توحید از اروپا به راه افتادند تا قدس را قتلگاه مسلمانان سازند و به دنبال آن در جنگ‌های مشهور صلیبی که حدود ۲۰۰ سال (۴۸۹ - ۶۹۰) به طول انجامید، میلیون‌ها کشته و زخمی بر جای گذاشت. در همان زمانی که مصر و شام سخت با صلیبیان درگیر بودند، امت اسلامی با طوفانی مهیب تر؛ یعنی حمله مغولان به رهبری چنگیز مواجه گردید که آثار ارزشمند اسلامی را نابود و یا غارت کردند. و پنجاه سال بعد از آن (۶۵۶ ه.ق) توسط هلاکو نواده چنگیز، بغداد به خاک و خون کشیده شد و طومار خلافت عباسی در هم پیچید. و سپس بر حلب و موصل (۶۵۷-۶۶۰ ق) همان بلا را آورد که بر بغداد وارد کرده بود. ابن اثیر مورخ مشهور اهل سنت می‌نویسد: «مصایب وارده بر مسلمین از سوی مغول آن‌چنان سهمگین بود که مرا یارای نوشتن آن‌ها نیست و ای کاش مادر مرا نمی‌زاد». (۷۵) گفتنی است که در طول سلطه مغول، فرستادگان سلاطین همواره می‌کوشیدند با جلب نظر مغولان و همدستی با آنان، امت اسلامی را از هر سو تار و مار کنند. افزون بر این که مادر و همسر هلاکو و سردار بزرگش در شامات (کیتو بوقا) مسیحی بودند. و همچنین اباق‌خان (۶۶۳ - ۶۸۰ ه.ق) فرزند هلاکو با دختر امپراتور روم شرقی ازدواج کرد و با پاپ و سلاطین فرانسه و انگلیس بر ضد مسلمین متحد شدند و به مصر و شام لشکر کشیدند. و از همه بدتر (ارغون) نوه هلاکو (۶۸۳ - ۶۹۰) به وسوسه وزیر یهودی اش سعدالدوله ابهری در اندیشه تسخیر مکه و تبدیل به بتخانه افتاد و مقدمات این دسیسه را نیز فراهم ساخت، که خوشبختانه با بیماری ارغون و قتل سعدالدوله آن فتنه بزرگ عملی نشد. (۷۶) الحمد لله. در چنین زمان حساسی که کشورهای اسلامی در تب و تاب این درگیری‌های ویرانگر می‌سوخت و مسلمانان مورد حمله ناجوانمردانه شرق و غرب قرار گرفته بودند، ابن تیمیه مؤسس اندیشه‌های وهابیت دست به نشر افکار خود زد و شکافی تازه در امت اسلامی ایجاد کرد. شوکانی از علمای بزرگ اهل سنت می‌گوید: «صرح محمد بن محمد البخاری الحنفی المتوفی سنه ۸۴۱ بتدبیریه ثم تکفیره، ثم صار یصرح فی مجلسه: أن من أطلق القول علی ابن تیمیه أنه شیخ الإسلام فهو بهذا الاطلاق کافر»؛ (۷۷) «محمد بن محمد بخاری حنفی متوفای سال ۸۴۱ در بدعت‌گذاری و تکفیر ابن تیمیه بی پرده سخن گفته است تا آنجا که در مجلس خود تصریح نموده که اگر کسی به ابن تیمیه شیخ الاسلام اطلاق کند، کافر است.»

**عصر ظهور وهابیت**

از آنجایی که افکار باطل ابن تیمیه در منطقه شامات که مهد علم و دانش بود، با انتقادات و اعتراضات علما و دانشمندان مذاهب مختلف مواجه گردید و باعث انزوای ابن تیمیه گشته، افکار و عقاید وی در بوته فراموشی سپرده شد. ولی در قرن ۱۲ ه.ق این افکار در منطقه نجد که عاری از تمدن و فاقد فرهنگ بود، مجدداً منتشر شد و پس از آن توسط قدرت سعودی و با پشتیبانی قدرت‌های استعماری به ترویج آن‌ها پرداخته شد. طرح مجدد افکار ابن تیمیه توسط محمد بن عبدالوهاب در بدترین شرایط تاریخی و اوضاع بسیار نامناسبی صورت گرفت که امت اسلامی از چهار طرف مورد تهاجم شدید استعمارگران صلیبی قرار داشت و بیش از هر زمان نیاز به وحدت کلمه داشت. انگلیسی‌ها بخش عظیمی از هند را با زور و تزویر از چنگ مسلمانان خارج ساخته و با پایان دادن به شوکت امپراطوری مسلمان تیموری، خواب تسخیر پنجاب و کابل و سواحل خلیج فارس را می‌دیدند و لشکر آنان گام به گام به سمت جنوب و غرب ایران پیشروی می‌کرد. فرانسوی‌ها به رهبری ناپلئون، مصر و سوریه و فلسطین را با قوه قهریه اشغال کرده و در حالی که به امپراطوری مسلمان عثمانی چنگ و دندان نشان می‌دادند، در اندیشه نفوذ به هند بودند. روس‌های تزاری که مدعی

جانشینی سزارهای مسیحی روم شرقی بودند با حملات مکرر به ایران و دولت عثمانی می‌کوشیدند قلمرو حکومت خویش را از یک سو تا قسطنطنیه و فلسطین و از سوی دیگر تا خلیج فارس گسترش دهند و بدین منظور اشغال نظامی ایران و دولت عثمانی و اروپا و قفقاز را در صدر برنامه‌های خود قرار داده بودند. حتی آمریکایی‌ها نیز چشم طمع به کشورهای اسلامی شمال آفریقا دوخته و با گلوله باران شهرهای لیبی و الجزایر، سعی در رخنه و نفوذ به جهان اسلام داشتند، جنگ اتریش با دولت عثمانی بر سر صربستان و همکاری ناوگان جنگی هلند با انگلیسی‌ها در محاصره نظامی پایتخت الجزایر نیز در همین دوران بحرانی صورت پذیرفت.

## عملکرد سیاسی

اسلام دینی است که مردم را به دو اصل اساسی دعوت می‌کند: یکی کلمه توحید و دیگری توحید کلمه و وحدت بین مسلمین. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در طول ۲۳ سال بعثت مردم را به کلمه توحید و گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و التزام به تبعاتش دعوت کرد. نیز همه را برای پیشبرد اهداف اسلام به توحید کلمه و اتحاد فراخواند؛ زیرا در سایه اتحاد است که مسلمین می‌توانند بر مشکلات فائق آمده، راه نفوذ دشمنان را ببندند. خداوند متعال می‌فرماید: {وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا}؛ (۷۸) «همگی به ریسمان خدا چنگ زیند و متفرق و پراکنده نگردید». در جای دیگر می‌فرماید: {إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ}؛ (۷۹) «همانا مؤمنین برادر یکدیگرند». لذا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بین اوس و خزرج، مهاجرین و انصار عقد اخوت بست. در عین حال مشاهده می‌کنیم که ابن تیمیه به این سفارش‌ها توجهی نکرده و با ابداع افکاری بر خلاف عموم مسلمین - از صدر اسلام تا زمان خود - و تکفیر آنان، سبب ایجاد اختلاف بین مسلمین شد؛ خصوصاً با در نظر گرفتن وضع سیاسی آن عصر؛ زیرا سرزمین‌های اسلامی از هر طرف مورد هجوم و غارت دشمنان سرسخت اسلام و مسلمین قرار گرفته بود. در آن زمان که مسلمین احتیاج مبرمی به اتحاد و یک پارچگی داشتند، ابن تیمیه با عناد تمام شروع به نشر افکار خرافی و انحرافی خود نمود و هر کسی که با افکار او مخالفت می‌کرد او را به کفر و شرک و زندقه متهم می‌ساخت. بنابراین همراه با مریدانی که پیدا کرده بود، سبب ایجاد اختلاف بین مسلمین گشت.

## برخی از فتاوا و آرای ابن تیمیه

### ۱ - تحریم نماز و دعا در کنار قبور اولیا

ابن تیمیه می‌گوید: «نماز خواندن در کنار قبور مشروع نیست. همچنین قصد مشاهد کردن به جهت عبادت در کنار آن‌ها؛ از قبیل نماز، اعتکاف، استغاثه، ابتهال و قرائت قرآن، مشروع نیست، بلکه باطل است». (۸۰)

### ۲ - تحریم زیارت قبور

از جمله کسانی که شدیداً با زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر اولیای الهی مقابله می‌کند ابن تیمیه است. او در جایی می‌گوید: «تمام احادیث زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله ضعیف؛ بلکه دروغ است». (۸۱)

### ۳ - تحریم استغاثه به غیر خدا

ابن تیمیه می‌گوید: «اگر کسی به شخصی که از دنیا رفته، بگوید: مرا دریاب، مرا کمک کن، از من شفاعت کن، مرا بر دشمنم پیروز گردان و امثال این درخواست‌ها که تنها خدا بر آن قدرت دارد، از اقسام شرک است». (۸۲) و در جای دیگر می‌گوید: «اگر

کسی چنین گوید، باید توبه کند و گرنه کشتش واجب است». (۸۳)

#### ۴ - تحریم برپایی مراسم

ابن تیمیه درباره برپایی مراسم جشن در اعیاد و ولادت‌های بزرگان دین می‌گوید: «اعیاد، شریعتی از شرایع است که در آن باید از دستورها متابعت نمود، نه آن که بدعت‌گذاری کرد. این عمل همانند اعمال نصاری است که حوادث مربوط به حضرت عیسی علیه السلام را عید می‌گیرند». (۸۴)

#### ۵ - تحریم قسم به غیر خداوند

ابن تیمیه در این مورد می‌گوید: «قسم خوردن به غیر خداوند مشروع نیست، بلکه از آن نهی شده است». (۸۵)

#### ۶ - نسبت دادن جسمیت به خدا

ابن تیمیه در یکی از فتواهای خود می‌گوید: «آنچه در قرآن و سنت ثابت شده و اجماع و اتفاق پیشینیان بر آن است، حق می‌باشد. حال اگر از این امر، لازم آید که خداوند متصف به جسمیت شود اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حق نیز حق است». (۸۶) ابن بطوطه می‌گوید: «در دمشق شخصی بود از بزرگان فقهای حنبلی به نام تقی الدین ابن تیمیه، در هر علمی سخن می‌گفت، لیکن مشکلی در عقل خود داشت. زمانی که در دمشق بودم، روز جمعه‌ای بر او وارد شدم؛ در حالی که بر منبر جامع دمشق مردم را موعظه می‌کرد. از جمله مطالبی که گفت این بود که: خداوند به آسمان دنیا می‌آید همان‌گونه که من از منبر پایین می‌آیم. این را گفت و از منبر پایین آمد». (۸۷)

### تناقضات ابن تیمیه

با مراجعه به کتاب‌های ابن تیمیه و بحث و تحلیل‌های او پی می‌بریم که در کلام وی تناقضات فراوانی وجود دارد. اینک به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱ - در عین حال که به صحیح بخاری در موارد زیاد استدلال و احتجاج می‌کند ولی هنگامی که به روایتی در این کتاب بر می‌خورد که با افکار او سازگاری ندارد آن را ابطال کرده و کتاب را نیز مورد تنقیص قرار می‌دهد، و درباره آن می‌گوید: «در بخاری اغلاطی وجود دارد». (۸۸) ۲ - او در حالی که زیاد به روایات «سنن» استدلال و احتجاج می‌کند، ولی هنگامی که شیعه دوازده امامی بر حقایق تعلیمات مذهبی خود به یکی از روایات کتب «سنن» استدلال می‌کند، می‌گوید: «این حدیث در صحیحین نیامده است، بلکه در آن، برخی از اهل حدیث همچون ابن حزم و دیگران طعن زده‌اند. ولی اهل سنت همچون ابی داوود و ترمذی و ابن ماجه آن را روایت کرده و صاحبان مسانید همچون امام احمد و دیگران آن را نقل کرده‌اند. پس مطابق اصول شما از کجا این روایات ثابت شده تا به آن احتجاج کنید؟ و بر تقدیر ثبوت، این حدیث از اخبار آحاد است». (۸۹) ۳ - او در باب فضایل عمر به کتاب ترمذی استناد می‌کند، ولی هنگامی که به روایات فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رسد، می‌گوید: «ترمذی احادیثی را در فضایل علی ذکر کرده که بسیاری از آن‌ها ضعیف است». (۹۰) او هم چنین در جای دیگری می‌گوید: «ترمذی احادیث متعددی را در باب فضایل علی علیه السلام ذکر کرده که در میان آن‌ها احادیث ضعیف، بلکه جعلی وجود دارد». (۹۱) او درباره حدیث نبوی «انا مدینه العلم و علی بابها» می‌گوید: «گرچه ترمذی آن را نقل کرده ولی از روایات جعلی به حساب می‌آید». (۹۲) ما در کتاب «امام‌شناسی در قرآن و پاسخ به شبهات» به طور کامل و مفصل بطلان حرف او را به اثبات رسانده ایم. ۴ - او به احادیث احمد بن حنبل در کتاب «المسند» زیاد احتجاج می‌کند، ولی هنگامی که مشاهده می‌کند شیعه

امامیه به برخی از احادیث آن احتجاج کرده می‌گوید: «گاهی امام احمد و اسحاق و دیگران احادیثی را نقل می‌کنند که نزد خودشان ضعیف است». (۹۳) و در جایی دیگر می‌گوید: «هر چه را که احمد در مسند و غیر مسند نقل کرده نزدش حجت نیست». (۹۴) و نیز می‌گوید: «مجرد روایات احمد موجب نمی‌شود که حدیث صحیح بوده و عمل به آن واجب باشد». (۹۵) در نتیجه باید گفت: آنچه موافق با هوای نفس ابن تیمیه است حجت بوده و آنچه که مخالف با هوای نفس اوست، ضعیف یا جعلی است. ۵ - او به روایات حاکم نیشابوری در «المستدرک علی الصحیحین» زیاد استدلال می‌کند ولی همین که شیعه دوازده امامی به یک حدیث این کتاب که درباره آن، حاکم تصریح به صحت بنا بر شرط شیخین کرده و ذهبی نیز در «تلخیص المستدرک» با او موافقت نموده، و استدلال می‌کند، می‌گوید: «سند آن ضعیف است». (۹۶) ۶ - او در مواردی که رأی و نظرش موافق با شهرستانی است به کلامش زیاد اعتماد می‌کند، ولی هر جا که مطلبی از او مشاهده می‌کند که با رأی او موافق نیست، یا مایه تقویت شیعه امامیه است بر او هجوم برده و می‌گوید: «شهرستانی خبریّت ندارد». (۹۷) ۷ - او تفسیر طبری و ابن ابی حاتم و بغوی را به جهت نقل روایاتی که موافق با آراء و نظریات او است تمجید کرده ولی در مواردی که شیعه دوازده امامی به روایات آنان استدلال می‌کند، می‌گوید: «مجرد نقل یکی از این افراد دلیل بر صحت روایت نمی‌شود... بلکه این کتب، جمع‌کننده چاق و لاغر، و جعلی و دروغی است». (۹۸)

## روش‌های غلط ابن تیمیه

### روش‌های غلط ابن تیمیه

پیروان ابن تیمیه و یاران او در صدد برآمده‌اند تا موقعیت او را در نفوس و اذهان بزرگ جلوه دهند تا این که او در مباحث فقهی بر دیگران برتری داشته و بگویند در اطلاع از اختلاف مذاهب و حدیث و تفسیر قرآن و کلام اسلامی متخصص بوده است، لذا بدین جهت او را «شیخ الاسلام» نامیده‌اند، تا به دیگران چنین وانمود کنند که برای او مثل و نظیری در تاریخ اسلام دیده نشده است. ولی هنگامی که به نوشته جات و کتاب‌های او در مجال تفسیر و حدیث و اقوال متکلمین مراجعه می‌نماییم، پی می‌بریم که نه تنها متخصص و اهل خبره در این زمینه نبوده است بلکه یا جاهل به مسائل بوده و یا اهل عناد و مکابره بوده است. اینک به ذکر نمونه‌هایی از این موارد می‌پردازیم:

### ۱ - روش او در جرح و تعدیل

الف) حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «يقول الله تعالى من عادی لی ولیاً فقد بارزنی بالمحاربة» و آن را به ابوهریره نسبت داده است. و گفته که این حدیث در صحیح بخاری آمده است (۹۹)؛ در حالی که این حدیث با این لفظ را بخاری از ابوهریره نقل نکرده بلکه طبرانی از ابی امامه نقل کرده است. ب) ابن تیمیه از ترمذی نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لولم ابعث لبعث عمر»، (۱۰۰) و آن را تقویت کرده و به آن اخذ کرده است؛ در حالی که این حدیث از ترمذی نقل نشده بلکه ابن عدی آن را نقل کرده و سندش را به جهت وجود زکریا بن یحیی در طریق آن تضعیف کرده است. و نیز ابن جوزی آن را در «الموضوعات» که مختص به روایات جعلی است آورده است. ج) او در کتاب «الزیارة» می‌گوید: «عبدالله بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب شخصی را دید که رفت و آمد به طرف قبر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌کند» (... ۱۰۱)؛ در حالی که علمای رجال شخصی را به این اسم نمی‌شناسند، و صحیح در آن حسن بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است، که موصوف به حسن مثنی است. د) البانی بعد از تصحیح صدر و ذیل حدیث غدیر می‌گوید: «این مطلب را که دانستی حال باید

بگویم که انگیزه من بر تفصیل دادن کلام درباره این حدیث و بیان صحت آن این بود که مشاهده کردم شیخ الاسلام ابن تیمیه جزء اول این حدیث را تضعیف کرده و جزء دوم را گمان کرده که باطل است، و به نظر من، این از مبالغه و تسریع او در تضعیف احادیث است قبل از آن که طرق آن را جمع کرده و در آن دقت کند». (۱۰۲ ...)

## ۲ - عملکرد ابن تیمیه در مورد قرآن

در مورد قرآن کریم و تفسیر آن، اعتقادات و عملکردهایی دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: الف) وی آیات صفات را تفسیر جسمانی کرده و نسبت به آیاتی که ذات خداوند را از جسمانیت منزّه ساخته بی‌اعتنایی کرده است که این روش و طریقه اهل حدیث و مشبّه و حشویه است. ب) او معتقد است که آیات متشابه در قرآن وجود ندارد و مدّعی است که تمام آیات قرآن از محکّمات است و تشابه، امری است نسبی، (۱۰۳) با وجود آن که قرآن تصریح به وجود آیات متشابه در خود دارد، آنجا که می‌فرماید: { هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ }؛ (۱۰۴ ...) «او کسی است که این کتاب [آسمانی] را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات "محکم" [= "صریح و روشن] است که اساس این کتاب می‌باشد و قسمتی از آن "متشابه" است. ... ج) تفسیر بخشی از آیات قرآن کریم به احادیث ضعیف‌السند، بلکه با اسرائیلیات از احادیث، همانند تفسیر آیات ۱۸۹ تا ۱۹۰ از سوره اعراف با قصه اسرائیلی و قبیح که لایق شأن حضرت آدم و حواء علیهما السلام نیست از جمله خصوصیات اوست. (۱۰۵ د) او تفاسیری که در بردارنده احادیث ضعیف‌السند و اسرائیلیات بوده، ترجیح داده و بر آن اعتماد می‌کند، و در مقابل تفاسیر ارزشمندی را که آرای مخالف معتقد او در تجسیم و تشبیه را نقل کرده‌اند، یا این که آراء و معتقدات شیعه دوازده امامی را ذکر کرده‌اند را رها می‌کند، که از قسم اول می‌توان به تفسیر طبری به نام «جامع البیان» اشاره کرد و از قسم دوم می‌توان تفسیر کشف را نام برد. (۱۰۶)

## ۳ - توسعه در عنوان شرک

ابن تیمیه از جمله کسانی است که در اطلاق عنوان شرک بر مخالفین خود در عقیده و رأی، دست توانایی داشته و اهل تسامح و تساهل نبوده و بسیار بی‌پروا بوده است. الف) ابن تیمیه می‌گوید: «بنای بر اهل قبور از اعمال مشرکین است». (۱۰۷ ب) او می‌گوید: «اگر کسی بگوید از پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت نزدیکی به خدا می‌خواهم تا شفیع من در این امور باشد، این از کارهای مشرکان است». (۱۰۸ ج) وی می‌گوید: «اگر کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، مرا کمک کن، از من شفاعت نما، مرا بر دشمنم پیروز گردان، و امثال این درخواست‌ها که تنها خدا بر آن قادر است، این‌ها از اقسام شرک است». (۱۰۹) و در جایی دیگر می‌گوید: «اگر کسی چنین گوید باید توبه کند و گرنه کشتنش واجب است». (۱۱۰)

## ۴ - توسعه در عنوان بدعت

او هر گونه نوآوری در دین و استفاده کردن از اسلوب‌های جدید در دین را بدعت دانسته و آن را به ضلالت نسبت می‌دهد: الف) او می‌گوید: «مشاهدی که بر روی قبر صالحین و انبیا از اهل بیت و عامه بنا شده، همه از بدعت‌های حرامی است که در دین اسلام وارد شده است». (۱۱۱ ب) ابن تیمیه در مورد برپایی مراسم جشن در اعیاد و ولادت بزرگان دین می‌گوید: «اعیاد، شریعتی از شرایع است که در آن باید از دستورات متابعت نمود، نه آن که بدعت‌گذاری کرد. و این عمل همانند اعمال نصارا است که حوادث عیسی را عید می‌گیرند». (۱۱۲)



## ۵ - اصرار بر تجسیم

ابن تیمیه در یکی از فتاوی خود می‌گوید: «آنچه در قرآن و سنت ثابت شده و اجماع و اتفاق پیشینیان بر آن است، حق می‌باشد. حال اگر از این امر، لازم آید که خداوند متّصف به جسمیت است اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حق نیز حق است.» (۱۱۳)

## ۶ - ادّعی اجماعات وهمی

کسی که به کتاب‌های ابن تیمیه مراجعه کند پی به ادّعی اجماعاتی می‌برد که هرگز وجود خارجی نداشته است؛ از باب نمونه: او می‌گوید...: «من تفاسیری را که از صحابه نقل شده و احادیثی که از آنان روایت گشته و بیش از صد تفسیر بزرگ و کوچک را ملاحظه کردم، تا این ساعت نیافتم که یکی از صحابه حتی یک آیه از آیات صفات یا احادیث صفات را بر خلاف مقتضی و مفهوم معروف آن تأویل نماید.» (۱۱۴) این در حالی است که کتب تفسیر مملوّ از نقل تأویلات صحابه است. و کسی که می‌خواهد از آن‌ها مطلع گردد باید به کتاب «الأسماء و الصفات» مراجعه کند که تمام تأویلات را ذکر کرده است. دکتر بوطی می‌گوید: «صحیح نیست که بگوییم در بین سلف کسی که در تفسیر آیات صفات یا برخی از آن‌ها، قائل به تأویل نبوده است.» (۱۱۵) آن‌گاه او اسامی برخی از سلف که صفات را تأویل کرده‌اند را، ذکر می‌کند. مجسمه و مشبّه چنین وانمود کرده‌اند که مذهب سلف، عدم تأویل و حمل نصوص بر ظواهر است و این اشاعره بوده‌اند که صفات را تأویل کرده و به تعطیلی کشانده‌اند، و این شایعه‌ای بیش نیست؛ زیرا سلف از صحابه و تابعین معتقد به تأویل صفات بوده‌اند، و کسی که تفسیر طبری را مطالعه کند پی به این مطلب خواهد برد؛ از باب نمونه: طبری با سندهای خود از ابن عباس در تفسیر آیه: {يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ} نقل کرده که «ساق» در این آیه به معنای شدت است؛ زیرا عرب می‌گوید: «كشفت الحرب عن ساقها»؛ یعنی جنگ شدت گرفت. (۱۱۷) و نیز آیه: { وَالسَّمَاءِ بَنِينَهَا بِأَيْدٍ } را به معنای «بنی‌ها بقوه» گرفته است؛ یعنی دست را کنایه از قوت گرفته است. (۱۱۹)

## ۷ - تضعیف مغرضانه روایات

ابن تیمیه روایاتی را که مخالف عقاید و آرای اوست بدون آن‌که سندش را بررسی کند، نسبت جعل یا وضع به آن‌ها می‌دهد. اینک به یک مورد از آن‌ها اشاره می‌کنیم: او می‌گوید: «همچنین است حدیث: (هو ولیّ کلّ مؤمن بعدی)؛ او - حضرت علی علیه السلام - سرپرست هر مؤمنی بعد از من است. این حدیث، دروغ بر رسول خدا صلی الله علیه وآله است؛ بلکه او در حیات و مماتش ولیّ هر مؤمنی است، و هر مؤمنی نیز ولیّ او در زمان حیات و ممات است.» (۱۲۰) این در حالی است که بسیاری از علمای عامه؛ همچون ترمذی، نسائی، ابن حبان، حاکم نیشابوری، طیالسی، احمد بن حنبل و دیگران از طریق جعفر بن سلیمان این حدیث را نقل کرده‌اند. (... ۱۲۱) البانی بعد از نقل حدیث «ولایت» می‌گوید: «سند آن حسن است و رجال آن رجال ثقات، بلکه رجال شیخین می‌باشند غیر از اجلح که همان ابن عبدالله کندی است که در مورد او اختلاف شده است در «تقریب» صدوق شیعی معروفی شده است. آن‌گاه می‌گوید: اگر کسی بگوید: راوی این شاهد شیعی است، و همچنین در سند اصل حدیث شیعی دیگری وجود دارد که جعفر بن سلیمان است، آیا این مسأله طعنی در حدیث به حساب نمی‌آید؟ او در جواب می‌گوید: هرگز؛ زیرا اعتبار در روایت به صدق و حفظ است، و اما مذهب اش بین او و بین پروردگارش می‌باشد و خداوند حساب رس او است. و لذا مشاهده می‌کنیم که صاحب صحیح بخاری و مسلم و دیگران از بسیاری از مخالفین که مورد وثوق بوده‌اند روایت نقل کرده‌اند؛ همچون خوارج و شیعه و دیگران... آن‌گاه می‌گوید: با این حال، من نمی‌دانم چرا ابن تیمیه این حدیث را تضعیف کرده است، و از نظر من وجهی برای آن نمی‌بینم جز سرعت و مبالغه داشتن در ردّ بر شیعه.» (... ۱۲۲)

## ۸ - انکار حقایق تاریخی

ابن تیمیه هنگامی که با حقایق تاریخی که مخالف با عقیده و مذهب او است برخورد می‌کند آن را به طور کلی منکر می‌شود بدون آن که توجّهی به مسلم بودن آن داشته باشد؛ از باب نمونه: او از آنجا که مخالف دعا کردن رو به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله است، لذا در صدد برآمده تا قصه‌ای را که به مالک بن انس نسبت داده شده انکار نماید. و آن قصه از این قرار است: خلیفه عباسی ابوجعفر منصور از مالک سؤال کرد: آیا می‌تواند رو به قبر شریف کرده و دعا نماید؟ مالک در جواب گفت: «لِمَ تصرف وجهک عنه وهو وسیلتک و وسیله اَبیک آدم علیه الصلاة والسلام إلى الله تعالی یوم القیامة، بل استقبله واستشفع به فیشفعه الله»؛ (۱۲۳) «چرا روی خود را از پیامبر صلی الله علیه و آله بر میگردانی؛ در حالی که او وسیله تو و وسیله پدرت آدم علیه الصلاة والسلام نزد خداوند متعال در روز قیامت است، بلکه رو به سوی او کن و او را شفیع خود قرار ده تا خداوند شفاعت او را بپذیرد.» ابن تیمیه درباره این قصه می‌گوید: «این قصه‌ای است منکر که احدی آن را نقل نکرده و به امام مالک دروغی نسبت داده شده است». با این که قاضی عیاض آن را با سند صحیح نقل کرده و گفته که آن را از تعدادی از ثقات مشایخش اخذ کرده است. وانگهی این که می‌گوید: کسی قائل به آن نشده. دروغی بیش نیست؛ زیرا مذهب مالک و احمد بن حنبل و شافعی استجاب استقبال قبر پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام سلام دادن و دعا کردن است. این مطلب را در بحث «نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی» مورد بررسی قرار داده‌ایم.

## ۹ - نسبت دروغ بر مخالفان

ابن تیمیه به تبع مشایخ حنبلی خود، نسبت دروغ به مخالفان خود را تجویز کرده و به آن نیز عمل کرده است. اینک به نمونه‌هایی از این تهمت‌ها اشاره می‌کنیم. ابن تیمیه می‌گوید: «رافضه کسانی هستند که نماز جمعه و جماعت به جای نمی‌آورند نه پشت سر اصحابشان و نه غیر از اصحابشان، و تنها پشت سر معصوم نماز می‌گذارند و حال آن که شخص معصوم نزد آن‌ها نیست». (۱۲۴) و نیز می‌گوید: «رافضه اعتنایی به حفظ قرآن و شناخت معانی و تفسیر آن و طلب ادله‌ای که دلالت بر معنای آن داشته باشد ندارند، و نیز اعتنایی به حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و شناخت صحیح آن از باطل و بحث از معانی حدیث ندارند». (... ۱۲۵) و نیز می‌گوید: «و اما سایر حماقات شیعه این است که آنان کراهت دارند تا سخن به لفظ ده بگویند یا کاری انجام دهند که به تعداد ده باشد، حتّی ساختمان‌های خود را ده طبقه نمی‌سازند، و نیز با ده تنه درخت بنا نمی‌کنند و امثال این موارد؛ زیرا آنان با خوبان صحابه که همان ده نفری هستند که پیامبر بشارت بهشت به آن‌ها داده دشمن‌اند». (... ۱۲۶) به نظر می‌رسد که این تهمت‌ها احتیاج به پاسخ ندارد؛ زیرا هر کس که با شیعیان معاشرت داشته باشد پی به سخیف و بی‌اساس بودن این حرف‌ها می‌برد.

## ابن تیمیه از دیدگاه اهل سنت

### ابن تیمیه از دیدگاه اهل سنت

با مراجعه به تاریخ پی می‌بریم که نه تنها علمای شیعه، بلکه علمای اهل سنت نیز ابن تیمیه را مورد حمله و جرح و طعن قرار داده‌اند. اینک به عبارات برخی از علمای عامه اشاره می‌کنیم:

## ۱ - ابن جهل

او می‌گوید: «ابن تیمیه ادّعا کرده آنچه را خدا و رسولش و سابقون اولون از مهاجرین و انصار گفته‌اند می‌گوید؛ در حالی که او مطالبی را می‌گوید که هرگز هیچ یک از آن‌ها را خدا و رسول و ... نگفته‌اند». (۱۲۷)



**۲ - یافعی**

او می‌گوید: «ابن تیمیه می‌گفت: خداوند بر روی عرش به طور حقیقی استوار است، و این‌که: او به حرف و صوت سخن می‌گوید. در دمشق و دیگر مناطق ندا داده شد که هر کس بر عقیده ابن تیمیه باشد مال و خونش حلال است. او مسائل عجیب و غریبی را ادعا کرد که بر او انکار شد و به سبب آن او را حبس نمودند؛ زیرا آن‌ها مابین با مذهب اهل سنت به حساب می‌آمد. او آن‌گاه قبایحی را می‌شمارد و بدترین آن‌ها را نهی زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته است. (۱۲۸)

**۳ - ابوبکر حسینی**

او می‌گوید: «پس بدان، من نظر کردم در سخن این خبیث که در قلب او مرض گمراهی است، کسی که به دنبال شبهات قرآن و سنت به جهت ایجاد فتنه است. کسی که گروهی از عوام که خداوند اراده هلاکشان کرده او را متابعت کرده‌اند، در او اموری دیدم که قدرت بر نطق آن ندارم؛ ... زیرا در آن‌ها تکذیب پروردگار عالمیان است.» (۱۲۹ ...)

**۴ - ابو حیان اندلسی**

ابن حجر می‌گوید: «ابو حیان در ابتدا ابن تیمیه را تعظیم می‌کرد و او را با قصیده‌ای مدح کرده است، ولی بعدها از او انحراف پیدا کرده و در تفسیر صغیرش او را با بدی یاد کرده است و به او نسبت تجسیم داده است.» (۱۳۰ ...). زبیدی از سبکی نقل کرده که گفت: «کتاب العرش» ابن تیمیه از قبیح‌ترین کتاب‌های او است ... چون شیخ ابو حیان از آن مطلع شد، دائماً او را لعن می‌کرد تا از دنیا رفت؛ در حالی که قبل از آن او را تعظیم می‌نمود.» (۱۳۱)

**۵ - ابن حجر عسقلانی**

او درباره ابن تیمیه می‌گوید: «او همین که فکر کرد مجتهد است بر کوچک و بزرگ علمای قدیم و جدید ایراد گرفت.» (۱۳۲ ...)

**مؤلفین یا مناظره کنندگان در ردّ ابن تیمیه**

عده زیادی از علمای اهل سنت از عصر ابن تیمیه تا کنون در ردّ او کتاب تألیف کرده یا با او مناظره کرده‌اند. اینک به اسامی برخی از آنان می‌پردازیم: ۱ - قاضی محمد بن ابراهیم بن جماعه شافعی. ۲ - قاضی محمد بن حریری انصاری حنفی. ۳ - قاضی محمد بن ابوبکر مالکی. ۴ - قاضی احمد بن عمر مقدسی حنبلی. ۵ - حافظ مجتهد تقی الدین سبکی (۷۵۶ ه.ق.)، در «الاعتبار ببقاء الجنة و النار» و «الدرّة المضيئة» و ... ۶ - امام فقیه محمد بن عمر بن مکی، معروف به ابن مرّحل (۷۱۶ ه.ق.). ۷ - امام حافظ صلاح‌الدین علایی (۷۶۱ ه.ق.). ۸ - قاضی مفسر بدرالدین ابن جماعه (۷۳۳ ه.ق.). ۹ - امام احمد بن یحیی کلابی حلبی، معروف به ابن جُهَّیل (۷۳۳ ه.ق.). ۱۰ - امام قاضی جلال‌الدین قزوینی. ۱۱ - قاضی کمال‌الدین ابن زملکانی (۷۲۷ ه.ق.). ۱۲ - قاضی صفی‌الدین هندی (۷۱۵ ه.ق.). ۱۳ - فقیه محدّث علی بن محمد باجی شافعی (۷۱۴ ه.ق.). ۱۴ - مورّخ فخر بن معلّم قرشی (۷۴۱ ه.ق.)، در «نجم المهتدی و رجم المعتدی». ۱۵ - حافظ ذهبی (۷۴۸ ه.ق.)، در «النصيحة الذهبية». ۱۶ - مفسّر معروف ابو حیان اندلسی (۷۴۵ ه.ق.) در «النهر الماد». ۱۷ - ابن بطوطه (۷۷۹ ه.ق.)، در «رحلة ابن بطوطه». ۱۸ - فقیه تاج‌الدین سبکی (۷۷۱ ه.ق.)، در «طبقات الشافعية الكبرى». ۱۹ - مورّخ ابن شاکر کتبی (۷۶۴ ه.ق.)، در «عیون التاریخ». ۲۰ - عمر بن ابی الیمن لخمی فاکهی مالکی (۷۳۴ ه.ق.)، در «الدرّة المختارة». ۲۱ - قاضی محمد سعدی مصری اخنایی (۷۵۰ ه.ق.)، در «المقالة المرضیة». ۲۲ - امام زواوی (۷۴۳ ه.ق.). ۲۳ -

جوزجانی حنفی (۷۴۴ ه.ق.)، در «الابحاث الجلیئة فی الرد علی ابن تیمیه». ۲۴ - ابن حجر عسقلانی (۸۵۲ ه.ق.)، در «الدرر الکامنه فی اعیان المائة الثامنة» و «لسان المیزان» و ... ۲۵ - ولی الدین عراقی (۸۲۶ ه.ق.)، در «الأجوبة المرضیة فی الرد علی الأسئلة المکیة». ۲۶ - فقیه مورخ ابن قاضی شبهه شافعی (۸۵۱ ه.ق.)، در «تاریخ ابن قاضی شبهه». ۲۷ - فقیه تقی الدین ابوبکر حصنی شافعی (۸۲۹ ه.ق.)، در «دفع شبه من شبه و تمرّد». ۲۸ - ابن عرنه تونسلی مالکی (۸۰۳ ه.ق.) - ۲۹ - علاء الدین بخاری حنفی (۸۴۱ ه.ق.)، بنا بر نقل ابن حجر در «الدرر الکامنه». ۳۰ - شیخ زروق فاسی مالکی (۸۹۹ ه.ق.) - ۳۱ - حافظ سخاوی (۹۰۲ ه.ق.)، در «الاعلان بالتویخ لمن ذم التاریخ». ۳۲ - احمد بن محمد وتری (۹۸۰ ه.ق.) در «روضه الناظرین». ۳۳ - ابن حجر هیتمی (۹۷۴ ه.ق.)، در «الفتاوی الحدیثیة» و «الجوهر المنظم». ۳۴ - شیخ ابن عراق دمشقی (۹۳۳ ه.ق.) - ۳۵ - جلال الدین دوانی (۹۲۸ ه.ق.)، در «شرح العصدیة». ۳۶ - قاضی ابوعبدالله مقری در «نظم اللالی فی سلوک الأمالی». ۳۷ - محدث محمد بن علان صدیقی مکی (۱۰۵۷ ه.ق.) در «المبرد المبکی فی رد الصارم المنکی». ۳۸ - شیخ منافی شافعی (۱۰۲۹ ه.ق.)، در «شرح الشامل». ۳۹ - قاضی بیاضی حنفی، در «اشارات المرام من عبارات الامام». ۴۰ - شیخ خفاجی مصری حنفی (۱۰۶۹ ه.ق.)، در «شرح الشفا». ۴۱ - مورخ ابوالعباس احمد مقری (۱۰۴۱ ه.ق.)، در «ازهار الرياض». ۴۲ - محمد زرقانی مالکی (۱۱۲۲ ه.ق.)، در «شرح المواهب اللدنیة». ۴۳ - شیخ عبدالغنی نابلسی (۱۱۴۳ ه.ق.) - ۴۴ - فقیه محمد بن مهدی بن علی صیادی، مشهور به رواس (۱۲۸۷ ه.ق.) - ۴۵ - شیخ محمد ابوالهدی صیادی (۱۳۲۸ ه.ق.) در «قلاده الجوهر». ۴۶ - سلامه عزامی شافعی (۱۳۷۶ ه.ق.)، در «البراهین الساطعة». ۴۷ - محمود خطّاب سبکی (۱۳۵۲ ه.ق.) در «الدین الخالص» و ... ۴۸ - محمد زاهد کوثری (۱۳۷۱ ه.ق.) در «مقالات کوثری». ۴۹ - مفتی مصطفی بن احمد شطی حنبلی دمشقی (۱۳۴۸ ه.ق.)، در «النقول الشرعیة». ۵۰ - شیخ محمد بخیت مطیعی، مفتی مصر (۱۳۵۴ ه.ق.)، در «تطهیر الفؤاد من دنس الاعتقاد». ۵۱ - شیخ ابراهیم بن عثمان سمودی مصری، در «نصرة الامام السبکی بزرد الصارم المنکی». ۵۲ - ابوحامد بن مرزوق، عالم مکه (۱۳۹۰ ه.ق.)، در «برائة الأشعریین من عقائد المخالفین». ۵۳ - شیخ منصور محمد عویس، در «ابن تیمیه لیس سلفیاً». ۵۴ - شیخ ابوالفضل عبدالله بن صدیق غماری، در «اتقان الصنعة» و «الصبح السافر» ۵۵ - ابوالشبال سالم بن جندان اندونزیایی در «الخلاصة الکافیة فی الاسانید العالیة». ۵۶ - فقیه عبدالله هروی حبشی، در «المقالات السیئة» و «صریح البیان».

### ابن قیّم، مروج افکار ابن تیمیه

یکی از شاگردان مهم ابن تیمیه که به عنوان مروج افکار او مطرح است، ابوعبدالله محمد بن ابوبکر بن ایوب بن سعد بن حرز، زرعی، دمشقی، حنبلی، معروف به ابن قیّم جوزیه می‌باشد. جوزیه مدرسه‌ای بود که محیی الدین بن حافظ ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد بکری حنبلی آن را در بازار قمح دمشق ساخته بود. و از آنجا که پدرش قیّم و سرپرست این مدرسه بود، لذا او را ابن قیّم جوزیه نامیدند. او در سال ۶۹۱ ه.ق متولد شد و در سال ۷۱۲ ه.ق با ابن تیمیه ارتباط پیدا کرد و ملازم مجلس درس او شد. و فقه را نزد او آموخت و از او اخذ علم کرد ولی در تمام مسائل مقلد کورکورانه او بود. لذا مذهب ابن تیمیه را یاری کرده و افکارش را در کتاب‌هایش تأیید نمود، اضافه بر آن سعی کرد تا افکار و عقاید استادش را در قالب برهان و استدلال درآورد. لذا در عصر شیخ و استادش، ابن تیمیه از عقاید باطلش توبه داده شد، و نیز با او به زندان رفت ولی بعد از مرگ استادش رها شد. او به جهت اعتقاداتش سه بار به زندان رفت، خصوصاً به جهت این که همانند استادش حرکت به جهت زیارت ابراهیم خلیل علیه السلام را تحریم و منع نمود. عبدالله هروی حبشی از ذهبی نقل کرده که گفت: «... وقد حبس مدة؛ لانکاره شد الرحال لزیارة قبر الخلیل - ابراهیم علیه السلام»؛ (۱۳۳ ...). «او در مدتی به جهت انکار بار بستن به جهت زیارت قبر خلیل الرحمن محبوس شد.» او نیز از ابن حجر در «الدرر الکامنه» نقل می‌کند که گفت: «غلب علیه حبّ ابن تیمیه حتی کان لا یخرج عن شیء من اقواله، بل ینتصر له فی جمیع ذلك، وهو الذی هدّب کتبه ونشر علمه. واعتقل مع ابن تیمیه بعد ان أهین وطیف به علی جمل مضروراً بالدرّة، فلما مات

أخرج عنه «... (۱۳۴)» «محبّت ابن تیمیه بر او غلبه کرد به حدّی که از هیچ یک از اقوال او نمی گذشت و مخالفت نمی نمود، بلکه در تمام موارد او را یاری می کرد. و او کسی بود که کتاب‌های ابن تیمیه را تهذیب کرده و علم او را منتشر می ساخت. ابن قیم با ابن تیمیه زندانی شد، بعد از آن که مورد اهانت قرار گرفت، او را سوار بر شتری کردند و در حالی که تازیانه می زدند دور گرداندند. و چون ابن تیمیه مرد او را رها کردند...»

### دشمنی ابن تیمیه با اهل بیت صلی الله علیه و سلم علیهم السلام رحمهما الله

#### دشمنی ابن تیمیه با اهل بیت صلی الله علیه و سلم علیهم السلام رحمهما الله

کتر کسی است که کتاب‌های ابن تیمیه - به خصوص منهاج السنه - را مطالعه کند و پی به نصب و عداوت و دشمنی او نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام نبرد. ما در این بحث برای اثبات این مطلب به ذکر نمونه‌هایی از این موارد می پردازیم:

#### ۱ - مخالفت با نزول آیه مباحله در شأن اهل بیت علیهم السلام

#### ۱ - مخالفت با نزول آیه مباحله در شأن اهل بیت علیهم السلام

ابن تیمیه از جهاتی با نزول آیه مباحله در شأن اهل بیت علیهم السلام مخالفت کرده است و بر فرض نزول، آن را فضیلتی برای اهل بیت نمی شمارد. اینک به شبهات او پاسخ می گوئیم:

#### الف) کسی با پیامبر صلی الله علیه و آله مساوی نیست!!

ابن تیمیه می گوید: «هیچ کس مساوی با رسول خدا صلی الله علیه و آله در فضایل نیست، نه علی و نه غیر او». (۱۳۵)

#### پاسخ

اولاً: ما تابع نصّ هستیم. از این آیه و ادله قطعی دیگر چنین استفاده می شود که امام علی علیه السلام در تمام کمالات و قابلیت‌ها همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و لذا اگر قرار بود بعد از ایشان پیامبری باشد جز امام علی علیه السلام کسی دیگر قابلیت این مقام را نداشت. ولی قرار نیست که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله پیامبری دیگر باشد. ثانیاً: در روایتی صحیح السند از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که خطاب به امام علی علیه السلام فرمود: «من از خدا چیزی نخواستم جز آن که مثل آن را از خداوند برای تو درخواست نمودم. و از خداوند چیزی درخواست نمودم مگر آن که خدا به من عطا نمود. جز آن که به من خبر داده شد که بعد از تو پیامبری نخواهد بود». (۱۳۶) و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله مطابق حدیث صحیح السند فرمود: «... علیّ منّی وأنا منه، وهو ولیکم بعدی»؛ (۱۳۷) «علیّ از من و من از اویم و او ولیّ شما بعد از من است.»

#### ب) عدم دلالت «انفسنا» بر مساوات!

او نیز می گوید: «انفس» در لغت عرب بر مساوات دلالت ندارد بکله مقصود به آن نزدیکان و اقرباء انسان است. آن گاه بر مدعای خود به آیاتی استشهاد می کند که در آن‌ها لفظ انفس به کار رفته ولی دلالت بر مساوات ندارد؛ از قبیل: { لَوْ لَا إِذِ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا }؛ (۱۳۸) «چرا هنگامی که این [تهمت] را شنیدید، مردان و زنان با ایمان نسبت به خود [و کسی که همچون خود آن‌ها بود] گمان خیر نبردند.» (۱۳۹)

## پاسخ

اولاً: در برخی از آیات بین کلمه انفس و اقرباء مقابله افتاده است، و لذا نمی‌توان در همه جا ادعا کرد که انفس به معنای اقرباء است. خداوند متعال می‌فرماید: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا }؛ (۱۴۰) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده خویش را از آتش حفظ کنید.» و نیز می‌فرماید: { الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ }؛ (۱۴۱) «کسانی که به خویشتن و خانواده‌شان زیان رسانده‌اند.» در مورد آیه مباحله نیز این چنین است؛ جز آن که در این دو آیه، انفس در نفس انسان به معنای حقیقی آن استعمال شده است ولی در آیه مباحله مجازاً در معنای تنزیلی به کار رفته است؛ یعنی امام علی علیه السلام به منزله پیامبر صلی الله علیه و آله در جمیع فضایل است، نه این که نفس پیامبر باشد. ثانیاً: مستفاد از آیه مباحله آن است که خداوند پیامبرش را خطاب کرده می‌فرماید: ای محمد! خود را برای مباحله بیاور. و پیامبر در آن موقف علی علیه السلام را برای مباحله آورد. و این که شخصی نفس شخص دیگر باشد سه احتمال دارد: ۱ - عینیت و اتحاد حقیقی حتی در جسمیت: این معنا قطعاً باطل است؛ زیرا ما معتقد به حلول نیستیم و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام را به لحاظ جسمی یکی نمی‌دانیم. ۲ - اتحاد در شؤونات و فضایل به جز آنچه که استثناء شده است. ۳ - تنها مجانست در قرابت و نزدیکی. معنای دوم و سوم از معانی مجازی برای کلمه نفس است، ولی ما باید به دو جهت کلمه انفس را بر معنای دوم حمل کنیم نه سوم: جهت اول این که: معنای دوم اقرب به معنای حقیقی که همان وحدت از جمیع جهات است می‌باشد و مطابق آنچه در علم بلاغت گفته شده، لفظ باید بر قریب ترین معانی به معنای حقیقی حمل شود. جهت دیگر این که: قرائن بسیاری وجود دارد که مؤید معنای دوم است نه سوم، که از آن جمله عبارت است از: اول - حدیث منزلت: پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي»؛ (۱۴۲) «تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی می‌باشی جز آن که بعد از من پیامبری نخواهد بود.» دوم - بخاری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «أنت مني وأنا منك»؛ (۱۴۳) «تو از من و من از توام.» سوم - ابن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «علی بن ابی طالب همانند روح من است که در جسد من می‌باشد.» (۱۴۴) چهارم - و نیز خطاب به امام علی علیه السلام فرمود: «ما سألت الله لي شيئاً إلا سألت لك مثله»؛ (... ۱۴۵) «از خدا برای خود چیزی نخواستم جز آن که مثل آن را برای تو تقاضا نمودم.»

## ج) کفایت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله!!

ابن تیمیه نیز می‌گوید: «این که این چهار نفر را پیامبر صلی الله علیه و آله همراه خود آورد مقصود اجابت دعا نبوده؛ زیرا دعای پیامبر صلی الله علیه و آله به تنهایی کافی بود.» (۱۴۶)

## پاسخ

اولاً: اگر چنین بود چرا خداوند تعالی از پیامبر خود خواست تا از نصارا بخواهد که این افراد را نیز بیاورند. و اگر وجود آن‌ها در مباحله دخیل نبود احتیاجی به چنین دعوتی نبود، خصوصاً آن که در آخر می‌فرماید: { ثُمَّ نَبْتَهُلْ }؛ «سپس همگی با هم مباحله کنیم.» ثانیاً: حرف ابن تیمیه اجتهاد در مقابل نص است؛ زیرا مطابق برخی از روایات پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إذا أنا دعوت فأمنوا»؛ «هر گاه من دعا کردم شما آمین بگوئید.» (... ۱۴۷) و این خود دلالت بر این دارد که آمین آن‌ها در اجابت دعای پیامبر بی تأثیر نبوده است.

**(د) عدم اختصاص به حضرت علی علیه السلام!!**

او نیز می‌گوید: «کلمه { اَنْفُسَنَا } اختصاص به علی علیه السلام ندارد؛ زیرا به صیغه جمع آمده است.» (۱۴۸)

**پاسخ**

اولاً: قبلاً در آیه (ولایت) به اثبات رساندیم که عرب به جهاتی از جمله تعظیم لفظ جمع را بر مفرد به کار می‌برد و در قرآن نیز چنین استعمالی را زیاد مشاهده می‌کنیم. ثانیاً: تعبیر به جمع در این آیه به جهت بیان این مطلب است که هر کدام از دو دسته مباحله کننده سزاوار است که خواص از اهل بیت خود را بیاورد، خواه افراد هر دسته متعدد باشند یا خیر.

**(ه) مقصود از «انفسنا»، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است!!**

او همچنین می‌گوید: «مقصود از { اَنْفُسَنَا } شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ یعنی هنگام مباحله باید خود و فرزندان و زن‌های خود را بیاورید.» (۱۴۹)

**پاسخ**

اولاً: این توجیه اجتهاد در مقابل نص است؛ زیرا مطابق روایات صحیحه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای مباحله امام حسن و امام حسین علیهما السلام را که مصداق { اَبْنَاءَنَا } بود، و نیز حضرت زهرا علیها السلام را که مصداق { نِسَاءَنَا } بود، و نیز حضرت علی علیه السلام را که مصداق { اَنْفُسَنَا } بود، آورد. و اگر مقصود از { اَنْفُسَنَا } خود پیامبر بوده است، چرا پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را با خود به همراه آورد؟ ثانیاً: با این فرض، لازم می‌آید که بین داعی و مدعو اتحاد باشد؛ یعنی دعوت کننده و دعوت شده یکی باشند که این قطعاً باطل است؛ زیرا هیچگاه انسان خودش را دعوت نمی‌کند. ثالثاً: در صورت درست بودن این احتمال، لازم می‌آید که کلمه { اَنْفُسَنَا وَاَنْفُسِكُمْ } در آیه زیادی باشد؛ زیرا شخص پیامبر صلی الله علیه و آله داخل در جمله { تَعَالَوْا نَدْعُكُمْ } است. و اگر کسی بگوید که انسان گاهی خود را نیز دعوت می‌کند؛ مثلاً عرب می‌گوید: «دعوت نفسی الی کذا»؛ «من خودم را به فلان چیز دعوت کردم.» در جواب این اشکال می‌گوییم: ما در این جهت مناقشه نمی‌کنیم که دعوت خود نیز صحیح است، ولی نمی‌توان این نوع استعمال را حقیقی دانست. مضافاً به این که برخی تصریح کرده‌اند که انسان هیچ گاه خودش را دعوت نمی‌کند بلکه دیگری را می‌خواند مگر آن که مجازاً چنین باشد. (۱۵۰) مضافاً به این که این اشکال در حقیقت اجتهاد در مقابل نصوص صحیح است که مقصود از { اَنْفُسَنَا } را امام علی علیه السلام می‌داند. گرچه ما منکر شمول پیامبر صلی الله علیه و آله در کلمه { اَنْفُسَنَا } نیستیم. حاکم نیشابوری به سند صحیح از جابر قصه ورود عتاب و سید و شرفیاب شدن محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله را نقل کرده و در آخر آن می‌گوید: «... و در حق آن‌ها نازل شد { تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنَاءَنَا وَاَبْنَاءَكُمْ }... آن گاه جابر می‌گوید: مراد از { اَنْفُسَنَا وَاَنْفُسِكُمْ } رسول الله و علی است و مراد از { اَبْنَاءَنَا } حسن و حسین است و مقصود از { نِسَاءَنَا } فاطمه می‌باشد.» (۱۵۱)

**۲- توجیه آیه تطهیر****۲- توجیه آیه تطهیر**

ابن تیمیه می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کرد تا خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور ساخته و پاکشان گرداند و این

دلالت بر عصمت ندارد». (۱۵۲ ...)

### پاسخ

اولاً: پیامبر صلی الله علیه وآله مستجاب الدعوه است و اگر دعا کرده به طور قطع اجابت شده است. ثانیاً: فایده دعا، استمرار تطهیر و اذهاب رجس در آینده است؛ همان‌گونه که در تفسیر { اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ } گفتیم. ثالثاً: ممکن است که دعا، بالا رفتن مرتبه و درجات خلوص و عمق گرفتن و رسوخ کردن اذهاب رجس و در نتیجه، تطهیر اهل بیت را در بر داشته باشد. رابعاً: مطابق برخی از روایاتی که ذکر شده، دعای پیامبر صلی الله علیه وآله بعد از نزول آیه تطهیر بوده است. (۱۵۳) او همچنین می‌گوید: اراده خداوند در آیه تطهیر، متضمن تحقق مراد نیست، بلکه گاهی اراده می‌کند چیزی را که تحقق نمی‌یابد؛ خداوند متعال می‌فرماید: { وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُتُوبَ عَلَيْكُمْ }؛ در حالی که برخی توبه می‌کنند و برخی نمی‌کنند. خداوند اراده کرده که مردم را از شرک پاک کند، ولی بعضی می‌خواهند که بر شرک باقی بمانند. (۱۵۵) آن‌گاه می‌گوید: مقصود از «رجس» در آیه، شرک است، همانند قول خداوند: { فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَمَا مِثْلَهُنَّ } ما می‌دانیم که خداوند از اهل بیت پیامبر علیهم السلام شرک و خباثت را دور کرده است، ولی این دلالت بر عصمت آنان ندارد. (۱۵۶)

### پاسخ

اولاً: اراده در آیه { وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُتُوبَ عَلَيْكُمْ } تشریحی است نه تکوینی؛ از همین رو به عموم مردم توجه دارد، برخلاف اراده در مورد آیه تطهیر که به قرائتی - که ذکر شد - خصوصاً روایاتی که نص در نزول آیه در پنج تن بود، اراده تکوینی است نه تشریحی و گرنه شامل افرادی خاص نمی‌شد. ثانیاً: در آیه { فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ } مقصود از رجس مشخص شده است؛ زیرا بعد از آن با کلمه «من» بیانیه مقصود از رجس، خصوصاً شرک معرفی شده است؛ خصوصاً آن که خطاب در { فَاجْتَنِبُوا } عموم مشرکین است. بر خلاف آیه تطهیر که الف و لام { الرِّجْسَ } در آن برای جنس بوده و عموم مراتب رجس که از آن جمله گناه، اشتباه، خطا و سهو است را نیز شامل می‌شود.

### ۳ - مخالفت با شأن نزول آیه انذار

### ۳ - مخالفت با شأن نزول آیه انذار

ابن تیمیه می‌گوید: «این کلام «أنا المنذر، وبك يا عليّ بهتدي المهتدون» را نمی‌توان به پیامبر صلی الله علیه وآله نسبت داد؛ زیرا ظاهر قول، این است که هدایت فقط به توسط علی علیه السلام است نه پیامبر صلی الله علیه وآله؛ در حالی که هیچ مسلمانی چنین سخنی نمی‌گوید». (۱۵۷ ...) و نیز می‌گوید: «خداوند تعالی محمد صلی الله علیه وآله را هادی قرار داده و فرموده { إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ } حال چگونه شما کسی را هادی قرار می‌دهید که در قرآن به چنین صفتی توصیف نشده است؟» (۱۵۸)

### پاسخ

این اشکال از سوء فهم و عناد ابن تیمیه سرچشمه گرفته است؛ زیرا همه قبول داریم که پیامبر صلی الله علیه وآله هادی امام علی علیه السلام و همه امت در زمان حیات خود می‌باشد ولی علی علیه السلام هادی امت بعد از حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله است. و این صریح حدیث صحیح السند است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «بك يهتدي المهتدون من بعدی»، که مع الأسف ابن تیمیه

کلمه «بعدی» را یا ندیده و یا از آن تجاهل کرده است.

### ایراد دیگر

او همچنین می‌گوید: «ظاهر جمله «بک یهتدی المهدون» این است که هر کس از امت محمّد هدایت یافت به توسط علی بوده است، و این دروغی آشکار است؛ زیرا بسیاری از مردم به پیامبر ایمان آورده و هدایت یافتند و وارد بهشت شدند؛ در حالی که سخنی از علی علیه السلام نشنیدند. و بیشتر کسانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و به او هدایت یافتند در هیچ چیز به علی هدایت نیافتند. و نیز کشورها و شهرهایی فتح شد و مردم آن‌ها ایمان آورده و هدایت یافتند، بدون این که از علی چیزی شنیده باشند، بلکه همگی به توسط صحابه غیر از او هدایت یافتند. پس چگونه جایز است این جمله را قبول کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: بک یهتدی المهدون؟» (۱۵۹)

### پاسخ

اولاً: همان‌گونه که در جواب اشکال قبل اشاره شد در حدیث چنین آمده که امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها هدایت‌گر به حق و حقیقت است و این منافات ندارد که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله هر دو مشترکاً و با رهبری رسول خدا صلی الله علیه و آله هدایت‌گر امت باشند. ثانیاً: چه کسی گفته که تمام کسانی که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از وفات آن حضرت ایمان آورده‌اند از امام علی علیه السلام بهره نبرده‌اند. ما در بحث سفینه در جواب ابن تیمیه مفصل به این موضوع پرداخته‌ایم. ثالثاً: چه کسی گفته که هر کس از غیر راه امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله هدایت یافته، به هدایت حقیقی و واقعی هدایت یافته است؟ مطابق این حدیث هدایت واقعی تنها از راه امام علی علیه السلام است.

### ۴ - تضعیف دلالت آیه ولایت

### ۴ - تضعیف دلالت آیه ولایت

ابن تیمیه می‌گوید: «بین ولایت (به کسر واو) و ولایت (به فتح واو) تفاوت است، ولایتی که در این نصوص آمده، ضد عداوت است که به فتح واو است نه به کسر واو که به معنای امارت است و این افراد نادان بین ولایت و ولایت تفاوتی نمی‌نهند. لفظ ولی و ولایت غیر از لفظ والی است، و چون آیه درباره ولایت تمام مؤمنان است و همه مؤمنان ولایت به معنای امارت را ندارند، پس ولایت به معنای امارت نیست.» (۱۶۰)

### پاسخ

اولاً: برخی دانشمندان لغت و ادبیات، تفاوتی بین معنای ولایت (به کسر واو) و ولایت (به فتح واو) نمی‌نهند؛ مانند فیومی، سیبویه، زجاج و فراء. فراء می‌گوید: «ولایت را به فتح واو و کسر واو در هر دو معنای دوستی و سرپرستی شنیده‌ایم.» (۱۶۱) ثانیاً: در بررسی دلالت آیه بر امامت حضرت علی علیه السلام اشاره کردیم که متبادر از لفظ «ولی» همان معنای سرپرستی است؛ هر چند به کمک قرائن باشد. ثالثاً: اثبات کردیم که این آیه تنها مربوط به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است و روایات متواتر بر این مطلب دلالت دارد، و هرگز ارتباطی به تمام مؤمنان ندارد تا به این جهت در معنای ولایت تصرف کنیم که شامل همه مؤمنان شود.



## ۵ - تضعیف شأن نزول آیه مودت

## ۵ - تضعیف شأن نزول آیه مودت

ابن تیمیه در این باره می‌گوید: «سوره شورا بدون شک مکی است و قبل از ازدواج علی با فاطمه بوده است و لذا قبل از ولادت حسن و حسین نازل شده است.» (۱۶۲)

## پاسخ

اولاً: برای تشخیص این که آیه‌ای مکی است یا مدنی، از دو راه می‌توان بررسی کرد: الف) ملاحظه مضمون آیه؛ به این نحو که بگوییم: هر آیه‌ای که درباره توحید و معارف عقلی و انتقاد از بت پرستی و دعوت به ایمان به خدا و روز رستاخیز و جریان‌های امت‌های پیشین و مشابه این امور است، در غالب موارد مکی به حساب می‌آید؛ زیرا در آن عصر تنها مسائلی که احتیاج به ذکر آن‌ها بود همین قبیل مسائل است. ولی آیه‌ای که مربوط به شؤون نظام اسلامی و جهاد و مناظرات با یهود و نصارا و احکام شرعی و نظام اجتماعی بوده، غالباً مدنی به حساب می‌آید. در مورد آیه «مودت» با مراجعه به مضمون آن پی خواهیم برد که تناسب آن با نزول در مدینه است. ب) رجوع به نصوصی که در مورد آیه از طرف علما وارد شده است. و در مورد سوره شورا مشاهده می‌کنیم که مفسران می‌گویند: سوره شورا مکی است به جز چهار آیه از آن، که اول آن‌ها آیه { قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ أَجْرٌ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى } است. قرطبی می‌گوید: سوره شورا بنا بر قول حسن و عکرمه و عطا و جابر، مکی است. و ابن عباس و قتاده گفته‌اند: به جز چهار آیه آن که در مدینه نازل شده است که یکی از آن‌ها { قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ } ... می‌باشد. (۱۶۳) ابوحیان از ابن عباس نقل می‌کند که سوره شورا مکی است، به جز چهار آیه آن از { قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ أَجْرٌ } ... تا آخر چهار آیه، که در مدینه نازل شده است. (۱۶۴) شوکانی (۱۶۵) و آلوسی (۱۶۶) و ... نیز همین مطلب را نقل کرده‌اند. این نکته قابل توجه است که بدانیم، قرآن کریم به اتفاق دانشمندان بر حسب ترتیب نزول جمع‌آوری نشده است، و لذا اغلب سوره‌های مکی از آیات مدنی خالی نبوده و نیز اکثر سوره‌های مدنی از آیات مکی خالی نیست. و اگر سوره‌ای را مکی یا مدنی می‌نامند تابع این است که اغلب آن سوره دارای چه نوع آیه‌ای و در کجا نازل شده است. برای روشن شدن موضوع به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم: الف) سوره عنکبوت مکی است، مگر ده آیه از اولش که مدنی است. (۱۶۷) ب) سوره کهف مکی است، مگر هفت آیه از اولش که مدنی است. (۱۶۸) ج) سوره مریم مکی است، الا آیه سجده و آیه { وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا } (۱۶۹) د) سوره حج مکی است، مگر آیه { وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْبِدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ } (۱۷۰) ثانیاً: بر فرض که آیه «مودت» مکی باشد ولی این مستلزم آن نیست که مودت محصور بر خویشاوندان موجود گردد بلکه شامل کسانی نیز می‌گردد که بعد از نزول آیه متولد می‌شوند و دارای شرایط موجودین هستند؛ یعنی آیه شامل هر شخص معصوم از امامان اهل بیت عترت و طهارت می‌شود. نظیر این آیه، آیه وصایت است. خداوند تعالی می‌فرماید { يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ } که شامل هم اولاد موجود در زمان نزول آیه می‌شود و هم اولادی که بعداً متولد می‌شوند. ابن تیمیه در ادامه اشکال سابق خود می‌گوید: «دلیل این مطلب این است که خداوند نفرمود: اَلَا الْمَوَدَّةَ لِدَوَى الْقُرْبَى، بلکه فرمود: { إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى } ، و اگر مقصود خداوند خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود، باید للقربی یا لدوی القربی می‌گفت، همان گونه که در آیه خمس فرمود: { وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِلَّذِي الْقُرْبَى } (۱۷۱)

## پاسخ

با مراجعه به کتب تفسیر پی خواهیم برد که مفسرین درصدد پاسخ از این سؤال برآمده و جواب آن را داده‌اند. زمخشری می‌گوید:



«اگر گفته شود: چرا گفته نشد: اَلْمَوْدَةُ الْقَرِيبِي، یا گفته نشد: اَلْمَوْدَةُ لِلْقَرِيبِي؟ و به طور کلی { اِلَّا- الْمَوْدَةُ فِي الْقَرِيبِي معنایش چیست؟ در جواب می‌گوییم: در این آیه، اهل بیت محلّ و مکان مودّت و مقرّ آن قرار گرفته‌اند. از باب مثال عرب می‌گوید: «لی فی آل فلانٍ مودّة»، برای من در آل فلان مودّت است. مقصود آن است که من آنان را دوست دارم و آنان مکان و محلّ حبّ من هستند. در مورد آیه { فی متعلّق به مودّت نیست، بلکه متعلّق به محذوف است؛ مثل این که می‌گوییم: «مال در کیسه است». و تقدیر آن این چنین است: «إِلَّا الْمَوْدَةُ ثَابِتَةٌ فِي الْقَرِيبِي» مگر مودّتی که در خویشاوندان رسول ثابت است». (۱۷۲) همین تفسیر از فخررازی (۱۷۳) و ابو حیان (۱۷۴) و نیشابوری (۱۷۵) و ابو السعود (۱۷۶) نیز رسیده است. ابن تیمیه در ادامه می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز درخواست اجری نمی‌کند؛ زیرا تنها اجر و مزد او بر خداوند است. آری بر مسلمانان است که به ادله دیگر او را دوست بدارند، ولی موالات و دوستی ما نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هیچگاه مزد و اجر پیامبر به حساب نمی‌آید». (۱۷۷)

### پاسخ

در مورد مسأله اجر و مزد رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله چهار نوع آیه وجود دارد: ۱ - آیاتی که اجر و مزد پیامبر صلی الله علیه و آله را بر خداوند می‌داند: خداوند متعال از قول حضرت نوح علیه السلام می‌فرماید: { اِنِّی لَکُمْ رَسُوْلٌ اَمِیْنٌ \* فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَطِیْعُوْنِ \* وَ مَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِیْ اِلَّا عَلٰی رَبِّ الْعَالَمِیْنَ }؛ (۱۷۸) «مسلماً من برای شما پیامبری امین هستم. تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید. من برای این [دعوت] هیچ مزدی از شما نمی‌طلبم، اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است.» و از زبان حضرت هود علیه السلام می‌فرماید: { یَا قَوْمِ لَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِنْ اَجْرِیْ اِلَّا عَلٰی الَّذِی فَطَرَنِیْ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ }؛ (۱۷۹) «ای قوم من! من از شما برای این [رسالت] پاداشی نمی‌طلبم، پاداش من تنها بر کسی است که مرا آفریده است، آیا نمی‌فهمید.» از زبان حضرت صالح نیز همین تعبیر نقل شده است. (۱۸۰) ۲ - از برخی آیات استفاده می‌شود که بازگشت مزد به خود مردم است. خداوند متعال در جایی دیگر خطاب به پیامبرش کرده می‌فرماید: { قُلْ مَا سَأَلْتُکُمْ مِنْ اَجْرِ فَهُوَ لَکُمْ }؛ (۱۸۱) «بگو: هر اجر و پاداشی از شما خواسته‌ام برای خود شما است.» ۳ - نوع سوّم آیه‌ای است که در آن خداوند اجر و مزد رسالت پیامبر را «راهی به سوی خدا قرار دادن» معرّفی کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: { قُلْ مَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ اِلَّا مَنْ شَاءَ اَنْ یَّتَّخِذَ اِلَی رَبِّهِ سَبِیْلًا }؛ (۱۸۲) «بگو: من در برابر آن [ابلاغ آیین خدا] هیچ گونه پاداشی از شما نمی‌طلبم، مگر کسی که بخواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند [این پاداش من است].» در این آیه اجر و پاداشی که استثنا شده عمل مسلمانان است؛ یعنی انتخاب راه به سوی خداوند. گرچه در این آیه استثنا ذات است ولی مقصود به آن مشیّت و خواست اوست. ۴ - نوع چهارم نیز همین آیه مورد بحث؛ یعنی آیه مودّت است که در آن سخن از اجر و مزد رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله به میان آمده و آن را «مودّة فی القربی» دانسته است. با تأمل در این چهار دسته آیه به این نتیجه می‌رسیم که حکم اوّلی در رسالت انبیا آن است که از مردم بابت رسالت و دعوت خود، نفع و بهره و مزدی نخواهند، بلکه اجر و مزد خود را تنها از خدا بخواهند. و اگر در آیه «مودّت» به اجر و مزد اشاره شده، این در واقع درخواست چیزی است که نفعش به خود مردم باز می‌گردد. لذا فرمود: بگو: هر چیزی را که به عنوان اجر و مزد از شما خواستم نفعش به خود شما باز می‌گردد. حال چگونه نفع مودّت خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله به خود مردم باز می‌گردد، از دو راه می‌توان آن را اثبات نمود: الف) از آنجا که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به حکم آیات و روایات دیگر، از خطا و اشتباه معصومند، لذا مودّت و ارتباط با آنها انسان را از سرچشمه زلال معارف آنان بهره‌مند می‌سازد و در نتیجه به حق و حقیقت و سنّت واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده، از معارف والای قرآن کریم بهره‌مند خواهد شد. ب) محبّت و مودّت، نیروی مرموز درونی است که انسان را به سوی محبوب می‌کشاند و لذا درصدد برمی‌آید که به او اقتدا کرده، او را الگویی خود قرار دهد. اهل بیت عصمت و طهارت علیهم

السلام از آنجا که مظهر همه خوبی‌هایند لذا مودت آنان انسان را به خوبی‌ها و عمل به آن جذب می‌کند، پس نفع مودت خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله به خود انسان باز می‌گردد. و اما این که مراد از آیه { مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا } چیست؟ در جواب می‌گوییم: مراد از آن همان مستثنای در آیه ۲۳ از سوره شورا است؛ یعنی همان مودت خویشان رسول است؛ زیرا همان گونه که قبلاً اشاره شد مودت و محبت حقیقی جدای از اطاعت و متابعت نیست، و اطاعت از آن‌ها همان عمل به دستوراتی است که انسان را در راه مستقیم قرار داده و به سوی خدا می‌رساند. نتیجه این که مودت خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله در حقیقت همان برگرفتن راه برای رسیدن به خداوند است. و لذا مشاهده می‌کنیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین و سفینه و امان و دیگر احادیث، امر به تمسک به عترت خود نموده است.

## ۶- تضعیف ذیل حدیث ثقلین

### ۶- تضعیف ذیل حدیث ثقلین

ابن تیمیه می‌گوید: عبارت «وعترتی فأنهما لن يفترقا حتى يردا علی الحوض» را ترمذی ذکر کرده است. در این مورد از احمد سؤال شد، وی و عده‌ای دیگر آن را تضعیف کرده و گفته‌اند: صحیح نیست. (۱۸۳)

### پاسخ

۱- ظاهر عبارت ابن تیمیه آن است که ذیل حدیث را فقط ترمذی نقل کرده؛ در حالی که چنین نیست؛ بلکه عده‌ای از بزرگان اهل سنت؛ از قبیل: ابن اسحاق، احمد بن حنبل، ترمذی، بزار، نسائی، ابویعلی، طبری، اسفرائینی، بغوی، ابن الانباری، ابن عقده، جعابی، طبرانی، ذهبی، حاکم نیشابوری، ثعلبی، ابونعیم، ابن عساکر، ضیاء مقدسی و برخی دیگر نیز نقل کرده‌اند. ۲- این که می‌گوید: عده‌ای ذیل حدیث را تضعیف کرده‌اند. دروغ محض است؛ زیرا اگر این چنین بود، چرا ابن تیمیه اسامی آنان را نقل نمی‌کند، به رغم این که در جاهای مختلف رجزخوانی می‌کند. اگر او اسم یک نفر از آنان را نقل می‌کرد، ما با مراجعه به کتاب او به صحت و سقم آن پی می‌بردیم.

## ۷- توجیه بی مورد حدیث «ثقلین»

### ۷- توجیه بی مورد حدیث «ثقلین»

ابن تیمیه می‌گوید: «حدیث در صحیح مسلم فقط دلالت بر امر به تمسک به کتاب خدا دارد، ولی در حق عترت تنها به تذکر دادن به اهل بیت خود اکتفا کرده است، لذا سه بار می‌فرماید: «أذکرکم الله فی اهل بیتی» و به تمسک آن‌ها امر نکرده است». (۱۸۴)

### پاسخ

۱- مسلم، حدیث را از زید بن ارقم نقل کرده است و او از آنجا که از عبدالله بن زیاد می‌ترسید، حدیث را به تمامه نقل نکرده؛ بلکه امر به تمسک به عترت را از آن حذف کرده است. دلیل آن این است که زید بن ارقم در موارد دیگر حدیث را نقل کرده و در ذیل آن، حدیث را به طریق مشهور آورده که در آن به تمسک به عترت امر شده است و مسلم، مع الأسف در ذیل حدیث زید بن ارقم نیاورده است.

## فهم علمای اهل سنت از ثقلین

الف) سندی از بزرگان محدثان اهل سنت، در شرح روایت مسلم می‌گوید: «در این حدیث، پیامبر صلی الله علیه و آله از قرآن و اهل بیت علیهم السلام به «ثقلین» تعبیر می‌کند. «ثقل» شیء نفیسی است که باید حفظ شود و واضح است که اهل بیت، افراد نفیس و ارزشمندی اند که باید حفظ شوند؛ همان‌گونه که کتاب خدا این چنین است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله بین آن دو جمع کرده است و ما می‌دانیم که عمده این اوصاف برای قرآن به افاده علوم الهی و احکام شرعی باز می‌گردد. همین اوصاف در مورد اهل بیت علیهم السلام نیز به دلیل مرجعیت شان در علوم الهی و احکام شرعی موجود است. و مؤید آن، این است که پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را در ابتدا از رسیدن مرگش آگاه می‌کند و بعد می‌فرماید: من در میان شما دو چیز گران‌بها می‌گذارم. از اینجا استفاده می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله بر کتاب و عترت به عنوان خلیفه و جانشین خود در معارف الهی و احکام شرعی وصیت کرده است. سندی آن‌گاه می‌گوید: این آن معنایی است که از ظاهر حدیث استفاده می‌شود، بلکه با مراجعه به روایات دیگر پی می‌بریم که آن روایات نیز همین معنا را تأیید می‌کند؛ زیرا در آن‌ها به طور صریح امر به تمسک به کتاب و عترت شده است، خصوصاً در حدیثی که احمد بن حنبل نقل کرده، عین عبارات مسلم آمده است، ولی با اضافه ذیلی در آن به تمسک عترت امر شده است.» (... ۱۸۵ ب) تفتازانی بعد از نقل حدیث می‌گوید: «از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود که اهل بیت بر تمام مردم - چه عالم و چه غیر عالم - برتری دارند ... آیا نمی‌بینی که چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را با کتاب خداوند متعال مقرون ساخته، در این که تمسک به آن دو، انسان را از ضلالت نجات خواهد داد. تمسک به کتاب به این معنا است که به آنچه از علم و هدایت در آن است، اخذ کرده و به آن عمل نماییم. هم چنین است عترت.» (... ۱۸۶ ج) شوکانی نیز در ردّ کسانی که معتقدند آل پیامبر صلی الله علیه و آله همه ائمتند، می‌گوید: «از حدیث ثقلین - که در صحیح مسلم و دیگر کتاب‌ها آمده - خلاف این مطلب استفاده می‌شود؛ زیرا اگر مقصود از آن تمام ائمت باشد لازم می‌آید که مردم به خود تمسک کنند که این معنا قطعاً باطل است.» (۱۸۷ د) محب الدین طبری بابی را در «ذخائر العقبی» با عنوان «باب فضل اهل البيت و الحث علی التمسک بهم و بکتاب الله عزوجلّ و الخلف فیهما بخیر» مطرح کرده و در ذیل آن، حدیث ثقلین را از سنن ترمذی و صحیح مسلم نقل کرده است. (۱۸۸) ۲ - حدیث ثقلین با سندی که ترمذی نقل کرده و در آن امر به تمسک به اهل بیت علیهم السلام شده، به طرق مختلفی رسیده که عده زیادی از علمای اهل سنت آن را تصحیح نموده‌اند. ناصرالدین البانی امام و هابیان در حدیث، بعد از نقل حدیث ترمذی به سند خود از زید بن ارقم - که در آن به تمسک به کتاب و عترت امر کرده است - می‌گوید: «حدیث صحیح السند است.» (۱۸۹) وی حدیث را در کتاب «صحیح الجامع الصغیر» نیز تصحیح نموده است. (۱۹۰) ابن حجر عسقلانی بعد از نقل حدیث ثقلین - که در آن مردم را به تمسک به کتاب و عترت امر و تشویق کرده - می‌گوید: «سند حدیث صحیح است.» (۱۹۱) همچنین عدّه‌ای دیگر حدیث را با همین مضمون - که امر به تمسک به کتاب و عترت در آن باشد - نقل کرده و تصحیح نموده‌اند؛ همانند: ابن حجر هیثمی، (۱۹۲) بویصری، (۱۹۳) یعقوب بن سفیان فسوی، (۱۹۴) قندوزی حنفی (۱۹۵) و محمود شکری آلوسی (۱۹۶). که آلوسی می‌گوید: «حدیث ثقلین نزد فریقین اهل سنت و شیعه ثابت است.» بنابر نقل متقی هندی در «کنز العمال»، ابن جریر طبری نیز حدیث را تصحیح نموده است. (۱۹۷) جلال الدین سیوطی در مسند امام علی علیه السلام از محاملی در کتاب «الامالی» نقل می‌کند که او نیز حدیث ثقلین را تصحیح نموده است. (۱۹۸) حسن بن علی سقاف شافعی بعد از نقل حدیث ثقلین از سنن ترمذی می‌گوید: «حدیث از حیث سند صحیح است.» (۱۹۹) حاکم نیشابوری بعد از نقل حدیث با لفظ لزوم تمسک به کتاب و عترت و ختم آن به حدیث غدیر، می‌گوید: «حدیث از حیث سند مطابق شرط بخاری و مسلم صحیح است، اگرچه آن دو نفر حدیث را نقل نکرده‌اند.» (۲۰۰) ابن کثیر می‌گوید: «به سند صحیح ثابت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه خود در غدیر خم فرمود: "إني تارك فيكم الثقلين"» (... ۲۰۱) همو بعد از نقل حدیث ثقلین با سند نسائی می‌گوید: «شیخ ما ذهبی فرموده: این حدیث از حیث سند صحیح

است». (۲۰۲) هیشمی بعد از نقل حدیث با مضمون «لزوم تمسک به کتاب و عترت» می‌گوید: «حدیث را طبرانی در «معجم الکبیر» نقل کرده و رجال آن همگی ثقه اند». (۲۰۳) جمال‌الدین قاسمی می‌گوید: در سند صحیح ثابت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه خود فرمود: "انّی تارک فیکم الثقلین؛ کتاب الله و عترتی". (... ۲۰۴) سمهودی شافعی می‌گوید: «طبرانی حدیث را در معجم الکبیر با سندی نقل کرده که تمام رجال آن ثقه اند». (۲۰۵) ازهری نیز بعد از نقل حدیث ثقلین می‌گوید: «محمد بن اسحاق می‌گوید: این حدیث حسن صحیح است». (۲۰۶)

## ۸ - تضعیف حدیث غدیر

### ۸ - تضعیف حدیث غدیر

ابن تیمیه می‌گوید: «و اما حدیث (من کنت مولاه فعلیّ مولاه) در صحاح وجود ندارد، ولی علما آن را نقل کرده‌اند، و مردم در صحت آن نزاع دارند. از بخاری و ابراهیم حربی و طایفه‌ای از اهل علم به حدیث، نقل شده که آنان در این حدیث طعن وارد کرده و آن را تضعیف کرده‌اند». (... ۲۰۷)

### پاسخ

اولاً: ترمذی این حدیث را در صحیح خود نقل کرده و تصریح به صحت آن نموده است. ثانیاً: کسی را نمی‌شناسیم که در این حدیث نزاع کرده باشد، اگر کسی می‌بود حتماً ابن تیمیه نام او را می‌برد. ثالثاً: کار ابن تیمیه در تضعیف این حدیث و احادیث دیگری که در مدح اهل بیت، خصوصاً علی بن ابی طالب علیهم السلام وارد شده به جایی رسیده که حتی ناصرالدین البانی که از اتباع او در مسائل اعتقادی است، این عمل او را ناخرسند دانسته و تصریح می‌کند که وی در تضعیف احادیث سرعت داشته است، بدون آن که طرق آن را مورد بررسی قرار دهد. (۲۰۸) در حقیقت باید گفت: ابن تیمیه به جهت خصومت با شیعه و یا بهتر بگوییم: خصومت با اهل بیت علیهم السلام در صدد تضعیف بدون دلیل تمام احادیث فضایل و مقامات اهل بیت علیهم السلام و در رأس آنان امام علی علیه السلام برآمده است.

## ۹ - تکذیب ذیل حدیث غدیر

### ۹ - تکذیب ذیل حدیث غدیر

ابن تیمیه می‌گوید: «جمله (اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله) به اتفاق اهل معرفت به حدیث، دروغ است». (۲۰۹)

### پاسخ

اولاً: چگونه ابن تیمیه ادعای اتفاق اهل معرفت به حدیث بر کذب آن کرده؛ در حالی که بسیاری از بزرگان محدثین اهل سنت آن را نقل کرده‌اند؛ از قبیل: - احمد بن حنبل. (۲۱۰) - نسائی. (۲۱۱) - ابن ابی شیبّه. (۲۱۲) - ابن حبان. (۲۱۳) - طبرانی. (۲۱۴) - بزار. (۲۱۵) - ضیاء مقدسی. (۲۱۶) - حاکم نیشابوری. (۲۱۷) - ابن ابی عاصم. (۲۱۸) - ابن ماجه. (۲۱۹) آیا این افراد از محدثین اهل سنت نیستند؟ آیا این افراد به پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ نسبت داده‌اند؟ ثانیاً: افرادی همچون ابن حبان، حاکم نیشابوری و ضیاء مقدسی با سند صحیح این ذیل را نقل کرده یا تصریح به صحت سند آن نموده‌اند. ثالثاً: ناصرالدین البانی حدیث غدیر را با ذیلش

در کتاب «سلسله الأحادیث الصحیحة» آورده و آن را از طرق مختلف تصحیح نموده است. او در آخر می‌گوید: «وقتی این مطلب را دانستی پس این را نیز بدان که انگیزه من در آزاد گذاردن قلم درباره این حدیث و بیان صحت آن این بود که مشاهده کردم شیخ الاسلام ابن تیمیه ذیل حدیث غدیر را تضعیف کرده است. و گمان کرده که دروغ است، و این به نظر من از مبالغات او است که در نتیجه تسریعش در تضعیف احادیث پدید آمده است، قبل از آن که طرق آن را جمع کرده و دقت نظر در آن‌ها بنماید». (۲۲۰) بدین جهت است که ابن حجر در «لسان المیزان» در ترجمه ابن مطهر حلّی رحمه الله می‌گوید: «من ابن تیمیه را چنین یافتم که در ردّ احادیثی که ابن مطهر نقل کرده، بسیار و بی‌نهایت بر آن‌ها حمله می‌کند، گرچه معظم آن‌ها از موضوعات و روایات واهی است!! ولی در ردّ خود بر احادیث، بسیاری از احادیث خوب را که در حال تصنیف کتابش به یاد نداشته، رد نموده است؛ زیرا به جهت گستردگی محفوظاتش تنها بر آنچه در سینه داشته اتکا کرده است، و حال آن که انسان نسیان کار است. و چه بسیار از مبالغه ای که در توهین کلام رافضی داشته او را احیاناً به تنقیص علیّ کشانده است. ولی این ترجمه گنجایش واضح کردن آن‌ها و ذکر نمونه‌هایی از آن را ندارد». (۲۲۱)

### ۱۰ - تکذیب حدیث «مؤاخاه»

### ۱۰ - تکذیب حدیث «مؤاخاه»

ابن تیمیه می‌گوید: «احادیث مؤاخاه و عقد اخوت بین علی و پیامبر صلی الله علیه و آله تماماً موضوع و جعلی است و پیامبر با هیچ کس عقد اخوت نبسته است و نیز بین هیچ مهاجری و بین ابوبکر و عمر و بین انصاری با انصاری عقد اخوت نبسته است». (۲۲۲)

### پاسخ

اولاً: با مراجعه به کتب اهل سنت پی به کذب بودن ادّعی ابن تیمیه می‌بریم. اینک به برخی از روایات اشاره می‌کنیم: ۱ - ترمذی به سند خود از عبدالله بن عمر نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بین اصحابش عقد اخوت بست. علی علیه السلام گریان خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! بین اصحابت عقد اخوت بستی ولی بین من و کسی عقد اخوت نبستی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: تو برادر من در دنیا و آخرتی. (۲۲۳) ۲ - نسائی به سندش از عباد بن عبدالله نقل کرده که علی رضی الله عنه فرمود: «أنا عبدالله وأخو رسول الله، وأنا الصديق الأكبر لا يقولها بعدي إلا كاذب»؛ (۲۲۴) «من بنده خدا و برادر رسول خدایم، و من صدیق اکبرم، کسی این ادّعا را پس از من جز دروغگو نمی‌کند». ... ۳ - ابن عساکر به سندش از انس بن مالک نقل کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که خطاب به علی علیه السلام می‌فرمود: «أنت أخي في الدنيا والآخرة»؛ (۲۲۵) «تو برادر منی در دنیا و آخرت». ۴ - احمد بن حنبل به سندش از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «أنت أخي وصاحبي»؛ (۲۲۶) «تو برادر و مصاحب منی». ۵ - حاکم نیشابوری به سندش از عبدالله بن عمر نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله عقد اخوت بین اصحابش بست. بین ابوبکر و عمر، و بین طلحه و زبیر، و بین عثمان و عبدالرحمن بن عوف عقد اخوت بست. علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! بین اصحابت عقد اخوت بستی، پس برادر من کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا راضی نمی‌شوی ای علی! از این که من برادر تو باشم؟ علی علیه السلام عرض کرد: آری ای رسول خدا! آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو برادر منی در دنیا و آخرت. (۲۲۷) ۶ - متقی هندی از امام علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله عقد اخوت بین عمر و ابوبکر، و بین حمزه بن عبد المطلب و زید بن حارثه، و بین عبدالله بن مسعود و سعد بن مالک، و بین من و خودش، بست». (۲۲۸)

ثانیاً: ابن تیمیه در تضعیف و نسبت جعل به این احادیث دادن تنها بوده و هیچ کس با او همراهی نکرده است. و این مطلبی است که علمای اهل سنت نیز بر آن تصریح کرده‌اند. ثالثاً: این حدیث را ده‌ها نفر از علمای اهل سنت در کتب حدیثی و تاریخی و تفسیری خود نقل کرده‌اند. چگونه ممکن است آن را به جعل و کذب نسبت داد. اشخاصی همچون ترمذی، نسائی، ابن ماجه، حاکم نیشابوری، ابن عبد البر، ابن کثیر، احمد بن حنبل، و ... آن را در کتب روایی خود ثبت کرده‌اند، چگونه می‌توان این گونه افراد را که نزد اهل سنت از جلالمت فوق العاده‌ای برخوردارند متهم به نقل حدیث کذب و جعلی کرد؟ رابعاً: زرقانی مالکی می‌گوید: «احادیث بسیاری درباره عقد اخوت بین پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام رسیده و ترمذی آن را نقل کرده و تحسین نموده و نیز حاکم نیشابوری آن را نقل کرده و تصحیح نموده است.» (... ۲۲۹) خامساً: برخی از بزرگان اهل سنت در مقابل ابن تیمیه ایستاده و تضعیف و ردّ او را جواب داده‌اند؛ از آن جمله ابن حجر در «فتح الباری» است. او بعد از نقل اشکال ابن تیمیه که گفته است: «تشریح مؤاخاه به جهت ارفاق بر یکدیگر و تألیف قلوب مردم نسبت به یکدیگر است و این درباره پیامبر صلی الله علیه و آله با هیچ کس معنا ندارد» می‌گوید: «این توجیه در حقیقت ردّ یک نصّ است به قیاس.» (۲۳۰)

## ۱۱ - تضعیف حدیث «عمار»

### ۱۱ - تضعیف حدیث «عمار»

در نقل متواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «تقتل عماراً الفئءة الباغیة»؛ «عمار را گروه ظالم خواهند کشت.» ابن تیمیه می‌گوید: «فهنا للناس أقوال: منهم من قدح فی حدیث عمار»؛ (۲۳۱) «در اینجا برای مردم اقوالی است؛ از جمله آنان کسی است که در حدیث عمار اعتراض وارد کرده است.» او در جایی دیگر درباره این حدیث می‌گوید: «فبعضهم ضعفه»؛ (۲۳۲) «برخی از افراد آن را تضعیف کرده‌اند.» مقصود از حدیث عمار گفتار نبوی در حق اوست که فرمود: «ای عمار! تو را گروه ظالم خواهند کشت.» که مقصود گروه معاویه است.

## پاسخ

اولاً: ایشان ذکر نکرده که چه کسانی این حدیث را تضعیف کرده‌اند، چرا اسم این افراد را ذکر نمی‌کند؟ ثانیاً: حدیث عمار حدیثی است ثابت و متواتر که ۲۴ نفر از صحابه آن را نقل کرده‌اند. حافظ سیوطی نیز در کتاب «الخصائص الكبرى» به تواتر آن تصریح نموده است. (۲۳۳) و هم چنین حافظ لغوی مرتضی زبیدی در «لفظ اللالی» و مناوی در شرح جامع الصغیر سیوطی و دیگران این حدیث را متواتر می‌دانند. (۲۳۴) ابن عبد البر در «الاستیعاب» در ترجمه عمار می‌گوید: «وتواترت الآثار عن النبی صلی الله علیه و آله أنه قال: "تقتل عماراً الفئءة الباغیة" وهذا من إخباره بالغیب وإعلام نبوته صلی الله علیه و آله وهو من أصحّ الأحادیث»؛ (۲۳۵) «اخبار متواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده که فرمود: "عمار را گروه ظالم خواهند کشت" و این از خبرهای غیبی و نشانه‌های نبوت آن حضرت است و از صحیح‌ترین احادیث به حساب می‌آید.» حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری می‌گوید: «فائدة: روی حدیث (تقتل عماراً الفئءة الباغیة) جماعة من الصحابة منهم قتادة بن النعمان كما تقدم، وأم سلمة عند مسلم وأبو هريرة عند الترمذی، وعبدالله بن عمرو بن العاص عند النسائی و عثمان بن عفان وحذيفة وأبو أيوب وأبورافع وخزيمة بن ثابت ومعاوية وعمرو بن العاص وأبوالیسر وعمار نفسه. وكلها عند الطبری وغيره. وغالب طرقها صحیحة أو حسنة. وفيه عن جماعة آخرين يطول عددهم. وفي هذا الحدیث علم من إعلام النبوة وفضيلة ظاهرة لعلی ولعمّار، وردّ علی النواصب الزاعمين أن علیاً لم یکن مصیباً فی حروبه»؛ (۲۳۶) «فائدة: حدیث (تقتل عماراً الفئءة الباغیة) عمار را گروه ظالم خواهند کشت، را جماعتی از صحابه از آن جمله قتاده بن نعمان نقل



کرده‌اند آن گونه که گذشت. و نیز ام سلمه نزد مسلم، و ابوهریره نزد ترمذی و عبدالله بن عمرو بن عاص نزد نسائی، و عثمان بن عفان، و حذیفه و ابویوب و ابو رافع و خزیمه بن ثابت و معاویه و عمرو بن عاص و ابویسر و خود عمار این حدیث را نقل کرده‌اند. و تمام این احادیث نزد طبری و دیگران موجود است. و غالب طرق آن صحیح یا حسن است. و در این حدیث نشانه‌ای از نشانه‌های نبوت و فضیلتی ظاهر برای علی و عمار است. و نیز ردی است بر افراد ناصبی که گمان کرده‌اند علی در جنگ هایش بر حق نبوده است. این عبارت ابن حجر تعریض به ابن تیمیه است که به حضرت علی علیه السلام در مورد جنگ هایش اعتراض کرده است. ثالثاً: بخاری در صحیح خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «و یح عمار تقتله الفئة الباغية يدعوهم إلى الجنة ويدعونه إلى النار»؛ (۲۳۷) «واہ بر عمار! او را گروه ظالم خواهند کشت او آنان را به بهشت دعوت می‌کند ولی آن‌ها او را به جهنم می‌خوانند.» بخاری در بابی دیگر این حدیث را این گونه نقل می‌کند ...: « يدعوهم إلى الله ويدعونه إلى النار »؛ (۲۳۸ ... ) « او آنان را به سوی خدا دعوت می‌کند ولی آنان او را به سوی دوزخ می‌خوانند.» ابن حبان در صحیح خود از ام سلمه نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تقتل عماراً الفئة الباغية»؛ (۲۳۹) «عمار را گروه ظالم خواهند کشت.» و نیز از ابوسعید خدری نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «و یح ابن سمیة تقتله الفئة الباغية يدعوهم إلى الجنة ويدعونه إلى النار»؛ (۲۴۰) «واہ بر فرزند سمیه - عمار - گروه ظالم او را خواهند کشت، او آنان را به بهشت دعوت می‌کند ولی آنان او را به دوزخ می‌خوانند. ابن حجر در شرح صحیح بخاری می‌گوید: «ودلّ حدیث (تقتل عماراً الفئة الباغية) علی أنّ علیاً کان المصیب فی تلک الحروب، لأنّ أصحاب معاوية قتلوه»؛ (۲۴۱ ... ) «حدیث " می‌کشد عمار را گروه ظالم " دلالت دارد بر این که علی در آن جنگ‌ها بر حق بود؛ زیرا اصحاب معاویه عمار را به قتل رساندند.»

## ۱۲ - ردّ حدیث «ولایت»

## ۱۲ - ردّ حدیث «ولایت»

ابن تیمیه می‌گوید: «ومثل قوله: (أنت وليّ كلّ مؤمن بعدی) فأنّ هذا موضوع باتفاق أهل المعرفة بالحدیث»؛ (۲۴۲) «و مثل گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله که (خطاب به حضرت علی علیه السلام) فرمود: (تو سرپرست هر مؤمن بعد از من می‌باشی) این حدیث به اتفاق اهل معرفت به حدیث جعلی است.» او در جایی دیگر می‌گوید: «وکذلك قوله: (هو وليّ كلّ مؤمن بعدی) کذب علی رسول الله»؛ (۲۴۳) «و همچنین است گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله (او - علی علیه السلام - سرپرست هر مؤمنی بعد از من است) این دروغ بر رسول خدا صلی الله علیه و آله است.»

## پاسخ

اولاً: این حدیث را ترمذی در سنن خود نقل کرده و می‌گوید: این حدیث حسن است. (۲۴۴) و نیز نسائی در «الخصائص» و احمد بن حنبل در «المسند» و در «فضائل الصحابة» آن را نقل کرده‌اند. (۲۴۵) ابن حبان نیز این حدیث را در صحیح خود نقل کرده و آن را تصحیح نموده است. (۲۴۶) حاکم نیشابوری بعد از نقل این حدیث می‌گوید: «هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه»؛ (۲۴۷) «این حدیث صحیحی است که مطابق با شرط مسلم است؛ گرچه بخاری و مسلم آن را نقل نکرده‌اند.» و ابن حجر در «الاصابة» بعد از نسبت دادن آن به ترمذی می‌گوید: «إسناده قوی»؛ (۲۴۸) «سند آن قوی است.» ثانیاً: ناصرالدین البانی نیز این حدیث شریف را در کتاب «سلسلة الاحادیث الصحیحة» حدیث شماره ۲۲۲۳ نقل کرده و سعی بلیغ در تصحیح سند آن نموده است. او بعد از نقل برخی از سندها می‌گوید: «اگر کسی اشکال کند که اجلح که در برخی از سندها آمده شیعی است و نیز در سند دیگر جعفر

بن سلیمان وجود دارد که او نیز شیعی است، آیا این باعث طعن در حدیث نیست؟ در جواب می‌گوییم: هرگز؛ زیرا اعتبار در روایت حدیث به صدق و حفظ است، و مذهب را خودش و خدای خودش می‌داند، او حسابگر است. و لذا مشاهده می‌کنیم که صاحب صحیح بخاری و مسلم و دیگران، حدیث بسیاری از مخالفین امثال خوارج و شیعه و دیگران را تخریب کرده‌اند... و نیز این حدیث مورد تصحیح ابن حبان است، با آن که راوی آن در کتاب ابن حبان جعفر بن سلیمان است، کسی که تشیع داشته و در آن نیز غالی بوده است. و حتی بنا بر تصریح او در کتاب «الثقات» او بغض شیخین را داشته است (... ۲۴۹) علاوه بر این که حدیث فوق به صورت متفرق از طرق دیگر نیز نقل شده که در سند آن شیعه وجود ندارد؛ همانند جمله «إِنَّ عَلِيًّا مَنِي وَأَنَا مِنْهُ» که در «صحیح بخاری» حدیث ۲۶۹۹ نقل شده است... و امری که جای تعجب بسیار دارد این است که چگونه شیخ الاسلام ابن تیمیه جرأت بر انکار و تکذیب این حدیث در «منهاج السنه» (۲۵۰) داشته؛ همان گونه که نسبت به حدیث قبل داشته است... من وجهی در تکذیب او نسبت به این حدیث نمی‌بینم جز آن که بگویم او در ردّ بر شیعه سرعت به خرج می‌داده و مبالغه داشته است. خداوند از گناه ما و گناه او بگذرد». (۲۵۱)

### ۱۳ - تکذیب حدیث «ردّ الشمس»

### ۱۳ - تکذیب حدیث «ردّ الشمس»

ابن تیمیه می‌گوید: «وحدیث ردّ الشمس له قد ذكره طائفة كالتحاوي والقاضي عياض وغيرهما، وعدوا ذلك من معجزات النبي صلى الله عليه وآله، ولكن المحققون من أهل العلم والمعرفة بالحديث يعلمون أن هذا الحديث كذب موضوع كما ذكره ابن الجوزي في كتابه الموضوعات»؛ (۲۵۲) «و حدیث ردّ شمس برای حضرت را طائفه‌ای همچون تحاوی و قاضی عیاض و دیگران ذکر کرده‌اند و آن را از معجزات پیامبر صلی الله علیه وآله دانسته‌اند، ولی محققان از اهل علم و شناخت به حدیث می‌دانند که این حدیث دروغ و جعلی است، آن گونه که ابن جوزی در کتاب "الموضوعات" ذکر کرده است.»

### پاسخ

این حدیث را برخی از افرادی که مورد اعتماد نزد اهل سنتند تصحیح کرده‌اند. حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری می‌گوید: «وروی الطحاوی والطبرانی فی الکبیر والحاکم والبیهقی فی الدلائل عن اسماء بنت عمیس انه دعا لما نام علی ركبۃ علی ففاته صلاة العصر، فردت الشمس حتی صلی علی ثم غربت. وهذا بلغ فی المعجزه، وقد اخطأ ابن الجوزی بایراده فی الموضوعات. و کذا ابن تیمیه فی کتاب الردّ علی الروافض فی زعم وضعه. واللّه العالم»؛ (۲۵۳) «طحاوی و طبرانی در "المعجم الکبیر" و حاکم و بیهقی در "الدلائل" از اسماء بنت عمیس نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه وآله چون بر زانوی علی علیه السلام خوابید و نماز عصر او فوت شد، حضرت صلی الله علیه وآله دعا کرد و خورشید برگشت تا این که علی علیه السلام نماز به جای آورد و خورشید دوباره غروب نمود. و این در معجزه رساتر است. و به طور حتم ابن جوزی خطا کرده که این حدیث را در کتاب "الموضوعات" ذکر کرده است. و نیز ابن تیمیه هم خطا کرده که در کتاب ردّ بر روافض گمان کرده که این حدیث جعلی است، و خدا داناتر است.» ابن جوزی در وجه تضعیف این حدیث می‌گوید: «راویان در این حدیث اضطراب کرده‌اند و در حدیث اسماء دختر عمیس فضیل بن مرزوق وجود دارد که ضعیف است. و برای آن طریق دومی است که در آن عبدالرحمن بن شریک وجود دارد. ابوحاتم گفته: او در حدیث سست است و نیز در سند آن ابوالعباس ابن عقده وجود دارد که رافضی است و به دروغ نسبت داده شده است. و در حدیث ابوهریره نیز داوود بن فراهیح است که ضعیف می‌باشد». (۲۵۴) جواب این تضعیف را سیوطی در کتاب «النکت البدیعات» داده



است. او می‌گوید: «فضیل ثقه و صدوق است، و مسلم و چهار نفر دیگر از صاحبان کتب سته به جز بخاری به حدیث او احتجاج کرده‌اند و ابن شریک را غیر از ابی حاتم دیگران توثیق کرده‌اند. و بخاری نیز در کتاب «الأدب المفرد» از او روایت نقل کرده است. و ابن عقده از بزرگان حفاظ است که مردم او را توثیق نموده‌اند. و او را به جز عصری متعصب کسی دیگر تضعیف نکرده است. و جماعتی از علما از آن جمله قاضی عیاض تصریح به تصحیح آن کرده‌اند.» (۲۵۵) جالب توجه آن که حافظ ابن الصلاح و بعد از او دیگر حفاظ تصریح به تساهل ابن جوزی در کتاب «الموضوعات» کرده‌اند، به حیثی که بسیاری از احادیث صحیح و ثابت را در آن کتاب آورده و بر روی آن رمز ضعف را گذاشته است.

#### ۱۴ - جعلی دانستن حدیث «سدّ ابواب»

#### ۱۴ - جعلی دانستن حدیث «سدّ ابواب»

ابن تیمیه می‌گوید: «و کذلک قوله: (وسدّ الأبواب کلّها إلّا باب علی)، فإنّ هذا ممّا وضعته الشیعة علی طریق المقابلة»؛ (۲۵۶) «و همچنین است گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله (و ببندید تمام درها را به جز درب خانه علی) این حدیث از جمله احادیثی است که شیعه به جهت مقابله با عامه وضع کرده است.»

#### پاسخ

در پاسخ ابن تیمیه کلامی از ابن حجر نقل می‌کنیم که در ردّ ابن جوزی در مورد این حدیث است. او می‌گوید: «وفی هذا اقدام علی ردّ الاحادیث الصحیحة بمجرد التوهم»؛ (۲۵۷) «و در این کار اقدامی بر ردّ احادیث صحیح السند به مجرد توهم است.» او بعد از آن که طرق این حدیث را برمی‌شمارد، می‌گوید: «فهذه الطرق المتظافرة من روایات الثقات تدلّ أنّ الحدیث صحیح دلالة قویة»؛ ... (۲۵۸) «پس این طرق آشکار از روایات افراد ثقه دلالت دارد بر این که این حدیث دلالت قوی داشته و صحیح است.» حافظ سیوطی می‌گوید: «قول ابن الجوزی فی هذا الحدیث أنّه باطل و أنّه موضوع، دعوی لم یستدل علیها إلّا بمخالفة الحدیث الّذی فی الصحیحین، ولا ینبغی الاقدام علی الحکم بالوضع إلّا عند عدم امکان الجمع. ولا یلزم من تعدّد الجمع فی الحال أنّه لا یمکن بعد ذلك؛ لأنّ فوق کلّ ذی علم علیم وطریق الورع فی مثل هذا ان لا یحکم علی الحدیث بالبطلان، بل یتوقّف فیہ إلی ان یظهر لغيره ما لم یظهر له. وهذا الحدیث من هذا الباب، هو حدیث صحیح مشهور له طرق متعدّدة کل طریق منها علی انفراد لا تقصر عن رتبة الحسن، و مجموعها مما یقطع بصحّته علی طریقه کثیر من اهل الحدیث. و اما کونه معارضاً لما فی الصحیحین فغیر مسلمّ لیس بینهما معارضة»؛ (۲۵۹) «گفتار ابن جوزی درباره این حدیث که می‌گوید: حدیث باطل و جعلی است. ادّعایی است که بر آن دلیلی اقامه نکرده، جز آن که می‌گوید: این حدیث مخالف با حدیثی است که در صحیحین آمده است. ولی سزاوار نیست که انسان اقدام بر حکم به جعلی بودن حدیثی کند مگر در صورتی که جمع آن امکان‌پذیر نباشد. و لازم نیست که اگر الآن جمع کردن امکان ندارد بگوییم بعداً هم ممکن نیست؛ زیرا فوق هر صاحب علمی دیگری است. و طریق ورع در مثل این موارد این است که انسان بر آن حدیث حکم به بطلان نکند بلکه در آن توقف نماید تا برای دیگری ظاهر شود آنچه که برای او ظاهر نشده است. و این حدیث از این قبیل است. حدیثی است صحیح و مشهور دارای طرق متعددی است و هر طریق آن به طور جداگانه کمتر از مرتبه حسن نیست. و مجموع طرق آن می‌تواند انسان را به قطع به صحتش بر طریق بسیاری از اهل حدیث برساند. و اما این که این حدیث معارض با حدیثی است که در صحیحین آمده، قبول نداریم؛ زیرا بین این دو معارضه وجود ندارد.»

#### ۱۵ - تکذیب حدیث «مدینه علم»

**۱۵ - تکذیب حدیث «مدینه علم»**

ابن تیمیه می‌گوید: «وحدیث (أنا مدینه العلم وعلی بابها) اضعف واوهی، ولهذا أئما یعدّ فی الموضوعات وان رواه الترمذی و ذکره ابن الجوزی، و بین ان سائر طرقه موضوعه، والکذب یعرف من نفس المتن»؛ (۲۶۰) «و حدیث (من مدینه علم و علی دروازه آن است)، ضعیف تر و سست تر است، و لذا در زمره احادیث جعلی شمرده شده است، گرچه آن را ترمذی روایت کرده ولی ابن جوزی آن را ذکر کرده و بیان نموده که تمام طرقش جعلی است و دروغ بودن آن از خود متن نیز شناخته می‌شود.»

**پاسخ**

حافظ سیوطی درباره این حدیث می‌گوید: «قلت: حدیث علیّ اخرجہ الترمذی و الحاکم، و حدیث ابن عباس اخرجہ الحاکم و الطبرانی، و حدیث جابر اخرجہ الحاکم ... و الحاصل أنّه ینتہی بطرقه إلى درجة الحسن المحتج به، و لا یكون ضعیفاً فضلاً عن ان یكون موضوعاً»؛ (... ۲۶۱) «من می‌گوییم: حدیث علی علیه السلام را ترمذی و حاکم نقل کرده، و حدیث ابن عباس را حاکم و طبرانی، و حدیث جابر را حاکم نقل نموده است ... حاصل این که این حدیث به تمام طرقش منتهی به درجه حسن می‌شود که قابل احتجاج به آن است. و لذا ضعیف نمی‌باشد تا چه رسد به این که جعلی باشد». ... ابن حجر درباره این حدیث می‌گوید: «و هذا الحدیث له طرق کثیرة فی مستدرک الحاکم اقلّ احوالها ان یكون للحدیث اصل، فلا ینبغی ان یطلق القول علیه بالوضع»؛ (۲۶۲) «برای این حدیث در مستدرک حاکم طرق بسیاری است که کمترین احوال آن این است که برای این حدیث اصلی است، و لذا سزاوار نیست که بر آن اسم وضع و جعل اطلاق شود.»

**۱۶ - تضعیف حدیث «اقضاکم علی علیه السلام»****۱۶ - تضعیف حدیث «اقضاکم علی علیه السلام»**

ابن تیمیه می‌گوید: «وأمّا قوله: قال رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله: (اقضاکم علیّ) والقضاء یتلزم العلم والدین، فهذا الحدیث لم یثبت و لیس له اسناد تقوم به الحجّة»؛ (۲۶۳) «و اما گفتار حلی که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: (علی در قضاوت از تمام شما برتر است) و قضاوت مستلزم علم و دیانت می‌باشد، این حدیث ثابت نمی‌باشد و دارای سندی نیست که به واسطه آن حجت تمام گردد.»

**پاسخ**

اولاً: صحابه و در رأس آنها عمر بن خطاب به علم و قضاوت حضرت علی اعتراف داشته‌اند. بخاری در صحیح خود از ابن عباس نقل کرده که عمر گفت: «اقرؤنا أبی و اقضانا علیّ»؛ (۲۶۴) «بهترین قرائت برای ابی است، و علی از دیگران در قضاوت برتر می‌باشد.» حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری می‌گوید: «حدیث (اقضانا علیّ) در حدیث مرفوع از انس نیز نقل شده که گفت: «اقضی أمّتی علی بن ابی طالب»؛ ماهرترین فرد امت من در قضاوت، علی بن ابی طالب است. بغوی آن را نقل کرده است ... و بزار از حدیث ابن مسعود نقل کرده که گفت: ما چنین حدیث می‌کردیم که علی بن ابی طالب از تمام اهل مدینه در قضاوت مهارت بیشتری دارد». (۲۶۵) ثانیاً: احمد بن حنبل و طبرانی به سندش از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده‌اند در خطاب به حضرت زهرا علیها السلام که فرمود: «أمّا ترضین إتی زوّجتک اقدم أمّتی سلماً و اکثرهم علماً و اعظمهم حِلماً»؛ (۲۶۶) «آیا راضی نمی‌شوی من تو را به ازدواج کسی در آوردم که اولین فرد مسلمان بوده و از همه بیشتر علم دارد و حلمش از دیگران عظیم‌تر است.» حافظ عراقی

بعد از نسبت دادن این حدیث به احمد و طبرانی می‌گوید: «و إسناده صحیح»؛ (۲۶۷) «و سندش صحیح است.»

### ۱۷ – تضعیف حدیث «قتال ناکثین و ...»

#### ۱۷ – تضعیف حدیث «قتال ناکثین و ...»

ابن تیمیه می‌گوید: «وهو یروی فی الأربعین أحادیث ضعیفة بل موضوعه عن أئمّة الحدیث کقوله بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین»؛ (۲۶۸) «و او در کتاب " اربعین " احادیث ضعیف بلکه جعلی از امامان حدیث آورده است؛ همانند گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین.»

#### پاسخ

این حدیث کمتر از مرتبه حسن نیست؛ زیرا آن را حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری آورده و خودش در مقدمه شرحش التزام داده که آنچه را در شرح حدیثی یا تتمه یا زیادتى برای حدیثی می‌آورد صحیح یا حسن است. و نیز در «المطالب العالیة» (۲۶۹) این حدیث را آورده و بر آن سکوت کرده و به ابی یعلی نسبت داده است. (۲۷۰) ابن حجر درباره تضعیفات ابن تیمیه می‌گوید: «إنه ردّ فی ردّه کثیراً من الأحادیث الجیاد؛ یعنی الصحیح والحسن»؛ (۲۷۱) «او در ردّ احادیث، بسیاری از احادیث خوب؛ یعنی صحیح و حسن را رد کرده است.»

### ۱۸ – تکذیب حدیث «محبت حضرت علی علیه السلام»

#### ۱۸ – تکذیب حدیث «محبت حضرت علی علیه السلام»

ابن تیمیه بعد از نقل چند حدیث؛ از جمله «من أحبّ علیاً فقد أحبّنی ومن أبغض علیاً فقد أبغضنی»؛ «هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است.» می‌گوید: «فالعشرة الاولى کلّها کذب»؛ «ده حدیث اول همگی دروغ است.»

#### پاسخ

این حدیث حسن است، طبرانی در «المعجم الكبير» از امّ سلمه نقل کرده که گفت: «أشهد أنّی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: من أحبّ علیاً فقد أحبّنی ومن أبغض علیاً فقد أبغضنی»؛ (۲۷۲) «گواهی می‌دهم که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد به طور حتم خدا را دوست داشته است و هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته و هر کس مرا دشمن بدارد به طور قطع خدا را دشمن داشته است.» حافظ هیثمی بعد از نقل این حدیث می‌گوید: «وإسناده حسن»؛ (۲۷۳) «سند این حدیث حسن است.» حاکم نیشابوری از سلمان نقل کرده که فرمود: «سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: من أحبّ علیاً فقد أحبّنی ومن أبغض علیاً فقد أبغضنی»؛ (۲۷۴) «هر کس علی علیه السلام را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و هر کس علی را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.» او بعد از نقل این حدیث آن را تصحیح کرده است. زرقانی مالکی نیز ابن تیمیه را به جهت ردّ حدیث «مؤاخاة» مذمت کرده است. (۲۷۵)

## ۱۹ - تهمت ابن تیمیه به امام علی علیه السلام

### ۱۹ - تهمت ابن تیمیه به امام علی علیه السلام

ابن تیمیه می‌گوید: «بر فرض تقدیر که ابوبکر فاطمه را اذیت کرده باشد، ولی این کار را به جهت غرض شخصی انجام نداده است، بلکه تا خدا و رسولش را اطاعت کند و حق را به مستحق آن برساند، ولی علی - رضی الله عنه - قصدش این بود تا هجو بر سر فاطمه آورد، و لذا او در اذیت فاطمه غرض داشته است!!» (۲۷۶)

#### پاسخ

اولاً: به چه دلیل که ابوبکر با گرفتن فدک از فاطمه علیها السلام قصدش اطاعت خدا و رسولش بوده و هدفش رساندن حق به مستحق آن بوده است؟ ملکی که به جهت نحلّه رسول خداصلی الله علیه وآله برای حضرت زهرا علیها السلام بوده، چه کسی به او اجازه داده که به زور از حضرت گرفته و به مردم بدهد؟ چه کسی گفته که ابوبکر حاکم و خلیفه مشروع مسلمین است که حق داشته باشد چنین عملی را انجام دهد؟ بر فرض که او حاکم اسلامی باشد، مگر می‌تواند بر خلاف دستورات خداوند حکم کند، مگر در قرآن نیامده که خداوند فرموده است: ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾؛ (۲۷۷) «و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.» (۲۷۸) ثانیاً: موضوع ازدواج حضرت علی علیه السلام با دختر ابوجهل، گرچه در کتب حدیثی وارد شده ولی از حیث سند و دلالت مورد مناقشه شدید واقع شده است. کسی که قصد بحث و تحقیق در این زمینه را دارد به کتاب «شیعه شناسی و پاسخ به شبهات» مراجعه نماید. ثالثاً: این گونه تعبیر از ابن تیمیه در شأن امام علی علیه السلام دلالت بر نفاق او دارد؛ زیرا مطابق حدیث مسلم در صحیح خود در باب فضایل حضرت علی علیه السلام، پیامبر صلی الله علیه وآله در حق او فرمود: «یا علی! لا یحبک إلا مؤمن ولا یبغضک إلا منافق!»؛ (۲۷۹) «ای علی! دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق.» می‌دانیم که این گونه تعبیرات از ابن تیمیه دلالت بر دشمنی او با حضرت علی علیه السلام و در نتیجه نفاق او دارد.

## ۲۰ - ادعای بغض صحابه نسبت به حضرت علی علیه السلام

### ۲۰ - ادعای بغض صحابه نسبت به حضرت علی علیه السلام

او می‌گوید: «بسیاری از صحابه و تابعین، بغض علی را داشته، او را سب کرده و با او جنگ نموده‌اند.» (۲۸۰)

#### پاسخ

اولاً دشمنی ابن تیمیه با حضرت علی علیه السلام باعث شده تا ادعا کند که بسیاری از صحابه و تابعین او را دشمن داشته و سب نموده‌اند. چرا او اسم این افراد را نمی‌برد؟ آیا غیر از خوارج که ابن تیمیه از اسلاف آنان است، کسی دیگر از تابعین بوده‌اند که نسبت به حضرت امیرمؤمنان علیه السلام بغض و عداوت داشته باشند؟ ثانیاً: اگر همه صحابه - بر فرض - بغض حضرت علی علیه السلام را داشته باشند، این نقص آنان است نه نقصی بر حضرت علی علیه السلام؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله در شأن او فرمود: «لا یحبیک إلا مؤمن ولا یبغضک إلا منافق!»؛ (۲۸۱) «تو را به جز مؤمن دوست ندارد و نیز به جز منافق تو را دشمن نمی‌دارد.» مگر پیامبر صلی الله علیه وآله در شأن او فرمود: «من آذی علیاً فقد آذانی!»؛ (۲۸۲) «هر کس علی را اذیت کند مرا اذیت کرده است.» و مگر پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «من سب علیاً فقد سبنی!»؛ (۲۸۳) «هر کس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است.» مگر

پیامبر صلی الله علیه و آله نفرمود: «من أحبَّ عليًّا فقد أحبَّني، ومن أبغض عليًّا فقد أبغضني»؛ (۲۸۴) «هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است.» چگونه کسی جرأت دارد که علی علیه السلام را دشمن بدارد؛ در حالی که بخاری به سندش از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «أنت منِّي وأنا منك»؛ (۲۸۵) «تو از من و من از تو هستم.» و نیز بخاری در شأن او از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «أما ترضى أن تكون منِّي بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لانبئ بعدی»؛ (۲۸۶) «آیا راضی نمی‌شوی که تو نزد من به منزله هارون نزد موسی باشی، جز آن که بعد از من نبی نیست.» و نیز در شأن او فرمود: «إني دافع الراية غدأ إلى رجل يحبَّ الله ورسوله ويحبُّه الله ورسوله»؛ (... ۲۸۷) «هر آینه من فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم، که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند»...

## ۲۱ - ادعای بیعت نکردن اکثر امت با امام علی علیه السلام

### ۲۱ - ادعای بیعت نکردن اکثر امت با امام علی علیه السلام

ابن تیمیه می‌گوید: «احدی از امت به جز علی بن ابی طالب بهره‌مند از امامت نشد، با این که امور براو سخت گشت، و نصف امت و یا کمتر و یا بیشتر با او بیعت نکردند.» (۲۸۸)

### پاسخ

اولاً: مستفاد از حکم عقل و نصوصات و ظواهر آیات قرآن کریم و سنت نبوی آن است که امامت منصبی الهی است و هر امامی باید از جانب خداوند منصوب و منصوب باشد، و خلیفه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که از جانب خدا منصوب به امامت شد امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود. با وجود این نص، خلافت و امامت الهی او تمام شد، و در مشروعیت پیدا کردن آن احتیاج به بیعت مردمی نیست؛ گرچه بیعت مردم در حقیقت التزام عملی از ناحیه آنان در عمل به دستورات خلیفه به حق است. و نفع این عمل به خود مردم باز می‌گردد که از امام به حق اطاعت کرده و سلطه او را پذیرفته‌اند. ثانیاً: آیا عموم مردم با ابوبکر از روی طوع و رغبت بیعت کردند یا این که جماعت بسیاری از عموم مسلمانان از روی اکراه و تهدید سلطه او را پذیرفتند؟ مگر در سقیفه بر سر خلافت و تعیین جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله غوغا و کشمکش عظیمی پدید نیامد؟ مگر گروهی از صحابه از بیعت با ابوبکر سرباز نزدند و به خانه حضرت زهرا علیها السلام پناه نبردند؟ (۲۸۹) مگر عمر بن خطاب به جهت بیعت گرفتن اکراهی با گروهی، به خانه حضرت علی علیه السلام هجوم نبردند؟ (۲۹۰) ثالثاً: چه کسی غیر از ابن تیمیه ادعا کرده که بیشتر مردم با حضرت علی علیه السلام بیعت نکردند؟ این ادعا تنها از ابن تیمیه است. حسن بن فرحان مالکی می‌گوید: «امامت علی و خلافت او به نص و واقع و اجماع به اثبات رسید، و بزرگان صحابه و مهاجرین و انصار بر بیعت با او اجماع کرده‌اند، و بر خلافت او تمام بلاد اسلام؛ همچون حجاز، یمن، فارس، خراسان، مصر، آفریقا، جزیره، آذربایجان، هند، سند و نوبه، خاضع شدند. و به جز اهل شام کسی با بیعت او معارضه نکردند، و آنان نصف امت و حتی ربع امت بلکه به یک دهم امت هم نمی‌رسیدند. بلکه در شام برخی از صحابه و تابعین نیز وجود داشتند که بر خلافت علی علیه السلام اقرار داشتند و از معاویه کناره‌گیری می‌کردند؛ مثل شداد بن اوس و عبدالرحمن بن غنم اشعری بزرگ تابعین اهل شام. و با معاویه جز تعداد کمی از صحابه آن هم از مسلمانان فتح مکه و مسلمانان حنین و برخی که در صحابی بودن آن‌ها اختلاف است وجود نداشتند.» (... ۲۹۱) در رابطه با تعداد کسانی که از بدری‌ها همراه با حضرت علی علیه السلام بودند اختلاف است، برخی می‌گویند: ۱۳۰ نفر از بدری‌ها همراه با حضرت علی علیه السلام بودند. (۲۹۲)

تمام اصحاب بیعت رضوان که تا آن زمان زنده بودند همراه با علی علیه السلام بودند. خلیفه بن خیاط (شیخ بخاری) به سند خود از عبدالرحمن اُبری نقل کرده که گفت: از کسانی که در بیعت رضوان با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت نمودیم هشتصد نفر با علی علیه السلام بودیم که شصت و سه نفر از آنان از جمله عمار بن یاسر کشته شدند. (۲۹۳) این حدیث بنابر تصریح بزرگان اهل سنت صحیح است و رجال آن بین ثقه و صدوق نزد آنان می‌باشند. (۲۹۴) اعمش می‌گوید: «به خدا سوگند! من به جهت علی و اصحابش تعجب نمودم؛ زیرا همراه با او اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بودند.» (۲۹۵...) و نیز اجماع تابعین بر بیعت با علی علیه السلام بود. حسن بن فرحان مالکی در این باره می‌گوید: «اگر صحابه اجماع بر بیعت با علی داشتند تابعین نیز به تبع آنان بوده‌اند. تابعین حجاز و عراق و مصر و یمن و خراسان و دیگر بلاد اسلامی تابع صحابه بوده‌اند، و بدین جهت همراه با علی علیه السلام در صفین بزرگان تابعین از اهل عراق بوده‌اند و در رأس آنان بهترین تابعین اویس قرنی و علقمه بن قیس و ابو عبدالرحمن سلمی و ابوالأسود دؤلی و احنف بن قیس و دیگران از بزرگان تابعین قرار داشتند.» (۲۹۶...) رابعاً: علما و محدثان اهل سنت، اجماع بر بیعت عمومی با حضرت دارند، اینک به عبارات برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱ - سلیمان بن طرخان تیمی (۱۴۳ ه.ق) می‌گوید: «اهل حرمین با علی علیه السلام بیعت نموده و بیعت برای اهل حرمین است.» (۲۹۷) ۲ - ابن اسحاق (متوفای ۱۵۱ ه.ق) می‌گوید: «چون عثمان کشته شد، با علی بن ابی طالب به طور عمومی در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت شد. و اهل بصره با او بیعت کردند و در مدینه طلحه و زبیر نیز بیعت نمودند.» (۲۹۸) عبارت ابن اسحاق قصور دارد و معلوم است که استقصا نکرده است؛ زیرا تنها به بیعت اهالی مدینه و بصره اشاره کرده و سخنی از بیعت کوفه و حجاز و یمن و مصر و خراسان و یمامه به میان نیاورده است؛ در حالی که همه اهالی آن دیار نیز بیعت کردند. (۲۹۹) ۳ - محمد بن ادریس شافعی (۲۰۴ ه.ق) می‌گوید: «بدانید که امام به حق بعد از عثمان، علی بن ابی طالب است و امامت او با بیعت بزرگان صحابه و رضایت بقیه ثابت شد.» (۳۰۰) ۴ - ابن سعد (۲۳۱ ه.ق) می‌گوید: «چون عثمان در روز جمعه، شب ۲۸ ذی الحجه، سال ۳۵ به قتل رسید با علی بن ابی طالب رحمه الله فردای آن روز به عنوان خلافت بیعت شد. طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل و عمار بن یاسر و اسامه بن زید و سهیل بن حنیف و ابویوب انصاری و محمد بن سلمه و زید بن ثابت و خزیمه بن ثابت و تمام کسانی که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگران که در مدینه بودند با حضرت بیعت کردند.» (۳۰۱) ۵ - ابن قتیبه دینوری (۲۷۶ ه.ق) می‌گوید: «... من نواصب را مشاهده کردم، هنگامی که غلو رافضه در محبت علی و مقدم داشتن او را دیدند، با این عمل مقابله کرده و در تأخیر علی - کرم الله وجهه - و کوتاهی در حق او و ناسزاگویی به او غلو نمودند، گرچه به ظلم بر او تصریح نکرده‌اند ... و به جهت جهل شان آن حضرت را از امامان هدایت خارج کرده و در زمره امامان فتنه‌گر داخل کردند، و او را مستوجب اسم خلافت ندانستند؛ زیرا مردم بر او اختلاف کرده‌اند ولی برای یزید بن معاویه به بهانه اجماع مردم بر او، اسم خلیفه را مستحق وی دانستند...» (۳۰۲) ۶ - حافظ ابوبکر اسماعیلی (متوفای ۳۷۱ ه.ق) در حکایت مذهب اهل سنت می‌گوید: «سپس خلافت علی بن ابی طالب به بیعت بیعت کنندگان از بدری ها همچون عمار بن یاسر و سهیل بن حنیف و تابعین آنان از سایر صحابه به جهت سابقه حضرت و فضل او ثابت شد.» (۳۰۳) ۷ - ابو عبدالله بن بَطَّه (۳۸۷ ه.ق) می‌گوید: «بیعت علی - رضی الله عنه - بیعت اجتماع و رحمت بود، و هرگز مردم را به خود دعوت نکرد و نیز بر بیعت خود با شمشیر، مردم را مجبور نساخت و با عشیره خود بر مردم غالب نشد. او با این عمل خود به خلافت شرف و بها داد و با عدالت خود به قامت خلافت، زیور بها و عظمت و ارزش آویخت.» (۳۰۴) ۸ - ابو عثمان علی بن عبدالرحمن صابونی (متوفای ۴۴۹ ه.ق) می‌گوید: «... خلافت علی به بیعت صحابه با او بود؛ زیرا تمام آنان او را سزاوارترین و برترین خلق در آن وقت به خلافت می‌شناختند، و هرگز عصیان و نافرمانی او را به خود اجازه نمی‌دادند.» (۳۰۵) ۹ - ابن عبدالبرّ (متوفای ۴۶۳ ه.ق) می‌گوید: «مهاجرین و انصار بر بیعت با او اجتماع کردند و تنها چند نفر از آن‌ها بودند که بیعت نکردند.» (۳۰۶) ۱۰ - آمدی (۶۳۱ ه.ق) می‌گوید: «و اما وجه دوم در اثبات امامت علی علیه السلام اجماع امت بعد از قتل عثمان



و اتفاق آن‌ها بر استخلاف و امامت او است... و این دلیل بر امامت وی می‌باشد». (۳۰۷) ۱۱ - ابن عماد حنبلی (۱۰۸۹ ه.ق) می‌گوید: «همراه و مؤید علی علیه السلام جماعتی از بدری ها و اهل بیعت رضوان و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و اجماع بر امامت او بودند». (۳۰۸) ۱۲ - ابن ابی العز حنفی شارح (۷۹۲) می‌گوید: «خلافت برای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بعد از عثمان، با بیعت صحابه، به جز معاویه از اهل شام ثابت شد». (۳۰۹) ۱۳ - ابن حجر عسقلانی (۸۵۲ ه.ق) می‌نویسد: «بیعت علی بر خلافت، بعد از قتل عثمان در اوائل ذی الحجه سال ۳۵ بود. مهاجرین و انصار و تمام کسانی که حاضر بودند، با او بیعت کردند. بیعت او را به تمام مناطق اسلامی مکتوب نمودند، تمام اهالی آن ممالک به بیعت با او اذعان پیدا کردند به جز معاویه و اهل شام که بین آن‌ها بعداً اتفاقاتی افتاد». (۳۱۰)

## ۲۲ - اعتراض به حزن حضرت زهرا علیها السلام

### ۲۲ - اعتراض به حزن حضرت زهرا علیها السلام

ابن تیمیه در اعتراض به حزن حضرت زهرا علیها السلام در سوگ پدرش و مقایسه آن با حزن ابوبکر در غار می‌گوید: «شیعه و دیگران از فاطمه حکایت می‌کنند که به حدی در سوگ پیامبر صلی الله علیه و آله حزن داشته که قابل توصیف نیست، و این که او بیت الاحزان ساخته است، و این کار را مذمت برای او به حساب نمی‌آورند، با این که او بر امری حزن داشته که فوت شده و باز نمی‌گردد، ولی ابوبکر در زمان حیات پیامبر از ترس این که حضرت کشته شود خوف داشته است و آن حزنی است که متضمن حراست است، و لذا چون حضرت فوت کرد هرگز چنین حزنی را ابوبکر نداشت؛ زیرا بی‌فایده است، نتیجه این که حزن ابوبکر بدون شک کامل‌تر از حزن فاطمه است». (۳۱۱)

### پاسخ

اولاً: حزن ابوبکر ناشی از ضعف ایمان او به نصرت الهی بوده است و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله در غار به او فرمود: { لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا }؛ (۳۱۲) «غم مخور، خدا با ماست.» و نیز خداوند متعال می‌فرماید: { أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ }؛ (۳۱۳) «آگاه باشید [دوستان و] اولیای خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند.» ثانیاً: حزن در فراق محبوب و گریه کردن بر او نه تنها امری جایز و راجح است بلکه خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چنین می‌کرده است. انس بن مالک از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبَّنَا، وَإِنَّا لَفَرَاكِكُ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ»؛ (۳۱۴) «همانا چشم می‌گرید، و قلب محزون می‌شود ولی غیر از آنچه رضایت پروردگار ماست نمی‌گوییم، و به طور حتم ای ابراهیم در فراق تو محزونیم.» چرا ابن تیمیه به پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراض نمی‌کرد که چرا به امری که گذشته و فوت شده محزونی؟! بخاری و مسلم نقل کرده‌اند: هنگامی که خبر شهادت زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه در غزوه موته به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید؛ در حالی که آثار حزن بر ایشان هویدا بود، جلوس نمود. (۳۱۵) بخاری از انس بن مالک نقل کرده که گفت: «قَتَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَهْرًا حِينَ قَتَلَ الْقُرَاءَ، فَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ حَزْنَ حَزْنًا قَطُّ أَشَدَّ مِنْهُ»؛ (۳۱۶) «هنگامی که قاریان قرآن در کنار بئر معونه به شهادت رسیدند، یک ماه حضرت با مردم سخن نمی‌گفت. و هرگز دیده نشد که پیامبر صلی الله علیه و آله به این شدت ناراحت شده باشد.» ثالثاً: حزن و اندوه حضرت زهرا علیها السلام بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تنها در فراغ پدرش نبوده، بلکه حزن و اندوه و گریه او بر ارتداد امت و به فراموشی سپردن تمام زحمات و سفارشات پدرش و خانه نشین کردن خلیفه به حق رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ یعنی حضرت علی علیه السلام و دیگر امور نیز بوده است. حضرت زهرا علیها

السلام چنان از این امور محزون و ناراحت بود که عبدالله بن حارث می‌گوید: «مکتت فاطمه بعد النبی صلی الله علیه وآله ستّه أشهر وهی تذوب»؛ (۳۱۷) «فاطمه علیها السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله شش ماه زنده بود و این درحالی بود که بدنش در این مدت آب می‌شد.» رابعاً: چه کسی گفته که ابوبکر در سوگ پیامبر صلی الله علیه وآله محزون نشده و نگریسته است؟! بلکه مطابق نصّ طیالسی، بر پیامبر صلی الله علیه وآله نوحه‌سرایبی نیز کرده است. او می‌گوید: «بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله چون بر حضرت وارد شد لبانش را بین دو چشمان حضرت گذاشت و دو دستش را به دو گیجگاه او، آن‌گاه فریاد برآورد: «وا نیّاه، وا خلیلاه، وا صفیّاه»؛ «آه ای نبی خدا، ای ای دوست خدا، ای انتخاب شده خدا». (۳۱۸) خامساً: چگونه انسان در فراق رسول خدا صلی الله علیه وآله محزون نگردد؛ در حالی که حضرت فرمود: «من أصیب بمصیبه فلیذکر مصیبه بی فإنّها من أعظم المصائب»؛ (۳۱۹) «هر کس به مصیبتی گرفتار آمد باید مصیبت مرا به یاد آورد؛ زیرا که مصیبت من از بزرگ‌ترین مصیبت‌ها است.» سلمان و ابوالدرداء دائماً در فراق رسول خدا صلی الله علیه وآله محزون بودند و لذا از آن دو رسیده که می‌گفتند: «ثلاثه أحنّتی حتی أبکتنی: فراق محمّد صلی الله علیه وآله»؛ (... ۳۲۰) «سه چیز مرا به حدّی محزون کرده که به گریه واداشته است: یکی فراق محمّد صلی الله علیه وآله ... حزن در فراق و دوری پیامبر صلی الله علیه وآله به حدّی تأثیرگذار بود که حتی تنه درخت خرمایی که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله بود نیز متأثر شد. دارمی در سنن خود از انس بن مالک نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز جمعه می‌ایستاد و پشت خود را بر تنه درخت خرمایی در مسجد تکیه می‌داد. شخصی رومی آمد و گفت: آیا اجازه می‌دهید برای شما چیزی بسازم تا بر روی آن بنشینید؟ زیرا گویا شما ایستاده‌اید. او برای حضرت، منبر سه پله ای ساخت که حضرت بر پله سوم آن می‌نشست. چون پیامبر صلی الله علیه وآله بر روی منبر قرار گرفت، آن تنه درخت در حزن حضرت صدایی همچون صدای گاو درآورد، به حدّی که مسجد به لرزه درآمد. حضرت در آن هنگام از منبر پایین آمد و آن تنه درخت را در بر گرفت. در این هنگام بود که آرام گرفت. سپس حضرت فرمود: «واللذی نفسی بیده لو لم التزمه مازال هکذا حتی تقوم الساعه حزنّاً علی رسول الله صلی الله علیه وآله»؛ «قسم به کسی که جانم به دست اوست اگر او را در بر نگرفته بودم تا روز قیامت در حزن رسول خدا این چنین بود.» آن‌گاه پیامبر دستور داد تا آن چوب را دفن نمایند.

## ۲۳ - اعتراض به شکوه حضرت زهرا علیها السلام

## ۲۴ - اعتراض به شکوه حضرت زهرا علیها السلام

ابن تیمیه در اعتراض به علامه حلی رحمه الله می‌گوید: «و همچنین آنچه را ذکر کرده که زهرا علیها السلام - با ابوبکر و صاحب او (عمر) سخن نگفت تا آن‌که به ملاقات پدرش رفت و به او شکایت کرد، این مطلب امری است که لایق شأن فاطمه علیها السلام نیست که درباره او گفته شود؛ زیرا شکایت و شکوه را نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله بردن امری لایق بر او نیست، بلکه شکوه را باید نزد خدا برد.» (... ۳۲۱)

## پاسخ

اولاً: این موضوع که حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر قهر کرده و از او کناره گرفته، امری ثابت و معروف است. بخاری و مسلم و ابن حبان از عایشه نقل کرده که فاطمه علیها السلام در موضوع اختلاف در ارث رسول خدا صلی الله علیه وآله بر ابوبکر غضب کرد و از او کناره گرفت و تا هنگام وفاتش با او سخن نگفت. و بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله شش ماه زندگی کرد. و چون وفات یافت شوهرش شبانه او را دفن نمود. و هرگز ابوبکر را خبر نکرد و خود بر جنازه حضرت نماز گزارد. (۳۲۲) ثانیاً: شکایت بردن نزد



رسول خداصلی الله علیه وآله حقیقتاً شکایت بردن نزد خداوند است. لذا مشاهده می‌کنیم که صحابه در شداید و مصایب و ظلم‌هایی که به آنان روا می‌شد به رسول خداصلی الله علیه وآله پناه برده و به او شکوه می‌کردند. ابوداود از خولۀ بن مالک بن ثعلبه نقل کرده که گفت: همسرم اوس بن صامت مرا طلاق ظهار داد. به نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمدم و از این بابت نزد او شکایت کردم. حضرت در این امر با من مجادله می‌نمود و می‌فرمود: از خدا بترس؛ زیرا او پسر عموی تو است. من نگذشتم تا این که قرآن نازل شد، خداوند سبحان فرمود: { قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا }؛ (۳۲۳) «خداوند سخن زنی را که درباره شوهرش به تو مراجعه کرده بود شنید». (۳۲۴) ثالثاً: مطابق روایات بسیاری، صحابه نزد رسول خداصلی الله علیه وآله شکایت می‌آوردند. اینک به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم: ۱ - شکوه حضرت زهراعلیها السلام از خدمت در منزل. (۳۲۵) ۲ - شکوه یکی از صحابه درباره قحطی. (۳۲۶) ۳ - شکوه صحابه از گرانی قیمت‌ها. (۳۲۷) ۴ - شکوه صحابه از فقر و تنگدستی. (۳۲۸) ۵ - شکوه صحابه از عطش در یکی از غزوات. (۳۲۹) ۶ - شکوه جریر از این که نمی‌تواند بر اسب بنشیند. (۳۳۰) ۷ - شکوه حذیفه. (۳۳۱) ۸ - شکوه عبدالرحمن بن عوف از خالد بن ولید. (۳۳۲) ۹ - شکوه یکی از صحابه از قساوت قلب. (۳۳۳) ۱۰ - شکوه عثمان بن ابی العاص از دردی که در بدنش احساس کرده بود. (۳۳۴) ۱۱ - شکوه صحابه از ظلم مشرکین. (۳۳۵) ۱۲ - شکوه یکی از صحابه در مورد تخیلات در نماز. (۳۳۶) ۱۳ - شکوه زنان به جهت کتک خوردنشان. (۳۳۷) ۱۴ - شکوه تابعین از حجاج بن یوسف ثقفی. (۳۳۸) ۱۵ - شکوه امیرالمومنین علیه السلام در عالم رؤیا از امت پیامبرصلی الله علیه وآله. (۳۳۹) ۱۶ - شکوه بهائم نزد رسول خداصلی الله علیه وآله. (۳۴۰)

## ۲۴ - اعتراض به قهر کردن حضرت زهراعلیها السلام با ابوبکر

### ۲۴ - اعتراض به قهر کردن حضرت زهراعلیها السلام با ابوبکر

ابن تیمیه می‌گوید: «قهر کردن و کنار کشیدن فاطمه با صدیق کاری پسندیده نبود و از کارهایی نیست که بتوان به خاطر آن حاکم را مذمت نمود، بلکه این عمل به جرح و طعن نزدیک‌تر است تا این که مدح باشد». (۳۴۱) او در جایی دیگر می‌گوید: «و اما قول ابن مطهر حلّی که تمام محدثین روایت کرده‌اند که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «یا فاطمه! إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَغَضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ»، این نسبت دروغ به پیامبر است؛ زیرا این حدیث از پیامبر نقل نشده، و در کتب معروف حدیثی شناخته نشده و سند معروف یا صحیح و یا حسنی از پیامبر ندارد. و هر کس که خدا و رسول از او راضی است ضرری ندارد که یکی از خلق نسبت به او غضبناک شود، هر کس که می‌خواهد باشد». (۳۴۲)

### پاسخ

اولاً: موضوع قهر کردن و کنار کشیدن حضرت زهراعلیها السلام از آن جهت که آن حضرت به نصّ قرآن و حدیث معتبر نبویصلی الله علیه وآله معصومه است و به غضب او خدا و رسول به غضب درآمده، لذا دلالت بر منقصت بزرگی بر ابوبکر و عمر دارد؛ زیرا تا کسی کار خلافی انجام ندهد مورد غضب خدا و رسولش واقع نمی‌شود. مگر فاطمهعلیها السلام مشمول آیه تطهیر نیست؟ آیه‌ای که دلالت بر عصمت پنج تن آل عبا از جمله حضرت زهراعلیها السلام دارد. ثانیاً: حدیث: «یا فاطمه! إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَغَضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ» را بسیاری از علمای عامه در کتب حدیثی خود نقل کرده‌اند؛ از قبیل: ۱ - ابن ابی عاصم. (۳۴۳) ۲ - حاکم نیشابوری. (۳۴۴) ۳ - ابوالقاسم طبرانی. (۳۴۵) ۴ - دولابی. (۳۴۶) ۵ - ابن عساکر دمشقی. (۳۴۷) ۶ - محبّ الدین طبری. (۳۴۸) ۷ - ابن حجر هیثمی. (۳۴۹) ثالثاً: حاکم نیشابوری بعد از نقل این حدیث تصریح به صحت سند آن کرده است. و نیز حافظ هیثمی

تصریح به حسن بودن آن نموده است. گرچه ذهبی به دفاع از استادش ابن تیمیه برآمده و این حدیث را با سند حاکم تضعیف کرده و گفته: حسین بن زید منکر الحدیث است و حلال نیست که به او احتجاج شود، ولی این تعلیق از ذهبی غریب به نظر می‌رسد؛ زیرا او سبب جرح و نقد خود را ذکر نکرده و نیز علت این که نمی‌توان به حدیث او احتجاج کرد را بیان ننموده است. نهایت مطلبی که می‌توان درباره حسین بن زید ذکر کرد این است که او مشکلی ندارد. ابن عدی در «الکامل» می‌گوید: عموم حدیث او از اهل بیت است و امید است که در او باکی نباشد». (۳۵۰ ...). و ابن حجر می‌گوید: «او صدوق است و چه بسا در برخی موارد به خطا رفته است». (۳۵۱) بس است در توثیق او که حافظ دارقطنی در سندی که حسین بن زید وجود دارد می‌گوید: «تمام این افراد ثقه هستند». (۳۵۲) و نیز ضیاء مقدسی این حدیث را در کتاب «الاحادیث المختاره» نقل کرده است، با التزام به این که احادیثی که نقل می‌کند همگی موثقند. وانگهی ذهبی متهم به تشدد و سخت‌گیری در احادیثی است که در باب فضایل اهل بیت‌علیهم‌السلام وارد شده است، و گاهی بدین جهت افراد بسیار جلیل‌القدر را تضعیف می‌کند. ابن حجر عسقلانی در ترجمه علی بن صالح انماطی، بعد از آن که مشاهده کرده که ذهبی او را متهم به گفتاری کرده که او از آن مبرا است، می‌گوید: «سزاوار است کسانی که از ناحیه ذهبی تضعیف می‌شوند را خوب بررسی کنیم». (۳۵۳) ذهبی چگونه این حدیث را تضعیف کرده؛ در حالی که شیخ و استاد او حافظ مزّی در «تهذیب‌الکمال» و نیز ابن حجر در «الاصابه» از باب احتجاج این حدیث را نقل کرده و آن را تضعیف نکرده‌اند. رابعاً: چه کسی گفته که خداوند سبحان اگر از کسانی به جهت یک عمل خاصی راضی شده تا ابد از آنان راضی است؛ گرچه بعد از آن عمل کارهای خلاف بسیاری انجام داده باشند. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله گرچه به جهت بیعت رضوان از عده‌ای از صحابه راضی شد ولی این رضایت در مورد خاص و مربوط به آن عمل است و شامل اعمال خلاف او نمی‌شود. و نیز دلالت بر راضی بودن خداوند از آنان تا آخر عمر ندارد. خامساً: معنای جمله «کائناً من کان» هر کس می‌خواهد باشد، چیست؟ آیا این اهانت به حضرت زهرا علیها السلام و اظهار عداوت به او نیست. سادساً: اگر جمله: «یا فاطمه! إنَّ الله یغضب لغضبک ویرضی لرضاک» در صحاح سته نیامده ولی شبیه این مضمون در صحیح بخاری وارد شده است. بخاری به سند خود از مسور بن مخرمه نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطمه بضعة منی فمن أغضبها فقد أغضبنی»؛ (۳۵۴) «فاطمه پاره‌ای از تن من است پس هر کس او را به غضب درآورد به طور حتم مرا به غضب درآورده است.» می‌دانیم که هر کس شخصی را به غضب درآورد او را اذیت و آزار داده است. در نتیجه پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت غضب دخترش فاطمه علیها السلام اذیت و آزار شده است. در قرآن کریم آمده است: { إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا }؛ (۳۵۵) «آن‌ها که خدا و پیامبرش را آزار می‌دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آن‌ها عذاب خوار کننده‌ای آماده کرده است.»

## ۲۵- اعتراض بر حضرت زهرا علیها السلام به جهت وصیت به دفن شبانه!!

## ۲۵- اعتراض بر حضرت زهرا علیها السلام به جهت وصیت به دفن شبانه!!

ابن تیمیه می‌گوید: «و همچنین آنچه را که حلی نقل کرده که فاطمه وصیت کرد تا او را شبانه دفن کنند و هیچ کس بر او نماز نگذارد، این مطلب را کسی از فاطمه حکایت نمی‌کند و به آن جز فرد جاهل احتجاج نمی‌نماید، او به فاطمه مطلبی را نسبت می‌دهد که لایق آن نیست، و این مطلب اگر صحیح باشد، به گناه بخشیده شده سزاوارتر است تا سعی مشکور؛ زیرا نماز مسلمان بر دیگری خیر زایدی است که به او می‌رسد». (۳۵۶ ...)

حضرت زهرا علیها السلام بی‌جهت چنین وصیتی نکرده است، او به جهت مبارزه سیاسی با دستگاه حاکم و مطلع کردن مردم از بی‌عدالتی آنان، دست به چنین وصیتی زده است. او با این عملش می‌خواست مردم سؤال کنند چرا دختر پیامبر صلی الله علیه و آله باید شبانه دفن شود؟ و اگر مردم از سر این وصیت آگاه شوند پی به عدم مشروعیت خلافت و بی‌عدالتی آنان خواهند برد. و نیز حضرت با این وصیت نخواست تا آنان با حضور خودشان به مردم چنین وانمود کنند که ما خلیفه به حق مسلمین هستیم و با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله مشکلی نداریم. هر سیاستمداری می‌فهمد که این وصیت چه تأثیر سوئی بر دستگاه خلافت تا روز قیامت داشته است. ثانیاً: نماز هر کس بر جنازه شخصی منشأ خیر زاید نخواهد بود. ثالثاً: حضرت زهرا علیها السلام مطابق آیه تطهیر و برخی از احادیث، معصومه بوده و از هر نوع اشتباه و خطا مصون است. پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او فرمود: «فاطمه بضعة منی من أغضبها فقد أغضبنی»؛ (۳۵۷) «فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به غضب درآورد به طور حتم مرا به غضب درآورده است.» کسی که این گونه وصیت کرده به طور حتم از دستگاه خلافت و سردمداران آن غضبناک بوده است، در نتیجه آنان مورد غضب پیامبر صلی الله علیه و آله نیز قرار گرفته‌اند. این حدیث دلالت بر عصمت حضرت زهرا علیها السلام دارد؛ زیرا اگر حضرت در تمام امورش از آن جمله غضب کردن، معصوم نبود خداوند به طور مطلق در تمام موارد غضب کردن حضرت، غضب نمی‌نمود. نتیجه این که: حضرت زهرا علیها السلام با این وصیتش تا روز قیامت حجت را برای کسانی که برای حکومت خلیفه اول ارزشی قائلند، تمام کرد ... رابعاً: ابن تیمیه در اصل وصیت و این که حضرت زهرا علیها السلام به توسط حضرت علی علیه السلام شبانه دفن شد شک دارد و بر فرض ثبوت این قضیه بر حضرت زهرا علیها السلام اشکال و ایراد می‌کنند؛ در حالی که مطابق نصوص معتبر نزد فریقین، هم وصیت به دفن شبانه و هم دفن حضرت شب هنگام از مسلمات است. بخاری به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را به نزد ابوبکر فرستاد تا میراث خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله از فیء مدینه و فدک و آنچه از خمس خیر باقی مانده، بازخواهد ... ابوبکر از دادن این اموال امتناع کرد. فاطمه بر ابوبکر بدین جهت غضب نموده و او را رها کرد. و تا هنگام وفاتش با او سخن نگفت. بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله شش ماه زنده بود. هنگامی که وفات نمود شوهرش علی او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را بر آن امر اعلان نمود. (۳۵۸) مسلم نیز در ضمن قضیه غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر و وفات او می‌گوید ...: «علی علیه السلام خبر وفات حضرت فاطمه علیها السلام را به ابوبکر رسانید و خودش بر او نماز گزارد.» (۳۵۹) یعقوبی نقل می‌کند ...: «فاطمه بر شوهرش علی وصیت کرد تا او را غسل دهد ... و شبانه به خاک بسپارد، و کسی به جز سلمان و ابوذر و بنابر نقلی عمار در تشییع جنازه او حاضر نشد.» (۳۶۰) ابن ابی الحدید می‌گوید: «خبر صحیح نزد ما این است که فاطمه علیها السلام از دنیا رحلت نمود؛ در حالی که بر ابوبکر و عمر غضبناک بود و لذا وصیت کرد تا این دو نفر - ابوبکر و عمر - بر جنازه او نماز نگزارند.» (۳۶۱) استاد توفیق ابو علم نقل می‌کند: «فاطمه زهرا علیها السلام سه وصیت کرد، یکی آن که کسانی که بر آنان غضبناک بوده، در تشییع جنازه‌اش حاضر نشوند و جنازه‌اش شبانه به خاک سپرده شود.» (... ۳۶۲)

## ۲۶ - نفی اعلیّت امام حسن و امام حسین علیهما السلام

### ۲۶ - نفی اعلیّت امام حسن و امام حسین علیهما السلام

ابن تیمیه می‌گوید: «و اما این که این دو زاهدترین و عالم‌ترین افراد در زمان خود بوده‌اند، قولی بدون دلیل است.» (۳۶۳)

پاسخ

پاسخ

با مراجعه به کتب اهل سنت پی به دروغ بودن کلام ابن تیمیه در حق این دو امام خواهیم برد. اینک به برخی از فضایل این دو بزرگوار اشاره می‌کنیم:

### الف) فضایل امام حسن علیه السلام

#### امام حسن علیه السلام از دیدگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله

۱ - ترمذی به سندش از ابن عباس نقل کرده که روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله حسن بن علی را بر دوش خود سوار کرده بود. شخصی عرض کرد: ای غلام! خوب مرکبی را سوار شده‌ای. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: او نیز خوب را کبی است. (۳۶۴) ۲ - ابن کثیر به سندش از جابر بن عبدالله نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من سرّه أن ینظر إلی سید شباب أهل الجنّة فلینظر إلی الحسن بن علی»؛ (۳۶۵) «هر کس دوست دارد تا به آقای جوانان اهل بهشت نظر کند باید به حسن بن علی نظر نماید.» ۳ - متقی هندی به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: «پیامبر صلی الله علیه وآله همیشه حسن علیه السلام را می‌گرفت و او را به خود می‌چسبانید، آن گاه می‌فرمود: «اللّهُمَّ إِنَّ هَذَا ابْنی وَأَنَا أَحْبَبُهُ وَأَحَبُّ مِنْ یَحِبُّهُ»؛ (۳۶۶) «بار خدایا! همانا این فرزند من است و او را دوست دارم و دوست می‌دارم هر کسی که او را دوست دارد.» ۴ - مسلم در صحیح خود از ابوهریره نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره حسن علیه السلام فرمود: «اللّهُمَّ إِنِّی أَحْبَبُهُ فَأَحْبَبْهُ وَأَحْبَبْ مِنْ یَحِبُّهُ»؛ (۳۶۷) «بار خدایا! همانا من او را دوست دارم، پس تو نیز او را دوست بدار، و هر کس که او را دوست دارد، دوست بدار.» ۵ - و نیز همو از براء بن عازب نقل کرده که گفت: حسن بن علی را بر دوش پیامبر صلی الله علیه وآله مشاهده کردم؛ در حالی که حضرت می‌فرمود: «اللّهُمَّ إِنِّی أَحْبَبُهُ فَأَحْبَبْهُ»؛ (۳۶۸) «بار خدایا! همانا من او را دوست دارم، تو نیز او را دوست بدار.» این در حالی است که بخاری از انس بن مالک نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «لا یجد أحد حلاوة الإیمان حتّی یحبّ المرء، لا یحبّه إلّا الله»؛ (۳۶۹) «هیچ کس طعم شیرینی ایمان را نمی‌چشد تا این که کسی را دوست بدارد. و او را جز به خاطر خدا دوست ندارد.» ۶ - از پیامبر صلی الله علیه وآله در حدیثی روایت شده که فرمود: «لو كان العقل رجلاً لكان الحسن»؛ (۳۷۰) «اگر قرار بود عقل در شخصی مجسم گردد، آن شخص حسن بن علی می‌شد.» ۷ - براء بن عازب از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که درباره امام حسن علیه السلام فرمود: «هذا منّی وأنا منه وهو یحرم علیه ما یحرم علی»؛ (۳۷۱) «این از من و من از اویم و آنچه بر من حرام است بر او نیز حرام می‌باشد.»

#### امام حسن علیه السلام از دیدگاه صحابه و تابعین

۱ - انس بن مالک می‌گوید: «حسن بن علی شبیه‌ترین مردم از حیث صورت به رسول خدا صلی الله علیه وآله بود.» (۳۷۲) ۲ - بخاری به سندش از عقبه بن حارث نقل کرده که گفت: ابوبکر را دیدم که حسن علیه السلام را به دوش گرفته و می‌گوید: پدرم به فدایش، چقدر به پیامبر صلی الله علیه وآله شبیه است و شباهتی به علی علیه السلام ندارد. این در حالی بود که علی می‌خندید. (۳۷۳) ۳ - ابوهریره می‌گوید: «... کسی نزد من محبوب‌تر از حسن بن علی نبود بعد از آن که رسول خدا صلی الله علیه وآله در حق او فرمود: «اللّهُمَّ إِنِّی أَحْبَبُهُ فَأَحْبَبْهُ وَأَحَبُّ مِنْ یَحِبُّهُ».» (۳۷۴) ۴ - مساور مولا بنی سعد بن بکر می‌گوید: ابوهریره را هنگام وفات حسن علیه السلام بر در مسجد مشاهده کردم که می‌گریید و با صدای بلند می‌گفت: «ای مردم! امروز محبوب رسول خدا از دنیا رحلت نمود.» (۳۷۵) ۵ - خالد بن معدان می‌گوید: «مقدم بن معدی کرب و عمرو بن اسود بر معاویه وارد شدند. معاویه به مقدم گفت: آیا

می‌دانی که حسن بن علی از دنیا رحلت نمود؟ او گفت: چگونه این مصیبت را ندانم؛ در حالی که رسول خداصلی الله علیه وآله او را در دامن خود گذارد و فرمود: «هذا منی و حسین من علی»؛ (۳۷۶) «این از من و حسین از علی است.» ۶ - ابن عباس می‌گوید: «من بر هیچ چیز که در جوانی از من فوت شده پشیمان نشدم جز آن که در آن ایام پیاده حج به جای نیاوردم. حسن بن علی ۲۵ بار پیاده حج به جای آورد؛ در حالی که اسبان نجیب او را همراهی می‌کردند. اموالش را با خداوند سه مرتبه تقسیم کرد تا این که کفش را می‌داد و نعل را برای خود نگاه می‌داشت.» (۳۷۷) ۷ - جویری می‌گوید: «هنگامی که حسن علیه السلام از دنیا رحلت نمود مروان بر جنازه او گریست. حسین علیه السلام به او فرمود: آیا بر او می‌گریی؛ در حالی که چه غصه‌هایی را به او خوراندی؟ او گفت: من این کارها را با کسی می‌کردم که از این بردبارتر بود. در آن هنگام با دستش به کوه اشاره کرد. (۳۷۸) ۸ - حاکم به سندش از سعید بن ابی سعید مقبری نقل می‌کند: «ما با ابوهریره بودیم، حسن بن علی بن ابی طالب بر ما وارد شد و سلام کرد. ما جواب سلام او را دادیم ولی ابوهریره از آمدن حضرت اطلاع پیدا نکرد. ما گفتیم: ای ابوهریره! این حسن بن علی است که بر ما سلام نمود. ابوهریره خدمت او رسیده و عرض کرد: و علیک السلام یا سیدی! آن‌گاه گفت: از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می‌فرمود: او سید و آقا است. (۳۷۹) ۹ - و نیز به سندش درباره ابوهریره نقل کرده که راوی گفت: ابوهریره را ملاقات کردم؛ در حالی که به حسن علیه السلام می‌گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله شکم تو را بوسید، آن موضعی را که حضرت بوسید بالا بزَن تا من نیز ببوسم. او می‌گوید: حسن علیه السلام آن موضع را بالا زد و ابوهریره آن جا را بوسید. (۳۸۰) حاکم بعد از نقل این حدیث می‌گوید: «این حدیث صحیح و دارای شرط شیخین است و ذهبی نیز آن را قبول کرده است.» (۳۸۱) هیشمی نیز رجال این حدیث را صحیح دانسته، به جز عمیر بن اسحاق که او ثقه است. (۳۸۲) احمد بن حنبل نیز آن را با سند صحیح نقل کرده است. (۳۸۳)

### امام حسن علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت

۱ - ابن حجر هیتمی می‌نویسد: «حسن علیه السلام آقایی کریم، بردبار، زاهد، دارای سکینه و وقار و حشمت، اهل جود و مورد مدح و ستایش بود.» (۳۸۴) ۲ - ذهبی می‌نویسد: «حسن بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف، امام، سید، دسته گل رسول خداصلی الله علیه وآله و سبط او، و بزرگ جوانان بهشت، ابو محمد، قرشی، هاشمی، مدنی، شهید. این امام بزرگواری بود تنومند، اهل خیر، بسیار دیندار، باور، دارای حشمت و جاه، و شأنی بزرگ.» (۳۸۵) ۳ - ابن عبدالبرّ می‌گوید: «او مردی باور و فاضل بود.» (۳۸۶) ۴ - ابن صَبَّاح مالکی می‌نویسد: «او در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله می‌نشست و مردم به دور او جمع می‌شدند، چنان سخن می‌گفت که عطش سؤال کننده را سیراب کرده، و حجت‌های مجادله کنندگان راقطع می‌نمود.» (۳۸۷) ۵ - شبلنجی می‌گوید: «حسن در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله می‌نشست و مردم به دور او گرد می‌آمدند. مردی آمد و شخصی را مشاهده کرد که از رسول خداصلی الله علیه وآله حدیث می‌گوید و مردم به دور او جمعند. کسی به سوی او آمد و گفت: مرا خبر بده از معنای {وَشَاهِدِ وَمَشْهُودٍ} او فرمود: شاهد، رسول خداصلی الله علیه وآله و مشهود، روز قیامت است. آیا گفتار خداوند عزوجل را نشنیده‌ای که می‌فرماید: { يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا }؛ (۳۸۸) «ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت‌دهنده و اندازکننده.» و در جای دیگر فرمود: { ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ }؛ (۳۸۹) «آن روز، روزی است که مردم در آن جمع می‌شوند، و آن روزی که همه آن را مشاهده می‌کنند.» از مردم سؤال کرد او کیست؟ به وی گفتند: او حسن بن علی بن ابی طالب است.» (۳۹۰) ۶ - دکتر محمّد عبده یمانی می‌نویسد: «حسن و برادرش در دامان پیامبرصلی الله علیه وآله تربیت و بزرگ شدند. لذا آن دو بر اخلاق خیر و اخلاق نبوت پایه گذاری شده تا آن که بر آن بالا آمدند. در وجود او اوصاف جدّش و نشانه‌های حیات معنوی رسول خداصلی الله علیه وآله و اخلاق عظیم و علم واسع او است. او با حشمت و جاه و وقار بزرگ

شد. مردم او را دوست داشتند. زیانش عقیف بود. هرگز فحشی از او شنیده نشد. فصیح، بلیغ، و زبانی روان داشت. بلاغت و فصاحت را از جدش رسول خداصلی الله علیه وآله و از پدر و مادرش به ارث برده بود». (۳۹۱ ...)

### کرم امام حسن علیه السلام

۱ - ابن صباغ مالکی در این باره می‌نویسد: «کرم و جود غریزه‌ای بود که در آن حضرت کاشته شده بود». (۳۹۲) ۲ - ابن عساکر به سندش از عامر نقل کرده که گفت: «حسن بن علی اموالش را دو بار با خدا تقسیم نمود، حتی این که به یک عدد از نعلینش صدقه داد». (۳۹۳) ۳ - روایت شده که حسن بن علی علیه السلام از برخی از کوچه‌های مدینه عبور می‌کرد. گذرش به شخصی سیاه‌پوست افتاد که در دستش لقمه‌ای بود و آن را به سگ خود می‌خوراند تا این که قرص نان خود را با آن سگ دو قسمت نمود. حضرت به او فرمود: چه باعث شد که با آن سگ نان خود را دو قسمت نمودی و او را در این امر هیچ گونه مغبون نساختی؟ او گفت: چشمانم از چشمانش حیا کرد که بر او خدعه کنم. حضرت به او فرمود: برده چه کسی هستی؟ عرض کرد: برده ابان بن عثمان. حضرت فرمود: تو را قسم می‌دهم که از جای حرکت نکنی تا به سوی تو بازگردم. حضرت رفت و آن برده و باغ را خرید و به سوی آن غلام بازگشت و فرمود: ای غلام! من تو را خریدم. او بلند شد و عرض کرد: من سرتاپا گوش و اطاعت هستم برای خدا و رسولش و برای تو ای مولای من. حضرت فرمود: من این باغ را نیز خریدم، و تو در راه خدا آزادی و این باغ نیز هدیه‌ای از جانب من به تو است». (۳۹۴ ...)

### عبادت امام حسن علیه السلام

۱ - ابن عساکر به سندش از محمّد بن علی نقل می‌کند که حسن بن علی علیهما السلام فرمود: «إِنِّي أَسْتَحِي من رَبِّي عَزَّوَجَلَّ أَنْ أَلْقَاهُ وَلَمْ أَمْسِ إِلَى بَيْتِهِ»؛ (۳۹۵) «همانا من از پروردگارم حیا می‌کنم که به ملاقات او روم؛ در حالی که با پای پیاده به سوی خانه‌اش نرفته‌ام». ۲ - ابن کثیر می‌گوید: «حسن علیه السلام هر گاه که نماز صبح را در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله به جای می‌آورد در مصلاّی خود می‌نشست و ذکر خدا را می‌گفت تا خورشید بالا آید». (۳۹۶)

### حلم امام حسن علیه السلام

ابن خلکان از ابن عایشه نقل کرده که مردی از اهل شام می‌گوید: من وارد بر مدینه - بر ساکن آن برترین سلام و درود باد - شدم، مردی را دیدم که بر استر خود سوار است، و همانند او در زیبایی صورت و لباس و چهارپا ندیدم. قلبم به او متمایل شد. سؤال کردم که او کیست؟ گفتند: این شخص حسن بن علی بن ابی طالب است. دلم تبدیل به بغض و حسد نسبت به علی علیه السلام شد که چگونه فرزندی مثل این آقا دارد. نزد او رفتم و به او گفتم: آیا تو فرزند علی بن ابی طالب هستی؟ حضرت فرمود: من فرزند اویم. او گفت: به جهت فلان کاری که تو و پدرت کرده‌ای شما دو نفر را سبّ می‌کنم. سخنانم که تمام شد، حضرت فرمود: گمان می‌کنم که تو غریبی؟ گفتم: آری. حضرت فرمود: نزد ما بیا، اگر به منزلی احتیاج داری تو را در آنجا ساکن می‌کنیم، یا به مالی نیازمندی به تو عطا می‌نماییم، یا حاجتی داری تو را کمک خواهیم کرد. او می‌گوید: من از نزد او رفتم؛ در حالی که کسی محبوب‌تر از او نزد من نبود. و هر گاه طریقه مقابله او را با خودم یاد می‌کنم و آنچه که من با او انجام دادم، او را سپاس گفته و



خودم را سرزنش می‌نمایم. (۳۹۷)

## ب) فضایل امام حسین علیه السلام

### عبادت امام حسین علیه السلام

۱ - ابن عبدربه روایت کرده که به علی بن الحسین علیه السلام گفته شد: چرا اولاد پدرت اندک است؟ حضرت فرمود: تعجب من آن است که چگونه او بچه‌دار شده است؛ در حالی که در هر شبانه روز هزار رکعت نماز به جا می‌آورد، پس چگونه می‌توانست که فارغ برای زنان شود؟ (۳۹۸) ۲ - ابن صباغ مالکی روایت کرده: هنگامی که امام حسین علیه السلام به نماز می‌ایستاد رنگش زرد می‌شد. به او گفته شد: این چه حالتی است که شما را هنگام نماز عارض می‌شود؟ حضرت می‌فرمود: شما نمی‌دانید که من در مقابل چه کسی می‌خواهم بایستم. (۳۹۹) ۳ - زمخشری روایت کرده که حسین بن علی علیه السلام را مشاهده کردند؛ در حالی که مشغول طواف گرد خانه خدا بود. آن گاه به طرف مقام اسماعیل آمد و نماز به جا آورد. سپس صورتش را بر مقام گذارده و شروع به گریه کرد و عرض نمود: بنده کوچکت به در خانه توست، خادم کوچکت به در خانه توست، سائلی به در خانه توست. این جملات را مکرر تکرار می‌نمود. آن گاه از آن جا بیرون آمد و گذرش به مساکینی افتاد که با آنان تگه‌های نان بود که می‌خوردند. حضرت بر آنان سلام کرد. آنان حضرت را به طعامشان دعوت نمودند. حضرت نزد آنان نشست و فرمود: اگر این‌ها صدقه نبود من با شما تناول می‌کردم. آن گاه فرمود: برخیزید و به سوی منزل من آیید. حضرت آنان را غذا و لباس داد. (۴۰۰) ۴ - از عبدالله بن عبید بن عمیر روایت شده که گفت: حسین بن علی علیه السلام بیست و پنج مرتبه حج را پیاده انجام داد؛ در حالی که اسبان نجیبش به همراهش بودند. (۴۰۱) ۵ - ابن عبدالبر می‌گوید: «حسین علیه السلام مردی فاضل و دین دار بود. نماز و روزه و حج بسیار انجام می‌داد». (۴۰۲) ۶ - طبری به سندش از ضحاک بن عبدالله مشرقی نقل کرده که گفت: «چون شب - در کربلا - بر حسین علیه السلام و اصحابش رسید، تمام آن شب را به نماز و استغفار و دعا و تضرع به سر بردند». (۴۰۳ ...)

### حلم امام حسین علیه السلام

۱ - از امام علی بن الحسین علیهما السلام روایت شده که فرمود: از حسین علیه السلام شنیدم که فرمود: «اگر کسی مرا در گوش راستم دشنام دهد و در گوش دیگرم عذرخواهی کند از او قبول خواهم کرد؛ زیرا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام مرا حدیث کرد که از جدم رسول خداصلی الله علیه وآله شنیده که فرمود: «لایرد الحوض من لم یقبل العذر من محقّ أو مبطل»؛ (۴۰۴) «وارد حوض [کوثر نمی‌شود کسی که عذرپذیر نباشد؛ چه صاحب حق باشد یا باطل». ۲ - یکی از غلامانش خلافتی انجام داد که مستحق تأدیب بود، حضرت دستور داد تا او را تنبیه کنند. غلام عرض کرد: ای مولای من خداوند متعال فرمود: { وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ } . حضرت فرمود: او را رها کنید من خشمم را فرو بردم. باز گفت: { وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ } . حضرت فرمود: از تو گذشتم. او ادامه داد: { وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ } . حضرت فرمود: تو در راه خداوند متعال آزادی. آن گاه دستور داد تا به او جایزه‌ای نیکو دهند. (۴۰۵)

### فضایل امام حسین علیه السلام از زبان رسول خداصلی الله علیه وآله

۱ - بخاری به سندش از نعیم نقل کرده که از ابن عمر سؤال شد: شخص محرم مگسی را به قتل می‌رساند، حکمش چیست؟ او در جواب گفت: اهل عراق از مگسی سؤال می‌کنند؛ در حالی که فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قتل رسانده‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حسن و حسین دو ریحانه من از این دنیایند». (۴۰۶) ۲ - حاکم نیشابوری به سندش از سلمان نقل کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «الحسن والحسین إبنای، من أحبهما أحبني، ومن أحبني أحب الله، ومن أحب الله أدخله الجنة، ومن أبغضهما أبغضني، ومن أبغضني أبغضه الله، ومن أبغضه الله أدخله النار»؛ (۴۰۷) «حسن و حسین دو فرزندان من هستند، هر کس آن دو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد خدا او را دوست خواهد داشت و هر کس خدا او را دوست بدارد، او را داخل بهشت خواهد کرد. و هر کس این دو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته، و هر کس مرا دشمن بدارد خدا او را دشمن داشته و هر کس خدا او را دشمن بدارد، او را داخل در جهنم خواهد نمود.» ۳ - و نیز او به سندش از ابن عمر نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة وأبوهما خير منهما»؛ (۴۰۸) «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند و پدرشان از آن دو بهتر است.» ۴ - ترمذی به سندش از یوسف بن ابراهیم نقل کرده که از انس بن مالک شنید که می‌گوید: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: کدامین شخص از اهل بیت شما نزدتان محبوب‌تر است؟ حضرت فرمود: حسن و حسین. و همیشه به فاطمه می‌فرمود: دو فرزندم را به نزد من آور. آن گاه آن دو را می‌بوید و به سینه می‌چسبانید.» (۴۰۹) ۵ - یعلی بن مره می‌گوید: با پیامبر صلی الله علیه و آله از منزل خارج شدیم و به میهمانی دعوت بودیم. ناگهان پیامبر صلی الله علیه و آله مشاهده کرد که حسین علیه السلام در راه مشغول بازی است. حضرت با سرعت به جلوی جمعیت آمد و دو دست خود را باز کرد تا حسین علیه السلام را بگیرد ولی او به این طرف و آن طرف می‌دوید، هر دو می‌خندیدند تا آن که حضرت او را گرفت. یکی از دو دستش را زیر چانه او و دست دیگرش را بین سر و دو گوشش قرار داد و با او معانقه کرد و او را بوسید. آن گاه فرمود: «حسین منی وأنا منه، أحب الله من أحبته، الحسن والحسین سلطان من الأسباط»؛ (۴۱۰) «حسین از من و من از اویم، خدا دوست بدارد هر کسی را که حسین را دوست دارد. حسن و حسین دو سبط از اسباطند.» در تفسیر جمله «حسین منی و انا منه» می‌گوییم: جمله اول اشاره به این مطلب دارد که حسین از رسول خداست؛ زیرا اگر چه پدرش حضرت علی علیه السلام است ولی از آن جا که آن حضرت به نصّ آیه مباحله نفس رسول خداست، لذا امام حسین علیه السلام فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله به حساب می‌آید. در مورد جمله دوم می‌گوییم: پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از تبلیغ رسالتش دیگر به عنوان یک شخص مطرح نیست بلکه یک شخصیت رسالی به حساب می‌آید. وی رمز و نمونه‌ای است که رسالتش به تمام ابعاد در او تحقق یافته است. پس حیاتش همان رسالتش و رسالتش همان حیاتش می‌باشد. از طرف دیگر می‌دانیم که سعی هر پدری آن است که فرزندش داشته باشد تا جانشین شخصیت او بوده و حافظ رسالت او و ادامه دهنده راهش باشد. در مورد امام حسین علیه السلام از آن جا که او با قیام و شهادتش رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را زنده کرده است، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او می‌فرماید: من از حسینم؛ یعنی شخصیت رسالی من و ادامه و استمرار آن به وجود حسین علیه السلام وابستگی دارد. و لذا گفته شده: «الاسلام محمّدی الحدوث و حسینی البقاء است.» ۶ - یزید بن ابی یزید می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله از حجره عایشه بیرون آمد و گذرش بر خانه فاطمه علیها السلام افتاد. صدای گریه حسین را شنید. فرمود: (ای فاطمه!) آیا نمی‌دانی که گریه او مرا اذیت می‌کند؟ (۴۱۱) ۷ - حاکم نیشابوری به سندش از ابوهریره نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشاهده کردم؛ در حالی که حسین بن علی را در بغل گرفته و می‌فرمود: «اللهم إني أحبّه فأحبّه»؛ (۴۱۲) «بار خدایا! من او را دوست دارم، تو نیز او را دوست بدار.»



۱ - انس بن مالک می‌گوید: «بعد از شهادت حسین بن علی علیه السلام سر او را نزد ابن زیاد آوردند. او شروع به زدن با چوب به دندان‌های حضرت کرد ... من در دلم گفتم: چه کار زشتی می‌کنی، من مشاهده کردم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که همین موضعی را که چوب می‌زنی می‌بوسید». (۴۱۳) ۲ - زید بن ارقم می‌گوید: «من نزد عیبالله بن زیاد نشسته بودم که سر حسین را به نزد او آوردند، ابن زیاد چوب دستی خود را برداشت و بین لبان حضرت کوید. به او گفتم: تو چوبت را به جایی می‌زنی که رسول خدا مکرر آن جا را می‌بوسید. ابن زیاد گفت: برخیز تو پیرمردی هستی که عقلت را از دست داده‌ای». (۴۱۴) ۳ - اسماعیل بن رجاء از پدرش نقل می‌کند که گفت: «من در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان دسته‌ای بودم که در میان آن‌ها ابوسعید خدری و عبدالله بن عمر بود. حسین بن علی علیه السلام از کنار ما عبور کرده و سلام نمود. آنان او را جواب دادند. عبدالله بن عمر سکوت کرد تا مردم فارغ شوند. آن گاه صدای خود را بلند کرده و گفت: و علیک السلام و رحمة الله و برکاته. آن گاه رو به قوم کرده و گفت: آیا شما را خبر دهم به کسی که محبوب‌ترین اهل زمین به آسمان است؟ گفتند: آری. گفت: آن شخص این مرد هاشمی است. بعد از روزهای صفین با من سخن نگفته است. اگر او از من راضی گردد برای من خوشایندتر است از این که برای من شتران گران قیمت باشد». (۴۱۵) ۴ - جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: «هر کس دوست دارد نظر کند به مردی از اهل بهشت، باید به حسین علیه السلام نظر کند؛ زیرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که چنین می‌فرمود». (۴۱۶) هیثمی نیز در «مجمع الزوائد» این حدیث را نقل کرده و در پایان می‌گوید: «رجال این حدیث رجال صحیح است، غیر از ربیع بن سعد که او ثقة است». (۴۱۷) ۵ - عمر بن خطاب خطاب به امام حسین علیه السلام عرض کرد: «آنچه که بر سر ما رویده شده (یعنی اسلام) توسط شما خاندان بوده است». (۴۱۸) ۶ - عبدالله بن عباس رکاب اسب امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفت. برخی او را از این کار سرزنش کردند و گفتند: سنّ تو از این دو بیشتر است؟! ابن عباس گفت: این دو فرزندان رسول خدا هستند، آیا سعادت من نیست که رکاب این دو را به دست بگیرم؟ (۴۱۹)

### امام حسین علیه السلام از دیدگاه تابعین

۱ - معاویه به عبدالله بن جعفر گفت: تو سید و سرور بنی هاشم می‌باشی. او در جواب معاویه گفت: بزرگ بنی هاشم حسن و حسینند. (۴۲۰) ۲ - ولید بن عتبّه بن ابی سفیان - والی مدینه - هنگامی که مروان بن حکم به او پیشنهاد کشتن امام حسین علیه السلام را داد به او گفت: «به خدا سوگند ای مروان! دوست ندارم که برای من دنیا و آنچه در آن است باشد؛ در حالی که حسین علیه السلام را کشته باشم. سبحان الله! آیا به جهت بیعت نکردن حسین او را بکشم؟ به خدا سوگند! من یقین دارم شخصی که حسین را به قتل برساند او در روز قیامت میزان عملش خفیف است». (۴۲۱) ۳ - ابراهیم نخعی می‌گوید: «اگر من در میان قاتلان حسین علیه السلام بودم آن گاه وارد بهشت می‌شدم از نظر کردن بر صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله حیا می‌کردم». (۴۲۲)

### امام حسین علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت

### امام حسین علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت

با مراجعه به کتب تاریخ و تراجم اهل سنت پی می‌بریم که امام حسین علیه السلام مورد مدح و ستایش آنان بوده است:

«حسین بن علی بن ابی طالب، هاشمی، ابوعبداللّه، مدنی، نوه رسول خداصلی الله علیه وآله و دسته گل او از دنیا، و یکی از دو بزرگوار جوانان اهل بهشت است.» (۴۲۳)

## ۲ - زرنندی حنفی

«حسین نماز و روزه و حج و عبادات بسیار انجام می‌داد. او مردی با سخاوت و کریم بود. بیست و پنج بار پیاده حج به جای آورد.» (۴۲۴)

## ۳ - یافعی

«دسته گل رسول خداصلی الله علیه وآله و نوه او و خلاصه نبوت، محل محاسن و مناقب و بزرگواری، ابوعبداللّه، حسین بن علی علیه السلام.» (... ۴۲۵)

## ۴ - ابن سیرین

«آسمان بر کسی بعد از یحیی بن زکریا به جز حسین علیه السلام نگریست و هنگامی که کشته شد آسمان سیاه گشت، و ستارگان در روز، روشن شدند، به حدّی که سیاره جوزاء در وقت عصر دیده شد، و خاک قرمز فرو ریخت، و آسمان تا هفت شبانه روز به مانند لخته خونی بود.» (۴۲۶)

## ۵ - عباس محمود عقّاد

«شجاعت حسین علیه السلام صفتی است که از او غریب نیست؛ زیرا صفتی است که از معدنش سرچشمه گرفته است. و این فضیلتی است که از پدران خود به ارث برده و به فرزندان بعد از خود به ارث گذارده است ... و در بین بنی آدم کسی شجاع‌تر از حیث قلب دیده نشده، آن هنگام که حسین علیه السلام در کربلا چنین اقدامی را انجام داد ... بس است او را این که در تاریخ این دنیا تنها او در طول صدها سال شهید فرزند شهید و پدر شهیدان است.» (... ۴۲۷)

## ۶ - دکتر محمّد عبده یمانی

«حسین علیه السلام مردی عابد و متواضع بود. همیشه او را روزه‌دار مشاهده می‌کردند. شب‌ها را بیدار و مشغول عبادت بود. همیشه در امور خیر از دیگران سبقت می‌جست و در نیکی از دیگران سرعت می‌گرفت.» (... ۴۲۸)

## ۷ - عمر رضا کحاله

«حسین بن علی؛ او بزرگ اهل عراق در فقه و حال و جود و بخشش بود.» (۴۲۹)

## ۲۷ - ادعای برتری شیخین بر امام حسن و امام حسین علیهما السلام

### ۲۷ - ادعای برتری شیخین بر امام حسن و امام حسین علیهما السلام

ابن تیمیه می‌گوید: «و این دو گرچه دو بزرگوار جوانان اهل بهشتند ولی عمر و ابوبکر دو بزرگوار از پیران اهل بهشتند، و این

صنف کامل تر از آن صنف است.» (۴۳۰)

پاسخ

پاسخ

این ادعا نیز خالی از اشکال نیست. برای روشن شدن این مطلب پاسخ را در دو بخش دنبال می‌کنیم:

### الف) بررسی احادیث سروران جوانان بهشت

### الف) بررسی احادیث سروران جوانان بهشت

خطیب بغدادی به سندش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة، وأبوهما خیر منهما»؛ (۴۳۱) «حسن و حسین دو آقای اهل بهشتند و پدرشان از آن دو بهتر است.» متقی هندی به سندش از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله خطاب به فاطمه علیها السلام فرمود: «ألا ترضین أن تكونی سیده نساء أهل الجنة، وابنیک سیدا شباب أهل الجنة»؛ (۴۳۲) «آیا راضی نمی‌شوی که تو سرآمد زنان اهل بهشت باشی و دو فرزندت سرآمد جوانان اهل بهشت باشند.» ابن عساکر به سندش از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة، من أحبهما فقد أحبنی ومن أبغضهما فقد أبغضنی»؛ (۴۳۳) «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند، هر کس آن دو را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس آن دو را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است.»

### تصریح به صحت حدیث

جماعتی از علمای اهل سنت تصریح به صحت حدیث نموده‌اند؛ از قبیل: ۱ - حافظ گنجی شافعی: «این حدیث حسن و ثابت است.» (۴۳۴...) ۲ - امام اهل حدیث ابوالقاسم طبرانی در «المعجم الکبیر» در ترجمه امام حسین علیه السلام طرق این حدیث را از تعدادی صحابه نقل کرده است... آن گاه اسامی جماعتی از آنان و طرق احادیث شان را نقل کرده و سپس می‌گوید: انضمام این اسانید برخی به برخی دیگر، دلیل بر صحت این حدیث است. (۴۳۵) ۳ - حاکم نیشابوری: «این حدیث با زیادی «و ابوهما خیر منهما» صحیح است ولی شیخین آن را نقل نکرده‌اند.» (۴۳۶) او در ذیل حدیث دیگر می‌گوید: «این حدیثی است که از راه‌های زیادی قابل تصحیح است و من تعجب می‌کنم که چگونه این دو آن را نقل نکرده‌اند.» (۴۳۷) ۴ - ذهبی: «این حدیث صحیح است.» (۴۳۸) ۵ - ترمذی: «این حدیث حسن و غریب از این وجه است.» (۴۳۹) او با سند دیگری این حدیث را آورده و در ذیل آن می‌گوید: «این حدیث صحیح و حسن است.» (۴۴۰) ۶ - البانی نیز تصحیح ترمذی را قبول کرده و می‌گوید: «مطلب همان است که او می‌گوید.» و نیز در حدیث حسن ترمذی می‌گوید: «سند آن صحیح و رجال آن ثقه اند به نحو رجال صحیح، غیر از میسر ابن حبیب که ثقه است.» (۴۴۱) او نیز تصحیح حاکم و ذهبی را مورد قبول قرار داده است. (۴۴۲) ۷ - هیثمی در «مجمع الزوائد» حدیث مورد بحث را از طریق ابی سعید خدری، تصریح به صحت آن کرده است. (۴۴۳) ۸ - مصطفی بن عدوی. (۴۴۴) ۹ - حوینی اثری در تحقیق کتاب «خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام» نیز این حدیث را تصحیح کرده است. (۴۴۵) ۱۰ - الدانی ابن منیر آل

زهوی. (۴۴۶) ۱۱ - حمزه احمد الزین محقق کتاب «مسند احمد». (۴۴۷) ۱۲ - ابن حبان این حدیث را در کتاب صحیح خود آورده است. (۴۴۸) این حدیث در کثرت طرق به حدی است که سیوطی و سمعانی قائل به تواتر آن شده‌اند. (۴۴۹)

### (ب) بررسی احادیث سروران پیران بهشت

### (ب) بررسی احادیث سروران پیران بهشت

برخی این حدیث شریف را قلب کرده و بر ابوبکر و عمر ثابت کرده‌اند، و از آن جا که آن دو در اسلام جوان نبودند لذا عبارت حدیث را عوض کرده و به جای شباب (جوانان) کهول (پیران)، قرار داده‌اند. اینک به نقد و بررسی هر یک از این احادیث خواهیم پرداخت:

### ۱ - روایات ترمذی

ترمذی با سه سند این مضمون را نقل کرده است: سند اول: «حدَّثنا علی بن حُجر، أخبرنا ولید بن محمَّد الموقری، عن الزهري، عن علی بن الحسین، عن علی بن ابي طالب، قال: كنت مع رسول الله صلى الله عليه وآله إذ طلع أبو بكر وعمر فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: هذان سيِّدا كهول أهل الجنة من الأولين والآخرين إلَّا النبيين والمرسلين، يا علی لا تخبرهما.» این حدیث از جهاتی اشکال دارد: اولاً: ترمذی آن را حدیثی غریب دانسته است. ثانیاً: او می‌گوید: ولید بن محمَّد موقری در حدیث تضعیف شده است. (۴۵۰) و نیز دیگران از رجالین اهل سنت او را تضعیف کرده‌اند؛ از قبیل: بخاری درباره او می‌گوید: «در حدیثش منکرات است.» (۴۵۱) ابوحاتم او را ضعیف الحدیث می‌داند. ابن حبان می‌گوید: او از زهری چیزهای جعلی را نقل کرده که زهری اصلاً آن‌ها را حدیث نکرده است... لذا احتجاج به احادیث او به هیچ وجه جایز نیست. ابن المدینی می‌گوید: حدیثش نوشته نمی‌شود. ذهبی او را در دیوان ضعف و متروکین آورده و می‌گوید: یحیی او را تکذیب کرده و دارقطنی او را ضعیف پنداشته است. (۴۵۲) ابن خزیمه می‌گوید: من به حدیث او احتجاج نمی‌کنم. نسائی او را متروک الحدیث دانسته و می‌گوید: یحیی بن معین او را تکذیب کرده است. حدیث با چنین وضعیتی را چگونه می‌توان به آن استدلال کرد. ثالثاً: زهری کسی بود که از ارکان حکومت بنی مروان به حساب می‌آمد و همیشه در رکاب آنان بود. پس چگونه می‌توان به او اعتماد نمود. به همین جهت است که خواهرش او را تفسیق نموده است. (۴۵۳) و نیز شافعی و دارقطنی او را متَّصف به تدلیس کرده و ابن حجر او را در مرتبه سوم از مدلسین برشمرده است. (۴۵۴) تدلیسی که نوعی دروغ به حساب می‌آید. رابعاً: این حدیث مطابق دیدگاه اهل سنت مشکل انقطاع سند دارد؛ زیرا امام زین العابدین علیه السلام در سنتی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را درک نکرده که متحمل حدیث از آن حضرت شده و از او شنیده باشد. گر چه نزد ما این اشکال قابل حل است ولی از دیدگاه اهل سنت اشکال دارد. خامساً: در بهشت همه مردم جوانند، و پیرمرد وجود ندارد. سادساً: چه جهتی دارد که پیامبر صلی الله علیه وآله در این حدیث از نشر این خبر جلوگیری کرده است؟ سند دوم: ترمذی همین مضمون را از حسن بن صباح بزار، از محمّد بن کثیر، از اوزاعی، از قتاده، از انس از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است. که این سند نیز مشکلاتی دارد: اولاً: ترمذی آن را غریب دانسته است. ثانیاً: در سند آن محمّد بن کثیر مصیصی است که عده‌ای از علمای عامه او را تضعیف نموده‌اند؛ از قبیل: احمد بن حنبل می‌گوید: نزد پدرم نام محمّد بن کثیر برده شد، او را جداً تضعیف نمود. و او را منکر الحدیث دانست. صالح بن احمد از پدرش نقل کرده که او نزد من ثقه نیست. به ابن

المدینی گفتند که محمد بن کثیر از اوزاعی، از قتاده، از انس این حدیث را نقل کرده است، او گفت: من قبلاً دوست داشتم که این شیخ را بینم ولی الآن دوست ندارم او را ملاقات نمایم. ابوداود می‌گوید: او فهم حدیث را نداشت. ابواحمد حاکم او را قوی نزد اهل سنت نمی‌داند. نسائی او را کثیر الخطاء معرفی کرده است. (۴۵۵) ثالثاً: در سند این حدیث قتاده وجود دارد که امام مدلسین برشمرده شده است. (۴۵۶) سند سوم: ترمذی همین مضمون را نیز از یعقوب بن ابراهیم دورقی، و او از سفیان بن عینه، و او از داوود، از شعبی، از حارث از علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است. این سند نیز مشکلاتی دارد: اولاً: سفیان بن عینه بنا بر تصریح نسائی و دیگران موصوف به تدلیس است. ابن حجر نیز او را در مرتبه سوم از مدلسین برشمرده است ولی لهجه خود را تخفیف داده و می‌گوید او تنها از افراد ثقه تدلیس کرده است. ولی جواب این است که در این صورت چه ضرورتی بر تدلیس وجود دارد؟ تدلیسی که مطابق رأی برخی از علمای عامه از انواع کذب به حساب می‌آید. (۴۵۷) ثانیاً: در سند این حدیث نیز داوود بن ابی هند است که احمد بن حنبل او را کثیر الاضطراب و الخلاف معرفی کرده است. (۴۵۸) ثالثاً: عجب این است که چگونه شعبی از حارث روایت نقل می‌کند با این که او را کاذب می‌داند. همان گونه که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

## ۲ - روایت ابن ماجه

ابن ماجه نیز این حدیث را با دو سند نقل کرده است. سند اول: از هشام بن عمار، از سفیان، از حسن بن عماره، از فراس، از شعبی، از حارث، از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله این مضمون را نقل کرده است. (۴۵۹) این سند نیز مشکلاتی دارد: اولاً: در سند آن سفیان بن عینه است که از مدلسین به حساب می‌آید. و تدلیس آن است که حدیث را به کسی نسبت دهد که از او نشنیده است. ثانیاً: در سند آن حسن بن عماره است که حال او از سفیان در تدلیس بدتر است. و جمهور اهل سنت او را تضعیف نموده‌اند. (۴۶۰) بیهقی می‌گوید: او متروک بوده و احتجاج به احادیثش نمی‌شود. (۴۶۱) دارقطنی او را تضعیف کرده (۴۶۲)، و ابن حبان او را در کتاب مجروحین ذکر کرده است. (۴۶۳) یحیی بن معین نیز او را بی ارزش برشمرده است. ابن حبان از شعبه نقل کرده که گفت: کسی که از حسن بن عماره روایت نقل کند گناهش کمتر از زنا در اسلام نیست؛ یعنی گناه این دو برابر است. ثالثاً: شعبی کسی است که به دستگاه خلافت بنی امیه راه یافته و معلّم اولاد عبدالملک بن مروان و قاضی او در کوفه در ایام ولایت حجاج و بعد از او به حساب می‌آمد. (۴۶۴) نقل است که احنف به او گفت: بین دو نفر به رأی خدا قضاوت کن. او در جواب گفت: من به رأی پروردگارم قضاوت نمی‌کنم، بلکه به رأی خودم حکم می‌کنم. (۴۶۵) ابن ابی الحدید نقل می‌کند که جمیله دختر عیسی بن جراد که زنی زیبا بود، با کسی که اختلاف داشت، نزد شعبی - قاضی عبدالملک - آمدند، شعبی به نفع جمیله حکم نمود. آن گاه شعر هذیل اشجعی را نقل می‌کند که در آن تصریح به قضاوت ظالمانه او شده است. (۴۶۶) رابعاً: شعبی روایت را از حارث نقل کرده است، کسی که شعبی او را همیشه تکذیب می‌کرد. مسلم در مقدمه صحیحش به سند خود از شعبی نقل کرده که گفت: حدیث کرد ما را حارث اعور همدانی و او کذاب است. (۴۶۷) ابن حبان از شعبی نقل کرده که حدیث کرد ما را حارث و من شهادت می‌دهم که او یکی از کذابین است. (۴۶۸) ابن حجر در ترجمه حارث می‌گوید: «او را شعبی در رأی خود تکذیب کرده است. او به رفض نسبت داده شده و در حدیثش ضعف وجود دارد». (۴۶۹) نووی در «خلاصه» می‌گوید: «اجماع در ضعف او است؛ زیرا او کذاب است». (۴۷۰) فتنی می‌گوید: «حارث بن عبدالله همدانی اعور از بزرگان علمای تابعین است. شعبی و ابن المدینی او را تکذیب کرده‌اند». (۴۷۱) ... (۴۷۱) سند دوم: ابن ماجه از ابو شعیب صالح بن هیشم طائی، از عبد القدوس بن بکر بن خنیس، از مالک بن مغول، از عون بن ابی جحیفه، از پدرش از رسول خدا صلی الله علیه و آله همین مضمون را نقل کرده است. در اسقاط این حدیث از اعتبار وجود عبد القدوس کفایت می‌کند، کسی که ابن حجر در مورد او می‌گوید: «محمود بن غیلان از احمد

و ابن معین و خیثمه نقل کرده که آنان بر روی حدیث او خط کشیده‌اند». (۴۷۲)

### ۳ - روایت هیشمی

مضمون این حدیث را هیشمی به سندش از ابی جحیفه نیز از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده است. (۴۷۳) ولی در سند آن، خنیس بن بکر بن خنیس است که صالح بن جزره او را تضعیف نموده است. (۴۷۴)

### ۴ - روایت دولابی

دولابی نیز به سند دیگری از ابی جحیفه از رسول خداصلی الله علیه وآله همین مضمون را نقل کرده ولی در سند آن خنیس بن بکر بن خنیس وجود دارد که تضعیف شده است.

### ۵ - روایت عبدالله بن احمد حنبل

عبدالله بن احمد بن حنبل نیز به سندش از پیامبرصلی الله علیه وآله این مضمون را نقل کرده است. (۴۷۵) ولی در سند آن عبدالله بن عمر یمانی است که ذهبی او را مجهول معرفی کرده است. (۴۷۶) هم چنین در سند آن حسن بن زید است که والی منصور در مدینه بوده و سپس از هم نشینان مهدی عباسی شده است. ابن عدی می‌گوید: احادیثش معضل است. (۴۷۷) و نیز فتنی می‌گوید: او ضعیف است. (۴۷۸)

### ۶ - روایات خطیب بغدادی

بغدادی این مضمون را به چهار سند نقل کرده است: سند اول: وی به سند خود از انس بن مالک این مضمون را نقل کرده است. (۴۷۹) در تضعیف این سند همین بس که یحیی بن عنبسه در سند آن قرار گرفته است؛ ابن حبان او را در کتاب «المجروحین» ذکر کرده و می‌گوید: «شیخ دجال که وضع حدیث کرده و به ابن عیینه و داوود بن ابی هند و ابی حنیفه و دیگران از ثقات نسبت داده است، نقل روایت از او به هیچ وجه صحیح نیست». (۴۸۰) دارقطنی او را دجالی که وضع حدیث کرده، معرفی می‌کند و ابن عدی می‌گوید: او منکر الحدیثی است که امرش مکشوف است. (۴۸۱) ذهبی نیز او را در دیوان ضعفا و متروکین آورده است. (۴۸۲) و هم چنین در سند آن حمید طویل واقع است که ذهبی می‌گوید: ما نمی‌دانیم او کیست. (۴۸۳) سند دوم: بغدادی این مضمون را نیز به سندش از امام علی علیه السلام از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده است، که در سند آن شعبی و حارث قرار دارد که قبلاً آن دو را تضعیف کردیم. و نیز در سند آن بشار بن موسی الخفاف است که بخاری او را منکر الحدیث، و ابن معین او را از دجالین و غیر ثقه، و ابوزرعه او را ضعیف معرفی کرده‌اند. (۴۸۴) سند سوم: و نیز به سند خود این مضمون را از ابن عباس به دو طریق نقل کرده است. (۴۸۵) ولی در طریق اول عبیدالله بن موسی است که او را شیعه آتشی معرفی کرده‌اند. (۴۸۶) لذا هرگز احتمال داده نمی‌شود چنین کسی چنین حدیثی را نقل کرده باشد. خصوصاً آن که احمد بن حنبل محدثین را از نقل حدیثش منع کرده است. (۴۸۷) و نیز در سند طریق اول یونس بن ابی اسحاق وجود دارد که برخی او را تضعیف کرده‌اند. احمد بن حنبل او را

مضطرب الحدیث و ضعیف معرفی کرده است. (۴۸۸) و در طریق دوم آن طلحه بن عمرو است که کثیری از رجالین او را تضعیف کرده‌اند: احمد بن حنبل او را لاشی و متروک الحدیث، و ابن معین او را ضعیف، و جوزجانی او را غیر مرضی در حدیث، و ابوحاتم او را غیر قوی، و بخاری او را بی‌ارزش، و نسائی او را متروک الحدیث و غیر ثقه، و ابن المدینی او را ضعیف بی‌ارزش، و ابن حزم او را رکنی از ارکان دروغ و متروک الحدیث معرفی کرده‌اند. ابن حبان می‌گوید: او روایاتی را از افراد ثقه نقل می‌کند که در احادیث شان وجود ندارد. (۴۸۹) سند چهارم: و نیز این مضمون را با سندی از ابن عباس نقل کرده که در سند آن طلحه بن عمرو واقع است که شرح حال او گذشت. بغدادی، این مضمون را در کتاب «موضح اوهام الجمع والتفریق» آورده است. (۴۹۰) که در سند آن عکرمه بن ابراهیم آمده و ابن حبان می‌گوید: او کسی بود که اخبار را مقلوب کرده و مراسیل را مرفوع می‌نمود و لذا احتجاج به احادیث او جایز نیست. و ابن معین و ابو داوود او را بی‌ارزش معرفی کرده و نسائی او را تضعیف نموده است. (۴۹۱)

#### ۷ - روایت ابن حجر

این مضمون را ابن حجر نیز در «لسان المیزان» (۴۹۲) از ابن عمر نقل کرده است. در سند آن عبیدالله بن عمر وجود دارد. ابن حجر قول احمد را درباره او نقل کرده که ما مدتی احادیث او را آتش می‌زدیم. و جوزجانی او را ضعیف الامر دانسته و تضعیفات دیگران را نیز درباره او ذکر کرده است. (۴۹۳)

#### ۸ - حدیث ابن النجار

او در ذیل تاریخ بغداد به سندش از انس این مضمون را نقل کرده است که بین افراد سند آن محمد بن کثیر وجود دارد و ما قبلاً او را تضعیف نمودیم.

#### ۹ - روایت ابن عساکر

او این مضمون را به سندش از حسین بن علی علیهما السلام نقل کرده است که در سند آن محمد بن یونس قرشی قدیمی وجود دارد و دارقطنی او را متهم به وضع و جعل حدیث معرفی کرده است. ابن حبان می‌گوید: او جعل حدیث می‌کرد، و به افراد ثقه بیش از هزار حدیث به دروغ نسبت داده است. ابن عدی نیز می‌گوید: او متهم به جعل حدیث است، لذا عموم مشایخ ما حدیث او را ترک کرده‌اند.

#### ۱۰ - حدیث ابن ابی شیبه

او نیز این مضمون را به سندش از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است، که در سند آن موسی بن عبیده ربذی است. احمد بن حنبل درباره او می‌گوید: حدیثش نوشته نمی‌شود. نسائی و دیگران او را ضعیف دانسته و ابن عدی می‌گوید: ضعف در روایتش آشکار است. و ابن معین او را بی‌ارزش معرفی کرده و یحیی بن سعید می‌گوید: ما از حدیثش پرهیز می‌کنیم. و در سند آن ابی معاذ وجود دارد که احمد بن حنبل از نقل روایت او منع کرده و ابن معین او را بی‌ارزش، و جوزجانی او را ساقط، و ابوداوود و



دارقطنی او را متروک معرفی کرده‌اند. (۴۹۴) علاوه بر این خطاب «یا ابا الخطاب» که ابی معاذ از او روایت کرده، فردی مجهول و ناشناخته است.

### ۱۱ - روایات طحاوی

طحاوی این حدیث را با چهار سند در کتاب «مشکل الآثار» نقل کرده است: سند اول: در این سند از انس بن مالک این مضمون را نقل کرده که در آن محمد بن کثیر صنعاعی وجود دارد که قبلاً او را تضعیف کردیم. سند دوم: در سند دوم این مضمون را از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که در طریق آن ابی جناب یحیی بن ابی حنیه کلبی وجود دارد که یحیی بن قطان، نقل روایت از او را حلال نمی‌شمرده است. فلاس او را متروک و نسائی و دارقطنی و عثمان بن ابی شیبه او را تضعیف کرده‌اند. (۴۹۵) ابن حبان می‌گوید: او چیزی را که از ضعف شنیده بود، به ثقات نسبت می‌داد ... و لذا یحیی بن سعید قطان او را واهی شمرده و احمد بن حنبل حمله شدیدی بر او نموده است. (۴۹۶) مضافاً به این که شعبی هم در سند آن واقع است که او را تضعیف نمودیم. سند سوم: سند سوم را نیز از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که در طریق آن شعبی از حارث وجود دارد که قبلاً آن دو را تضعیف نمودیم. سند چهارم: سند چهارم را از ابو سعید خدری نقل کرده است، ولی در سند آن اصیغ بن فرج قرار دارد که از موالیان بنی امیه بوده است. (۴۹۷) و نیز علی بن عابس قرار دارد که ابن حبان او را در کتاب المجروحین آورده و احتجاج به احادیثش را باطل دانسته است. (۴۹۸) و نیز کثیر النداء در سند آن واقع است که ذهبی او را در دیوان ضعفا و متروکین آورده است. (۴۹۹)

### ۱۲ - حدیث ابن ابی حاتم

او این مضمون را با سه سند نقل کرده، ولی هر سه سند را ابطال نموده است. (۵۰۰)

### ۱۳ - حدیث طبرانی

او نیز این مضمون را با دو سند نقل کرده است: سند اول: در این سند که از جحیفه از رسول خدا صلی الله علیه و آله است (۵۰۱)، خنیس بن بکر قرار دارد که صالح جزره او را تضعیف نموده، و بویصری در او نظر دارد. (۵۰۲) سند دوم: در این سند که انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله این مضمون را نقل کرده محمد بن کثیر قرار دارد که قبلاً او را تضعیف نمودیم.

### ۱۴ - حدیث ابن قتیبه

او نیز این مضمون را در اول کتاب خود آورده، ولی در سند آن نوح بن ابی مریم قرار دارد که ابن حبان در شأن او گفته: او سندها را قلب می‌کرده است. وی از ثقات احادیثی نقل کرده که از حدیث اثبات نیست، لذا نمی‌توان در هیچ حالی به احادیثش احتجاج نمود. (۵۰۳) مسلم و دیگران او را متروک الحدیث، و بخاری منکر الحدیث، و حاکم و ابن الجوزی او را اهل جعل حدیث دانسته‌اند. (۵۰۴) لذا ابن الجوزی احادیث جعلی او را در چند موضع ذکر کرده است. حاکم درباره او می‌گوید: همه چیز به او روزی داده شده به جز راستگویی. (۵۰۵)



## نتیجه

همه این‌ها احادیث سند داری بود که اهل سنت درباره این خبر نقل کرده‌اند. و واضح شد که هیچ یک از این سندها صحیح نیست. و برخی نیز این مضمون را به طور مرسل که از اقسام حدیث ضعیف است در کتاب‌های حدیثی خود آورده‌اند.

## مشکل متن حدیث

اشکال اساسی که در متن حدیث وجود دارد این است که ابوبکر و عمر دو سید پیران اهل بهشت معرفی شده‌اند؛ در حالی که مطابق روایات، در بهشت پیری وجود ندارد، بلکه عموم مردم در سن سی سالگی هستند: ۱ - ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: اهل بهشت؛ در حالی که بلند قامت، بدون مو بر صورت، با موهای فری و سرمه کشیده و دارای سی سال هستند، وارد بهشت می‌شوند. جوانی آن‌ها تمام نشده و لباس هایشان کهنه نخواهد شد. (۵۰۶) ۲ - ابو سعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: هر کسی از اهل بهشت بمیرد؛ چه کوچک و چه بزرگ، سی ساله به بهشت وارد می‌شود و هرگز بر این سن افزوده نمی‌شود. اهل دوزخ نیز همین سن را دارند. (۵۰۷)

## اعتراف به ناصبی بودن ابن تیمیه اعتراف به ناصبی بودن ابن تیمیه

## اشاره

بدین جهت است که عده‌ای از علمای اهل سنت نیز به ناصبی بودن و معاند بودن ابن تیمیه نسبت به اهل بیت علیهم السلام اعتراف کرده‌اند. اینک به برخی از عبارات آن‌ها اشاره می‌کنیم:

## ۱ - ابن حجر عسقلانی

او در بخشی از شرح حال ابن تیمیه می‌گوید: «چه بسیار از مبالغه اش در توهین کلام رافضی (علامه حلی) که منجر به تنقیص و توهین به علی شد». (۵۰۸) و در جایی دیگر می‌گوید: «ابن تیمیه در حقّ علی علیه السلام می‌گوید: او در هفده مورد اشتباهاتی با نصّ قرآن داشته است». (۵۰۹) در جایی دیگر می‌گوید: «مردم درباره ابن تیمیه اختلاف دارند: برخی او را به تجسیم نسبت می‌دهند و گروهی نیز او را به کفر و عده‌ای به نفاق نسبت داده‌اند، به جهت نسبت نا روایی که به علی علیه السلام می‌دهد». (۵۱۰)

## ۲ - ابن حجر هیثمی

او درباره ابن تیمیه می‌گوید: «وی کسی است که خداوند متعال، او را خوار و گمراه و کور و کر و ذلیلش کرد. صاحبان علم به این مطلب تصریح نموده‌اند». (۵۱۱)

## ۳ - علامه زاهد کوثری

او در بخشی از کلماتش در ردّ ابن تیمیه می‌گوید: «... از کلمات او آثار بغض و دشمنی با علی علیه السلام ظاهر می‌گردد». (۵۱۲)

## ۴ - شیخ عبدالله غماری

او در بخشی از ردیه اش علیه ابن تیمیه می‌گوید: «علمای عصرش او را به جهت انحرافش از علی علیه السلام به نفاق نسبت دادند». (۵۱۳)

#### ۵ - حسن بن علی سقاف

او می‌گوید: «ابن تیمیه کسی است که او را شیخ الاسلام می‌نامند و گروهی نیز به کلماتش استدلال می‌کنند؛ در حالی که او ناصبی و دشمن علی است و به فاطمه علیها السلام نسبت نفاق داده است». (۵۱۴)

#### ۶ - علامه شیخ کمال الحوت

او نیز در ردّ خود بر ابن تیمیه بانی را به نام (افتراءات ابن تیمیه بر امام علی علیه السلام) به این موضوع اختصاص داده است. (۵۱۵)

#### ۷ - شیخ عبدالله حبشی

او می‌گوید: «ابن تیمیه، علی بن ابی طالب علیه السلام را سرزنش می‌کرد و می‌گفت: جنگ‌های او به ضرر مسلمین بوده است». (۵۱۶)

#### ۸ - حسن بن فرحان مالکی

سلیمان بن صالح خراشی در کتاب خود در دفاع از ابن تیمیه می‌گوید: «از شیخ حسن مالکی شنیدم که در یکی از مجالس می‌گفت: در ابن تیمیه مقداری نصب و عداوت علی وجود دارد». (۵۱۷)

#### ۹ - ناصر الدین البانی (محدث وهابی)

وی بعد از تصحیح حدیث «ولایت» (و هو - یعنی علی - ولیّ کلّ مؤمن بعدی) که از رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیده است، می‌گوید: «عجیب این که چگونه شیخ الاسلام ابن تیمیه، این حدیث را تکذیب و انکار می‌کند، (۵۱۸) همان کاری که با حدیث سابق کرد، با وجود سندهای صحیح که برای حدیث وجود دارد و این چیزی جز تسرع و مبالغه گویی در ردّ بر شیعه نیست». (۵۱۹)

#### حکم بغض امیر مؤمنان علی علیه السلام

با مراجعه به روایات اهل سنت پی می‌بریم که پیامبر صلی الله علیه وآله عموم مردم را از بغض و عداوت و دشمنی با حضرت علی علیه السلام منع کرده است. اینک به ذکر برخی از روایات اشاره می‌کنیم. ۱ - ابو رافع می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله علی را به عنوان امیر بر یمن فرستاد، با حضرت شخصی از قبیله اسلم به نام عمرو بن شاس اسلمی حرکت کرد. او از یمن بازگشت؛ در حالی که علی علیه السلام را مذمت نموده و شکایت می‌کرد. رسول خدا صلی الله علیه وآله کسی را به سوی او فرستاد و فرمود: خفه شو ای عمرو! آیا از علی ظلمی در حکم یا لغزشی در تقسیم مشاهده کردی؟ او گفت: هرگز. حضرت فرمود: پس برای چه، مطلبی را می‌گویی که به من رسیده است؟ او گفت: جلوی بغضم را نمی‌توانم بگیرم. حضرت چنان غضبناک شد که نتوانست جلوی خود را بگیرد به حدی که غضب در چهره او نمایان شد، آن‌گاه فرمود: «من أبغضه فقد أبغضنی ومن أبغضنی فقد أبغض الله، ومن أحبه فقد أحبّنی، ومن أحبّنی فقد أحبّ الله تعالی»؛ (۵۲۰) «هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته و هر کس مرا دشمن بدارد به طور حتم خدا را دشمن داشته است. و هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته است و

هر کس مرا دوست بدارد به طور حتم خدا را دوست داشته است.» ۲ - رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «یا علی! أنت سید فی الدنیا، سید فی الآخرة، حبیبک حبیبی وحبیبی حبیب الله وعدوک عدوی، وعدوی عدو الله، والویل لمن أبغضک بعدی»؛ (۵۲۱) «ای علی تو آقای در دنیا و آقای در آخرتی، دوستدار تو دوستدار من است و دوستدار من دوستدار خداست و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست و وای بر کسی که بعد از من تو را دشمن بدارد.» ۳ - و نیز فرمود: «یا علی! طوبی لمن أحبک وصدق فیک وویل لمن أبغضک وکذب فیک»؛ (۵۲۲) «ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست داشته و در مورد تو راست بگوید. و وای بر کسی که تو را دشمن داشته و در مورد تو دروغ بگوید.» ۴ - هم چنین به سند صحیح از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده که بعد از حدیث غدیر و ابلاغ ولایت حضرت علی علیه السلام فرمود: «اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه»... (۵۲۳) «بار خدایا! دوست بدار هر کس که علی را دوست بدارد و دشمن بدار هر کس که علی را دشمن دارد». ... این حداقل معنایی است که می‌توان برای این حدیث کرد. ۵ - و نیز فرمود: «عادى الله من عادى علیاً»؛ (۵۲۴) «خدا دشمن بدارد کسی را که علی را دشمن بدارد.» ۶ - ابن عساکر از محمد بن منصور نقل کرده که گفت: ما نزد احمد بن حنبل بودیم که شخصی به او گفت: ای اباعبدالله! چه می‌گویی درباره حدیثی که روایت می‌شود که علی علیه السلام فرمود: من تقسیم کننده آتشم؟ او گفت: چه چیز باعث شده که این حدیث را انکار می‌کنید؟ آیا برای ما روایت نشده که پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «لا یحییک إلا مؤمن ولا یبغضک إلا منافق»؛ «دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق.» ما گفتیم: آری. احمد گفت: پس مؤمن کجاست؟ گفتند: در بهشت. گفت: و منافق کجاست؟ گفتند: در آتش. احمد گفت: پس علی تقسیم کننده آتش است. (۵۲۵)

## صفات دشمنان حضرت علی علیه السلام

### صفات دشمنان حضرت علی علیه السلام

با مراجعه به روایات پی می‌بریم که رسول خدا صلی الله علیه وآله صفات و خصوصیات را برای دشمنان حضرت علی علیه السلام ذکر کرده است، اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

#### ۱ - خبث و ولادت

ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «لا یبغضک من العرب إلا دعی ولا من الانصار إلا یهودی ولا من سائر الناس إلا شقی»؛ (۵۲۶) «دشمن ندارد تو را از عرب مگر زنازاده، و از انصار مگر یهودی و از سایر مردم مگر انسان با شقاوت.» ابن عساکر از ثابت و او از انس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله علی را در روز خیبر معرفی کرد و فرمود: «... یا ایها الناس! امتحنوا اولادکم بحبه، فإن علیاً لایدعو الی ضلاله، ولا یبعد عن هدی، فمن أحبّه فهو منکم ومن أبغضه فلیس منکم»؛ «ای مردم! فرزندان خود را با حبّ علی امتحان نمایید؛ زیرا علی شما را دعوت به ضلالت نمی‌کند و از هدایت دور نمی‌نماید. پس هر فرزندی که او را دوست بدارد او از شماست و هر فرزندی که او را دشمن بدارد از شما نیست.» انس بن مالک می‌گوید: بعد از خیبر کسی بود که فرزند خود را بر شانه‌اش سوار می‌کرد، آن‌گاه در بین راه علی می‌ایستاد و چون نظرش به حضرت می‌افتاد بچه را رو به او کرده و می‌گفت: ای فرزندم! آیا این مردی که می‌آید را دوست داری؟ اگر بچه می‌گفت: آری، او را می‌بوسید و اگر می‌گفت: خیر، او را بر زمین می‌زد و به او می‌گفت: برو به مادرت ملحق شو، و پدرت را به اهل مادرت ملحق مکن؛ زیرا من به فرزندی که علی بن ابی طالب را دوست ندارد احتیاج ندارم. (۵۲۷)

**۲ - نفاق**

امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبِيَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، إِنَّهُ لِعَهْدِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ إِلَيَّ: إِنَّهُ لَا يَحِبُّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يَبْغِضُنِي إِلَّا مُنَافِقٌ»؛ (۵۲۸) «قسم به کسی که دانه را شکافت و مردم را به خوبی خلق کرد، همانا عهده‌ی است از جانب پیامبر امی به من که دوست ندارد مرا مگر مؤمن و دشمن ندارد مرا مگر منافق.» ام سلمه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه می‌فرمود: «لَا يَحِبُّ عَلِيًّا مُنَافِقٌ وَلَا يَبْغِضُهُ مُؤْمِنٌ»؛ (۵۲۹) «هیچ‌گاه منافق علی را دوست ندارد و مؤمن نیز او را دشمن ندارد.» ابوذر غفاری می‌گوید: «مَا كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا بِثَلَاثٍ: بِتَكْذِيبِهِمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَالتَّخَلُّفَ عَنِ الصَّلَاةِ، وَبِغْضِهِمْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ»؛ (۵۳۰) «ما منافقین را در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها با سه خصالت می‌شناختیم: به تکذیب خدا و رسول و تخلف از نماز و بغض علی بن ابی طالب.» ابوسعید خدری می‌گوید: «كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ - نَحْنُ مَعَشَرَ الْأَنْصَارِ - بِبِغْضِهِمْ عَلِيًّا»؛ (۵۳۱) «ما جماعت انصار، منافقین را با دشمنی علی می‌شناختیم.»

**۳ - فسق**

ابوسعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «لَا يَبْغِضُ عَلِيًّا إِلَّا مُنَافِقٌ أَوْ فَاسِقٌ أَوْ صَاحِبُ دُنْيَا»؛ (۵۳۲) «علی را به جز منافق یا فاسق یا دنیا طلب دشمن ندارد.»

**دفاع ابن تیمیه از مخالفان اهل بیت علیهم السلام****دفاع ابن تیمیه از مخالفان اهل بیت علیهم السلام**

ابن تیمیه کسی بود که نه تنها با اهل بیت علیهم السلام دشمنی داشت بلکه از مخالفان آنان نیز دفاع می‌نمود. ما در این بحث به نمونه‌هایی از این موارد اشاره می‌کنیم:

**۱ - ادعای افضلیت عمر بر امام علی علیه السلام!!****۱ - ادعای افضلیت عمر بر امام علی علیه السلام**

ابن تیمیه می‌گوید: «و اما عمر، پس استفاده علی از او بیش از استفاده عمر از او بود.» (... ۵۳۳)

**پاسخ**

اولاً: خلیفه دوم چه علمی داشته تا بخواهد حضرت علی علیه السلام از او استفاده ببرد. اینک به برخی از آرا و فتاوی او اشاره می‌کنیم تا برای خوانندگان این مطلب روشن شود. ۱ - حکم به، به جا نیوردن نماز برای کسی که جنب بوده و آب در دسترس او نیست. (۵۳۴) ۲ - عدم معرفت به حکم شکایات نماز. (۵۳۵) ۳ - مسروق بن اجدع می‌گوید: روزی عمر بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت و گفت: ای مردم! چرا مهر زنان را زیاد قرار می‌دهید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابش مهر را چهارصد درهم و کمتر قرار می‌دادند ... زنی در مجلس حاضر بود، گفت: آیا نشنیده‌ای آنچه را که خداوند در قرآن نازل کرده است؟ عمر گفت: کدامین آیه؟ زن گفت: آیا نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: { وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا }؛ (۵۳۶) «و مال فراوانی [به عنوان مهر] به او پرداخته‌اید.» عمر گفت: بار خدایا! ما را ببخش، تمام مردم از عمر دانا ترند. (۵۳۷) ۴ - جهل خلیفه به کلمه «اب»

در آیه: { وَفَاكِهَةً وَأَبًّا } (۵۳۸) ۵ - جهل خلیفه به تأویل قرآن (۵۳۹) ۶ - ابی سلمه بن عبدالرحمن می‌گوید: عمر بن خطاب نماز مغرب را با مردم به جای آورد ولی قرائت را فراموش نمود. بعد از نماز به او گفتند: قرائت به جای نیاوردی. عمر گفت: رکوع و سجود من چگونه بود؟ گفتند: خوب بود. عمر گفت: پس باکی نیست. (۵۴۰) ۷ - جهل خلیفه به کیفیت طلاق کنیز. (۵۴۱) ۸ - جهل خلیفه به سنت مشهور. (۵۴۲) ۹ - اجتهاد خلیفه در گریه بر مرده. (۵۴۳) ۱۰ - ابن ابی ملیکه می‌گوید: عمر درباره بچه‌ای از اهل عراق که دزدی کرده بود چنین نوشت: او را وَجَبَ کنید، اگر شش و جب بود دست او را قطع کنید. او را وجب کردند، دیدند که یک بند انگشت کمتر است، لذا او را رها نمودند. (۵۴۴) ۱۱ - از عمر بن خطاب در مورد مردی سؤال شد که زنش را در جاهلیت دو طلاق داده و در اسلام نیز یک طلاق داده است. او گفت: من تو را نه امر می‌کنم و نه نهی. عبدالرحمن در آنجا حاضر بود و گفت: لکن من دستور می‌دهم که طلاق را در شرک به حساب نیاوری. (۵۴۵) ۱۲ - خرشه بن حر می‌گوید: «عمر بن خطاب را دیدم که بر کف دستان مردان به جهت روزه گرفتن در ماه رجب می‌زد تا دستان خود را بر غذا وارد کنند و می‌گفت: رجب! و نمی‌دانی رجب چیست؟ همانا رجب ماهی است که اهل جاهلیت آن را تعظیم می‌کردند و چون اسلام آمد رها شد». (۵۴۶) این در حالی است که روزه ماه رجب از مستحبات نزد فریقین بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله در آن ماه روزه می‌گرفته است. (۵۴۷) ثانیاً: استفاده عمر بن خطاب از حضرت علی علیه السلام از مسلمات است. اینک به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱ - روزی زنی که بچه شش ماهه به دنیا آورده بود را نزد عمر آوردند. دستور داد تا او را سنگباران کنند. خواهرش نزد حضرت علی علیه السلام آمد و عرض کرد: عمر می‌خواهد خواهرم را سنگسار کند، تو را به خدا سوگند می‌دهم اگر برای او عذری می‌دانی مرا خیر ده. حضرت فرمود: آری برای او عذری است ... آن‌گاه فرمود: خداوند می‌فرماید: { وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ } (۵۴۸) «و مادران، فرزندان خود را دو سال تمام، شیر می‌دهند». نیز فرمود: { وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا } (۵۴۹) «و دوران حمل و از شیر باز گرفتنش سی ماه است». و نیز فرمود: { وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ } (۵۵۰) «و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می‌یابد». نتیجه این که: حدّاقلّ حمل، شش ماه است (... ۵۵۱) ۲ - ابن عباس می‌گوید: زن دیوانه‌ای را که زنا داده بود به نزد عمر آوردند، عمر با عده‌ای درباره حکم آن زن مشورت کرد، آن‌گاه دستور داد تا او را سنگسار کنند. حضرت علی علیه السلام که از آنجا عبور می‌کرد فرمود: گناه این زن چیست؟ گفتند: این زن دیوانه فلان قبیله است که زنا داده و عمر امر کرده تا او را سنگسار کنند. حضرت فرمود: او را برگردانید. آن‌گاه به نزد عمر آمد و فرمود: آیا نمی‌دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قلم مؤاخذه از سه دسته برداشته شده است: از بچه تا بالغ گردد، و از خواب تا بیدار شود و از دیوانه تا عاقل گردد؟ این زن دیوانه فلان قبیله است، و شاید در حال جنونش دست به چنین کاری زده است، آن‌گاه زن را رها کرد و عمر که در آنجا بود به علامت تأیید، تکبیر گفت. (۵۵۲) ۳ - زن آبستنی را نزد عمر آوردند که اعتراف به زنا کرده بود. عمر دستور داد او را سنگسار کنند. حضرت علی علیه السلام او را دید، فرمود: این زن را کجا می‌برید؟ گفتند: عمر دستور داده تا او را سنگسار کنیم. حضرت او را برگرداند و فرمود: تو اگر سلطه بر این زن داری چه حقی بر آن بچه‌ای داری که در شکم او قرار دارد ...؟ عمر آن زن را رها کرد و در آن هنگام گفت: زنان عاجزند که مثل علی بن ابی طالب را بزایند، اگر علی نبود به طور حتم عمر هلاک شده بود. (۵۵۳) ثالثاً: در هیچ مدرک معتبری وجود ندارد که حضرت علی علیه السلام در مسأله‌ای فقهی یا حکم قضایی، به عمر مراجعه کرده و از او استفاده کرده باشد.

## ۲ - تقدیم سه خلیفه بر امام علی علیه السلام

### ۲ - تقدیم سه خلیفه بر امام علی علیه السلام

ابن تیمیه می‌گوید: «مردم ابوبکر را مقدّم داشتند؛ زیرا او برتر بود». (۵۵۴) و او در افضلیت عمر به این حدیث استدلال کرده که

حضرت رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: «اگر من در میان شما مبعوث نشده بودم عمر مبعوث می شد». (۵۵۵)

### پاسخ

اولاً: ابن تیمیه برای اثبات مدّعی خود به احادیثی تمسک کرده که خود اهل سنت به جعلی بودن یا ضعیف بودن آنها اعتراف کرده‌اند. از باب نمونه: حدیث «لولم ابعث لبعث عمر» را ابن جوزی در کتاب «الموضوعات» که مخصوص احادیث جعلی است، آورده است. برای روشن شدن بیشتر این مطلب به جلد پنجم «الغدیر» مراجعه شود. ثانیاً: چگونه ابوبکر برتر و افضل از امام علی علیه السلام است؛ در حالی که آن حضرت مشمول آیه ولایت، آیه تطهیر، آیه مؤدّت، آیه شراء، آیه مباحله و آیات مدح دیگر است. و نیز اوست که برادر پیامبرصلی الله علیه و آله بوده و در کعبه متولد شد. و از طفولیت تحت تربیت الهی به توسط پیامبرصلی الله علیه و آله قرار گرفت. بر هیچ بتی سجده نکرد و لذا موصوف به «کرم الله وجهه» شد. او اولین مؤمن به اسلام و محبوب‌ترین خلق به سوی خداوند بود. نور او و نور رسول خداصلی الله علیه و آله از یک منشأ بود و از زاهدترین و شجاع‌ترین و داناترین افراد به حساب می‌آمد. برای تحقیق بیشتر و بررسی مصادر تاریخی و حدیثی و اطلاع از متن این اخبار و روایات می‌توانید به کتاب «شیعه شناسی و پاسخ به شبهات» (۵۵۶) از نویسنده مراجعه نمایید.

### ۳ - ادّعی عدم رضایت یزید به قتل امام حسین علیه السلام

#### ۳ - ادّعی عدم رضایت یزید به قتل امام حسین علیه السلام

ابن تیمیه می‌گوید: «یزید اظهار رضایت به قتل حسین نکرد، بلکه اعلان ناراحتی و دردمندی بر قتل او نمود». (۵۵۷)

### پاسخ

اولاً: از تاریخ به طور وضوح استفاده می‌شود که یزید راضی به کشته شدن امام حسین علیه السلام بوده و لذا از این امر خشنود بوده است. و مطابق روایات، هر کس بر عمل قومی راضی باشد از جمله آنان خواهد بود. اینک به شواهدی بر این مطلب اشاره می‌کنیم:

۱ - یزید به نعمان بن بشیر گفت: «ستایش خدای را که حسین را کشت». (۵۵۸) ۲ - یعقوبی می‌نویسد: «زمانی که خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام به یزید رسید او در باغ خضرای خود بود، در آن هنگام تکبیر بلندی گفت». (۵۵۹) ۳ - و چون اسیران به شام رسیدند، یزید بزرگان اهل شام را دعوت کرد تا بر او وارد شده و به او به جهت این پیروزی تبریک بگویند. (۵۶۰) ۴ - مقریزی و دیگران نقل کرده‌اند که چون سر امام حسین علیه السلام را نزد یزید گذاردند، شروع به کوبیدن با قضیب به دندان‌های حضرت نمود و شعر خواند ... آن گاه دستور داد تا سر شریف آن حضرت را بر در قصر تا سه روز به دار آویختند. (۵۶۱) و مطابق نصّ دیگر تا سه روز در دمشق سر را بر دار زد و سپس آن را در خزینه اسلحه خود قرار داد. (۵۶۲) ۵ - سیوطی می‌نویسد: «خدا لعنت کند قاتل حسین علیه السلام را و ابن زیاد و با او یزید را». (۵۶۳) ۶ - از ابن جوزی درباره لعن یزید سؤال شد؟ او گفت: احمد لعن او را جایز دانسته است و ما می‌گوییم: یزید را دوست نداریم؛ به جهت آن کاری که با فرزند دختر رسول خداصلی الله علیه و آله انجام داد، و آل رسول خداصلی الله علیه و آله را به اسیری به شام بر روی هودج های شتران فرستاد». (۵۶۴) ۷ - ذهبی می‌گوید: «یزید مردی ناصبی و غلیظ القلب بود. مسکر می‌آشامید و منکرات انجام می‌داد. دولتش را با کشتن حسین علیه السلام شروع کرد و با واقعه حرّه ختم نمود». (۵۶۵) ۸ - ابن خلدون درباره کشتن امام حسین علیه السلام می‌نویسد: «همانا کشتن او از کارهای یزید به حساب می‌آید که تأکید کننده فسق او به حساب می‌آید، و حسین در این واقعه شهید در راه خدا بود». (۵۶۶) ثانیاً: مسعودی و

دیگران نقل کرده‌اند که: «یزید همیشه اهل طرب بود ... روزی در مجلس شراب نشسته و در طرف راستش ابن زیاد قرار داشت. و این بعد از کشتن حسین علیه السلام بود. آن گاه رو به ساقی کرده و گفت: إسقنی شربةً ترّوی مشاشی ثم مل فأسقِ مثلها ابن زیاد صاحب السّر والامانة عندی و لتسدید مغنمی وجهادی (۵۶۷)» «مرا شرابی ده که سراسر وجودم را سیراب کند. آن گاه روی کن و به مثل آن، ابن زیاد را سیراب کن. او که صاحب سرّ و امانت نزد من است. به جهت تأیید غنیمت‌ها و جهاد من چنین کن.» سبط بن جوزی می‌نویسد: «یزید، ابن زیاد را به سوی خود طلبید و اموال بسیار و تحفه‌های بزرگی به او عطا نمود، و او را به خود نزدیک کرده، منزلتش را رفیع گردانید. و نیز او را بر زنان خود داخل کرده و هم پیاله شرابش گردانید. آن گاه به آوازه‌خوان گفت: غنا بخوان. آن گاه خودش آن دو بیت سابق را انشاء نمود.» (۵۶۸) ابن اعثم نقل کرده که یزید به ابن زیاد یک میلیون درهم جایزه داد. (۵۶۹) ثالثاً: از تاریخ استفاده می‌شود که یزید - بعد از آن که ابن زیاد امام حسین علیه السلام را به شهادت رسانید - جوایز بسیاری برای او فرستاد و نزد او اجر و قرب خاصی پیدا کرد. ۱ - ابن اثیر می‌نویسد: «چون سر حسین علیه السلام به یزید رسید، مقام و درجه ابن زیاد نزد یزید بالا رفته، هدایایی به او عطا نمود و به جهت آنچه انجام داده بود او را مسرور ساخت.» (۵۷۰) ۲ - طبری نقل می‌کند: «چون عبیدالله بن زیاد، حسین بن علی و فرزندان پدرش را به قتل رسانید سرهای آنان را به سوی یزید بن معاویه فرستاد. در ابتدا یزید از این عمل خشنود شد و عبیدالله منزلت و مقامی نزد یزید پیدا کرد.» (۵۷۱) رابعاً: از نصوص تاریخی استفاده می‌شود که یزید نه تنها ابن زیاد را به جهت کشتن امام حسین علیه السلام توییح نکرد، بلکه از توییح او نیز جلوگیری نمود. طبری و دیگران نقل کرده‌اند: «هنگامی که اسرا را بر یزید وارد کردند، یحیی بن حکم با خواندن دو بیت ابن زیاد را بر این عمل توییح و سرزنش کرد ... ولی یزید مشت محکمی به سینه او زد و به او گفت: ساکت باش!» (۵۷۲) این حرکت و چنین دفاع سرسخت از ابن زیاد، نه تنها دلیل بر رضایت یزید بر عمل ابن زیاد دارد بلکه امضای بر عمل او بوده و در حقیقت این جنایت به امر او بوده است.

#### ۴ - انکار انتقال سر مبارک امام حسین علیه السلام به شام

#### ۴ - انکار انتقال سر مبارک امام حسین علیه السلام به شام

ابن تیمیه می‌گوید: «انتقال سر حسین به شام در زمان یزید، اصل و اساسی ندارد.» (۵۷۳)

#### پاسخ

اولاً: از تاریخ استفاده می‌شود که قصد یزید آن بوده که در صورت بیعت نکردن امام حسین علیه السلام او را به قتل برساند. یعقوبی در تاریخ خود می‌نویسد: «یزید در نامه‌ای به ولید بن عقبه بن ابی سفیان، عامل و والی خود در مدینه چنین نوشت: هرگاه این نامه من به دست رسید حسین بن علی و عبدالله بن زبیر را احضار کن و از آن دو برای من بیعت بگیر، و در صورتی که امتناع کردند گردن آن دو را بزن و سرهایشان را به نزد من بفرست.» (۵۷۴) ثانیاً: ابن اثیر می‌نویسد: «چون سر حسین علیه السلام به یزید رسید مقام و درجه ابن زیاد نزد یزید بالا رفته، هدایایی به او عطا نمود و به جهت آنچه انجام داده بود او را مسرور ساخت.» (۵۷۵) ثالثاً: طبری نقل می‌کند: «آن گاه یزید به مردم اجازه داد تا بر او وارد شوند. مردم داخل دارالاماره یزید شدند؛ در حالی که سر حسین علیه السلام مقابلش بود و با چوب دستی خود بر گلوی حسین علیه السلام می‌کوبید ... شخصی از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله به نام ابو برزه اسلمی خطاب به یزید گفت: آیا با چوب دستی ات بر گلوی حسین علیه السلام می‌کوبی؟ آگاه باش! تو چوبت را بر جایی می‌کوبی که من دیدم رسول خداصلی الله علیه وآله آن جا را می‌بوسید. ای یزید! در روز قیامت خواهی آمد؛ در حالی که شفیع تو ابن زیاد است. ولی حسین علیه السلام در روز قیامت خواهد آمد؛ در حالی که شفیعش محمدصلی الله علیه وآله



است، آن گاه برخاست و بر او پشت کرد و از مجلسش بیرون رفت». (۵۷۶) رابعاً: ابن اثیر نقل می‌کند: «آن گاه یزید بر مردم اذن داد تا بر او وارد شوند؛ در حالی که سر مبارک امام حسین علیه السلام در مقابل او قرار داشت، و در دستان او چوبی بود که با آن به گلوی آن حضرت می‌کوبید. آن گاه مشغول قرائت اشعار حسین بن حمام شد که دلالت بر افتخار و تکبر او در موضوع کشتن امام حسین علیه السلام دارد». (۵۷۷) اگر یزید بر شهادت امام حسین علیه السلام و کشته شدن او راضی نبود چرا با چوب به گردن و بنا بر نقل دیگر بر لب و دندان حضرت زد؟ و چرا بر این کار با خواندن اشعار افتخار کرد؟! سیوطی می‌نویسد: «هنگامی که حسین و فرزندان پدرش کشته شدند، ابن زیاد سرهای آنان را به سوی یزید فرستاد. یزید در ابتدا از کشته شدن آن‌ها خوشحال گشت، ولی چون مشاهده کرد مسلمانان بدین جهت او را دشمن داشته و بغض او را بر دل گرفته‌اند لذا اظهار پشیمانی نمود. و جا داشت و این حق مردم بود که او را دشمن بدارند». (۵۷۸) سبط بن جوزی نقل کرده: هنگامی که سر حسین علیه السلام را به نزد یزید گذاردند اهل شام را دعوت کرد و شروع به کوبیدن چوب خیزران بر سر حضرت نمود. آن گاه اشعار ابن زبیری را قرائت نمود که مضمون آن این است که ما بزرگان بنی هاشم را در عوض بزرگان خود که در بدر کشته شدند به قتل رساندیم و لذا در این جهت اعتدال و تعدیل برقرار شد». (۵۷۹)

### ۵- انکار به اسارت بردن حریم امام حسین علیه السلام

#### ۵- انکار به اسارت بردن حریم امام حسین علیه السلام

ابن تیمیه می‌گوید: «یزید حریمی از حسین را به اسیری نگرفت، بلکه اهل بیت او را اکرام نمود». (۵۸۰)

#### پاسخ

اولاً: طبری و دیگران نقل کرده‌اند: «هنگامی که اسرا را بر یزید وارد کردند یحیی بن حکم با خواندن دو بیت ابن زیاد را بر این عمل توبیخ و سرزنش کرد ... ولی یزید مشت محکمی به سینه او زد و به او گفت: ساکت باش!» (۵۸۱) ثانیاً: ابن اثیر می‌نویسد: «اهل بیت (امام) حسین علیه السلام هنگامی که به کوفه رسیدند ابن زیاد آنان را حبس نمود و خبر آن را بر یزید فرستاد ... آن گاه نامه‌ای از طرف یزید به ابن زیاد فرستاده شد و در آن امر نمود اسرا را به طرف شام ارسال دارد». (... ۵۸۲)

### ۶- انکار امر یزید به قتل امام حسین علیه السلام

#### ۶- انکار امر یزید به قتل امام حسین علیه السلام

ابن تیمیه می‌گوید: «پس یزید امر به کشتن حسین و حمل سر او در مقابلش نکرد، و هرگز چوب به دندان‌های او نکوبید، بلکه این ابن زیاد بود که چنین اعمالی را انجام داد». (... ۵۸۳)

#### پاسخ

اولاً: ابن اعثم نقل می‌کند که ولید بن عقبه در نامه‌ای به یزید از اتفافی که بین او و امام حسین علیه السلام و ابن زبیر افتاد او را باخبر ساخت. یزید از این واقعه غضبناک شده و در نامه‌ای به او چنین می‌نویسد: «هر گاه نامه من به دست تو رسید بیعت مجددی از اهل مدینه با تأکید از جانب تو بر آنان بگیر. و عبدالله بن زبیر را رها کن؛ زیرا او تا زنده است از دست ما نمی‌تواند فرار کند، ولی همراه جوابی که برای من می‌فرستی باید سر حسین بن علی باشد! اگر چنین کردی برای تو اسبان نجیب قرار می‌دهم و نزد من



جایزه و بهره‌ای زیاده‌تر داری»... (۵۸۴) ثانیاً: ابن عساکر می‌نویسد: «خبر خروج حسین علیه السلام به یزید رسید، وی نامه‌ای به عبیدالله بن زیاد که عاملش در عراق بود نوشت و او را به جنگ و مقابله با حسین علیه السلام امر نمود و دستور داد که اگر به امام حسین علیه السلام دسترسی پیدا کرد او را به سوی شام بفرستد»... (۵۸۵) ابن اعثم می‌نویسد: ابن زیاد به اهل کوفه گفت: «یزید بن معاویه نامه‌ای را با چهار هزار دینار و دویست هزار درهم برای من فرستاده تا آن را بین شما توزیع کنم و با آن شما را به جنگ با دشمنش حسین بن علی بفرستم، پس به دستور او گوش فرا داده و او را اطاعت کنید»... (۵۸۶) سیوطی می‌گوید: «یزید در نامه‌ای به والی خود در عراق - عبیدالله بن زیاد - دستور جنگ با حسین را صادر نمود»... (۵۸۷) ابن اعثم می‌نویسد: «چون ابن زیاد امام حسین علیه السلام را به قتل رسانید، یزید برای او یک میلیون درهم جایزه فرستاد»... (۵۸۸) سلم بن زیاد برادر عبیدالله بن زیاد هنگامی که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام بر یزید وارد شد، یزید به او گفت: «هر آینه محبت و دوستی شما ای بنی زیاد بر آل ابو سفیان واجب شد»... (۵۸۹) هنگامی که ابن زیاد به نزد یزید آمد، یزید به استقبال او رفت و بین دو چشمانش را بوسید و او را بر تخت پادشاهی اش نشاند و بر زناش وارد کرد و به آوازه‌خوان دستور داد تا برایش بخواند، و به ساقی گفت: ما را از شراب سیراب کن... آن گاه یک میلیون به او و عمر بن سعد جایزه داد. و تا یک سال خراج عراق را به وی واگذار نمود»... (۵۹۰) ثالثاً: یعقوبی می‌نویسد: «حسین علیه السلام از مکه به طرف عراق حرکت نمود؛ در حالی که یزید، عبیدالله بن زیاد را والی عراق کرده بود. یزید به او چنین نوشت: خبر به من رسیده که اهل کوفه به حسین نامه نوشته و از او دعوت کرده‌اند تا بر آنان وارد شود، و او نیز از مکه به طرف کوفه در حرکت است... اگر او را به قتل رساندی که هیچ و گرنه تو را به نسب و پدرت باز خواهم گرداند. پس پرهیز که وقت از دست تو فوت نشود»... (۵۹۱) از این نصّ تاریخی به خوبی استفاده می‌شود که یزید، عبیدالله بن زیاد را مأمور کشتن امام حسین علیه السلام کرده و او را در صورت نافرمانی تهدید نیز کرده است. رابعاً: ابن اعثم و دیگران نقل کرده‌اند که حرّ بن یزید با اصحابش در مقابل امام فرود آمدند. او در نامه‌ای به ابن زیاد از فرود آمدن امام حسین علیه السلام در سرزمین کربلا خبر داد. ابن زیاد در نامه‌ای به امام حسین علیه السلام چنین نوشت: «اما بعد؛ ای حسین! به من خبر رسیده که در کربلا فرود آمده‌ای، امیرالمؤمنین - یزید - در نامه‌ای به من نوشته که بر چیزی تکیه ندهم و از نان سیر نگردم تا آن که تو را به لطیف خبیر ملحق کرده یا به حکم خود و حکم یزید باز گردانم»... (۵۹۲) از این نصّ تاریخی به خوبی استفاده می‌شود که یزید، عبیدالله را در صورت بیعت نکردن امام حسین علیه السلام مأمور به قتل آن حضرت کرده است.

## ۷- انکار واقعه حرّه

### ۷- انکار واقعه حرّه

ابن تیمیه می‌گوید: «یزید جمیع اشراف را نکشت و تعداد کشته‌ها نیز به ده هزار نفر نرسید، و خون‌ها نیز به قبر پیامبر صلی الله علیه وآله و روضه او نرسید، و نیز کشتار در مسجد او واقع نشد»... (۵۹۳)

## پاسخ

واقعه حرّه، رخدادی بس تلخ و سنگین است که به سال ۶۳ ه.ق در روزگار سلطنت یزید بن معاویه، میان لشکریان شام و مردم مدینه به وقوع پیوست. «حرّه» در لغت به سرزمین‌های سنگلاخ و ناهمواری گفته می‌شود که دارای سنگ‌های سیاه بوده، عبور از آن‌ها به دشواری صورت می‌گیرد. (۵۹۴) واقعه حرّه از آن رو چنین نام گرفته که هجوم لشکریان حکومتی شام به مردم مدینه از سمت شرقی آن؛ یعنی از ناحیه سرزمین‌های سنگلاخی آن شهر صورت گرفته است. (۵۹۵) واقعه حرّه رابه حق باید یکی از فجایع

تاریخ دانست و در شمار زشت‌ترین حوادث سلطنت بنی امیه به حساب آورد. ابن مُشکویه می‌نویسد: «واقعۀ حَزّه از سهمگین‌ترین و سخت‌ترین وقایع است.» (۵۹۶)

## عوامل قیام مردم مدینه

### عوامل قیام مردم مدینه

قیام مردم مدینه در سال ۶۳ هـ.ق علیه سلطنت یزید و سلطه امویان، بیش از هر چیز اعتراض گسترده و مردمی علیه سیاست‌ها و برنامه‌های حکومتی بود. این جریان خودجوش اجتماعی، پس از همدلی در انکار سلطه بنی امیه صورت گرفت، و گروه انصار، عبدالله بن حنظله و گروه قریش، عبدالله بن مطیه را به فرماندهی نیروهای رزمی خود انتخاب کرد. (۵۹۷) این انقلاب و قیام عواملی داشته که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

### ۱ - احساسات دینی

مدینه به عنوان شهر پیامبر صلی الله علیه و آله و سرزمین رشد و بالندگی پیام وحی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود، و گسترش معرفت دینی و بیان و تعلیم و تبیین سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز فهم و تفسیر کلام وحی در عصر آن حضرت در آن شهر صورت گرفته، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله اعم از مهاجران و انصار در آن دیار زیسته‌اند. پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز بیشتر آنان به جهت وجود خاطرات حضرت، ماندن در آن دیار را بر سایر شهرها ترجیح دادند. بدیهی است که انس مردم مدینه با روش پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیا و اصحاب آن حضرت، سبب شده بود تا روح اسلام خواهی آنان در مقایسه با شامیان قوی‌تر باشد و نادرستی شیوه حاکمان و والیان را آسان‌تر از دیگران دریابند، چرا که همین مردم بودند که نخستین اعتراض سیاسی خود را نسبت به عثمان بن عفّان ابراز داشتند. اکنون همان مردم شاهد فرمانروایی جوانی ناپخته شده‌اند که نه از کار سیاست چیزی می‌داند و نه حریم‌های دینی را پاس می‌دارد، لذا اعتراضات آنان بلند شد. عثمان بن محمد بن ابی سفیان - حاکم مدینه - گروهی از مهاجرین و انصار را از مدینه به دمشق فرستاد تا با خلیفه ملاقات کرده و اعتراضات خود را با یزید در میان بگذارند و با بخشش هایش آنان را ساکت کند. (۵۹۸) یزید در این ملاقات نه تنها نتوانست توجه آن‌ها را به خود جلب کند بلکه با اعمال جاهلانۀ اش بی‌کفایتی خود را به آن‌ها ثابت کرد. (۵۹۹) آنان هنگامی که به شهر مدینه بازگشتند، آنچه را از یزید دیده بودند برای مردم تعریف کردند. آنان در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله فریاد می‌زدند ما از نزد کسی می‌آیم که دین ندارد، شراب می‌خورد، تنبور می‌نوازد، شب را با مردان پست و کنیزان آوازه خوان به سر می‌برد و نماز را ترک می‌نماید. (۶۰۰) مردم از عبدالله بن حنظله پرسیدند: چه خبر آورده‌ای؟ گفت: از نزد مردی می‌آیم که به خدا سوگند اگر کسی غیر از فرزندانم با من نباشد با او می‌جنگم. مردم گفتند: ما شنیده‌ایم که یزید به تو پول و هدیه‌هایی داده است. عبدالله گفت: درست شنیده‌اید. ولی من آن‌ها را نپذیرفتم مگر برای تدارک نیرو بر علیه خود او. به این ترتیب عبدالله به تحریک مردم علیه یزید پرداخت و مردم نیز اجابت کردند. (۶۰۱) سیوطی می‌نویسد: «سبب مخالفت اهل مدینه، این بود که یزید در معاصی زیاده‌روی کرد.» (۶۰۲)

### ۲ - واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام

ابن خلدون می‌نویسد: «چون ستم یزید و کار گزارانش فراگیر شد و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش را کشت، مردم

سر به شورش برداشتند» (۶۰۳) وقتی که بشیر بن جذلم خیر شهادت امام حسین علیه السلام و برگشتن اسیران را به اهل مدینه داد، گویا بانگ و خبر بشیر، نفخه صور بود که عرصه مدینه را صبح قیامت کرد. زنان مدینه بی پرده از خانه‌ها بیرون آمدند و به طرف دروازه مدینه رهسپار شدند، به گونه‌ای که هیچ مرد و زنی نماند جز این که با پای برهنه بیرون می‌دوید و فریاد می‌زد «وامحمداه، واحسیناه»؛ مثل روزی که پیامبر خداصلی الله علیه وآله از دنیا رفته بود. (۶۰۴) امام سجاده علیه السلام خطبه‌ای خواند و سخنانش در مردم مدینه سخت اثر کرد. از سوی دیگر، زینب کبری علیها السلام و مادران شهیدان کربلا، هر یک فضای گسترده‌ای از محیط جامعه خود را تحت تأثیر رخدادهای واقعه عاشورا و آنچه در راه کوفه و شام و مجلس یزید دیده بودند، قرار می‌داد.

### ۳ - نابسامانی‌های سیاسی

از دیگر عوامل مؤثر در قیام مردم مدینه در برابر دولت اموی، روش‌های ناشایست اخلاقی و تصمیم‌گیری‌های ناشایسته سیاسی بود که مردم مدینه شاهد آن بودند. عبدالله بن زبیر در نامه‌ای به یزید در انتقاد از ولید بن عقبه می‌نویسد: «تو مردی خشن و سختگیر را برای ما فرستاده‌ای که به هیچ وجه توجّهی به حق و حقیقت ندارد و به پند خیرخواهان و خردمندان اعتنا نمی‌کند، و حال آن که اگر مرد نرم‌خویی را گسیل می‌داشتی، امید می‌داشتم که کارهای دشوار و پیچیده را آسان سازد». (۶۰۵) به دنبال این اعتراض بود که یزید، ولید بن عقبه را عزل کرد، و عثمان بن محمد بن ابی سفیان را که او نیز جوانی مغرور و بی تجربه و بی دقت بود، به حکومت حجاز منصوب کرد، (۶۰۶) و در زمانی که او والی مدینه بود واقعه حرّه اتفاق افتاد. (۶۰۷) همه این عوامل عقده‌هایی متراکم و فرصتی مناسب برای انفجار بود و احتیاج به جرّه‌ای داشت و آن جرّقه به وجود آمد. ابن مینا نماینده تام‌الاختیار یزید در جمع آوری اموال او در مدینه بود، می‌کوشید تا اموال گردآمده را از محلّ حرّه خارج کند که معترضان مدینه، راه را بر او بسته و آن‌ها را توقیف کردند. (۶۰۸) ابن مینا موضوع توقیف اموال را به عثمان بن محمد بن ابی سفیان، والی مدینه گزارش داد ... او نیز موضوع را طی نامه‌ای به شام گزارش نمود و یزید را بر علیه مردم مدینه برانگیخت. یزید از شنیدن این خبر خشمگین شد و اظهار داشت: «به خدا سوگند! لشکر انبوهی به طرف آن‌ها گسیل خواهم کرد و آنان را زیر سم اسبان لگد مال خواهم نمود». (۶۰۹)

### رویارویی آشکار

عبدالله بن حنظله، مردم مدینه را برای مبارزه نهایی با یزید و بنی‌امیه فرا خواند. جایگاه اجتماعی او در میان مردم سبب شد تا با وی هماهنگ شوند و حتی خود او را به عنوان والی مدینه برگزینند و با او بیعت نمایند و یزید را از خلافت عزل کنند. (۶۱۰) مردم مدینه پس از بیعت با عبدالله بن حنظله در روز اول ماه محرم ۶۳ ه.ق، عثمان بن محمد بن ابی سفیان عامل یزید و والی مدینه را از شهر اخراج کردند. سپس بنی‌امیه و وابستگان آن‌ها و نیز قریشیان را که با بنی‌امیه هم عقیده بودند و شمار آن‌ها به هزار تن می‌رسید در خانه مروان حکم زندانی ساختند، بدون آن که آسیبی به آن‌ها برسد. (۶۱۱) امیر مدینه پیراهن پاره پاره خود را برای یزید به شام فرستاد و در نامه‌ای به او نوشت: «به فریاد ما برسید! اهل مدینه قوم ما را از مدینه بیرون راندند». (۶۱۲) یزید شب هنگام به مسجد آمد و بر بالای منبر رفت و بانگ برآورد که ای اهل شام! عثمان بن محمد - والی مدینه - به من نوشته است که اهل مدینه، بنی‌امیه را از شهر رانده‌اند. به خدا سوگند! اگر هیچ سرسبزی و آبادی وجود نداشته باشد برایم گواراتر از شنیدن این خبر است. (۶۱۳)

### اعزام نیرو به مدینه

یزید ابتدا فردی به نام ضحاک بن قیس فہری و سپس عمرو بن سعید اشدرق و پس از او عبیداللہ بن زیاد را برای انجام این مأموریت دعوت کرد، ولی هر کدام به شکلی از انجام این مأموریت سر باز زدند. (۶۱۴) سرانجام این مأموریت متوجه شخصی به نام مسلم بن عقبه مزی شد و یزید او را به فرماندهی لشکری برای مقابله با اهل مدینه گماشت. او که پیرمردی مریض و دارای نود و اندی سال بود این مسؤولیت را پذیرفت. (۶۱۵) منادیان حکومتی جار می‌زدند: «ای مردم! برای جنگیدن با مردم حجاز بسیج شوید و پول خود را دریافت کنید». هر کسی که آماده می‌شد در همان ساعت صد دینار به او می‌دادند. مدتی نگذشت که حدود دوازده هزار نفر گرد آمدند. (۶۱۶) و بنابر نقلی دیگر بیست هزار نفر سواره و هفت هزار نفر پیاده آماده شدند. یزید به هر کدام از سواره‌ها دو بیست دینار و برای هر کدام از پیاده‌های نظام صد دینار جایزه داد و به آنان امر کرد که به همراه مسلم بن عقبه حرکت کنند. (۶۱۷) یزید قریب به نیم فرسخ با مسلم بن عقبه و لشکریان همراه بود و آنان را بدرقه می‌کرد. (۶۱۸) در میان این لشکر مسیحیان شامی نیز دیده می‌شدند که برای جنگ با مردم مدینه آماده شده بودند. (۶۱۹) یزید درباره مردم مدینه به مسلم بن عقبه چنین سفارش کرد: «مردم مدینه را سه بار دعوت کن، اگر اجابت کردند چه بهتر و گرنه در صورتی که بر آنان پیروز شدی سه روز آنان را قتل عام کن، هر چه در آن شهر باشد برای لشکر مباح خواهد بود. اهل شام را از آنچه می‌خواهند با دشمن خود انجام دهند باز مدار. چون مدت سه روز بگذرد از ادامه قتل و غارت دست بردار و از مردم بیعت بگیر که برده و بنده یزید باشند! هر گاه از مدینه خارج شدی به سوی مکه حرکت کن». (۶۲۰) مسلم بن عقبه همراه لشکریان خود از وادی القری به سوی مدینه حرکت کرد و در محلی به نام «جُرف» که در سه میلی مدینه واقع شده اردو زد. (۶۲۱) از طرف دیگر، مردم مدینه دیری بود که از حرکت لشکر شام اطلاع یافته و برای مقابله و دفاع آماده شده بودند. با نزدیک شدن لشکر شام به مدینه، عبداللہ بن حنظلہ در مسجد النبی صلی الله علیه وآله مردم را به نزد منبر پیامبر صلی الله علیه وآله فرا خواند و از آنان خواست هر کدام با او همراهند تا پای جان با او بیعت کنند، مردم نیز تا پای جان با او بیعت نمودند. عبداللہ بر منبر قرار گرفت و پس از حمد خداوند و بیان مطالبی گفت: «ای مردم مدینه! ما قیام نکردیم مگر به خاطر این که یزید مردی زناکار، خمار و بی نماز است و تحمّل حکومت او مایه نزول عذاب الهی است» (... ۶۲۲)

### درگیری لشکر شام و قوای مدینه

قوای مدینه از خندقی که از زمان پیامبر صلی الله علیه وآله باقی مانده بود استفاده کردند. و بعید می‌دانستند که لشکر شام از قسمت ناهموار و سنگلاخی شهر مدینه که در شرق واقع شده است حمله را آغاز کنند، و یا در صورت آغاز جنگ از آنجا کاری از پیش ببرند. ولی لشکر شام از همان منطقه به مردم مدینه حمله کرد. قوای مدینه سرسختانه مقاومت کردند و نبرد از صبح تا ظهر ادامه یافت. عبداللہ بن حنظلہ به یکی از غلامانش گفت: مرا از پشت سر محافظت کن تا نماز گزارم. عبداللہ نمازش را خواند (۶۲۳) و به نبرد با شامیان ادامه داد. مسلم بن عقبه برای ورود به مدینه از مروان کمک خواست. او نیز به سمت مدینه حرکت کرد تا به قبیله بنی حارثه رسید. یکی از مردان آن قبیله را که قبلاً شناسایی کرده بود فراخواند و طیّ گفت و گوی محرمانه به وی وعده احسان و جایزه داد تا راهی برای نفوذ به مدینه نشان دهد. آن مرد فریب خورد و راهی را از جانب محله بنی الاشهل به مروان نشان داد و شامیان از همان راه به داخل مدینه نفوذ کردند. (۶۲۴) مبارزان و مدافعان خطّ مقدّم مردم مدینه ناگهان صدای تکبیر و ضجّه را از داخل مدینه شنیدند و پس از زمان نه چندان طولانی متوجّه هجوم لشکر شام از پشت سر خود شدند. بسیاری از آنان جنگ را رها کرده و به خاطر دفاع از زن و فرزند خود به مدینه بازگشتند. (۶۲۵) شامیان به هر سو حمله می‌بردند و اهل مدینه را می‌کشتند. آنان با کشتن عبداللہ بن حنظلہ مقاومت باقی مانده مردم مدینه را در هم شکسته و بر کلّ مدینه تسلط یافتند.

### قتل و غارت اهل مدینه

ابن قتیبہ می‌نویسد: «ورود لشکر شام در بیست و هفتم ماه ذی الحجه ۶۳هـ. ق اتفاق افتاد و تا دمیدن هلال ماه محرم، مدینه به مدت سه روز در چنگال سپاه شام غارت شد». (۶۲۶) مسلم بن عقبه چنان که یزید بن معاویه گفته بود به لشکر شام پس از تصرف مدینه، گفت: «دست شما باز است، هر چه می‌خواهید انجام دهید! سه روز مدینه را غارت کنید». (۶۲۷) بدین ترتیب شهر مدینه بر لشکریان شام مباح شد و در معرض تاراج و بهره‌برداری همه جانبه آنان قرار گرفت، و هیچ زن و مردی در مسیر آنان از گزند و آسیب ایمنی نیافت. مردم کشته می‌شدند و اموالشان به غارت می‌رفت. (۶۲۸) ناگوار تر از قتل و غارت شامیان نسبت به مردم مدینه و باقی مانده نسل صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و مهاجر و انصار، اقدام لشکر حریص و بی‌مبالات شام به هتک ناموس اهل مدینه بود. در هجوم شامیان به خانه‌های مدینه، هزاران زن هتک حرمت شدند، هزاران کودک زاییده شد که پدرانشان معلوم نبود. از این رو آنان را اولاد الحرّه می‌نامیدند. (۶۲۹) کوچه‌های مدینه از اجساد کشته شدگان پر و خون‌ها تا مسجد پیامبر بر زمین ریخته شده بود. (۶۳۰) کودکان در آغوش مادران محکوم به مرگ شده (۶۳۱) و صحابه پیر پیامبر صلی الله علیه و آله مورد آزار و بی‌حرمتی قرار می‌گرفتند. (۶۳۲) شدت کشتار به حدی بود که از آن پس مسلم بن عقبه را به خاطر زیاده‌روی در کشتن مردم «مُسرف بن عقبه» نامیدند. اهل مدینه از آن پس لباس سیاه پوشیدند و تا یک سال صدای گریه و ناله از خانه‌های آنان قطع نشد. (۶۳۳) ابن قتیبہ نقل می‌کند: «در روز حرّه از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله هشتاد مرد کشته شد. و بعد از آن از بدری‌ها کسی باقی نماند. و از قریش و انصار هفتصد نفر به قتل رسیدند. و از سایر مردم از موالی و عرب و تابعین ده هزار نفر به قتل رسیدند». (۶۳۴) سیوطی می‌نویسد: «در سال ۶۳هـ. ق اهل مدینه بر یزید خروج کرده و او را از خلافت خلع نمودند. یزید لشکر انبوهی را به سوی آنان فرستاد و دستور داد آن‌ها را به قتل رسانده و پس از آن به طرف مکه حرکت کرده و ابن زبیر را به قتل برسانند. لشکر آمدند. و واقعه حرّه در مدینه طیبه اتفاق افتاد. و نمی‌دانی که واقعه حرّه چه بود؟ حسن یک بار نقل کرد که به خدا سوگند! هیچ کس در آن واقعه نجات نیافت. در آن واقعه جماعت بسیاری از صحابه و از دیگران به قتل رسیدند و مدینه غارت شد و از هزار دختر باکره ازاله بکارت شد پس { إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ } رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من أخاف أهل المدينة أخافه الله وعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين»؛ «هر کس اهل مدینه را بترساند خداوند او را خواهد ترسانید و لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد». این حدیث را مسلم روایت کرده است». (۶۳۵) ابن قتیبہ می‌نویسد: «مسلم بن عقبه هنگامی که از جنگ و غارت با اهل مدینه فارغ شد، در نامه‌ای به یزید چنین نوشت: «السلام عليك يا امير المؤمنين ... من نماز ظهر را نخواندم جز در مسجد آنان بعد از کشتن فجیع و به غارت بردن عظیم ... فرار کننده را دنبال کرده و مجروحان را خلاص کردیم. و سه بار خانه‌هایشان را غارت نمودیم؛ همان گونه که امیرالمؤمنین دستور داده بود». (۶۳۶) سبط بن جوزی از مدائنی در کتاب «حرّه» از زهری نقل کرده که گفت: «در روز حرّه از بزرگان قریش و انصار و مهاجران و سرشناسان و از موالی هفتصد نفر به قتل رسیدند. و تعداد کسانی که از بردگان و مردان و زنان به قتل رسیدند، ده هزار نفر بود. چنان خونریزی شد که خون‌ها به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و روضه و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله پر از خون شد. مجاهد می‌گوید: مردم به حجره رسول خدا صلی الله علیه و آله و منبر او پناه بردند؛ ولی شمشیرها بود که بر آنان وارد می‌شد. مدائنی از ابن قره و او از هشام بن حسان نقل کرده که گفت: هزار زن بدون شوهر بعد از واقعه حرّه بچه دار شدند. و شخص دیگری نقل کرده که ده هزار زن بعد از واقعه حرّه بدون شوهر بچه دار شدند. (۶۳۷)

### اعدام شدگان

مسلم بن عقبه پس از استیلا بر مردم مدینه برخی از چهره‌های سرشناس و مؤثر در قیام مدینه را احضار کرد و طی محاکمه‌های

ویژه، آنان را محکوم به اعدام نمود. ویژگی این محاکمات از این رو است که مسلم از احضار شدگان می‌خواست تا آنان به عنوان این که برده و بنده یزید باشند، با وی بیعت کنند. (۶۳۸) چهره‌های معروف این رخداد اسفبار عبارتند از: ۱- ابوبکر بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب. (۶۳۹) ۲- دو فرزند از زینب دختر امّ سلمه. (۶۴۰) ۳- ابوبکر بن عبیدالله بن عبدالله بن عمر بن خطاب. (۶۴۱) ۴- معقل بن سنان (یکی از پرچمداران پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه). (۶۴۲) ۵- فضل بن عباس بن ربیع بن حارث بن عبدالمطلب. (۶۴۳) ۶- ابوسعید خدری (از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که در دوازده غزوه همراه پیامبر بود). (۶۴۴) ۷- عبدالله بن مطیع. (۶۴۵)

## ۸- انکار امر یزید به خراب کردن کعبه

### ۸- انکار امر یزید به خراب کردن کعبه

ابن تیمیه می‌گوید: «و درباره پادشاهان مسلمین از بنی امیه و بنی عباس و نایبان آنان، شکی نیست که هیچ یک از آنان قصد اهانت به کعبه را نداشتند؛ نه نایب یزید و نه نایب عبدالملک حجاج بن یوسف و نه غیر از این دو نفر، بلکه عموم مسلمین کعبه را تعظیم می‌کردند. آری مقصود آنان محصور کردن ابن زبیر بود. و به منجیق بستن هم به جهت او بود نه کعبه. و یزید کعبه را خراب نکرد و قصد سوزاندن آن را نیز نداشت، نه او و نه نایبان او، و این مورد اتفاق مسلمانان است، و این فرزند زبیر بود که کعبه را خراب نمود». (... ۶۴۶)

### پاسخ

ابن اثیر در کتاب «الکامل فی التاریخ» می‌نویسد: «چون مسلم بن عقبه در جنگ با اهل مدینه و غارت آن فارغ شد، با افرادی که همراه او بود به طرف مکه حرکت کرد تا با ابن زبیر مقابله کند ... چون به مثلل رسید مرگ او را فرا گرفت ... بعد از آن، حصین لشکر را به طرف مکه حرکت داد. چون به مکه رسیدند در آنجا اقامت کردند و بقیه محرم و صفر و سه روز از ماه ربیع الاول را با فرزند زبیر و طرفدارانش جنگیدند، در این اثناء خانه خدا را به منجیق بسته و آن را به آتش کشیدند». (... ۶۴۷) ابن قتیبه در کتاب «الامامه و السیاسة» می‌نویسد: «لشکر حصین بن نمیر حرکت کرد تا به مکه رسید. عده‌ای اسب سوار را فرستاد تا پایین مکه را به دست گیرند. در آنجا وسایل جنگی و منجیق‌ها را نصب نمودند و به لشکریان خود دستور داد تا روزی ده هزار صخره به طرف مکه رها کنند». (۶۴۸) سیوطی در کتاب «تاریخ الخلفاء» از ذهبی نقل می‌کند: «چون یزید با اهل مدینه آن عمل را انجام داد... لشکر حزه به جهت جنگ با فرزند زبیر به طرف مکه حرکت کرد ... چون به آنجا رسیدند، فرزند زبیر را محاصره کرده، با او به قتال برآمده و او را با منجیق سنگ باران نمودند ... از شرارت و شعله آتش آنان پرده‌های کعبه و سقف آن و ... سوخت ...». (۶۴۹)

### کلمات علمای اهل سنت درباره یزید

اکثر علمای اهل سنت یزید بن معاویه را به خاطر کشتن امام حسین علیه السلام و جنایات دیگرش شدیداً مورد طعن و سرزنش قرار داده‌اند؛ ۱- آلوسی می‌گوید: «هر کسی که بگوید: یزید با این عملش معصیت نکرده و لعنش جایز نیست، باید در زمره انصار یزید قرار گیرد». (۶۵۰) ۲- ابن خلدون می‌گوید: «غلط کرده ابن العربی مالکی که می‌گوید: حسین به شمشیر جدش کشته شد. آن‌گاه بر فسق یزید ادعای اجماع می‌کند». (۶۵۱) ۳- تفتازانی می‌گوید: «رضایت یزید به کشتن حسین و خوشحالی او به آن و اهانت اهل



بیت‌علیهم‌السلام از متواترات معنوی است». (۶۵۲) ۴ - جاحظ می‌گوید: «جنایاتی که یزید مرتکب آن شد؛ از قبیل: کشتن حسین، به اسارت بردن اهل بیتش، چوب زدن به دندان‌ها و سر مبارک حضرت، ترساندن اهل مدینه، خراب کردن کعبه، همگی دلالت بر قساوت و غلظت و نفاق و خروج او از ایمان دارد. پس او فاسق و ملعون است و هر کس که از دشنام دادن ملعون جلوگیری کند خودش ملعون است». (۶۵۳) ۵ - دکتر طه حسین نویسنده مصری می‌گوید: «گروهی گمان می‌کنند که یزید از کشته شدن حسین علیه‌السلام با این وضع فجیع، تبری جسته و گناه این عمل را به گردن عبیدالله انداخت، اگر چنین است چرا عبیدالله را ملامت نکرد؟ چرا او را عقاب نکرد؟ چرا او را از ولایت عزل نکرد؟». (۶۵۴)

## ۹ - تمجید از یزیدیه

ابن تیمیه با طایفه غلات از یزیدیه، ارتباط تنگاتنگی داشته که شک و تردید انسان را از این جهت برانگیخته و سؤال‌ها را در ذهن انسان نسبت به نصب و عداوت او به اهل بیت‌علیهم‌السلام بیشتر می‌کند و می‌تواند مهر تأییدی بر نصب و عداوت او نسبت به اهل بیت پیامبرعلیهم‌السلام بلکه خود پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله‌باشد. طایفه‌ای از یزیدیه هستند که در حق یزید غلو می‌کنند و منسوب به شیخ عدی بن مسافر اموی می‌باشند. اینان فرقه‌ای از غلاتند که اجماع مسلمانان بر کفر و خروج آنان از اسلام است؛ زیرا صفت الوهیت به شیطان و نبوت به یزید داده‌اند. ابن تیمیه معاصر این طایفه بوده است. او در نامه‌ای که به اتباع این فرقه داشته، می‌گوید: «از احمد بن تیمیه به هر کسی که از مسلمانان منسوب به سنت و جماعت و منسوبین به جماعت شیخ عارف مقتدی ابوالبرکات عدی بن مسافر اموی و هر کس که پیرو اوست و این نامه به او می‌رسد می‌باشد، خداوند شما را به پیمودن راهش موفق گرداند... درود و رحمت خدا و برکات او بر شما باد!» (۶۵۵)

## ۱۰ - دفاع از خوارج

ابن تیمیه در دفاع از خوارج می‌گوید...: «خوارج از بزرگ‌ترین مردم از حیث نماز و روزه و قرائت قرآن می‌باشند که دارای لشکر و لشکرگاه بودند. آنان متدین به دین اسلام در باطن و ظاهرند». (۶۵۶) او می‌گوید: «خوارج از رافضه راستگوتر و دین‌دارتر و باورع‌ترند، بلکه خبر نداریم که خوارج عمداً دروغ بگویند، بلکه آنان راستگوترین مردمند». (۶۵۷) او هم چنین می‌گوید: «خوارج عاقل‌تر و راستگوتر و بیشتر دنبال کننده حَقِّد از رافضه... بسیاری از رهبران رافضه و عامه آنان زندیق و ملحدند!!». (۶۵۸) پاسخ این جملات را در پاسخ اشکال بعد خواهیم داد.

## ۱۱ - دفاع از قاتلین حضرت علی علیه‌السلام

### ۱۱ - دفاع از قاتلین حضرت علی علیه‌السلام

ابن تیمیه می‌گوید: «و اَمَّا عَلِيٌّ؛ پس شکی نیست که همراه با او طایفه‌ای از سابقین همچون سهل بن حنیف و عمار بن یاسر جنگیدند، ولی کسانی که همراه با او جنگ نکردند برتر بودند... وانگهی آن کسانی که با او جنگ و ستیز کردند هرگز خوار نشدند، بلکه همیشه و دائماً یاری شده، کشورها را فتح و با کافران می‌جنگیدند... و لشکری که همراه معاویه می‌جنگیدند هرگز خوار نشدند، بلکه حتی در جنگ با علی، پس چگونه ممکن است که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله‌گفته باشد: «بار خدایا! خار کن هر کس که او را خوار کند»، بلکه شیعیان همیشه خوار و مغلوب بوده‌اند». (... ۶۵۹) و نیز می‌گوید: «کسانی که با او به قتال برآمدند از این خالی نیست که یا معصیت کارند و یا مجتهد و به خطا رفته یا به واقع رسیده. به هر تقدیر، این کار از آنان ضرر به ایمانشان

وارد نمی‌کند و مانع از دخول در بهشت نمی‌شود». (۶۶۰)

## پاسخ

کسی که کلمات و سخنان صحابه را در لابه‌لای کتاب‌ها بررسی می‌کند پی می‌برد که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را مأمور به نصرت و یاری امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در تمام جنگ‌ها کرده است. حضرت صلی الله علیه و آله به اصحابش دستور داده تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگند. اینک به برخی از این کلمات اشاره می‌کنیم: ۱ - ابوسعید خدری می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را امر به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین نمود. عرض کردیم: ای رسول خدا! ما را به قتال با این افراد دعوت نمودی، همراه با چه کسی با این افراد بجنگیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همراه با علی بن ابی طالب». (۶۶۱) - ۲ - ابو یقظان عمار بن یاسر می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر کرد تا با ناکثین و مارقین و قاسطین بجنگم». (۶۶۲) و نیز روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی! زود است که تو را گروه ظالم به قتل برساند؛ در حالی که تو بر حقی، پس هر کس تو را در آن روز یاری نکنند از من نیست». (۶۶۳) - ۳ - خلید عصری می‌گوید: از امیرالمؤمنین علیه السلام در روز نهروان شنیدم که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر کرد تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم». (۶۶۴) - ۴ - ابویوب انصاری در عصر خلافت عمر بن خطاب می‌گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله امر به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین نموده است». (۶۶۵) - ۵ - عبدالله بن مسعود می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را دستور داد تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگد». (۶۶۶) - ۶ - علی بن ربیعہ والبی می‌گوید: «از علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله با من عهد و پیمان بست تا بعد از او با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم». (۶۶۷) - ۷ - ابوسعید مولی رباب می‌گوید: از علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «من به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین امر شده‌ام». (۶۶۸) - ۸ - سعد بن عبادہ می‌گوید: علی علیه السلام به من فرمود: «به من دستور داده شده تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم». (۶۶۹) - ۹ - انس بن مالک از پدرش از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «مأمور شده‌ام با سه دسته بجنگم: ناکثین و قاسطین و مارقین». (۶۷۰) - ۱۰ - عبدالله بن مسعود می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجره خود خارج شد و به طرف منزل ام سلمه رفت. علی علیه السلام آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ام سلمه! به خدا سوگند! این شخص بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین خواهد جنگید». (۶۷۱) - ۱۱ - ابو رافع می‌گوید: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «زود است که بین تو و بین عایشه امری اتفاق افتد. حضرت عرض کرد: من، ای رسول خدا؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری. باز حضرت عرض کرد: من؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری. حضرت عرض کرد: ای رسول خدا! من شقی‌ترین آنهایم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرگز، ولی هنگامی که چنین اتفاقی افتاد او (عایشه) را به مأمنش بازگردان. (۶۷۲) ابن ابی الحدید می‌گوید: «از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت شده که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «تقاتل بعدی الناکثین والقاسطین والمارقین»؛ (۶۷۳) «تو بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین قتال خواهی کرد». می‌دانیم که مقصود از «ناکثین» عهد شکنان؛ یعنی اصحاب جمل و عایشه هستند. و مقصود از «قاسطین» ظالمان؛ یعنی همان اصحاب صفین و پیروان معاویه می‌باشند. و مقصود از «مارقین» خارج شوندگان از دین، همان خوارج و اصحاب نهروان است.

## ۱۲ - دفاع از ابن ملجم

## ۱۲ - دفاع از ابن ملجم

ابن تیمیه می‌گوید: «آن کسی که علی را کشت، نماز به جای می‌آورد و روزه می‌گرفت و قرائت قرآن می‌کرد. علی را به اعتقاد



این که خدا و رسولش کشتن او را دوست دارند، به قتل رسانید». (۶۷۴) او در جایی دیگر ابن ملجم را از عابدترین مردم معرفی کرده است. (۶۷۵)

### پاسخ

سخن ابن تیمیه در حالی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در حدیث صحیح السند (۶۷۶) ابن ملجم را با تعبیر «اشقی الناس» شقی ترین مردم توصیف کرده است، همان گونه که قرآن همین تعبیر را درباره قاتل شتر صالح در میان قوم ثمود به کار برده است. این مضمون را ابن ابی حاتم، ابن مردویه، بغوی، ابونعیم، طبرانی و سیوطی از این افراد در «در المنثور» در ذیل آیه شریفه: { إِذِ ابْتِغَتْ أَشْقَاهَا } و ابن البر و ابن اثیر در ترجمه امام علی علیه السلام از کتاب «الاستیعاب» و در «اسد الغاب» و طحاوی در «مشکل الآثار» و دیگران درباره ابن ملجم نقل کرده‌اند. (۶۷۷)

### ۱۳ - دفاع از بنی امیه

### ۱۳ - دفاع از بنی امیه

ابن تیمیه از بنی امیه بسیار دفاع کرده و آنان را مدح نموده است. او می گوید: «همانا بنی امیه متولّی جمیع اراضی اسلام شدند و دولت در زمان آنان عزیز بود». (۶۷۸) او نیز می گوید: «سنت قبل از دولت بنی عباس ظاهرتر بود تا دولت آنان؛ ... زیرا در دولت بنی عباس بسیاری از شیعه و دیگران از اهل بدعت وارد شده بودند». (۶۷۹) او هم چنین در جایی دیگر نزول آیه: { وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ } را در شأن بنی امیه انکار کرده و این گونه تفسیر را از تحریفات شیعه در قرآن بر شمرده است. (۶۸۰)

**پاسخ تفسیر «شجره ملعونه» به بنی امیه از بسیاری از اهل سنت وارد شده است؛ از قبیل: حاکم نیشابوری، (۶۸۱) خطیب بغدادی، (۶۸۲) فخر رازی، (۶۸۳) خازن، (۶۸۴) و سیوطی. (۶۸۵) بلکه طبق قول ابی الفداء این تفسیر مورد اجماع مفسرین است. (۶۸۶)**

چنان که مطابق برخی از روایات، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مروان و پدرش را به طور خصوص لعن کرده است. (۶۸۷)

### شناخت وهابیان

### شناخت وهابیان

یکی از فرقه‌هایی که در مقابل اکثر مسلمین قرار گرفته، فرقه‌ای موسوم به «وهابیت» است. این فرقه منسوب به مؤسس آن، محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان نجدی است. او کسی است که با ادعای احیای توحید و سلفی‌گری، همان عقاید و افکار ابن تیمیه را در شبه جزیره عربستان پیاده کرده، آل سعود نیز مجری افکار آن‌ها گشت. این فرقه از قرن دوازده تا کنون بر جای مانده است. جا دارد درباره مؤسس و چگونگی گسترش آن بحث کنیم.

### شرح حال محمد بن عبدالوهاب

محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۱۱ ه. ق متولد شد و در سال ۱۲۰۶ ه. ق از دنیا رفت. دوران کودکی را در شهر خود «عیینه» در حجاز و به ویژه نجد سپری کرد. بعد از مدتی وارد حوزه علمیه حنبلی شد و نزد علمای «عیینه» به فراگیری علوم پرداخت. برای تکمیل دروس خود، وارد مدینه منوره شد. بعد از آن شروع به مسافرت به کشورهای اسلامی نمود؛ چهار سال در بصره و پنج سال

در بغداد اقامت نمود. و به ایران نیز مسافرت کرد؛ در کردستان یک سال و در همدان دو سال ماند. آن‌گاه سفری به اصفهان و قم نمود و بعد از فراگیری فلسفه و تصوّف، به کشور خود، حجاز بازگشت. بعد از هشت ماه که در خانه خود اعتکاف نموده بود، بیرون آمد و دعوت خود را آغاز نمود. با پدرش به شهر «حریمله» هجرت کرد، و تا وفات پدر در آنجا ماند؛ در حالی که پدرش از او راضی نبود. از آنجا که محمّد بن عبدالوهاب، عقاید خرافی خود را که بر خلاف عامه مسلمانان بود و در حقیقت همان عقاید ابن تیمیه بود منتشر می‌ساخت، بعد از فوت پدرش خواستند او را بکشند که به شهر خود «عیینه» فرار کرد. فرار شد امیر شهر، عثمان بن معمر، او را یاری کند تا بتواند افکار و عقایدش را در جزیره العرب منتشر سازد. و برای تأکید این میثاق، امیر عیینه خواهرش جوهره را به نکاح محمّد بن عبدالوهاب درآورد. لکن این میثاق و ازدواج دوام نیاورد. به همین دلیل از ترس این که امیر او را ترور کند به «درعیه» شهر مسیلمه کذاب، فرار کرد. از همان موقع که در «عیینه» بود به کمک امیر شهر درصدد اجرای عقاید و افکار خود برآمد و قبر زید بن خطّاب را خراب نمود و این امر منجر به فتنه و آشوب شد. در «درعیه» نیز با محمّد بن سعود - جد آل سعود - که امیر آن شهر بود، ملاقات کرد. قرار شد محمّد بن سعود هم او را یاری کند و در عوض، او نیز حکومتش را تأیید نماید. محمّد بن سعود نیز به جهت تأیید این میثاق، یکی از دختران خود را به نکاح او درآورد. اولین کار او این بود که حکم به کفر و شرک و ترور امیر «عیینه» داد و سپس آل سعود را برای حمله به «عیینه» تشویق کرد. در اثر آن حمله تعداد زیادی کشته، خانه‌هایشان غارت و ویران شد و به نوامیس‌شان هم تجاوز نمودند. این‌گونه بود که وهابیان حرکت خود را به اسم نصرت و یاری توحید و محاربه با بدعت و شرک و مظاهر آن شروع کردند. محمّد بن عبدالوهاب همه مسلمانان را، بدون استثنا، تکفیر می‌نمود؛ به اتهام این که آنان متوسل به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌شوند و بر قبور اولیای خود گنبد و بارگاه می‌سازند و به قصد زیارت قبور سفر می‌کنند و از اولیا طلب شفاعت می‌کنند و (... ۶۸۸) پس از پیروزی بر «عیینه» به سرزمین‌های دیگر لشکرکشی کرده و به بهانه گسترش توحید و نفی «بدعت»، «شرک» و مظاهر آن، از میان مسلمین به سرزمین نجد و اطراف آن؛ مثل یمن و حجاز و نواحی سوریه و عراق، حمله‌ور شدند، و هر شهری که عقاید آنان را قبول نمی‌کرد غارت کرده، افرادی را به خاک و خون می‌کشیدند. (۶۸۹) پس از ورود به قریه «فصول» از حوالی أحسا و عرضه کردن عقاید خود، مردم با آنان بیعت نکردند، در نتیجه سیصد نفر از مردان قریه را کشته، اموال و ثروت آنان را به غارت بردند. (۶۹۰) وهابیان با این افکار خشن، باعث ایجاد اختلاف و تشّت و درگیری میان مسلمین شدند و استعمار را خشنود نمودند. تا جایی که «لورد کورزون» در توصیف شریعت وهابیت می‌گوید: «این عالی‌ترین و پربهاترین دینی است که برای مردم به ارمغان آورده شده است». (۶۹۱) با این که محمّد بن عبدالوهاب از دنیا رفته است ولی مستشرقین و استعمارگران دائماً درصدد دفاع از افکار او هستند، تا جایی که مستشرق یهودی «جولد تسهیر» او را پیامبر حجاز خوانده و مردم را به متابعت از افکار او تحریک می‌نماید. (۶۹۲)

### کشتار بی‌رحمانه شیعیان در کربلا

کشتار وهابیان در عتبات عالیات به راستی صفحه تاریخ را سیاه کرده، لگه ننگ همیشگی بر پیشانی وهابیان نهاده است. صلاح‌الدین مختار که خود وهابی است، می‌نویسد: در سال ۱۲۱۶ ه. ق امیر سعود با لشکر انبوهی از مردم نجد و عشایر جنوب و حجاز و دیگر نقاط، به قصد عراق حرکت کرد و در ماه ذیقعد به کربلا رسیدند. آنان تمام برج و باروی شهر را خراب کرده و بیشتر مردم را که در کوچه و بازار بودند به قتل رساندند، نزدیک ظهر با اموال و غنایم فراوان از شهر خارج شدند. آن‌گاه خمس اموال غارت شده را خود سعود برداشت و بقیه را به نسبت هر پیاده یک سهم و هر سواره دو سهم بین لشگریان تقسیم نمود. (۶۹۳) شیخ عثمان نجدی از مورّخان وهابی می‌نویسد: وهابیان، غافلگیرانه وارد کربلا شدند، بسیاری از اهل آن را در کوچه و بازار و خانه‌ها کشتند، روی قبر حسین علیه السلام را خراب کردند و آنچه در داخل قبه بود، به چپاول بردند و هر چه در شهر از اموال،

اسلحه، لباس، فرش، طلا، و قرآن‌های نفیس یافتند، ربودند. نزدیک ظهر از شهر خارج شدند؛ در حالی که قریب به دو هزار نفر از اهالی کربلا را کشته بودند. (۶۹۴) برخی می‌نویسند که وهابیان در یک شب، بیست هزار نفر را به قتل رساندند. (۶۹۵) میرزا ابوطالب اصفهانی در سفرنامه خود می‌نویسد: هنگام برگشت از لندن و عبور از کربلا و نجف دیدم که قریب بیست و پنج هزار وهابی وارد کربلا شدند و صدای «اقتلوا المشرکین و اذبحوا الکافرین»؛ مشرکان را بکشید و کافران را ذبح کنید، سر می‌دادند، بیش از پنج هزار نفر را کشتند و زخمی‌ها حساب نداشت. صحن مقدّس امام حسین علیه السلام از لاشه مقتولین پر و خون از بدن‌های سر بریده روان بود. من بعد از یازده ماه مجدداً به کربلا رفته بودم، دیدم که مردم آن حادثه دلخراش را نقل و گریه می‌کنند، به طوری که از شنیدن آن، موها بر اندام راست می‌شد. (۶۹۶) وهابیان بعد از کشتار بی‌رحمانه اهل کربلا و هتک حرمت حرم حسینی علیه السلام با همان لشکر راهی نجف اشرف شدند، ولی مردم نجف به خاطر آگاهی از جریان قتل و غارت کربلا و آمادگی دفاعی به مقابله برخاستند و حتی زن‌ها از منزل‌ها بیرون آمده و مردان خود را به دفاع، تشجیع و تحریک می‌کردند تا اسیر قتل و چپاول وهابیان نشوند. در سال ۱۲۱۵ ه.ق نیز گروهی از وهابیان برای انهدام مرقد مطهر حضرت امیر علیه السلام عازم نجف اشرف شدند که در مسیر با عده‌ای از اعراب درگیر شده و شکست خوردند. (۶۹۷) آنان در مدت نزدیک به ده سال، چندین بار حملات شدیدی به شهر کربلا و نجف داشتند. (۶۹۸)

### قتل عام مردم طائف

شاید بعضی تصور کنند که وهابیان فقط بلاد شیعه‌نشین را مورد تاخت و تاز قرار داده‌اند، ولی با یک نگاهی به عملکرد سیاه آنان در حجاز و شام روشن خواهد شد که حتی مناطق سنی‌نشین نیز از حملات وحشیانه آنان در امان نبوده است. جمیل صدقی زهاوی درباره حمله وهابیان به طائف می‌نویسد: از زشت‌ترین کارهای وهابیان در سال ۱۲۱۷ ه.ق قتل عام مردم طائف است که بر صغیر و کبیر رحم نکردند؛ طفل شیرخوار را بر روی سینه مادرش سر بریدند، جمعی را که مشغول فرا گرفتن قرآن بودند کشتند و حتی گروهی که در مسجد مشغول نماز بودند به قتل رساندند، و کتاب‌ها که در میان آن‌ها تعدادی قرآن و نسخه‌هایی از صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتب حدیث و فقه بود، در کوچه و بازار افکندند و آن‌ها را پایمال کردند. (۶۹۹) وهابیان پس از قتل عام مردم طائف، طی نامه‌ای علمای مکه را به آیین خود دعوت کردند. آنان در کعبه گرد آمدند تا به نامه وهابیان پاسخ گویند که ناگهان جمعی از ستمدیدگان طائف داخل مسجد الحرام شدند و آنچه بر آنان گذشته بود بیان داشتند و مردم سخت به وحشت افتادند، چندان که گویی قیامت بر پا شده است. آن‌گاه علما و مفتیان مذاهب اربعه اهل سنت که از مکه مکرمه و سایر بلاد اسلامی برای ادای مناسک حج آمده بودند، به کفر وهابیان حکم کردند و بر امیر مکه واجب دانستند که به مقابله با آنان بشتابد و افزودند که بر مسلمانان واجب است در این جهاد شرکت نمایند و در صورت کشته شدن، شهید خواهند بود. (۷۰۰)

### تصمیم به کشتار عمومی علمای اهل سنت

دریادار سرتیپ ایوب صبری، سرپرست مدرسه عالی نیروی دریایی در دولت عثمانی می‌نویسد: عبدالعزیز بن سعود که تحت تأثیر سخنان محمّد بن عبدالوهاب قرار گرفته بود، در اولین سخنرانی خود در حضور شیوخ قبایل گفت: ما باید همه شهرها و آبادی‌ها را به تصرف خود درآوریم و احکام و عقاید خود را به آنان بیاموزیم... برای تحقق بخشیدن به این آرزو ناگزیر هستیم که عالمان اهل سنت را که مدّعی پیروی از سنت سنیّه نبویّه و شریعت شریفه محمّدیّه هستند از روی زمین برداریم. و به عبارت دیگر، مشرکانی را که خود را به عنوان علمای اهل سنت قلمداد می‌کنند، از دم شمشیر بگذرانیم؛ به ویژه علمای سرشناس و مورد توجه را؛ زیرا تا این‌ها زنده هستند هم‌کیشان ما روی خوشی نخواهند دید. از این رهگذر باید نخست کسانی که خود را به عنوان عالم

خودنمایی می‌کنند ریشه‌کن نموده، سپس بغداد را تصرف کرد. (۷۰۱) همو می‌نویسد: سعود بن عبدالعزیز در سال ۱۲۱۸ ه.ق به هنگام تسلط بر مکه مکرمه، بسیاری از دانشمندان اهل سنت را بی‌دلیل به شهادت رساند و بسیاری از اعیان و اشراف را بدون هیچ اتهامی به دار آویخت و هر که در اعتقادات مذهبی ثبات قدم نشان داد، به انواع شکنجه‌ها تهدید کرد. آن‌گاه منادیانی فرستاد که در کوچه و بازار بانگ زدند: «أدخلوا فی دین سعود وتظلوا بظله الممدود» هان ای مردمان! به دین سعود داخل شوید و در زیر سایه گسترده‌اش مأوا گزینید!! (۷۰۲)

### خطبه کفر آمیز سعود در مدینه منوره

سعود بن عبد العزیز پس از تصرف مدینه منوره، همه اهالی مدینه را در مسجد النبی گرد آورد و درهای مسجد را بست و این گونه سخن آغاز نمود: «هان ای مردم مدینه! بر اساس آیه شریفه { الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ؛ دین و آیین شما امروز به کمال رسید و به نعمت اسلام مشرف شدید، حضرت احدیت از شما راضی و خشنود گردید. ادیان باطله نیاکان خود را رها کنید و هرگز از آن‌ها به نیکی یاد نکنید، از درود و رحمت فرستادن بر آن‌ها به شدت پرهیز نمایید؛ زیرا همه آن‌ها به آیین شرک در گذشته‌اند. » (۷۰۳)

### انهدام میراث فرهنگی

حفظ تاریخ گذشتگان و صیانت از میراث فرهنگی نیاکان، نشانگر تمدن یک جامعه به شمار می‌رود که دولت‌ها برای پاسداری از آن‌ها، ادارات ویژه تأسیس نموده و کارشناسان ماهر تربیت می‌کنند و در این عرصه اجازه نمی‌دهند که حتی یک سفال و یا کتیبه کوچک سنگی از بین برود. شکی نیست که تمدن اسلامی تنها تمدن پیشتاز عصر خویش بود که مسلمانان در پرتو تعالیم آسمانی خویش آن را پی ریزی نمودند. شکوفایی این تمدن در قرن چهارم و پنجم هجری قمری به اوج خود رسید و به شهادت محققان غربی، نفوذ این تمدن از طریق اندلس و جنگ‌های صلیبی به اروپا یکی از مهم‌ترین علل شکوفایی و رنسانس غرب در قرون اخیر به شمار می‌رود. آثار و ابنیه مربوط به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران باوفای او جزئی از میراث عمومی این تمدن بزرگ بوده، حفظ و صیانت از آن‌ها نشانه تقدیر از بنیانگذاران این فرهنگ و تمدن به شمار می‌رود. اقدام به تخریب و نابودی این آثار، نشانه انحطاط فکری و بی‌توجهی به سازندگان و بنیان‌گذاران تاریخ و تمدن می‌باشد که در اثر مرور زمان، واقعیت تاریخ و اصالت دینی به دست فراموشی سپرده می‌شود. و از همه مهم‌تر، عامل رکود انگیزه‌های فکری و نابودی استعدادهای درخشان در جامعه بشری می‌گردد. با مراجعه به قرآن کریم روشن می‌شود که امت‌های پیشین برای حفظ و صیانت از آثار پیامبران خود اهتمام می‌ورزیدند و به آن تبرک می‌جستند؛ همانند صندوقی که در آن موارث خاندان موسی و هارون قرار داشت و آن را در نبردها حمل می‌کردند تا از طریق تبرک به آن بر دشمن پیروز گردند. خداوند متعال در این زمینه می‌فرماید: { وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ } (۷۰۴) «و پیامبرشان به آن‌ها گفت: نشانه حکومت او این است که "صندوق عهد" را به سوی شما خواهد آورد [همان صندوقی که] در آن آرامشی از پروردگار شما و یادگارهای خاندان موسی و هارون قرار دارد.» جلال‌الدین سیوطی نقل می‌کند که وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله آیه شریفه { فِي يُبُوتِ أذنَ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ } را در مسجد تلاوت نمود، فردی برخاست و پرسید: مقصود از این خانه‌ها چیست؟ پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: خانه‌های پیامبران. در این موقع ابوبکر برخاست و به خانه علی و زهرا علیهما السلام اشاره کرد و گفت: ای پیامبر خدا! این خانه از همین خانه هاست که خدا رخصت بر رفعت و منزلت آن داده است؟ حضرت فرمود: آری، بلکه از برترین آن‌ها است. (۷۰۵) این قضیه نشان می‌دهد که خانه‌های پیامبران و صالحان، از اعتبار و جایگاه خاصی برخوردار است و پیدا است که این منزلت ارتباط به جنبه مادی و خشت و گل و آجر آن‌ها ندارد؛ بلکه این ارزش به خاطر انسان‌های والایی است که

در آنجا سکونت گزیده اند. سیر و سیاحت در کشورهای که قبور انبیا و فرزندان آنان علیهم السلام قرار دارد، نشان می‌دهد که پیروان پیامبران نسبت به حفظ قبور آنان و ساختن بناهای مجلل بر روی آنها، اهتمام خاصی می‌ورزیدند، و سپاه اسلام نیز هنگام فتح شامات دست به تخریب قبور پیامبران نزدند، بلکه خادمان آنها را در مأموریت خود ابقا کردند. و لذا این بناها تا امروز محفوظ مانده و برای مسلمانان، بلکه برای تمام موحّدان جهان جاذبه خاصی دارد. اگر ساختن بنا بر قبور انبیا و اولیا نشانه شرک بود، جا داشت فاتحان منصوب از سوی خلفا به تخریب و نابودی آن ابنیه می‌پرداختند. کتب تاریخی و سفرنامه‌ها، گواه وجود صدها آرامگاه و مرقد با شکوه در سرزمین وحی و کشورهای اسلامی است. مسعودی متوفای ۳۴۵ ه. ق مورخ معروف، مشخصات کامل قبور ائمه بقیع و اهل بیت را بیان نموده است. (۷۰۶) و ابن جبیر اندلسی جهانگرد معروف اواخر قرن ششم که مشرق زمین را سه بار زیر پا نهاده است، در سفرنامه خود مشاهده انبیا و صالحان و ائمه اهل بیت علیهم السلام را در مصر، مکه، مدینه، عراق و شام به تفصیل بیان داشته و در ضمن ویژگی‌های روضه ائمه بقیع و خصوصیات ضریح آنها را بیان نموده است. (۷۰۷)

### تخریب آثار بزرگان مکه

وهابیان در سال ۱۲۱۸ ه. ق پس از مسلط شدن بر مکه، تمام آثار بزرگان دین را تخریب نمودند. آنان در معلی قبه زادگاه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله را و همچنین قبه زادگاه ابوبکر و امام علی علیه السلام و حضرت خدیجه علیها السلام را ویران و با خاک یکسان کردند. و تمام آثار باستانی که در اطراف خانه خدا و بر روی زمزم بود، تخریب کرده و در تمام مناطقی که مسلط می‌شدند، آثار صالحین را نابود می‌کردند. آنان هنگام تخریب، طبل می‌زدند و به رقص و آوازه‌خوانی می‌پرداختند. (۷۰۸) آنان شقاوت را به جایی رساندند که خانه حضرت خدیجه علیها السلام را به توالف تبدیل کردند و تصمیم داشتند که زادگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله را نیز چنین کنند که یک فرد خیری در آنجا کتابخانه‌ای تأسیس کرد و از کار زشت وهابیان جلوگیری نمود. (۷۰۹)

### آتش زدن کتابخانه‌های بزرگ

دردناک‌ترین کاری که وهابیت مرتکب شد و ننگ آن برای ابد در پیشانی آنان باقی ماند، آتش زدن کتابخانه بزرگ «المکتبه العربیه» بود که بیش از ۶۰ هزار عنوان کتاب گرانقدر کم نظیر و بیش از ۴۰ هزار نسخه خطی منحصر به فرد داشت که در میان آنها برخی از آثار خطی دوران جاهلیت و قرارداد یهودیان با کفار قریش بر ضد رسول اکرم صلی الله علیه و آله وجود داشت، و همچنین آثار خطی حضرت علی علیه السلام و ابوبکر و عمر و خالد بن ولید و طارق بن زیاد و برخی از صحابه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و قرآن مجید به خط عبدالله بن مسعود بود. در همین کتابخانه انواع سلاح‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله و بت‌هایی که هنگام ظهور اسلام مورد پرستش بود؛ مانند «لات»، «عزی»، «منات» و «هبل» وجود داشت. ناصر السعید از قول یکی از مورخان نقل می‌کند که هنگام تسلط وهابیان، این کتابخانه را به بهانه وجود کفریات در آن به آتش کشیدند و به خاکستر تبدیل کردند. (۷۱۰)

### تخریب آثار بزرگان مدینه

آل سعود در سال ۱۳۴۴ ه. ق که تسلط کامل بر حجاز یافت، تمام آثار صحابه را در مدینه نابود کرد؛ مانند زادگاه امام حسن و امام حسین علیهما السلام در مدینه، قبور شهدای بدر، بارگاه ائمه بقیع، امام حسن، امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام، و بیت الأحرانی که امام علی علیه السلام برای حضرت زهرا علیها السلام بنا نهاده بود و مرقد مطهر فاطمه بنت اسد مادر امیرمؤمنان علیه

السلام.

## برخی از عقاید و فتاوی وهابیان

۱ - حرمت رفتن به زیارت قبور اولیای الهی. ۲ - حرمت بنا بر قبور انبیا و اولیا، به خاطر شرک دانستن این عمل. ۳ - حرمت ساختن مسجد بر قبور اولیا. ۴ - حرمت نماز و دعا خواندن در کنار قبور اولیا. ۵ - حرمت و شرک دانستن تبرک به آثار انبیا و اولیا. ۶ - حرمت صدا زدن انبیا و اولیا بعد از مرگ و شرک دانستن آن. ۷ - حرمت استغاثه به اولیای خدا بعد از مرگ و شرک دانستن آن. ۸ - حرمت کمک خواستن از اولیای الهی بعد از مرگ و شرک دانستن آن. ۹ - حرمت شفاعت خواستن از اولیا بعد از مرگ و شرک دانستن آن. ۱۰ - حرمت قسم خوردن به غیر خدا؛ مثل پیامبر یا ولی یا کعبه و شرک دانستن آن. ۱۱ - حرمت قسم دادن بر خدا به حق نبی یا ولی. ۱۲ - حرمت نذر برای پیامبر یا ولی. ۱۳ - حرمت برپایی جشن در اعیاد و موالید انبیا و اولیا. ۱۴ - حرمت برپایی عزا در سوک اولیا. ۱۵ - حرمت چراغ روشن کردن بر سر قبور. ۱۶ - حرمت تعمیر قبور اولیا و تزئین آن‌ها. ۱۷ - حرمت اقامه عزا و مجالس فاتحه. ۱۸ - حرمت توسل به انبیا و اولیا و نسبت شرک دادن به آن.

## مسلمانان از دیدگاه وهابیان

وهابیان، تنها خود را مسلمان و اهل توحید خالص دانسته و بقیه مسلمانان را مشرک و فاقد احترام می‌دانند که خانه‌هایشان جای حرب و شرک است و معتقدند که تنها شهادت به «لا اله الا الله و محمد رسول الله» کافی نیست؛ در حالی که مسلمانی تبرک به مسجد رسول، یا قصد زیارت رسول یا طلب شفاعت از او و غیره دارد. آنان معتقدند: کسانی که معتقد به توسل، شفاعت، استغاثه به ارواح اولیای الهی، تبرک و غیره اند، مشرکند هر چند اسم مسلمان را بر خود نهاده‌اند و چه بسا شرک آنان از شرک عصر جاهلیت خطرناک‌تر است. (۷۱۱) محمّد بن عبدالوهاب در کتاب «کشف الشبهات»، لفظ شرک و مشرکین را بر مسلمانانی که تابع عقاید ایشان نیستند تقریباً ۲۴ بار تکرار کرده است. همچنین تعبیرهایی از قبیل: کفار، عبادت کنندگان بت، مرتدین، مشرکین، دشمنان توحید، دشمنان خدا و مدعیان اسلام را، در حدود بیست بار به کار برده است.

## تشابه بین وهابیان و خوارج

با مراجعه به تاریخ خوارج و بررسی حالات آنان روشن می‌شود که در موارد گوناگونی این دو فرقه شبیه یکدیگرند، که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱ - همان‌گونه که خوارج آرای شاذ و خلاف مشهور داشتند؛ مثل قول به این که مرتکب گناه کبیره کافر است، و هابیان نیز چنینند. ۲ - خوارج معتقدند می‌توان دار الاسلام را در صورتی که ساکنان آن مرتکب گناه کبیره شوند، دار الحرب نامید. و هابیان نیز این‌گونه‌اند. ۳ - در سخت‌گیری در دین و جمود و تحجّر در فهم آن شبیه هم بودند؛ خوارج به کلمه «لا حکم الا لله» تمسک کرده و امام علی علیه السلام را از حکم خلع کردند، و هابیان نیز با ملاحظه برخی از آیات و عدم توجه به بقیه، حکم به تکفیر مسلمین نمودند. ۴ - همان‌گونه که خوارج از دین خارج شدند، و هابیان نیز با اعتقادات خرافی و باطل از دین خارج شدند. لذا در صحیح بخاری حدیثی آمده است که بر آنان قابل انطباق است: بخاری به سند خود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «مردانی از طرف مشرق زمین خروج می‌کنند، آنان قرآن می‌خوانند، ولی از گلوی آنان تجاوز نمی‌کند، از دین خارج می‌شوند؛ همان‌گونه که تیر از کمان خارج می‌شود. علامت آنان تراشیدن سر است». (۷۱۲) قسطلانی در ارشاد الساری (۷۱۳) در شرح این حدیث می‌گوید: «من قبل المشرق» یعنی از طرف شرق مدینه؛ مثل نجد و مانند آن. می‌دانیم که نجد مرکز و هابیان و موطن اصلی آنان بود که از آنجا به دیگر شهرها منتشر شدند. و همچنین تراشیدن موی سر و بلند گذاشتن ریش از شعارها و



نشانه‌های آنان است. ۵- در احادیث در وصف خوارج می‌خوانیم: «آنان اهل اسلام را می‌کشند و بت پرستان را رها می‌کنند». (۷۱۴) این عمل عیناً در وهابیان مشاهده می‌شود. ۶- عبدالله بن عمر در وصف خوارج می‌گوید: «اینان آیاتی را که در شأن کفار نازل گشته می‌گرفتند و بر مؤمنین حمل می‌نمودند». این عمل در وهابیان نیز هست.

## روش‌های دعوت وهابیان

### روش‌های دعوت وهابیان

اینان برای پیشبرد عقاید و افکار خود از راه‌های مختلف استفاده می‌کنند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

#### ۱- مبارزه و مقابله با کتاب‌های شیعه

وهابیان با شیوه‌های مختلف در صدد مقابله با شیعه و آثار علمی آنان برآمده‌اند؛ زیرا شیعه امامیه بیشتر از بقیه مذاهب اسلامی به طرح مباحث علمی می‌پردازد. چرا این همه مقابله با شیعه؟ اگر حرف آنان مطابق با حق است و دیگران بر باطل، چرا از باطل می‌ترسند؟ چرا مانع از نشر کتاب‌های شیعه در میان جوانانند؟ چرا اگر یک دانشجوی وهابی کتابی از شیعه در دستش باشد، باید از مراکز علمی اخراج شود؟ چرا نمی‌گذارند صاحبان فکر و اندیشه، خود تصمیم بگیرند؟ چرا آثار شیعی که در نمایشگاه بین‌المللی کتاب مصر عرضه شد، باید توسط وهابیان خریداری و سوزانده شود؟ (۷۱۵)

#### ۲- تحریف کتاب‌ها

یکی از راه‌های مقابله با مخالفین نزد وهابیان، تحریف کتاب‌های حدیثی و تفسیری و تاریخی اهل سنت است. روایات و کلماتی که بر ضد آنان آمده را تحریف می‌کنند، آن‌گاه سفارش چاپ آن را به چاپ‌خانه‌ها می‌دهند. لذا اگر کسی در کتاب خود به حدیثی استدلال کرده، و مصدر آن را نیز ذکر می‌نموده، با مراجعه به چاپ‌های جدید اثری از حدیث نمی‌یابد ولی با مراجعه به چاپ‌های قدیم پی می‌بریم که این حدیث در چاپ‌های بعد حذف شده است. خصوصاً این که سعی می‌کنند با چاپخانه‌ها ارتباط برقرار کرده یا با آنان شریک شوند، و با پایین آوردن قیمت کتاب‌های تحریف شده، یا مجانی کردن آن، به دست اکثر جامعه برسانند. محمّد نوری دیرثوی می‌گوید: «تحریف و حذف احادیث از کارهای دایمی و همیشگی وهابیان است؛ به عنوان نمونه، نعمان آلوسی تفسیر پدرش شیخ محمود آلوسی را به نام روح المعانی تحریف نمود، و مطالبی را که به ضرر وهابیان بود حذف کرد و اگر این تحریف نبود تفسیر او نمونه تفاسیر محسوب می‌شد». نمونه دیگر این که در مغنی ابن قدامه حنبلی، بحث «استغاثه» را حذف کردند؛ زیرا در نظر آنان شرک محسوب می‌شود، آن‌گاه آن را چاپ نمودند. شرح صحیح مسلم را با حذف احادیث صفات، چاپ مجدد نمودند. (۷۱۶) این کارها متأسفانه در میان آنان رواج فراوان دارد؛ خصوصاً نسبت به احادیث و قسمت‌هایی از تاریخ که فضیلتی از فضایل اهل بیت علیهم السلام در آن بوده و یا ذکری از لغزش خلفا و یا یکی از صحابه است. از باب نمونه در تفسیر «جامع البیان» طبری در ذیل آیه شریفه { وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ } حدیث آغاز دعوت را این گونه نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «کدام یک از شما وزیر و کمک کار من در این امر - امر رسالت - خواهد شد تا برادر من و کذا و کذا باشد». بعد از آن که علی علیه السلام این مقام را پذیرفت پیامبر به علی علیه السلام فرمود: «تو برادر من و کذا و کذا هستی». (۷۱۷) با مراجعه به تاریخ طبری پی می‌بریم که به جای کذا و کذا «وصیی و خلیفتی» بوده که دست تحریف، آن‌ها را حذف کرده و به جای آن کلماتی مبهم قرار داده است؛ زیرا این گونه احادیث با عقایدشان سازگاری ندارد. گاهی هم لغزش‌های خلفا یا مناقب اهل

بیت‌علیهم‌السلام را این‌گونه تحریف می‌کنند که به جای آن‌ها چند نقطه می‌گذارند. خواننده نمی‌داند که به جای این نقطه‌ها، چه مطالب حساسی است که می‌تواند سرنوشت تاریخ را عوض کند. در برخی از موارد نیز صدر یا ذیل حدیث را حذف می‌کنند؛ زیرا با عقایدشان سازگاری ندارد، همان‌گونه که بخاری در موارد زیادی این چنین کرده است. گاهی نیز اگر حدیث را به جهت شهرت نمی‌توانند حذف کنند، درصدد تضعیف آن بدون هیچ دلیل و مدرکی برمی‌آیند؛ همان‌گونه که ابن تیمیه نسبت به حدیث غدیر و حدیث ولایت و دیگر احادیث این چنین کرده است. در برخی از موارد هم کلمات را تغییر داده تا معنایی دیگر از آن فهمیده شود، همان‌گونه که در قضیه «لیله المبيت» به جای کلمه: بات علی فراشه، کلمه «بال»؛ یعنی بول کرد، آورده‌اند. از جمله شواهد بر تحریف به نقصان، این است که برخی از مصادر حدیثی که از کتابی نقل می‌کنند، با مراجعه به آن کتاب اثری از آن نمی‌بینیم! به عنوان مثال: حدیث «امان» را که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «النجوم أمان لأهل السماء فإذا ذهب ذهبوا، وأهل بيتي أمان لأهل الأرض فإذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض» را برخی از مصادر حدیثی از مسند احمد بن حنبل نقل می‌کنند، ولی الآن در آن کتاب موجود نیست. و نیز حدیث: «أنا مدينة العلم وعليّ بابها» را ابن اثیر در جامع الأصول و سیوطی در تاریخ الخلفاء و ابن حجر در الصواعق المحرقة از صحیح ترمذی نقل می‌کنند در حالی که این حدیث الآن در آن کتاب موجود نیست.

### ۳ - مختصر کردن کتاب‌ها

یکی دیگر از راه‌کارهای تبلیغی وهابیان، مختصر کردن کتاب‌ها و متون اصلی حدیثی، تاریخی و تفسیری است؛ به این طریق که بخش‌هایی را که موافق با عقایدشان نیست به عنوان این که کتاب را می‌خواهند مختصر کنند تا برای مردم بیشتر قابل نفع باشد، حذف می‌کنند و سپس آن را به چاپ خانه‌ها می‌دهند و با همان وضع به بازار عرضه کرده، گاهی به صورت رایگان در بین مردم پخش می‌کنند و این‌گونه حقایق را تحریف کرده و به عنوان مسلمات تاریخ، حدیث و تفسیر به جامعه تحمیل می‌کنند. ما با تلخیص برخی از کتاب‌های مطوّل و مفصّل مخالف نیستیم؛ زیرا امروزه بشر به جهت اشتغال زیاد، کمتر می‌تواند به مطالعه کتاب‌های مفصّل پردازد، لکن با اختصار گزینشی و مغرضانه مخالفیم. در این کتاب‌های مختصر تاریخی، مطاعنی را که در خصوص خلفا حتی معاویه، یزید و برخی از صحابه وارد شده حذف می‌کنند و نیز فضایل اهل بیت‌علیهم‌السلام را از جای جای آن کتاب‌ها برمی‌دارند؛ در حالی که به احادیث جعلی که در شأن و منزلت خلفا و برخی از صحابه در آن کتاب آمده، کاری ندارند! و معلوم است با این عمل زشت و جنایت فرهنگی، چه ظلمی در حق خوانندگان که قضاوت کنندگان در طول تاریخند، می‌شود. و چگونه کسانی که نامقدسند، مقدس شمرده شده و در مقابل، کسانی که مقدسند به فراموشی سپرده می‌شوند.

### ۴ - استفاده از موسم حج

یکی دیگر از شگردهای تبلیغی، استفاده فراوان از موسم حج است؛ موسمی که در آن صدها هزار حاجی مسلمان از اطراف عالم جمع می‌شوند، وهابیان از این موقعیت به خوبی در نشر افکار خود سوء استفاده می‌کنند. مبلغین را بین حجّاج به زبان‌های مختلف می‌فرستند، و با بحث علمی و اهدای کتاب و دعوت به مراکز علمی‌شان - اگر از شخصیت‌های علمی باشند - به تبلیغ مذهب خود می‌پردازند. حتّی اخیراً مشاهده شده که در بین حجّاج ایرانی کتاب‌های فارسی بر ضدّ شیعه را در تیراژ بسیار بالا به طور رایگان توزیع می‌کنند، کتاب‌هایی که بسیار مرموزانه نوشته شده و درصدد تثبیت عقاید خود و تخریب عقاید شیعه و مذاهب دیگر اسلامی است. لازم به ذکر است عقاید پوچ وهابیان نه تنها به شیعیان تأثیر نمی‌گذارد، بلکه سایر مذاهب اهل سنت نیز از عقاید و عملکرد آن‌ها بیزار هستند. نمونه شکست آنان را در ایجاد گروه انحرافی طالبان و القاعده و فرجام آنان می‌توان دریافت. طبق اظهارات یکی از بزرگان، در کشور تاجیکستان از سوی وهابی‌ها باغ بزرگی تهیه و از فرهنگیان جهت تدریس در محیط دانشگاه و مدارس اقدام



به ثبت نام نموده و پس از یک دوره سه ماهه، حدود ۴۰۰ نفر از برگزیدگان را به عربستان برده و در دانشگاه «الاسلامیه» مدینه منوره طی دو سال دوره آموزش مبانی وهابیت و راه مبارزه با فرهنگ شیعه، آنان را به شهرهای مختلف تاجیکستان و دیگر کشورهای آسیای میانه اعزام کرده‌اند. مشابه این کار در آذربایجان شوروی نیز انجام گرفته و حتی اسم کسانی را که همنام ائمه‌علیهم السلام بودند، تغییر داده و سپس آنان را برای ترویج افکار وهابیت به کشور مبدأ اعزام نموده‌اند. فقط در ایام حج سال ۱۳۸۱، ده میلیون و ۶۸۵ هزار جلد کتاب به ۲۰ زبان زنده دنیا، (غالباً بر ضد شیعه) توسط دولت سعودی در میان زائران خانه خدا، توزیع شده است. (۷۱۸) یکی از روحانیون سرشناس شیعه در منطقه قطیف کشور سعودی، در شب ۱۲ رجب سال جاری (۱۳۸۲) در مکه مکرمه اظهار داشت: کتاب «لله ثم للتاریخ» که ضد شیعه است را با کامیون‌های بزرگ در منطقه قطیف و احساء در میان شیعیان به رایگان توزیع کرده‌اند. همین کتاب، در کشور کویت سال ۱۳۸۰ در یکصد هزار تیراژ چاپ و منتشر گردید که توسط دانشمند متعهد جناب آقای مه‌ری (نماینده ولی فقیه) به دولت کویت اعلام گردید: اگر از نشر و توزیع این کتاب موهن و ضد شیعه جلوگیری نشود، بیم آن می‌رود که کویت، به لبنان دیگری در منطقه تبدیل شود. (۷۱۹)

### ۵ - تهمت‌ها بر ضد شیعه

آقای دکتر عبدالله محمد غریب از دانشمندان مصری در کتاب مملو از دروغ و تهمت خود «و جاء دور المجوس» می‌نویسد: «إن الثورة الخمينية مجوسية وليست إسلامية، أعجمية وليست عربية، كسروية وليست محمدية»؛ (۷۲۰) «نهضت (امام) خمینی، یک نهضت مجوسی، عجمی و کسروی است، نه نهضت اسلامی، عربی و محمدی». او کینه‌توزی و دشمنی را تا آنجا پیش برده که می‌نویسد: «نعلم أن حكام طهران أشدّ خطراً على الإسلام من اليهود، ولا تنتظر خيراً منهم، وندرك جيداً أنهم سيتعاونون مع اليهود في حرب المسلمين»؛ (۷۲۱) «می‌دانیم که خطر حاکمان تهران بر اسلام از خطر یهود بر اسلام، سخت‌تر است و از آنان هیچ امید خیری انتظار نمی‌رود و نیک می‌دانیم که آنان به زودی با یهود، همداستان شده و به جنگ با مسلمانان خواهند آمد!». این در حالی است که تمام دنیا می‌دانند که امروز برای حکومت غاصب صهیونیستی، دشمنی، سخت‌تر از نظام اسلامی نیست و افتخار این نظام این است که به مجرد پیروزی انقلاب اسلامی، سفارت دولت غاصب اسرائیل را برای همیشه در ایران تعطیل و به جای آن سفارت فلسطین را گشود. دکتر ناصرالدین قفاری از اساتید دانشگاه‌های مدینه منوره، در کتاب «اصول مذهب الشيعة الإمامية» که رساله دکترای او بوده، نوشته است: «أدخل الخميني إسمه في أذان الصلوات، وقدم إسمه حتى على إسم النبي الكريم، فأذان الصلوات في إيران بعد استلام الخميني للحكم وفي كل جوامعها كما يلي: الله اكبر، الله اكبر، خميني رهبر، أي الخميني هو القائد، ثم أشهد أن محمداً رسول الله»؛ (۷۲۲) «(امام) خمینی، نام خود را در اذان نمازها داخل کرده و حتی نام خود را بر نام پیامبر نیز مقدم نموده است. در ایران، اذان در نمازها - بعد از دست گرفتن (امام) خمینی زمام حکومت را به عنوان حاکم ایران و حاکم همه جوامع (مسلمانان) - چنین است: الله اكبر، الله اكبر، خميني رهبر؛ یعنی خمینی پیشوای ماست، سپس (می‌گویند:) اشهد أن محمداً رسول الله!». این در حالی است که هر کس بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به شهرهای مختلف و مساجد این کشور برود پی به دروغ بودن این نسبت ناروا می‌برد. آری! آنچه واقعیت دارد این که نمازگزاران پس از اتمام نماز در دعای دسته جمعی که می‌خوانند رهبری امام خمینی رحمه الله را اعلام می‌دارند.

### از عوامل تهاجم بر ضد شیعه

یکی از انگیزه‌های تهاجم وسیع وهابیت بر ضد مذهب اهل بیت علیهم السلام، ترس و وحشت آنان از گسترش فرهنگ برخاسته از قرآن در میان جوانان و دانشمندان تحصیل کرده و استقبال آنان از این مکتب نورانی مطابق با سنت راستین محمدی صلی الله علیه

و آله است. به چند نمونه توجه کنید: دکتر عصام العماد، فارغ التحصیل دانشگاه «الإمام محمد بن سعود» در ریاض و شاگرد بن باز (مفتی اعظم سعودی) و امام جماعت یکی از مساجد بزرگ صنعاء و از مبلغین و هابیت در یمن که کتابی نیز در اثبات کفر و شرک شیعه تحت عنوان: «الصلة بين الإثني عشرية و فرق الغلاة» نوشته است، با آشنایی با یکی از جوان‌های شیعه، با فرهنگ نورانی تشیع آشنا شده و از فرقه و هابیت دست می‌کشد و به مذهب شیعه مشرف می‌گردد. دکتر عصام در کتابی که به همین مناسبت تألیف نموده، می‌نویسد: «وكلما نقرأ كتابات إخواننا الوهابيين نزداد يقيناً بأن المستقبل للمذهب الاثني عشري؛ لأنهم يتابعون حركة الانتشار السريعة لهذا المذهب في وسط الوهابيين وغيرهم من المسلمين»؛ (۷۲۳) «و هر اندازه که کتاب‌های برادران خود از وهابیان را می‌خوانیم، به یقینمان اضافه می‌شود که آینده برای مذهب دوازده امامی است؛ زیرا آنان به دنبال حرکت سریع برای این مذهب در بین وهابیان و دیگر مسلمانان می‌باشند.» آن‌گاه از قول شیخ عبدالله العنيمان استاد «الجامعة الإسلامية» در مدینه منوره نقل می‌کند: «إن الوهابيين على يقين بأن المذهب (الاثني عشر) هو الذي سوف يجذب إليه كل أهل السنة وكل الوهابيين في المستقبل القريب»؛ (۷۲۴) «و هابیان به یقین دریافته‌اند، تنها مذهبی که در آینده، اهل سنت و هابیت را به طرف خود جذب خواهد کرد، همان مذهب شیعه امامی است.» آقای شیخ ربیع بن محمّد، از نویسندگان بزرگ سعودی می‌نویسد: «ومما زاد عجبی من هذا الأمر أن إخواناً لنا ومنهم أبناء أحد العلماء الكبار المشهورين في مصر، ومنهم طلاب علم طالما جلسوا معنا في حلقات العلم، ومنهم بعض الإخوان الذين كنا نُحسن الظنّ بهم؛ سلکوا هذا الدرب، وهذا التّجاه الجديد هو (التشيع)، وبطبعة الحال أدركت منذ اللحظة الأولى أن هؤلاء الإخوة - كغيرهم في العالم الإسلامي - بهرتهم أضواء الثورة الإبراهيمية»؛ (۷۲۵) «و از جمله اموری که تعجبم را از این جهت زیاد کرده این است که برادرانی از ما و از آن جمله فرزندان یکی از علمای بزرگ و مشهور در مصر و هم چنین طالبان علمی که مدتی طولانی با ما در حلقه‌های علم مجالست داشته‌اند، و نیز برخی از برادرانی که ما حسن ظنّ به آن‌ها داشتیم، این راه و روش را دنبال کرده‌اند، و این راه جدید همان " تشیع " است. و به طبیعت حال، من از اولین لحظه درک کردم که این برادران را همانند دیگر افراد در عالم اسلام، پرتوهای نورانیت انقلاب اسلام مبهوت کرده است.» شیخ محمد مغراوی از دیگر نویسندگان مشهور و هابی می‌گوید: «بعد انتشار المذهب الإثني عشري في مشرق العالم الإسلامي، فخفت على الشباب في بلاد المغرب»؛ (... ۷۲۶) «بعد از انتشار مذهب دوازده امامی در شرق عالم اسلامی، بر جوانان در کشورهای مغرب ترسیدم». ... دکتر ناصر بن عبدالله بن علی قفاری استاد دانشگاه‌های مدینه می‌نویسد: «وقد تشيع بسبب الجهود التي يبذلها شيوخ الإثني عشرية من شباب المسلمين، ومن يطالع كتاب «عنوان المجد في تاريخ البصرة ونجد» يهوله الأمر حيث يجد قبائل بأكملها قد تشيعت»؛ (۷۲۷) «و به طور جزم به سبب کوشش هایی که بزرگان دوازده امامی انجام داده‌اند عده‌ای از جوانان مسلمان، شیعه شده‌اند. و هر کسی کتاب " عنوان المجد في تاريخ البصرة و نجد " را مطالعه کند، این امر او را به وحشت می‌اندازد که برخی از قبایل، تماماً شیعه شده‌اند.» جالب‌تر از این‌ها، سخن شیخ مجدی محمد علی محمد نویسنده بزرگ و هابی است که می‌گوید: «جاءني شاب من أهل السنة حيران، و سبب حيرته أنه قد امتدت إليه أيدي الشيعة ... حتى ظنّ المسكين أنهم ملائكة الرحمة و فرسان الحق»؛ (۷۲۸) «یکی از جوان‌های اهل سنت با حالت حیرت نزد من آمد. انگیزه حیرت او را جويا شدم، دریافتم که دست یک شیعه به وی رسیده است و این جوان سنی تصوّر کرده که شیعیان، ملائکه رحمت و شیر بیشه حق می‌باشند.»

### وهابیت، عامل تفرقه

ملت مسلمان که با الهام از رهنمودهای حیات بخش اسلام توانسته بود پیوند اخوت در میان خود ایجاد نماید و در پرتو کلمه توحید و توحید کلمه در برابر تهاجم سنگین صلیبیان و قساوت‌های ثنویان (مغول) ثابت و استوار بمانند، ولی با کمال تأسف با ظهور مکتب وهابیت در قرن هفتم این وحدت در هم شکست. و با اتهام نادرست بدعت و شرک به مسلمانان، ضربات جبران ناپذیری به

صفوف به هم پیوسته آنان وارد ساخت، و با نابودی آثار بزرگان دین و کاستن از مقام انبیا و اولیا، در خدمت استعمار شوم غرب و دشمنان دیرینه اسلام درآمد. در قرن ۱۲ ه. ق محمد بن عبدالوهاب مروج اصلی افکار وهابیت، مسلمانان را به جرم استغاثه به انبیا و اولیای الهی مشرک و بت پرست قلمداد کرد و فتوا بر تکفیر آنان داد و خونشان را حلال و قتل آنان را جایز و اموال آنان را جزء غنایم جنگی به حساب آورد و لذا هزاران مسلمان بی گناه را به خاک و خون کشیدند. امروز مفتیان سعودی که عملاً در خدمت بیگانگان قرار گرفته‌اند، با فتوا به حرمت ازدواج با شیعه و نجاست ذبیحه آنان و حرمت پرداخت زکات به فقرای شیعه راه هر گونه وحدت را مسدود می‌کنند. شیخ عبدالله جبرین، یکی از علمای بزرگ و عضو دار الافتای عربستان، در پاسخ به استفتایی درباره مجزی بودن پرداخت زکات و صدقات به فقرای شیعه می‌گوید: «زکات نباید به کافر و بدعت‌گذار پرداخت شود و رافضیان... بدون شک کافرند... لذا اگر صدقه به ایشان پرداخت شده باید اعاده شود؛ زیرا این صدقه به کسی داده شده که از آن برای کفر کمک می‌گیرد و در حال جنگ با اسلام و تسنن است؛ پرداخت زکات به این گروه حرام است». گفته می‌شود: وی فتواهای دیگری نیز بر ضد شیعه صادر کرده که از جمله آن، مباح شمردن قتل شیعیان است. (۷۲۹) هیأت دائم افتای سعودی در پاسخ به استفتایی در مورد ازدواج با شیعه می‌نویسد: «لا يجوز تزويج بنات أهل السنة من أبناء الشيعة ولا من الشيعيين وإذا وقع النكاح فهو باطل، لأن المعروف عن الشيعة دعاء أهل البيت والاستغاثه بهم وذلك شرك أكبر»؛ (۷۳۰) «ازدواج اهل سنت با شیعه و کمونیست جایز نیست و اگر چنان ازدواجی صورت گرفته، باطل است، چون عادت شیعه استغاثه به اهل بیت [عصمت و طهارت علیهم السلام] است و این بزرگ‌ترین شرک به شمار می‌رود». با این که این گروه درباره ازدواج با یهودی و مسیحی پاسخ داده‌اند: «يجوز للمسلم أن يتزوج كتابية - يهودية أو نصرانية - إذا كانت محصنة وهي الحرّة العفيفة»؛ (۷۳۱) «ازدواج مسلمان با اهل کتاب؛ اعم از یهودی و نصرانی، در صورتی که اهل فحشا نباشد، جایز است». یا در کتابی که با حمایت حاکمان مکه و مدینه در همین سال‌های اخیر به نام «مسألة التقريب» منتشر شد، اولین پیش شرط وحدت و تقریب با شیعه را اثبات مسلمان بودن شیعه دانسته‌اند. بدیهی است مادامی که نگرش آنان به شیعه یک نگاه برون مذهبی است و با تبعیت از اسلاف خود، شیعه را بدتر از یهود می‌دانند و وجدان بشری را زیر پا نهاده و با دشمنان قسم خورده اسلام هم صدا گردیده‌اند، چگونه می‌شود به تقریب مذاهب اسلامی و وحدت مسلمین دست یافت؟

### گزارشی از برخی فعالیت‌های تبلیغی

در آخر این بحث به بخشی از فعالیت‌های تبلیغی یک ساله وهابیان - به طور خلاصه - اشاره می‌کنیم: ۱ - فعالیت ۵۰۰ مبلغ در موسم حج سال ۱۴۱۷ ه. ق؛ ۲ - دعوت از ۱۰۰۰ چینی به عنوان میهمان فهد در سال ۱۴۱۷ ه. ق؛ ۳ - دعوت از ۱۴۰۰ حاجی از آسیای میانه به عنوان میهمان فهد در سال ۱۴۱۸ ه. ق؛ ۴ - تأسیس کتابخانه در دانشگاه‌های چین؛ ۵ - تبلیغ وهابیت در کنفرانس های جهانی؛ ۶ - اعزام ۲۰۰۰ مبلغ و ۲۹۰،۰۰۰ فعالیت تبلیغی در مدت یک سال؛ ۷ - در سال ۱۴۱۸ ه. ق. ۵،۲۰۰،۰۰۰ فعالیت تبلیغی در عربستان؛ ۸ - در بحرین ماه صفر ۱۴۱۸ ه. ق. ۳۰۰ جلسه درس دینی در مساجد؛ و در سال ۱۴۱۷ ه. ق. ۳۶۵۰ سخنرانی و درس دینی، و توزیع ۱۷۶،۴۱ نسخه نشریات دینی؛ ۹ - در دبی ۷۸۹،۳ مورد فعالیت تبلیغی، و پخش ۶۹۸،۱۱ نسخه از نشریات گوناگون؛ ۱۰ - در قطر ۱۴۱۸ سخنرانی و موعظه، و نشر ۷۱۵،۱۳ نشریه دینی؛ ۱۱ - در فجیره امارات، ماه رمضان ۱۴۱۸ ه. ق. ۶۰۰۰ فعالیت تبلیغی؛ ۱۲ - در پاکستان ۲۹۶،۱۶۵ مورد فعالیت تبلیغی در سال ۱۴۱۷ ه. ق؛ ۱۳ - اعزام مبلغ به افغانستان، ایران، هند، نپال، موریانی، بریتانیا، پاریس و هلند؛ ۱۴ - در بریتانیا سال ۱۴۱۷ ه. ق. ۱۲۹۹۰ فعالیت تبلیغی که شامل ۱۰،۸۰۰ مورد درس علمی در مدارس، زندان‌ها، و بیمارستان‌ها و... بوده است؛ ۱۵ - دوره آموزشی برای مبلغان اندونزی؛ ۱۶ - دوره آموزشی برای طلاب تاتارستان؛ ۱۷ - دوره شرعی عربی برای رؤسای جمعیت‌ها و مراکز اسلامی ونزوئلا؛ ۱۸ - دوره فشرده برای مبلغان آمریکای لاتین

در آرژانتین؛ ۱۹ - دوره آموزشی برای مبلغان قزاقستان؛ ۲۰ - دوره آموزشی برای مبلغان در کنیا؛ ۲۱ - برپایی همایش مبلغان در تایلند؛ ۲۲ - برپایی همایش مبلغان در سنگال؛ ۲۳ - برگزاری دوره آموزشی جهت ائمه جماعات و مبلغان در غرب آفریقا؛ ۲۴ - برگزاری دوره آموزشی جهت ائمه جماعات و مبلغان در قرقیزستان؛ ۲۵ - برگزاری دوره آموزشی جهت ائمه جماعات و مبلغان در آمریکا؛ ۲۶ - برگزاری دوره تربیت مبلغ در اوکراین؛ ۲۷ - برگزاری دوره تربیت مبلغ در روسیه؛ ۲۸ - تأسیس دانش سرای تربیت مبلغ در چین؛ ۲۹ - ملاقات دبیر کل «رابطة العالم الاسلامی» با مسؤولین سیاسی کشورها؛ ۳۰ - رسیدگی به مساجد بوسنی؛ ۳۱ - ساخت ۱۰۴ مسجد در فیلیپین؛ ۳۲ - ساخت و ترمیم ۹۰ مسجد در بوسنی؛ ۳۳ - سهیم شدن در ساخت ۱۳۵۹ مسجد در جهان؛ ۳۴ - کمک به ۳۰۰ مسجد در بلژیک؛ ۳۵ - فعالیت در دانشگاه مسکو؛ ۳۶ - اعطای بورسیه تحصیلی به دانشجویان ۳۴ کشور؛ ۳۷ - ایجاد دانش سرای علوم عربی و اسلامی در توکیو؛ ۳۸ - ۳، ۸۹۱، فارغ‌التحصیل از دانش سرای علوم اسلامی و عربی اندونزی؛ ۳۹ - به راه انداختن کاروان‌های تبلیغی در کردستان عراق؛ ۴۰ - ساخت ۱۸ مسجد در کردستان عراق؛ ۴۱ - کمک‌رسانی به ۱۰۰، ۰۰۰ پناهنده آذربایجانی؛ ۴۲ - چاپ ۳۲۱، ۰۰۰ نسخه کتاب برای بوسنی؛

### تألیفات بر ضدّ وهابیان

بعد از ظهور افکار ابن تیمیه به عنوان مؤسس مکتب وهابیان توسط محمد بن عبدالوهاب تاکنون، علمای اسلام؛ اعم از شیعه و سنی در مقابل این فرقه شدیداً جبهه گیری کرده و از هر طریق ممکن با آن به مقابله پرداخته‌اند. از جمله کتاب‌های زیادی در ردّ افکار آنان تألیف شده است. اینک به اسامی برخی از آنان اشاره می‌کنیم: ۱ - «آل سعود، من این و الی این؟»، محمد صخر. طبع دار القصیم. ۲ - «آیین وهابیت»، شیخ جعفر سبحانی. ۳ - «ابن تیمیه حیات و عقائده»، صائب عبدالحمید. ۴ - «ابن تیمیه فی صورته الحقیقه»، صائب عبدالحمید. ۵ - «ابن تیمیه و امامه علی‌علیه السلام»، سید علی حسینی میلانی. ۶ - «اتحاف اهل الزمان بأخبار ملوک تونس و عهد الأمان»، احمد بن ابی الضیاف. این کتاب در ردّ وهابیت است. ۷ - «اخطاء ابن تیمیه فی حقّ رسول اللّه صلی الله علیه وآله و اهل بینه»، سید شریف دکتر محمود سید صبیح. ۸ - «ازاحه الغی فی الردّ علی عبدالحیّ»، سید علی بن الحسن عسکری. این کتاب در ردّ کتاب «الصرط المستقیم» عبدالحیّ است و در آن بحث از برپایی عزاداری برای سیدالشهدا علیه السلام است. ۹ - «ازاحه الوسوسه عن تقبیل الأعتاب المقدسه»، شیخ عبدالله مامقانی. ۱۰ - «ازهاق الباطل»، امام الحرمین میرزا محمد بن عبدالوهاب آل داوود همدانی. ۱۱ - «اصل الاسلام و حقیقه التوحید»، محمد بن عبدالله مسعودی. ۱۲ - «اظهار العقوق ممن منع التوسل بالنبی و الولی الصدوق»، شیخ مشرفی مالکی جزایری. ۱۳ - «اعتراضات علی ابن تیمیه»، احمد بن ابراهیم سروطی حنفی. ۱۴ - «اعلام النبیل بجواز التقبیل»، ابوالفضل عبدالله بن محمد صدیق غماری. ۱۵ - «اکمال السنه فی نقض منهاج السنه»، سید مهدی بن صالح موسوی قزوینی. ۱۶ - «اکمال المنه فی نقض منهاج السنه»، سراج الدین حسن بن عیسی یمانی. ۱۷ - «الأجوبه النجدیه عن الأسئلة النجدیه»، ابن السفارینی حنبلی. ۱۸ - «الأجوبه عن الأسئلة الهندیه»، نعمان بن محمود معروف به ابن الالوسی. ۱۹ - «الأدله القطعیه علی عدم مشروعیه الدوله السعودیه»، محمد بن عبدالله المسعری. ۲۰ - «الارض و التربه الحسینیّه»، شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء. ۲۱ - «الاستشراق و آل سعود»، دکتر احمد عبدالحمید غراب. طبع دار القصیم. ۲۲ - «الاسلام السعودی الممسوخ»، سید طالب خرسان. ۲۳ - «الاسلام و الایمان فی الردود علی الوهابیه»، حسین حلمی. ۲۴ - «الاسلام و الوثنیة السعودیه»، فهد قحطانی. ۲۵ - «الاصول الأربعة فی تردید الوهابیه»، محمد حسن جان صاحب سرهندی. ۲۶ - «الاقوال المرضیه فی الردّ علی الوهابیه»، فقیه عطاکسم دمشقی حنفی. ۲۷ - «الامامه الکبری و الخلافة العظمی»، سید حسن قزوینی حائری. این کتاب در ردّ منهاج السنه ابن تیمیه است. ۲۸ - «الانتصار للأولیاء الأبرار»، شیخ طاهر سنبل حنفی. این کتاب درباره جواز توسل به پیامبر صلی الله علیه وآله است. ۲۹ - «الانصاف و الانتصاف لاهل الحق من الاسراف فی الردّ علی ابن تیمیه الحنبلی الحزانی»، این کتاب در سال (۷۵۷ ه.ق) تألیف شد و نسخه‌ای از آن در

- کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است. ۳۰ - «الأوراق البغداية في الجوابات النجدية»، شيخ ابراهيم سراوي بغدادی. ۳۱ - «الآيات الیّنات فی قمع البدع و الضلالات»، شيخ محمد حسين كاشف الغطاء. بخشی از آن در ردّ وهابیت است به اسم «رسالة نقض فتاوی الوهابية». ۳۲ - «الآيات الجلیلة فی ردّ شبهات الوهابية»، شيخ مرتضى كاشف الغطاء. ۳۳ - «البراهین الجلیة فی دفع شبهات الوهابية»، سيد محمد حسن قزوینی. ۳۴ - «البراهین الجلیة فی ضلال ابن تیمیة»، سيد حسن صدر کاظمی. در این کتاب به ابن قیم جوزیه و وهابیان به طور ضمنی اشاره شده و گمراهی آنان را ثابت کرده است. ۳۵ - «البراهین الساطعة»، شيخ سلامة عزامی. ۳۶ - «البراءة من الاختلاف»، شيخ علی زین الدین سودانی. در ردّ اهل شقاق و نفاق و ردّ فرقه وهابیان. ۳۷ - «البصائر لمنکری التوسل باهل المقابر»، حمد الله داجوی حنفی هندی. ۳۸ - «البصائر»، مولوی غلام نبی الله معروف به مجد الدولة. ۳۹ - «البيت المعمور فی عمارة القبور»، سيد علی تقی نقوی. ۴۰ - «التبرک»، علی احمدی میانجی. او متعرض ادعای وهابیان در مسأله تبرک شده و جواز آن را از قرآن و روایات به طور مبسوط ثابت کرده است. ۴۱ - «التحذیر من المجازفة بالتکفیر»، سيد محمد علوی مالکی حسنی. ۴۲ - «التحفة الامامية فی دحض حجج الوهابية»، سيد محمد حسن قزوینی. ۴۳ - «التحفة المختارة فی الردّ علی منکر الزيارة»، تاج‌الدین عمر بن علی لخمی مالکی. ۴۴ - «التحفة الوهبيّة فی الردّ علی الوهابية»، شيخ داوود بن سليمان بغدادی. ۴۵ - «التوسل بالموتی». ۴۶ - «التوسل بالنبي و الصالحين و جهلة الوهابين»، ابو حامد بن مرزوق دمشقی شامی. ۴۷ - «التوسل»، مفتی محمد عبدالقیوم قادری. ۴۸ - «التوفيق عن توحيد الخلاق فی جواب اهل العراق علی محمد بن عبدالوهاب»، عبدالله افندی راوی. نسخه‌ای از این کتاب در دانشگاه کمبریج لندن به عنوان ردّ وهابیان موجود است. و نسخه‌ای نیز در کتابخانه اوقاف بغداد وجود دارد. ۴۹ - «الجوابات»، ابن عبدالرزاق حنبلی. ۵۰ - «الجبلة المتین فی اتباع السلف الصالحين»، مولوی سعید الرحمن تیراهی، چاپ ترکیه. ۵۱ - «الحسینیة فی اثبات حليلة التشبيه فی عزاء الحسين علیه السلام»، سيد ميرزا ابی القاسم موسی زنجانی. ۵۲ - «الحقائق الاسلامیة فی الردّ علی المزاعم الوهابية بادلة الكتاب و السنة النبوية»، مالک بن شيخ محمود. ۵۳ - «الحقّ المبین فی الردّ علی الوهابيين»، شيخ احمد سعید سرهندي نقشبندی. ۵۴ - «الحقّ الیقین فی الردّ علی الوهابية»، شيخ يوسف فقيه حاریصی عاملی. ۵۵ - «الحقیقة الاسلامیة فی الردّ علی الوهابية»، عبدالغنی بن صالح حمادة. ۵۶ - «الدرّ الفرید فی العزاء علی السبط الشهيد»، میرزا علی مرعشی شهرستانی. ۵۷ - «الدرّ المنيف فی زیارة اهل البيت الشریف»، احمد بن احمد مصری. ۵۸ - «الدرر السیة فی الردّ علی الوهابية»، احمد بن زینی دحلان، مفتی شافعی. ۵۹ - «الدرّة المضيئة فی الردّ علی ابن تیمیة»، شيخ علی بن عبدالکافی. وی معروف به شيخ الاسلام بوده و در عصر ابن تیمیة می‌زیسته است. این کتاب و کتاب‌های دیگر را در ردّ ابن تیمیة در زمان حیات او نوشته است. ۶۰ - «الدرّة المضيئة فی الردّ علی ابن تیمیة»، محمد بن علی شافعی دمشقی. ۶۱ - «الدعوة الحسينية الى مواهب النبي السیة»، محمد باقر همدانی. این کتاب در اثبات استحباب گریه بر امام حسین علیه السلام به حسب موازین شرعی تألیف شده است. ۶۲ - «الردّ علی ابن تیمیة»، عیسی بن مسعود منکلاتی. ۶۳ - «الردّ علی ابن تیمیة فی الاعتقادات»، محمد حمید الدین حنفی دمشقی. ۶۴ - «الردّ علی ابن عبدالوهاب»، شيخ الاسلام اسماعیل تمیمی مالکی تونسسی. ۶۵ - «الردّ علی ابن عبدالوهاب»، شيخ محمد بن عبداللطیف أحسائی. ۶۶ - «الردّ علی الشبهات الوهابية»، شيخ غلامرضا کاردان. ۶۷ - «الردّ علی الصنعانی الذي مدح ابن عبدالوهاب»، سيد طباطبایی بصری. ۶۸ - «الردّ علی المتعصب العنيد المانع من لعن يزيد»، ابن الجوزی. ۶۹ - «الردّ علی المشبهة»، قاضی بدر الدین ابن جماعة محمد بن ابراهيم شافعی. ۷۰ - «الردّ علی الوهابية»، ابراهيم بن عبدالقادر طرابلسی ریاحی تونسسی مالکی. ۷۱ - «الردّ علی الوهابية»، سيد محمد بن محمود لوسانی. ۷۲ - «الردّ علی الوهابية»، شيخ صالح کواش تونسسی. ۷۳ - «الردّ علی الوهابية»، شيخ محمد جواد بلاغی. ۷۴ - «الردّ علی الوهابية»، شيخ محمد صالح زمزمی شافعی، امام مقام ابراهيم در مکه. ۷۵ - «الردّ علی الوهابية»، شيخ محمد علی اردو بادی. ۷۶ - «الردّ علی الوهابية»، شيخ مهدی اصفهانی. ۷۷ - «الردّ علی الوهابية»، شيخ مهدی بن محمد اصفهانی. ۷۸ - «الردّ علی الوهابية»، شيخ هادی آل کاشف الغطاء. ۷۹ - «الردّ علی الوهابية»، عبد المحسن اشيقری حنبلی، مفتی شهر زبیر در بصره. ۸۰ - «الردّ علی



الوهابیة»، عمر محبوب. نسخه خطی این کتاب در دارالکتاب الوطنیة تونس موجود است. و نسخه عکس برداری شده آن در معهد المخطوطات العربیة در شهر قاهره مصر وجود دارد. ۸۱- «الردّ علی الوهابیة فی تحریمهم بناء القبور»، شیخ عبدالکریم الزین. ۸۲- «الردّ علی فتاوی الوهابیین»، سید حسن صدر کاظمی. ۸۳- «الردّ علی محمّد بن عبدالوهاب»، اسماعیل تمیمی مالکی، شیخ الاسلام تونس. ۸۴- «الردّ علی محمّد بن عبدالوهاب»، محمّد بن سلیمان کردی شافعی، استاد محمّد بن عبدالوهاب. ۸۵- «الردّ علی منکرى الحسن و القبح»، سید ابی المکارم حمزه بن علی. ۸۶- «الردود الستة علی ابن تیمیة فی الامامة»، سید عبدالله بن ابی القاسم بلادی. ۸۷- «الردود علی محمّد بن عبدالوهاب»، شیخ صالح فلاپی مغربی. سید علوی بن حدّاد می گوید: این کتابی است بزرگ که در آن رساله‌ها و جواب‌هایی است که تمام آن‌ها از علمای مذاهب اربعه: حنفیه، مالکیه، شافعیه و حنابله در ردّ بر محمّد بن عبدالوهاب است. ۸۸- «الرسالة الرویة علی الطائفة الوهابیة»، محمّد عطاء الله رومی. ۸۹- «الرسالة المرضیة فی الردّ علی من ینکر الزیارة المحمّدیة»، محمّد سعد مالکی. ۹۰- «السعودیة بین الاستبداد و الديمقراطية»، محمّد عبدالحمید، طبع مؤسسه الرافد للنشر و التوزیع. ۹۱- «السلفیة الوهابیة، افکارها الاساسیة، و جذورها التاريخیة»، حسن بن علی سقّاف شافعی. طبع دار الامام النووی، عمان. ۹۲- «السیاسة الدینیة لدفع الشبهات علی المظاهرات الحسینیة»، شیخ عبد المهدی بن ابراهیم آل مظفر. ۹۳- «السیف الباتر لعنق المنکر علی الأکابر»، سید علوی بن احمد الحدّاد. ۹۴- «السیف الثقیل فی ردّ ابن تیمیة و ابن قیم الجوزیة»، تقی الدین سبکی. این کتاب با تکمله‌ای بر آن، از شیخ مجد زاهد کوثری در مصر به طبع رسیده است. ۹۵- «السیف الحیدری فی جواز تقبیل ضریح الحسین بن علی علیهما السلام»، ولایت علی اکبر فوری. این کتاب در ردّ کتاب «الصرط المستقیم» عبدالحیّ تألیف شده است. ۹۶- «السیف الهندی فی اماتة طریقة النجدی»، شیخ عبدالله بن عیسی صنعانی یمنی. ۹۷- «السیوف الصقال فی اعناق من انکر علی الاولیاء بعد الانتقال»، یکی از علمای بیت المقدس. ۹۸- «السیوف المشرقیة لقطع اعناق القائلین بالجهة و الجسمیة»، علی بن محمّد میلی جمالی تونس مغربی مالکی. ۹۹- «الشعائر الحسینیة»، شیخ محمّد حسین آل مظفر. ۱۰۰- «الشعائر الحسینیة فی العراق»، طامس لائل. ۱۰۱- «الشیعة و الوهابیة»، سید مهدی قزوینی کاظمی. ۱۰۲- «الصارم الهندی فی عنق النجدی»، شیخ عطاء مکی. ۱۰۳- «الصرط المستقیم فی استجاب العزاء لسید الشهداء علیه السلام»، مولوی غلام علی بهاونگری هندی. ۱۰۴- «الصوارم الماضیة لردّ الفرقة الهاویة و تحقیق الفرقة الناجیة»، سید محمّد مهدی قزوینی حلّی. ۱۰۵- «الصواعق الالهیة فی الردّ علی الوهابیة»، شیخ سلیمان بن عبدالوهاب، برادر محمّد بن عبدالوهاب. ۱۰۶- «الصواعق و الرعود»، شیخ عقیف الدین عبدالله بن داوود حنبلی. ۱۰۷- «العقائد التسع»، شیخ احمد بن عبدالاحد فاروقی حنفی نقشبندی. ۱۰۸- «العقائد الصحیحة فی تردید الوهابیة النجدیة»، خواجه حافظ محمّد حسن خان سرهندی. ۱۰۹- «العقود الدرّیة»، منظومه شعر در ردّ بر وهابیان، سید محسن امین عاملی. ۱۱۰- «العلاقات الامریکیة السعودیة»، محمّد نیرب، چاپ مکتبه مدبولی، قاهره. ۱۱۱- «العلماء و العرش ثنائیة السلطنة فی السعودیة»، نور عبدالله. چاپ مؤسسه الرافد. ۱۱۲- «الفجر الصادق فی الردّ علی منکرى التوسل و الکرامات و الفوارق»، جمیل صدقی زهاوی افندی بغدادی. این کتاب در مصر در سال ۱۳۲۳ ه.ق چاپ شد و تجدید طبع آن به توسط حسین حلمی در استانبول انجام گرفت. ۱۱۳- «الفرقة الوهابیة فی خدمة من؟»، سید ابوالعلی تقوی. ۱۱۴- «الفصول المهمة فی مشروعیة زیارة النبی و الأئمة»، شیخ مهدی ساعدی عماری نجفی. ۱۱۵- «الکلمات الثامات فی المظاهر العزائیة»، میرزا محمّد علی اردوبادی. ۱۱۶- «الکلمات الجامعة حول المظاهر القرآنیة»، میرزا محمّد علی اردوبادی. ۱۱۷- «المدارج السنیة فی ردّ الوهابیة»، عامر قادری. ۱۱۸- «المسائل المنتخبة»، قاضی حبیب الحقّ بن عبدالحقّ. ۱۱۹- «المشاهد المشرّفة و الوهابیون»، شیخ محمّد علی سنقری حائری. ۱۲۰- «المقالات السنیة فی کشف ضلالات احمد بن تیمیة»، شیخ عبدالله هروی معروف به حبشی. ۱۲۱- «المقالات الوفیة فی الردّ علی الوهابیة»، شیخ حسن قربک. ۱۲۲- «المقالة المرضیة فی الردّ علی ابن تیمیة»، قاضی القضاة مالکی، نقی الدین بن عبدالله محمّد اقنانی. ۱۲۳- «المناهج الحائریة فی نقض کتاب الهدایة السنیة»، سید محمّد حسن قزوینی. ۱۲۴- «المنح الالهیة فی طمس الضلالة الوهابیة»، اسماعیل تمیمی تونس. این کتاب در دارالکتب الوطنیة

تونس به صورت مخطوط موجود است. و عکسی از آن در معهد المخطوطات العربیة در قاهره وجود دارد. ۱۲۵ - «المنحة الوهابیة فی الرد علی الوهابیة»، شیخ داوود بن سلیمان نقشبندی بغدادی. ۱۲۶ - «المواسم و المراسم فی الاسلام»، جعفر مرتضی‌العالمی. ۱۲۷ - «المواهب الرّحمائیة و السهام الأحمدیة فی محور الوهابیة»، شیخ احمد شیخ داوود. ۱۲۸ - «المیزان الکبری»، عبدالوهاب البصری. این کتاب همراه کتاب «علماء المسلمین و الوهابیون» به چاپ رسیده است. ۱۲۹ - «النفع العمیم فی انتفاع اموات المسلمین بالقرآن العظیم»، مرکز جمعیه المشریح الخیریة الاسلامیة. ۱۳۰ - «النقول الشرعیة فی الرد علی الوهابیة»، شیخ مصطفی بن احمد الشطی الحنبلی الدمشقی. ۱۳۱ - «الوجیزة فی ردّ الوهابیة»، علی بن علی رضا خویی، به عربی. ۱۳۲ - «الوجیزة فی ردّ الوهابیة»، علی بن علی رضا خویی، به فارسی. ۱۳۳ - «الوهابیون و البیوت المرفوعة»، شیخ محمّد علی بن حسن همدانی سنقری کردستانی. ۱۳۴ - «الوهابیة، دعاوی و ردود»، نجم الدین طبسی. ۱۳۵ - «الوهابیة، فکراً و ممارسه»، محمّد عوض الخطیب، مطبوعه المعراج للطباعة و النشر و التوزیع. ۱۳۶ - «الوهابیة فی نظر علماء المسلمین»، احسان عبداللطیف بکری. ۱۳۷ - «الوهابیة و اصول الاعتقاد»، محمّد جواد بلاغی. ۱۳۸ - «الوهابیة و التوحید»، علی الکورانی العالمی. ۱۳۹ - «الهادی فی جواب مغالطات الفرقة الوهابیة»، شیخ محمّد فارسی حائری دلمی. این کتاب در ردّ کتاب «کشف الشبهات» محمّد بن عبدالوهاب تألیف شده است. ۱۴۰ - «الهدیة السنیة فی ابطال مذهب الوهابیة»، سید محمّد حسن قزوینی. ۱۴۱ - «انتفاضة الحرم»، منظمة الثورة الاسلامیة فی الجزيرة العربیة. ۱۴۲ - «اهداء الحقیق معنی حدیث الغدیر الی اخیه البارع البصیر»، سید مرتضی خسرو شاهی. این کتاب در ردّ برخی از اوهام و هابیان است. ۱۴۳ - «این است آیین هابیت»، سید ابراهیم سید علوی. ۱۴۴ - «بحوث مع اهل السنه و السلفیة»، سید مهدی حسینی روحانی. این کتاب در ردّ مقاله ابراهیم سلیمان جهمان تألیف شده است. ۱۴۵ - «برائة الشیعة مع مفترات الوهابیة»، محمّد احمد حامد سودانی. ۱۴۶ - «بریطانیا و ابن سعود»، محمّد علی سعید. ۱۴۷ - «تاریخ آل سعود»، ناصر السعید. در این کتاب تاریخ سیاه آل سعود ثبت شده است. ۱۴۸ - «تاریخ الوهابیة»، ایوب صبری پاشا رومی. ۱۴۹ - «تبیین ضلالات الألبانی»، شیخ الوهابیة المتحدّث شیخ عبدالله هروی. ۱۵۰ - «تجدید کشف الارتیاب»، سید حسن امین. ۱۵۱ - «تجرید سیف الجهاد لمذعی الاجتهاد»، شیخ عبدالله بن عبد الطیف شافعی، استاد محمّد بن عبدالوهاب. ۱۵۲ - «تحریض الاغنیاء علی الاستغاثة بالانبیاء و الاولیاء»، شیخ عبدالله بن ابراهیم میر غنی. ۱۵۳ - «تحلیلی نو بر عقاید و هابیان»، محمّد حسن ابراهیمی. ۱۵۴ - «تطهیر الفؤاد من دنس الاعتقاد»، شیخ محمّد بخت مطبوعی حنفی از علمای الازهر. ۱۵۵ - «تهکم المقلّیدین بمن ادعی تجدید الدین»، شیخ محمّد بن عبدالرحمن حنبلی. ردیه‌ای است بر ضدّ محمّد بن عبدالوهاب در هر مسأله‌ای که او بدعت گذاشته است. ۱۵۶ - «ثامن سّوال»، سید عبدالرزاق موسی مقّم. در این کتاب بحث از حوادثی است که در سال ۱۳۴۳ ه. ق اتفاق افتاد؛ از قبیل خراب شدن قبور بقیع به دست و هابیان. ۱۵۷ - «جلاء الحق فی کشف احوال اشرار الخلق»، شیخ ابراهیم حلمی قادری. ۱۵۸ - «جلاء العینین فی محاکمة الأحمدین»، شیخ نعمان بن محمود آلوسی بغدادی. این کتاب در ردّ احمد بن تیمیه و احمد بن حجر هیثمی است. ۱۵۹ - «جنایت و هابیت»، سید حسن میردامادی. ۱۶۰ - «جوابات الوهابیین»، سید محمّد حسین موسی. ۱۶۱ - «جواز اقامة العزاء لسید الشهداء»، سید علی بن دلدار علی نقوی. ۱۶۲ - «جواز العزاء للحسین علیه السلام»، سید ظفر حسن مروهی. ۱۶۳ - «جواز لعن یزید اشقی بنی امیه»، شیخ هادی آل کاشف الغطاء. ۱۶۴ - «چهره حقیقی ابن تیمیة»، محسن اسلامی. ۱۶۵ - «حسن المقصد فی عمل المولد»، جلال الدین سیوطی. این کتاب درباره تأثیر مولودی خوانی برای پیامبر صلی الله علیه و آله است و آن را در ردّ کسی نوشته که فتوا به تحریم آن داده است. ۱۶۶ - «خدای و هابیها»، سید محمود عظیمی. ۱۶۷ - «خلاصة الکلام فی بیان امراء البلد الحرام»، سید احمد زینی دحلان مکی شافعی. چاپ ترکیه. ۱۶۸ - «خیر الحجّة فی الرد علی ابن تیمیة فی العقائد»، احمد بن حسین بن جبرئیل شافعی. ۱۶۹ - «دراسات فی منهاج السنه»، سید علی حسینی میلانی. ۱۷۰ - «دعوة الحقّ الی ائمة الخلق»، سید محمّد هادی بجستانی خراسانی. ۱۷۱ - «دعوی الهدی الی الورع فی الأفعال و الفتوی»، شیخ محمّد جواد بلاغی. این کتاب در ردّ فتاوی و هابیان به تخریب بقاع متبرّکه تألیف شده است. ۱۷۲ - «دفع الشبه عن الرسول و

الرساله»، ابوبکر بن محمد بن عبدالمؤمن تقی الدین حصینی دمشقی. ۱۷۳ - «دفع شبه التشبيه في الردّ على جهلة الحنابلة»، ابی الفرج ابن الجوزی حنبلی. ۱۷۴ - «دفع شبه من شبه و تمرّد»، تقی الدین حصینی دمشقی. این کتاب در ردّ ابن تیمیه و آرای فاسد او در عقاید؛ همچون تجسیم تألیف شده و در آن به طور تفصیل متعرّض مسأله زیارت قبور نیز شده است. ۱۷۵ - «دفع شبهه التشبيه بأكفّ الثرية»، ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی الحنبلی. ۱۷۶ - «دلیل واقعی در جواب وهابی»، سید حسین عرب باغی. ۱۷۷ - «دو محور عقائد وهابیان»، داوود الهامی. ۱۷۸ - «ردّ البدع و الشبهات»، شیخ محمد حسین خراسانی. ۱۷۹ - «ردّ الفتوی بهدم قبور الائمه فی البقیع»، محمد جواد بلاغی. ۱۸۰ - «ردّ علی ابن تیمیه»، احمد بن محمد شیرازی، کمال الدین. ۱۸۱ - «ردّ علی ابن عبدالوهاب»، شیخ احمد مصری احسائی. ۱۸۲ - «ردّ علی ابن عبدالوهاب»، شیخ عبدالله بن عیسی موسی. ۱۸۳ - «ردّ علی ابن عبدالوهاب»، علامه برکات شافعی احمدی مکی. ۱۸۴ - «ردّ علی الشیخ ابن تیمیه»، شیخ نجم‌الدین بن ابی الدرّ بغدادی. ۱۸۵ - «ردّ وهابی»، مفتی محمود بن المفتی عبدالقیوم. ۱۸۶ - «رساله فی الردّ علی ابن تیمیه فی التجسیم والاستواء والجهه»، شهاب الدین احمد بن یحیی الکلابی حلبی. ۱۸۷ - «رساله فی الردّ علی ابن تیمیه فی الطلاق»، محمد بن علی مازنی. ۱۸۸ - «رساله فی الردّ علی ابن تیمیه فی مسأله حوادث لا اول لها»، بهاء‌الدین عبدالوهاب الأحمیمی شافعی معروف به مصری. ۱۸۹ - «رساله فی الردّ علی الوهابیه»، شیخ قاسم ابی الفضل محبوب مالکی. ۱۹۰ - «رساله فی تحقیق الربطه»، شیخ خالد البغدادی. این کتاب در ضمن کتاب «علماء المسلمین و الوهابیین» چاپ شده است. ۱۹۱ - «رساله فی جواز التوسل»، علامه مفتی فاس شیخ مهدی وازنانی. این کتاب در ردّ محمد بن عبدالوهاب تألیف شده است. ۱۹۲ - «رساله فی حکم التوسل بالانبياء و الاولیاء»، شیخ محمد حنین مخلوق. ۱۹۳ - «رساله فی مسأله الزیارة»، در ردّ بر ابن تیمیه از محمد بن علی مازنی. ۱۹۴ - «رساله فی هدم المشاهد»، سید ابو تراب خونساری. ۱۹۵ - «رساله مسجعه محکمه»، علامه شیخ صالح کواشی تونسسی. ۱۹۶ - «سبیل النجاه عن بدع اهل الزيغ و الضلاله»، عبدالرحمن القوتنی هندی. چاپ ترکیه. ۱۹۷ - «سبیل النجاه عن بدعه اهل الزيغ و الضلاله»، قاضی عبدالرحمن قوتنی. ۱۹۸ - «سعادة الدارين فی الردّ علی الفرقین: الوهابیه و مقلده الظاهریه»، ابراهیم بن عثمان بن سمودی منصورى مصری، در دو جلد. ۱۹۹ - سیف الجبار المسلول علی اعداء الأبرار»، شاه فضل رسول قادری. ۲۰۰ - «سیف حسینی فی الردّ علی من حرّم عزاء الحسین». ۲۰۱ - «شبهات السلفیه»، جواد حسین دیلمی. ۲۰۲ - «شبهات الوهابیه»، حسن ابن ابوالمعالی. ۲۰۳ - «شرح کلمات الصوفیه، الردّ علی ابن تیمیه»، محمود محمود الغراب. ۲۰۴ - «شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام علیه الصلاه و السلام»، شیخ ابوالحسن علی تقی الدین سبکی شافعی، قاضی القضاء. ۲۰۵ - «شواهد الحقّ فی التوسل بسید الخلق»، شیخ یوسف بن اسماعیل نهبانی، رئیس محکمه حقوق در بیروت. ۲۰۶ - «شؤون الشیعه و الوهابیه»، سید محمد مهدی قزوینی کاظمی. ۲۰۷ - «صدق الخبر فی خوارج القرن الثانی عشر»، شریف عبدالله بن حسن پاشا حجازی. در اثبات این که وهابیان از خوارجند. ۲۰۸ - «صريح البيان فی الردّ علی من خالف القرآن»، شیخ عبدالله هروی. ۲۰۹ - «صفحة عن آل سعود الوهابیین و آراء علماء السنه فی الوهابیه»، سید مرتضی رضوی. ۲۱۰ - «صلح الاخوان»، شیخ داوود بن سلیمان نقشبندی بغدادی. این کتاب در ردّ بر وهابیان به جهت تکفیر مسلمین نوشته شده است. ۲۱۱ - «صواعق محرقة»، شیخ ابی الحسن بن محمد دولت آبادی مرندي. در ردّ وهابیان در تخریب بقاع متبرکه است. ۲۱۲ - «ضلالات الوهابیه»، حسین حلمی. ۲۱۳ - «ضیاء الصدور لمنکر التوسل بأهل القبور»، ظاهر شاه میان هندی. ۲۱۴ - «عقد نفیس فی ردّ شبهات الوهابی التعیس»، اسماعیل ابوالفداء تیممی تونسسی، فقیه مورّخ. ۲۱۵ - «علماء المسلمین و الوهابیون»، جمع کننده حسین حلمی ایشیق. در این کتاب پنج رساله است که در ردّ وهابیان نوشته شده است. ۲۱۶ - «غایه البیان فی تنزیه الله عن الجهه و المكان»، قسم الابحاث و الدراسات الاسلامیه فی جمعیه المشاریع الخیریه الاسلامیه. ۲۱۷ - «غفله الوهابیه عن الحقائق الدینیة»، سید مهدی قزوینی کاظمی. ۲۱۸ - «غوث العباد بیان الرشاد»، شیخ مصطفی حمّامی مصری. ۲۱۹ - «فتنه الوهابیین»، احمد بن زینی دحلان، مفتی شافعیان در مکه و مدینه و مدرس در مسجد الحرام مکه. این قسمتی از کتاب او به نام «الفتوحات الاسلامیه» می باشد که به طور مستقل چاپ شده است. ۲۲۰ - «فرقان



القرآن بین الجهات الخالق و جهات الأکوان»، شیخ سلامه عزامی قضاعی شافعی. مؤلف در این کتاب نظر ابن تیمیه و وهابیان را در قول به تجسیم رد کرده است. این کتاب در مصر به اهتمام محمد امین کردی در مقدمه کتاب «الأسماء و الصفات» بیهقی چاپ شد، و چاپ مجدد آن به توسط دار احیاء التراث العربی در بیروت انجام گرفت. ۲۲۱ - «فرقه وهابی و پاسخ به شبهات آن‌ها»، سید حسن قزوینی حائری. این ترجمه کتاب «البراهین الجلیّة» است، که به توسط علی دوانی انجام گرفته است. ۲۲۲ - «فصل الخطاب فی الردّ علی محمّد بن عبدالوهاب»، شیخ سلیمان بن عبدالوهاب، برادر محمّد بن عبدالوهاب (مؤسس وهابیت). این اولین کتابی است که در ردّ وهابیان نوشته شده است. ۲۲۳ - «فصل الخطاب فی ردّ ضلّالات ابن عبدالوهاب»، احمد بن علی بصری. مشهور به قیانی. ۲۲۴ - «فصل الخطاب فی نقض مقاله ابن عبدالوهاب»، شیخ محمّد بن عبدالنبی نیشابوری اخباری. ۲۲۵ - «فضل الذاکرین و الردّ علی المنکرین»، عبدالغنی حماده. ۲۲۶ - «فلسفه عزاداری»، غلام حسین بن محمّد ولی. ۲۲۷ - «قاعده اهل الباطل بدفع شبهات المجادل»، علی بن عبدالله بحرانی. این کتاب در ردّ کسانی است که اقامه عزاداری بر امام حسین علیه السلام را تحریم کرده‌اند. ۲۲۸ - «قراءة فی کتاب التوحید»، دکتر عبدالهادی فضلی. ۲۲۹ - «قصیده فی الردّ علی ابن عبدالوهاب»، علامه سیو معمی. ۲۳۰ - «قصیده فی الردّ علی الصنعانی الذی مدح ابن عبدالوهاب»، سید مصطفی مصری بولاقی. ۲۳۱ - «قصیده فی الردّ علی الصنعانی فی مدح ابن عبدالوهاب»، شیخ ابن غلبون لیبی. ۲۳۲ - «قصیده فی ردّ الوهابیة»، شیخ عبدالعزيز قرشی علجی مالکی احسائی. ۲۳۳ - «قیام العرش السعودی»، ناصر فرج. نویسنده در این کتاب بحث گسترده‌ای درباره ارتباطات سعودی‌ها با انگلستان دارد. ۲۳۴ - «کتاب صاعقه العذاب»، صفی الدین احمد بن عبدالله. ۲۳۵ - «کشف الارتیاب فی ردّ عقائد ابن عبدالوهاب»، سید محسن امین عاملی. فرزند ایشان این کتاب را با مقدمه‌ای مفصّل با عنوان «تجدید کشف الارتیاب» به چاپ رسانده است. ۲۳۶ - «کشف النقاب عن عقائد ابن عبدالوهاب»، سید علی نقی نقوی لکهنوی هندی. ۲۳۷ - «کفر الوهابیة»، شیخ محمّد علی قمی کربلایی حائری. ۲۳۸ - «گفتگوی بی ستیز»، دکتر عصام العباد. ۲۳۹ - «لفحات الوجد من فعلات اهل نجد»، محسن بن عبدالکریم بن اسحاق. این کتاب در ردّ عقیده پیروان محمّد بن عبدالوهاب نوشته شده است. ۲۴۰ - «لمحة عن انتهاكات النظام السعودي لحقوق الشيعة في الحجاز»، مرکز الحرمین للإعلام اسلامی. ۲۴۱ - «لیس من الاسلام»، محمّد غزالی. این کتاب در مکتبه وهبه قاهره به چاپ رسیده است. ۲۴۲ - «مخالفة الوهابیة للقرآن و السنة»، عمر عبدالسلام. ۲۴۳ - «مذکرات مستر همفر»، خاطرات مستر همفر، جاسوس انگلیسی در خاورمیانه. ۲۴۴ - «مصباح الأنام و جلاء الضلّام فی ردّ شبه البدعی النجدی الّتی اضلّ بها العوام»، سید علی بن احمد حدّاد. این کتاب در چاپخانه عامره مصر در سال ۱۳۲۵ ه. ق به چاپ رسیده است. ۲۴۵ - «مع الوهابیین فی خططهم و عقائدهم»، شیخ جعفر سبحانی. ۲۴۶ - «مقالات الکوثری»، شیخ محمّد زاهد کوثری. ۲۴۷ - «مکة»، دکتر شیخ محمّد هادی امینی. ۲۴۸ - «من اقطاب الکذّابین ابن تیمیة الحزّانی»، محمّد رضی رضوی. ۲۴۹ - «منظومة فی الردّ علی الوهابیة»، در ۱۵۰۰ بیت، شیخ عبدالحسین خیامی عاملی. ۲۵۰ - «من معرّبات المکتوبات»، شیخ احمد بن عبدالأحد قادری نقشبندی حنفی. این کتاب همراه با کتاب «علماء المسلمین و الوهابیون» به چاپ رسیده است. ۲۵۱ - «منهاج الشریعة فی الردّ علی ابن تیمیة»، سید مهدی موسوی قزوینی. ۲۵۲ - «منهج الرشاد لمن اراد السداد فی الردّ علی الوهابیة»، شیخ جعفر کاشف الغطاء. ۲۵۳ - «منهج السلف فی فهم النصوص بین النظریة التطبيقیة»، سید محمّد بن سید علوی مالکی حسنی. ۲۵۴ - «نبذة من السیاسة الحسینیة»، شیخ محمّد حسین آل کاشف الغطاء. ۲۵۵ - «نجم المهتدین برجم المعتدین فی ردّ ابن تیمیة»، فخر ابن المعلم قرشی. ۲۵۶ - «نظرة فی کتاب منهاج السنة النبویة»، احمد کنانی. این کتاب برگرفته از کتاب «الغدیر» علامه امینی رحمه الله است که درباره منهاج السنة نوشته شده است. ۲۵۷ - «نقد و تحلیلی پیرامون وهابی گری»، دکتر همایون همتی. ۲۵۸ - «نگاهی به پندارهای وهابیت»، علامه محمّد حسین کاشف الغطاء، ترجمه از محمّد حسین رحیمیان. ۲۵۹ - «وسیلة الاسلام بالنبی علیه الصلاة و السلام»، ابوالعباس احمد بن خطیب، مشهور به ابن قنفذ قسنطینی جزایری. ۲۶۰ - «وهابیان»، علی اصغر فقیهی. ۲۶۱ - «وهابیت و آل سعود، توطئه استعمار»، سید محمود اسد اللّهی. ۲۶۲ - «وهابیت و ریشه‌های آن»، نور الدین

مدرس چهار دهی. ۲۶۳ - «وهابی و صاروخ صینی»، انور عبداللّه. ۲۶۴ - «وهابی‌ها»، سید ابراهیم سید علوی. ۲۶۵ - «هذه هي الوهابية»، شیخ محمد جواد مغنیه. ۲۶۶ - «هكذا رأيت الوهابيين»، عبداللّه محمد.

## صفات الهی از دیدگاه وهابیت

### کیفیت صفات

در خصوص آیات و روایاتی که صفات خداوند در آن یاد شده و در ظاهر مخالف عقل قطعی است، بین علما و متکلمان سه نظریه وجود دارد:

### ۱ - مذهب تأویل

این مذهب موافق رأی اهل بیت علیهم السلام و فلاسفه و کثیری از علمای اهل سنت؛ از جمله: معتزله و ماتریدیه است. اساس این قول بر تنزیه خداوند متعال است. طبق این رأی، حکم اولی آن است که هر صفتی را باید بر معنای حقیقی آن حمل کرد، و در صورتی که مانع لفظی یا عقلی در میان بود، باید آن را تأویل و بر معنای کنایی و مجازی اش حمل نمود. نوبی در شرح صحیح مسلم می‌گوید: نخستین چیزی که اعتقاد به آن بر هر مؤمنی واجب است، تنزیه خداوند متعال از مشابیهت مخلوقات است. و اعتقاد بر خلاف آن مخلّ به ایمان است. تمام علما از امامان مسلمین اتفاق کرده‌اند که آنچه از صفات خداوند در قرآن و حدیث وارد شده که ظاهر آن تشبیه خداوند به خلق است، باید بر این اعتقاد بود که آن ظاهر مراد خداوند نیست. (۷۳۲ ...). همو در جایی دیگر می‌گوید: «این که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که آتش در دوزخ پر نمی‌شود تا آن که خداوند قدم خود را در آن می‌گذارد، این حدیث از احادیث مشهور در باب صفات است. قاضی عیاض می‌گوید: باید معنای آن را از ظاهرش صرف کرده و تأویل نمود؛ زیرا دلیل عقلی قطعی بر محال بودن اثبات اعضا و جوارح بر خداوند اقامه شده است.» (۷۳۳) قسطلانی در ارشاد الساری می‌نویسد: «غضب خداوند کنایه از عقوبت اوست.» (۷۳۴) ابو منصور ماتریدی در تأویل «دستان» در قول خداوند متعال: { بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ } می‌گوید: «دو دست، کنایه از نعمت گسترده است.» (۷۳۵)

### ۲ - مذهب تفویض و توقف

جماعتی دیگر از علمای اهل سنت قائل به توقفند؛ به این معنا که گفته‌اند: لازم است به جهت احتیاط در دین، راجع به صفات سخنی نگوییم و آن‌ها را تفسیر ننماییم. از جمله کسانی که به این نظریه متمایل شده‌اند، مالک بن انس و سفیان بن عیینه است. (۷۳۶)

### ۳ - مذهب حمل به ظاهر

این نظریه قول کسانی است که تأویل صفات و هم‌چنین تفویض و توقف آن را حرام می‌شمارند، و معتقدند که تمام صفات را بر ظاهرشان باید حمل نمود. ابن تیمیه در کتاب الفتاوی می‌نویسد ...: «آنچه در کتاب و سنت ثابت شد و سلف از امت بر آن اجماع کرده‌اند حقّ است و اگر لازمه آن نسبت جسمیت به خداوند باشد اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حقّ، حقّ است.» (۷۳۷) ابن بطوطه در کتاب خود می‌نویسد: «در دمشق از فقهای حنبلی شخصی بود به نام تقی الدین ابن تیمیه ... روز جمعه بر او وارد شدم؛ در حالی که بر منبر مسجد جامع شهر مردم را موعظه می‌نمود. از جمله صحبت‌هایش این بود که خداوند به آسمان دنیا فرود می‌آید؛ همان‌گونه

که من از منبر پایین می‌آیم. در این هنگام از منبر پایین آمد. عالمی از فقهای مالکی معروف به ابن الزهرا بر او انکار نمود، مردم بر سرش ریختند و با دست و کفش کتک مفضیلمی به او زدند، به حدی که عمامه از سرش به روی زمین افتاد». (۷۳۸) شیخ بن باز در فتاوی خود می‌گوید: «تأویل در صفات امری منکر است و جایز نیست، بلکه واجب است اقرار بر صفات کرد طبق ظاهری که لایق به خداوند است». (۷۳۹) همو می‌گوید: «اهل سنت و جماعت از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آنند که خداوند در آسمان بالای عرش خود است و دست‌ها به سوی او دراز می‌گردد». (۷۴۰) البانی محدث وهابیان در فتاوی خود می‌گوید: «ما اهل سنت ایمان داریم به این که از نعمت‌های خداوند بر بندگانش آن است که خداوند در روز قیامت بر مردم تجلی می‌کند و همگان او را می‌بینند، همان گونه که ماه شب چهارده را مشاهده می‌کنند. (۷۴۱) او هم چنین در جایی دیگر بر بخاری ایراد گرفته که چرا قول خداوند: { كَلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ } را به ملک تأویل کرده و می‌گوید: «این گونه تأویل را شخص مسلمان مؤمن انجام نمی‌دهد». (۷۴۲) همو در جایی دیگر می‌گوید: «ما معتقدیم که کثیری از اهل تأویل کافر نیستند، ولی گفتارشان همانند کافران است». (۷۴۳)

### استدلال قائلین به تأویل صفات

۱ - ادعای اجماع از قاضی عیاض، و نووی و دیگران بر تأویل؛ نووی از قاضی عیاض نقل می‌کند که بین مسلمانان اختلاف نیست در این که صفات خبری خداوند را که در قرآن و حدیث آمده، باید تأویل نمود. (۷۴۴) ۲ - تعبیرهای کنایی امری عادی در زندگی بشر است که خداوند متعال نیز به جهت فهم مردم مطابق با محاورات آن‌ها در قرآن کریم سخن گفته است. علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر المیزان در سبب ورود الفاظ متشابه در قرآن می‌فرماید: «سبب ورود الفاظ متشابه در قرآن به خضوع قرآن در القای معارف عالی باز می‌گردد؛ زیرا قصد خداوند آن است که با الفاظ و اسلوب‌های متداول بین مردم مطالب عالی را به مردم تفهیم کند، و می‌دانیم که این الفاظ برای معانی محسوس یا قریب به حس وضع شده است؛ از همین رو وافی به تمام مقصود نبوده و سبب ایجاد تشابه در آن‌ها گشته است، مگر بر کسانی که از نوعی بصیرت و تسلط علمی برخوردارند، که در نتیجه تشابهات قرآن برای آنان با تعمیق نظر و دقت فکر و با رجوع به محکمت، روشن و واضح خواهد گشت». (۷۴۵) ابن رشد اندلسی در کتاب فصل المقال در بحثی با عنوان: حق با حق مخالفت نداشته، بلکه شاهد و موافق بر آن است، می‌نویسد: «ما مسلمانان معتقدیم که شریعت الهی حق است و می‌تواند ما را به سعادت برساند ... و نیز معتقدیم که هرگز حکم عقلی و برهانی با شرع به مخالفت بر نمی‌خیزد ... آن‌گاه می‌گوید: هر گاه حکم عقلی برهانی بر خلاف شرع بود باید شرع را تأویل نمود. و معنای تأویل آن است که لفظ را از معنای حقیقی به معنای مجازی تبدیل کرد و این عادت عرب است که گاهی در کلماتش از تشبیه و استعاره استفاده می‌کند. و این مطلبی است که هیچ یک از مسلمین در آن شک ندارند ... از همین رو مسلمانان اتفاق کرده‌اند بر این که واجب نیست در آنجا که ظاهر آیه یا روایت با حکم عقلی قطعی مخالف است آن‌ها را به ظاهرش حمل نمود». (۷۴۶)

### اهتمام اهل بیت علیهم السلام در تنزیه باری تعالی

قاضی عبدالجبار معتزلی می‌گوید: «خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان نفی تشبیه، و اثبات عدل قابل احصا و شمارش نیست». (۷۴۷) امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «هر کس که خدا را به خلقتش تشبیه نماید، مشرک است، و هر کس که او را به داشتن مکان توصیف کند، کافر است». (۷۴۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «چیزی شبیه خداوند عزوجل نیست». (۷۴۹) همچنین فرمود: «مَنزَه است خداوندی که غیر از او کسی به حقیقتش پی نخواهد برد. او همانندی ندارد». (۷۵۰)

## منزلت عقل از دیدگاه قرآن و روایات

قرآن کریم کسانی را که از عقل خود استفاده نمی‌کنند، به عنوان بدترین چهارپایان تعبیر کرده است و می‌فرماید: { إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ }؛ (۷۵۱) «همانا بدترین چهارپایان نزد خداوند، اشخاص کر و گنگی هستند که تعقل نمی‌کنند.» و در جایی دیگر می‌فرماید: { وَيَجْعَلُ الرُّجَسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ }؛ (۷۵۲) «خداوند پلیدی را برای کسانی قرار می‌دهد که تعقل نمی‌کنند.» امام صادق علیه السلام در حدیثی می‌فرماید ...: «به عقل است که بندگان، خالق خود را شناخته و مخلوق بودن خود را می‌شناسند، او مدبر آنان است و همه تحت تدبیر اویند، و تنها او باقی و بقیه فانی اند.» (... ۷۵۳) قاضی عبدالجبار معتزلی در وصف ادله می‌گوید: «اولین دلیل عقل است؛ زیرا با اوست که بین نیک و بد تمیز داده می‌شود و نیز به واسطه اوست که حجیت کتاب و هم‌چنین حجیت سنت و اجماع ثابت می‌شود.» (۷۵۴) ابوعلی جبایی از بزرگان معتزله می‌گوید: «همه معارفی که در قرآن راجع به توحید و عدل وارد شده، تأکید کننده اموری است که عقل انسان به آن اذعان دارد.» (... ۷۵۵)

### رؤیت

### رؤیت

از جمله مسائلی که از روزگاران کهن نزد متکلمان مورد بحث بوده و اختلاف شدیدی در آن واقع شده، رؤیت خداوند متعال است. آیا خداوند را در دنیا یا در آخرت، به چشم سر یا با چشم بصیرت می‌توان دید؟ در این زمینه اقوال مختلفی وجود دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم؛ معتزله و شیعه امامیه معتقدند: خداوند متعال در دنیا و آخرت به دیده سر ادراک نمی‌شود، ولی با قلب و دل و به چشم یقین رؤیت می‌شود. و این عالی‌ترین مراتب ایمان است که از او به «عین یقین» و شهود قلبی تعبیر می‌شود. لکن وهابیان و حنبلیان به طور عموم، و تابعین مذهب اشعری از حنفیه و مالکیه و شافعیه معتقدند که خداوند متعال در دنیا یا در آخرت دیده می‌شود. ابن قیم جوزیه می‌گوید: «قرآن و سنت متواتر و اجماع صحابه و ائمه اسلام و اهل حدیث و ... بر این عقیده‌اند که خداوند متعال در روز قیامت با چشم سر به طور عیان رؤیت می‌شود؛ همان‌گونه که ماه شب چهارده و خورشید هنگام ظهر را می‌توان دید.» (۷۵۶) البانی در فتاوی خود می‌گوید: «ما اهل سنت بر این باوریم که از جمله نعمت‌های خداوند بر بندگانش آن است که در روز قیامت، برای بندگانش تجلی می‌کند و او را خواهند دید؛ همان‌گونه که ماه را در شب چهارده می‌بینیم.» (۷۵۷) عبدالعزیز بن باز مفتی آل سعود در عصر خود می‌گوید: «کسی که منکر رؤیت خداوند متعال در آخرت است، پشت سرش نمی‌توان نماز گزارد و او نزد اهل سنت و جماعت، کافر است.» (۷۵۸) همچنین البانی در تعلیقه خود بر کتاب العقیده الطحاویة (۷۵۹) از برخی از مشبه نقل کرده و تأیید می‌کند: کسی که معتقد به رؤیت خداوند باشد، ولی نه در جهت خاص، باید به عقل خود مراجعه کند؛ یعنی مشکلی در عقل خود دارد.

### ادله امامیه و معتزله بر نفی رؤیت

### ادله امامیه و معتزله بر نفی رؤیت

شیعه امامیه و معتزله که معتقد به نفی رؤیت به دیده ظاهری هستند، به چند دلیل عقلی و نقلی؛ چه قرآنی و چه حدیثی تمسک کرده‌اند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

### الف) دلیل عقلی

هر عاقلی می‌داند که دیدن با چشم امکان ندارد، مگر آن که شیء مرئی در جهت و مکان خاصی مقابل بیننده قرار گیرد و حال آن که این مسأله در مورد خداوند متعال محال است. (۷۶۰)

### ب) دلیل نقلی قرآنی

۱ - خداوند می‌فرماید: { لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ }؛ (۷۶۱) «او را هیچ چشمی درک نمی‌کند و حال آن که او بینندگان را مشاهده می‌کند و او نامرئی و به همه چیز آگاه است.» قاضی عبدالجبار معتزلی در شرح این آیه می‌گوید: «هنگامی که ادراک با بینایی همراه شود، به معنای دیدن است که در این آیه، خداوند آن را نسبت به خودش نفی کرده است.» (۷۶۲) ۲ - خداوند می‌فرماید: { وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا }؛ (۷۶۳) «هیچ کس به او احاطه علمی ندارد.» پر واضح است که رؤیت نوعی احاطه علمی از بشر بر خداوند متعال است که خداوند متعال آن را از خودش نفی می‌کند. ۳ - خداوند می‌فرماید: { وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَيْعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ }؛ (۷۶۴) «و چون موسی در وقت معین به وعده گاه ما آمد و پروردگارش با وی سخن گفت، موسی [به تقاضای قوم خود] عرض کرد: خدایا! خودت را بر من بنمایان که تو را بینم؛ خداوند در پاسخ فرمود: مرا تا ابد نخواهی دید و لکن به کوه بنگر، اگر کوه به جای خود برقرار تواند ماند تو نیز مرا خواهی دید. پس آن گاه که نور خدا بر کوه جلوه کرد، کوه را متلاشی ساخت و موسی بی‌هوش افتاد، سپس که به هوش آمد، عرض کرد: خدایا تو منزّه و برتری، به درگاہت توبه کردم و اول کسی باشم که ایمان آوردم.» در این آیه از چند جهت می‌توان بر نفی رؤیت استفاده کرد: الف) جواب خداوند به نفی مؤید: { لَنْ نَرَانِي . ب) تعلیق امکان رؤیت بر امر محال: { وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي . ج) تنزیه حضرت موسی علیه السلام از رؤیت بعد از به هوش آمدن: { قَالَ سُبْحَانَكَ . د) توبه حضرت موسی علیه السلام از طلب رؤیت از جانب هفتاد نفر: { تُبْتُ إِلَيْكَ .

### ج) دلیل نقلی روایی

۱ - مسلم از عایشه نقل کرده است: «هر کس گمان کند که محمد پروردگارش را دیده، بر خداوند نسبت ناروا داده است.» (۷۶۵)  
 ۲ - نسایی از ابوذر نقل کرده است: «پیامبر صلی الله علیه وآله خداوند را با قلبش، نه با دیدگانش مشاهده نموده است.» (۷۶۶) ۳ - طبری در تفسیرش از ابن عباس در تفسیر آیه: { سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ } ... نقل می‌کند که معنای آیه این گونه است: «من اولین کسی هستم که ایمان می‌آورم به این که هیچ کس از مخلوقات، او را نخواهد دید.» (۷۶۷) ۴ - ابن ماجه نیز روایتی را از پیامبر صلی الله علیه وآله در مورد سؤال از میت نقل می‌کند، که در آن آمده است: میت به جهت این پاسخ که خداوند دیده نمی‌شود، پاداش نیکی به او داده می‌شود. (۷۶۸) ۵ - امام علی علیه السلام در توصیف خداوند متعال می‌فرماید: «ستایش مخصوص خداوندی است که ... دیدگان او را نبینند و پوشش‌ها او را مستور نسازند.» (۷۶۹) ۶ - اسماعیل بن فضل می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا خداوند در روز رستاخیز دیده می‌شود؟ حضرت علیه السلام فرمود: «منزّه است خداوند، و بسیار دور است از این امر، ای پسر فضل! دیدگان تنها اشیا را می‌بینند که رنگ و کیفیت داشته باشند؛ در حالی که خداوند خالق رنگ‌ها و کیفیت است.» (۷۷۰) ۷ - ذعلب یمانی از امام علی علیه السلام سؤال کرد: ای علی علیه السلام! آیا پروردگارت را دیده‌ای؟ حضرت فرمود: آیا چیزی را که نمی‌بینم عبادت کنم؟ ذعلب پرسید: چگونه او را دیده‌ای؟ حضرت فرمود: دیدگان به مشاهده عیان او را نبینند، بلکه قلب‌ها به حقیقت ایمان او را ادراک کنند.» (۷۷۱) ۸ - امام صادق علیه السلام فرمود: «روزی پیامبر صلی الله علیه وآله بر شخصی گذر نمود که دیدگانش را بر آسمان دوخته و دعا می‌کند، فرمود: چشمانت را ببند؛ زیرا او را نخواهی دید.» (۷۷۲)

## تصریح ائمه اهل بیت علیهم السلام به امکان رؤیت قلبی

از مجموعه کلمات ائمه اهل بیت علیهم السلام استفاده می‌شود که آنچه محال است، رؤیت به دیده است، ولی رؤیت به قلب - که از آن به شهود باطن تعبیر می‌شود - برای مؤمنین امکان دارد. ۱ - محمد بن فضیل می‌گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال نمودم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله پروردگارش را دیده است؟ حضرت علیه السلام فرمود: «به قلبش دیده است؛ آیا نشنیده‌ای قول خداوند عزوجل را که فرمود: { مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى }؛ «او را به چشم سر ندید ولیکن او را با قلب خود مشاهده نمود.» (۷۷۳) ۲ - امام صادق علیه السلام در جواب شخصی که از امکان رؤیت خداوند در روز قیامت پرسیده بود، فرمود: «هرگز رؤیت با قلب، همانند رؤیت چشم نخواهد بود؛ منزّه است خداوند از آنچه تشبیه کنندگان و ملحدان او را توصیف می‌کنند.» (۷۷۴) ۳ - مردی از خوارج بر امام باقر علیه السلام وارد شد و عرض کرد: ای اباجعفر! چه چیزی را عبادت می‌کنی؟ حضرت علیه السلام فرمود: خدا را. آن مرد باز سؤال کرد: آیا او را دیده‌ای؟ حضرت فرمود: «چشم‌ها با مشاهده بینایی او را نخواهند دید، ولی قلب‌ها با حقیقت ایمان او را خواهند یافت.» (... ۷۷۵) ۴ - یعقوب بن اسحاق می‌گوید: به ابا محمد علیه السلام نامه‌ای نوشته از او سؤال نمودم: بنده چگونه پروردگار خود را عبادت می‌کند؛ در حالی که او را نمی‌بیند؟ حضرت علیه السلام در پاسخ نوشت: «ای ابا یوسف! آقا و مولا و نعمت دهنده بر من و پدرانم بزرگ‌تر است از آن که به چشم دیده شود.» سؤال کردم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله پروردگارش را دیده است؟ حضرت در پاسخ نوشت: «خداوند تبارک و تعالی از نور عظمتش آنچه دوست داشت به رسولش از راه قلب نشان داد.» (۷۷۶) ۵ - اسماعیل بن فضل می‌گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که آیا خداوند در روز قیامت دیده می‌شود؟ حضرت علیه السلام فرمود: «منزّه است خداوند، و بسیار از این معنا بالاتر است. ای فرزند فضل! دیدگان تنها چیزهایی را درک می‌کنند که رنگ و کیفیت داشته باشند؛ در حالی که خداوند خالق رنگ‌ها و کیفیت است.» (۷۷۷) علامه طباطبایی رحمه الله می‌فرماید: «خداوند متعال در کلام خود گونه‌ای از رؤیت و مشاهده را ثابت می‌کند که غیر از رؤیت بصری حسی است، و آن، نوعی شعور باطنی در انسان است که بدون به کار بردن ابزار حسی یا فکری می‌توان به آن دسترسی پیدا کرد و در پرتو آن، نوعی معرفت به خداوند پیدا می‌شود که با معرفت فکری فرق دارد؛ این معرفت همان وجدان و شهود باطنی است که هیچ نوع حجابی با آن نمی‌باشد، و هرگز انسان را از او غافل نکرده و به دیگری مشغول نمی‌سازد. و همین معنا مراد از لقای الهی است که در روز قیامت برای صالحین از بندگان فراهم خواهد شد.» (... ۷۷۸)

## اعتراف برخی از علمای عامه

برخی از علمای عامه؛ همانند شیعه امامیه قائل به عدم امکان رؤیت حضرت حق سبحانه و تعالی به دیده چشم شده‌اند. اینک به عبارات برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱ - ثعالبی در تفسیر آیه شریفه { وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَهُ أُخْرَى \* عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى } می‌گوید: «از عایشه و جمهور اهل سنت نقل شده که ضمیر در «رأه» به جبرئیل بازمی‌گردد نه پیامبر.» (۷۷۹) نتیجه این که پیامبر صلی الله علیه و آله خدا را ندیده است. ۲ - شاطبی می‌گوید: «صحابه منکر رؤیت خداوند متعال بوده‌اند.» (۷۸۰) ۳ - ذهبی در شرح حال ابو عبد الله بخاری می‌گوید: «او عالم اهل بخارا و شیخ آنان، فقیهی باور و زاهد بود. و هر کسی را که قائل به خلق قرآن و احادیث رؤیت و نزول خدا از آسمان بود، تکفیر می‌نمود.» (۷۸۱)

## بررسی ادله قائلین به رؤیت

### بررسی ادله قائلین به رؤیت



کسانی که معتقد به رویت خداوند به دیدگان هستند، به ادله‌ای چند از آیات و روایات تمسک کرده‌اند:

### دلیل اول

خداوند متعال می‌فرماید: { وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ \* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ \* وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ \* تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ }؛ (۷۸۲) «آن روز رخسار طایفه‌ای از شادی برافروخته و نورانی است و [به چشم قلب] جمال حق را مشاهده می‌کنند. و رخسار گروهی دیگر عبوس و غمگین است که می‌دانند حادثه ناگواری در پیش است که پشت آن‌ها را می‌شکند.» گفته شده که این آیه دلالت بر رویت خداوند در روز قیامت از ناحیه عده‌ای دارد.

### پاسخ

شکی نیست که نظر در لغت به معنای رویت و دیدن است، ولی جمله { إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ } در مقابل { تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ } آمده است، و لذا به قرینه مقابله در معنای لغوی آن به کار نمی‌رود، بلکه معنای کنایی آن اراده می‌شود، که همان انتظار رحمت است؛ زیرا جمله مقابل به این معنا است: «می‌دانند که حادثه ناگواری در پیش است». ... در این مورد انتظار حادثه ناگوار است و در مورد «نظر» نیز انتظار رحمت است. قاضی عبدالجبار معتزلی می‌گوید: «از جماعتی از مفسرین رسیده که این آیه حمل بر انتظار می‌شود، همان گونه که در احادیث نیز وارد شده است. ابوحاتم رازی به سند خود از مجاهد در تفسیر آیه شریفه: { وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ \* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ }، نقل می‌کند که فرمود: «یعنی دیدگان با بشاشت و خوشرویی منتظر ثوابند». و همین تفسیر از ابن عباس نیز نقل شده است ... آن‌گاه قاضی عبدالجبار می‌گوید: با این روایات صحت گفتار ما ثابت می‌شود که مراد به نظر در آیه «انتظار» است.» (۷۸۳)

### دلیل دوم

آیات فراوانی دلالت دارد بر این که مؤمنین به لقای پروردگار نایل می‌شوند، و معلوم است که ملاقات مستلزم رویت است. خداوند متعال می‌فرماید: { فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا }؛ (۷۸۴) «هر کس به لقای [رحمت] او امیدوار است باید نیکوکار شود و هرگز در پرستش خدا احدی را با او شریک نگرداند.» گفته شده که مقصود از ملاقات در آیه دیدن به چشم است.

### پاسخ

خداوند متعال در رابطه با منافقین نیز از کلمه «لقاء الله» استفاده کرده است آنجا که می‌فرماید: { فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَىٰ يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ }؛ (۷۸۵) «در نتیجه این تکذیب، خدا هم دل آن‌ها را ظلمتکده نفاق گردانید تا روزی که به کیفر بخل و اعمال زشتشان برسند.» و می‌دانیم که هرگز منافقین خداوند را نخواهند دید. پس در این آیه لقا به معنای لقای مرگ و حساب و انواع عذاب آمده است. قاضی عبدالجبار معتزلی می‌گوید: «هرگز لقا به معنای رویت نیست، و لذا یکی از آن دو به جای دیگر استعمال نمی‌شود. شخص کور صحیح است که بگوید: به ملاقات فلان شخص رفتم، ولی صحیح نیست که بگوید: فلان شخص را دیدم ... پس لقا در آیه را باید حمل بر معنایی کرد که با حکم عقل سازگاری داشته باشد.» (... ۷۸۶)

### دلیل سوم

خداوند متعال می‌فرماید: { كَلَّا- إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ } (۷۸۷) «چنین نیست، اینان [کفار] از معرفت پروردگارشان محجوب و محرومند.» فخر رازی می‌گوید: «اصحاب ما به این آیه تمسک کرده‌اند بر این که مؤمنین خداوند سبحان را خواهند دید، و الا تخصیص آیه به کفار بی‌فایده است.» (۷۸۸)

### پاسخ

استدلال به آیه مبتنی بر آن است که معنای آیه این باشد که: کفار از دیدن خدا محرومند؛ در حالی که در آیه لفظ «رؤیت» به کار نرفته است؛ لذا ظاهر معنا این است که کفار از رحمت خدا محرومند.

### دلیل چهارم

گروه مشبهه در جواز رؤیت، به برخی از احادیث نیز تمسک کرده‌اند؛ از قبیل قول پیامبر صلی الله علیه و آله که بنا بر نقل بخاری فرمود ...: «همانا شما خدا را در روز قیامت خواهید دید.» (... ۷۸۹) و نیز از جریر نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله؛ در حالی که به ماه نظاره می‌کرد، فرمود: «شما پروردگارتان را خواهید دید، همان گونه که این ماه را می‌بینید.» (... ۷۹۰)

### پاسخ

اولاً: این‌ها خبر واحدند و مفید علم نیستند و لذا در اعتقادات ارزشی ندارند. ثانیاً: این گونه احادیث، مخالف با آیات قرآن و عقل است، و لذا اعتباری ندارد. ثالثاً: حدیث دوم به جهت وجود قیس بن ابی حازم، سندش ضعیف است؛ زیرا عبدالله بن یحیی بن سعید می‌گوید: او احادیث منکر را نقل می‌کند و یعقوب دوسی می‌گوید: «اصحاب ما در حق او سخن‌ها گفته‌اند و عده‌ای او را مورد حمله قرار داده‌اند.» (... ۷۹۱)

### تجسیم

### تجسیم

از جمله مسائل مورد اختلاف متکلمان، مسأله تجسیم و جسمانیت خداوند است که اعتقاد به آن را به اهل حدیث و حشویه و وهابیان نسبت داده‌اند. ابن تیمیه در کتاب الفتاوی می‌گوید: «آنچه که در قرآن و سنت ثابت شده و اجماع و اتفاق پیشینیان بر آن است، حق می‌باشد. حال اگر از این امر لازم آید که خداوند متصف به جسم بودن شود اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حق نیز حق است.» (۷۹۲) شیخ محمد ابوزهره در کتاب تاریخ المذاهب الاسلامیه می‌نویسد: «سلفیه هر صفت و شأنی را که در قرآن یا روایات برای خداوند ذکر شده، حمل بر حقیقت کرده و بر خداوند ثابت می‌کنند؛ ... در حالی که علما به اثبات رسانده‌اند که این عمل منجر به تشبیه و جسمیت خداوند متعال خواهد شد.» (... ۷۹۳) ابن الوردی می‌گوید: «ابن تیمیه به جهت قول به تجسیم زندانی شد.» (۷۹۴) ناصرالدین البانی در فتاوی خود می‌گوید: «معتزله و دیگران منکر نعمت رؤیت خدایند، و هر کسی که معتقد به آن باشد گمراه دانسته و او را به تشبیه و تجسیم نسبت می‌دهند ... ولی ما اهل سنت ایمان داریم که از منت‌های خداوند بر بندگانش آن است که در روز قیامت بر آنان تجلی کرده و او را مانند ماه شب چهارده می‌بینند.» عبدالله بن احمد بن حنبل به سندش از عمر بن خطاب نقل می‌کند: «هر گاه خداوند بر کرسی خود می‌نشیند، صدایی همانند صدای زین شتر هنگام سوار شدن شخص سنگین بر آن، شنیده می‌شود.» (۷۹۵) ولی رأی اکثر متکلمان؛ از جمله شیعه امامیه، تنزیه خداوند متعال از جسمیت است. فخر رازی در



کتاب المطالب العالیة می‌نویسد: «در این باب اهل علم بر دو دسته‌اند: اکثر آنان معتقد به تنزیه خداوند از جسمیتند، ولی مجسّمه قائل به جسمانیت خداوند می‌باشند.» (۷۹۶) امّا در میان شیعه امامیه اتفاق نظر بر نفی جسمیت است که عبارات برخی از آنان را یادآور می‌شویم: ۱ - شیخ کلینی بابی در کتاب کافی با عنوان: «باب النهی عن الجسم و الصورة» ذکر کرده است. (۷۹۷) ۲ - شیخ صدوق در کتاب التوحید بابی به نام «باب أنّه عزّوجلّ لیس بجسم و لا صورة» آورده است. (۷۹۸) ۳ - ابوالفتح کراچکی در کنز الفوائد بابی با عنوان «فصل من الاستدلال علی أنّ الله تعالی لیس بجسم» دارد. (۷۹۹) ۴ - شیخ طوسی رحمه الله در تفسیر التبیان (۸۰۰) ذبیحه کسانی که قائل به تجسیمند را حلال نمی‌داند. و نیز در کتاب المبسوط (۸۰۱) حکم به نجاست مجسّمه کرده و آن‌ها را در شمار کفّار می‌داند. ۵ - قاضی ابن بَرّاج در جواهر الفقه تصریح به تنزیه خداوند از جسم و لوازم آن کرده است. (۸۰۲) ۶ - قطب راوندی در فقه القرآن تصریح به باطل بودن نماز در پوست ذبیحه کسی نموده که قائل به جسمیت خداوند است. و نیز قائل به عدم جواز انتفاع از آن است. (۸۰۳) همو در جایی دیگر از کتابش می‌گوید: مذهب تجسیم از مذاهب فاسد است. (۸۰۴) ۷ - شیخ طبرسی در مجمع البیان (۸۰۵) معتقد به جایز نبودن خوردن ذبیحه کسی است که قائل به جسمیت خداوند است. و نیز از جمله کسانی که قائل به نجاست مجسّمه بوده و آنان را در زمره کفار می‌دانند؛ علامه حلّی در منتهی المطلب، (۸۰۶) ابن فهد حلّی در الرسائل العشر، (۸۰۷) محقق کرکی در جامع المقاصد، (۸۰۸) علامه مجلسی در بحار الأنوار (۸۰۹) و ... می‌باشند.

### قرآن و نفی جسمیت از خداوند

با ملاحظه دقیق آیات قرآنی به این نکته پی می‌بریم که خداوند متعال از جسم و جسمانیت مبرا است. ۱ - خداوند می‌فرماید: { یَعْلَمُ مَا یَلِجُ فِی الْأَرْضِ وَمَا یَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا یَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا یَعْرُجُ فِیْهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَلِینَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ }؛ (۸۱۰) «او هر چه در زمین فرو رود و هر چه بر آید و آنچه از آسمان نازل شود و آنچه بالا رود، همه را می‌داند و او با شماست هر کجا باشید و به هر چه کنید به خوبی آگاه است.» آیه به طور صراحت دلالت بر سعه وجود خداوند سبحان دارد و این که او در هر مکانی با ما است، و کسی که چنین شأنی دارد، نمی‌تواند جسم یا حلول کننده در محلی باشد. ۲ - و نیز می‌فرماید: { أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ مَا یَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ ذَٰلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَلِینَ مَا كَانُوا ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا یَوْمَ الْقِیَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ }؛ (۸۱۱) «آیا ندیدی که آنچه در آسمان‌ها و زمین است، خدا بر آن آگاه است. هیچ رازی سه کس با هم نگویند، جز آن که خداوند چهارم آنهاست و نه پنج کس جز آن که خدا ششم آنهاست و نه کمتر از آن و نه بیشتر، جز آن که خدا با آنهاست هر کجا باشند، پس روز قیامت همه را به نتیجه اعمالشان آگاه خواهد ساخت که خدا به کلیه امور عالم داناست.» این آیه نیز به طور وضوح دلالت بر سعه وجود خداوند متعال دارد، و این که در همه جا موجود و با همه کس همراه است. و این گونه خدایی نمی‌تواند جسم باشد؛ زیرا جسم احتیاج به مکان دارد و با وجودش در مکانی، مکان دیگر از او خالی است. ۳ - همچنین می‌فرماید: { وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَیْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِیمٌ }؛ (۸۱۲) «مشرق و مغرب هر دو ملک خداست، پس به هر طرف که روی کنید به سوی خدا روی آورده‌اید. خدا به همه جا محیط و بر همه چیز داناست.» این آیه نیز همانند آیه پیشین، دلالت بر نفی جسمیت خداوند دارد. ۴ - و نیز می‌فرماید: { لَیْسَ كَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَهُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ }؛ (۸۱۳) «هیچ موجودی همانند او نیست و او شنوای بیناست.» پر واضح است که اگر خداوند جسم بود، باید همانند سایر اجسام و شبیه آن‌ها می‌بود. ۵ - و نیز می‌فرماید: { وَاللَّهُ الْعَزِیزُ وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ }؛ (۸۱۴) «و خداوند از خلق بی‌نیاز است و شما فقیر و نیازمندید.» می‌دانیم که اگر خداوند جسم بود، مرکب از اجزا می‌بود، و هر مرکبی محتاج به اجزای خود است. و این با غنای خداوند سازگاری ندارد. ۶ - همچنین می‌فرماید: { هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ }؛ (۸۱۵) «اوّل و آخر هستی و پیدا و نهان وجود همه اوست.» در این آیه خداوند متعال خود را ظاهر و باطن معرفی کرده، و اگر جسم می‌بود باید ظاهر آن غیر باطنش (عمقش)

باشد، و در نتیجه لازم می‌آید که او ظاهر و باطن نباشد. ۷- و نیز می‌فرماید: { لا- تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ }؛ (۸۱۶) «دیده‌ها او را درک نمی‌کنند.» و اگر خداوند جسم بود چرا دیده‌ها او را ادراک نکنند؟!

### مقابله اهل بیت‌علیهم السلام با قول به تشبیه

امام صادق علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «منزه است خداوندی که جز او کسی دیگر از کیفیتش اطلاعی ندارد، همانندی برای او نیست و او شنوای بیناست، محدود نشده، و محسوس نخواهد بود و مورد تجسس واقع نخواهد گشت. دیدگان و حواس او را ادراک نکرده و چیزی او را احاطه نمی‌کند. جسم و صورت نیست.» (... ۸۱۷) و نیز در حدیثی دیگر در توصیف خداوند می‌فرماید: «نه جسم است و نه صورت، بلکه او جسم‌کننده اجسام و صورت‌دهنده صور است. جزء جزء نشده و متناهی نیست. زیاده و نقصان در او راه ندارد. و اگر خداوند آن گونه باشد که می‌گویند، پس فرقی بین خالق و مخلوق نیست.» (... ۸۱۸) از امام جواد و هادی‌علیهما السلام روایت شده که فرمودند: «هر کس قائل به جسمیت خداوند شد به او زکات ندهید و به او اقتدا نکنید.» (۸۱۹)

### عوامل پیدایش نظریه تجسیم

#### ۱ - میل عوام به تجسیم

زیرا بشر به جهت آن که به چشم خود عینک طبیعت و مادیت را دارد، لذا می‌کوشد همه چیز را از دیدگاه مادیت حل کند.

#### ۲ - خوف از افتادن در تعطیل

لکن این قول افراطگری است که می‌توان با قول به تنزیه، جلوی آن را سد کرد.

#### ۳ - تأثر از فرهنگ یهود

زیرا در عهد قدیم از جسم بودن خداوند بسیار سخن رفته است؛ خصوصاً با در نظر گرفتن این نکته که عده‌ای از مستبصرین اهل کتاب به دستگاه خلافت نزدیک شده و از این طریق در جامعه اسلامی عقاید خود را منتشر کرده‌اند. شهرستانی در کتاب الملل و النحل می‌نویسد: «بسیاری از یهود که مسلمان شده بودند، احادیث فراوانی را در خصوص تجسیم و تشبیه در عقاید اسلامی وارد کردند که تمام آن‌ها برگرفته از تورات بوده است.» (۸۲۰)

### تصریح علمای اهل سنت به تجسیم ابن تیمیه

جماعتی از علمای اهل سنت تصریح به تجسیم وهابیان و در رأس آن‌ها ابن تیمیه نموده‌اند، اینک به کلمات برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱- قاضی سبکی می‌گوید: «اهل توحید بر این که خداوند در جهت خاصی نیست، اتفاق کرده‌اند مگر برخی از افرادی که قول شاذ دارند؛ همانند ابن تیمیه.» (۸۲۱) ۲- شیخ محمد ابوزهره می‌گوید: «سلفیه معتقدند که هر چه در قرآن یا روایات در مورد اوصاف خداوند وارد شده؛ از قبیل محبت، غضب، سخط، رضا، نداء، کلام، فرود آمدن در سایه ابرها، استقرار بر عرش، وجه، دست، همگی باید بر ظاهرش حمل شود، بدون هیچ گونه تأویل و تفسیری که مخالف با ظاهرش باشد... رأی و نظر ابن تیمیه نیز همین است.» (۸۲۲) ۳- شیخ سلیم البشیری رئیس جامعه‌الازهر در عصر خود می‌گوید: «از جمله کسانی که به او نسبت داده شده که قائل

به جهت برای خداست. احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن تیمیه حرّانی حنبلی دمشقی است. (۸۲۳... ۴) - ابن حجر هیتمی مکی شافعی می‌گوید: «ابن تیمیه نسبت به ساحت مقدس خداوند جسارت کرده و در حق او ادّعیای جهت و جسمانیت کرده است». (۸۲۴) ۵ - ابو الفداء، در تاریخش می‌گوید: «ابن تیمیه از دمشق به شام فرستاده شد، و از آنجا که وی قائل به تجسیم بود او را در زندانی حبس کردند». (۸۲۵)

## ادوار قول به تجسیم

### ادوار قول به تجسیم

با ملاحظه تاریخ قبل از اسلام و بعد از آن پی می‌بریم که اعتقاد به تجسیم، ادواری را گذرانده تا به وضع امروز رسیده است، ولی آنچه جای خوش وقتی دارد این است که جامعه شیعی از ابتدا، با حراستی که امامان شیعه و اصحاب آنها و علمای شیعی در طول تاریخ از عقاید اصیل اسلامی داشته نگذاشته‌اند که عقیده تجسیم در بین عقاید اسلامی رسوخ کند، ولی مع الاسف آنچه اکنون مشاهده می‌کنیم این است که این عقیده در بین سلفیه و وهابیان عقیده‌ای رایج است، اما این که این عقیده از کجا وارد شده و چه دوران‌هایی را گذرانده است، مطلبی است که احتیاج به بررسی دارد. اینک به این موضوع می‌پردازیم.

### دور اول: عصر یهود

با مراجعه به تاریخ قبل از اسلام پی می‌بریم که یهود، خدا را جسم دانسته و آن را به شکل انسان به حساب آورده‌اند و نیز معتقدند که خدا دارای همسر و فرزند است. لذا خداوند متعال در ردّ این تصور باطل می‌فرماید: { وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا }؛ (۸۲۶) «و این که بلند است مقام باعظمت پروردگار ما، و او هرگز برای خود همسر و فرزندی انتخاب نکرده است.» و نیز می‌فرماید: { وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا }؛ (۸۲۷) «و گفتند: خداوند رحمان فرزندی برای خود برگزیده است.» به همین جهت بود که از حضرت موسی علیه السلام خواستند تا خداوند را به طور آشکار به آنها نشان دهد. این عقیده از یهود که توسط برخی از کسانی که به جهت کید بر اسلام مسلمان شدند؛ همچون کعب الاحبار و دیگران، داخل در اسلام شد، و به سرعت جای خود را در بین مسلمانان باز کرد. ۱ - ذهبی می‌گوید: «کعب الاحبار با اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله مجالست می‌کرد و از کتاب‌های بنی اسرائیل برای آنان سخن می‌گفت». (۸۲۸) ۲ - دکتر رضاء الله مبارکفوری در مقدمه تحقیق کتاب «العظمة» از شیخ اصبهانی می‌گوید: «اسرائیلیات در بین مسلمانان رسوخ کرد، و می‌توان مبدأ ورود آن را در بین علوم مسلمانان به عصر صحابه باز گرداند...». (۸۲۹) ۳ - ناصرالدین البانی نیز بر این مطلب تصریح کرده و در اثباتی بررسی سند حدیث می‌گوید: «سند این حدیث ضعیف و متن آن منکر است، گویا از جعلیات یهود باشد». (۸۳۰) ۴ - ذهبی در کتاب «العلو» از عبدالله بن سلام یهودی نقل کرده که گفت: «إذا كان يوم القيامة جيء ببنيتكم حتى يجلس بين يدي الله على كرسية»؛ (۸۳۱) «هر گاه روز قیامت فرا رسد، پیامبر شما آورده می‌شود تا این که نزد خداوند بر روی کرسی او می‌نشیند...». ۵ - عبدالله بن احمد بن حنبل به سندش از وهب بن منبه درباره عظمت خداوند متعال چنین نقل کرده است: «إِنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْبَحَارَ لَفِي الْهَيْكَلِ وَأَنَّ الْهَيْكَلَ لَفِي الْكُرْسِيِّ، وَإِنَّ قَدَمِيهِ عَزَّ وَجَلَّ لَعَلَى الْكُرْسِيِّ، وَقَدْ عَادَ الْكُرْسِيُّ كَالنَّعْلِ فِي قَدَمِيهِ»؛ (۸۳۲) «همانا آسمان‌ها و دریاها در هیکل است و هیکل در کرسی، و هر دو قدم خداوند عزوجل بر روی کرسی است و کرسی همانند نعل در دو پا برمی‌گردد». ۶ - حافظ ابن حجر می‌گوید...: «و كعبدالله بن عمرو بن العاص؛ فإنه كان حصل له في وقعة اليرموك كتب كثيرة من كتب أهل الكتاب، فكان يخبر فيها من الأمور المغيبة، حتى كان بعض الصحابة ربما قال له: حدثنا عن النبي صلى الله عليه وآله ولا تحدثنا عن الصحيفة»؛ (۸۳۳) «و همانند عبدالله بن عمرو بن

عاص؛ زیرا او در واقعه یرموک بر کتاب‌های بسیاری از کتب اهل کتاب - یهود و نصارا - دسترسی پیدا کرد، و به آنچه در آن کتب از اخبار غیبی بود حدیث می‌گفت، حتی برخی از صحابه به او می‌گفتند: برای ما از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث نقل کن نه از صحیفه. لذا ذهبی می‌گوید: «إنه لا يجوز تقليد جماعة من الصحابة في بعض المسائل»؛ (۸۳۴) «تقلید جماعتی از صحابه در برخی از مسائل جایز نیست». ۷ - بسر بن سعید که از بزرگان تابعین و از رجال کتب سنّه و از شاگردان ابوهریره به شمار می‌آید، می‌گوید: «إتقوا الله وتحفظوا من الحديث، فوالله لقد رأينا نجالس أبي هريره فيحدث عن رسول الله صلى الله عليه وآله، ويحدثنا عن كعب ثم يقوم، فاسمع بعض من كان معنا يجعل حديث رسول الله عن كعب ويجعل حديث كعب عن رسول الله صلى الله عليه وآله»؛ (۸۳۵) «از خدا بترسید و تحفظ بر حدیث داشته باشید، به خدا سوگند! ما خود مشاهده می‌کردیم که با ابوهریره مجالست می‌نمودیم، او برای ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و کعب الاحبار حدیث می‌گفت، آن‌گاه برمی‌خاست. من از برخی از افراد که با ما بودند می‌شنیدم که حدیثی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود، به کعب الاحبار نسبت می‌داد و حدیثی را که از کعب الاحبار شنیده بود به رسول خدا صلی الله علیه و آله منسوب می‌کرد». ۸ - مالک بن انس از ابوهریره نقل کرده که گفت: «خرجت إلى الطور فلقيت كعب الاحبار، فجلست معه فحدثني عن التوراة وحدثته عن رسول الله صلى الله عليه وآله»؛ (۸۳۶) «من به طرف کوه طور رفتم و در آنجا کعب الاحبار را ملاقات نمودم، با او نشستم، او از تورات برای من حدیث می‌گفت و من از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای او نقل حدیث می‌کردم». از این احادیث و کلمات استفاده می‌شود که اسرائیلیات در همان قرن اول وارد منابع اسلامی شد.

### دور دوم: از زمان صحابه تا احمد بن حنبل

### دور دوم: از زمان صحابه تا احمد بن حنبل

بعد از گذشت عصر صحابه، دور جدیدی از مجسمه و مشبّهه پدید آمد. در این دور گروهی از مسلمانان، افکار اسرائیلی؛ خصوصاً تجسیم را که در عصر صحابه رواج یافته بود، اخذ کرده و آن را به عنوان اصلی از اصول اعتقادی پذیرفته و به آن اعتقاد پیدا کردند. در این دوران راویان بسیاری پیدا شدند که این گونه احادیث را که صریح در تجسیم بود، بدون هیچ گونه تأمل و درک و این که چه خطری در مجال عقاید پدید خواهد آورد، در بین مسلمانان منتشر ساختند، که از آن جمله می‌توان به این افراد اشاره کرد:

#### ۱ - نعیم بن حماد (۲۲۸ ه.ق)

گرچه ذهبی او را در کتاب «العلو» (۸۳۷) به عنوان «من اوعى العلم»؛ یعنی از کسانی که ظرفیت‌های علمی متعددی دارد، معرفی کرده است، ولی حقیقت امر آن است که او از وضّاعین به حساب می‌آید. حافظ ابن عدی درباره او گفته: «او کسی بود که در تقویت سنّت، حدیث جعل می‌کرد». (۸۳۸) حافظ سیوطی از او روایت نقل کرده که در آن آمده است...: «هنکامی که خداوند اراده نزول به آسمان دنیا کرد، از عرش خود پایین خواهد آمد». (۸۳۹)

#### ۲ - مقاتل بن سلیمان (۱۵۵ ه.ق)

او شیخ مجسمه در عصر خود بود، و لذا به جهت شهرت او در قول به تجسیم، احتیاج به هیچ برهانی نیست. (۸۴۰)

**۳ - وهب بن منبه (۱۱۴ ه.ق)**

ذهبی در ترجمه او می‌گوید: «روایات سند دار او کم است و بیشتر علوم او در اسرائیلیات و صحیفه‌های اهل کتاب است». (۸۴۱)

**۴ - محمد بن کزّام سجستانی (۲۵۵ ه.ق)**

ذهبی در ترجمه او می‌گوید: «عابد متکلم، شیخ کرامیه ... از بدعت‌های کرامیه قول آن‌ها در مورد خداوند است که او جسم است نه مانند اجسام». (۸۴۲ ...)

**۵ - حماد بن سلمه (۱۶۷ ه.ق)**

او کسی است که احادیث منکر بسیاری را در باب صفات خداوند؛ همانند تجسیم نقل کرده است؛ از جمله احادیث تجسیم حماد، روایتی است که احمد بن حنبل در «المسند» (۸۴۳) و ترمذی (۸۴۴) به توسط او از انس بن مالک نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله در تفسیر آیه { فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ فَرَمُودَ: این چنین تجلی کرد؛ یعنی آخر انگشت کوچک خود را بیرون آورد...

**۶ - نوح ابن ابی مریم (۱۷۳ ه.ق)**

در شرح حال او گفته شده که تفسیر را از مقاتل بن سلیمان که مشهور به تجسیم بوده، اخذ کرده است.

**حشویه و قول به تجسیم**

حشویه به دو صورت خوانده می‌شود: یکی بر وزن دَهْرِيَّة و دیگری بر وزن حَمِيدِيَّة. و بر عده‌ای از اهل حدیث اطلاق شده که به تشبیه و تجسیم گرایش داشتند. درباره وجه تسمیه آنان به این نام، چند قول است: الف) چون معتقد به تجسیم بوده‌اند؛ زیرا جسم، محشوّ (توپر) است. ب) منسوب به حشّاء به معنای جانب و کنار یا حاشیه مجلس است، چون آنان در مجلس درس حسن بصری حاضر می‌شدند و سخنان نادرست می‌گفتند، وی دستور داد تا آنان را در کنار و حاشیه مجلس جای دهند. میر سید شریف جرجانی می‌گوید: «وسمیت الحشویة حشویة؛ لأنهم يحشون الأحاديث التي لا أساس لها في الأحاديث المروية عن رسول الله صلى الله عليه وآله. قال: وجميع الحشوية يقولون بالجبر والتشبيه وتوصيفه تعالى بالنفس واليد والسمع»؛ (۸۴۵) «حشویه را حشویه نامیدند؛ زیرا آنان از احادیثی استفاده می‌کنند که اصل و اساسی برای آن‌ها در احادیث روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه وآله نیست. او نیز می‌گوید: تمام حشویه قائل به جبر و تشبیه و توصیف خداوند متعال به نفس و دست و گوش و چشمنند.» ج) آنان منسوب به حشوه، از قرآء خراسانند. (۸۴۶) صَفَدِي در کتاب «الغيث المجسم» گفته است: «در مذهب حنفیه، تفکر معتزلی غلبه دارد». (۸۴۷) شهرستانی درباره حشویه می‌گوید: «عده‌ای از حشویه اصحاب حدیث، آشکارا قائل به تشبیه شده، برای خداوند اعضا و اعضاء، نزول و صعود، حرکت و انتقال ثابت کرده‌اند. گذشته از این، روایات بی‌اساس را به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نسبت داده‌اند، که اکثر این روایات از یهود اقتباس شده است. و درباره قرآن بر این عقیده بودند که حتی حروف و اصوات و کلمات آن نیز قدیم و ازلی است». (۸۴۸) ابن رشد اندلسی می‌نویسد: «الحشوية فإنهم قالوا: إن طريقة معرفة وجود الله تعالى هو السمع لا العقل، أعني أن الإيمان بوجوده الذي كلف الناس التصديق به يكفى فيه أن يتلقى من صاحب الشرع ويؤمن به إيماناً كما تتلقى منه أحوال المعاد وغير ذلك

مما لا دخل للعقل فيه. وهذه الفرقة الضالّة، الظاهر من أمرها أنّها مقصّرة عن مقصود الشارع في الطريق التي نصبها للجميع مفيضة إلى معرفة الله تعالى... وذلك يظهر من آية من كتاب الله تعالى إنه دعى الناس إلى التصديق بوجود الباري سبحانه بأدلة عقلية منصوص عليها؛ (۸۴۹) «حشویه می گویند: تنها راه معرفت وجود خداوند متعال سمع است نه عقل؛ یعنی تنها راه ایمان به وجود خدا که مردم مکلف به تصدیق به آن می‌باشند، آن ایمانی است که تلقی از صاحب شرع شود؛ همان گونه که احوال معاد و دیگر اموری که عقل در آنها مدخلیت ندارد، از شرع تلقی می‌گردد. و این فرقه گمراه، امرشان ظاهر است که در فهم مقصود شارع راهی را که خداوند برای تمام مردم نصب کرده و به معرفت خداوند متعال می‌انجامد قاصرند... و این مطلب از آیات متعددی از کتاب خداوند متعال استفاده می‌شود؛ زیرا آیات، مردم را دعوت به تصدیق وجود باری تعالی به ادله عقلی کرده که بر آنها نص شده است.» اصول عقیده حشویه را می‌توان سه مطلب دانست: ۱ - تنها راه برای رسیدن به معرفت اعتقادی، نص شرعی است و عقل هرگز در آن راه ندارد. ۲ - در باب عقاید، اعتماد بر احادیث ضعیف و جعلی می‌کنند، بدون آن که آنها را مورد بررسی قرار دهند. ۳ - مخالف تأویلند و لذا هر چه را در باب عقاید در احادیث آمده، حمل بر ظاهر آن می‌نمایند. (۸۵۰)

### دور سوم از ادوار تجسیم

این دور از ادوار تشبیه و تجسیم، از زمان احمد بن حنبل و حنابله شروع شده و تا عصر ابن تیمیه ادامه پیدا می‌کند. عبدالله بن احمد بن حنبل کتابی را در این باره به نام «السنة» تألیف کرده است. و حنابله نیز کتابی را تحت عنوان «الردّ علی الجهمیّة» به پدرش نسبت داده‌اند. این دو کتاب پر از احادیث تشبیه و تجسیم است. در طول این دوران، پیروان این خط کتاب‌های بسیاری را تألیف کرده و در آن احادیث تشبیه و تجسیم را جمع نمودند، که برخی از آنها عبارتند از: ۱ - «کتاب الاستقامة»، خشیش بن اصرم. ۲ - «السنة»، عبدالله بن احمد بن حنبل. ۳ - «السنة»، الخلال. ۴ - «السنة»، ابی الشیخ. ۵ - «السنة»، عسال. ۶ - «السنة»، ابوبکر بن عاصم. ۷ - «السنة»، طبرانی. ۸ - «السنة و الجماعة»، حرب ابن اسماعیل سیرجانی. ۹ - «التوحيد»، ابن خزیمه. ۱۰ - «التوحيد»، ابن منده. ۱۱ - «الصفات»، حکم بن معبد خزاعی. ۱۲ - «النقض»، عثمان بن سعید دارمی. ۱۳ - «الشریعة»، آجری. ۱۴ - «الإبانه»، ابی نصر سجری. ۱۵ - «الإبانه»، ابن بطّه. ۱۶ - «ابطال التّأویلات»، ابی یعلی قاضی. حنابله در اوائل قرن پنجم؛ یعنی در سال ۴۰۸ ه.ق توانستند خلیفه قادر بالله عباسی را هم عقیده خود کنند، لذا از این راه مردم را هم عقیده خود کرده و هر کس از معتزله و حنفیه و دیگران که با آن مخالفت می‌کرد را تهدید می‌نمودند. ذهبی می‌گوید: «علامه ابواحمد کرجی درباره عقیده خود کتابی را تألیف نمود. خلیفه قادر بالله آن را کتابت کرده و مردم را بر آن جمع و بر تعلیم آن امر نمود. و این در اوائل صده پنجم و در آخر ایام امام ابی حامد اسفرائینی، شیخ شافعیه در بغداد است. او دستور داد تا هر کس که اعتقاد به آنچه در این کتاب است ندارد؛ چه معتزلی یا رافضی یا خارجی، باید توبه داده شود. از جمله عقاید در آن کتاب این بود: «کان ربنا عزّ وجلّ وحده لا شیء معه ولا مکان یحویه، فخلق کلّ شیء بقدرته، شاء وأراد، لا استقرار راحة کما یستريح الخلق»؛ (۸۵۱) «پروردگار عزّوجلّ ما تنها است و چیزی همراه او نیست و مکانی او را احاطه نمی‌کند. پس هر چیز را به قدرت خود آفرید، و عرش را بدون آن که به آن احتیاج داشته باشد خلق کرد، پس بر روی آن به نحو استقرار قرار گرفت آن گونه که بخواهد و اراده کند، نه به نحو استقرار راحت، همان گونه که خلق استراحت پیدا می‌کند.» ابن اثیر در حوادث سال ۴۰۸ ه.ق می‌گوید: «در این سال بود که قادر بالله معتزله و شیعه و دیگران از صاحبان گفتار و مقالات مخالف را دستور به توبه داد و آنان را از مناظره در عقایدشان نهی نمود، و اگر کسی چنین می‌کرد عقوبت می‌نمود.» (۸۵۲) حافظ ابن جوزی در حوادث سال ۴۰۸ ه.ق می‌گوید: «در این سال بود که قادر، بدعت‌گذاران را دستور به توبه داد... خبر داد ما را هبة الله بن حسن طبری که در سال ۴۰۸ ه.ق امیرالمؤمنین قادر بالله، فقهای معتزله و حنفیه را دستور به توبه داد و آنان نیز اظهار رجوع کردند.» (... ۸۵۳) از این نصوص تاریخی استفاده می‌شود که دست سیاست در کنار حنابله قرار گرفت و به کمک آنان آمد



و لذا مخالفین خود را با انواع اذیت و آزارها از میدان بیرون کردند و از این طریق عقاید خود را گسترش داده و برای خود شوکتی یافتند. علمای حنابله از این فرصت به نفع خود سوء استفاده کرده و در مقابل مخالفان با مقابله عملی و فکری ایستادند. از جمله این افراد یحیی بن عمار (متوفی ۴۲۲ ه.ق) است که معروف به شیخ مجسم ابی اسماعیل هروی است، که خودش می‌گوید: من ابن حنبل را از سجستان بیرون کردم؛ زیرا او منکر حدّ برای خداوند متعال بود. (۸۵۴) بعد از او امامان حنبلی یکی پس از دیگری ظهور کرده و خطّ فکری خود را ادامه دادند که از جمله آنان، قاضی ابویعلی حنبلی (متوفی ۴۵۸ ه.ق) است. او با تألیف کتابی به نام «ابطال التّأویل» احادیث تشبیه و تجسیم را دنبال کرده و بر نظریه تأویل در باب صفات، خطّ بطلان کشید. بعد از او نیز ابن قدامه مقدسی حنبلی (متوفی ۶۲۹ ه.ق) ادامه دهنده این راه شد. او با تألیف کتاب‌هایی درباره این عقیده به نام‌های: «ذمّ التّأویل»، و «لمعة الاعتقاد»، و «العلو»، به عقیده تشبیه و تجسیم جان تازه‌ای بخشید. ذهبی مؤلفات ابن قدامه را در شرح حالش آورده است. (۸۵۵) این تألیفات اکنون چاپ شده و در دسترس قرار گرفته است. ابو شامه مقدسی درباره او می‌نویسد: «لکن کلامه فی العقائد علی الطریقه المشهوره عن أهل مذهبه»؛ «... (۸۵۶) لکن کلام او در عقاید بر روش مشهور از اهل مذهبش است.» شیخ محمد ابوزهره می‌نویسد: «إن ابن تیمیه یقرّر أنّ مذهب السلف هو إثبات کلّ ما جاء فی القرآن من فوقیّه و تحتیّه و استواء علی العرش و وجه وید و محبّه و بغض، و ما جاء فی السنّه من ذلك ایضاً من غیر تأویل و بالظاهر الحرفی ... لقد سبقه بهذا الحنابله فی القرن الرابع الهجری كما بینا، و ادعوا أنّ ذلك مذهب السلف، و ناقشهم العلماء فی ذلك الوقت، و أثبتوا أنّ اعتقادهم هذا یؤدّی إلى التشبیه و الجسمیة لا محاله ...»؛ «(۸۵۷) ابن تیمیه چنین تقریر می‌کرد که مذهب سلف اثبات هر چیزی است که در قرآن آمده است؛ از قبیل فوقیت و تحتیت و استواء بر عرش و وجه و دست و محبت و بغض، و نیز آنچه در سنت از این قبیل آمده است، بدون آن که تأویل شود ... به این رأی، حنابله در قرن چهارم ه.ق سبقت گرفتند آن گونه که بیان شد و ادعا کردند که این رأی مذهب سلف است. ولی در همان وقت علما با آنان مناقشه کرده و اثبات نمودند که اعتقادشان منجر به تشبیه و جسمیت خواهد شد ...».

### دور چهارم از ادوار تجسیم

این دوران از زمان ابن تیمیه و شاگردان او شروع می‌شود و تا زمان محمد بن عبدالوهاب ادامه می‌یابد. ابن تیمیه اصول افکار حنابله و قائلین به تجسیم را از گذشتگان خود به ارث برد و برای آن، اساس و برنامه‌ای خاص قرار داده و آن‌ها را منظم کرد. وی در یکی از کتاب‌های خود به نام «نقض اساس التقدیس» می‌گوید: «وإذا كان كذلك فاسم المشبهه لیس له ذکر بذمّ فی الكتاب والسنه ولا کلام أحد من الصحابه والتابعین»؛ «... (۸۵۸) او هر گاه چنین باشد، پس برای معتقدان به تشبیه یادی به مذمت در کتاب و سنت و نه کلام هیچ یک از صحابه و تابعین نیامده است ... او در جایی دیگر نیز می‌گوید: «ولیس فی کتاب الله ولا سنّه رسوله ولا قول أحد من سلف الأئمّه و أئمّتها أنّه لیس بجسم، وأن صفاته لیس أجساماً و أعراضاً، فنفی المعانی الثابته بالشرع بنفی ألفاظ لم ینف معناها شرع ولا عقل، جهل و ضلال»؛ «(۸۵۹) در کتاب خدا و سنت رسولش و نیز در کلام احدی از سلف و امامان امت چنین نیامده که خداوند جسم نیست، و این که صفات او جسم و عرض نیستند. پس نفی معانی ثابت به شرع به نفی الفاضلی که شرع و عقل معنای آن را نفی نکرده، نادانی و ضلالت است.»

### دور پنجم از ادوار تجسیم

دور پنجم از ادوار قول به تشبیه، دوران محمد بن عبدالوهاب نجدی و پیروان او است. شیخ رضوان العدل شافعی مصری (۱۳۰۳ ه.ق) می‌گوید: «ثمّ ظهر بعد ابن تیمیه محمد بن عبدالوهاب فی القرن الثانی عشر و تبع ابن تیمیه وزاد علیه سخافه و قبحاً، وهو رئیس الطائفة الوهابیة قبحهم الله»؛ «... (۸۶۰) بعد از ابن تیمیه، محمد بن عبدالوهاب در قرن دوازدهم ظهور کرد. او خطّ ابن تیمیه را دنبال

کرد و بر آن حرف‌های سخیف و قبیح را اضافه نمود. او رئیس طایفه وهابیه است، خداوند آنان را قبیح گرداند. ... حسن بن علی سقاف شافعی می‌گوید: «أما التجسیم والتشبیه فقد نشر الوهابیون وروّجوا كتباً كثيرة فی موضوع الصفات ككتاب "السنة" لعبدالله بن احمد بن حنبل وكتاب "الردّ علی بشر المریسی" لعثمان الدارمی. وألف علماءؤهم فی ذلك كتباً كثيرة نقلوا فیها هذه المباحث من كتب ابن تیمیه وابن القیم وأشباههم»؛ (... ۸۶۱) «تجسیم و تشبیه را وهابیان منتشر ساخته و کتاب‌های زیادی را در موضوع صفات ترویج ساختند؛ همانند کتاب "السنة" از عبدالله بن احمد بن حنبل، و کتاب "الردّ علی بشر المریسی" از عثمان دارمی. و علمای وهابیان در این باره کتاب‌های بسیاری تألیف نمودند و در آن‌ها این مباحث را از کتاب‌های ابن تیمیه و ابن قیم و دیگران نقل کردند»...

### دور ششم از ادوار تجسیم

دور ششم از ادوار تجسیم و تشبیه، دوران سلفیه و وهابیان معاصر است. کسانی که در هیئت‌های بحث‌ها و فتاوی و دعوت و ارشاد ظهور و بروز داشته و دارند و نیز البانی و پیروان خط فکری او. این افراد در عصر حاضر توانسته‌اند، دانشگاه‌های مختلف را تسخیر کرده و دسته‌های گوناگون از طلاب را با اصول افکار خود در آنجا تعلیم دهند.

### تبرئه رجال شیعه از قول به تجسیم

از جمله اتهاماتی که به شیعه زده شده این است که آنان قائل به تجسیم اند؛ یعنی معتقدند به این که برای خداوند جسمی است دارای ابعاد و حدود ... و در این زمینه ادعا می‌کنند، اول کسانی که قائل به جسمیت خداوند در بین شیعیان بوده، هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمان قمی و دیگران از بزرگان شیعه در قرن دوم می‌باشند. دکتر قفاری می‌گوید: «اصل افکار تجسیم و مذهب آن از شیعه سرچشمه گرفته است. آن‌گاه می‌گوید: ابن تیمیه اول کسی است که این را به اثبات رسانده و گفته: اول کسی که در اسلام قائل به جسمانیت خداوند شده، هشام بن حکم می‌باشد». (۸۶۲) او هم چنین می‌گوید: «در نتیجه: تشبیه خداوند سبحان به مخلوقاتش در یهود سابقه داشته و از آنجا به تشیع سرایت کرده است؛ زیرا تشیع مأوی و ملجأ هر کسی است که قصد سوء نسبت به اسلام و مسلمین دارد». (۸۶۳) جا دارد این تهمت را بررسی کرده و دامن شیعه را از آن پیراسته نماییم.

### آرای علمای شیعه در مسئله تجسیم

از آنجا که اشکال کننده در صدد است تا قول به تجسیم را به علمای شیعه نسبت دهد؛ لذا جا دارد این موضوع را در لابه‌لای کلمات آن‌ها بررسی کنیم تا از صحت یا فساد آن آگاهی یابیم: ۱ - شیخ کلینی رحمه الله (۳۲۹ ه.ق)؛ در کتاب «کافی» بابتی را منعقد کرده تحت عنوان «باب النهی عن الجسم و الصورة»، (۸۶۴) که به تبع روایات، این خود دلالت بر عدم اعتقاد او، به تجسیم دارد. ۲ - شیخ صدوق رحمه الله (۳۸۱ ه.ق)؛ در کتاب «توحید» بابتی دارد به نام «باب ان الله عزوجل لیس بجسم و لا صورة». (۸۶۵) ۳ - شیخ مفید رحمه الله (۴۱۳ ه.ق)؛ در کتاب «تصحیح الاعتقاد» می‌گوید: «و اما کلام در توحید و نفی تشبیه از خداوند و تنزیه و تقدیس برای او، چیزی است که به آن امر شده و مورد رغبت قرار گرفته است. و اخبار بسیاری بر آن دلالت دارد». (۸۶۶) می‌دانیم که تجسیم داخل در تشبیه است، لذا کلام شیخ مفید شامل تجسیم نیز می‌شود. ۴ - ابوالفتح کراچکی (۴۴۹ ه.ق)؛ در کتاب «کنز الفوائد» بابتی دارد تحت عنوان «فصل من الاستدلال علی ان الله تعالی لیس بجسم». (۸۶۷) ۵ - شیخ طوسی (۴۶۰ ه.ق)؛ در تفسیر «التبیان» از جمله کسانی که ذبیحه و کشتار شان را حرام می‌داند، کسانی را برمی‌شمارد که قائل به تجسیمند. (۸۶۸) همان گونه که حکم به نجاست مجتسمه کرده و آن‌ها را در زمره کفار به شمار آورده است. (۸۶۹) ۶ - قاضی ابن براج (۴۸۱ ه.ق)؛ در «جواهر



الفقه» تصریح به تنزیه خداوند از جسم و لوازم آن کرده است. (۸۷۰) ۷ - قطب راوندی (۵۷۳ ه.ق)؛ در کتاب «فقه القرآن» فتوا به عدم صحت نماز در پوست حیوانی داده که مجسم آن را ذبح کرده و انتفاع به آن را نیز جایز نمی‌داند. (۸۷۱) و در جای دیگر نیز می‌گوید: تجسیم از مذاهب فاسد است. (۸۷۲) ۸ - شیخ طبرسی (قرن ششم ه.ق)؛ در «تفسیر مجمع البیان» قائل به عدم جواز خوردن ذبیحه کسی شده که معتقد به تجسیم است. (۸۷۳) ۹ - علامه حلی رحمه الله (۷۲۶ ه.ق)؛ در کتاب «منتهی المطلب» فتوا به نجاست نیم خورده مجسمه داده است و آن‌ها و مشبّهه را در حکم نواصب و غلات دانسته و حکم به کفر همه آن‌ها داده است. (۸۷۴) ۱۰ - ابن فهد حلی (۸۴۱ ه.ق)؛ در کتاب «الرسائل العشر» مجسمه را از جمله کسانی به حساب آورده که داخل در عنوان کافر بوده و محکوم به نجاستند. (۸۷۵) ۱۱ - محقق کرکی (۹۴۰ ه.ق)؛ در کتاب «جامع المقاصد» به نجاست مجسمه فتوا داده است. (۸۷۶) و در کتاب «الرسائل» نیز به عدم جسمانیت خداوند اشاره کرده است. (۸۷۷) ۱۲ - ابن ابی جمهور احسائی (اوائل قرن دهم هجری قمری)؛ از جمله اصول شیعه را تنزیه خداوند تبارک و تعالی از تشبیه و دیگر نقائص برشمرده است. (۸۷۸) ۱۳ - علامه مجلسی (۱۱۱۰ ه.ق)؛ در کتاب «بحارالانوار» بابی را تحت عنوان «نفی الجسم و الصورة و التشبیه و الحلول و الاتحاد و انه لا یدرک بالحواس و الاوهام و العقول و الافهام» منعقد نموده است. و بعد از آن بابی دیگر تحت عنوان «نفی الزمان و المكان و الحركة و الانتقال عنه تعالی و تأویل الآیات و الاخبار فی ذلک» آورده است. (۸۷۹) ۱۴ - شیخ جعفر کاشف الغطاء (۱۲۲۸ ه.ق)؛ در کتاب «کشف الغطاء» بر نفی تجسیم و ترکیب از خداوند استدلال کرده است. (۸۸۰) ۱۵ - حاج ملا-هادی سبزواری (۱۳۰۰ ه.ق)؛ در کتاب «شرح الاسماء الحسنی» تصریح دارد بر این که تنزیه خداوند از صفات مخلوقات و اجسام، انسان را بر اقامه برهان بر ضدّ برخی از عقاید باطل کمک خواهد کرد. (۸۸۱) ۱۶ - آیت الله خویی (۱۴۱۳ ه.ق)؛ در کتاب «الطهاره» تصریح به بطلان عقیده تجسیم نموده است. (۸۸۲) از این عبارات استفاده می‌شود که علمای شیعه، همگی بر تنزیه خداوند از جسم و لوازم آن اتفاق دارند. و نیز با مراجعه به روایات پی به وجود احادیث بسیاری خواهیم برد که دلالت بر عدم تجسیم دارد، و تنها علامه مجلسی در کتاب «بحارالانوار» ۴۷ حدیث در این باره آورده است، و این خود دلالت دارد بر این که عدم تجسیم نزد شیعه اصلی مسلم است.

### تبرئه هشام بن حکم از قول به تجسیم

#### تبرئه هشام بن حکم از قول به تجسیم

با مراجعه به کتاب‌های مخالفین مشاهده می‌کنیم که تنها دلیلی که آن‌ها به آن تمسک کرده و نسبت تجسیم را به هشام داده‌اند، جمله‌ای است که از او روایت شده که درباره خدا فرمود: «جسم لا کالاجسام». اینک این نسبت را در دو مرحله مورد بررسی قرار می‌دهیم: یکی در اصل این نسبت که آیا صحیح است یا خیر، و دیگری آن که بر فرض صحت نسبت، آیا این جمله دلالت بر اعتقاد هشام به تجسیم دارد یا خیر؟

#### مرحله اول: بررسی اصل نسبت

شواهدی این احتمال را تقویت می‌کند که این نسبت به هشام چیزی جز افترا و تهمت نیست. اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - هشام از جمله اصحاب امامان اهل بیت علیهم السلام به حساب می‌آمده که به عنوان مدافع از حریم حق و حقیقت مطرح بوده‌اند. کسانی که در مقابل خطوط انحرافی ایستادگی کرده و درصدد ابطال شبهه‌های آنان برآمده‌اند. حال چگونه می‌توان او را متهم به چنین عقیده‌ای کرد که از خارج اسلام وارد شده است؟ ۲ - با مراجعه به کتب رجالی پی خواهیم برد که هشام و یونس با مشکلی از درون مذهب و آن هم از ناحیه برخی از اصحاب خود مواجه بودند؛ زیرا برخی نمی‌توانستند مقام و منزلت آن دو را

مشاهده کنند و لذا به جهت حسدی که به او داشتند او را به قول به تجسیم متهم ساختند. کشی در رجال خود از سلیمان بن جعفر نقل کرده که گفت: از امام رضا علیه السلام درباره هشام بن حکم سؤال کردم؟ حضرت فرمود: «او بنده ای نصیحت کننده بود که از ناحیه اصحاب خود به جهت حسدی که به او داشتند اذیت و آزار شد». (۸۸۳) یونس بن عبدالرحمن و اصحاب او نیز از طرف جماعتی مورد سعایت قرار گرفته و به جهت جلالت قدر و قربش نزد امام، مورد سرزنش و تعقیب قرار گرفته بود. و لذا به احتمال قوی می‌توان روایاتی را که در مذمت او رسیده یا دلالت بر انحراف او دارد، از جعل همین افراد دانست. ۳ - هشام بن حکم به اعتراف شیعه و سنی، یکی از متکلمین امامیه و دریایی عمیق از معارف عقلی به حساب می‌آمد. شهرستانی می‌گوید: «هشام بن حکم کسی بود که در مباحث اصول، غور بسیار نموده بود و نمی‌توان مباحث و مناظرات او را با معتزله نادیده گرفت». (۸۸۴) ذهبی نیز او را متکلمی زبردست دانسته است. (۸۸۵) خصوصاً آن‌که بزرگان شیعه به تبع از اهل بیت علیهم السلام او را بسیار تمجید نموده‌اند. آیا با وجود این تعبیرات می‌توان چنین تهمتی را به هشام نسبت داد؟ آیا مقام و منزلت او شاهی بر کذب این نسبت و افتراء به او نیست؟ ۴ - از آنجا که بحث از خداوند و صفات ثبوتی و سلبی در آن عصر آسان نبوده و تازه در حوزه‌های اسلامی مطرح شده و ذهن افراد به این مسائل نامأنوس بوده است، لذا طبیعی به نظر می‌رسد که گروهی کلام او را - بر فرض صحت انتساب - درست نفهمیده و لذا او را به تجسیم متهم کنند. ممکن است که هشام گفته: «شیء لا کالاشیاء» ولی مستمع خیال کرده که گفته: «جسم لا - کالاجسام» یا آن را نقل به معنا کرده و یا خیال کرده که لازمه کلام او این چنین است. و می‌دانیم که گاهی برداشت‌ها و تصوّرات غلط از سخنان کسی، سبب نسبت‌های ناروا به او می‌شود. ۵ - با مراجعه به کتب تراجم پی می‌بریم که هشام مورد مدح از ناحیه امامان علیهم السلام قرار گرفته است، مدحی که هرگز با وجود انحرافات عقایدی سازگاری ندارد. اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: الف) در حدیثی امام صادق علیه السلام در شأن او فرمود: «او ناصر ما به دست و زبان و قلب است». (۸۸۶) و نیز در جایی دیگر فرمود: «مثل تو باید برای مردم عقاید بگوید». (۸۸۷) ب) امام صادق علیه السلام هم چنین در حق او دعا کرده و فرمود: «ای هشام! خداوند به تو از توحید نفع رساند و تو را ثابت قدم گرداند». (۸۸۸) ج) در قصه‌ای بعد از آن‌که کافری به دست امام صادق علیه السلام ایمان آورد، حضرت او را به جهت تعلیم دین در جهت عقیده و شریعت به هشام بن حکم سپرد. (۸۸۹) د) و نیز در حدیثی از امام صادق علیه السلام درباره هشام بن حکم رسیده که فرمود: «هشام بن حکم پیشگام حق ما، و دنبال کننده گفتار ما، تأیید کننده صدق ما، و دفع کننده باطل دشمنان ما است. هر کس که او و اثرش را دنبال کند ما را دنبال و پیروی کرده و هر کس که او را مخالفت کرده و هتک حرمت او کند با ما دشمنی کرده و هتک حرمت ما را کرده است». (۸۹۰) ه) امام کاظم علیه السلام در دعایی که بعد از بر آوردن حاجت هشام می‌کند، می‌فرماید: «خداوند ثواب تو را بهشت قرار دهد». (۸۹۱) و) در حدیثی امام رضا علیه السلام امر به دوستی با هشام نموده است. (۸۹۲) ز) در حدیثی دیگر امام رضا علیه السلام بر او ترحم کرده و فرمود: «خداوند او را رحمت کند، او بنده نصیحت‌گری بوده که از ناحیه اصحابش به جهت حسد مورد اذیت و آزار واقع شد». (۸۹۳) در مورد یونس بن عبدالرحمن نیز روایات فراوانی در مدح و ستایش او وارد شده است. بس است در این مورد خبر عبدالعزیز بن مهتدی که گفت: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: من نمی‌توانم همیشه شما را زیارت کنم، از چه کسی معالم دینم را اخذ نمایم؟ حضرت فرمود: از یونس بن عبدالرحمن فرا گیر. (۸۹۴) آیا می‌توان به چنین افرادی که این گونه مورد مدح اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته‌اند چنان نسبتی را داد؟ ۶ - با مراجعه به روایات هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمن که درباره توحید و صفات خداوند متعال رسیده پی می‌بریم که هرگز با عقیده به تجسیم سازگاری ندارد. اینک به برخی از این گونه روایات اشاره می‌کنیم: الف) هشام در مناظره‌ای که بین او و یکی از کافران واقع شد، به کلام امام صادق علیه السلام استشهاد کرده و فرمود: «جز آن‌که خداوند جسم و صورت نیست ... به حواس پنج‌گانه درک نمی‌شود، او هام او را درک نمی‌کند ... شنوا و بینا است. شنوا است بدون وسیله شنوایی و بینا است بدون وسیله بینایی». (۸۹۵) ب) در مورد یونس بن عبدالرحمن نیز در روایت

آمده که او از امام کاظم علیه السلام درباره علت عروج پیامبر صلی الله علیه وآله به آسمان سؤال کرد، با آن که خداوند توصیف به مکان نمی‌شود؟ حضرت فرمود: «همانا خداوند تبارک و تعالی به مکان توصیف نشده و زمان بر او جاری نمی‌گردد». (۸۹۶ ...)

پس یونس نیز با سؤال از امام و اعتقاد به جواب امام، قائل به عدم تجسیم است. و لذا با اعتقاد به جواب امام این روایت را از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل می‌کند.

### مرحله دوم: بررسی کلام

### مرحله دوم: بررسی کلام

در بحث گذشته با قراین بسیار به اثبات رساندیم که اصل انتساب این اتهام به هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمن بی پایه و اساس بوده است. حال بر فرض ثبوت آن درصدد بررسی جمله‌ای هستیم که به جهت انتساب آن به هشام او را متهم به اعتقاد به تجسیم کرده‌اند، و آن این که او خداوند را این گونه توصیف کرده است: «جسم لا کالاجسام». قبل از هر چیز توجه به یک نکته ضروری می‌نماید، و آن این که برای فهم یک جمله یا یک کلمه رجوع به لغت کافی نیست، خصوصاً وقتی که این عبارت از یک متخصص صادر شده باشد، بلکه باید قصد متکلم را ملاحظه کرد. به عبارت دیگر اصطلاح خاص را مشاهده کرد؛ زیرا گاهی متکلم از کلامش معنایی را اراده می‌کند که نمی‌توان با مراجعه به لغت آن را فهمید. حال با ذکر این نکته به سراغ این مطلب می‌رویم که آیا هشام بن حکم از این جمله‌ای که به او نسبت داده‌اند، معنای خاص را اراده کرده و یا همان معنای لغوی را از کلمه «جسم» اراده نموده است؟ با مشاهده قراین خاص پی می‌بریم که هشام در گفتن جمله «جسم لا کالاجسام» معنا و مقصود خاصی را اراده کرده است که با تنزیه خداوند از جسمیت و لوازم آن نیز سازگاری دارد، و آن این که مقصود او از کلمه «جسم» موجود، شیء قائم به نفس و ثابت است. ابوالحسن اشعری همین معنا را از هشام برای «جسم» نقل کرده است. او در کتاب «مقالات الاسلامیین» از هشام بن حکم نقل کرده که: معنای جسم این است که او موجود است. او دائماً می‌گفت: من در گفتارم از کلمه «جسم» اراده موجود، و شیء، و قائم بنفسه را کرده‌ام. (۸۹۷) کشتی نیز از هشام و یونس نقل کرده که این دو گمان کرده‌اند که اثبات شیء به این است که «جسم» گفته شود. (۸۹۸) نتیجه این که رأی هشام و یونس در رابطه خداوند با دیگران از حیث معنا هیچ فرقی ندارد، جز در اختلاف تعبیر. لکن قراینی وجود دارد که می‌توان آن‌ها را شاهد بر همین معنا به حساب آورد.

### ۱ - قرینه لفظی

هشام گرچه خداوند را متصف به جسمانیت کرده، ولی به دنبال آن کلمه‌ای را به کار برده که می‌توان کلمه «جسم» را از معنای لغوی تغییر داده و به معنای دیگری رهنمون ساخت؛ زیرا در جمله خود فرموده: «جسم لا کالاجسام»؛ یعنی جسمی است نه مانند سایر اجسام. و این خود دلالت بر اراده معنای خاصی از کلمه «جسم» نزد هشام دارد.

### ۲ - قرینه خارجی

تعبیر «هو جسم لا کالاجسام» که به هشام بن حکم نسبت داده شده، با ملاحظه قرینه خارجی نیز پی خواهیم برد که بر مدعای خصم؛ یعنی اعتقاد به تجسیم سازگاری ندارد؛ زیرا این جمله را بنا بر نقل شهرستانی، در محاجه با علاف گفته است. هشام به علاف می‌گوید: تو می‌گویی خداوند عالم است به علم، لازمه این حرف این است که خداوند علمش همانند بقیه مردم باشد پس چرا تو

نمی‌گویی که خداوند جسم است نه مثل سایر اجسام؟ (۸۹۹) از این گونه تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که هشام درصدد معارضه و مقابله با علّاف است، نه این که عقیده خود را بیان کند. این طور نیست که هر کس در مقام معارضه، چیزی می‌گوید آن را اعتقاد داشته باشد؛ زیرا ممکن است که قصد او امتحان علّاف باشد؛ همان گونه که شهرستانی نیز همین مطلب را فهمیده است. و بر فرض که از این عبارت عقیده به تجسم استفاده شود، ممکن است که این حرف از او هنگامی صادر شده باشد که داخل در مذهب جهیمیه بوده و قبل از آن بوده که به برکت آل محمّد علیهم السلام هدایت یافته است؛ زیرا جهیمیه قائل به تجسیمند، ولی بعد از دخول در مکتب اهل بیت علیهم السلام به پیروی از آنان با تجسیم مقابله کرده است.

### ۳ - اختلاف در معنای جسم

متکلمین از فریقین تصریح دارند بر این که کلمه «جسم» لفظ اصطلاحی بوده و در معنای آن اختلاف واقع شده است. ابوالحسن اشعری از امامان اهل سنت می‌گوید: «متکلمین در کلمه (جسم) تا دوازده قول اختلاف کرده‌اند». (۹۰۰) ابن تیمیه می‌گوید: «حقیقت امر این است که در لفظ جسم نزاع‌های لفظی و معنوی وجود دارد». (۹۰۱) در جایی دیگر می‌گوید: «لفظ "جسم و حیز و جهت" الفظی است که در آن‌ها ابهام و اجمال وجود دارد، و این‌ها الفظی اصطلاحی هستند که گاهی معانی متنوعی از آن‌ها اراده می‌شود». (۹۰۲) و نیز می‌گوید: «از جمله آن افراد کسانی هستند که لفظ جسم را اطلاق و مقصود از آن را «قائم به نفس» یا «موجود» گرفته‌اند». (۹۰۳) شیخ الاسلام ابو یحیی (۹۲۶ ه.ق) نیز کلمه «جسم» را قائم به ذات در عالم تفسیر نموده است. (۹۰۴)

### ۴ - «جسم لا کالاجسام» عبارتی شایع

با مراجعه به کتاب‌های اهل سنت پی می‌بریم که جمله «جسم لا کالاجسام» که به هشام نسبت داده شده، عبارتی شایع در بین علمای اهل سنت است. اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم. ابن تیمیه می‌گوید: «بسیاری از اهل اسلام درباره خالق معتقدند: او جسمی است که شبیه سایر اجسام نیست. و حنابله و تابعین آن‌ها بر این اعتقادند». (۹۰۵) ابن حزم می‌گوید: «کسی که می‌گوید: خداوند جسم است ولی نه مثل سایر اجسام در عقیده خطا نکرده است، ولی در اسم گذاری بر خدا به اشتباه رفته است؛ زیرا خداوند را به اسمی نامگذاری کرده که از او نرسیده است». (۹۰۶) و نیز می‌گوید: «هر کس بگوید: پروردگار او جسم است، اگر جاهل یا تأویل کننده باشد معذور است و بر او چیزی نیست». (... ۹۰۷) ابن تیمیه نیز می‌گوید: «این گونه الفاظ (مثل جسم) ... را کسی نمی‌تواند نفی یا اثبات کند تا آن که متکلم آن را تفسیر نماید، اگر به باطل تفسیر نماید آن را ردّ کند و اگر به حقّ تفسیر کند آن را اثبات نماید». (۹۰۸) در جایی دیگر می‌گوید: «آن کسانی که خداوند را از مشابّهت با مخلوقین منزّه می‌کنند و او را «جسم» نامیده‌اند، نزاع آنان با کسانی که آن‌را از خدا نفی می‌کنند، لفظی است». (۹۰۹) با جواب از این جمله‌ای که به هشام بن حکم نسبت داده شده، به این نتیجه می‌رسیم که تهمت تجسیم به معنای جسمیت لغوی هرگز بر هشام روا نیست. تنها عباراتی می‌ماند که در کتب رجال و تراجم در مذمت او رسیده است که یا به جهت استناد به آن جمله معروف «جسم لا کالاجسام» است که آن را مورد بررسی قرار دادیم و یا به جهت خصومت و حسدی که با او داشته‌اند ذکر شده است.

### بررسی روایات در مذمت هشام

با مراجعه به کتاب‌های تراجم و رجال پی به روایاتی در مذمت هشام خواهیم برد که به جهت نسبت تجسیم درباره او رسیده است، ولی می‌توان جواب‌های متعددی به آن‌ها داد: ۱ - اغلب این روایات از حیث سند ضعیفند. (۹۱۰) ۲ - این روایات علاوه بر این که

تعدادشان کم است با روایات صحیح و مستفیضه‌ای که در فضیلت و مقام و منزلت هشام از امامان رسیده است، معارضه دارند. ۳ - می‌توان آن روایات را حمل بر تجسیم لفظی و لغوی نمود، به این معنا که هشام؛ گرچه عقیده‌ای صحیح و سالم داشته ولی به جهت به کار بردن تعبیری که سبب شده دشمنان شیعه آن را مستمسک قرار داده و آن را بر ضد شیعه به کار برند، مورد انتقاد قرار گرفته است. ۴ - ممکن است بگوییم که امامان شیعه، اصل این فکر و عقیده را که به هشام نسبت داده شده مورد مذمت و نقد قرار داده‌اند، گرچه انتساب آن را به هشام قبول نداشته‌اند. به این معنا بر فرض که هشام چنین حرفی را زده باشد، قطعاً باطل و مورد سرزنش است؛ زیرا به جهت اشاعه نظریه تجسیم، امام در جامعه احساس خطر کرده و درصدد آن است که به مردم بفهماند گرچه شما چنین چیزی را به هشام نسبت می‌دهید، هر کس که این حرف را بزند اشتباه کرده است. به همین جهت امام درصدد تأیید یا ردّ هشام نیست.

## مبانی اعتقادی وهابیت

### میزان در توحید و شرک

### میزان در توحید و شرک

وهابیان با دیدگاه خاصی که در میزان شرک و توحید دارند، بسیاری از اعمال مسلمین؛ از قبیل تبرک، استعانت از ارواح اولیای الهی و ... را شرک می‌دانند، و عاملان به آن را مشرک می‌خوانند، و به تبع آن، خون و اموالشان را حلال می‌شمردند. آنان تا آنجا پیش می‌روند که ذبیحه آنان را حرام می‌دانند. ولی در مقابل، مسلمانان عالم با مبانی خاصی که از راه عقل و قرآن و روایات معتبر کسب کرده‌اند این مصادیق و اعمال را نه تنها شرک ندانسته، بلکه مستحب و در راستای توحید می‌دانند. در اینجا به بررسی موضوع فوق می‌پردازیم:

### فتاوی وهابیان در مصادیق شرک

۱ - شیخ عبدالعزیز بن باز، مفتی وهابیان در عصر خود می‌گوید: «دعا از مصادیق عبادت است، و هر کس در هر بقعه‌ای از بقعه‌های زمین بگوید: یا رسول الله، یا نبی الله، یا محمد به فریاد من برس، مرا دریاب، مرا یاری کن، مرا شفا بده، اَمّت را یاری کن، بیماران را شفا بده، گمراهان را هدایت فرما، یا امثال این‌ها، با گفتن این جمله‌ها برای خدا شریک در عبادت قرار داده و در حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله را عبادت نموده است.» (... ۹۱۱) ۲ - همو در جای دیگر می‌گوید: «بی شک کسانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله یا غیر او از اولیا و انبیا و ملائکه یا جن، پناه می‌برند، معتقدند که آنان دعایشان را شنیده و حاجاتشان را بر آورده می‌کنند، این اعتقادها انواعی از «شرک اکبر» است؛ زیرا علم غیب را غیر از خدا کسی دیگر نمی‌داند. دلیل دیگر این که تصرفات و اعمال اموات در دنیا با مرگ منقطع شده است - خواه پیامبر باشند یا غیر پیامبر - و ملائکه و جن نیز از ما غایب و به شئون خود مشغولند.» (۹۱۲) ۳ - همو می‌گوید: «آنچه در کنار قبور از انواع شرک انجام می‌گیرد، قابل توجه است؛ از جمله صدا زدن صاحبان قبر، استغاثه به آنان، طلب شفای مریض، طلب نصرت بر اعدا و امثال این‌ها، همه از انواع شرک اکبر است که اهل جاهلیت به آن عمل می‌کردند.» (۹۱۳) ۴ - وی در جای دیگر می‌گوید: «ذبح برای غیر خدا منکری عظیم و شرک اکبر است؛ خواه برای پیامبر باشد یا ولی یا ستاره یا بت یا غیر این‌ها.» (... ۹۱۴) ۵ - همو می‌گوید: «در نماز اقتدا به مشرکان جایز نیست، که از جمله آنان کسانی‌اند که به غیر خدا استغاثه می‌کنند و از او مدد می‌خواهند؛ زیرا استغاثه به غیر خدا؛ از اموات و بت‌ها و جن و غیر این‌ها از انواع شرک به خداست.» (... ۹۱۵) ۶ - وی در جایی دیگر می‌گوید: «قسم به کعبه یا غیر کعبه از مخلوقات جایز نیست.» (۹۱۶) ۷ -

او می‌گوید: «صدا زدن مرده و استغاثه به او و طلب مدد از وی، همگی از مصادیق شرک اکبر است، آنان همانند عبادت کنندگان بت‌ها در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله از قبیل: لانت، عزّی و مناتند». (... ۹۱۷) گویا وهابیان تنها خود را اهل توحید خالص می‌دانند و معتقدند: بقیه - که اکثریت مسلمانان را تشکیل می‌دهند - مشرکانی اند که خون، ذریه و اموالشان احترام ندارد، و خانه‌هایشان نیز خانه جنگ و شرک است ... عمر عبدالسلام نویسنده سنی مذهب می‌گوید: «در سفری که در جوانی به مکه مکرمه برای ادای فریضه حجّ به سال ۱۳۹۵ ه.ق داشتم، در مدینه منوره کنار قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با صحنه بسیار عجیبی روبه‌رو شدم. دیدم که وهابیان با انواع اهانت‌ها با مسلمین برخورد می‌کنند و مسلمانان را که میهمانان خدا و رسولند با انواع فحش و دشنام از کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله دور می‌سازند. هر گاه زائر قصد اظهار محبت به حضرت و نزدیک شدن به ضریح رسول خدا صلی الله علیه و آله و بوسیدن آن را داشت، او را با جمله «ابتعدوا ایها المشرکون» از ضریح دور می‌ساختند. از این کردار بسیار ناراحت شدم، و بعد از مراجعه به تاریخ دیدم که این اعمال نشأت گرفته از افکار بزرگان وهابیان از قبیل ابن تیمیه و دیگران است». (... ۹۱۸) وهابیان با این نوع برخورد چه هدفی را دنبال می‌کنند؟ با دقت در رفتار آنان پی می‌بریم که آنان در ظاهر یک اصل مهمی را دنبال می‌کنند که همان گسترش توحید و مقابله با انواع شرک و بت‌پرستی است، ولی واقع امر و پشت قضیه حکایت از امر دیگری دارد. واقع امر آن است که آن‌ها خواسته یا ناخواسته هدفی را دنبال می‌کنند که استعمار، خواهان آن است که همان تفرقه بین مسلمین و ایجاد فتنه‌ها و جنگ‌ها بین آنان است تا در این میان، دشمن سوء استفاده کرده، به مطامع شوم خود برسد. گروهی از محققین در تاریخ وهابیت این هدف مخفی را به اثبات رسانده و تصریح نموده‌اند که اصل این مذهب و تأسیس آن در جزیره العرب به امر مستقیم وزارت مستعمرات انگلستان بوده است؛ زیرا بهترین مذهبی که می‌تواند مطامع پلید آنان را تأمین نماید، این مذهب با همین نوع افکار، آن هم در جزیره العرب است. (۹۱۹)

## توحید، اساس دعوت انبیا

بی‌شک اساس دعوت انبیا، توحید و نفی شرک و بت‌پرستی بوده است. قرآن کریم به این هدف اساسی انبیا اشاره نموده، می‌فرماید: { وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ } (۹۲۰) «و هر آینه در هر امتی پیامبری فرستادیم تا آنان را به عبادت خدا دعوت نمایند». دعوت به توحید، اساس و هدف اساسی بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده است. پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌فرماید: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله و يقيموا الصلاة و يؤتوا الزكاة فإذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم و أموالهم إلا بحق الإسلام و حسابهم على الله»؛ (۹۲۱) «من مأمور شدم که با مردم بجنگم تا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمد دهند، نماز برپا دارند و زکات پردازند و هر گاه چنین کنند خون و اموالشان محفوظ است جز به حق اسلام و حسابشان با خداوند است». مورد نزاع و بحث با وهابیان آن است که چه عملی شرک و چه عملی نشانه توحید است؟ ما در این بحث اثبات خواهیم کرد، مصادیقی که وهابیان شرک می‌دانند، نه تنها شرک نبوده بلکه در راستای توحید است.

## مراحل توحید

### مراحل توحید

توحید در لغت یعنی: چیزی را یکتا و منحصر به فرد دانستن. و هنگامی که بر خداوند اطلاق می‌گردد، به معنای اعتقاد به وحدانیت و یکی بودن اوست. در کتاب‌های اعتقادی برای توحید مراحل ذکر شده است: ۱- توحید در الوهیت؛ ۲- توحید در خالقیت؛ ۳- توحید در ربوبیت؛ ۴- توحید در عبادت.



## ۱ - توحید در الوهیت

یعنی تنها موجود مستحقّ عبادت که دارای همه صفات کمال و جمال بالاستقلال بوده، خداوند متعال است. خداوند متعال می‌فرماید: { وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ }؛ (۹۲۲) «و خدای شما خدای یکتاست.» همچنین می‌فرماید: { قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ }؛ (۹۲۳) «بگو او خدای یگانه است.» و نیز می‌فرماید: { وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ }؛ (۹۲۴) «و هرگز با او خدای دیگری نیست.» در جای دیگر می‌فرماید: { وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ }؛ (۹۲۵) «هرگز با خداوند، خدای دیگری [شریک] قرار ندهید.»

## ۲ - توحید در خالقیت

یعنی تنها خالق مستقل در عالم یکی است و هر کس غیر از او، در خالقیتش محتاج به اذن و مشیت اوست و کسی بدون اراده او کاری انجام نمی‌دهد. ولی این اراده و مشیت الهی با اختیار بنده ناسازگاری ندارد؛ زیرا اراده الهی بر این تعلق گرفته که بندگان با اراده و اختیار خود اعمالشان را انجام دهند. خداوند متعال می‌فرماید: { قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ }؛ (۹۲۶) «بگو خداوند خالق هر چیزی است.» همچنین در جایی دیگر می‌فرماید: { هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَزُوقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ }؛ (۹۲۷) «آیا خالق غیر خداوند وجود دارد که در آسمان و زمین به شما روزی دهد؟»

## ۳ - توحید در ربوبیت

یعنی تنها تربیت کننده و مدبّر شئون عالم و خلقت اشیاء و هدایت کننده آنها به سوی اهداف شان به صورت مستقل، خداوند متعال است و هر کس دیگر که شأنی از شئون تدبیر را دارد، به اذن و اراده و مشیت الهی است. خداوند متعال می‌فرماید: { الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ }؛ (۹۲۸) «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که تربیت کننده عالمیان است.» در جایی دیگر می‌فرماید: { قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أُنْبَغَى رَبَّاهُ وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ }؛ (۹۲۹) «بگو آیا غیر خدا را به عنوان پروردگار خود طلب نمایم؛ در حالی که او پروردگار و تربیت کننده هر چیزی است.» این منافات ندارد که برخی افراد؛ امثال ملائکه تدبیر برخی از امور را از جانب خداوند به دست گرفته باشند، همان گونه که خداوند درباره آنان می‌فرماید: { فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا }.

## ۴ - توحید در عبادت

یعنی عبادت و پرستش مخصوص خداوند متعال است. خداوند متعال در آیات بسیاری به این نوع از توحید اشاره کرده است؛ از جمله: الف) { وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ }؛ (۹۳۰) «و حکم کرده پروردگار تو این که غیر او را عبادت نکنید.» ب) { قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ }؛ (۹۳۱) «ای اهل کتاب! بیایید از آن کلمه حقّ که میان ما و شما یکسان است پیروی کنیم که به جز خدای یکتا هیچ کس را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی، برخی را به جای خدا به ربوبیت تعظیم نکنیم.» ج) { وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ }؛ (۹۳۲) «و همانا ما در میان هر امتی پیغمبری فرستادیم تا به خلق ابلاغ کنند که خدای یکتا را پرستید و از بتان و فرعونیان دوری کنید.» با توجه به تأکیدهای قرآن بر توحید در عبادت بجاست که در ارکان این نوع توحید بحث کنیم؛ زیرا عمده اختلاف مسلمانان با وهابیان در این نوع از توحید است.

## بررسی مفهوم عبادت

با مراجعه به کتاب‌های لغت پی می‌بریم که عبادت و عبودیت به معنای مطلق «خضوع» و «تذلل» است. ابن منظور افریقی می‌گوید: «اصل عبودیت، خضوع و ذلت است». (۹۳۳) فیروزآبادی می‌گوید: «عبادت یعنی: اطاعت». (۹۳۴) راغب اصفهانی می‌گوید: «عبودیت یعنی: اظهار ذلت». (۹۳۵) می‌دانیم که معنای اصطلاحی عبادت که در قرآن به آن اشاره شده و آن مخصوص خداوند متعال است، به معنای لغوی آن - که مطلق خضوع باشد - نیست؛ و گرنه لازم می‌آید که هر کس کمترین تواضع و خضوعی را بر کسی داشته باشد عبادت حرام شمرده شود، بلکه عبادت در اصطلاح قرآن و حدیث مقومات و اصولی دارد که با بودن آن‌ها عبادت تحقق می‌یابد. مثلاً - خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: { فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ } (در آینده خدا بر می‌انگیزاند قومی را که او آنان را دوست دارد و آن‌ها نیز خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان فروتن و به کافران، سرفراز و مقتدرند). لذا این ذلت را کسی به معنای عبادت نگرفته است. خداوند متعال از سجود ملائکه بر حضرت آدم علیه السلام به امر خود خبر داده آنجا که می‌فرماید: { وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ } (و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید، همگی سجده کردند؛ جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید، و (به خاطر تکبر و نافرمانی) از کافران شد. و اگر این عمل در حقیقت عبادت است پس چرا به آن امر شده است. درباره سجده بر حضرت آدم علیه السلام از ناحیه ملائکه توجیهاتی ذکر شده است: ۱ - این که این سجده در حقیقت برای خداوند به جهت خلقت موجودی همچون حضرت آدم است؛ یعنی نهایت تعظیم و کرنش در برابر حضرت حق سبحانه و تعالی که چنین مخلوقی که عصاره خلقت است را خلق کرده است. ۲ - ممکن است که این سجده گرچه برای حضرت آدم علیه السلام بوده ولی به معنای اصطلاحی آن که مختص به خداوند سبحان می‌باشد و آن نهایت خضوع با قراردادن پیشانی بر زمین با نیت الوهیت یا ربوبیت مسجودله است نیست، بلکه تنها به جهت تعظیم بر حضرت آدم و کوچکی در مقابل او بوده است و این عمل از آن جهت که با نیت شرک آلود همراه نبوده اشکالی نداشته است. ۳ - برخی می‌گویند: سجده بر حضرت آدم در حقیقت سجده به سوی او بوده است؛ یعنی ملائکه مأمور شدند که حضرت را قبله خویش قرار دهند و به طرف او سجده نمایند؛ چنان که ما به طرف قبله نماز می‌گزاریم، ملائکه نیز مأموریت یافتند تا حضرت آدم علیه السلام را قبله گاه خویش قرار دهند. این توجیه از جهاتی دارای اشکال است: اولاً: خلاف ظاهر آیه است که می‌فرماید: { أَسْجُدُوا لِآدَمَ وَنَفَرَمُودَ اسْجُدُوا لِي } یعنی سجده کنید برای آدم، نه این که سجده کنید به سوی آدم. ثانیاً: چون خداوند به ابلیس فرمود: چه چیز مانع سجده کردن تو گردید؟ ابلیس در پاسخ گفت: { أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ } (من از آدم برترم؛ زیرا مرا از آتش خلق کردی ولی او را از گل آفریدی). اگر سجده برای آدم به این باشد که او را قبله گاه خویش قرار دهد دیگر معنا نداشت تا او سجده نکند و دلیل بیاورد که من از او برترم؛ چون لازمه قبله قرار دادن آدم در حال سجده برای خدا این نیست که حضرت از شیطان برتر است تا جای اعتراض باشد. ۴ - وهابی‌ها در توجیه این آیه و وجه سجده ملائکه بر حضرت آدم می‌گویند: این عمل به امر خداوند بوده و هر کاری که به امر خداوند انجام گیرد اشکالی نداشته و حرام و شرک نیست. این توجیه نیز همانند توجیه سابق خالی از اشکال نیست؛ زیرا اگر سجده بر حضرت آدم علیه السلام عبادت و پرستش غیر خداوند باشد، لازمه‌اش این است که غیر خداوند را پرستش و عبادت کردن از آن جهت که خداوند فرموده اشکالی نداشته و شرک نیست؛ در حالی که امر خدا، شرک را مبدل به عبادت نمی‌کند، و در اصول گفته شده که هیچگاه حکم، موضوع خود را تغییر نمی‌دهد. از باب نمونه: اهانت کردن و فحش دادن گرچه به امر شارع باشد، نمی‌توان آن را از موضوع خارج کند، در حالی که ما معتقد به حسن و قبح عقلی هستیم. وانگهی خداوند هرگز به فحشا امر نمی‌کند. و لذا در قرآن کریم می‌فرماید: { إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ } (خداوند هرگز به اعمال زشت امر نمی‌کند، آیا آنچه را شما از روی نادانی انجام می‌دهید به خدا نسبت می‌دهید). همچنین از سجده نمودن فرزندان یعقوب به یوسف خبر داده و آن را مذمت نکرده است؛ آنجا که می‌فرماید: { وَخَرُّوا لَهُ سُجْدًا } (همه برای



یوسف به سجده افتادند.» حال اگر این نوع تعظیم‌ها عبادت محسوب می‌شود، چگونه خداوند متعال به آن امر می‌کند؟ کاشف الغطاء در این باره می‌فرماید: «لاریب أنه لا یراد بالعبادة التي لا تكون إلا لله ومن أتى بها لغير الله فقد كفر، مطلق الخضوع والانقياد، كما يظهر من كلام أهل اللغة، وإنما لزم كفر العبيد والأجراء وجميع الخدام للآراء، بل كفر الأنبياء في خضوعهم للآباء»؛ (۹۴۱) «شکی نیست در این که مقصود به عبادتی که نباید برای غیر خدا انجام گیرد و هر کس برای غیر خدا انجام دهد کافر می‌شود، مطلق خضوع و انقیاد نیست چنان‌که از ظاهر کلام اهل لغت به دست می‌آید؛ زیرا اگر چنین معنایی صحیح باشد باید تمام بنده‌ها که در برابر مولایشان خضوع می‌کنند و اجیرانی که در کار اجیر می‌شوند و مجبورند تا اطاعت آنان کنند و همچنین تمام خدمه سلاطین بلکه تمام انبیا به جهت خضوع نسبت به پدرانشان، کافر شوند.»

## ارکان عبادت

### ارکان عبادت

عبادت در اصطلاح قرآن و حدیث مقومات و ارکان خاصی دارد که با بودن آن‌ها، عبادت اصطلاحی تحقق یافته و بدون آن تنها مطلق خضوع محقق می‌شود: ۱- انجام فعلی که گویای خضوع و تذلل باشد. ۲- عقیده و انگیزه خاصی که انسان را به عبادت و خضوع نسبت به شخص و داشته است؛ از قبیل:

### الف) اعتقاد به الوهیت کسی که بر او خضوع کرده است

خداوند متعال درباره مشرکان می‌فرماید: { الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ }؛ (۹۴۲) «آنان که با خدای یکتا خدایی دیگر گرفتند، به زودی خواهند دانست که در چه جهل و اشتباهی بوده‌اند و با چه شقاوت و عذابی محسوس می‌شوند.» در جای دیگر می‌فرماید: { وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا }؛ (۹۴۳) «و مشرکان خدای یگانه را ترک گفته و برای احترام و عزت دنیوی، خدایان باطل را بر گرفتند.» از این دو آیه و آیات دیگر استفاده می‌شود که رکن عبادت غیر خدا و شرک، اعتقاد به الوهیت غیر خداوند است.

### ب) اعتقاد به ربوبیت کسی که بر او خضوع کرده است

خداوند متعال می‌فرماید: { يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ }؛ (۹۴۴) «ای بنی اسرائیل! خدایی را که آفریننده من و شماست بپرستید.» در جایی دیگر می‌فرماید: { إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ }؛ (۹۴۵) «همانا پروردگار من و شما خداست، بپرستید او را که همین است راه راست.» از این دسته آیات نیز استفاده می‌شود که یکی از مقومات عبادت غیر خدا و شرک، اعتقاد به ربوبیت استقلالی غیر خداوند است، نه مطلق خضوع.

### اعمال به نیت است

نباید پنداشت که تواضع و خضوع و درخواست از غیر خداوند، شرک آلود و حرام است؛ زیرا از مجموع دلایل استفاده می‌شود که اعمال به نیت است، باید دید نیت فرد، از عملش چه چیزی است. تعمیر مساجد با آن که - فی نفسه - عمل نیکی است، اما از آنجا که اگر مشرکان انجام دهند به قصد سوء است، لذا از این کار ممنوع شده‌اند؛ خداوند متعال می‌فرماید: { مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ } \* إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ

وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَن يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ؛ (۹۴۶) «مشرکان را نرسد که مساجد خدا را تعمیر کنند، در صورتی که به کفر خدا شهادت می‌دهند. خدا اعمالشان را نابود گردانید و آنان در آتش دوزخ، جاوید در عذاب خواهند بود. به راستی تعمیر مساجد خدا به دست کسانی است که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و نماز به پا دارند و زکات مال خود بدهند و از غیر خدا نترسند، آن‌ها امیدوار باشند که از هدایت یافتگانند.» خداوند به خضوع در برابر پدر و مادر امر می‌کند؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾؛ (۹۴۷) «و همیشه پر و بال تواضع و تکریم را با کمال مهربانی نزدشان بگستران.» اگر مطلق خضوع عبادت بود، خداوند چنین امری نمی‌نمود. با این توضیح به این نتیجه می‌رسیم که توسل و خضوع و استغاثه به غیر خداوند متعال با عدم اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت او و اعتقاد به این که هر چه برای اوست به عنایت و به اذن و اراده خداوند است، اشکالی ندارد و هیچ نوع ارتباطی با آیاتی که در مذمت مشرکان وارد شده نیز ندارد؛ زیرا مورد اعتراض آیات جایی است که دعا و استغاثه و استعانت به نیت استقلال باشد. (۹۴۸)

### عقیده مشرکان

با بررسی آیات و روایات و تاریخ پی می‌بریم که خداوند مشرکان را به جهت اعتقاد به استقلال معبودان مذمت کرده است. خداوند متعال در مذمت یهود می‌فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾؛ (۹۴۹) «علما و راهبان خود را به مقام ربوبیت رساندند و خدا را نشناختند و نیز مسیح پسر مریم را به ربوبیت گرفتند، در صورتی که مأمور نبودند جز آن که خدای یکتا را پرستش کنند. او منزّه و برتر از آن است که برایش شریک قرار می‌دهند.» از این آیه به طور وضوح استفاده می‌شود که علت مذمت آنان این بود که احبار و راهبان را به طور مستقل ربّ و مربّی خود می‌دانستند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا﴾؛ (۹۵۰) «آن‌هایی را که غیر از خدا پرستش می‌کنید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند.» یعنی عبادت و استعانت از غیر خدا به طور مستقل مذموم است. در جای دیگر می‌فرماید: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾؛ (۹۵۱) «بگو آن‌هایی را که جز خدا، شما مؤثر مینداشتید، هیچ یک به مقدار ذره‌ای هم در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند.» ابن هشام نقل می‌کند: اولین کسی که بت پرستی را به مکه و اطراف آن وارد کرد «عمرو بن لحي» بود. او در سفری که به «بلقاء» از اراضی شام داشت، مردمانی را دید که بت‌ها را عبادت می‌کردند؛ از این عمل سؤال نمود، در جواب او گفتند: این‌ها بت‌هایی اند که آنان را عبادت می‌کنیم و هر گاه از آن‌ها باران و نصرت می‌خواهیم به ما باران و نصرت می‌دهند. عمرو بن لحي به آنان گفت: از این بتان به ما نمی‌دهید تا با خود به سرزمین عرب برده و آن‌ها را عبادت نماییم؟ او با خود بت بزرگی به نام «هبل» برداشت و آن را بر سطح کعبه قرار داد، و مردم را به عبادت آن دعوت کرد. (۹۵۲) از این داستان استفاده می‌شود که مشرکان جهت اعتقاد خاصی که به بتان داشتند مذمت می‌شدند و آن‌ها را به اعتقاد این که به طور مستقل باران می‌دهند و هنگام جنگ آنان را یاری می‌کنند، پرستش می‌کردند، و در حقیقت بر این اعتقاد مذمت شدند. این کار آنان ارتباطی با کار مسلمانان ندارد؛ زیرا آنان با خضوع و تواضع و استمداد از پیامبر و اولیا بر این اعتقادند که همه امور به دست خداست، ولی از آن جهت که پیامبران و اولیا به خدا نزدیکند و خداوند به آنان قدرت داده و هر چه می‌کنند به اذن و اراده اوست، و خود خداوند نیز به واسطه قرار دادن آنان امر نموده، لذا به آنان توجه نموده و حاجاتشان را از آنان می‌خواهند، یا خدا را به آنان قسم می‌دهند تا حاجاتشان را بر آورد. حسن بن علی سقاف شافعی در کتاب «التنديد لمن عدّد التوحيد» می‌گوید: «عبادت در شرع، عبارت است از نهایت خضوع و تذلل نسبت به کسی که خضوع شده، در حالی که معتقد به اوصاف ربوبیت در او باشد. و عبادت در لغت به معنای اطاعت و عبودیت به معنای خضوع و ذلت است. پس عبادت در شرع با عبادت در لغت تفاوت دارد. کسی که بر انسان خضوع کند شرعاً نمی‌گویند که او را عبادت

کرده است و این چیزی است که هیچ کس در آن اختلاف ندارد. پس هر کس کنار قبر پیامبر یا اولیای خدا تذلل و توسل کند نمی‌گویند که او را عبادت کرده است؛ زیرا از نظر شرع، مجرد خضوع و صدا زدن و استغاثه نمودن، عبادت محسوب نمی‌شود، اگرچه در لغت آن را عبادت بنامند. دلیل این مطلب اموری است؛ مثل لفظ صلاة که در لغت به معنای مطلق دعا و تضرع است، ولی در اصطلاح به معنای اقوال و افعال مخصوصی است که افتتاح آن تکبیر و اختتام آن تسلیم است. پس هر دعایی نماز نیست، همچنین است عبادت». (۹۵۳... ۹۵۳) همو در جای دیگر می‌گوید: «عبادت در شرع به معنای انجام نهایت خضوع قلبی و قالبی است. قلبی آن، اعتقاد به ربوبیت یا خصیصه ای از خصائص آن است؛ مثل استقلال در نفع یا ضرر. و قالبی آن، انجام انواع خضوع ظاهر؛ از قیام، رکوع، سجود و غیر این‌هاست، همراه اعتقاد قلبی. لذا هر گاه کسی این اعمال قالبی را بدون اعتقاد قلبی انجام دهد شرعاً عبادت محسوب نمی‌شود ولو آن عمل قالبی سجود باشد. اگر کسی قائل به کفر سجده کننده بر بت است، به این علت می‌باشد که این عمل نشانه آن اعتقاد است». (۹۵۴... ۹۵۴) آن‌گاه در نتیجه‌گیری از کلامش می‌گوید: «با این بیان روشن شد که مجرد صدا زدن یا استغاثه یا استعانت از ارواح اولیای الهی یا خوف و رجا یا توسل و تذلل، عبادت محسوب نمی‌شود». (۹۵۵) از همین رو در «صحیحین» وارد است که خورشید در روز قیامت به مردم چنان نزدیک می‌شود که عرق به نصف گوش مردم خواهد رسید، در این میان همه به حضرت آدم، آن‌گاه به موسی و سپس به حضرت محمد صلی الله علیه و آله استغاثه می‌کنند، و خداوند شفاعت آنان را می‌پذیرد و بین خلائق حکم می‌کند. (۹۵۶)

### تقسیم توحید نزد وهابیان

وهابیان توحید را بر سه نوع تقسیم نموده‌اند: ربوبی، الوهی و توحید در اسما و صفات. ابن عثیمین می‌گوید: «توحید ربوبی؛ یعنی اختصاص دادن خلق، ملک و تدبیر به خداوند. توحید الوهی همان توحید عبادت است؛ یعنی این که عبادت تنها مخصوص خداوند است. توحید اسما و صفات؛ یعنی اثبات هر صفتی که در ادله بر خداوند ثابت شده، لکن بدون در نظر گرفتن نظیر و شبیهی برای خداوند». (۹۵۷) این تقسیم اشکالاتی دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود: ۱- ربوبیت به معنای خالقیت نیست، بلکه همان گونه که قبلاً به آن اشاره شد عبارت از تدبیر و اداره عالم و تصرف در شئون آن است. ۲- از بررسی آیات و مطالعه تاریخ بت پرستان به دست می‌آید که توحید در خالقیت مورد اتفاق مردم شبه جزیره العرب بوده، و تنها مشکل آنان توحید در ربوبیت و الوهیت و عبودیت است. از همین رو خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید: { وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ؛ (۹۵۸) } و اگر از آنان سؤال کنی چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرد، همه می‌گویند: خدا. ۳- «اله» به معنای معبود نیست، لذا توحید در الوهیت به معنای توحید در عبودیت نیست؛ بلکه مقصود از «اله» همان معنایی است که از لفظ جلاله «الله» استفاده می‌شود و تنها فرقی در این است که اولی کلی و دومی مصداق آن کلی است. شاهد این مدعا آن است که در کلمه اخلاص «لا اله الا الله» اگر مقصود از «اله» معبود باشد جمله کذب محض می‌شود؛ زیرا به طور وضوح در خارج معبودانی غیر از خداوند می‌بینیم که مورد پرستش مردم واقع می‌شوند. ۴- در مورد معنای توحید صفاتی نیز اشکالاتی متوجه تقسیم آنان است که در بحث کیفیت صفات الهی به آن اشاره کرده‌ایم. خلاصه این که حقیقت توحید در صفات به معنای عیبت صفات با ذات است، نه نیابت ذات از صفات که معتزله قائلند، و نه زیادت صفات بر ذات که اشاعره قائلند و نه این معنایی که وهابیان به آن معتقدند؛ زیرا معنایی که وهابیان اعتقاد دارند، یا سر از تشبیه در خواهد آورد یا تعطیل.

### شرک

«شرک» در لغت به معنای نصیب، و در اصطلاح قرآنی در مقابل حنفیت به کار رفته است. حنیف به معنای میل به استقامت است،

لذا شرک در راه استقامت و اعتدال نیست، بلکه بر خلاف فطرت سلیم انسانیست است. خداوند متعال می‌فرماید: { قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قَيْمًا مِثْلَهُ ابْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ }؛ (۹۵۹) «بگو ای پیامبر محققاً مرا خدا به راه راست هدایت کرده است به دین استوار و آیین پاک ابراهیم که وجودش از لوث شرک و عقاید باطل مشرکان، منزّه بود.» همچنین می‌فرماید: { وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ }؛ (۹۶۰) «و روی به جانب دین حنیف اسلام و آیین پاک توحید آور و هرگز لحظه‌ای هم با آیین مشرکان مباش.»

## اقسام شرک

### اقسام شرک

شرک یا متعلق به عقیده است و یا مربوط به عمل. نوع اول بر سه قسم است: ۱- شرک در الوهیت؛ ۲- شرک در خالقیت؛ ۳- شرک در ربوبیت. شرک مربوط به عمل را شرک در عبادت و طاعت می‌نامند که بر دو قسم است: ۱- شرک جلی: که در علم کلام و فقه مورد بحث قرار می‌گیرد. ۲- شرک خفی: که در علم اخلاق از آن بحث می‌شود و قرآن تمام این اقسام را بررسی کرده است. شرک در الوهیت: یعنی اعتقاد به موجودی غیر از خداوند که دارای تمامی صفات جمال و کمال به طور استقلال است؛ قرآن کریم می‌فرماید: { لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ }؛ (۹۶۱) «به طور تحقیق کسانی که قائلند خداوند همان مسیح بن مریم است، کافر شدند.»

### شرک در خالقیت

یعنی انسان به دو مبدأ مستقل برای عالم قائل شود؛ به طوری که خلق و تصرف در شئون عالم به دستشان است؛ همان‌گونه که مجوس قائل به دو مبدأ خیر به نام «یزدان» و شر به نام «اهرم» می‌باشند.

### شرک در ربوبیت

آن است که انسان معتقد شود در عالم، ارباب متعددی است و خداوند متعال رب الارباب است، به این معنا که تدبیر عالم به هر یک از این ارباب که قرآن از آن به عنوان ارباب متفرق نام می‌برد، به طور استقلال تفویض شده است؛ همان‌گونه که مشرکان عصر حضرت ابراهیم علیه السلام به این نوع شرک مبتلا بودند. خداوند متعال می‌فرماید: { فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ \* فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ \* فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ }؛ (۹۶۲) «چون شب تاریک در آمد، ستاره درخشانی را دید، گفت: این پروردگار من است، پس چون آن ستاره غروب کرد، گفت: من چیز نابود شونده را به خدایی نخواهم گرفت. پس چون ماه تابان را دید، گفت: این خدای من است، وقتی که آن هم نابود شد، گفت: اگر خدای من مرا هدایت نکند همانا من از گمراهان عالم خواهم بود. پس چون خورشید درخشان را دید، گفت: این خدای من است، این از آن ستاره و ماه با عظمت تر و روشن تر است، پس چون آن نیز نابود گردید، گفت: ای گروه مشرکان من از آنچه شریک خدا قرار می‌دهید بیزارم.»

### شرک در عبادت و طاعت

به این معناست که انسان خضوع و تذللش ناشی از اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت کسانی باشد که برای آن‌ها خضوع و تذلل و خشوع می‌کند.

## حکم شرک به خداوند

### حکم شرک به خداوند

قرآن کریم برای مشرک و شرک، احکام سنگینی را ذکر کرده است. اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

#### ۱ - شرک، گناهی نابخشودنی

از آیات قرآن استفاده می‌شود که شرک به خداوند گناهی نابخشودنی است: ۱ - خداوند سبحان می‌فرماید: { إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا }؛ (۹۶۳) «خداوند [هرگز] شرک را نمی‌بخشد و پایین‌تر از آن را برای هر کس بخواهد [و شایسته بداند] می‌بخشد و آن کس که برای خدا شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است.»

#### ۲ - شرک، ظلمی بزرگ است

خداوند سبحان می‌فرماید: { وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ }؛ (۹۶۴) «[به خاطر بیاور] هنگامی را که لقمان به فرزندش - در حالی که او را موعظه می‌کرد - گفت: پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است.»

#### ۳ - شرک موجب سقوط از مقامات عالی است

خداوند متعال می‌فرماید: { وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطُّيْرُ }؛ (... ۹۶۵) «و هر کس همتایی برای خدا قرار دهد، گویا از آسمان سقوط کرده و پرندگان [در وسط هوا] او را می‌ربایند...»

#### ۴ - مشرک در آتش است

خداوند می‌فرماید: { إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ }؛ (۹۶۶) «هر کس شریکی را برای خداوند قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده، و جایگاه او دوزخ است.»

#### ۵ - مشرک در گمراهی است

و نیز می‌فرماید: { وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا }؛ (۹۶۷) «و هر کس برای خدا همتایی قرار دهد، در گمراهی دوری افتاده است.»

#### ۶ - مشرک بدون برهان است

و می‌فرماید: { وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ }؛ (۹۶۸) «و هر کس معبود دیگری را با خدا بخواند، مسلماً هیچ دلیلی بر آن

نخواهد داشت.»

## ۷ - شرک موجب حبط عمل است

{ وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِن أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ } (۹۶۹) «به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی، تمام اعمال تباہ می‌شود و از زیانکاران خواهی بود.»

## ۸ - نهی از شرک، محور گفت و گوی ادیان

{ قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا }؛ (۹۷۰) «بگو ای پیامبر! آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: این که چیزی را شریک خدا قرار ندهید.»

## ۹ - خبائت مشرک

و نیز خداوند سبحان می‌فرماید: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا }؛ (۹۷۱) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مشرکان ناپاکند، پس نباید بعد از امسال، نزدیک مسجد الحرام شوند.»

## ۱۰ - خداوند از مشرک بیزار است

و نیز می‌فرماید: { وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ }؛ (۹۷۲) «و این، اعلامی است از ناحیه خدا و پیامبرش به [عموم] مردم در روز حج اکبر [= روز عید قربان] که خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند.»

## ۱۱ - نفی شرک، هدف بعثت انبیا

خداوند سبحان می‌فرماید: { وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ \* أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ }؛ (۹۷۳) «و هر آینه نوح را به سوی قومش فرستادیم. [او گفت:] به طور حتم من شما را ترساننده آشکارم به این که جز الله [خدای یگانه یکتا] را نپرستید؛ زیرا بر شما از عذاب روزی دردناک می‌ترسم.» و نیز فرمود: { قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَأْبٍ }؛ (۹۷۴) «بگو: من مأمورم که الله را پرستم، و شریکی برای او قائل نشوم، به سوی او دعوت می‌کنم و بازگشت من به سوی اوست.» و نیز فرمود: { قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ }؛ (۹۷۵) «بگو: تنها چیزی که به من وحی می‌شود این است که معبود شما خدای یگانه است. آیا [با این حال] تسلیم [حق] می‌شوید [و بت‌ها را کنار می‌گذارید]؟». و نیز فرمود: { قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَيَّدًا حَتَّىٰ تُوْمِنُوا بِاللَّهِ وَحِيدَهُ }؛ (... ۹۷۶) «برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت، در آن هنگام که به قوم [مشرک] خود گفتند: ما از شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید بیزاریم. ما نسبت به شما کافریم و میان ما و شما دشمنی و عداوت همیشگی آشکار شده است، تا آن زمان که به خدای یگانه ایمان بیاورید.»

سرچشمه‌های شرک

سرچشمه‌های شرک

با مراجعه به قرآن پی می‌بریم که شرک، سرچشمه‌ها و منشأهایی دارد که در آیات به آن‌ها اشاره شده است. اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

### ۱ - پیروی از اوهام

خداوند سبحان می‌فرماید: { وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ }؛ (۹۷۷) «و هر کس معبود دیگری را با خدا بخواند - مسلماً - هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت.» و نیز فرمود: { مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ ... }؛ (۹۷۸) «این معبودهایی که غیر از خدا می‌پرستید، چیزهایی جز اسم‌هایی [بی‌مسما] که شما و پدرانتان آن‌ها را [خدا] نامیده‌اند نیست. خداوند هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده.» ... و نیز فرمود: { وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ }؛ (۹۷۹) «آن‌ها غیر از خدا، چیزهایی را می‌پرستند که او هیچ گونه دلیلی بر آن نازل نکرده است، و چیزهایی که علم و آگاهی به آن ندارند. و برای ستمگران، یاور و راهنمایی نیست.» و نیز فرمود: { وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ }؛ (۹۸۰) «و آن‌ها که غیر از خدا را همتای او می‌خوانند [از منطوق و دلیلی] پیروی نمی‌کنند. آن‌ها فقط از پندار بی‌اساس پیروی می‌کنند و آن‌ها فقط دروغ می‌بافند.» و نیز فرمود: { أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ }؛ (۹۸۱) «آیا آن‌ها معبودی جز خدا برگزیدند؟! بگو: دلیل تان را بیاورید. این سخن کسانی است که با من هستند، و سخن کسانی [= پیامبرانی] است که پیش از من بودند. اما بیشتر آن‌ها حق را نمی‌دانند و به همین دلیل [از آن روی گردانند.] و نیز فرمود: { قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَحَدَّثَنَا عَلَيْهِ آبَاءُنَا وَتَكُونَ لَكُمْ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ }؛ (۹۸۲) «گفتند: آیا آمده‌ای که ما را از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم، منصرف سازی، و بزرگی [و ریاست] در روی زمین، از آن شما دو تن باشد؟! ما [هرگز] به شما ایمان نمی‌آوریم.»

### ۲ - حس گرایی

خداوند سبحان می‌فرماید: { يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ }؛ (... ۹۸۳) «اهل کتاب از تو می‌خواهند کتابی از آسمان [یکجا] بر آن‌ها نازل کنی، [در حالی که این یک بهانه است آن‌ها از موسی، بزرگ‌تر از این را خواستند، و می‌گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان ده! و به خاطر این ظلم و ستم، صاعقه آن‌ها را فرا گرفت.» ... و نیز فرمود: { هَيْلٌ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ }؛ (۹۸۴) «آیا [پیروان فرمان شیطان، پس از این همه نشانه‌ها و برنامه‌های روشن] انتظار دارند که خداوند و فرشتگان، در سایه‌هایی از ابرها به سوی آنان بیایند [و دلایل تازه‌ای در اختیارشان بگذارند؟! با این که چنین چیزی محال است!] و همه چیز انجام شده و همه کارها به سوی خدا بازگردانده می‌شود.»

### ۳ - منافع خیالی

خداوند سبحان می‌فرماید: { وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْصُرُهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هُوَ لَنَا شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُبْتُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ }؛ (۹۸۵) «آن‌ها غیر از خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه به آن‌ها زیان می‌رساند و نه سودی می‌بخشد، و می‌گویند: این‌ها شفیعان ما نزد خداوند هستند. بگو: آیا خدا را به چیزی خبر می‌دهید که در آسمان‌ها و زمین سراغ ندارد؟! منزّه است او و برتر است از آن همتایانی که قرار می‌دهند.» و نیز فرمود: { وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ }؛ (۹۸۶) «آنان غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند به این امید که یاری شوند.» و نیز فرمود: { وَاتَّخَذُوا مِنْ



دُونَ اللَّهِ إِلَهَ آلِهَةٍ لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا}؛ (۹۸۷) «آنان غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند تا مایه عزت شان باشد. [چه پندار خامی!]».

#### ۴ - تقلید کور کورانه

خداوند سبحان می‌فرماید: { بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ \* وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَوْمِهِ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ }؛ (۹۸۸) «بلکه آن‌ها می‌گویند: ما نیکان خود را بر آیینی یافتیم، و ما نیز بر پیروی آنان هدایت یافته‌ایم. و این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر انداز کننده‌ای نفرستادیم مگر این که ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و بر آثار آنان اقتدا می‌کنیم.» و نیز فرمود: { قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَّلُ لَهَا عَافِيْنَ \* قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ \* أَوْ يَنفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ \* قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ }؛ (۹۸۹) گفتند: بت‌ها را می‌پرستیم و همه روز ملازم عبادت آن‌هاییم. گفت: آیا هنگامی که آن‌ها را می‌خوانید صدای شما را می‌شنوند؟! یا سود و زیانی به شما می‌رسانند؟! گفتند: ما فقط نیاکان خود را یافتیم که چنین می‌کنند.» و نیز فرمود: { وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ }؛ (۹۹۰) «و هنگامی که به آن‌ها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید. می‌گویند: نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می‌نماییم. آیا اگر پدران آن‌ها، چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند [باز از آن‌ها پیروی خواهند کرد؟!].» نیز فرمود: { وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ }؛ (۹۹۱) «و هنگامی که آیات روشنگر ما بر آن‌ها خوانده می‌شود، می‌گویند: او فقط مردی است که می‌خواهد شما را از آنچه پدرانتان می‌پرستند باز دارد.»

#### ملاکهای شرک نزد وهابیان

#### ملاکهای شرک نزد وهابیان

وهابیان ملاک‌ها و مبناهای خاصی برای شرک مطرح نموده‌اند، و هر عملی منطبق با آن ملاک‌ها باشد شرک می‌نامند. ما نیز آن‌ها را ذکر کرده و نقد خواهیم کرد.

#### ۱ - اعتقاد به سلطه غیبی برای غیر خداوند

بن باز می‌گوید: «اگر کسی به پیامبر یا غیر از او از اولیا استغاثه کند به اعتقاد این که او دعایش را می‌شنود و از احوالش با خبر است و حاجتش را برآورده می‌کند، این‌ها انواعی از شرک اکبر است.» (۹۹۲ ...)

#### پاسخ

اعتقاد به این نوع سلطه و قدرت غیبی اگر با این اعتقاد همراه باشد که تمام این امور به خداوند متعال مستند است، شرک نخواهد بود. حضرت یوسف علیه السلام پیراهن خود را به برادرانش می‌دهد تا به چشمان پدرش یعقوب انداخته، بینا شود. قرآن در این باره از قول حضرت یوسف علیه السلام می‌فرماید: { إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَاَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا }؛ (۹۹۳) «اکنون پیراهن مرا نزد پدرم یعقوب برده، بر روی او افکنید تا دیدگانش بینا شود.» در دنباله آیه می‌فرماید: { فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا }؛ (۹۹۴) «پس از آن که بشارت دهنده آمد و پیراهن او را بر رخسارش افکند، دیده‌اش بینا شد.» قرآن در ظاهر رجوع بصر به

یعقوب را، مستند به اراده یوسف علیه السلام می‌داند، ولی این فعل ناشی از اراده و قدرت و مشیت الهی است. همچنین خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام امر می‌کند عصایش را به سنگ بزند تا از آن آب بجوشد؛ آنجا که می‌فرماید: { فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا }؛ (۹۹۵) «ما به او دستور دادیم که عصای خود را بر سنگ بزن، پس دوازده چشمه آب از آن سنگ بیرون آمد.» خداوند متعال در جایی دیگر این سلطه غیبی را برای یکی از نزدیکان و حاشیه نشینان حضرت سلیمان علیه السلام ثابت می‌نماید؛ آنجا که می‌فرماید: { قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي }؛ (۹۹۶) «و آن کس که به اندکی از علم کتاب دانا بود، گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت را به اینجا می‌آورم. چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد؛ گفت: این توانایی از فضل خدای من است.» آیات در این زمینه بسیار است. حال اگر کسی معتقد به سلطه غیبی برای کسی شد، نه به صورت مستقل بلکه به اذن و مشیت الهی، اگرچه آن شخص در عالم برزخ باشد، از جانب شرک مشکلی در عقیده‌اش پدید نیامده است.

## ۲ - تأثیر مرگ در تحقق مفهوم شرک

محمّد بن عبدالوهاب در بحث توسل به انبیا و اولیا می‌گوید: «این امر در دنیا و آخرت جایز است، ولی بعد از وفات آنان جایز نیست.» (۹۹۷) ابن قیم جوزیه می‌گوید: «از انواع شرک، حاجت خواستن از اموات و استعانت از آنان و توجه به آنان است و این، اصل و اساس شرک در عالم است.» (... ۹۹۸)

## پاسخ

در بحث مستقلی که در مورد حیات برزخی داریم به این شبهه پاسخ می‌دهیم و ثابت خواهیم کرد که مردگان نه تنها در عالم برزخ حیات و زندگانی داشته و از این عالم نیز باخبرند، بلکه زندگی شان از حیات دنیوی وسیع‌تر و علمشان به حقایق این عالم جامع‌تر است.

## ۳ - دعا نوعی عبادت است

محمّد بن عبدالوهاب در استدلال بر عدم جواز توجه به غیر خداوند و شرک بودن استغاثه و استعانت از غیر خدا، می‌گوید: «عبادت مخصوص خداوند متعال است و کسی در آن حقی ندارد و دعا نوعی از عبادت است که کوتاهی کردن از آن مستوجب عذاب است، لذا تقاضا از غیر خدا، انحراف از عبادت خدا و شریک قراردادن غیر او در عبادت با خداوند است.» (۹۹۹)

## پاسخ

درخواست حاجت از غیر خداوند به دو شکل صورت می‌پذیرد: یکی این که با اعتقاد به استقلال در تأثیر واسطه است که این مشکل شرک را دارد. دیگر این که توجه به غیر خدا دارد و از او حاجت طلب می‌کند، لکن با این اعتقاد که او تنها واسطه خیر است و همه امور به دست خداوند متعال است، این عمل نه تنها اشکالی ندارد بلکه در راستای توحید است. و آیه شریفه: { اُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ }؛ (۱۰۰۰) خواستن و توجه، همراه با اعتقاد استقلالی در تأثیر، شرک است، نه مطلق خواستن و توجه کردن؛ زیرا خداوند متعال در قرآن کریمش به صراحت سخن از واسطه به میان آورده و مردم را به طلب کردن و واسطه قراردادن دعوت کرده است؛ آنجا که می‌فرماید: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ }؛ (... ۱۰۰۱) «ای مؤمنین! تقوا پیشه کنید و با وسیله به درگاه خدا رو کنید.» ... با این گفته‌ها، جواب «محمّد بن عبدالوهاب» در

این بخش نیز داده خواهد شد؛ آنجا که استدلال به «الدعاء مخ العبادة» کرده است؛ زیرا مطلق دعا عبادت نیست، تا چه رسد به این که روح و اصل عبادت باشد، بلکه دعا از دعوت به معنای ندا است و هر ندایی دعا نیست؛ همان گونه که هر دعایی عبادت نیست. همچنین هر ندای خداوند به محض این که خطاب و ندای اوست عبادت نیست، بلکه - همان گونه که قبلاً اشاره شد - عبادت در اصطلاح شرع عبارت از خضوعی است که همراه با اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت کسی باشد که برای او خضوع شده است، و این معنا هیچ گونه ربطی به توجه و خواستن از اولیای الهی و استغاثه و استعانت از آنان ندارد؛ زیرا با اعتقاد به الوهیت و یا ربوبیت آنان همراه نیست. پس معنای حدیث «الدعاء مخ العبادة» این است: ندا دادن و خواندن خداوند به عنوان این که او اله و مستقل در تأثیر است، اصل عبادت می‌باشد». حسن بن علی سقاف شافعی می‌گوید: «تمام اقسام دعا عبادت نیست، مگر آن نوعی که همراه با اعتقاد به صفات ربوبیت یا یکی از آن صفات باشد. و قول پیامبر صلی الله علیه و آله: «الدعاء هو العبادة» به این معنا نیست که هر دعایی عبادت است، بلکه دعایی عبادت است که برای خدا بوده یا برای کسی که دعا کننده معتقد به صفتی از صفات ربوبیت برای مدعو است». (۱۰۰۲)

## ایمان و کفر

### ایمان و کفر

اصطلاح کفر و کافر از واژگان پر کار برد وهابیان است. اینان هر گاه عقاید مسلمانی را قبول نداشته باشند، به کفر و زندقه و ارتداد نسبت داده و او را نه تنها از اسلام خارج می‌کنند، بلکه از مشرکان جاهلیت نیز بدتر می‌دانند. این عمل باعث اختلاف و تشتت فراوانی بین مسلمانان شده و سبب درگیری و قتل و غارت بین آنان گردیده است، از این رو جا دارد که واژه کفر و ضد آن؛ یعنی ایمان را به خوبی ریشه‌یابی کنیم.

### ایمان در لغت و اصطلاح

خلیل بن احمد می‌گوید: ایمان؛ یعنی تصدیق نمودن و مؤمن؛ یعنی تصدیق کننده. و اصل آن از ماده «أمن» ضد خوف است. (۱۰۰۳) از کلمات ابن منظور در «لسان العرب» استفاده می‌شود که ایمان دو استعمال دارد: یکی ضد کفر، و دیگری تصدیق، ضد تکذیب. (۱۰۰۴) و در اصطلاح: ایمان به معنای تصدیق قلبی است با اقرار به زبان، لذا عمل جزء آن نیست، بلکه شرط کمال ایمان است. این معنا مؤید مرجئه - که قائل هستند عمل اهمیتی ندارد - نیست، بلکه هدف از این تعریف آن است که بگوید: آنچه انسان را از کفر به ایمان متحول کرده و حکم به احترام جان و مالش می‌دهد تصدیق قلبی است، در صورتی که با اقرار به زبان در صورت امکان مقرون گردد. امّا آنچه که انسان را از جهنم نجات می‌دهد تصدیق توأم با عمل است. و شاهد این مطلب که عمل جزء ایمان نیست، آیات و روایات است: ۱ - خداوند متعال عمل صالح را عطف بر ایمان کرده است، آنجا که می‌فرماید: { إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ }؛ (۱۰۰۵) «همانا کسانی که ایمان آورده و عمل صالح به جای آورده‌اند.» و می‌دانیم که مقتضای عطف، مغایرت بین معطوف و معطوف علیه است. و اگر عمل داخل در ایمان باشد در اینجا تکرار لازم می‌آید. ۲ - هم چنین می‌فرماید: { وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ }؛ (۱۰۰۶) «و هر کس که عمل صالح انجام دهد؛ در حالی که مؤمن است.» که از این آیه نیز مغایرت بین عمل و ایمان در مفهوم استفاده می‌شود. ۳ - و نیز خداوند متعال می‌فرماید: { وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَعَثْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ }؛ (۱۰۰۷) «و اگر دو طائفه از اهل ایمان به قتال و دشمنی برخیزند، شما مؤمنان در میان آنان، صلح برقرار کنید، و اگر یک قوم بر دیگری ظلم کرد با آن طایفه ظالم قتال

کنید، تا به فرمان خدا باز آید.» مشاهده می‌نماییم که در این آیه خداوند مؤمن را بر گروه معصیت‌کار و ظالم اطلاق کرده است. ۴ - و در آیه دیگری می‌فرماید: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ } (۱۰۰۸) «ای مؤمنین! تقوا پیشه کرده و همراه با صادقین باشید.» در این آیه خداوند مؤمنین را به تقوای الهی؛ یعنی انجام واجبات و ترک محرمات امر نموده است. ۵ - از برخی آیات نیز استفاده می‌شود که محلّ ایمان قلب است. خداوند می‌فرماید: { أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ } (۱۰۰۹) «آنان کسانی هستند که خدا بر دل‌هایشان نور ایمان نگاشته است.» در جایی دیگر می‌فرماید: { وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ } (۱۰۱۰) «و هنوز ایمان در دل‌هایتان داخل نشده است.» ۶ - بخاری به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که در روز خیبر فرمود: «به طور حتم پرچم را به دست کسی می‌سپارم که او خدا و رسول را دوست دارد و خداوند به دست او فتح و پیروزی قرار خواهد داد. عمر بن خطاب گفت: هیچ زمان به مانند آن وقت امارت را دوست نداشتیم. انتظار می‌کشیدم که پیامبر صلی الله علیه وآله مرا صدا زند. رسول خدا صلی الله علیه وآله علی بن ابی طالب علیه السلام را خواست، آن‌گاه پرچم را به او داد و فرمود: پیش برو و به چیزی توجه نکن تا این که خداوند به دست تو فتح و پیروزی حاصل کند. علی علیه السلام مقداری حرکت کرد، سپس متوقف شد و صدا زد: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله! تا کجا با آنان بجنگم؟ پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: با آنان قتال کن تا شهادت به وحدانیت خدا و نبوت من دهند. و اگر این چنین کردند خون و اموالشان محفوظ خواهد بود.» (۱۰۱۱) ۷ - شیخ صدوق رحمه الله به سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «شهادت به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر صلی الله علیه وآله و اقرار به طاعت و معرفت امام، کمتر چیزی است که انسان را به ایمان می‌رساند.» (۱۰۱۲)

### اموری که ایمان به آن‌ها واجب است

همان‌گونه که در معنای اصطلاحی ایمان اشاره شد: تصدیق به قلب با اقرار به زبان، دو رکن اساسی ایمان است. حال بینیم که متعلق ایمان چیست؟ و به چه اموری باید تصدیق قلبی داشته باشیم؟ تصدیق قلبی بر دو گونه است: یکی این که اجمالاً آنچه را که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به آن خبر داده، تصدیق نماییم. و مورد دیگر اموری است که باید به تفصیل تصدیق کنیم؛ از قبیل: ۱ - وجود خداوند متعال و توحید او و این که او مثل و همتایی ندارد. ۲ - توحید در خالقیت و این که برای عالم خالقی به جز او نیست. ۳ - توحید در ربوبیت و تدبیر و این که برای عالم مدبری بالاستقلال، جز او نیست. ۴ - توحید در عبادت و این که معبودی غیر از او نیست. ۵ - نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله. ۶ - معاد و روز جزا.

### کفر در لغت و اصطلاح

«کفر» در لغت به معنای ستر و پوشاندن است. و کشاورز را نیز کافر می‌گویند؛ زیرا دانه را در خاک پنهان می‌سازد. خداوند متعال می‌فرماید: { كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ } (۱۰۱۳) «در مثل مانند بارانی است که رویش آن، برزگر را به تعجب وامی‌دارد.» و در اصطلاح: کفر به معنای ایمان نیاوردن به چیزی است که از شأنش ایمان آوردن به آن است؛ مثل عدم ایمان به خدا و توحید و نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و روز قیامت. قاضی ایجی می‌گوید: «کفر خلاف ایمان است و آن نزد ما عبارت است از تصدیق نکردن پیامبر صلی الله علیه وآله در برخی از اموری که علم حاصل شده که از جانب پیامبر صلی الله علیه وآله رسیده است.» (۱۰۱۴) ابن میثم بحرانی می‌گوید: «کفر عبارت است از انکار صدق پیامبر صلی الله علیه وآله و انکار چیزی که علم داریم از جانب پیامبر صلی الله علیه وآله رسیده است.» (۱۰۱۵) فاضل مقداد نیز می‌گوید: «کفر در اصطلاح عبارت است از انکار چیزی که علم ضروری حاصل شده که از جانب پیامبر صلی الله علیه وآله است.» (۱۰۱۶) سید یزدی رحمه الله به اموری که رسول خدا صلی الله علیه وآله به آن خبر داده اشاره کرده، می‌فرماید: «کافر کسی است که منکر الوهیت یا توحید یا رسالت یا یکی از ضروریات دین

شود، با توجه به این که ضروری است، به طوری که انکارش به انکار رسالت منجر شود». (۱۰۱۷)

## اقسام کفر

متکلمان و صاحبان معاجم برای کفر اقسامی را ذکر کرده‌اند: ۱ - کفر انکار: یعنی کسی به قلب و زبانش به خدا و رسول کافر شود. ۲ - کفر جحود: یعنی کسی به قلبش به خدا و رسول ایمان داشته باشد و آن دو را تصدیق کند، ولی به زبان آن را اقرار نکند، بلکه انکار نماید. همان گونه که خداوند متعال می‌فرماید: { وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ؛ (۱۰۱۸) «با آن که پیش نفس خود به یقین می‌دانستند - باز از کبر و نخوت و ستمگری - انکار آن کردند». ۳ - کفر عناد: این که به قلب بشناسد، و به زبان اقرار کند، ولی از روی عناد و حسد به آن متدین نشود. ۴ - کفر نفاق: این که به زبان اقرار کند، ولی به قلب معتقد نباشد، همانند منافق. (۱۰۱۹)

## تکفیر اهل قبله

در مباحث گذشته به اموری اشاره نمودیم که ایمان به آن‌ها واجب است و با عدم ایمان به آن‌ها، انسان داخل کفر می‌شود. با این بحث به خوبی روشن می‌شود که صحیح نیست فرقه‌ای از فرق اسلامی را داخل در کفر نمود، مادامی که اعتراف به شهادتین نموده، و ضرورتی از ضروریات دین را انکار نمی‌کنند. این مطلب از اموری است که هر کسی کوچک‌ترین توجهی به شریعت اسلامی داشته باشد از آن اطلاع دارد، ولو معاشرت زیادی با مسلمانان نداشته باشد. لکن - مع الأسف - مشاهده می‌شود که چگونه به سبب برخی از مسائل اختلافی، تعدادی از مذاهب سایر مسلمانان را تکفیر کرده و به جان آنان می‌افتند. کاری که مورد خشنودی استکبار و استعمار شده و از این راه استیلای خود را بر مسلمین ادامه می‌دهند. جمهور فقیهان و متکلمان بر این باورند که کسی حق ندارد دیگری را که اهل قبله است و به طرف آن نماز می‌خواند، با اقرار به شهادتین و عدم انکار ضرورتی از ضروریات دین، تکفیر نماید: ۱ - قاضی سبکی می‌گوید: «اقدام بر تکفیر مؤمنین جداً دشوار است. و هر کسی که در قلبش ایمان است، تکفیر اهل هوا و بدعت را دشوار می‌شمرد، در صورتی که اقرار به شهادتین دارد؛ زیرا تکفیر امری دشوار و خطیر است». (۱۰۲۰) ۲ - قاضی ایجی می‌گوید: «جمهور متکلمین و فقیهان بر این امر اتفاق دارند که نمی‌توان احدی از اهل قبله را تکفیر نمود». (... ۱۰۲۱) ۳ - تفتازانی می‌گوید: «مخالف حق از اهل قبله کافر نیست؛ مادامی که ضرورتی از ضروریات دین را مخالفت نکند؛ مثل حدوث عالم، حشر اجساد». (۱۰۲۲) ۴ - ابن عابدین می‌گوید: «در کلمات صاحبان مذاهب، تکفیر دیگران بسیار مشاهده می‌شود، ولی این گونه تعبیرها از کلام فقهای مجتهد نیست. و معلوم است که اعتباری به غیر فقها نیست». (۱۰۲۳)

## اجتناب از گزافه گویی در تکفیر

بسیاری از مردم در فهم حقیقت عوامل و اسبابی که انسان را از دایره اسلام خارج می‌کند و موجب می‌شود که متصف به کفر گردد، به اشتباه و بی‌راهه رفته‌اند و لذا بی‌جهت افرادی را متهم به کفر می‌نمایند. آنان به حدی در این امر افراط دارند که در نتیجه قضاوت شان به جز اندکی از مسلمین، کسی بر اسلام باقی نمی‌ماند، که مصداق بارز آنان در این عصر و زمان وهابیان می‌باشند. آنان گرچه به انگیزه امر به معروف و نهی از منکر چنین نسبتی را به مسلمانان می‌دهند ولی باید بدانند که در ادای این فریضه، ملاحظه حکمت و موعظه حسنه ضرورت دارد؛ همان گونه که خداوند متعال می‌فرماید: {ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجِدْ لَهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ (۱۰۲۴) «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت نما و با آن‌ها به روشی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن». می‌دانیم که این طریق و روش در برخورد، به پذیرش طرف مقابل نزدیک‌تر است. لذا اگر کسی

مسلمانی را که نماز می‌خواند و فرائض دینی را به جای می‌آورد و از محارم الهی اجتناب می‌کند، به اموری که نزد او برحق است دعوت کند در حالی که طرف مقابل برخلاف عقیده اوست، در صورت نپذیرفتن نباید او را متهم به کفر و شرک نماید؛ زیرا از قدیم الایام آرای علما و مردم مختلف بوده و هنگام دعوت، بعضاً عقاید یکدیگر را نمی‌پذیرفتند، لذا نمی‌توان به مجرد نپذیرفتن عقایدی را که نزد من برحق است، یک مسلمان را به کفر و زندقه متهم کرد. علامه امام سید احمد مشهور الحداد می‌گوید: «وقد انعقد الإجماع علی منع تکفیر أحد من أهل القبلة إلاً بما فیہ نفی الصانع القادر جلّ و علا أو شرک جلیّ لا یحتمل التأویل أو إنکار النبوة أو إنکار ما علم من الدین بالضرورة أو إنکار متواتر أو مجمع علیه ضرورة من الدین»؛ (۱۰۲۵) «به طور حتم اجماع منعقد شده بر این که هیچ یک از اهل قبله را نمی‌توان تکفیر کرد مگر در عقیده‌ای که منجر به نفی خداوند قادر جلّ و علا شده یا در آن شرک آشکاری باشد که احتمال تأویل در آن نباشد. یا انکار نبوت بوده یا چیزی از ضروریات دین انکار گردد، یا خبر متواتر یا امری که اجماع بر ضروری بودن آن است انکار شود.» در غیر این موارد حکم به کفر مسلمان امر خطیری است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إذا قال الرجل لأخیه یا کافر فقد بآء بها أحدهما»؛ (۱۰۲۶) «هرگاه شخصی به برادر دینی‌اش بگوید ای کافر، یکی از آن دو به کفر بازگشته است.» یعنی اگر آن شخص واقعاً کافر بود که هیچ و گرنه خود شخصی که این نسبت را داده به کفر سزاوارتر است.

### تکفیر مسلمانان از دیدگاه روایات

در روایات؛ از تکفیر مسلمانی که اقرار به شهادتین نموده، نهی فراوان شده؛ خصوصاً کسانی که اهل عمل به فرائض دینی نیز هستند. اینک به برخی از این روایات اشاره می‌نماییم: ۱ - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اسلام بر چند خصلت بنا شده است: شهادت به وحدانیت خداوند، رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله، اقرار به آنچه از جانب خدا رسیده و جهاد ... پس مسلمانان را به جهت گناه تکفیر نکنید، و علیه آنان شهادت به شرک ندهید. ۲ - و نیز فرمود: «اهل ملت خود را تکفیر نکنید، اگرچه گناه کبیره انجام می‌دهند». ۳ - هر مسلمانی که مسلمان دیگر را تکفیر کند، اگر واقعاً کافر باشد اشکالی ندارد، و الا خودش کافر می‌شود. ۴ - همچنین فرمود: «به جهت گناه، اهل لاله الا الله را تکفیر نکنید؛ زیرا کسی که چنین کند، خودش به کفر نزدیک‌تر است». (۱۰۲۷)

### فرق بین اسلام و ایمان

#### فرق بین اسلام و ایمان

اسلام در لغت از ماده «سلم» به معنای سلامت است؛ زیرا به سلامت منتهی می‌شود. یا از تسلیم است؛ چون نسبت به دستورهای الهی تسلیم است. (۱۰۲۸) اسلام به معنای مصطلح آن در قرآن و روایات، همان معنای لغوی است. و غالب استعمال اسلام در مقابل شرک است. خداوند متعال می‌فرماید: { قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ }؛ (۱۰۲۹) «بگو ای رسول! من مأمورم اول کسی باشم که تسلیم حکم خداست و [خداوند به من دستور داده که از مشرکان نباشم.] و نیز می‌فرماید: { مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ }؛ (۱۰۳۰) «ابراهیم به آیین یهود و نصارا نبود و لکن به دین حنیف توحید و اسلام بود و هرگز از آنان که به خدا شرک آرند نبود.» و غالب استعمال ایمان در مقابل کفر است. خداوند متعال می‌فرماید: { وَمَنْ يَتَّبِدِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ }؛ (۱۰۳۱) «و هر کس ایمان را به کفر مبدل سازد بی‌شک راه راست را گم کرده است.» و نیز می‌فرماید: { هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ }؛ (۱۰۳۲) «آنان در آن روز به کفر نزدیک‌ترند تا به ایمان.» این به حسب معنای لغوی اسلام است، ولی در قرآن کریم اسلام بر وجوه مختلفی استعمال شده است:



## ۱ - اسلام در مقابل ایمان

خداوند متعال در برخی از موارد اسلام را بر اقرار لفظی اطلاق نموده که همراه با تصدیق قلبی نباشد، آنجا که می‌فرماید: { قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ }؛ (... ۱۰۳۳) «اعراب گفتند: ما ایمان آوردیم، بگو شما ایمان نیاورده اید، ولكن بگویید: اسلام آورده‌ایم و هنوز ایمان در قلوب شما وارد نشده است.»

## ۲ - تسلیم زبانی و تصدیق قلبی

در برخی از موارد نیز اسلام بر مرتبه اول از ایمان اطلاق شده که همان تسلیم زبانی و انقیاد و تصدیق قلبی است، آنجا که می‌فرماید: { الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ }؛ (۱۰۳۴) «کسانی که به نشانه‌های ما ایمان آورده و تسلیم بودند.»

## ۳ - تسلیم، و رای تصدیق قلبی

گاهی نیز اسلام بر مرتبه دیگر از ایمان اطلاق می‌شود و آن این که و رای تصدیق قلبی، تسلیم قلبی نسبت به دستوره‌های خداوند داشته باشد. خداوند متعال می‌فرماید: { فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا }؛ (۱۰۳۵) «نه چنین است، قسم به خدای تو که اینان به حقیقت اهل ایمان نمی‌شوند مگر آن که در خصومت و نزاع شان، تنها تو را حاکم کنند و آن‌گاه به هر حکمی که کنی هیچ‌گونه اعتراضی در دل نداشته، کاملاً از دل و جان تسلیم فرمان تو باشند.» و از این قبیل است قول خداوند: { إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْنَا قَالَ أَشَلِمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ }؛ (۱۰۳۶) «آن‌گاه پروردگارش به او فرمود: [ای ابراهیم!] سر به فرمان خدا فرود آور، عرض کرد مطیع پروردگار عالمیانم.»

## غلو محمد بن عبدالوهاب در تکفیر

### غلو محمد بن عبدالوهاب در تکفیر

از جمله خصوصیات وهابیان و در رأس شان رئیس آنان محمد بن عبدالوهاب، غلو و افراط‌گری در تکفیر است. برای اثبات این مدعا تنها به رساله‌های محمد بن عبدالوهاب (مجدد افکار ابن تیمیه) و کسی که این فرقه به نام او زنده است، مراجعه می‌کنیم تا مطلب بیشتر روشن شود. کسی که به کتب و رساله‌های شیخ مراجعه می‌کند، به جز رساله اش به اهل قصیم پی می‌برد که او در تکفیر مسلمین غلو داشته و دایره تکفیر را بسیار وسیع قرار داده است. این کتاب‌ها و رساله‌ها غالباً در کتاب «الدرر السنیة» از عبدالرحمن بن محمد بن قاسم حنبلی نجدی آمده است، و لذا ما نمونه‌هایی را با ذکر آدرس از آن کتاب برای خوانندگان محترم ذکر می‌کنیم:

## ۱ - توحید انحصاری

محمد بن عبدالوهاب می‌گوید...: «وَأَنَا فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ لَا أَعْرِفُ مَعْنَى لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَلَا أَعْرِفُ دِينَ الْإِسْلَامِ، قَبْلَ هَذَا الْخَيْرِ الَّذِي مَنَّ اللَّهُ بِهِ، وَكَذَلِكَ مَشَايخِي مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ عَرَفَ ذَلِكَ، فَمَنْ زَعَمَ مِنْ عُلَمَاءِ الْعَارِضِ أَنَّهُ عَرَفَ مَعْنَى لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَوْ مَعْنَى الْإِسْلَامِ قَبْلَ هَذَا الْوَقْتِ أَوْ زَعَمَ مِنْ مَشَايخِهِ أَنَّ أَحَدًا عَرَفَ ذَلِكَ، فَقَدْ كَذَبَ وَافْتَرَى وَلَبَسَ عَلَى النَّاسِ وَمَدَحَ نَفْسَهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ»؛ (... ۱۰۳۷) «من در آن وقت معنای لا اله الا الله را نمی‌دانستم و نیز دین اسلام را نمی‌فهمیدم، قبل از این خیری که خداوند آن را بر من منت گذاشت. و نیز در بین مشایخم هیچ کس وجود نداشت که این معنا را درک کند. پس هر کس از علمای "عارض" گمان کند



که معنای لا-اله الا-الله را فهمیده و یا معنای اسلام را قبل از این وقت شناخته، یا گمان کرده که احدی از مشایخ این معنا را فهمیده‌اند، دروغ و افترا بسته و امر را بر مردم مشتبه کرده است و خودش را به چیزی نسبت داده که در او نیست.» از این عبارت محمّد بن عبدالوهاب استفاده می‌شود که او معتقد به کفر تمام مردم قبل از خودش و دعوتش بوده است، و تنها او بوده که توحید را آورده است. و قبل از دعوت او به توحید، هیچ کس معنای کلمه توحید را نفهمیده است.

## ۲ - نسبت شرک به علمای اسلام

او در جایی دیگر علمای اسلام و مشایخ و اساتید آنان را مورد خطاب قرار داده و می‌گوید: «... و لم یَمیزوا بین دین محمد صلی الله علیه و آله و دین عمرو بن لحي الذی وضعه للعرب، بل دین عمرو عندهم دین صحیح»؛ (۱۰۳۸) «آنان بین دین محمد صلی الله علیه و آله و دین عمرو بن لحي که برای عرب آن را وضع کرد، تمیز نداده‌اند؛ بلکه دین عمرو نزد آنان دین صحیحی است.» و اما این که عمرو بن لحي کیست، به قصه‌ای که ابن هشام نقل می‌کند گوش فرا دهید. او می‌گوید: «اولین کسی که بت پرستی را به مکه و اطراف آن وارد کرد عمرو بن لحي بود. او سفری که به بلقاء از اراضی شام داشت، مردمانی را دید که بت‌ها را عبادت می‌کردند. از این عمل سؤال نمود، در جواب او گفتند: این بت‌هایی است که آن‌ها را عبادت می‌کنیم و هر گاه از آنان باران و نصرت می‌خواهیم به ما باران داده و ما را یاری می‌کنند. عمرو بن لحي به آنان گفت: آیا از این بتان به ما نمی‌دهید تا با خود به سرزمین عرب برده و آن‌ها را عبادت کنیم؟ او با خود بت بزرگی به نام «هبل» برداشت و به مکه آورد و آن را بر پشت بام کعبه قرار داد و مردم را نیز به عبادت آن دعوت کرد. (۱۰۳۹) عبارت محمد بن عبدالوهاب دلالت بر تکفیر صریح علمای مسلمین و حتی شیوخ و اساتید خود دارد، تا چه رسد به عوام مردم؛ یعنی هر کس که در باب توحید خلاف آنچه را که او فهمیده بگوید و به آن معتقد باشد کافر است و بر دین عمرو بن لحي بوده نه بر دین اسلام. آری کفری را که به عموم مسلمانان و علمای شان نسبت داده به جهت اعتقاد به تبرک و استغاثه به ارواح اولیای الهی و برخی دیگر از عقاید است.

## ۳ - تکفیر اشخاص

محمد بن عبدالوهاب در نامه خود خطاب به شیخ سلیمان بن سحیم که یکی از حنابله بوده و مقلد ابن تیمیه به حساب می‌آمده است می‌گوید: «نذکر لک انک أنت وأباک مصرحون بالكفر والشرك والنفاق...!! أنت وأبوک مجتهدان فی عداوة هذا الدین لیلاً ونهاراً...!! إنک رجل معاند ضالّ علی علم، مختار الکفر علی الاسلام...!! وهذا کتابکم فیہ کفرکم!!»؛ (۱۰۴۰) «من به تو تذکر می‌دهم که به طور حتم تو و پدرت تصریح به کفر و شرک و نفاق کرده‌اید...!! تو و پدرت شبانه روز نهایت کوشش را در دشمنی این دین دارید...!! همانا تو با علمی که داری مردی معاند و گمراه می‌باشی، و کفر را بر اسلام اختیار نموده‌ای...!! و این است کتاب شما که کفر شما را ثابت می‌کند!!».

## ۴ - مقایسه بین افراد

او می‌گوید: «فأمّا ابن عبداللطیف وابن عفالق وابن مطلق فسبأه للتوحید...!! وابن فیروز هو أقربهم إلى الإسلام»؛ (۱۰۴۱) «اما ابن عبداللطیف و ابن عفالق و ابن مطلق اینان دشنام دهنده توحیدند...!! و ابن فیروز از همه آنان به اسلام نزدیک‌تر است.» این در حالی است که خود محمّد بن عبدالوهاب اعتراف کرده که ابن فیروز شخصی از حنابله بوده و از پیروان ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه بوده است. و در جایی دیگر درباره او می‌گوید: «کافر کفراً أكبر مخرج من الملة»؛ (۱۰۴۲) «او کفر عظیمی دارد که او را از ملت اسلام خارج کرده است.» حال اگر وضعیت او که از پیروان ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه است این چنین می‌باشد، حال و وضع علمای

دیگر از شیعه و سنی نزد او چگونه است؟ خدا می‌داند.

## ۵ - نسبت انکار معاد به غالب مردم

او در جایی دیگر غالب مردم را منکر بعث و قیامت معرفی کرده است. (۱۰۴۳)

## ۶ - تکفیر شخصی

چون احمد بن عبدالکریم با شیخ محمد بن عبدالوهاب به مخالفت پرداخت، شیخ بر او نامه‌ای فرستاد و در آن چنین نوشت...: «طحت علی ابن غنم و غیره و تبرأت من مله ابراهیم و أشهدتهم علی نفسک باتباع المشرکین»؛ (۱۰۴۴) «تو ابن غنم و دیگران را گمراه کردی و از ملت ابراهیم تبری جستی و آنان را بر خودت شاهد گرفتی که پیرو مشرکان هستی»....

## ۷ - کفر تمام دیار

اعتقاد محمد بن عبدالوهاب این بود که هر کشور و شهری که داخل در اطاعت و دعوت او نشود، در زمره بلاد مشرکین به حساب می‌آید. و هیچ شهری را در این جهت استثنا نکرده است. (۱۰۴۵)

## ۸ - تکفیر امامیه

او امامیه را تکفیر کرده و می‌گوید: «ومن شکک فی کفرهم فهو کافر»؛ (۱۰۴۶) «و هر کس در کفر آنان شک کند، خودش کافر است.» محمد بن عبدالوهاب این مطلب را از مقدسی نقل کرده و آن را قبول نموده است. این در حالی است که ابن تیمیه به طور صریح امامیه را تنها گروه مسلمان بدعت‌گذار معرفی کرده اما آنان را کافر ندانسته است، ولی محمد بن عبدالوهاب نه تنها امامیه را کافر می‌داند بلکه تمام مسلمین مخالف با عقاید خودش را؛ از قبیل اشاعره و دیگران و نیز علما و قضات از اتباع مذاهب اربعه را کافر می‌پندارد.

## ۹ - تکفیر کسی که صحابه را ناسزا می‌گوید

محمد بن عبدالوهاب هر کس که صحابه را ناسزا بگوید، تکفیر می‌نماید. (۱۰۴۷) با آن که حضرت علی علیه السلام هرگز در سخنانش خوارج را کافر ننماید؛ ولی آنان حضرت را تکفیر کرده و سب می‌نمودند. و نیز ابوبکر از این‌دای کسی که او را سب می‌کرد، نهی نمود. وانگهی چگونه شما سب صحابی را منشأ کفر می‌دانید؛ در حالی که شکی نیست که معاویه سب حضرت علی علیه السلام می‌کرد و مردم را نیز بر این امر تحریص می‌نمود، ولی در عین حال شما از او دفاع می‌کنید.

## ۱۰ - تکفیر اهل مکه

او اهل مکه را تکفیر کرده و می‌گوید: «إنّ دینهم هو الّذی بعث رسول الله بالإنذار عنه»؛ (۱۰۴۸) «همانا دین اهالی مکه - یعنی معاصرین او تا زمان رسول خداصلی الله علیه وآله - همان دینی است که رسول خداصلی الله علیه وآله مبعوث به ترساندن مردم از آن شد.»

## ۱۱ - تکفیر اهالی برخی مناطق

محمّد بن عبدالوهاب برخی از مناطق را به طور خصوص اسم برده و تکفیر کرده است؛ از جمله: الف) اهالی «بدو» وی می‌گوید: آنان کافر تر از یهود و نصارا هستند و به اندازه مویی از اسلام نزد آنان نیست؛ گرچه به شهادتین تکلم نمایند. (۱۰۴۹) ب) اهالی «وشم» او تمام اهالی «وشم»؛ از علما و عوام آن را تکفیر کرده است. (۱۰۵۰) ج) اهالی «سدیر» او تمام اهالی «سدیر» را نیز؛ اعم از علما و عوام، تکفیر کرده است. (۱۰۵۱) د) اهالی «أحساء» او می‌گوید: «إِنَّ الْأَحْسَاءَ فِي زَمَانِهِ يَعْبُدُونَ الْأَصْنَامَ»؛ (۱۰۵۲) «همانا احساء در زمان خودش بت‌ها را می‌پرستند.» ه) قبیله «عزّه» او درباره اهالی این قبیله می‌گوید: «إِنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْبَعَثِ»؛ (۱۰۵۳) «آنان به قیامت ایمان نمی‌آورند.» و) قبیله «ظفیر» او درباره آنان نیز همین تعبیر را به کار برده است. (۱۰۵۴) ز) قبیله «عینه و درعیه» او ابن سحیم و همه پیروانش از اهالی عینه و درعیه را که از معارضین او و افکارش بودند، تکفیر کرده است. (۱۰۵۵)

## ۱۲ - تکفیر ابن عربی

محمّد بن عبد الوهاب، ابن عربی را تکفیر کرده و او را کافر تر از فرعون معرفی کرده است و می‌گوید: هر کس او را تکفیر نکند خودش کافر است. بلکه او می‌گوید: هر کس در کفر او شک داشته باشد، کافر است. (۱۰۵۶)

## ۱۳ - تکفیر اکثر مسلمانان

محمّد بن عبد الوهاب، در جایی دیگر سواد اعظم؛ یعنی غالب و اکثر مسلمانان را به جهت همراهی نکردن با عقایدش و مخالفت با آنها، تکفیر کرده است. (۱۰۵۷) او حتی کسانی که پیروانش را خوارج نامیده و با دشمنانش همراهی کرده‌اند را تکفیر کرده؛ گرچه همگی موحد بوده باشند، چون دعوت او را انکار می‌کنند. (۱۰۵۸)

## ۱۴ - بت‌پرستی در نجد

وی مدعی است که در هر منطقه‌ای از مناطق نجد در زمانش بتی است که مردم به جای خداوند آن را می‌پرستند. (۱۰۵۹)

## ۱۵ - تکفیر فخر رازی

او فخر رازی صاحب تفسیر معروف «التفسیر الکبیر» را تکفیر کرده و می‌گوید: «إِنَّ الرَّازِي هَذَا أَلْفَ كِتَابًا يَحْسَنُ فِيهِ عِبَادَةَ الْكُؤَاكِبِ»؛ (۱۰۶۰) «فخر رازی کتابی را تألیف کرده و در آن عبادت ستارگان را خوب شمرده است.» این در حالی است که فخر رازی کتابی نوشته که در آن اشاره به فواید ستارگان و تأثیر آنها بر زراعتها و دیگر اشیاء کرده است. ولی محمّد بن عبدالوهاب از او چنین معنای نادرستی فهمیده است.

## ۱۶ - نسبت شرک به علم فقه

محمّد بن عبدالوهاب در نامه خود خطاب به ابن عیسی که بر او احتجاج کرده بود که فقها غیر از آن چیزی که او فهمیده، معتقدند این آیه را در جواب او می‌نویسد: { اِتَّخَذُوا أَعْبَادَهُمْ وَرُءُوبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ ؛ سِپِسِ مِیْ گَویِد: «فَسِرْهَا رَسُولَ اللَّهِ وَالْأَيْمَةَ مِنْ بَعْدِهِ بِهَذَا الَّذِي تَسْمُونَهُ (الفقه) وَهُوَ الَّذِي سَمَّاهُ اللَّهُ شُرَكَاءَ وَاتَّخَذَهُمْ أَرْبَابًا لَا أَعْلَمُ بَيْنَ الْمَفْسِرِينَ خِلَافًا فِي ذَلِكَ»؛ (۱۰۶۱) «این آیه را رسول خدا و امامان بعد از او به همین چیزی که شما اسم آن را " فقه " گذاشته‌اید، تفسیر کرده‌اند. و این فقه است که خداوند آن را شرک نامیده و دنبال کردن آن را ارباب غیر از خدا معرفی کرده است. من خلافتی در این معنا بین مفسرین نمی‌دانم

## ۱۷ - تکفیر متکلمین

محمّد بن عبدالوهاب، ادّعی اجماع بر تکفیر متکلمین کرده است. (۱۰۶۲) و از ظاهر کلام او همین متکلمین اسلامی استفاده می‌شود، نه متکلمان از کفار. او به ذهبی و دارقطنی و بیهقی و دیگران نسبت داده که آنان نیز متکلمین را تکفیر کرده‌اند. در حالی که اگر انسان کتاب «سیر اعلام النبلاء» ذهبی را مطالعه کند پی می‌برد که چه بسیاری از متکلمین اسلامی را که ترجمه کرده و شرح حال آنان را ذکر کرده است، بدون آن که به کفر یکی از آن‌ها اشاره کرده باشد. آری، از برخی فرقه‌های کلامی، خطا و لغزش‌هایی دیده شده، ولی نمی‌توان همه آنان را به کفر متهم کرد.

## ۱۸ - دیدگاه محمّد بن عبدالوهاب نسبت به مسلمانان معاصر

محمّد بن عبدالوهاب درباره مسلمانان هم‌عصر خود می‌گوید: «و کثیر من أهل الزمان لا يعرف من الآلهة المعبودة إلّا هبل و یغوٲ و یعوق و نسرّاً واللّات والعزى و مناة!! فإن جاد فهمه عرف أنّ المقامات المعبودة اليوم من البشر والشجر والحجر ونحوها مثل شمسان و ادریس و أبو حدیة و نحوه منهنّ»؛ (۱۰۶۳) «و بسیاری از اهل این زمان از خدایان پرستیده شده به جز هبل و یغوٲ و نسر و لات و عزى و منات را نمی‌شناسند. اگر فهم درستی داشتند می‌فهمیدند مقاماتی که امروز پرستیده می‌شود، از بشر و درخت و سنگ و نحو این‌ها از خورشید و ماه و ادریس و ابو حدیده و نحو این‌ها، از قبیل عبادت همان بت‌ها است.» وی می‌گوید: «شرك كفار قریش دون شرك كثير من الناس اليوم»؛ (۱۰۶۴) «درجه شرك كفار قریش، بسیار پایین‌تر از شرك مردم امروز است.» او همچنین می‌گوید: «فإذا علمت هذا وعلمت ما عليه أكثر الناس علمت أنّهم أعظم كفراً وشركاً من المشركين الذين قاتلهم النبي صلی الله عليه وآله»؛ (۱۰۶۵) «هنگامی که این مطلب را دانستی و دانستی آنچه را که اکثر مردم برآند، می‌فهمی که کفر و شرك افراد این زمان بیشتر از مشرکینی است که پیامبر صلی الله علیه وآله با آنان به قتال پرداخت.» او در جایی دیگر می‌گوید: «لانكفر إلّا من بلغته دعوتنا للحقّ و وضحت له المحجّة وقامت عليه الحجّة وأصرّ مستكبراً معانداً، كغالب ما نقاتلهم اليوم يصرون على ذلك الاشراك ويمتنعون من فعل الواجبات ويتظاهرون بأفعال الكبائر والمحرمات»؛ (... ۱۰۶۶) «ما تکفیر نمی‌کنیم مگر کسانی را که دعوت حقّ ما به آنان رسیده و برهان و دلیل بر آنان واضح شده و حجت بر آنان قائم شده است، ولی در عین حال از روی استکبار و عناد بر عقیده خود اصرار می‌ورزیدند؛ همانند غالب کسانی که ما امروزه با آنان می‌جنگیم. این افراد بر شرك و ورزیدن خود اصرار دارند و از انجام واجبات امتناع کرده و به افعال محرمات کبیره تظاهر می‌نمایند... مقصود ایشان از شرك و ورزیدن، همان تبرک و استغاثه به ارواح اولیای الهی و دیگر امور است که به خیال وی این‌ها شرك به حساب می‌آیند.»

## نظری گذرا به کتاب «کشف الشبهات»

## نظری گذرا به کتاب «کشف الشبهات»

از جمله کتاب‌های مهم برای وهابیان که با کوچکی حجم آن مورد توجه خاصّ مدارس و حوزه‌های علمی و دانشگاهی آنان قرار گرفته، کتاب «کشف الشبهات» اثر محمّد بن عبدالوهاب است. او در این کتاب معیارها و میزان‌هایی را برای کفر و غلو در دین و شرك ذکر کرده و با آن معیارها، سایر مسلمین را به کفر و شرك نسبت داده است. لذا جا دارد گذری اجمالی به برخی از مطالب این کتاب داشته باشیم.

## نقد اول

محمّد بن عبدالوهاب می‌گوید: «إعلم رحمك الله أن التوحيد هو إفراد الله بالعبادة وهو دين الرسل الذين أرسلهم الله إلى عباده فأولهم نوح عليه السلام، أرسله الله إلى قومه لما غلوا في الصالحين ودأ وسواعاً ويغوث ويعوق ونسراً»؛ (۱۰۶۷) «بدان - خداوند تو را رحمت کند - که توحید همان اختصاص دادن عبادت برای خدا است. و آن دین رسولان است که خداوند آنان را به سوی بندگانش فرستاد. پس اول آنان نوح می‌باشد که خداوند او را به سوی قومش فرستاد. هنگامی که آنان درباره صالحان غلو کرده و آنان را همانند ودّ و سواع و یغوث و یعوق و نسر قرار دادند...»

### پاسخ

اولاً: توحید، تنها منحصر به توحید در عبادت نیست؛ بلکه دارای مراحل است از قبیل: توحید در الوهیت، توحید در خالقیت، توحید در ربوبیت و توحید در عبادت. و خداوند سبحان در قرآن کریم درباره هر کدام از انواع توحید، آیاتی را ذکر کرده است و از اینجا به دست می‌آید که شرک از این اقسام در جزیره العرب شایع بوده که خداوند در مقابل آن اشاره به اقسام توحید کرده است. ثانیاً: خداوند سبحان نوح را به سوی قومش فرستاد تا آنان را به عبادت خدا و رها شدن از شرک دعوت کند؛ زیرا قوم او بت می‌پرستیدند، نه این که درباره صالحان امت خود غلو کرده باشند. ثالثاً: به چه دلیل تبرک جستن از صالحان و توسل به آنان و استغاثه به ارواح آنها همانند پرستش بت به حساب می‌آید. مگر نه این است که اعمال به نیت است و باید به نیت افراد مراجعه کرد. هرگز در نیت چنین اشخاصی شرک و استقلال در تأثیر نیست. برای روشن شدن بیشتر به مبحث «تبرک» و «استغاثه به ارواح اولیای الهی» از این کتاب مراجعه کنید.

### نقد دوم:

ابن عبدالوهاب می‌گوید: «وآخر الرسل محمد صلی الله علیه وآله وهو الذي كسر صور هؤلاء الصالحين، أرسله إلى قوم يتعبدون ويحجون ويتصدقون ويذكرون الله ولكنهم يجعلون بعض المخلوقين وسائط بينهم وبين الله - يقولون: نريد منهم التقرب إلى الله - ونريد شفاعتهم عنده؛ مثل الملائكة وعيسى ومريم وأناس غيرهم من الصالحين»؛ (۱۰۶۸) «و آخرین پیامبر محمد صلی الله علیه وآله است. او کسی است که صورت‌های آن صالحان را خرد کرد. خداوند او را به سوی قومی فرستاد که عبادت می‌کرده و حج به جای می‌آوردند و صدقه می‌دادند و ذکر خدای می‌گفتند؛ ولی آنان برخی از مخلوقین را وسیله بین خود و خدای عزوجل قرار می‌دادند و می‌گفتند: ما از آنها قصد تقرب به سوی خدای عزوجل را داریم، و از آنها تقاضای شفاعت نزد خدا داریم؛ همانند ملائکه و عیسی و مریم و افرادی غیر از این‌ها از صالحان.»

### پاسخ

اولاً: ایشان صورت خوش و غیر واقعی را از کفار قریش ترسیم کرده تا مبتنی بر آن بتواند مسلمانان را تکفیر کند. او می‌گوید: کفار قریش اهل عبادت، به جای آوردن حج و صدقه و ذکر خدا بودند!! ... سبحان الله!! قریش چگونه این چنین بوده است؟ آنها کسانی بودند که هر گاه گفته می‌شد: بگوئید: «لا اله الا الله» استکبار می‌کردند. به روز قیامت و بعث و بهشت و دوزخ ایمان نداشتند. و به طور کلی به پیامبری ایمان نداشتند. بت‌ها را عبادت می‌کرده و به یکدیگر ظلم می‌نمودند و همدیگر را می‌کشتند. شرب خمر، زنا، رباخواری، و انواع محرمات را انجام می‌دادند، آیا مطابق حرف محمّد بن عبدالوهاب، قریش در آن زمان تنها مشکلی که داشت توجه به وسائط و استغاثه به آنها بود؟ ثانیاً: آیا کسی که از انبیا و اولیای الهی طلب شفاعت می‌کند، با اعتقاد به این که آنان بندگان صالح خدایند و کاری بدون اذن و مشیت الهی انجام نمی‌دهند، همانند درخواست شفاعت مشرکان از بت‌ها

است؟ مشرکان اگر چنین درخواستی از بتان یا ملائکه داشتند به جهت غلوی بوده که درباره آن‌ها پیدا کرده بودند؛ با دید استقلالی به آن‌ها نگریسته و آنان را مستقل در تدبیر می‌دانستند. وگرنه چه اشکالی دارد که از شخصی که خداوند مقامی معنوی را به او داده، تقاضای اعمال آن را در حق او به اذن و مشیت الهی بکنیم. و اگر قرآن کریم مشرکان صدر اسلام را به جهت اعتقاد به شفاعت در بتان مذمت می‌کند، از این جهت بوده که آنان بت‌های خود را به جهت تقاضای شفاعت و اعمال آن‌ها عبادت می‌کردند. لذا خداوند سبحان از قول آنان می‌فرماید: { مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى }؛ (۱۰۶۹) «...» [دلیل شان این بود که] این‌ها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر این که ما را به خدا نزدیک کنند. ... وانگهی آنان در این مقام با دید استقلالی در مقابل اراده و مشیت خداوند چنین اعتقادی را در حق بت‌ها قائل بودند. به جهت روشن شدن بیشتر مطلب به بحث «شفاعت» و «استغاثه» مراجعه شود. ثالثاً: اعتقاد مسیحیان در مورد حضرت عیسی و مریم‌علیها السلام را نمی‌توان قیاس به اعتقاد مسلمین به شفاعت و درخواست آن از اولیا کرد؛ زیرا مطابق گواهی تاریخی و قرآن کریم، آنان قائل به تجسّد و الوهیت حضرت مسیح و مریم بودند. لذا خداوند متعال می‌فرماید: { وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَلَمْ تَكُنْ لِلنَّاسِ آتِحِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ }؛ (۱۰۷۰) «و آن‌گاه که خداوند به عیسی بن مریم می‌گوید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان معبود غیر از خدا انتخاب کنید ...؟! و نیز می‌فرماید: { لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ }؛ (۱۰۷۱) «آن‌ها که گفتند: خداوند، یکی از سه خداست [نیز] به یقین کافر شدند، معبودی جز معبود یگانه نیست ...».

### نقد سوم

ابن عبدالوهاب می‌گوید: «فبعث الله تعالى محمداً صلى الله عليه وآله يجدد لهم دينهم - دين إبراهيم - ويخبرهم أن هذا التقرب والإعتقاد محض حق الله - تعالى - لا يصلح منه شيء لغيره ولا لملك مقرب ولا نبي مرسل فضلاً عن غيرهما»؛ (۱۰۷۲) «پس خداوند متعال محمداً صلى الله عليه وآله را فرستاد تا دین مردم را که همان دین ابراهیم است تجدید کند، و به آنان خبر دهد که این تقرب و اعتقاد تنها حق خدای متعال است، و برای هیچ کس غیر از او صلاحیت ندارد؛ نه برای فرشته مقرب و نه نبی مرسل تا چه رسد به غیر از این دو.»

### پاسخ

مسلمانان با تبرک و توسل و استغاثه و طلب شفاعت از اولیای الهی، تقرب به غیر خدا نمی‌جویند؛ بلکه از آنجا که افراد صالح متقرب نزد خدایند آنان را واسطه قرار داده تا به خدا نزدیک شوند. ما معتقدیم که تقرب اصلی و حقیقی و در نهایت امر به سوی خدا است و تنها او است که پناه دهنده مردم و بیچارگان است، و ما با توسل به افراد صالح سعی می‌کنیم که همراه با دعای آنان به خدای متعال بیشتر نزدیک شویم. و لذاست که خداوند متعال می‌فرماید: { وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ }؛ (۱۰۷۳) «و وسیله‌ای برای تقرب به او بجویید.» و نیز می‌فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَّهُوا اللَّهُ تَوَاباً رَحِيماً }؛ (۱۰۷۴) «و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم کردند [و فرمان‌های خدا را زیر پا گذاردند] به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آن‌ها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.» چرا قرآن هنگامی که قصه برادران حضرت یوسف علیه السلام را نقل می‌کند و اشاره به پشیمانی آن‌ها می‌کند می‌فرماید: آنان نزد پدر خود یعقوب آمده و گفتند: { يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ }؛ (۱۰۷۵) «پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم.» اگر آمدن نزد واسطه و درخواست از او که از خداوند آمرزش بخواهد شرک است، چرا حضرت یعقوب که از داعیان توحید و ترک شرک و بت‌پرستی است فرزندان خود را از این نوع تقاضا و درخواست منع نکرد؟



## نقد چهارم

او هم چنین می‌گوید...: «وَاللّٰهُ فَهَوْلَاءَ الْمُشْرِكُونَ - یعنی کفار قریش - يشهدون إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْخَالِقُ وَحْدَهُ، لِاشْرِيكَ لَهُ، وَأَنَّهُ لَا يُرْزَقُ إِلَّا هُوَ، وَلَا يُحْيِي إِلَّا هُوَ وَلَا يُمِيتُ إِلَّا هُوَ، وَلَا يُدْبِرُ الْأَمْرَ إِلَّا هُوَ، وَأَنَّ جَمِيعَ السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِيهِنَّ وَالْأَرْضِينَ السَّبْعَ وَمَنْ فِيهَا كُلَّهُمْ عِبِيدُهُ وَتَحْتَ تَصَرَّفُهُ وَفَهْرُهُ» (... ۱۰۷۶ ...) «وگره آن مشرکان؛ یعنی کفار قریش گواهی می‌دادند که خداوند تنها خالق است که شریک و همتایی ندارد و تنها روزی رسان او است و نیز کسی جز او نمی‌میراند و زنده نمی‌کند، و نیز مدبّر این عالم تنها اوست. و تمام آسمان‌ها و هر کس که در آن‌ها است و زمین‌های هفت گانه و هر آن کس که در آن‌ها است همگی بنده او و تحت فرمان و سلطه اویند.»

## پاسخ

اولاً: معلوم نیست که مشرکان در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله توحید در خالقیت را قبول داشته‌اند. و اگر خداوند سبحان درباره آنان می‌فرماید: { وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ؛ (۱۰۷۷) } «و اگر از آنان سؤال کنی چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرد؟ همه می‌گویند: خدا.» ظاهر آیه این است که در باطن و فطرت به آن اعتقاد دارند. ثانیاً: از برخی از آیات استفاده می‌شود که علت شرک قریش و دیگران آن بود که معتقد بودند بت‌ها و وسائط دیگر به‌طور مستقل، مالک تصرف در این عالم می‌باشند، بدون این که تصرف شان؛ اعم از رزق و نصرت و ... تحت اراده و مشیت الهی باشد. خداوند سبحان می‌فرماید: { إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا؛ (۱۰۷۸) } «آن‌هایی را که غیر از خدا پرستش می‌کنید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند.» از این آیه استفاده می‌شود که مشرکان معتقد بودند که این وسائط، مالک رزق و روزی آنان هستند و لذا آن‌ها را عبادت می‌کردند. و نیز در آیه دیگر می‌فرماید: { قُلْ اذْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ؛ (۱۰۷۹) } «بگو: کسانی را که غیر از خدا [معبود خود] می‌پندارید بخوانید! [آن‌ها هرگز گرهی از کار شما نمی‌کشایند، چرا که آن‌ها به اندازه ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند.» حسن بن علی سقاف شافعی می‌گوید: «إِنَّ الْعِبَادَةَ شَرْعاً مَعْنَاهَا الْإِتْيَانُ بِأَقْصَى الْخُضُوعِ قَلْباً وَقَلْباً، فَهِيَ إِذْنُ نَوْعَانِ قَلْبِيَّةٍ وَقَالِبِيَّةٍ، فَالْقَلْبِيَّةُ: هِيَ إِعْتِقَادُ الرَّبُوبِيَّةِ أَوْ خُصِيصَةُ مِنْ خُصَائِصِهَا كَالِاسْتِقْلَالِ بِالنَّفْعِ أَوْ الضَّرَرِ وَنَفُوضِ الْمَشِيئَةِ لِمَنْ اعْتَقَدَ فِيهِ ذَلِكَ. وَالْقَالِبِيَّةُ: هِيَ الْإِتْيَانُ بِأَنْوَاعِ الْخُضُوعِ الظَّاهِرِيَّةِ مِنْ قِيَامٍ وَرُكُوعٍ وَسُجُودٍ وَغَيْرِهَا مَعَ ذَلِكَ الْإِعْتِقَادِ الْقَلْبِيِّ، فَإِنَّ أَتَى بَوَاحِدٍ مِنْهَا بَدُونَ ذَلِكَ الْإِعْتِقَادِ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ الْخُضُوعَ عِبَادَةً شَرْعاً وَلَوْ كَانَ سُجُوداً؛» (... ۱۰۸۰) «عبادت در شرع به معنای انجام نهایت خضوع قلبی و قالبی است. پس عبادت دو نوع است؛ قلبی و قالبی. قلبی آن، اعتقاد به ربوبیت یا خصیصه‌ای از خصائص آن است؛ مثل استقلال در نفع و ضرر. و قالبی آن، انجام انواع خضوع ظاهری؛ اعم از قیام، رکوع، سجود و غیر این اعمال است همراه با اعتقاد قلبی. لذا هر گاه کسی این اعمال قالبی را بدون اعتقاد قلبی انجام دهد، شرعاً عبادت محسوب نمی‌شود گرچه آن عمل قالبی سجود باشد.» ... حسن بن فرحان مالکی می‌گوید: «إِنَّ هَذَا الْإِعْتِرَافَ الَّتِي يُعْتَرَفُ بِهَا الْمُشْرِكُونَ قَدْ أَجَابَ عَنْهَا بَعْضُ الْعُلَمَاءِ، وَذَكَرُوا أَنَّ الْمُشْرِكِينَ إِنَّمَا إِعْتَرَفُوا بِهَا مِنْ بَابِ الْإِفْحَامِ وَالْإِنْقِطَاعِ، وَلَيْسَ مِنْ بَابِ الْإِقْتِنَاعِ، وَلَوْ كَانُوا صَادِقِينَ فِي إِعْتِرَافِهِمْ لِأَنَّ تَوَاقُفَ بِلُزَامِ هَذَا الْإِعْتِرَافِ. فَلِذَلِكَ يَأْمُرُ اللَّهُ نَبِيَّهٖ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يَذْكُرَهُمْ بِلُزَامِ هَذَا الْإِعْتِرَافِ كَمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: (فَقُلْ أَفْلَا- تَتَّقُونَ) (قل أفلا- تذكرون) فكأنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُوَبِّخُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَاذِبُونَ وَأَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقاً وَرَازِقاً؛» (... ۱۰۸۱) «این اعترافی که مشرکان به آن اقرار کرده‌اند را برخی از علما از آن این گونه جواب داده‌اند که مشرکان این اعتراف را از باب اجبار و سیه رو شدن و از روی ناچاری داشتند، نه از باب قانع شدن و رسیدن به این مطلب. و اگر در اعتراف شان به این امور صادق بودند، ملتمز به لوازم آن نیز می‌شدند. به همین جهت است که خداوند پیامبرش را امر می‌کند که آنان را به لوازم این



اعتراف تذکر دهد؛ همان‌گونه که در قول خداوند «افلا- تتقون» و «افلا تذکرون» آمده است. پس گویا خداوند عزوجل آنان را توبیخ می‌کند که در ادعای شان دروغ می‌گویند و هرگز به خالقیت و رازقیت خدا ایمان ندارند.»

## حیات برزخی

### حیات برزخی

یکی دیگر از مسائل مورد اختلاف بین مسلمین و وهابیان، حیات برزخی است. این مسئله منشأ اختلاف در مسائل دیگر؛ از قبیل: استعانت از ارواح اولیای الهی، و استغاثه به آنان، توسل به اولیای الهی بعد از وفاتشان و ... شده است. عموم مسلمین قائل به حیات برزخی و زندگی اموات؛ خصوصاً اولیای الهی در عالمی مابین عالم دنیا و آخرت به نام برزخند، بر خلاف وهابیان که به حیات برزخی ولو برای اولیای الهی، اعتقادی ندارند؛ از همین رو استعانت از آنان، استغاثه و توسل به آنان را جایز ندانسته بلکه از مظاهر بارز شرک می‌دانند. در حقیقت توجه به اولیای الهی را به مانند توجه به سنگ، بی‌اثر و خاصیت می‌دانند؛ زیرا معتقدند که اولیا بعد از مرگ علم غیب ندارند و هیچ نوع تصرفی نیز نمی‌توانند داشته باشند. اکنون به بررسی این مسئله زیر بنایی می‌پردازیم.

### فتواهای وهابیان

۱ - بن باز می‌گوید: «به ضرورت دین و ادله شرعی دانسته شده که رسول خداصلی الله علیه وآله در هر مکانی موجود نیست و فقط جسم او در قبرش در مدینه منوره است، ولی روحش در جایگاه اعلی در بهشت است» (... ۱۰۸۲) همو می‌گوید: «کثیری از اهل سنت قائل به حیات برزخی در قبر برای امواتند، ولی این بدان معنا نیست که علم غیب می‌دانند، یا از امور اهل دنیا اطلاع دارند، بلکه این امور با مرگ از آن‌ها منقطع گردیده است». (۱۰۸۳) وی در جای دیگر می‌گوید: «... و اما این که پیامبرصلی الله علیه وآله می‌بیند کسی را که بر او سلام می‌کند، این اصل و مدرکی ندارد، و در آیات و احادیث شاهدهی بر آن موجود نیست، همان‌گونه که پیامبرصلی الله علیه وآله از احوال اهل دنیا و آنچه در آن حادث می‌شود اطلاعی ندارد؛ زیرا میت ارتباطش با دنیا قطع می‌گردد». (۱۰۸۴) ۲ - ناصرالدین البانی محدث وهابی در مقدمه کتاب «الآیات البینات فی عدم سماع الأموات» می‌گوید: «... بعد از آن که اهمیت موضوع بحث و احتیاج مردم به اطلاع از آن، برای تعدادی از اهل فضل و علم روشن شد، خصوصاً کسانی که همیشه در باتلاق‌های جاهلیت زندگی می‌کنند، اهمیت بحث در مباحثی؛ از قبیل: استغاثه به غیر خدا، استعانت از ارواح انبیا و صالحین و غیر این‌ها، به توهم این که آنان صدایشان را می‌شنوند ... روشن می‌شود». (۱۰۸۵)

### ترکیب انسان از روح و جسم

#### ترکیب انسان از روح و جسم

متکلمان انسان را مرکب از دو حقیقت می‌دانند: روح و جسم. و بر آن دلایلی اقامه کرده‌اند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱ - هر انسانی افعال خود را به یک حقیقتی به اسم «من» نسبت می‌دهد و می‌گوید: من انجام دادم، من زدم و، ... این من کیست؟ آیا این حقیقت غیر از نفس است که از آن به روح تعبیر می‌شود؟ همچنین هر انسانی اعضا و جوارح مادی خود را به حقیقتی به نام «من» نسبت می‌دهد و می‌گوید: قلب من، شکم من، قدم من و ... این من کیست؟ آیا غیر از روح و نفس است؟ ۲ - هر یک از انسان‌ها این حس را دارد که شخصیتش در تغییرات روزگار ثابت بوده و در آن تغییر و تحوّل وجود ندارد، با وجود تغییراتی که در جسم و بدن اوست، آیا آن شخصیت، همان روح و نفس او نیست؟ ۳ - گاهی انسان ممکن است نسبت به هر چیزی حتی اعضای

بدن خودش غافل باشد؛ امّا از یک چیز که همان خودیت اوست، غافل نمی‌شود. آیا این همان نفس و روح او نیست؟ فخر رازی می‌گوید: «گاهی من عالم و آگاه به خودم هستم؛ در حالی که از همه اجزایم غافلم و این خودیت، همان نفس و روح است.» (۱۰۸۶) قرآن نیز به این حقیقت اشاره کرده و می‌فرماید: { يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي } (۱۰۸۷) «ای نفس قدسی مطمئن! به حضور پروردگارت باز آی که تو خوشنودی و او راضی از توست، باز آی و در صف بندگان خاص من در آی و در بهشت خاص من داخل شو.» همچنین می‌فرماید: { فَلَوْلَا - إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ } (۱۰۸۸) «پس چگونه خواهد بود هنگامی که جان به گلو رسد. و شما وقت مرگ بر بالین آن مرده حاضرید و می‌نگرید.»

### استمرار حیات بعد از انتقال از دنیا

از آیات قرآن به طور وضوح استفاده می‌شود که مرگ انسان، پایان حیاتش نیست؛ بلکه انتقال از حیاتی به زندگی دیگر است. انسان با مرگ وارد عالم جدیدی می‌شود که گسترده‌تر از عالم مادی است: ۱ - خداوند متعال می‌فرماید: { اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تُمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ } (۱۰۸۹) «خداست که وقت مرگ، ارواح خلق را می‌گیرد و آن را که هنوز وقت مرگش فرا نرسیده، روحش را در حال خواب قبض می‌کند. سپس آن را که حکم به مرگش کرده جاننش را نگاه می‌دارد و آن را که حکم به مرگ نکرده به بدنش می‌فرستد تا وقت معین، در این کار نیز ادله قدرت الهی برای اندیشمندان است.» ۲ - همچنین می‌فرماید: { وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ } (... ۱۰۹۰) «پندارید که شهیدان راه خدا مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و در نزد پروردگارش روزی داده می‌شوند». ... از آیات دیگر استفاده می‌شود که این حیات برزخی، اختصاصی به شهدا ندارد، بلکه شامل تمام صالحان و کسانی که مطیع دستورات خداوند هستند نیز می‌شود؛ خداوند متعال می‌فرماید: { وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصّٰدِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصّٰلِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا } (۱۰۹۱) «و هر کسی که خدا و رسول را اطاعت کنند، ایشان البته با کسانی که خدا به آنان لطف و عنایت کامل فرموده؛ یعنی با پیامبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهند شد و اینان رفیقان نیکویی هستند.» اگر شهدا نزد خدا زنده‌اند و روزی می‌خورند، پس هر کس مطیع خدا و رسول باشد - و به دلیل آن که رسول نیز تابع دستورات رسالت خویش است، شامل خود حضرت نیز می‌شود - او نیز با شهداست، اگر شهدا نزد خدا زنده‌اند، پس اینان نیز زنده‌اند و حیات برزخی دارند. اگر کسی - همانند بن باز - بگوید: اینان زنده‌اند، ولی در بهشت نزد خداوند متعال هستند و از احوال این دنیا اطلاعی ندارند. در جواب می‌گوییم: خداوند درباره خود چنین می‌گوید: { وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ } (۱۰۹۲) «و او با شماست هر جا که هستید.» و می‌فرماید: { أَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ } (۱۰۹۳) «هر کجا رو کنید همان جا وجه خداست.» و می‌فرماید: { نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ } (۱۰۹۴) «و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم.» حال اگر خداوند همه جا و با همه کس هست، پس شهدا نیز زنده‌اند و نزد خداوند روزی داده می‌شوند. و اولیای الهی که مطیع خدا و رسولند نیز این گونه‌اند. علم غیب دارند، همان گونه که خدا علم غیب دارد. قرآن می‌فرماید: { يَغْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ } (۱۰۹۵) «خداوند به خیانت چشم خلق و اندیشه‌های نهانی دل‌های مردم آگاه است.» در روایات اسلامی به این موضوع مهم اشاره شده است؛ از جمله بعد از آن که کشته‌های مشرکان را در چاه بدر انداختند، پیامبر صلی الله علیه و آله بر بالای چاه آمد و مشرکان را این گونه خطاب کرد: «هر آینه شما همسایگان بدی برای رسول خدا بودید، او را از منزلش بیرون ساخته و از خود طرد نمودید، سپس بر ضد او اجتماع نموده و با او محاربه کردید، من آنچه را که پروردگارم وعده داده بود، حق یافتم.» شخصی به ایشان عرض کرد: ای رسول خدا! چگونه شما با سرهایی که از تن جدا شده است، سخن می‌گویید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به خدا سوگند!

تو از آنان شنواتر نیستی». (۱۰۹۶...) انس بن مالک از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «بنده هنگامی که در قبرش گذارده می‌شود و اصحابش او را ترک می‌کنند، صدای کفش آن‌ها را می‌شنود». (۱۰۹۷...) متقی هندی به سند خود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «هر کس وصیت نکند، به او اذن صحبت با مردگان داده نمی‌شود. گفته شد: ای رسول خدا! مردگان سخن می‌گویند؟ فرمود: آری، به زیارت می‌آیند». (۱۰۹۸)

## وجود ارتباط بین حیات برزخی و حیات مادی

### وجود ارتباط بین حیات برزخی و حیات مادی

از مجموع آیات و روایات استفاده می‌شود که بین حیات برزخی انسان در عالم برزخ با حیات مادی و انسان‌های زنده ارتباط برقرار است؛ به این معنا: هنگامی که انسان‌ها در عالم مادی آنان را صدا می‌زنند می‌شنوند و هنگامی که از آنان سؤال و درخواست می‌کنند، به اذن خداوند متعال جواب می‌دهند. اینک به برخی از آیات و روایات در این مورد اشاره می‌کنیم:

### الف) آیات

۱ - خداوند متعال در خصوص قوم صالح می‌فرماید: { فَأَخَذْتَهُمُ الرِّجْفَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِمِينَ \* فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولًا مِّن رَّبِّي وَنَصَيْتُكُمْ لَكُمْ وَلِكِن لَّا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ }؛ (۱۰۹۹) «پس زلزله‌ای بر آنان آغاز گردید تا آن‌ها همه در خانه‌هایشان از پای در آمدند. چون علائم عذاب رسید صالح از ایمان قوم ناامید شد و از آنان روی گردانید و گفت: ای قوم! من از خدای خود ابلاغ رسالت کردم و شما را اندرز دادم و لکن شما ناصحان را دوست نمی‌دارید.» ۲ - درباره قوم شعیب نیز شبیه این گفت و گو بیان شده است. (۱۱۰۰) ۳ - در قرآن آمده است: { وَاسْتَيْلَمُ مِنْ أَرْسِلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجْعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبُدُونَ }؛ (۱۱۰۱) «از رسولانی که پیش از تو فرستادیم باز پرس که آیا ما جز خدای یکتای مهربان، خدای دیگری را هم معبود مردم قرار دادیم؟». ۴ - همچنین در آیات متعددی سلام بر انبیای گذشته کرده و می‌فرماید: { سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ ، { سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ ، { سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ ، { سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ ، { سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ، از این آیات استفاده می‌شود که بین این عالم مادی و عالم برزخ ارتباط برقرار است؛ بدین شکل که گفته‌ها، سؤال‌ها، و درودها را می‌شنوند، و جواب نیز می‌دهند. شیخ محمود شلتوت می‌گوید: «آنچه از آثار دینی استفاده می‌شود این است که هنگام خروج روح از بدن، مرگ حاصل می‌شود و او؛ در حالی که دارای ادراک است باقی می‌ماند؛ کسی که بر او درود می‌فرستد می‌شنود، زائرین قبرش را می‌شناسد و لذت نعمت‌ها و درد عذاب را در عالم برزخ درک می‌کند». (۱۱۰۲) شیخ الاسلام عزالدین بن عبدالسلام در فتاوی خود می‌گوید: «ظاهر این است که میت، زائر خود را می‌شناسد؛ زیرا ما امر شده‌ایم به سلام بر او، و شارع امر نمی‌کند به خطاب کسی که نمی‌شنود». (۱۱۰۳)

### ب) روایات

۱ - پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «هر مسلمانی بر قبر برادر مؤمنش که او را در دنیا می‌شناخته عبور کند و از او سؤال کند، خداوند روحش را برمی‌انگیزد تا جواب او را بدهد». (۱۱۰۴) ۲ - در روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت شده که فرموده‌اند: مردگان صدای کفش تشییع کنندگان را می‌شنوند. (۱۱۰۵) ۳ - ابن قیم جوزیه در کتاب «الروح» می‌گوید: «سلف بر این مطلب اجماع کرده و به تواتر رسیده است که شخص مرده، کسانی را که به زیارتش می‌آیند می‌شناسد و از آمدن شان مسرور می‌شود». (۱۱۰۶) ۴ - ابن ابی الدنیا در کتاب «القبور» از عایشه نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس به

زیارت قبر برادر مؤمنش رود و نزد قبرش بنشیند، مرده با او انس می‌گیرد، و جواب سلامش را می‌دهد، تا هنگامی که برخیزد و برود». (۱۱۰۷) ۵ - همچنین از ابوهریره نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس بر قبر شخصی عبور کرده و بر صاحب آن درود فرستد، صاحب قبر، او را شناخته و سلامش را جواب می‌دهد». (۱۱۰۸) ۶ - بیهقی از سعید بن مسیب نقل می‌کند: ما با علی بن ابی طالب علیه السلام داخل قبرستان مدینه شدیم. حضرت علیه السلام ندا داد: ای اهل قبرستان! سلام و رحمت خدا بر شما باد، از خبرهای خود بر ما می‌گویید یا ما شما را خبر دهیم؟ سعید می‌گوید: صدایی شنیدیم که در جواب می‌گوید: «و علیکم السلام ورحمة الله وبرکاته یا أمیر المؤمنین» خبر ده ما را از آنچه اتفاق افتاد. حضرت علیه السلام فرمود: اما زنان شما به همسری دیگران در آمدند، اموال شما تقسیم شد، و اولاد شما نیز در زمره ایتم در آمدند. ساختمان‌هایی که بنا کردید دشمنانتان در آن‌ها ساکن شدند. این خبرهایی است که نزد ماست، شما چه خبرهایی دارید؟ سعید می‌گوید: مرده‌ای به صدا درآمد و گفت: هر آینه کفن‌ها پاره شد، موها ریخت، پوست‌ها از بدن جدا شد، حلقه‌ها بر صورت‌ها ریخت و از بینی‌ها چرک بیرون آمد. آنچه را فرستاده بودیم یافتیم، و آنچه را به جا گذاردیم، خسارت دیدیم». (... ۱۱۰۹) ابن قیم جوزیه در بحثی در این باره که آیا مردگان زیارت افراد زنده را درک می‌کنند؟ می‌گوید: «همین که کسی به زیارت می‌آید، می‌گویند: «زائر» این خود دلیل بر این است که مرده، زائر را می‌شناسد؛ زیرا اگر او را نشناسد به زیارت کننده، زائر گفته نمی‌شود». (۱۱۱۰) ۷ - بخاری و مسلم نقل کرده‌اند: «هر گاه مرده داخل قبر گذارده شود، صدای کفش تشییع کنندگان را می‌شنود». (۱۱۱۱) ۸ - ابوهریره می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله هر گاه به قبرستان می‌رفت، با اهل قبور این چنین سخن می‌گفت: «السلام علیکم أهل الدیار من المؤمنین والمسلمین، وإنا إن شاء الله بکم لاحقون، أسأل الله لنا ولكم العافیة». (۱۱۱۲) ۹ - ابن عباس می‌گوید: «یکی از اصحاب بر سر قبری خیمه زد؛ در حالی که نمی‌دانست آنجا قبر مرده‌ای است، ناگهان صدای قرائت سوره ملک به گوش او رسید، تا وقتی که سوره را ختم کرد. نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! من بر قبری خیمه زدم؛ در حالی که نمی‌دانستم قبر است، ناگهان صدای سوره ملک را از آنجا شنیدم. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: این سوره مانع از عذاب و نجات دهنده انسان از عذاب قبر است». (۱۱۱۳)

## حیات انبیا در عالم برزخ

در مورد حیات انبیا، در کتاب‌های حدیثی اهل سنت، روایاتی وجود دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱ - انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «انبیا در قبرهایشان زنده‌اند و نماز می‌گزارند». این حدیث را حافظ هیثمی در «مجمع الزوائد» (۱۱۱۴) و علامه مناوی در «فیض القدر» (۱۱۱۵) نقل کرده، و البانی (۱۱۱۶) نیز آن را تصحیح نموده است. ۲ - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «علم من بعد از مرگم، همانند علم من در حال حیاتم است». (۱۱۱۷) ۳ - امام علی علیه السلام فرمود: «عربی بیابانی کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! برایم استغفار کن. از داخل قبر سه بار صدا آمد: خداوند تو را آمرزید!». (۱۱۱۸) ۴ - دارمی در «سنن» خود به سندش از سعید بن عبدالعزیز نقل می‌کند که او وقت نماز را به سبب مهمه‌ای که از قبر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شنید، می‌شناخت. (۱۱۱۹) ۵ - همو از سعید بن مسیب نقل می‌کند که در ایام حژه، صدای اذان را در وقت‌های نماز از قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌شنیدم؛ در حالی که مسجد از جمعیت خالی بود. (۱۱۲۰) ۶ - حافظ هیثمی به سند صحیح از ابوهریره نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «قسم به کسی که جان ابوالقاسم به دست اوست! عیسی بن مریم به عنوان امام عمل کننده به قسط و حکم عادل فرود می‌آید؛ و صلیب را می‌شکند، خوک را می‌کشد، اصلاح ذات البین می‌کند، کینه و عداوت را از بین می‌برد و مال عرضه می‌کند، ولی کسی قبول نمی‌کند. و اگر بر قبر من عبور کند و بگوید: ای محمّد! من او را جواب گویم». (۱۱۲۱) ۷ - حافظ هیثمی به سند صحیح از عبدالله بن مسعود روایت

کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «حیاتی خیر لکم تحدثون و يحدث لکم، ووفاتی خیر لکم تعرض اعمالکم علی فما رأیت من خیر حمدت الله و ما رأیت من شرّ استغفرت الله لکم» (۱۱۲۲)؛ «حیات من برای شما بهتر است، حدیث می گویند و حدیث می شنوید. و وفات من برای شما بهتر است؛ زیرا اعمالتان بر من عرضه می شود و هر چه از اعمال خیر ببینم خدا را بر آن شکر می گویم، و آنچه از اعمال شر ببینم برای شما استغفار می نمایم». حافظ عراقی در کتاب الجنائز از کتاب «طرح التثريب» نقل می کند که: «سند آن خوب است». (۱۱۲۳) و حافظ هیشمی در «مجمع الزوائد» می گوید: «این حدیث را بزار نقل کرده و رجال آن رجال صحیح است». (۱۱۲۴) و نیز مناوی در «فیض القدير» و شهاب خفاجی در «شرح الشفا» تصریح به صحت این حدیث کرده اند. (۱۱۲۵) تمام روایاتی که در بحث استغاثه به ارواح اولیای الهی آورده شده، شاهد صدقی بر حیات برزخی است. (۱۱۲۶) ۸ - یوسف بن علی زنانی، از زنی هاشمی که در مجاورت مدینه منوره ساکن بود، چنین نقل می کند: برخی از خادمان، او را اذیت می کردند. آن زن به پیامبر صلی الله علیه وآله پناه آورد. زن می گوید: از داخل روضه شنیدم که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: من الگوی تو در صبرم و باید صبر کنی. بعد از چند روز مشکل برطرف شد و آن خدمه ها که مرا اذیت می کردند، از دنیا رفتند. (۱۱۲۷) ۹ - بیهقی در کتاب «دلایل النبوة» می گوید: «در حدیث صحیح از سلیمان تیمی و ثابت بنانی از انس بن مالک نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «اتیت علی موسی لیلئ أسری بی عند الکثیر الأحمر و هو قائم یصلی فی قبره»؛ (۱۱۲۸) «در شب معراج بر موسی کنار کتیب احمر وارد شدم در حالی که او ایستاده و در قبرش مشغول نماز بود». ۱۰ - ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود ...: «ولئن قام علی قبری فقال یا محمد لأجیبته»؛ (۱۱۲۹) ...» و اگر بر قبر من بایستد و بگوید: ای محمد! جواب او را به طور حتم خواهم داد.»

### کرامات اولیا در عالم برزخ

حاکم نیشابوری از ابن عباس نقل می کند: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نشسته بود و اسماء بنت عمیس در کنارش قرار داشت، ناگهان پیامبر صلی الله علیه وآله جواب سلام کسی را داد؛ حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: ای اسماء! این جعفر بود با جبرئیل و میکائیل که از کنار ما عبور کرده و بر ما درود فرستادند. (... ۱۱۳۰) قاضی سُبکی می گوید: «تصرف اولیا در زمان زندگی و مرگشان، همانا به اذن و اراده و مشیت الهی است، خداوند متعال آنان را مشرف به این کرامت کرده و به دست و زبان آنان جاری ساخته است». (۱۱۳۱)

### حکم قرائت قرآن بر مردگان

ابن قیم جوزیه می گوید: «از جماعتی از سلف نقل شده که آنان وصیت می کردند هنگام دفن، کنار قبرشان قرآن بخوانند». (۱۱۳۲) روایت شده که عبدالله بن عمر وصیت کرد که کنار قبرش سوره بقره بخوانند. احمد بن حنبل در ابتدا منکر این مطلب بود، ولی از انکار خود برگشت. خلال در کتاب «القراءة عند القبور» به سند خود از علاء بن لحلاج نقل کرده که پدرم وصیت کرد: هنگامی که مردم مرا در قبر گذاردند، بگو: «بسم الله و علی سنه رسول لله» آن گاه بر روی من خاک بریز و بر بالای سرم سوره بقره بخوان؛ زیرا شنیدم که عبدالله بن عمر چنین می گفت. (۱۱۳۳) حسن بن صباح زعفرانی می گوید: از شافعی درباره قرائت قرآن کنار قبر مرده سؤال کردم، گفت: اشکالی ندارد. (۱۱۳۴) خلال از شعبی نقل می کند: هر گاه یکی از انصار از دنیا می رفت بر قبر او رفت و آمد می کردند و قرآن می خواندند. (۱۱۳۵) حسن بن جروی نقل می کند: بر قبر خواهرم گذر کردم و در آنجا سوره تبارک را خواندم. شخصی نزد من آمد و گفت: خواهرت را در عالم رؤیا دیدم که گفت: خدا برادرم را جزای خیر دهد، من به آنچه او قرائت کرد نفع بردم. (۱۱۳۶) شخصی هر روز جمعه بر سر قبر مادرش سوره یاسین می خواند. یک روز بعد از قرائت یاسین ثوابش را به اهل

قبور هدیه کرد. شخصی نزد او آمد و گفت: تو فلان شخص هستی؟ گفت: آری، آن شخص خطاب به او کرد و گفت: من دختری داشتم که از دنیا رفته است، او را در خواب دیدم که بر بالای قبرش با خوشی نشسته بود و می‌گفت: ما به برکت سوره یاسینی که فلان شخص بر اهل قبور خواند، نجات یافتیم. (۱۱۳۷) نسایی به سندش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: سوره یس را بر اموات خود بخوانید (... ۱۱۳۸) مفضل بن موفّق می‌گوید: من مکرّر به زیارت قبر پدرم می‌آمدم، روزی به دلیل کاری که داشتم موفق نشدم که به زیارت قبرش بروم. شب همان روز او را در عالم رؤیا دیدم که می‌گفت: ای فرزندم! چرا به زیارت من نیامدی؟ به او عرض کردم: هر گاه به زیارت تو می‌آیم می‌دانی؟ پدر گفت: آری، به خدا سوگند، از هنگامی که از خانه حرکت می‌کنی تا بر قبرم می‌نشینی دائماً تو را نظاره می‌کنم تا برگردی. (۱۱۳۹) به سند صحیح از مجاهد نقل شده که فرمود: «بشارت صلاح فرزند را در قبر به انسان می‌دهند». (۱۱۴۰) ابن قیم جوزیه می‌گوید: «شاهد این مطلب آن است که از روزگاران قدیم تا کنون مردم بر مردگان شان در قبر تلقین می‌خوانند، و اگر مردگان صدای آنان را نمی‌شنیدند و از آن نفع نمی‌بردند، این تلقین عبث بوده و بر آن فایده‌ای مترتب نمی‌شد. (۱۱۴۱) از احمد بن حنبل در این باره سؤال شد: او این عمل را تحسین کرده و به آن دستور داد. (۱۱۴۲) سیوطی در کتاب «شفاء الصدور» می‌گوید: «در این که آیا ثواب قرائت قرآن به مرده می‌رسد یا خیر اختلاف است. جمهور سلف و سه نفر از ائمه فقه فائند به این که ثواب قرائت قرآن به مرده می‌رسد، بر خلاف امام شافعی که با این مسئله مخالفت کرده است؛ به دلیل این که قرآن می‌فرماید: { وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى . ولی دیگران در جواب این استدلال می‌گویند: **أَوْلَا: آیه منسوخ است به آیه: { وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ؛ (۱۱۴۳) زیرا فرزندان به تبع پدران وارد بهشت می‌شوند. ثانیاً: آیه مخصوص قوم ابراهیم و قوم موسی علیهما السلام است. ثالثاً: مراد از انسان در آیه کافر است، اما مؤمن آنچه کوشش کرده و آنچه برایش فرستاده می‌شود، به او می‌رسد. رابعاً: مقصود آیه این است: به عدالت نیست برای انسان مگر آنچه سعی و کوشش کرده، ولی ممکن است خداوند متعال از باب تفضل از راه‌های دیگر به مرده عنایت کند. خامساً: لام در «للانسان» به معنای «علی است، که شامل ضرر می‌شود نه نفع. (۱۱۴۴)**

## بهره‌مندی اموات

## بهره‌مندی اموات

از آیات و روایات به خوبی استفاده می‌شود که ثواب هدیه استغفار و قرائت قرآن، به مردگان می‌رسد.

## ۱ - آیات

خداوند متعال می‌فرماید: { الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ؛ (۱۱۴۵) «فرشتگان که عرش با عظمت الهی را بر دوش گرفته و آنان که پیرامون عرشند، به تسبیح و ستایش حق مشغولند و هم خود به خدا ایمان دارند و هم برای اهل ایمان از خدا آمرزش می‌طلبند که ای پروردگارا! علم و رحمت بی‌منتهايت همه اهل عالم را فرا گرفته است، تو به لطف و کرم خود گناه آنان که توبه کرده، راه رضای تو پیموده اند را ببخش و آنان را از عذاب دوزخ محفوظ بدار.» همچنین می‌فرماید: { تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرُونَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ؛ (... ۱۱۴۶) «نزدیک است که آسمان‌ها از فراز شکافته شود و فرشتگان به ستایش خدای خود تسبیح گویند و برای اهل زمین آمرزش طلبند.» در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: { وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ؛ (... ۱۱۴۷) «و آنان که پس از مهاجران و انصار آمدند،



دائم در دعا به درگاه خدا عرض می‌کنند: پروردگارا! بر ما و برادران دینی ما که در ایمان پیش از ما شتافتند ببخش.»

## ۲- روایات

همچنین از روایات استفاده می‌شود که میت از اعمال خیری که زندگان برایش می‌فرستند بهره‌مند می‌شود. بخاری و مسلم از عایشه نقل می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس بمیرد و بر عهده‌اش روزه باشد، ولیش از طرف او روزه بگیرد». (۱۱۴۸) از ابن عباس نقل شده است که گفت: شخصی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! مادرم از دنیا رفته و بر عهده‌اش یک ماه روزه است، آیا می‌توانم از طرف او قضایش را به جای آورم؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «آری؛ زیرا دین خدا سزاوارتر است که قضا شود». (۱۱۴۹) در روایتی دیگر آمده که دیگری سؤال کرد: مادرم حج انجام نداده و از دنیا رفته است، آیا می‌توانم از طرف او حج انجام دهم؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آری، از طرف او حج انجام ده. (۱۱۵۰) عطاء بن رباح نقل می‌کند که شخصی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله! آیا می‌توانم از طرف مادرم - که از دنیا رفته است - بنده آزاد کنم؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آری. سپس سؤال کرد: آیا از این عتق نفع می‌برد؟ فرمود: آری. سعد بن عباد به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: مادرم نذری به عهده داشته و از دنیا رفته است، آیا می‌توانم آن نذر را ادا کنم؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آری. عرض کردم: آیا از آن نفع می‌برد؟ فرمود: آری. ابوهریره نقل می‌کند که شخصی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: پدرم از دنیا رفته و اموالی به جای گذارده، ولی وصیت نکرده است، اگر از طرف او صدقه دهم کفاره گناهانش می‌شود؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آری. آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سوره یس را بر اموات خود بخوانید (... ۱۱۵۱)

## بررسی اشکالات وهابیان

### اشکال اول

همان‌گونه که در فتوای وهابیان ملاحظه شد، آنان بر مدعای خود به این حدیث تمسک می‌کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر گاه انسان بمیرد عملش منقطع می‌گردد، مگر از سه چیز: صدقه جاریه، علمی که از آن نفع برده شود و فرزند صالحی که برای او دعا کند». تمسک به این حدیث؛ یعنی اعتقاد به این که اموات ارتباط شان با این عالم قطع می‌شود، برکتی به آن‌ها از دنیا نمی‌رسد و آنان تصرفی در این عالم انجام نمی‌دهند.

### پاسخ

حدیث دلالت دارد بر این که عمل انسان با مرگش قطع می‌شود، مگر در سه مورد؛ نه این که از هیچ چیز غیر از این سه مورد نفع نمی‌برد. به بیانی دیگر: حدیث ناظر به اعمالی است که پایداری آن به خود انسان در حال حیات بستگی دارد. که این گونه اعمال با مرگ منقطع می‌گردد، مگر در صورتی که برای آن وجود استمراری باشد، همانند موارد سه گانه‌ای که در روایت استثنا شده است و این منافاتی ندارد با اعمالی که قوام آن‌ها به انسان نیست تا بعد از وفاتش از دیگری به او نفع برسد ولو از غیر این سه مورد باشد. (۱۱۵۲)

### اشکال دوم



از ظاهر برخی آیات استفاده می‌شود که اموات چیزی نمی‌شنوند. خداوند متعال می‌فرماید: { فَإِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الْقَبْرَ } (پس تو ای رسول ما این مردم دل مرده را نتوانی با سخن حق بشنوانی، و دعوت خود را به گوش این کران که عمداً روی گردانند برسانی.) در آیه‌ای دیگر آمده است: { وَمَا يَشْتَرُونَ الْأَحْيَاءَ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُشِيعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ } (۱۱۵۴) «و ابداً زندگان با مردگان مساوی نیستند. خدا هر که را خواهد شنوا سازد و تو آن کس را که در گورستان است شنوا نتوانی کرد.»

## پاسخ

اولاً: ممکن است که آیه ناظر به اجساد باشد که در قبر هاست؛ زیرا آن‌ها تبدیل به خاک می‌شوند و چیزی درک نمی‌کنند. ثانیاً: مراد از نفی سماع، نفی انتفاع است که از آن به کنایه تعبیر به نفی سماع شده است؛ یعنی این مشرکان آیات تو را می‌شنوند، ولی از آن‌ها نفع نمی‌برند، همان‌گونه که اهل قبور کلام شما را می‌شنوند، ولی از آن نفع نمی‌برند؛ زیرا وقتش گذشته است. ابن قیم جوزیه در تفسیر آیه { وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ } می‌گوید: «آیه دلالت دارد بر کفاری که قلبش مرده است، به نحوی که نمی‌توانی حقایق را به او برسانی تا از آن بهره‌مند شود، همان‌گونه که نمی‌توانی به کسانی که در قبرند چیزی بشنوانی به طوری که نفع برند. هم چنین در تفسیر آیه شریفه: { إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الْقَبْرَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ } می‌گوید: «مراد از آیه نفی اهلیت سماع است؛ به این معنی که قلب‌های مشرکان از آنجا که مرده است، تو نمی‌توانی حقایق را به آنان برسانی، همان‌گونه که در اموات نیز چنین است.» (۱۱۵۵) حسن بن علی سقاف شافعی نیز در شرح آیه: { وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ } می‌گوید: «آیه دلیل بر آن است که کافرانی که بر باطل اصرار دارند، از موعظه تو نفع نمی‌برند، همانند امواتی که در قبرند و از موعظه تو سودی نمی‌برند. آن‌گاه از «تفسیر صابونی» نقل می‌کند که مقصود از آیه این است: «همان‌گونه که اموات کفار از هدایت و دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله بی بهره‌اند؛ مشرکان نیز که اهل شقاوتند از هدایت تو سودی نمی‌برند.» (۱۱۵۶) هم چنین در تفسیر آیه شریفه: { إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ } ای پیامبر صلی الله علیه و آله تو نمی‌توانی حق را به کسانی که قلبشان بر باطل مهر خورده، برسانی، در صورتی که خود آن‌ها از حق اعراض کرده‌اند. (۱۱۵۷)

## سنت و بدعت

### سنت و بدعت

یکی از کلمات پرکاربرد نزد وهابیان، واژه بدعت است. با مراجعه به فتاوی وهابیان پی می‌بریم که بسیاری از اعمالی که در بین مسلمانان سنت است، نزد آنان به عنوان بدعت مطرح می‌شود؛ این نیست مگر به جهت تحجر و تنگ نظری آنان در دین و فهم شریعت، یا این که در پشت قضیه اغراض سیاسی وجود دارد. با آن که می‌دانیم دین و شریعت اسلامی از سوی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان شریعت سهل و آسان معرفی شده است.

### فتاوی وهابیان در مصادیق بدعت

با مراجعه به کتاب‌های فتوایی مفتیان وهابی پی به مصادیقی از بدعت می‌بریم که تعجب انسان را برمی‌انگیزاند. قبل از هر چیزی به برخی از این مصادیق اشاره می‌کنیم و قضاوت را به خوانندگان محترم وا می‌گذاریم. ۱ - شیخ عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «توسل به جاه فلان یا به برکت فلان یا به حق فلان شخص بدعت است ولی شرک نیست. پس اگر شخصی بگوید: بار خدایا! به جاه انبیاء

یا به جاه فلاں ولّیت یا به فلاں بنده ات یا به حقّ فلاں یا به برکت فلاں از تو می‌خواهم، این نوع درخواست جایز نیست، و آن از جمله بدعت‌ها و از وسایل شرک است؛ زیرا این نوع درخواست نه از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده و نه از صحابه؛ لذا بدعت است. «... (۱۱۵۸) ۲ - شورای دائمی مفتیان وهابیان می‌نویسند: «بناء بر قبور بدعت منکر است که در آن غلو در تعظیم کسانی است که در آن قبرها دفن شده‌اند، و آن عمل راهی به سوی شرک است. پس بر ولیّ امر مسلمین یا نایب اوست که امر کند تا آنچه بر روی قبور ساخته شده خراب کرده و قبور را نیز با زمین یکسان سازند، تا این بدعت را ابطال کرده و راه به شرک نیز بسته شود.» (۱۱۵۹) ۳ - صالح بن فوزان می‌گوید: «سجده کردن بر تربتی که به نام تربت ولی است اگر مقصود از آن، تبرک به این تربت و تقرّب به ولی است، این شرک اکبر است، و اگر مقصود، تقرّب به خدا است همراه با اعتقاد به فضیلت این تربت، و این که در سجود بر آن فضیلتی است؛ همانند فضیلتی که خداوند در سرزمین مقدس در مسجد الحرام و مسجد نبوی و مسجد الأقصى قرار داده، این بدعت در دین است.» (۱۱۶۰) ۴ - شورای دائمی فتوای وهابیان می‌نویسند: «بار سفر بستن به جهت زیارت قبور انبیا و صالحان و دیگران جایز نیست؛ بلکه این عمل بدعت به حساب می‌آید.» ۵ - شیخ عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «برپایی مراسم به جهت ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله و غیر او جایز نیست؛ این عمل از بدعت‌هایی است که در دین حادث شده است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین و غیر آنان از صحابه این عمل را انجام نداده‌اند و نیز تابعین صحابه که به نیکی از آنان پیروی کردند، در قرن‌هایی که برتری داده شده‌اند.» (۱۱۶۱) ۶ - شورای دائمی مفتیان وهابی می‌گویند: «برپایی مراسم برای کسانی که از انبیا و صالحان از دار دنیا رحلت کرده‌اند جایز نیست، و نیز زنده داشتن یاد آنان در مولودها و برداشتن علم‌ها و قرار دادن چراغ‌ها و شمع‌ها بر روی قبر آنان و ساختن قبه‌ها و مساجد بر روی ضریح‌های آنان یا پوشاندن روی آن‌ها یا مثل این اعمال، جایز نیست؛ زیرا تمام آنچه که ذکر شد از بدعت‌هایی است که در دین حادث شده و از وسایل شرک است؛ زیرا که پیامبر صلی الله علیه و آله و انبیا و صالحان گذشته این کارها را انجام ندادند، و نیز صحابه با پیامبر صلی الله علیه و آله و هیچ یک از ائمه مسلمین در آن سه قرنی که پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی داده که بهترین قرن‌ها بعد از او است، نسبت به هیچ یک از اولیا و صالحان انجام ندادند.» ... ۷ - شورای دائمی مفتیان وهابی می‌گویند: «ذکر صلوات و سلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از اذان، و همچنین جهر به صلوات بعد از اذان همراه با اذان از بدعت‌هایی است که در دین حادث شده است.» (۱۱۶۲) عبدالعزیز بن باز نیز در مجموعه فتاوایش همین فتوا را صادر کرده است. (۱۱۶۳) ۸ - شیخ ابن عثیمین می‌گوید: «همانا در برپایی مراسم عید میلاد برای طفل، تشبّه به دشمنان خداست؛ زیرا این عادت از عادات مسلمانان به حساب نمی‌آید، بلکه از دیگران به ارث رسیده است.» (۱۱۶۴) او هم چنین می‌گوید: «و اما اعیاد میلاد برای شخص یا اولادش یا مناسبت ازدواج و نحو آن، تماماً غیر مشروع است، و این کارها به بدعت نزدیک‌تر است تا مباح بودن.» (۱۱۶۵) ۹ - شورای دائمی وهابیان می‌گویند: «همانا در روشن کردن چراغ در مساجد یا آویزان کردن لامپ‌های برقی بر بالا یا اطراف آن‌ها یا بالای مناره‌ها یا آویزان کردن پرچم و علم و گذاشتن دسته گل بر مناره‌ها، در اعیاد و مناسبات به عنوان تزیین و بزرگداشت آن اعیاد و مناسبت‌ها، تشبیه به کفار است همانطور که آنان نسبت به معابد و کنیسه‌های خود انجام می‌دهند، و حال آن که پیامبر صلی الله علیه و آله از تشبّه به کفار در اعیاد و عبادات شان نهی کرده است.» (۱۱۶۶) ۱۰ - عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «همانا ذبح گاو یا گوسفند، هنگام به اتمام رسیدن ساختمان مساجد، اصل و اساسی بر آن نیست، و اعتقاد به آن خطای محض است. و سزاوار است کسی را که معتقد به این امور است یا این که این کارها را انجام می‌دهد، انکار کنیم؛ زیرا این امور بدعت در دین به حساب می‌آید، و هر بدعتی ضلالت است.» (۱۱۶۷) ۱۱ - شیخ صالح بن فوزان می‌گوید: «از جمله بدعت‌هایی که کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله انجام می‌گیرد، زیاد تردّد کردن بر قبر آن حضرت است، به این نحو که هر بار که وارد مسجد می‌شود، می‌رود و سلام بر حضرت می‌کند. و نیز نشستن در کنار قبر حضرت نیز بدعت است ... و نیز از جمله بدعت‌ها گریه کردن در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله یا قبری غیر از او است، به گمان این که دعا کردن نزد آن قبور مستجاب

است ... و نیز از جمله منکراتی که کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله انجام می‌گیرد، بلند کردن صدا و درخواست حوایج از آن حضرت است. که این عمل شرک اکبر است. پس واجب است که مردم را از این کار بر حذر داشت». (۱۱۶۸) ۱۲ - ابن عثیمین می‌گوید: «تبرک به پارچه کعبه و دست کشیدن بر روی آن از بدعت‌ها است؛ زیرا چنین عملی از پیامبر صلی الله علیه و آله نرسیده است». (۱۱۶۹) ۱۳ - شورای دائمی وهابیان می‌گویند ...: «توجه مردم به این مساجد و دست کشیدن آنان به دیوارهای آن و تبرک جستن به آن بدعت بوده و نوعی از انواع شرک به حساب می‌آید، و نیز شبیه به رفتار کفار در جاهلیت اولی نسبت به بت هایشان است» (... ۱۱۷۰) ۱۴ - ابن عثیمین می‌گوید: «قرار دادن قرآن در ماشین به جهت دوری از چشم زدن یا حفظ کردن خود از خطر، حکمش این است که این کار بدعت است؛ زیرا صحابه چنین کاری را انجام نمی‌دادند». (۱۱۷۱) ۱۶ - ابن عثیمین می‌گوید: «و اما اجتماع در کنار مرده و خواندن قرآن و توزیع خرما و گوشت، همگی از بدعت‌هایی است که سزاوار است بر انسان که آن‌ها را رها کند؛ زیرا چه بسا همراه این امور نوحه‌سرایی و گریه و حزن می‌شود و از مرده چنان یاد می‌شود که به خاطر آن، مصیبت قلوب مردم زایل نمی‌گردد. من این افراد را که چنین کارهایی را انجام می‌دهند، نصیحت می‌کنم که به سوی خداوند عزوجل توبه کنند». (... ۱۱۷۲) ۱۷ - ابن عثیمین می‌گوید: «اجتماع کنار قبر و قرائت قرآن از امور منکری است که در عهد سلف صالح معروف نبوده است». (۱۱۷۳) ۱۸ - او هم چنین می‌گوید: «و اما اجتماع مردم در یک خانه برای تعزیت، از بدعت‌ها به حساب می‌آید، اگر به ضمیمه این کار طعام هم در آن خانه پخته شود، این عمل از نوحه‌سرایی به حساب می‌آید ... و نوحه‌سرایی - آن گونه که بسیاری از اهل علم و از طلاب علم می‌دانند - از گناهان بزرگ به حساب می‌آید». (... ۱۱۷۴) ۱۹ - او در جای دیگر می‌گوید: «اجیر گرفتن قاری قرآن تا این که قرآن کریم را بر روح مرده قرائت کند از بدعت‌ها به حساب می‌آید، و در آن اجری برای قاری و مرده نیست؛ زیرا قاری تنها برای دنیا و مال، قرائت قرآن می‌کند و هر عملی که مقصود به آن دنیا باشد نمی‌تواند موجب تقرب به خدا باشد و در آن ثوابی نزد خدا نیست. بنابر این عمل او ضایع شده و غیر از اتلاف مال بر ورثه به حساب نمی‌آید، لذا باید از این عمل احتراز جست؛ زیرا بدعت بوده و از منکرات به حساب می‌آید». (۱۱۷۵) ۲۰ - شورای دائمی وهابیان می‌گویند: «اجیر کردن کسی برای قرائت به نیت مرده به جهت تنفیذ وصیت او که به آن سفارش کرده، از اموری است که بدعت بوده و لذا این عمل جایز و صحیح نیست». (۱۱۷۶) ۲۱ - عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «از پیامبر صلی الله علیه و آله و از اصحابش و نیز از سلف صالح ثابت نشده که هیچ نوع برنامه‌ای را برای مرده گرفته باشند، نه هنگام وفاتش و نه بعد از یک هفته یا چهل روز یا یکسال بعد از وفاتش، بلکه تمام این کارها بدعت و عادت قبیحی است که نزد قدمای مصر و دیگر کافران بوده است. پس باید مسلمانانی را که این برنامه‌ها را می‌گیرند نصیحت کرده و بر آنان به جهت این کارها انکار نمود؛ زیرا امید است که به سوی خدا توبه کرده و دست از این کارها بردارند، چون در این اعمال بدعت‌هایی در دین و مشابهت با کفار وجود دارد». (... ۱۱۷۷) ۲۲ - در فتوای دیگر می‌گوید: «همانا برپا کردن ولیمه برای تعزیت دهندگان، اصل و اساسی ندارد، بلکه این عمل بدعت و منکر بوده و از امر جاهلیت است. پس بر تعزیت دهندگان جایز نیست که ولیمه برای صاحبان عزا برپا کنند، نه در روز اول و نه روز سوم و نه چهارم». (... ۱۱۷۸) ۲۳ - شورای دائمی وهابیان می‌گویند: «هدیه کردن ثواب نماز بر میت، جایز نیست، بلکه این عمل بدعت است؛ زیرا از پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه (رض) ثابت نشده است». (... ۱۱۷۹) ۲۴ - شورای دائمی وهابیان می‌گویند: «هدیه دادن ثواب برای پیامبر صلی الله علیه و آله جایز نیست، نه ثواب ختم قرآن و نه غیر قرآن؛ زیرا سلف صالح از صحابه و بعد از آنان چنین کاری را انجام ندادند، و حال آن که عبادات توقیفی است». (... ۱۱۸۰) ۲۵ - ابن عثیمین می‌گوید: «هنگام تعزیت دادن بوسیدن نزدیکان مرده را من سنت نمی‌دانم، و لذا برای مردم سزاوار نیست که این عمل را سنت کنند». (... ۱۱۸۱) ۲۶ - ابن فوزان می‌گوید: «واجب است انکار تلقین میت؛ زیرا این عمل بدعت است». (۱۱۸۲) ۲۷ - شورای دائمی وهابیان می‌گویند: «توزیع غذا و میوه در کنار قبور بدعت است و برای قاریان جایز نیست که قرآن را بر روی قبرها بخوانند ... زیرا تمام این کارها بدعت و منکر بوده و جایز نیست». (۱۱۸۳) ۲۸ -

ابن عثیمین می‌گوید: درخواست قرائت فاتحه از حاضران در مجلس نیز بدعت است. (۱۱۸۴) ۲۹ - او نیز می‌گوید: «قرائت سوره یس بر قبر میت بدعتی است که اصل و اساسی ندارد، و نیز قرائت قرآن بعد از دفن سنت نیست، بلکه بدعت می‌باشد». (۱۱۸۵) ۳۰ - شورای دائمی مفتیان وهابیان می‌گویند: «تهلیل؛ یعنی گفتن لا-اله الا الله هنگام حمل اموات به طرف قبر دلیل قابل اعتمادی برای آن نمی‌دانیم که دلالت بر جواز چنین عملی کند، بلکه این عمل بدعت است». (۱۱۸۶) ۳۱ - ابن عثیمین می‌گوید: «کسانی که به پرده‌های کعبه می‌چسبند و زیاد دعا می‌خوانند، برای عملشان در سنت اصل و اساسی نیست؛ بلکه این کار بدعت است، لذا بر عالم است که برای مردم این مطلب را بیان کند». (۱۱۸۷) ۳۲ - ابن فوزان می‌گوید: «بدعت‌هایی که در مجال عبادات در این زمان پدید آمده بسیار است؛ از جمله جهر به نیت در نماز است، به این که بگوید: نیت می‌کنم که برای خدا فلان نماز را به جای آورم، و این عمل بدعت است؛ زیرا از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله به حساب نمی‌آید... و جایگاه نیت در قلب است، نیت عمل قلبی است نه عمل زبانی. و نیز از بدعت‌ها، ذکر دسته جمعی بعد از نماز است؛ زیرا مشروع آن است که هر شخصی ذکر معین را به صورت تنهایی بگوید». (۱۱۸۸) ۳۳ - شورای دائمی مفتیان وهابی می‌گویند: «رفتن بالای غار معروف به غار حرا از شعائر حج و از سنت‌های اسلامی به حساب نمی‌آید، بلکه این عمل بدعت بوده و راهی از راه‌های شرک به خدا به حساب می‌آید. بنا بر این سزاوار است که مردم را از بالا رفتن به غار حرا منع کرد». (۱۱۸۹) ۳۴ - ابن عثیمین می‌گوید: «برخی از زائران دست به محراب و منبر و دیوارهای مسجد می‌کشند، تمام این‌ها بدعت است». (۱۱۹۰) ۳۵ - عبدالعزیز بن باز درباره بوسیدن دست بعد از مصافحه و قرار دادن دست بر سینه به جهت زیادتی دوستی می‌گوید: «برای این عمل اصل و اساسی از شریعت اسلامی نمی‌دانیم، و لذا بوسیدن دست یا قرار دادن آن بر سینه بعد از مصافحه مشروع نیست». (۱۱۹۱) ۳۷ - ابن عثیمین می‌گوید: «در مورد مصافحه شخص وارد بر کسانی که نشسته‌اند، چیزی از سنت نمی‌دانم، و لذا سزاوار نیست که این عمل انجام گیرد. برخی از مردم امروزه هنگامی که وارد مجلسی می‌شوند شروع به مصافحه از یک یک افراد مجلس می‌کنند، این عمل آن گونه که من می‌دانم مشروع نیست». (۱۱۹۲) ۳۸ - ابن عثیمین می‌گوید: شروع مجالس و محاضرات به صورت دائم با آیاتی از قرآن به صورتی که گویا این عمل سنت مشروعی است، سزاوار نمی‌باشد». (۱۱۹۳) ۳۹ - شورای دائمی مفتیان وهابی می‌گویند: «همانا قرائت قرآن به صورت دست جمعی با یک صوت بعد از هر نماز صبح و مغرب یا غیر این دو بدعت است. همچنین التزام به دعای دست جمعی با یک صوت بعد از هر نماز صبح و مغرب یا غیر این دو بدعت است. همچنین التزام به دعای دست جمعی بعد از نماز بدعت می‌باشد». (۱۱۹۴) ۴۰ - ابن عثیمین می‌گوید: «ختم تلاوت قرآن به «صدق الله العظيم» غیر مشروع بوده و سنت به حساب نمی‌آید، لذا بر انسان سنت نیست که هنگام به پایان رساندن قرآن کریم «صدق الله العظيم» بگوید». (۱۱۹۵) ۴۱ - شورای دائمی مفتیان وهابی نیز می‌گویند: «گفتن «صدق الله العظيم» بعد از پایان پذیرفتن قرآن بدعت است». (۱۱۹۶)

## تجبر وهابیان

وهابیان از آن جهت که فکر متحجرانه و بسیط دارند درصدد برآمده‌اند تا مفهوم «بدعت» را توسعه داده و آن را شامل هر امری که حادث شده و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده است نیز بنمایند، و این کار را تحت عنوان حرص بر محافظت شریعت انجام می‌دهند؛ در حالی که نمی‌دانند با این عملکرد خود دین را از سهل و آسان بودن خارج کرده و مردم را در مشکلات بسیاری قرار می‌دهند. آنان گمان می‌کنند که برای هر امر شرعی باید نصیحتی خاص از جانب شارع رسیده باشد، و گرنه داخل در مفهوم «بدعت» می‌شود. آنان گمان می‌کنند که شریعت اسلامی عقیم بوده و دربردارنده ضوابط عمومی و قوانین نیست تا بتواند پاسخ‌گوی مصادیق حادث بوده و با شرایط زمان و مکان منطبق باشد. در رأس این مکتب و تفکر ابن تیمیه قرار دارد. شخصی که با این دیدگاه تنگ‌نظرانه تخم تفرقه و اختلاف را در بین مسلمین نشانند، و از این طریق مسلمانان موحد را به انواع تهمت‌ها متهم

ساخت. با این که خودش قائل است به این که عادت بشر مربوط به عرف و طبیعت آنان است، و لذا اصل در آن حلیت و عدم منع است. او می‌گوید: «فالأصل فی العبادات لا یشرع منها إلّا ما شرّعه الله، والأصل فی العادات لا یحظر منها إلّا ما حظره الله»؛ (۱۱۹۷) «اصل در عبادات آن است که چیزی به جز آنچه که خداوند تشریح کرده مشروع نباشد، و اصل در عادات آن است که چیزی جز آنچه که خداوند محظور و ممنوع کرده، ممنوع نباشد.» وهابیان و پیروان محمد بن عبدالوهاب، این عقیده و روش را از استادشان ابن تیمیه به ارث برده و طوایف دیگر اسلامی را به جهت برخی اعمال، به بدعت‌گذاری و شرک و کفر متهم ساختند. در «دائرة المعارف الاسلامیة» آمده است: «مفهوم کلمه (بدعت) پیشرفت داشته و مردم در مقابل آن دو دسته شده‌اند: برخی به طور بسته با آن برخورد می‌کنند، و گروهی نیز اهل تجدّدند. پیروان دسته اول به طور خاص حنبله می‌باشند که نماینده آنان امروزه وهابیانند. این گروه می‌گویند: بر هر مؤمنی واجب است که از رفتار و کردار پیشینیان پیروی کرده و از هر نوآوری بپرهیزد. و دسته دوم خود را تسلیم محیط و حالات مختلف کرده‌اند.» (۱۱۹۸)

### نمونه‌هایی از انحراف فکری

در ابتدای بحث به نمونه‌هایی از فتاوی وهابیان در توسعه مفهوم بدعت اشاره کردیم که دلالت بر تحجّر و انحراف فکری آنان داشت. اینک به نمونه‌هایی دیگر از این نوع برداشت‌های غلط که نزد اجداد سلفی آنان بوده اشاره می‌کنیم: ۱ - غزالی می‌گوید: «روایت شده که شخصی به ابوبکر بن عیاش گفت: چگونه صبح کردی؟ او جوابش را نداد، و تنها گفت. ما را از این بدعت رها کن.» (۱۱۹۹) ۲ - ابن الحجاج می‌گوید: «علمای ما رحمه الله - از پنکه‌ها منع کرده‌اند؛ زیرا قرار دادن آن‌ها در مساجد بدعت است.» (۱۲۰۰) ۳ - او نیز می‌گوید: «پهن کردن بساط و سجاده قبل از آن که افراد نماز گزار وارد مسجد شوند، از بدعت‌هایی است که در دین حادث شده است، و لذا بر امام مسجد است که مردم را از این گونه کارها نهی نمایند.» (... ۱۲۰۱)

### ادله وهابیان بر حرمت این مصادیق

وهابیان بر حرمت این امور و دیگر مصادیق به ادله مختلف نقلی و عقلی تمسک کرده‌اند که مهمترین آن‌ها عبارت است از: ۱ - حدیث بخاری از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «من أحدث فی أمرنا هذا ما لیس منه فهو ردّ»؛ (۱۲۰۲) «هر کس در این امر ما چیزی احداث کند که از آن نیست، پس آن مردود است.» ۲ - در روایتی دیگر مسلم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «من عمل عملاً لیس علیه أمرنا فهو ردّ»؛ (۱۲۰۳) «هر کس عملی را انجام دهد که امر ما بر آن نیست پس آن مردود است.» ۳ - از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: «علیکم بسنتی و سنت الخلفاء الراشدين المهدیین من بعدی، تمسکوا بها وعضوا علیها بالنواجذ، وإیاکم ومحدثات الأمور، فإنّ کلّ محدثه بدعه، وکلّ بدعه ضلاله»؛ (۱۲۰۴) «بر شما باد به سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت شده بعد از من، به آن سنت تمسک کرده و محکم آن را نگه دارید، و بپرهیزید از اموری که حادث می‌شود؛ زیرا هر امر حادثی بدعت بوده و هر بدعتی ضلالت است.» ۴ - و نیز استدلال می‌کنند به آنچه در خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله در روز جمعه آمده که می‌فرمود: «أما بعد، فإنّ خیر الحدیث کتاب الله، وخیر الهدی هدی محمد صلی الله علیه و آله، وشرّ الأمور محدثاتها وکلّ بدعه ضلاله»؛ (۱۲۰۵) «اما بعد؛ پس همانا بهترین حدیث، کتاب خدا و بهترین هدایت، هدایت محمد صلی الله علیه و آله است و بدترین امور، نوآوری‌ها است و هر بدعتی ضلالت است.» ۵ - گاهی می‌گویند: «عبادات توقیفی است و لذا تعبد به عباداتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و یا از صحابه نرسیده، جایز نیست.» ۶ - گاهی می‌گویند: «این اعمال تشبّه به کفار است و هر کس به قومی تشبّه پیدا کند از جمله آنان است.»



## پاسخ اجمالی

در پاسخ اجمالی به این ادله می‌گوییم: اولاً: تمام امت اسلامی با هر فرقه و گروه و مذهبی که هستند، به کبرای کلی که همان حرمت بدعت‌گذاری در دین است اعتقاد دارند. ولی سخن در این است که آیا این مصادیق و اعمال از موارد بدعت محرم به حساب می‌آید یا خیر؟ ما معتقدیم که حرام دانستن این مصادیق از باب این که بدعت است از بد فهمی مفتیان وهابی است. ثانیاً: در مورد حدیث سوم در جای خود به اثبات رسیده که از حیث سند اشکال دارد. ثالثاً: در مورد بدعت همان گونه که بعداً اشاره می‌کنیم، قصد و نیت انتساب به شارع نهفته است، و لذا اگر کسی یکی از این موارد را بدون انتساب به شارع انجام دهد هرگز داخل در مفهوم بدعت نخواهد بود. رابعاً: برخی از این مصادیق در روایات اهل سنت آمده است، و از آنجا که این روایات مخالف با پیش فرض‌ها و اعتقادات نادرست وهابیان است، لذا به آن‌ها بی‌توجهی کرده‌اند. خامساً: ما نیز معتقد به توقیفی بودن عبادات هستیم و می‌گوییم: عملی را به قصد و نیت عبادت بدون آن که از جانب شارع برسد نمی‌توان انجام داد، ولی مگر همه آن مصادیقی که تحریم کرده‌اند، بدین نیت است؟ بلکه به عنوان یک عمل عرفی و عقلایی است که انجام می‌دهند. سادساً: برخی از این مصادیق گرچه روایت و دلیل خاصی بر آن از جانب شارع وارد نشده ولی می‌توان آن‌ها را تحت عنوان عام یا مطلق از ادله قرآنی یا روایی وارد کرد. سابقاً: در جای خود به اثبات رسانده ایم که مطلق تشبّه به کفار حرام نیست و نیز انسان را در زمره آنان قرار نمی‌دهد، بلکه انجام عملی از اعمال کفار، انسان را در زمره آنان قرار می‌دهد که از خصوصیات آن‌ها به حساب آید؛ مثل به گردن آویختن صلیب یا زدن ناقوس و ... این موضوع را در بحث برپایی مراسم به طور مفصل شرح و تفصیل داده‌ایم. ثامناً: بخشی از این مصادیق در روایات اهل بیت علیهم السلام به آن‌ها اشاره شده است و از آنجا که سنت اهل بیت پیامبر حجت است. لذا می‌توان آن‌ها را از مصادیق بدعت خارج کرد.

## سنت در لغت و اصطلاح

سنت در لغت به معنای روش و سیره است، و جمع آن سنن است، مانند غرفه و غُرف. واژه سنت در قرآن کریم به خداوند و نیز به گذشتگان نسبت داده شده است؛ چنان که می‌فرماید: { سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا }؛ (۱۲۰۶) «این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است و هرگز برای سنت خدا تغییر نخواهی یافت.» و نیز می‌فرماید: { فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ } (۱۲۰۷) مقصود از سنت الهی، طریقه حکمت و روش اطاعت اوست. سنت الهی درباره بشر این بوده است که پیوسته آنان را بیافریند، و قرنی را پس از قرنی و امتی را بعد از امتی پدید آورد. و با فرستادن پیامبران الهی و نازل کردن کتب و شرایع آسمانی، طریقه اطاعت و بندگی را به آنان بیاموزد، و بدین وسیله آنان را امتحان و آزمایش کند، تا آنان بتوانند بر اساس اختیار و انتخاب خود، و در سایه ایمان و عمل صالح به کمال مطلوب دست یابند. اما سنت امت‌ها این بوده است که «جز عده‌ای» پیامبران الهی را تکذیب می‌کردند، و راه معصیت و طغیان را بر می‌گزیدند، و خود را مستوجب سنت الهی دیگری؛ یعنی سنت مجازات الهی می‌کردند، که نتیجه‌اش گرفتار شدن تکذیب کنندگان پیامبران به عذاب الهی و هلاکت و نابودی آنان بوده است، چنان که خداوند متعال می‌فرماید: { وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَتَذَكَّرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ }؛ (۱۲۰۸) «و چیزی مانع مردم نشد از این که وقتی هدایت به سویشان آمد ایمان بیاورند و از پروردگارش بخوانند، جز این که [مستحق شوند] تا سنت [خداوند در مورد عذاب] پیشینان، درباره آنان [نیز] به کار رود.» (۱۲۰۹) در احادیث معصومین علیهم السلام سنت به دو معنا به کار رفته است: الف) آنچه را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (علاوه بر قرآن) از جانب خداوند آورده است تا بیانگر راه و روش زندگی بهتر باشد. سنت در این کاربرد، معنای گسترده‌ای دارد و همه احکام دین؛ اعم از احکام تکلیفی و وضعی را شامل می‌شود. ب)

کاربرد دیگر سنت در روایات، به معنای مستحب و مندوب است. معمولاً در مواردی که کلمه سنت با کتاب ذکر شده، مقصود سنت به معنای اول است. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «ما من شیء إلّا وفیه کتاب أو سنه»؛ (۱۲۱۰) «هیچ موضوعی نیست مگر آن که برای او حکمی در کتاب یا سنت وجود دارد.» همچنین در روایاتی که سنت و بدعت با یکدیگر ذکر شده، مقصود از سنت همین معناست. معنای دوم سنت نیز در روایات کاربرد فراوان دارد؛ مثلاً در روایات می‌خوانیم: «السواک هو من السنه، ومطهره للفم»؛ (۱۲۱۱) «مسواک کردن از سنت است و دهان را پاک می‌کند.» و نیز آمده است: «من السنه أن تصلی علی محمد وأهل بینه فی کلّ جمعه ألف مره»؛ (۱۲۱۲) «از سنت است که بر محمد و اهل بیت او در هر جمعه هزار بار صلوات بفرستی.» سنت در اصطلاح فقها عبارت است از: قول یا فعل یا تقریر معصوم. همه مسلمانان به عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عقیده دارند، بدین جهت قول، فعل و تقریر او نزد همه مسلمانان سنت به شمار می‌رود. از آنجا که شیعه به عصمت ائمه اهل بیت علیهم السلام اعتقاد دارد، قول، فعل و تقریر آنان نیز داخل در سنت خواهد بود. راه اثبات سنت، نقل است که دو گونه می‌باشد: متواتر و غیر متواتر. نقل متواتر افاده علم می‌کند، و در اعتبار آن تردیدی نیست. امّا اگر با قراین مفید علم، همراه نباشد و تنها مفید ظن باشد، در صورتی اعتبار و حجّیت دارد که ناقل آن عادل یا ثقه باشد.

### بدعت در لغت

بدعت در لغت به معنای کار نو و بی سابقه است، و معمولاً به کار بی سابقه‌ای گفته می‌شود که بیانگر نوعی حسن و کمال در فاعل باشد. «بدیع» به معنای کار یا چیزی نو و بی سابقه است. این واژه هر گاه درباره خداوند به کار رود به معنای این است که خداوند جهان را بدون استفاده از ابزار و بدون ماده پیشین و بدون این که از کسی الگوبرداری کرده باشد، آفریده است. (۱۲۱۳) واژه بدعت در روایات، غالباً در مقابل شریعت و سنت به کار رفته است و مقصود از آن، انجام دادن کاری است که بر خلاف شریعت اسلام و سنت نبوی است. امام علی علیه السلام فرموده است: «إنّما الناس رجلاں متبع شرعہ ومبتدع بدعہ»؛ (۱۲۱۴) «افراد دو گونه‌اند: یا پیرو شریعتند، یا بدعت‌گذار در دین.» در جای دیگر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره نبوت فرموده است: «أظهر به الشرائع المجعوله، وقمع به البدع المدخوله»؛ (۱۲۱۵) «خداوند به واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله شریعت‌هایی را که فراموش شده بود و مردم از آن‌ها آگاهی نداشتند، آشکار ساخت، و بدعت‌هایی را که اهل بدعت در ادیان پیشین وارد کرده بودند ریشه‌کن ساخت.» و در جای دیگر فرموده است: «ما أحدثت بدعہ إلّا ترکک بها سنه»؛ (۱۲۱۶) «هیچ بدعتی حادث نشد مگر این که به سبب آن سنتی ترک گردید.»

### بدعت در اصطلاح

فقها و محدثان، بدعت را به گونه‌های مختلف تعریف کرده‌اند که نمونه‌هایی از آن‌ها را یادآور می‌شویم: ۱- ابن رجب حنبلی می‌گوید: «البدعہ ما أحدث ممّا لا أصل له فی الشریعہ یدلّ علیہ، أمّا ما کان له أصل من الشرع یدلّ علیہ فلیس بدعہ شرعاً، وإن کان بدعہ لغة»؛ (۱۲۱۷) «بدعت، امر حادثی است که برای آن در شریعت، دلیلی نباشد که بر آن دلالت کند و اگر دلیلی در شرع وجود داشته باشد، شرعاً بدعت نیست؛ اگرچه در لغت آن را بدعت نامند.» ۲- ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «البدعہ ما أحدث ولیس له أصل فی الشرع، وما کان له أصل یدلّ علیہ الشرع فلیس بدعہ»؛ (۱۲۱۸) «بدعت امر حادثی است که برای او دلیلی در شریعت نباشد، و اگر دلیلی بر آن در شرع باشد، بدعت نیست.» ۳- سید مرتضی رحمه الله می‌گوید: «البدعہ زیاده فی الدین أو نقصان منه من إسناده إلی الدین»؛ (۱۲۱۹) «بدعت عبارت است از زیاد کردن یا کم کردن از دین، با انتساب آن به دین.» ۴- علامه مجلسی رحمه



الله می‌گوید: «البدعة فی الشرع ما حدث بعد الرسول ولم یرد فیہ نصّ علی الخصوص، ولا یکون داخلاً فی بعض العمومات»؛ (۱۲۲۰) «بدعت در شرع، هر امری است که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله حادث شود و نص به خصوص بر آن نباشد، و داخل در برخی از عمومات نیز نباشد.» مفاد تعریف‌های یاد شده این است که بدعت در اصطلاح علمای حدیث و فقه این است که حکمی به دین افزوده و یا از آن کاسته شود، بدون این که مستندی از کتاب یا سنت داشته باشد. بنابر این هر گاه قول یا فعلی که سابقه نداشته است، با استناد به دلیلی از کتاب یا سنت اظهار گردد، بدعت نخواهد بود، هر چند ممکن است در استنباط آن حکم از کتاب و سنت خطایی رخ داده باشد؛ زیرا خطا در اجتهاد مورد مؤاخذه واقع نمی‌شود. یادآور می‌شویم، از آنجا که احکام قطعی عقل نیز مورد تأیید قرآن و روایات قرار گرفته است، و عقل قطعی از منابع احکام شرعی است، هر گاه حکم جدیدی با استناد به دلیل عقلی قطعی به عنوان حکم دینی اظهار شود، بدعت به شمار نمی‌رود.

### تشویش در مفهوم بدعت

مفهوم «بدعت» در کلمات علما در هاله‌ای از تشویش و غموض قرار گرفته است، لذا در بیان حدود ماهیت و توضیح قیود آن تعریفات متفاوت و مختلفی ذکر شده و به تبع آن مصادیقی به عنوان بدعت معرفی شده است. برخی چنان دایره مفهوم بدعت را وسیع گرفته و معنا کرده‌اند که به اتهام بدعت، بسیاری از مسلمانان را به جهت انجام اعمالی که در آن‌ها نوآوری است، از دین اسلام خارج کرده و متهم به کفر نموده‌اند. این حربه از بارزترین وسایلی شده که وهابیان بر سر مخالفان خود؛ مخصوصاً شیعه می‌کوبند. لفظ «بدعت» گرچه از حیث معنای لغوی امری واضح است، ولی از آنجا که معنای اصطلاحی پیدا کرده لذا حدود و قیودی به آن اضافه شده است. بدین جهت جا دارد تا درباره مفهوم اصطلاحی این لفظ بحث کنیم.

### حرمت بدعت

بدعت به معنایی که گذشت - یعنی افزودن چیزی بر دین و یا کاستن از آن - فعلی حرام است؛ زیرا تشریح مخصوص خداوند است، و جز به اذن و مشیت خداوند کسی حق ندارد در حوزه تشریح وارد شود. قرآن کریم اهل کتاب را نکوهش می‌کند که چرا علمای دین خود را بی چون و چرا اطاعت می‌کردند، و آنان را ارباب خویش بر گزیده بودند، خداوند می‌فرماید: { اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ. (۱۲۲۱) علمای یهود، مردم را به عبادت خود دعوت نمی‌کردند، و مردم نیز آنان را پرستش نمی‌نمودند، لیکن حرام خداوند را حلال و حلال الهی را حرام می‌کردند، و مردم آنان را اطاعت می‌نمودند. این گونه اطاعت در حقیقت پرستش آنان بود. (۱۲۲۲) همچنین درباره نصارا می‌فرماید: { وَرُهَبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ }؛ (... ۱۲۲۳) «و رهبانیتی که آن را بدعت گذاردند، ما آن را برایشان ننوشته بودیم». ... در روایات نیز بدعت با شدت تمام مردود شناخته شده است. در حدیث نبوی آمده است: «كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ، وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ»؛ (۱۲۲۴) «هر بدعتی، ضلالت و گمراهی است و هر گمراهی و ضلالتی در آتش دوزخ است.»

### ارکان بدعت

با استفاده از روایات و تعریف‌هایی که از علمای حدیث و فقه در مورد بدعت ذکر شد، به دست می‌آید، که بدعت سه رکن اساسی دارد: ۱ - کسی حکمی را به دین نسبت داده یا آن را از دین بیرون کند؛ مثل آن که کسی «الصلوة خیر من النوم» را جزء اذان بداند، یا متعه را از دین خارج کند. لذا خداوند متعال در مذمت نسبت‌های ناروای مشرکان می‌فرماید: { قُلْ أَلَلَّهُ أَذُنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ }؛ (۱۲۲۵) «بگو آیا خداوند به شما این اجازه را داده یا بر خدا افترا می‌بندید.» و نیز می‌فرماید: { فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ

الْكِتَابِ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا؛ (... ۱۲۲۶) «وای بر کسانی که مطالبی را با دست خود می‌نویسند، آن‌گاه آن را به خدا نسبت می‌دهند تا این که در مقابل آن پول ناچیزی بگیرند». ... ۲ - بدعت آن وقتی مذموم است که گوینده آن عقیده فاسد یا عمل غیر مشروعی را در مجتمع اشاعه دهد، نه آن که تنها در دل به آن اعتقاد داشته، یا در مکانی مخفی آن را انجام دهد. در مسلم روایتی به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «... من دعا إلى ضلالة كان عليه من الإثم مثل آثام من يتبعه لا ينقص ذلك من آثامهم شيئاً»؛ (... ۱۲۲۷) «هر کس که دعوت به ضلالت نماید؛ مثل گناهان کسانی که او را در آن ضلالت متابعت می‌کنند بر اوست، و از گناهان متابعت کنندگان چیزی کاسته نمی‌شود». در این حدیث تصریح به دعوت آمده، که ظهور در اشاعه دارد. ۳ - نبود دلیل شرعی بر امر حادث در دین؛ که این رکن از تعریف‌های اصطلاحی که برای بدعت ذکر شد به خوبی استفاده می‌شود. لذا دو مورد از بدعت خارج می‌شود: الف) مواردی که امری حادث شود و دلیل خاصی برای آن در شرع موجود باشد، ولو آن امر در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق نیفتاده باشد؛ مثل زلزله که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق نیفتاد، تا آن که در بصره زلزله‌ای شد و ابن عباس برای مردم نماز آیات خواند. ب) مواردی که تحت دلیل عام است. یکی از اموری که سبب ضمانت و حفظ و بقای شریعت اسلامی است، عموماً است که در آن، شریعت در لسان أدله وجود دارد که تطبیق بر جزئیات و موضوعات جدید، باعث پویایی و بقای شریعت اسلامی است. از همین رو اگر امری در شریعت حادث شده و آن را به دین نسبت دادند، ولو دلیل خاصی بر آن از قرآن و روایات وجود نداشته باشد، ولی داخل در عموماً ادله است و از بدعت خارج می‌گردد؛ مثلاً در آیه شریفه: { وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ } (... ۱۲۲۸) اگر در این زمان کشور مسلمانی در صدد آماده نمودن هواپیمای جنگی و وسایل مدرن نظامی برآید، مشمول این آیه شریفه خواهد بود و به آن عمل کرده است؛ در حالی که این ادوات در صدر اسلام نبوده است. و نیز در صحیح بخاری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «همانا بهترین شما کسی است که قرآن را فرا گرفته و آن را به دیگران تعلیم دهد». (... ۱۲۲۹) حال اگر کسی بخواهد قرآن را با شیوه‌های جدید فرا گرفته یا بیاموزد، اشکالی ندارد؛ زیرا داخل در عموم این دلیل است. لذا با این توضیح، بسیاری از مسائلی را که وهابیان از مصادیق بدعت می‌شمردند؛ مثل بنای بر قبور، عزاداری برای اولیای الهی، برپایی مراسم جشن و ... از مفهوم بدعت خارج است؛ زیرا داخل در عموماً ادله امثال قول خداوند متعال: { وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ } و دیگر ادله است.

### نمونه‌هایی از عموماً قرآنی

همان‌گونه که اشاره شد در قرآن کریم عموماً و اطلاعاتی وجود دارد که انسان می‌تواند با ارجاع مصادیق حادث و جدید به آن‌ها، حکمشان را استخراج کند. اینک به نمونه‌هایی از این عموماً قرآنی اشاره می‌کنیم: ۱ - خداوند سبحان می‌فرماید: { قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى }؛ (... ۱۲۳۰) «بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم [اهل بیت]». ۲ - { وَذَكَرْهُمْ بَأْيَامِ اللَّهِ }؛ (... ۱۲۳۱) «و ایام الله را به آنان یاد آور». ۳ - { فَأَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ }؛ (... ۱۲۳۲) «پس کسانی که به او ایمان آوردند، و حمایت و یاری‌اش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگارانند». ۴ - { وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ }؛ (... ۱۲۳۳) «ما سرگذشت هر یک از انبیا را برای تو بازگو کردیم، تا به وسیله آن، قلبت را آرامش بخشیم و اراده‌ات قوی گردد». ۵ - { وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ }؛ (... ۱۲۳۴) «و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دل‌هاست». ۶ - { فِي يَتِيمٍ إِذْنِ اللَّهِ أَنْ تُزْفَعُ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ \*رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ }؛ (... ۱۲۳۵) «[این چراغ پر فروغ] در خانه‌هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند [تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان

باشد؛ خانه‌هایی که نام خدا در آن‌ها برده می‌شود، و صبح و شام در آن‌ها تسبیح او می‌گویند. مردانی که نه تجارت و نه معامله‌ای آنان را از یاد خدا غافل نمی‌کند... این‌ها اطلاقات و عموماتی است که می‌توان از آن‌ها حکم استحباب و رجحان اعمالی را؛ همچون بنای بر قبور، برپایی مراسم جشن و عزاداری در ولادت و مناسبات و سوگواری اولیای الهی و فروع دیگر را استفاده کرد. ۷ - { وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ } (۱۲۳۶) «هنگامی که قرآن خوانده می‌شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید؛ شاید مشمول رحمت خدا شوید.» از اطلاق آیه فوق استفاده می‌شود که انسان می‌تواند با هر وسیله‌ای جدید نیز که اختراع شده قرآن را استماع کرد. ۸ - { لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا }؛ (۱۲۳۷) «خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است.» امروزه انواع و اقسام مختلفی از ایجاد سلطه از ناحیه کفار بر مؤمنین پدید آمده که در زمان صدور آیه نبوده است، و لکن می‌توانیم با تمسک به اطلاق آیه فوق همه موارد سلطه را تحریم کنیم. ۹ - { تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ }؛ (۱۲۳۸) «همواره در راه نیکی و پرهیزکاری با هم تعاون کنید و [هرگز] در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید.» تعاون و کمک‌هایی که بر کارهای نیک و تقوی و نیز بر گناه و دشمنی در صدر اسلام بوده، محدود به موارد معینی بوده ولی در این عصر و زمان دایره آن گسترش پیدا کرده است، لذا می‌توان به اطلاق آیه فوق تمسک کرده و تمام مواردی که داخل در مصداق حرمت نیست را از آیه فوق استفاده نمود.

### نمونه‌هایی از عمومات حدیثی

برخی از عمومات و اطلاقات حدیثی است که می‌توان به آن‌ها تمسک نموده و بر مصادیق جدید تطبیق نمود. اینک به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱ - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «... وَأَحْبَبُوا أَهْلَ بَيْتِي لِحَبِّي»؛ (۱۲۳۹) «و اهل بیت من دوست بدارید.» می‌دانیم که کارهایی از قبیل برپایی مراسم جشن و عزاداری برای اولیای الهی از مصادیق بارز محبت درباره آنان است. ۲ - نیز فرمود: «طَلِبَ الْعِلْمَ فَرِيضَةٌ عَلَىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ»؛ (۱۲۴۰) «طلب علم بر هر مسلمانی فرض است.» ۳ - و نیز فرمود: «إِنَّ أَفْضَلَ لَكُمْ مِنْ تَعَلُّمِ الْقُرْآنِ وَعَلْمِهِ»؛ (۱۲۴۱) «همانا بهترین شما کسی است که قرآن را فرا گرفته و آن را به دیگران تعلیم دهد.» از اطلاق این ادله استفاده می‌شود که طلب علم و نیز تعلیم و تعلم آن به هر نحو ممکن و مجاز، حلال بلکه راجح است.

### شواهد تاریخی بر تطبیق

با مراجعه به تاریخ پی می‌بریم که مسلمانان با مراجعه به مصادیق جدیدی که پدید می‌آمد، برای به دست آوردن حکم آن به عمومات و اطلاقات قرآن یا حدیث مراجعه می‌کردند. اینک به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱ - طبرانی نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله بر شخصی اعرابی گذر کرد که نماز می‌خواند. او در نمازش این گونه دعا می‌خواند: «یا من لاتراه العیون و لاتخالطه الظنون، و لایصفه الواصفون، و لاتغیره الحوادث و...» پیامبر صلی الله علیه و آله شخصی را موکل اعرابی کرد و فرمود: هر گاه نمازش تمام شد او را به نزد من بیاور. از طرفی برای پیامبر صلی الله علیه و آله تکه طلائی آورده بودند. چون اعرابی آمد، حضرت آن طلا را به او بخشید، آن‌گاه فرمود: آیا می‌دانی که برای چه این طلا را به تو بخشیدم؟ اعرابی عرض کرد: به جهت رَحْمَتِی که بین من و شما است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ لِلرَّحْمِ حَقًّا، وَلِكُنَّی وَهَبْتَ لَكَ الذَّهَبَ لِحَسَنِ ثَنَائِكَ عَلَی اللَّهِ»؛ (۱۲۴۲) «همانا برای رحم حقّی است ولی من این طلا را به تو به خاطر این که خدا را خوب ستایش کردی بخشیدم.» آنچه که در ادله قرآنی و حدیثی رسیده، اشاره به اصل دعا و نیز برخی از دعاها ذکر شده است، ولی این شخص اعرابی به واسطه برخی از اطلاقات و عمومات ادله که ترغیب به دعا کرده، مناجات‌هایی از ناحیه خود با خدا داشت، و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز آن‌ها را تأیید کرده است. از اینجا استفاده می‌شود که تطبیق کلیات عمومات و اطلاقات بر مصادیق جایز اشکالی نداشته، بلکه مستحب است.

۲ - احمد بن حنبل از انس نقل کرده که گفت: «نماز برپا شد، مردی با سرعت آمد و در آخر صف نماز قرار گرفت و در حالی که نفس نفس می‌زد، در آن حال گفت: «الحمد لله حمداً كثيراً طيباً مباركاً فيه»، چون رسول خدا صلی الله علیه وآله نماز خود را تمام کرد فرمود: «أیکم المتکلم»؛ کدامین از شما چنین سخنی را گفت؟ همه ساکت شدند. باز حضرت فرمود: «أیکم المتکلم، فإنه قال خيراً»؛ (... ۱۲۴۳) «کدامین از شما چنین سخنی گفت؟ او سخن نیکی گفته». این سخن را گرچه از شخص پیامبر صلی الله علیه وآله نشنیده و خودش به عنوان تمجید خدا از زبانش جاری کرده است، و لذا در جواب سؤال پیامبر از این که چه کسی این جملات را گفت، مردم از ترس سکوت کردند، ولی پیامبر صلی الله علیه وآله این مصداق را از آنجا که تحت عمومات و اطلاقات دعا و مدح و ستایش الهی است امضا کرده است. از اینجا استفاده می‌شود که حمل مطلقات و عمومات بر مصداق تا مادامی که داخل در حرام و مکروه نگردد، جایز است. احمد بن علی منجور مالکی می‌گوید: «البدعة... التي لا تدخل تحت الاصول والقواعد العامة للشريعة»؛ (۱۲۴۴) «بدعت... چیزی است که داخل تحت اصول و قواعد عام شرعی نمی‌شود».

### شمولیت و عمومیت تشریح اسلامی

شریعت اسلامی بر خلاف شرایع دیگر، از آنجا که خاتم شرایع آسمانی است، لذا مشتمل بر قواعد و قوانینی شمول گرا است که می‌تواند تا روز قیامت پاسخ‌گوی همه نیازهای بشر در تمام زمینه‌ها و در هر عصر و زمان باشد. و لذا خداوند متعال می‌فرماید: { مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ }؛ (۱۲۴۵) «ما هیچ چیز را در این کتاب فروگذار نکردیم.» و نیز می‌فرماید: { وَكُلُّ شَيْءٍ فَضْلَانَاهُ تَفْصِيلاً }؛ (۱۲۴۶) «و هر چیزی را به طور مشخص [و آشکار] بیان کردیم.» و نیز می‌فرماید: { وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَيَاناً لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهَدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ }؛ (۱۲۴۷) «و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.» پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در خطبه‌ای که در حجة الوداع ایراد کرد، فرمود: «ای مردم! به خدا سوگند، هر چه را که باعث نزدیکی شما به بهشت و دوری شما از جهنم می‌شود به آن امر نمودم، و هر چه که شما را به جهنم نزدیک و از بهشت دور می‌کند شما را از آن نهی کردم.» (... ۱۲۴۸) در حقیقت اساس این عمومیت و شمولیت آن است که شریعت اسلامی، شریعتی است فطری که با فطرت انسان سازگاری تمام داشته و پاسخ‌گوی حاجات بشر است؛ شریعتی که تعیین کننده مصالح و مفاسد واقعی انسان‌ها است. پیامبر صلی الله علیه وآله و اهل بیت معصومین او علیهم السلام نیز در همین راستا تشریح مساعی کرده و در جهت توسعه شریعت و تکامل و تطبیق آن سعی فراوان نمودند، تا دین و شریعت الهی و اسلامی به این گونه در آمد که قابل انطباق و اجرا در تمام زمینه‌ها و عصرها و زمان‌ها است.

### وسعت دایره حلال

از جمله امتیازات شریعت اسلامی که باعث شمولیت و عمومیت دایره آن شده، مسئله توسعه در حلیت و گسترش دایره حلیت است. در نظر اسلام، اصل اولی حلیت و طهارت است. هر چیزی برای انسان حلال و پاک است مگر آن که خلاف آن به طور علم و اطمینان ثابت شده باشد. خداوند متعال می‌فرماید: { وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً }؛ (۱۲۴۹) «و ما هرگز [قومی را] مجازات نخواهیم کرد مگر آن که پیامبری مبعوث کرده باشیم.» و نیز می‌فرماید: { لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا }؛ (۱۲۵۰) «خداوند هیچ کس را، جز به اندازه توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند.» در حقیقت کارهای مباح و حلال، ناشی از واقع امر و ملاکات اقتضایی است که مولی درصدد آن است که انسان را نسبت به آن امور و افعال آزاد بگذارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «چه شده است گروهی را که از رخصت‌ها و مباحات الهی اعراض می‌کنند؟ به خدا سوگند که من داناترین آنان به خدایم و از همه بیشتر از او خشیت دارم.» (۱۲۵۱) خداوند متعال می‌فرماید: { قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي الَّتِي أُخْرِجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ

الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ}؛ (۱۲۵۲) «بگو: چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟ بگو: این‌ها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند [اگرچه دیگران نیز با آنان مشارکت دارند، ولی] در قیامت، خالص [برای مؤمنان] خواهد بود.» و به جهت توسعه در جانب حلیت است که ملاحظه می‌کنیم شریعت اسلامی تأکید فراوانی بر ترک اصرار در سؤال و دنبال نمودن مسائل نموده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آنچه را بر شما ترک کردم شما نیز آن را ترک کنید. هر گاه حدیثی برای شما بیان کردم آن را از من اخذ کنید؛ زیرا کسانی قبل از شما به جهت کثرت سؤال، و آمد و شد برای سؤال نزد انبیای شان به هلاکت افتادند.» (۱۲۵۳) این‌ها همه ناشی از آن است که شریعت اسلامی شریعتی آسان و روان است، خداوند متعال می‌فرماید: { يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ }؛ (۱۲۵۴) «خداوند راحتی شما را می‌خواهد، نه زحمت شما را.» و نیز می‌فرماید: { يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا }؛ (۱۲۵۵) «خدا می‌خواهد کار را بر شما سبک کند، و انسان ضعیف آفریده شده است.» رسول خدا صلی الله علیه و آله بنا بر نقلی فرمود: «من به یهودیت و نصرانیت مبعوث نگشتم، بلکه به حنفت و تسامح در دین مبعوث شده‌ام.» (۱۲۵۶)

### بدعت حسن و قبیح از نظر اهل سنت

از بحث‌های گذشته روشن شد که بدعت در اصطلاح شرع ملازم است با قبیح، و حکم شرعی آن حرمت است. بنا بر این، تقسیم بدعت اصطلاحی به حسن و قبیح نادرست است. با این حال، اهل سنت بدعت مصطلح را به دو قسم حسن و قبیح تقسیم کرده‌اند. (۱۲۵۷) تقسیم بدعت مصطلح در شرع به حسن و قبیح، و مشروع و نامشروع نادرست است؛ زیرا در اصطلاح شرع، بدعت به معنای ابداع حکمی است که مبنای شرعی ندارد. چنین فعلی قطعاً حرام و مبعوض شارع است.

### اصل عملی اباحه در اشیا و افعال

علمای علم اصول می‌گویند: اصل اولی در افعال و عادات، حلیت و برائت است، مگر آن که مورد نهی قرار گیرد. خداوند متعال خطاب به پیامبرش می‌فرماید: { قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ }؛ (۱۲۵۸) «بگو ای پیامبر در احکامی که به من وحی شده، چیزی که برای خوردندگان طعام حرام باشد نمی‌یابم جز آن که مردار باشد یا خون ریخته یا گوشت خوک که پلید است یا حیوانی که بدون ذکر نام خدا از روی فسق ذبح کنند.» دکتر یوسف قرضاوی می‌گوید: «اول مبدئی که اسلام آن را تقریر کرده، آن است که اصل اولی در اشیا و منافی که خداوند خلق کرده، حلیت و اباحه است، و حرام نیست مگر آنچه که بر او نص صریح صحیح از شارع بر تحریمش رسیده باشد...» (۱۲۵۹)

### نقد میزان بودن فعل سلف

#### نقد میزان بودن فعل سلف

انسان وقتی به فتاوی و هابیان مراجعه می‌کند پی می‌برد به این که بسیاری از کارهایی را که به عنوان بدعت معرفی کرده‌اند، دلیل شان این است که سلف صالح آن را انجام نداده‌اند. این تیمیه در مورد برپایی مولودی خوانی در ولادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گوید...: «این کاری است که سلف و پیشینیان انجام نداده‌اند با آن که مقتضی آن وجود داشت و مانعی نیز بر انجام آن نبود و اگر این کار خیر محض یا راجح بود سلف از ما سزاوارتر به انجام آن بودند؛ زیرا آنان محبت بیشتری از ما به رسول

خداصلی الله علیه وآله داشتند و از ما بیشتر پیامبر صلی الله علیه وآله را تعظیم می نمودند، و بر کارهای خیر حریص تر بودند». (۱۲۶۰) او در جایی دیگر می گوید: «و امّا قرار دادن موسمی غیر از موسم های شرعی همچون برخی از شب های ماه ربیع الاول که گفته می شود شب مولد است، و نیز برخی از شب های ماه رجب یا هجدهم ذی الحجه و اول جمعه از رجب، یا هشتم شوال که جاهلان آن را عید ابرار می نامند، این ها همه بدعت هایی است که سلف آن ها را مستحب ندانسته و انجام نداده اند». (۱۲۶۱) ابن الحجاج نیز در تحریم برگزاری مولودی خوانی می گوید: «این عمل تنها به خود نیتش هم بدعت است؛ زیرا این عمل زیادتی در دین است و از عمل پیشینیان به حساب نمی آید؛ در حالی که متابعت و پیروی از سلف سزاوارتر است». (۱۲۶۲)

## پاسخ

اولاً: ما معتقدیم که عمل پیشینیان نمی تواند مصدري از مصادر تشریح به حساب آید، و هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد آن گونه که در بحث از سلفی گری به آن اشاره کردیم. ثانیاً: ما در هیچ موردی نمی توانیم آرای جمیع افراد سلف را در یک عصر جمع کرده و به نقطه وحدت و یکپارچگی برسیم، تا چه رسد به این که بخواهیم آرای مردم و حتی علمای سه عصر و قرن را جمع کرده و به نقطه مشترک و واحدی برسیم؛ زیرا در هر مسأله ای اختلاف اقوال وجود داشته است. بسیاری از اعمال و رفتار سلف بوده که در جانب نقیض فعل و ترک بوده و محکوم به جوّ سیاسی در آن زمان قرار داشته است. امری که با موشکافی رفتار گذشتگان می توان به علت آن پی برد. رفتار گذشتگان گاهی از حالت خوف و ترس و گاهی از حالت تسامح و بی مبالاتی نسبت به امور شرعی نشأت گرفته است، و در برخی از موارد نیز ناشی از فهم اشتباه و تأویلات و توجیهاات غیر دقیق از نصوص شرعی بوده است. ما به یقین می دانیم که قائلین به وجوب متابعت از رفتار سلف نمی توانند از خود یک ضابطه و قانون معین و محدودی را به دست بدهند تا هویت سلف را مشخص کند، سلفی که از چنان اطمینان و اعتمادی نزد آنان برخوردار است که مصدر تشریح در مسائل دینی شده اند. مقصود از این سلف کیست؟ جالب توجه این است که ابن تیمیه که از سردمداران این نظریه است، می گوید: «چگونه مؤمن عالم می تواند بر عادات عوام مردم یا کسانی که عوام زدگی آنان را زنجیر کرده یا قومی که در جهالت غوطه ور بوده و هرگز رسوخ در علم نکرده اند، اعتماد کند، آنان که از اولی الامر به حساب نیامده و برای مشورت صلاحیت ندارند، و شاید که ایمانشان به خدا و رسولش کامل نشده است». (... ۱۲۶۳) حال اگر اهل سلف ممکن است چنین باشند، چگونه فعل و کردار آنان را حجت و مصدر تشریح می دانند؟! به هر حال ما معتقدیم که مصدر تشریح که می تواند از خلال آن احکام دین استنباط و استخراج شود، باید از مصونیت از خطا برخوردار باشند و از کمترین چیزی که تصوّرش در تناقض و اختلاف و اشتباه می رود محفوظ باشد که در مورد فعل سلف این چنین تصوّری ممکن نیست. ثالثاً: ما معتقدیم که دین اسلام دینی آسمانی است که برای همه امت ها و قومیت های گوناگون بشری نازل شده و نمی توان آن را محصور در ضمن عادات و عرفیت های خاصی نموده یا محصور در محدوده و جوّ تقلیدی معین کرد. دین بالاتر از هر عرفیتی است؛ زیرا دین درصدد برآوردن حاجات بشر است که در کمون بشر نهفته است. دین متکفل نظام و قوانین عامی است که می تواند هدایت عموم بشر را برعهده گرفته تا به سعادت و نجات برساند، که از آن تعبیر به این جهانی و ابدی می شود. به تعبیری دیگر: از آنجا که عرف عمومی انسان در بردارنده ابعاد تغییر و تحوّل و اختلاف و پیشرفت است، لذا این جهت مورد نظر و لحاظ شارع بوده و برای آن چاره اندیشی کرده و حکم کلی بیان کرده است. لذا می توان گفت که عرف عمومی انسان مورد توجه و اهتمام شریعت اسلامی بوده و از احترام ویژه ای برخوردار است، و اگر شارع حکمی را متوجه عرف خاصی کرده، از خلال و دیدگاه همان عرف عام انسانی است. کسانی که درصدد برآمده اند تا با تمسک به عدم فعل سلف نسبت به امور مستحدث و جدید، این امور را به «بدعت» نسبت داده و تحریم نمایند، جنایتی نابخودنی نسبت به تشریح اسلامی انجام داده اند. بیشتر امور شرعی که حادث می شود و انسان مسلمان با آن ها در مراحل مختلف زندگانی سر و کار دارد دارای دو



خاصیت است؛ خاصیت اول: چیزی است که ما می‌توانیم بر آن عنوان «جانب شرعی امر حادث» اطلاق کنیم که آن عبارت است از اصل ممارست مشروع و مبتنی بر ادله ثابت در تشریح. خاصیت دوم: چیزی است که ما از او به «جانب عرفی در امر حادث» یاد می‌کنیم، که عبارت است از شکل عمل مشروع و اسلوب وقوع آن. امری که به حسب پیشرفت و گذر زمان و طبیعت مختلف عرف‌ها و تقالید رایج در مجتمع‌ها، تغییر و اختلاف پیدا می‌کند، بدون آن که تأثیری بر اصل مشروعیت آن بگذارد. عموم مسلمانان، امروزه بسیاری از امور و اعمال شرعی خود را از آن جهت که جنبه شرعی ثابت دارد انجام می‌دهند، ولی آن‌ها را در قالب و روش جدیدی پیاده می‌نمایند. و اگر تغییری پیدا شده و با رفتار مسلمانان صدر اسلام و سلف و پیشینیان سازگاری ندارد، تنها در جانب عرفی امر حادث است نه در جانب شرعی آن. و می‌دانیم که تغییر در جانب عرفی امری است که ضرورت زندگی آن را می‌طلبد. قضیه یادبود گرفتن و نصرت دین اسلام و پیامبرش امری مسلم بوده و مورد توجه همه مسلمانان از صدر اسلام تاکنون بوده است، ولی با گذر زمان و تحوّل و تغییر در حالات و عرفیت‌ها، روش‌های نصرت و یادبود فرق کرده است، در عین این که روح شرعیت آن محفوظ مانده است. و این امری صحیح و عقلایی و مورد قبول شرع و عقل است. رابعاً: در بحث اصول به اثبات رسیده که تنها صدور فعلی از شخص معصوم دلالت بر عدم حرمت آن فعل دارد؛ زیرا شخص معصوم از گناه مصون و محفوظ است، ولی نمی‌توان ادعا کرد که ترک فعلی از طرف معصوم دلالت بر حرمت و کراهت آن دارد؛ زیرا ممکن است که شخص معصوم فعل مباح یا حتی بنا بر نقلی مستحبی را ترک نماید. این مطلب درباره افراد معصوم گفته شده تا چه رسد به افرادی که از عصمت برخوردار نبوده‌اند، به طور حتم عمل سلف و گذشتگان از عصمت برخوردار نبوده و حتی نمی‌توان همه آنان را عادل دانست، لذا نمی‌تواند فعل سلف میزان مشروعیت اعمال ما قرار گیرد.

## مصادیق واقعی بدعت

### مصادیق واقعی بدعت

در تعریف بدعت و بیان مفهوم اصطلاحی آن گفتیم که این واژه در اصطلاح از سه رکن برخوردار است: وارد کردن چیزی در دین به زیاده یا نقیصه؛ یعنی کم کردن یا زیاد کردن عملی از اعمال. و دیگری دعوت کردن به این امر و شایع کردن آن. و رکن سوم آن است که دلیل و اصلی عام یا خاص برای آن در دین و شریعت نباشد؛ حال اگر بخواهیم برای «بدعت» واقعی و حقیقی در اصطلاح مصداق و مواردی بیان کنیم باید به اعمال و رفتار و سیره خلفا در همان عصر سلف و علی الخصوص صحابه مراجعه نماییم که می‌توان برای آن نمونه‌ها بسیاری پیدا کرد. اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

### الف) بدعت‌های خلیفه اول

۱ - تشکیل سقیفه ۲ - وصیت ابوبکر به خلافت عمر ۳ - حذف سهم مؤلفه قلوبهم ۴ - حذف سهم ذوی القربی ۵ - انکار ارث گذاشتن انبیا ۶ - قتال با مانعین اعطای زکات به دستگاه خلافت ۷ - منع تدوین سنت و ...

### ب) بدعت‌های خلیفه دوم

۱ - جلوگیری از به جای آوردن حج تمتع واقعی ۲ - نهی از متعه زنان ۳ - اضافه کردن «الصلوة خیر من النوم» در اذان ۴ - حذف «حی علی خیر العمل» از اذان و اقامه ۵ - اجرای سه طلاق در یک مجلس ۶ - نماز تراویح ۷ - عول در فرائض ۸ - ارث جد با برادران ۹ - منع از توریث عجم ۱۰ - ارث دایی با پسر خاله ۱۱ - فروش ام ولد ۱۲ - نهی از به جای آوردن نماز در صورت نبود



آب ۱۳ - نهی از گریه بر اموات ۱۴ - حد معین کردن برای مهریه ۱۵ - تعیین شورای شش نفره برای تعیین خلیفه بعد از خودش و

...

### ج) بدعت های عثمان

۱ - پرداخت بیت المال و دادن مناصب حکومتی به اقوام نالایق خود ۲ - اتمام نماز در سفر و ... برای بررسی هر یک از این موارد و موارد دیگر و اطلاع از مصادر آنها به کتاب شریف «النص و الاجتهاد» از مرحوم سید عبدالحسین شرف الدین عاملی مراجعه کنید.

### عوامل پیدایش بدعت

#### عوامل پیدایش بدعت

بدعت از آن جهت که عمل اختیاری است، لذا دارای اسباب و غایاتی است که همگی منشأ آن به حساب می آیند. اینک به این عوامل اشاره می کنیم:

#### ۱ - مبالغه در تعبّد انسان نسبت به خداوند

گاهی افراطگری در تعبّد و به تعبیری دیگر خشک مقدسی، انسان را وادار به بدعت گذاری در دین می کند، که می توان نمونه آن را در وضوی غسلی دانست. برخی برای توجیه شستن پاها در وضو می گویند: شستن پا و وارد شدن با پای نظیف در مسجد بهتر از آن است که انسان پا را مسح کند و سپس با پای کثیف وارد مسجد شود. جواب این توجیه این است که انسان اول پای خود را بشوید سپس به جهت وضوی نماز پاهایش را با نیت تعبّد مسح نماید. و نیز به عنوان نمونه برای این موارد می توان به منع عمر از حج تمتّع مثال آورد؛ زیرا او می گفت: کسی که برای حج آمده تا اعمال حجّش تمام نشده نباید به سراغ زن خود برود گرچه از عمره فارغ شده و از احرام بیرون آمده است.

#### ۲ - متابعت از هوای نفس

انسان هنگامی که تاریخ مدعیان نبوت و بدعت گذاران را مطالعه می کند پی می برد که پیروی از هوای نفس نقش بسزایی در ظهور و بروز رفتار ناشایست آنها از جمله بدعت گذاری داشته است. ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» نقل می کند که حضرت علی علیه السلام گذرش به کشته شدگان خوارج افتاد و فرمود: «بؤساً لکم لقد ضرّکم من غرّکم. فقیل: ومن غرّهم؟ فقال: الشیطان المضلّ والنفس الأمّارة بالسوء»؛ (... ۱۲۶۴) «بدا به حال شما، هر آینه کسانی که شما را گول زدند به شما ضرر رساندند. به حضرت عرض شد: چه کسانی آنان را گول زدند؟ حضرت فرمود: شیطان گمراه کننده و نفسی که امر کننده به بدی است»...

#### ۳ - نبود روحیه تسلیم

#### ۳ - نبود روحیه تسلیم

هر کس مطالعه‌ای در رابطه با حیات صحابه در عصر رسول خداصلی الله علیه وآله و بعد از آن داشته باشد پی می برد که در میان

آنان دو خط فکری وجود داشت:

### الف) خط فکری اجتهاد در مقابل نصوص

این خط فکری معتقد بود که لازم نیست به تمام آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن خبر داده و دستور فرموده ایمان آورد و تعبداً آن را قبول کرد، بلکه می‌توان در نصوص دینی مطابق با مصالحی که درک می‌کنیم اجتهاد کرده و در آن‌ها تصرف نماییم. این خط فکری از مبانی اساسی مدرسه خلفا بود و لذا بر این اساس دست به بدعت‌گذاری در شرع و شریعت اسلامی زدند.

### ب) خط تسلیم و تعبد محض

در مقابل این خط فکری، خط فکری دیگری وجود داشت که معتقد بود باید در مقابل مجموعه دین و شریعت اسلامی تسلیم بوده و تعبد کامل داشت. این خط فکری همان طریق و روش اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و پیروان آنان می‌باشد.

### حجیت سنت اهل بیت علیهم السلام

#### حجیت سنت اهل بیت علیهم السلام

قسمتی از مصداق‌هایی که وهابیان آن را جزء بدعت می‌دانند به این جهت است که آنان سنت اهل بیت علیهم السلام را حجت نمی‌دانند؛ در حالی که در احادیث آنان تصریح به استحباب و مطلوبیت شرعی شده است. ما در پایان به برخی از ادله به طور اجمال اشاره می‌کنیم:

#### ۱ - آیه تطهیر

خداوند متعال می‌فرماید: { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً }؛ (۱۲۶۵) «خداوند چنین می‌خواهد که هر رجس و آرایش را از شما اهل بیت پیامبر دور کند و شما را از هر عیب و پلیدی کاملاً پاک و منزّه گرداند.» مسلم به سند خود از عایشه نقل می‌کند: «صبحگاهی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که بر دوش او کسایی غیر مخیط بود خارج شد. در آن هنگام حسن بن علی وارد شد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله او را داخل کساء کرد، سپس حسین آمد، او را نیز داخل آن نمود. فاطمه آمد او را نیز داخل کساء کرد، آن‌گاه علی آمد او را نیز داخل آن نمود؛ بعد این آیه را تلاوت کرد: { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً }؛ (۱۲۶۶) کسانی که اراده تکوینی خداوند بر این تعلق گرفته تا از هر گونه پلیدی و عیب و نقص پاک باشند، قطعاً معصومند، و هر کس معصوم باشد سنت او حجت است، پس اهل بیت علیهم السلام هر چه می‌گویند برای ما حجت است.

#### ۲ - حدیث ثقلین

ترمذی از جابر بن عبدالله در صحیح خود روایت کرده که در «حجة الوداع» روز عرفه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم؛ در حالی که بر شتر خود سوار بود و خطبه می‌خواند، شنیدم که فرمود: ای مردم! من در میان شما دو چیز گران بها می‌گذارم که اگر به آن دو چنگ بزنید هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترتم. از این حدیث به خوبی - از جهات مختلف - عصمت اهل بیت علیهم السلام استفاده می‌شود؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله عترت را به قرآن مقرون ساخته است، پس همان‌گونه که قرآن

مصون از اشتباه و خطاست، عترت نیز از خطا و اشتباه به دور است. همچنین ادله دیگری از قرآن و حدیث بر عصمت و حجیت سنت اهل بیت‌علیهم السلام است، که به طور مفصل در جای خود به آن اشاره می‌کنیم.

## غلو

## غلو

در طول تاریخ افراد یا گروه‌هایی بوده‌اند که در حق پیامبران و اولیای الهی غلو کرده‌اند و این انکارناپذیر است، ولی مع الأسف در مواردی در کلمات مغرضان و معاندان یا جاهلان می‌بینیم که این عنوان را به شیعه امامیه نسبت داده‌اند؛ برای نمونه احمد امین مصری می‌نویسد: «غالیان شیعه در حق علی به این اکتفا نکردند که او افضل خلق بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و معصوم است، بلکه برخی از آنان قائل به الوهیت او شده‌اند». (۱۲۶۷) زبیدی در «تاج العروس» می‌نویسد: «امامیه فرقه‌ای از غالیان شیعه است». (۱۲۶۸) دکتر کامل مصطفی می‌نویسد: «غالیان از شیعه عقاید اصلی تشیع؛ از قبیل: بداء، رجعت، عصمت و علم لدنی را تأسیس نمودند که بعدها به عنوان مبادی رسمی برای تشیع شناخته شد». (... ۱۲۶۹) لذا جا دارد که در مورد این واژه قدری بحث و تأمل کنیم.

## تعریف غلو

واژه غلو در مقابل تقصیر است، و در لغت به معنای تجاوز از حد و افراط در شیء است؛ (۱۲۷۰) یعنی فرد یا چیزی بیش از آنچه در او هست، توصیف شود. این واژه در اصطلاح شرع، به تجاوز و مبالغه نمودن در حق پیامبران و اولیای الهی و اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت آنان اطلاق می‌شود. قرآن کریم اهل کتاب را از غلو در حق مسیح علیه السلام بر حذر داشته و می‌فرماید: { قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ }؛ (۱۲۷۱) «بگو ای اهل کتاب! در دین خود به ناحق غلو نکنید». غلو اهل کتاب (نصارا) این بود که به الوهیت حضرت مسیح علیه السلام اعتقاد داشتند؛ چنان که در جای دیگر می‌فرماید: { لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ }؛ (۱۲۷۲) «آنان که به خدایی مسیح پسر مریم قائلند، به راستی کافر شدند».

## پدیده غلو در جهان اسلام

بی‌شک یکی از پدیده‌های انحرافی که در حوزه اعتقادهای دینی در جهان اسلام رخ داده است، پدیده غلو و ظهور غالیان است. آنان کسانی بوده‌اند که در حق پیامبر صلی الله علیه و آله یا علی بن ابی طالب علیه السلام و یا سایر ائمه اهل بیت یا افراد دیگر به الوهیت، حلول خداوند در آنها، یا اتحاد خداوند با آنان قائل شده‌اند. ولی این بدان معنا نیست که شیعه امامیه هر عقیده‌ای که به امامان خود دارد؛ از قبیل: عصمت، رجعت، علم لدنی و ... همه غلو باشد؛ زیرا شیعه در اعتقاد به این امور ادله‌ای متقن دارد.

## نشانه‌های غلو

عقایدی که از ویژگی غالیان شمرده شده و نشانه غلو به شمار می‌رود، عبارتند از: ۱ - اعتقاد به الوهیت پیامبر صلی الله علیه و آله یا امیرالمؤمنین علیه السلام یا یکی از اولیای الهی؛ ۲ - اعتقاد به این که تدبیر جهان به پیامبر صلی الله علیه و آله یا امیرالمؤمنین علیه السلام یا ائمه اهل بیت‌علیهم السلام یا افرادی دیگر واگذار شده است؛ ۳ - اعتقاد به نبوت امیرالمؤمنین یا ائمه دیگر یا فردی از مردم؛ ۴ - اعتقاد به آگاهی فردی از عالم غیب، بدون آن که به او وحی یا الهام شود؛ ۵ - اعتقاد به این که معرفت و محبت ائمه اهل

بیت‌علیهم السلام انسان را از عبادت خداوند و انجام فرایض الهی بی‌نیاز می‌سازد. (۱۲۷۳) و امّا اعتقاد‌هایی که دلیل قطعی - از عقل یا نقل - بر آن‌ها اقامه شده؛ از قبیل: اعتقاد به عصمت اهل بیت‌علیهم السلام، و وصایت و خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام و بعد از او ائمه اهل بیت‌علیهم السلام، اعتقاد به رجعت، علم لدنی امام و دیگر اعتقاد‌های شیعه که برای هر یک دلیل محکم و متقنی اقامه نموده است، نمی‌توان آن را غلو و تجاوز از حدّ نامید، بلکه عین حقّ و حقیقت است.

### موضع ائمه اهل بیت‌علیهم السلام در برابر غالیان

ائمه اهل بیت‌علیهم السلام با پدیده غلو و غالیان به شدّت مخالفت نموده‌اند: امام صادق علیه السلام فرمود: «بر جوانان خود از خطر غالیان بیمناک باشید، مبدا عقاید آنان را تباه سازند؛ زیرا غلات بدترین خلقِ خدایند. عظمتِ خدا را کوچک دانسته و برای بندگان خدا قائل به ربوبیتند». (۱۲۷۴) امام علی علیه السلام از غلات به درگاه خدا تبری جست و عرض می‌کند: «بار خدایا! من از غلات تبری می‌جویم، همان‌گونه که عیسی بن مریم از نصارا تبری جست. بار خدایا! آنان را تا ابد خوار و ذلیل گردان و هیچ یک از آنان را یاری مکن». (۱۲۷۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «لعنت خدا بر عبدالله بن سبأ باد که در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام قائل به ربوبیت شد. سوگند به خدا که امیرالمؤمنین بنده مطیع خدا بود. وای بر کسی که به ما نسبت دروغ دهد. گروهی در مورد ما مطالبی می‌گویند که ما قائل به آن نیستیم». (۱۲۷۶) امام صادق علیه السلام در جای دیگر می‌فرماید: «لعنت خدا بر کسی باد که ما را پیامبر بداند». (۱۲۷۷)

### مخالفت متکلمان امامیه با غلو و غالیان

دانشمندان و متکلمان امامیه نیز به مقابله با غالیان پرداخته و آنان را کافر و مشرک دانسته و از آنان تبری جست‌ه‌اند. شیخ صدوق می‌فرماید: «اعتقاد ما در مورد غلات و مَفْوضه آن است که آنان کافران به خدا می‌باشند». (۱۲۷۸) شیخ مفید می‌فرماید: «غلات گروهی از متظاهران به دین اسلامند که امیرالمؤمنین و ائمه از ذریه او را به الوهیت و پیامبری نسبت داده‌اند. آنان گمراه و کافرند و امیرالمؤمنین علیه السلام به قتل آنان دستور داد. ائمه دیگر نیز آنان را کافر و خارج از اسلام دانسته‌اند». (۱۲۷۹) علامه حلّی می‌فرماید: «برخی از غلات به الوهیت امیرالمؤمنین علیه السلام و دسته‌ای دیگر به نبوت او معتقدند. و این باورها باطل است؛ زیرا ما اثبات نمودیم که خدا جسم نیست و حلول در مورد خدا محال و اتحاد نیز باطل است. همچنین ثابت کردیم که محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران است». (۱۲۸۰) حال جای بسی تعجب و تأسف است که گاهی از طرف افرادی مغرض یا ناآگاه شیعه امامیه به غلو در مورد ائمه طاهرین متهّم می‌گردد؛ این پنداری بیش نیست؛ زیرا حقیقت غلو - چنان که قبلاً توضیح داده شد - تجاوز از حدّ است، همانند اعتقاد به مقام الوهیت و ربوبیت، یا نبوت و پیامبری ائمه اهل بیت‌علیهم السلام، ولی آنچه از شئون الوهیت و از مختصات نبوت نیست هیچ ربطی به غلو در دین ندارد، بلکه در آن مواردی که به آن‌ها معتقدند دلیل قانع کننده دارند و حقیقت داشته و گزافه نیست. مثلاً اعتقاد به عصمت، وصایت، رجعت، علم لدنی و ... در حقّ اهل بیت‌علیهم السلام حقیقت داشته و برای آن ادله قطعی اقامه شده؛ از همین رو این گونه اعتقاد‌ها از غلو خارج است. اصولاً برخورداری از مقام عصمت و موهبت اعجاز و کرامت و آگاهی بر غیب، از مقامات اولیای بزرگ الهی است و اختصاص به پیامبران و امامان نیز ندارد. قرآن کریم از عصمت حضرت مریم خبر داده، می‌فرماید: { إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ }؛ (۱۲۸۱) «خداوند تو را برگزید و پاکیزه گردانید و بر زنان جهان برتری بخشید». همچنین از کرامت یکی از یاران حضرت سلیمان خبر داده، می‌فرماید: { قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ }؛ (۱۲۸۲) «و آن کس که اندکی به علم الهی دانا بود، گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت را بدین جا آورم». در احادیث اسلامی در بابی با عنوان «محدّث» از کسانی که دارای این مقام

بوده‌اند یاد شده است. محدّث کسی را گویند که بدون این که دارای مقام نبوت بوده و ملک و فرشته را در خواب یا بیداری مشاهده کند، چیزی از عالم غیب به او الهام شود. محمّد بن اسماعیل بخاری از ابوهریره روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در میان بنی اسرائیل افرادی بودند که بدون این که دارای مقام نبوت باشند از غیب با آنان گفت و گو می‌شد». (۱۲۸۳) در احادیث شیعه نیز از ائمه طاهرین علیهم السلام به عنوان (محدّث) و از فاطمه زهرا علیها السلام به عنوان «محدّثه» یاد شده است؛ چنان که کلینی روایات آن را در «کافی» و علامه مجلسی در «بحارالانوار» آورده است.

### حدّ و میزان در غلو چیست؟

همان گونه که از تعریف لغوی استفاده شد، غلو به معنای تجاوز از حدّ به کار رفته است؛ حال بینیم حدّ و میزان چیست که تجاوز از آن غلو است و نرسیدن به آن تقصیر. در اینجا چهار احتمال وجود دارد؛ ۱ - مراد از حد و میزان، عرف باشد؛ یعنی هر چه زاید بر فهم عرف باشد غلو است. لکن این احتمال باطل بوده و انسان دین‌دار هرگز آن را قبول نمی‌کند، بلکه این میزان برای کسانی است که «لانیك» بوده و برای دین ارزشی قائل نیستند. ۲ - مراد از آن، منزلت صحابه باشد؛ به این معنا که برای صحابه منزلتی قائل شویم که برای غیر آن‌ها نیستیم و غلو را به میزان آن منزلت یا بالاتر از آن حد برای غیر صحابه بدانیم. برای این میزان و حدّ نیز دلیلی نداریم، بلکه این میزان از بارزترین مصادیق مصادره به مطلوب است؛ یعنی دلیل، عین مدعا است. ۳ - مراد از حدّ و میزان، مطالبی باشد که علمای اهل سنت از کتاب و سنت می‌فهمند. که این احتمال هم بدون دلیل است؛ زیرا چه مستندی در دست است که میزان و حد، فهم طایفه‌ای از امت باشد. ۴ - مراد از حدّ و میزان خود کتاب و سنت باشد که همین احتمال صحیح است و عقل و قرآن و سنت نیز آن را تأیید می‌کند.

### اعتراف به حق

بزرگان اهل سنت که اهل انصافند، چنین نظر دارند که وهابیان و متعصبان از مخالفان شیعه، متوجّه اشتباه خود در مرحله شناخت انتسابی شیعه نیستند، و به همین جهت طبیعی است که بین شیعه و غالیان تفکیک نمی‌گذارند. اینک به عبارات برخی از این افراد اشاره می‌کنیم: ۱ - «انور جندی» اندیشمند سنی مصری در این باره می‌نویسد: «سزاوار است که یک پژوهشگر، هشیارانه بین شیعه و غالیان - کسانی که امامان شیعه، سخت به آنان تاخته‌اند و در مورد نیرنگ شان هشدار داده‌اند - جدایی افکند». (۱۲۸۴) ۲ - «علی عبد الواحد وافی» دیگر نویسنده مصری در این باره می‌نویسد: «بسیاری از نویسندگان ما بین شیعه جعفری و فرقه‌های دیگر شیعه خلط کرده‌اند». (۱۲۸۵) ۳ - «محمّد غزالی» امام سنیان این دوران نیز تلاشی فراگیر برای تصحیح شیوه مطالعاتی مخالفان متعصب شیعه انجام داده و با اقتدار تمام در برابر آنان ایستاده و برای حل مشکل کسانی که خلط بین تشیع و غلو کرده‌اند، زحمات فراوانی کشیده است. او در این باره می‌گوید: «برخی از این دروغ‌گویان که بین شیعه و غالیان خلط نموده‌اند، شایع کرده‌اند که شیعه پیروان علی و سنی‌ها پیروان محمّد صلی الله علیه و آله هستند. و شیعه، علی را برای نبوت شایسته‌تر می‌دانند و معتقد است که نبوت به غلط به دیگری تعلق گرفته است. این از تهمت‌های بسیار زشت و دروغ‌های پست است». (۱۲۸۶) او در جایی دیگر می‌گوید: «برخی از این گونه افراد به دروغ و به جهت وارونه کردن حقایق، به شیعه نسبت داده‌اند که معتقد به نقصان آیه‌های قرآن است». (۱۲۸۷) ۴ - «عبدالحلیم جندی» یکی دیگر از دانشمندان اهل سنت می‌نویسد: «کارهای غالیان را به شیعه نسبت دادند و با این کار تأثیری نابجا در برداشت دیگران نسبت به شیعه گذاشتند. و تهمت‌هایی به شیعه نسبت دادند که آنان از این تهمت‌ها بیزار می‌جویند؛ مثل این که امام، همان خدا است». (... ۱۲۸۸) ۵ - دکتر «طه حسین» نیز در این باره می‌گوید: «دشمنان شیعه همه چیز را به آنان نسبت می‌دهند و تنها به شنیده‌ها و دیده‌هایشان از شیعه بسنده نمی‌کنند بلکه بیشتر به آن‌ها می‌افزایند. و باز به این مقدار نیز اکتفا

نمی‌کنند، بلکه همه این‌ها را به گردن یاران اهل بیت پیامبر علیهم السلام می‌گذارند. آنان هم چون دزدان گردنه در کمین نشسته‌اند و تک تک گفته‌ها و کردار شیعیان را زیر نظر گرفته‌اند، و حتی بیش از آنچه شیعیان گفته یا انجام داده‌اند، به آنان نسبت می‌دهند، و شیعه را به مطالب عجیب و غریبی متهم می‌سازند». (۱۲۸۹) ۶ - دکتر «علی عبد الواحد وافی» نیز می‌گوید: «اختلاف بین ما سنیان و شیعیان، هر قدر هم که بزرگ جلوه کند از دایره اجتهاد مشروع خارج نخواهد بود». (۱۲۹۰) ۷ - «سالم بهنساوی» نیز می‌گوید: «قرآن موجود در میان اهل سنت، دقیقاً همان قرآن موجود در مساجد و خانه‌های شیعیان است». (۱۲۹۱) ۸ - «حسن البنا» از دانشمندان و رهبران جنبش اسلامی مصر، یکی از پرشورترین کسانی است که برای تصحیح سبک مطالعات شیعه شناسی و هابیان تلاش نموده و با نظریه پردازان همسانی تشیع و غلو به سختی در افتاده و از اینان بسیار تعجب کرده که چگونه مرتکب این اشتباه شده‌اند، با وجود آن که کتابخانه‌های دنیا لبریز از گنجینه‌هایی است که دانشمندان شیعه از خود به یادگار گذاشته‌اند. این عبارت را نیز عمر تلمسانی - شاگرد حسن البنا - از او نقل کرده است. (۱۲۹۲) ۹ - نویسنده معروف سنی «عباس محمود عقاد» هم از آن‌هایی است که متوجه این انحراف شده تا جایی که «انیس منصور» نویسنده معروف مصری از او نقل می‌کند که گفته است: «اگر اجل به او مهلت دهد می‌خواهد پژوهشی منطقی درباره مذهب شیعه انجام دهد؛ زیرا یاوه‌هایی که به دروغ به شیعه نسبت می‌دهند چهره‌ای نامناسب از شیعه برای بسیاری از مردم نمایش داده است. ولی - مع الأسف - عمرش برای نوشتن این کتاب کفاف نداد». (۱۲۹۳) ۱۰ - «محمد کرد علی» مورخ سنی نیز به سختی بر این گروه که فرقی بین شیعه و غالیان نمی‌گذارند تاخته، می‌گوید: «عقیده برخی از نویسندگان که می‌گویند: مذهب تشیع از بدعت‌های عبدالله بن سبأ است، خیال باطلی بیش نیست که از کم‌اندیشی آنان سرچشمه گرفته است. و هر کس موقعیت عبدالله بن سبأ را در شیعه بداند و از بیزاری آنان از او و گفتار و کردارش باخبر شود و کلمات دشمنان شیعه را که همگی از او بدگویی کرده‌اند دیده باشد، پی می‌برد که آن عقیده چقدر نادرست است». (۱۲۹۴) ۱۱ - «عمر تلمسانی» رهبر اخوان المسلمین نیز از جمله کسانی است که از یکی دانستن تشیع و غلو بسیار تعجب می‌کند و اظهار می‌دارد که «فقه شیعی از جهت قدرت و اوج تفکر در آن، دنیای اسلام را سیراب کرده است». (۱۲۹۵) ۱۲ - «محمد ابوزهره» یکی دیگر از پیشوایان اهل سنت در عصر حاضر از این شیوه سخت‌هراسان گشته و تفسیر نادرست مخالفان شیعه از برخی تعبیرات کلامی این مذهب را مورد نقد قرار داده و درباره «تقیه» می‌گوید: «تقیه آن است که مؤمن از روی ترس از شکنجه یا به جهت دسترسی به هدف والایش که خدمت به دین خداست، برخی از عقاید خود را پوشیده بدارد. و این معنا ریشه در خود قرآن دارد». (... ۱۲۹۶) او در پاسخ و هابیان که عقیده شیعیان را درباره امام با عقیده غالیان یکی دانسته‌اند، می‌نویسد: «امامیه، مقام امام را به مقام پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌رساند». (۱۲۹۷) ۱۳ - استاد احمد بک، استاد شیخ شلتوت و ابوزهره می‌گوید: «شیعه امامیه همگی مسلمانند و به خدا و رسول و قرآن و هر چه پیامبر صلی الله علیه و آله آورده، ایمان دارند. در میان آنان از قدیم و جدید فقیهانی بزرگ و علمایی در هر علم و فن دیده می‌شود. آنان تفکری عمیق داشته و اطلاعاتی وسیع دارند. تألیفات آنان به صدها هزار می‌رسد و من بر مقدار زیادی از آن‌ها اطلاع پیدا نمودم». (۱۲۹۸) ۱۴ - شیخ محمد ابوزهره نیز می‌نویسد: «شکی نیست که شیعه، فرقه‌ای است اسلامی ...، هر چه می‌گویند به خصوص قرآن یا احادیث منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله تمسک می‌کنند. آنان با همسایگان خود از سنی‌ها دوست بوده و از یکدیگر نفرت ندارند». (۱۲۹۹) ۱۵ - استاد محمود سرطاوی، یکی از مفتیان اردن می‌گوید: «من همان مطلبی را که سلف صالح مان گفته‌اند می‌گویم و آن این است که شیعه امامیه برادران دینی ما هستند، بر ما حق اخوت و برادری دارند و ما نیز بر آنان حق برادری داریم». (۱۳۰۰) ۱۶ - استاد عبدالفتاح عبدالمقصود نیز می‌گوید: «به عقیده من شیعه تنها مذهبی است که آینه تمام نما و روشن اسلام است و هر کسی که بخواهد بر اسلام نظر کند باید از خلال عقاید و اعمال شیعه نظر نماید. تاریخ بهترین شاهد است بر خدمات فراوانی که شیعه در میدان‌های دفاع از عقیده اسلامی داشته است». (۱۳۰۱) ۱۷ - دکتر حامد حنفی داوود، استاد ادبیات عرب در دانشکده زبان قاهره می‌گوید: «از اینجا می‌توانم برای خواننده متدبر آشکار سازم



که تشیع آن گونه که منحرفان و سفیانی‌ها گمان می‌کنند که مذهبی است نقلی محض، یا قائم بر آثاری مملو از خرافات و اوهام و اسرائیلیات، یا منسوب به عبدالله بن سبأ و دیگر شخصیت‌های خیالی در تاریخ نیست، بلکه تشیع در روش علمی جدید ما به عکس آن چیزی است که آنان گمان می‌کنند. تشیع اولین مذهب اسلامی است که عنایت خاصی به منقول و معقول داشته است و در میان مذاهب اسلامی توانسته است راهی را انتخاب کند که دارای افق گسترده‌ای است. و اگر نبود امتیازی که شیعه در جمع بین معقول و منقول پیدا کرده هرگز نمی‌توانست به روح تجدد در اجتهاد رسیده و خود را با شرایط زمان و مکان وفق دهد، به حدی که با روح شریعت اسلامی منافات نداشته باشد». (۱۳۰۲) او همچنین در تقریظی که بر کتاب عبدالله بن سبأ زده می‌گوید: «سیزده قرن است که بر تاریخ اسلامی می‌گذرد و ما شاهد صدور فتوایی از جانب علما بر ضد شیعه هستیم، فتاوایی ممزوج با عواطف و هواهای نفسانی. این روش بد سبب شکاف عظیم بین فرقه‌های اسلامی شده است. و از این رهگذر نیز علم و علمای اسلامی از معارف بزرگان این فرقه محروم گشته‌اند، همان گونه که از آرای نمونه و ثمرات ذوق‌های آنان محروم بوده‌اند. و در حقیقت خساراتی که از این رهگذر بر عالم علم و دانش رسیده، بیشتر است از خساراتی که توسط این خرافات به شیعه و تشیع وارد شده است، خرافاتی که در حقیقت، ساحت شیعه از آن مبرا است. و تو را بس، این که امام جعفر صادق (متوفای ۱۴۸ ه.ق) - پرچم‌دار فقه شیعی - استاد دو امام سنی است: ابوحنیفه نعمان بن ثابت (متوفای ۱۵۰ ه.ق) و ابی‌عبدالله مالک بن انس (متوفای ۱۷۹ ه.ق) و در همین جهت است که ابوحنیفه می‌گوید: اگر آن دو سال نبود، نعمان هلاک می‌شد. مقصود او همان دو سالی است که از علم فراوان جعفر بن محمد بهره‌ها برده بود. و مالک بن انس می‌گوید: من کسی را فقیه‌تر از جعفر بن محمد ندیدم». (۱۳۰۳) ۱۸ - استاد ابو الوفاء غنیمی تفتازانی، مدرس فلسفه اسلامی در دانشگاه الأزهر می‌گوید: «بسیاری از بحث‌کنندگان در شرق و غرب عالم، از قدیم و جدید، دچار احکام نادرست زیادی بر ضد شیعه شده‌اند که با هیچ دلیل یا شواهد نقلی سازگار نیست. مردم نیز این احکام را دست به دست کرده و بدون آن که از صحت و فساد آن سؤال کنند، شیعه را به آن‌ها متهم می‌نمایند. از جمله عواملی که منجر به بی‌انصافی آنان نسبت به شیعه شد، جهلی است که ناشی از بی‌اطلاعی آنان نسبت به مصادر شیعه است و در آن اتهامات تنها به کتاب‌های دشمنان شیعه مراجعه نموده‌اند». (۱۳۰۴)

### عوامل پیدایش نظریه همسانی تشیع و غلو

درباره علل و عوامل پیدایش و گسترش نظریه همسانی تشیع و غلو به سه جهت می‌توان اشاره کرد: ۱ - جهل به معنای غلو ۲ - عدم شناخت مفهوم تشیع ۳ - عدم آگاهی از موضع‌گیری امامیه نسبت به غلو و غالیان «غلو» امری است که همه مذاهب اسلامی با آن به مخالفت پرداخته‌اند؛ زیرا قرآن و سنت شدیداً با آن به مقابله و مبارزه برخاسته است، ولی مشکل اساسی در جامعه اهل سنت؛ خصوصاً وهابیان، عدم درک صحیح از مفهوم و حدود و قیود غلو است. از زمانی که وهابیت پا گرفت تا به امروزه، این فرقه تعریفی عجیب و غریب را از مفهوم «غلو» رواج داده‌اند. تعریفی که سرانجام جز متهم نمودن دیگر مذاهب اسلامی را در پیش ندارد. دانشمند معاصر اهل سنت «یوسف قرضاوی» این حالت تأسف بار را که از کینه‌ها و عقده‌های چرکین وهابیان سرچشمه گرفته، چنین به تصویر می‌کشد: «وارونه جلوه دادن شعائر اسلامی و در هم شکستن نمادهای دینی و تخریب ارزش‌ها، آرزوی برخی از مسلمانان شده است. سال گذشته که از کشور عربستان دیداری داشتم، امری دهشت بار و تأسف آمیز را مشاهده کردم. مجموعه‌ای از کتاب‌ها منتشر شده بود که دانشمندان و بزرگان را هدف تیرهای اتهام و شماتت خود قرار می‌داد. کتاب‌هایی که به توسط برخی از هواداران سلفی‌ه نوشته شده بود. آنان هیچ دانشمند پیشین و معاصر را از تهمت و افترا و مذمت و بدگویی بی‌بهره نگذاشته‌اند. هر کسی را به گونه‌ای زیر سؤال برده و در این جهت بین مرده و زنده فرقی نگذاشته‌اند». (۱۳۰۵) «محمّد غزالی» پیشوای سنیان معاصر، فهم وهابیان را از دین فهمی غریب و نامأنوس دانسته و آن را خطرناک‌ترین دشمن اسلام می‌شمارد. او



می‌گوید: «رشد اسلام‌گرایی از چند سو تهدید می‌شود که خطرناک‌ترین آن‌ها، نوعی تفکر مذهبی در لباس بنیادگرایی تندرو است که حتی سلفیان راستین نیز از آن بیزارند.» (۱۳۰۶)

### اعتقاد ما درباره اولیای الهی

ما معتقدیم که اولیای الهی و در رأس آنان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله بنده خدایند که مالک هیچ ضرر و نفع و موت و حیات و نشور به جز با اذن خدا نیستند. خداوند متعال می‌فرماید: {قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ}؛ (... ۱۳۰۷) «بگو: من مالک سود و زیان خویش نیستم مگر آنچه را خدا بخواهد» ... ولی آنان در عین این که از جنس بشرند، دارای امتیازاتی هستند که دیگران در آن‌ها شریک نمی‌باشند. لذا در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «إِنِّي لَسْتُ كَهَيْئَتِكُمْ إِنِّي أَيْتٌ عِنْدَ رَبِّي يَطْعَمُنِي وَيَسْقِينِي»؛ (۱۳۰۸) «من همانند هیئت شما نیستم، همانا من نزد پروردگارم بیتوته می‌کنم در حالی که او مرا اطعام داده و سیراب می‌کند.» ملاحظه این که اولیای الهی و در رأس آن‌ها پیامبران، در تمام امور همانند سایر افراد بشرند، دیدگاه مشرکان عصر جاهلیت بوده است و در قرآن کریم شواهد بسیاری بر آن وجود دارد. خداوند سبحان درباره قوم نوح می‌فرماید: {فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرِيكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا}؛ (۱۳۰۹) «اشراف کافر قومش (در پاسخ او) گفتند: ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی‌بینیم.» و درباره قوم موسی و هارون علیهما السلام می‌فرماید: {فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عِبَادُونَ}؛ (۱۳۱۰) «آن‌ها گفتند: آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم؟ در حالی که قوم آن‌ها بردگان ما هستند.» قوم ثمود به پیامبر خود عرض کردند: {مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ}؛ (۱۳۱۱) «تو فقط بشری همچون مایی، اگر راست می‌گویی آیت و نشانه‌ای بیاور.» اصحاب آیکه به حضرت شعیب علیه السلام عرض کردند: {إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ}؛ (۱۳۱۲) «تو فقط از افسون شدگانی. تو بشری همچون مایی و تنها گمانی که درباره تو داریم این است که از دروغگویانی.» مشرکان عصر جاهلیت به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله عرض کردند: {مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْسِي فِي الْأَسْوَاقِ}؛ (۱۳۱۳) «چرا این پیامبر غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟» و لذا در حدیث صحیح آمده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «تام عینی ولا ینام قلبی»؛ (۱۳۱۴) چشمم می‌خوابد ولی قلبم بیدار است.» و نیز در حدیث صحیح آمده است: «إِنِّي أَرَاكُمْ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي كَمَا أَرَاكُمْ مِنْ أَمَامِي»؛ (۱۳۱۵) «من شما را از پشت سرم مشاهده می‌کنم همان‌گونه که از جلو می‌بینم.» و نیز در حدیث صحیح آمده است: «أَوْتَيْتُ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِ الْأَرْضِ»؛ (۱۳۱۶) «به من کلیدهای خزینه‌های زمین داده شده است.» رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله و دیگر اولیای الهی گرچه از دار دنیا رحلت کرده‌اند ولی دارای حیات برزخی می‌باشند، همان‌گونه که در جای خود به آن پرداخته‌ایم.

### امور مشترک بین خالق و مخلوق

#### امور مشترک بین خالق و مخلوق

اگر خالق و مخلوق در اموری با یکدیگر مشترک باشند، این امر با تنزیه باری تعالی منافاتی ندارد، در صورتی که بازگشت این امور بالإصالة به خداوند متعال باشد، ولی وهابیان انتساب آن امور را به مخلوق، شرک به خدا می‌دانند. و این جهل محض از آنان است؛ زیرا خداوند سبحان به هر کس که بخواهد و آن‌گونه که اراده کند تفضل کرده و او را تکریم نماید و مقام او را از دیگر افراد بشر بالا می‌برد، در عین این که مقام بشریت او محفوظ است؛ زیرا آن مقام و منزلت و کمال، اکتسابی بوده و به اذن و فضل و اراده خداوند است نه به قوت و تدبیر و امر مخلوق، گرچه پیامبر صلی الله علیه وآله باشد. چه بسیار کمالاتی که مطابق نصوص، حق

خداوند متعال است ولی خداوند آن‌ها را به اولیای خود و در رأس آن‌ها رسول گرامی اسلام مرحمت فرموده است که از آن جمله عبارت است از:

### ۱ - شفاعت

خداوند سبحان در عین این که می‌فرماید: {قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا}؛ (۱۳۱۷) «بگو: تمام شفاعت از آن خداست.» ولی در حق دیگران نیز به اذن و اراده خود ثابت کرده است؛ آنجا که می‌فرماید: {مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ}؛ (۱۳۱۸) «کیست که در نزد خدا جز به فرمان او شفاعت کند؟» و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «او تیت الشفاعه»؛ (۱۳۱۹) «به من شفاعت داده شده است.» و نیز فرمود: «أنا أول شافعٍ ومشفعٍ»؛ (۱۳۲۰) «همانا من اولین شفاعت کننده و شفاعت شده هستم.»

### ۲ - علم غیب

خداوند متعال در عین این که می‌فرماید: {قُلْ لَمَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ}؛ (۱۳۲۱) «بگو: کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا.» ولی در جای دیگر تصریح می‌کند که پیامبرش را از علم غیب مطلع ساخته است؛ آنجا که می‌فرماید: {عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ}؛ (۱۳۲۲) «دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد مگر رسولانی که آنان را برگزیده.»

### ۳ - هدایت

خداوند سبحان در عین این که می‌فرماید: {إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ}؛ (۱۳۲۳) «تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی، ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می‌کند.» ولی در جایی دیگر خطاب به پیامبرش می‌فرماید: {وَأَنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ}؛ (۱۳۲۴) «و تو مسلماً به سوی راه راست هدایت می‌کنی.»

### ۴ - رأفت و رحمت

خداوند سبحان درباره خود می‌فرماید: {إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ}؛ (۱۳۲۵) «او نسبت به آنان مهربان و رحیم است.» ولی در عین حال درباره پیامبرش نیز می‌فرماید: {بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ}؛ (۱۳۲۶) «او نسبت به مؤمنان، رؤوف و مهربان است.»

### تعظیم اولیای الهی

وهابیان بین تعظیم و عبادت، فرق نگذاشته و بین آن دو خلط کرده‌اند و گمان نموده‌اند که هر نوع از انواع تعظیم، عبادت کسی است که تعظیم می‌گردد. آنان گمان کرده‌اند که ایستادن در مقابل ولی خدا و بوسیدن دست او، تعظیم پیامبر و اولیای الهی، اطلاق «مولی و سید» بر آنان و ایستادن در مقابل آنان با ادب و وقار و خضوع، غلوی است که منجر به عبادت غیر خداوند خواهد شد، در حالی که این چنین نیست؛ زیرا مطابق آیات قرآنی حضرت آدم علیه السلام مسجود ملائکه قرار گرفت، آنجا که می‌فرماید: {وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ}؛ (۱۳۲۷) «و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید، همگی سجده کردند جز ابلیس...» و نیز می‌فرماید: {فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ}؛ (۱۳۲۸) «همه فرشتگان بدون استثنا سجده کردند.» و نیز در حق حضرت یوسف علیه السلام می‌فرماید: {وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا}؛ (۱۳۲۹) «و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همگی به خاطر او به سجده افتادند.» و درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: {إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ

شاهدتاً و مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا \* لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعَزَّوهُ وَ تَوْقَرُوهُ { ... (۱۳۳۰) «به یقین ما تو را گواه (به اعمال آن‌ها) و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم تا (شما مردم) به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از او دفاع کنید و او را بزرگ دارید ... و نیز می‌فرماید: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ؛ (۱۳۳۱) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید.» و نیز می‌فرماید: { لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا؛ (۱۳۳۲) «صدا کردن پیامبر را در میان خود مانند صدا کردن یکدیگر قرار ندهید.» طبرانی و ابن حبان در صحیح خود از اسامه بن شریک نقل کرده که گفت: «كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَأَنَّمَا عَلَي رُؤُوسِنَا الطَّيْرُ مَا يَتَكَلَّمُ مِمَّا تَتَكَلَّمُ»؛ (۱۳۳۳) «ما نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم گویا که بر سرهای ما پرندهای نشسته است؛ هیچ کدام از ما سخن نمی‌گفت ... حاصل این که دو امر مهم است که انسان باید در نظر داشته باشد: یکی وجوب تعظیم پیامبر صلی الله علیه و آله و بالا بردن رتبه او بر دیگر خلائق و دیگری اعتقاد به ربوبیت و الوهیت خداوند و این که او تنها و مستقل در این دو امر است. و لذا اگر کسی در حق ولی خداوند سبحان تعظیم کرد، و یا حتی مبالغه در آن نمود ولی او را متصف به صفات خداوند نکرد به حق رفته و نمی‌توان او را متصف به کفر و شرک نمود؛ خصوصاً آن که مجاز عقلی و استعاره و کنایه و تشبیه در کلمات بزرگان حتی در قرآن و حدیث نیز به کار گرفته شده است.

## فتاوی و آرای وهابیان

### توسل

### توسل

یکی دیگر از موارد اختلاف بین وهابیان و سایر مسلمین، توسل به اولیای الهی یا به تعبیری، وسیله قرار دادن آنان نزد خداوند متعال است. وهابیان آن را جایز نمی‌دانند، اما عموم مسلمین نه تنها آن را جایز می‌شمارند، بلکه در طول تاریخ به آن عمل کرده‌اند. توسل انواع و اقسامی دارد که نزد عموم مسلمین برخی از آن‌ها صحیح و بعضی باطل و دسته‌ای دیگر مورد اختلاف هست؛ به همین دلیل هر کدام را با حکم آن‌ها بیان می‌نماییم.

### تعریف توسل

### توسل در لغت

خلیل بن احمد می‌گوید: «توسل از "وسلت الی ربی وسیله" است؛ یعنی انجام دادم عملی را تا به سبب آن به سوی خدا نزدیک شوم» (۱۳۳۴) ابن منظور افریقی می‌نویسد: «وسيله چیزی است که انسان به سبب آن به مقصود خود رهنمون می‌شود» (۱۳۳۵).

### توسل در اصطلاح

مقصود از توسل آن است که بنده چیزی یا شخصی را نزد خداوند واسطه قرار دهد تا او وسیله قربش به خدا گردد. (۱۳۳۶)

### فتوای وهابیان

۱ - شیخ عبدالعزیز بن باز مفتی سابق حجاز می‌گوید: «توسل به جاه، و برکت یا حق کسی بدعت است، ولی شرک نیست؛ از همین رو هر گاه کسی بگوید: «اللهم إني أسألك بجاه أنبيائك أو بجاه وليك فلان أو بعبدك فلان أو بحق فلان أو بركة فلان» جایز

نیست، بلکه بدعت و شرک آلود است». (۱۳۳۷) ۲ - شیخ صالح بن فوزان می‌گوید: «هر کس به خالق و رازق بودن خداوند ایمان آورد، ولی در عبادت واسطه‌هایی بین خود و خداوند قرار دهد، در دین خدا بدعت گذارده است ... و اگر به وسائط متوسل شود (به جهت جاه و مقام آنان) بدون آن که آنان را عبادت کند، این بدعت حرام و وسیله‌ای از وسایل شرک است». (۱۳۳۸) ۳ - گروه فتوای وهابیان، در جواب سؤالی از توسل می‌گویند: «توسل به ذات پیامبر صلی الله علیه و آله و غیر او (از انبیا و صالحان) جایز نیست. همچنین توسل به جاه پیامبر صلی الله علیه و آله و غیر او حرام است؛ زیرا این عمل بدعت است و از پیامبر صلی الله علیه و آله یا صحابه حکمی در این مورد نرسیده است». (۱۳۳۹) ۴ - ناصرالدین البانی می‌گوید: «من معتقدم: کسانی که به اولیا و صالحان و ... توسل می‌کنند از راه حق گمراهند». (۱۳۴۰) ...

### فلسفه توسل

توسل، وسیله و واسطه قرار دادن چیزی بین خود و مطلوب است. وسیله بر دو قسم است: گاهی از امور مادی است؛ مثل آب و غذا که وسیله رفع تشنگی و گرسنگی است. و زمانی نیز از امور معنوی است؛ مثل گناه‌کاری که خدا را به مقام و جاه یا حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله قسم می‌دهد تا از گناهش بگذرد. در هر دو صورت وسیله لازم است؛ زیرا خداوند متعال جهان آفرینش را به بهترین صورت آفریده است؛ آنجا که می‌فرماید: { الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ }؛ (۱۳۴۱) «آن خدایی که همه چیز را به بهترین صورت آفریده است.» جهان بر اساس نظام علت و معلولی و اسباب و مسببات، برای هدایت و رشد و تکامل انسان‌ها آفریده شده است و نیازمندی‌های طبیعی بشر با عوامل و اسباب عادی بر آورده می‌گردد. فیوضات معنوی خداوند، همچون هدایت، مغفرت و آموزش نیز بر اساس نظامی خاص بر انسان‌ها نازل می‌شود و اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته که امور از طریق اسباب خاص و علل معین به انسان‌ها برسد. بنابراین، همان‌گونه که در عالم ماده نمی‌توان پرسید: چرا خداوند متعال زمین را با خورشید نورانی کرده و خود بی‌واسطه به چنین کاری دست نزده است؟ در عالم معنا نیز نمی‌توان گفت: چرا خداوند مغفرت خویش را به واسطه اولیای الهی، شامل حال بندگان می‌کند؟ شهید مطهری رحمه الله می‌فرماید: «فعل خدا، دارای نظام است. اگر کسی بخواهد به نظام آفرینش اعتنا نداشته باشد گمراه است. به همین جهت است که خدای متعال، گناه‌کاران را ارشاد فرموده است که در خانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بروند و علاوه بر این که خود طلب مغفرت کنند، از آن بزرگوار بخواهند که برای ایشان طلب مغفرت کند. قرآن کریم می‌فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا }؛ (۱۳۴۲) «اگر ایشان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر هم برای ایشان طلب مغفرت می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند.» (۱۳۴۳) از همین رو می‌بینیم که در قرآن و سنت تأکید فراوانی بر وسیله و توسل شده است. خداوند متعال می‌فرماید: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ }؛ (۱۳۴۴) «ای مؤمنین! تقوا پیشه کنید و برای رسیدن به او وسیله طلب نمایید.»

### توسل از دیدگاه قرآن

یکی از باب‌های عبادت خداوند متعال، در کنار نماز و روزه و دعا و ذکر و ... توسل به سوی او با وسیله قرار دادن اولیا و مقربین است، توسل به سوی خدا به واسطه مقربین یک نوع نزدیکی و قرب به خدا به حساب می‌آید؛ زیرا شخص متوسل زمام قلب خود را به سوی وجه خدا معطوف می‌دارد. خداوند متعال در آیه تغییر قبله می‌فرماید: { قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ }؛ (۱۳۴۵) «نگاه‌های انتظارآمیز تو را به سوی آسمان [برای تعیین قبله نهایی] می‌بینیم. اکنون تو را به سوی

قبله‌ای که از آن خشنود باشی، باز می‌گردانیم. پس روی خود را به مسجد الحرام کن. و هر جا باشید، روی خود را به سوی آن بگردانید. و کسانی که کتاب آسمانی به آن‌ها داده شده، به خوبی می‌دانند این فرمان حقیقی است که از ناحیه پروردگارش صادر شده [و در کتاب‌های خود خوانده‌اند که پیغمبر اسلام، به سوی دو قبله، نماز می‌خواند]. و خداوند از اعمال آن‌ها [در مخفی داشتن این آیات] غافل نیست. «خداوند سبحان در این آیه دستور داده تا همه نمازگزاران هنگام نماز رو به قبله قرار گیرند. در نتیجه خداوند قبله را وسیله‌ای برای توجه به خودش قرار داده است. در آیه دیگر می‌خوانیم: { وَلَيْسَ الْعِبْرَةُ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مِنَ اتَّقَىٰ وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا }؛ (۱۳۴۶) «کار نیک، آن نیست که از پشت خانه‌ها وارد شوید، بلکه نیکی این است که پرهیزکار باشید، و از در خانه‌ها وارد شوید و تقوا پیشه کنید تا رستگار گردید.» در این آیه خداوند دستور می‌دهد که انسان‌ها از درب خانه‌ها وارد شوند که این اشاره به وسیله و اسباب دارد، و لازم است که هر کاری را از راهش انجام دهیم. قبله، معبود انسان نیست بلکه چیزی است که انسان به واسطه توجه به آن در حقیقت به خدا توجه پیدا می‌کند. از این جهت است که خداوند سبحان آدم را قبله ملائکه قرار داد و دستور داد تا بر او سجده کنند، ولی این سجده در حقیقت سجده برای خدا است. و لذا فرمود: { وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ }؛ (... ۱۳۴۷) «و [یاد کن هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید.» و نیز بیوت حضرت موسی کلیم الله قبله برای بنی اسرائیل در نمازهایشان برای خدا قرار گرفته است، آنجا که در قرآن می‌خوانیم: { وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَ لِقَوْمِكَمَا بِمِصْرَ بَيْتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ }؛ (۱۳۴۸) «و به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود خانه‌هایی در سرزمین مصر انتخاب کنید و خانه‌هایتان را مقابل یکدیگر [و متمرکز] قرار دهید و نماز را برپا دارید، و به مؤمنان بشارت ده [که سرانجام پیروز می‌شوند].» و به همین جهت است که یوسف به پدرش گفت: { يَا أَيَّتُهَا النَّاسُ ارْجِعُوا إِلَىٰ آبَائِكُمْ فَإِنَّكُمْ مَخْرُجُونَ }؛ (۱۳۴۹) «پدرم! من در خواب دیدم که یازده ستاره، و خورشید و ماه در برابرم سجده می‌کنند.» و نیز هنگامی که یعقوب و برادران یوسف وارد شدند همگی بر او سجده کردند، آنجا که قرآن در این باره می‌گوید: { فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَبْوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مَعِيَ مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ } \* وَرَفَعَ أَبْوَيْهِ عَلَىٰ الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلْنَا رُبِّي حَقًّا }؛ (۱۳۵۰) «و هنگامی که بر یوسف وارد شدند، او پدر و مادر خود را در آغوش گرفت، و گفت: همگی داخل مصر شوید، که ان شاء الله در امن و امان خواهید بود. و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همگی به خاطر او به سجده افتادند، و گفت: ای پدر! این تعبیر خوابی است که قبلاً دیدم، پروردگرم آن را حق قرار داد.» نقل این مطالب در قرآن تنها قصه گویی نیست بلکه درس‌ها و پیام‌هایی برای ما دارد. لذا قرآن کریم در آخر قصه حضرت یوسف علیه السلام می‌فرماید: { لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ }؛ (۱۳۵۱) «در سرگذشت آن‌ها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه بود. این‌ها داستان دروغین نبود، [بلکه وحی آسمانی است، و] هماهنگ است با آنچه پیش روی او [از کتب آسمانی پیشین] قرار دارد، و شرح هر چیزی [که مایه سعادت انسان است] و هدایت و رحمتی است برای گروهی که ایمان می‌آورند.» و نیز در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ }؛ (۱۳۵۲) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از [مخالفت فرمان] خدا پرهیزید، و وسیله‌ای برای تقرب به او بجوید، و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید.» و نیز می‌فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا }؛ (۱۳۵۳) «و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم کردند [و فرمان‌های خدا را زیر پا گذاشتند] به نزد تو می‌آمدند، و از خدا طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر برای آن‌ها استغفار می‌کرد، خدا را توبه پذیر مهربان می‌یافتند.» در این آیه، خداوند وسیله را معین کرده که همان استغفار و توبه و بازگشت به پیامبر صلی الله علیه و آله و استغفار آن حضرت و شفیع قرار گرفتن او بین گنهکار و خدا است. خداوند متعال در قرآن کریم شأن حضرت مسیح علیه السلام را بالا برده و او را وجیه و آبرومند معرفی کرده است، آنجا که می‌فرماید ... { اسْمُهُ

الْمَسِيحِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ؛ (۱۳۵۴) «نامش مسیح، عیسی پسر مریم است؛ در حالی که در این جهان و جهان دیگر، دارای آبرو خواهد بود، و از مقربان [الهی] است.» و نیز در شأن حضرت موسی می‌فرماید: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا؛ (۱۳۵۵) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند، و خداوند او را از آنچه در حق او گفتند مبرا ساخت، و او نزد خداوند آبرومند [و گرانقدر] بود.» «وجیه» یعنی شخص دارای آبرو و قرب که به واسطه او انسان به دیگری توجه پیدا کرده و به او متوسل می‌شود و لذا در روایت آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به شخصی اعرابی چنین تعلیم داد که بگو: «یا محمد! اینی توجهت بک ای الله»؛ (... ۱۳۵۶) «ای محمد! همانا من برای رسیدن به خدا به تو توجه می‌کنم.» و نیز در روایت عثمان بن حنیف آمده که مردی کور نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: از خدا بخواه تا مرا عافیت دهد. حضرت فرمود: اگر بخواهی صبر کنی برای تو بهتر است. و اگر خواستی برای تو دعا می‌کنم. آن مرد عرض کرد: برای بینایی من دعا کن. حضرت او را دستور داد تا وضو گرفته و این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتُوجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي تُوَجِّهْتُ بَكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي لِقَضِيهَا، اللَّهُمَّ شَفِّعْهُ فِيَّ»؛ (۱۳۵۷) «بار خدایا! همانا من از تو می‌خواهم و به وسیله پیامبرت محمد، پیامبر رحمت به سوی تو توجه پیدا می‌کنم. ای محمد! همانا من به سبب تو به پروردگارم در حاجتم متوجه شدم تا آن را برآورد. بار خدایا! او را در حق من شفیع گردان.»

### عالم مظهر خداست

فعل و خلقت خدا، وجه و آیه و نشانه او است. آنچه در شرق و غرب عالم آفریده شده و به تعبیری جامع تر آنچه در عالم وجود است همگی آیات و نشانه‌هایی است که می‌تواند متدبر در آن‌ها را به سوی خدا سوق دهد و لذا آن‌ها به یک معنا وجه خدایند. قبله که در مقابل انسان در حال نماز قرار می‌گیرد رمزی از وجه خدا بودن است، به این معنا که گویا ما تمام روی خود را به طرف قبله قرار داده و او را وجه الهی فرض کرده‌ایم. آیات و وجه‌های خدا مختلف است و برخی از آن‌ها تام است؛ یعنی مظهر صفات و اسمای تامه الهی است. و لذا خداوند متعال درباره حضرت عیسی علیه السلام فرمود ...: { وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ } نیز در مورد حضرت موسی علیه السلام فرمود: { وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا } . توجه به اشرف مخلوقات خداوند، در حقیقت روی کردن به طرف وجه کریم خدا است، لذا در دعای ندبه می‌خوانیم: «أَيْنَ وَجْهَ اللَّهِ الْمَذَى إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ»؛ «کجاست وجه خدا که اولیای الهی تنها به سوی او توجه می‌کنند.» و نیز در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم: «مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِدَأْ بَكُم مِّنْ وَحْدِهِ قَبْلَ عَنكُم مِّنْ قَصْدِهِ تَوَجَّهَ بِكُم»؛ «هر کس خدا را بخواهد به شما شروع خواهد کرد و هر کس به توحید رسیده از شما پذیرفته است، و هر کس خدا را قصد کرده به شما توجه پیدا کرده است.»

### ولی کامل، وجه خدا

خداوند سبحان می‌فرماید: { كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ \* وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ؛ (۱۳۵۸) «هر کس بر روی آن [زمین است فنا پذیرد و باقی می‌ماند وجه پروردگارت که آن وجه دارای صفت جلال و جمال است.» به اتفاق مفسرین کلمه «ذو» صفت برای «وجه» است؛ یعنی وجه پروردگار تو که آن وجه صاحب جلال و اکرام است، باقی می‌ماند. و چون می‌دانیم که وجه هر چیزی عبارت است از آنچه که مواجهه بدان حاصل می‌شود، بنابراین وجه هر چیز مظهر آن است، و مظاهر، همان اسمای خدا هستند که مواجهه خدا با تمام مخلوقات به وسیله آن‌ها انجام می‌گیرد، و نتیجه آن این می‌شود که تمام موجودات فنا و زوال پذیرند مگر اسماء جلالیه و جمالیه خداوند. و در نتیجه معلوم می‌شود که سالکان راه خدا که به فیض جهاد اکبر نایل شده‌اند؛ عبارتند از اسماء جلالیه و جمالیه حضرت پروردگار متعال. و این اسماء در خارج جز اولیای الهی کسان دیگری نیستند. لذا در صحیح بخاری



می‌خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من رأی فقد رأى الحق»؛ (۱۳۵۹) «هر کس مرا ببیند خداوند را مشاهده کرده است.»

### تأثیر دعای پیامبر صلی الله علیه و آله

از آیات قرآن استفاده می‌شود که دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در برآورده شدن حاجات، تأثیر به سزایی دارد و از آنجا که حیات برزخی را در جای خود به اثبات رساندیم، لذا فرقی بین درخواست از ولی زنده یا مرده نمی‌کند، انسان می‌تواند بلکه باید برای قضای حاجاتش به سراغ وسائط برود. ولی نکته مهم این است که وقتی نزد آنان آمد، باید با اعتقاد به واسطه بودن آنان باشد نه این که با دید استقلال‌ی به آن‌ها بنگرد. خداوند سبحان از قول برادران یوسف علیه السلام می‌فرماید: { قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ \* قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ }؛ (۱۳۶۰) «گفتند: ای پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم. پدر فرمود: به زودی از پروردگارم برای شما استغفار خواهم کرد؛ زیرا او بخشنده مهربان است.» و نیز در مورد قصه فرعون با حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: { وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ }؛ (۱۳۶۱) «و هنگامی که بلا بر آن‌ها مسلط شد، گفتند: ای موسی! از خدایت برای ما بخواه به عهدی که با تو کرده، رفتار کند ... و در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا }؛ (۱۳۶۲) «و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم کردند نزد تو آمده و از خدا طلب مغفرت می‌نمودند، و پیامبر هم برای آن‌ها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.»

### انواع توسل

توسل و وسیله قراردادن برای رسیدن به خداوند و حوایج، خود بر چند نوع است: ۱- برخی از آن‌ها به اتفاق مسلمانان جایز است؛ ۲- دسته‌ای به اتفاق مسلمانان جایز نیست؛ ۳- گروهی دیگر مورد اختلاف بین وهابیان و مسلمانان است.

### موارد اتفاق بر جواز

#### ۱- توسل به خدا، به ذات و اسماء و صفاتش

خداوند متعال می‌فرماید: { وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا }؛ (... ۱۳۶۳) «و برای خدا اسم‌های پسندیده، پس او را به آن‌ها بخوانید.» ترمذی به سند خود از بریده نقل می‌کند: پیامبر صلی الله علیه و آله شنید که مردی خداوند را به ذات، صفات و اسمایش قسم می‌دهد و می‌گوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنِّي أَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَكَ كُفْوًا أَحَدٌ» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تو خدا را به اسم اعظم اش خواندی، اسمی که اگر به آن خوانده شود اجابت می‌کند و اگر به آن سؤال شود عطا می‌کند.» (۱۳۶۴) شیخ عبدالعزیز بن باز می‌گوید ...: «توسل باید به اسمای خدا، صفات و توحید او باشد؛ همان گونه که در حدیث صحیح وارد شده است.» (... ۱۳۶۵)

#### ۲- توسل به طاعت و ایمان

توسل همراه عمل صالح از بهترین وسائط نزد خداوند متعال و از موارد اتفاق بین مسلمین است. آلوسی در ذیل آیه شریفه: { وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ } ... می‌گوید: «خداوند امر به ادای طاعات نموده است.» (۱۳۶۶) حضرت ابراهیم و فرزندش اسماعیل ساختن خانه خدا



را عملی برای تقرب به خداوند متعال قرار داده بودند. خداوند در این باره می‌فرماید: { وَإِذِ يُرَفِّعُ إِبْرَاهِيمَ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلَ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛ (۱۳۶۷) } و [نیز یاد آورید] هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه [کعبه] را بالا می‌بردند و [می‌گفتند] پروردگارا! از ما بپذیر که تو شنوا و دانایی. «آن‌گاه از خداوند حاجتشان را طلبیده و عرض می‌کنند: { رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ؛ (۱۳۶۸) } پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده و از دودمان ما، امتی که تسلیم فرمانت باشد [به وجود آور] و طرز عبادت‌مان را به ما نشان بده و توبه ما را بپذیر که تو توبه‌پذیر و مهربانی. «شیخ عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «هم‌چنین یکی از اقسام توسل جایز، توسل به اعمال صالح است؛ در روایت آمده است: گروهی در غاری محبوس شدند و هر کدام با وسیله قرار دادن اعمال صالح خود، از خداوند خواستند که آنان را نجات دهد: یکی خدا را به نیکی به پدر و مادر قسم داد. دیگری، به عفت از زنا سوگند داد. آن یکی به ادای امانت یاد کرد؛ در این هنگام خداوند همه آنان را نجات داد.» (۱۳۶۹) مصطفی محمود در ذیل آیه: { وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ } می‌گوید: «وسیله هر انسانی عملش است و بهترین عمل، متابعت کردن از رسول و الگو قرار دادن او در تمام اعمال است.» (... ۱۳۷۰)

### ۳ - توسل به قرآن کریم

احمد بن حنبل از عمران بن حصین نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «قرآن بخوانید و با آن از خداوند سؤال و درخواست کنید.» (... ۱۳۷۱)

### ۴ - توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله در روز قیامت

توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله در قیامت؛ یعنی این که مردم در روز قیامت حضرت را وسیله قرار داده و از او بخواهند تا نزد خداوند از آنان شفاعت کند. بخاری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «مؤمنان در روز قیامت دور هم جمع می‌شوند، و می‌گویند: چه خوب است اگر پیامبر صلی الله علیه و آله ما را شفاعت کند ... آن‌گاه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و از وی طلب حاجت می‌کنند، آن حضرت صلی الله علیه و آله نیز از آنان شفاعت می‌کند.» شورای فتوای وهابیان می‌گویند: «... روز قیامت مؤمنان به ترتیب به حضرت آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی پناه می‌آورند و همگی عذر می‌خواهند. حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: به نزد محمد صلی الله علیه و آله روید؛ زیرا او بنده ای است که خداوند گناهان گذشته و آینده او را آمرزیده، از او بخواهید تا شما را شفاعت کند. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به سجده افتاده و برای آنان از درگاه الهی طلب مغفرت و غفران می‌کند.» (... ۱۳۷۲)

### ۵ - توسل به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات

توسل، گاهی با وسیله قرار دادن خود شخص است، زمانی با اثرش و هنگامی نیز به مکانی است که آن شخص بزرگوار را در خود جای داده است. احمد بن حنبل و دیگران نقل می‌کنند: پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که وضو می‌گرفت، مردم به جهت تبرک به آب وضوی حضرت صلی الله علیه و آله نزدیک بود که خود را به هلاکت اندازند. (۱۳۷۳)

### ۶ - توسل به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در حال حیات

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این دلیل که شخصیتی عظیم و جلیل‌القدر است، دعایش رد نمی‌شود، لذا می‌توان برای رسیدن به خواسته خود از خدا به دعای او توسل جست. برادران حضرت یوسف علیه السلام بعد از آن که به خطا و اشتباه و گناهشان پی برده و

پشیمان گشتند، از پدرشان خواستند تا برای آنان دعا کند. خداوند در این زمینه می‌فرماید: { قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ \* قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ؛ (۱۳۷۴) } گفتند: پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم «... همچنین در مذمت منافقان می‌فرماید: { وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُوسِهِمْ وَوَأْتَتْهُمْ يَصِيْدُونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ؛ (۱۳۷۵) } هنگامی که به آنان گفته شود: بیاید تا رسول خدا برای شما استغفار کند، سرهایشان را [از روی استهزا و کبر و غرور] تکان می‌دهند و آن‌ها را می‌بینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبر می‌ورزند.»

#### ۷- توسل به ذات پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از آمدن به دنیا

حاکم نیشابوری نقل می‌کند: «حضرت آدم علیه السلام بعد از آن که خطایی از او سرزد، عرض کرد: بار خدایا تو را به حق محمد سوگند می‌دهم از من بگذری! خداوند فرمود: ای آدم چه کسی به تو این کلمات را یاد داد؟! عرض کرد: بار خدایا! بر ساق عرش دیدم چنین نوشته شده است: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله» از این فهمیدم که رسول تو کریم‌ترین انسان‌ها نزد توست؛ زیرا اسم او را با اسم خودت مقرون ساختی. خداوند فرمود: آری، تو را بخشیدم، او آخرین پیامبران و از ذریه تو است و اگر او نبود تو را خلق نمی‌کردم.» (۱۳۷۶)

#### ۸- توسل به انبیا و اولیا در حیات شان

ابن تیمیه می‌گوید: ترمذی به طریق صحیح نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله به شخصی دستور داد، این چنین خدا را بخواند: «اللهم إني أسألك وأتوجه إليك بنبيك». (۱۳۷۷) ابوبکر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: من قرآن را فرا می‌گیرم، ولی آن را فراموش می‌کنم. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: بگو: «اللهم إني أسألك بمحمد نبيك و...» (۱۳۷۸)

#### موارد اتفاق بر عدم جواز

#### موارد اتفاق بر عدم جواز

برخی از اقسام توسل به اتفاق مسلمین جایز نیست که عبارتند از:

۱- توسل به طاغوت: خداوند متعال می‌فرماید: { يُرِيدُونَ أَنْ يُتَّحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ؛ (۱۳۷۹) } «می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند، با این‌که به آنان دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند.»

۲- توسل به بتان: خداوند می‌فرماید: { وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ؛ (۱۳۸۰) } «آنان غیر از خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند و نه سودی می‌بخشد و می‌گویند: این‌ها شفیعان ما نزد خدا هستند.»

#### موارد اختلاف

#### موارد اختلاف

همان‌گونه که اشاره شد، وهابیان و عموم مسلمانان در برخی از اقسام توسل اختلاف دارند که عبارت است از: ۱- توسل به ذات حق، مقام و جاه پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیای الهی در حیات برزخی؛ ۲- توسل به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیای الهی در حیات برزخی؛ ۳- توسل به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیا در حیات برزخی.

## ۱ - توسل به جاه پیامبر صلی الله علیه و آله در حیات برزخی

این قسم طبق نظر عموم مسلمین جایز است، ولی وهابیان آن را نه تنها جایز ندانسته بلکه شرک آلود می‌دانند. شورای فتوای وهابیان می‌نویسند: «توسل به ذات پیامبر صلی الله علیه و آله و غیر او (از انبیا و صالحان) جایز نیست؛ همچنین توسل به جاه پیامبر صلی الله علیه و آله و غیر او حرام است». (... ۱۳۸۱)

### دلیل جواز و رجحان

برای جواز و رجحان این نوع توسل می‌توان به ادله‌ای تمسک کرد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱ - طبرانی در «المعجم الکبیر» به سند صحیح از عثمان بن حنیف نقل می‌کند: شخصی به جهت حاجتی مکرر نزد عثمان بن عفان مراجعه می‌نمود، ولی عثمان به خواسته‌اش توجهی نمی‌کرد؛ تا این که در بین راه عثمان بن حنیف را - که خود راوی است - ملاقات کرده و از این موضوع شکایت کرد. عثمان بن حنیف به او گفت: آبی را آماده کن و وضو بگیر؛ به مسجد برو و دو رکعت نماز بگزار و بعد از اتمام نماز، پیامبر صلی الله علیه و آله را وسیله قرار ده و بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتُوَّجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي أَتُوَّجَّهُ بِكَ إِلَى رَبِّي فَتَقْضِ لِي حَاجَتِي»، آن‌گاه حاجت خود را به یاد آور. عثمان بن حنیف می‌گوید: شخص یاد شده آن اعمال را انجام داد، آن‌گاه به سوی خانه عثمان روان شد، فوراً دربان آمد و او را نزد عثمان بن عفان برد، عثمان نیز او را احترام شایانی کرد. سپس حاجتش را به طور کامل برآورد و به او گفت: من همین الآن به یاد حاجت تو افتادم و هر گاه بعد از این از ما حاجتی خواستی به نزد ما بیا ... عثمان بن حنیف گفت: این دستور از من نبود، بلکه روزی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که نابینایی نزد حضرت آمد و از کوری چشم خود شکایت نمود. حضرت صلی الله علیه و آله ابتدا پیشنهاد کرد که صبر کند ولی او نپذیرفت. سپس به او همین دستور را داد و آن شخص نیز بعد از ادای آن بی‌نا شد و به مقصود خود رسید. این حدیث را جماعت کثیری از اهل سنت نقل کرده‌اند؛ امثال: حاکم نیشابوری، (۱۳۸۲) ابن عبدالبر، (۱۳۸۳) ابونعیم اصفهانی، (۱۳۸۴) ذهبی، (۱۳۸۵) حافظ هیثمی، (۱۳۸۶) متقی هندی، (۱۳۸۷) و دیگران. ۲ - دارمی در سنن خود از ابو الجوزاء اوس بن عبدالله نقل می‌کند: در مدینه قحطی شدیدی پدید آمد. عده‌ای نزد عایشه آمده و از این امر شکایت کردند. عایشه گفت: به سراغ قبر پیامبر صلی الله علیه و آله روید و از آنجا دریچه‌ای به سوی آسمان باز کنید تا بین قبر حضرت صلی الله علیه و آله و آسمان فاصله‌ای نباشد. آنان چنین کردند. خداوند نیز به برکت توسل به حضرت صلی الله علیه و آله باران فراوانی به آن‌ها عنایت کرد، تا آن که سبزی‌ها رشد کرده و شتران چاق شدند (... ۱۳۸۸) از آنجا که حدیث موافق با عقیده «البانی» نبوده، سعی کرده به دلیل وجود سعید بن زید در سندش، آن را تضعیف کند، (۱۳۸۹) در حالی که سعید بن زید از رجال مسلم است و یحیی بن معین او را توثیق نموده است. همچنین بخاری، ابن سعد، عجلی، ابوزرعه، ابوجعفر دارمی و برخی دیگر از رجالین اهل سنت او را توثیق نموده‌اند. (۱۳۹۰) این حدیث را ابو نعمان از سعید بن زید و او از عمرو بن مالک نکری و او از ابو الجوزاء اوس بن عبدالله نقل کرده است: ابو نعمان همان محمّد بن فضل است که ملقب به عام شیخ بخاری است و حافظ ابن حجر در کتاب «التقریب» درباره او می‌گوید: «او ثقّه و ثبت است». ولی در آخر عمرش تغییری داشته است و این تغییر مضر به روایات او نیست؛ زیرا بخاری بیش از صد حدیث در کتاب صحیحش از او نقل کرده ولی بعد از تغییر در وضعیت او کسی متحمل روایت از او نشده است. ذهبی در ردّ کلام ابن حبان که می‌گوید: «از او احادیث منکر نقل شده» می‌نویسد «ابن حبان نمی‌تواند یک حدیث منکر از او ذکر کند پس کجاست آن چیزی را که گمان کرده است.» (۱۳۹۱) سعید بن زید و عمرو بن مالک نکری، هر دو بنا بر تصریح ابن حجر در کتاب «التقریب» صدوقند. گرچه به دنبال آن از کلمه «یهم» استفاده کرده است ولی بنا بر نقل «تدریب الراوی» این جمله از صیغه‌های توثیق است نه تضعیف.

ابو الجوزاء اوس بن عبدالله ربعی ثقه و از رجال صحیحین می‌باشد. در نتیجه سند این روایت مشکلی ندارد. ۳ - قسطلانی نقل می‌کند: «عربی بر کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد و عرض کرد: بار خدایا! امر کردی تا بندگان را آزاد کنیم، این حبیب تو است و من بنده تو، مرا از آتش جهنم به حق پیامبرت آزاد گردان. هاتفی ندا داد: ای مرد! چرا آزادی از جهنم را تنها بر خودت خواستی و برای جمیع مؤمنین نخواستی؟ برو که تو را آزاد نمودم». (۱۳۹۲) ۴ - ابن ابی الدنیا در کتاب «مجابی الدعاء» نقل کرده که ابوهاشم حدیث کرد ما را که از کثیر بن محمد بن کثیر بن رفاعه شنیدم که می‌گوید: مردی به نزد عبدالملک بن سعید بن ابجر آمد در حالی که شکم او ورم کرده بود. عبدالملک به او گفت: تو دردی داری که هرگز خوب نخواهد شد. آن مرد گفت: آن درد چیست؟ عبدالملک گفت: دمل بزرگی است که در شکم تو پدید آمده که و غالباً صاحب آن را به قتل می‌رساند. آن مرد ناراحت شد و عرض کرد: «اللَّهُ، اللَّهُ، اللَّهُ رَبِّي لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوجِّهُ إِلَيْكَ مُحَمَّدَ صَليَ اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيَّ الرَّحْمَةِ، يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي أَتُوجِّهُ بِكَ إِلَى رَبِّكَ وَرَبِّي يَرْحَمُنِي مِمَّا بِي»؛ «خدا را، خدا را، خدا را، که پروردگار من است که هرگز به او شرک نخواهم ورزید. بار خدایا! من به وسیله پیامبرت محمد که نبی رحمت است به سوی تو توجّه پیدا می‌کنم، ای محمد! همانا من به واسطه تو به پروردگارت و پروردگارم متوجه می‌شوم که از آنچه در من وجود دارد به من رحم نماید». راوی می‌گوید: در آن هنگام بود که از آن مرض بهبودی پیدا کرد و هرگز درد و مرضی در خود احساس نمی‌نمود. ابن تیمیه می‌گوید: «روایت شده که سلف به این دعا و نحو آن خدا را می‌خواندند.» (۱۳۹۳)

### دیدگاه علمای اهل سنت

۱ - نورالدین سمهودی می‌گوید: «استغاثه و شفاعت و توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله و جاه و برکت او نزد خداوند از کردار انبیا و سیره سلف صالح بوده و در هر زمانی انجام می‌گرفته است؛ چه قبل از خلقت و چه بعد از آن، حتی در حیات دنیوی و در برزخ. هر گاه توسل به اعمال صحیح است؛ همان گونه که در حدیث غار آمده، توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله اولی است.» (۱۳۹۴) ...

۲ - دکتر عبدالملک سعدی می‌گوید: «هر گاه کسی بگوید: اللَّهُمَّ إِنِّي تَوَسَّلْتُ إِلَيْكَ بِجَاهِ نَبِيِّ أَوْ صَالِحٍ؛ کسی نباید در جواز آن شک کند؛ زیرا جاه همان ذات کسی نیست که به او توسل شده، بلکه مکان و مرتبه او نزد خداوند است و این، حاصل و خلاصه اعمال صالح او است. خداوند متعال در مورد حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: {وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا}؛ (۱۳۹۵) و نزد خدا آبرومند بود.» (۱۳۹۶) ... ۳ - قسطلانی می‌گوید: «بر زائر رسول خدا صلی الله علیه و آله سزاوار است که زیاد دعا و تضرع و استغاثه، طلب شفاعت و توسل به ذات پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله نماید.» (۱۳۹۷) ۴ - زرقانی در شرح آن می‌گوید: «...باید به پیامبر صلی الله علیه و آله توسل جست؛ زیرا توسل به آن حضرت سبب فرو ریختن کوه‌های گناهان است.» ... ۵ - ابن الحاج ابو عبیدالله عبدری مالکی می‌گوید: «مردی که به زیارتش می‌رویم اگر از کسانی باشد که امید برکت از او می‌رود، باید به او توسل جست، و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در رأس آنان است.» (۱۳۹۸) ۶ - حسن بن علی شافعی می‌گوید: «توسل، استغاثه و طلب شفاعت از بزرگ مردم (محمد صلی الله علیه و آله پیامبر و چراغ تاریکی‌ها) از امور مستحبی است که بر آن تأکید فراوان شده است، به‌ویژه هنگام گرفتاری‌ها. و سیره علمای اهل عمل و اولیای اهل عبادت، بزرگان محدثین و امامان سلف بر این بوده است.» ۷ - نووی در برخی از کتاب‌هایش قائل به استحباب توسل شده است. (۱۳۹۹) ۸ - غماری در مقدمه کتابش می‌نویسد: «قول به استحباب توسل، مذهب شافعی و دیگر از امامان شایسته است. کسانی که بر جلالت و وثوق آنان اجماع است.» (۱۴۰۰) ۹ - ابن حجر مکی از اشعار شافعی این دو بیت را که بر توسل شافعی به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دلالت دارد، نقل می‌کند: آل النبی ذریعتی و هم إلیه وسیلتی أرجو بهم أعطوا غداً بیدی الیمین صحیفتی (۱۴۰۱) «آل پیامبر صلی الله علیه و آله راه من می‌باشند، و آنان وسیله من به سوی خدایند. به آنان امید دارم که در روز قیامت صحیفه و نامه اعمال مرا به دست

راستم بدهند.» ۱۰ - زینی دحلان می‌گوید: «هر کس که ذکرهای پیشینیان و دعاها و اوراد آنان را دنبال کند، در آن‌ها مقدار زیادی از توسل به ذوات مقدسه می‌یابد. و کسی هم بر آنان ایراد نگرفت، تا این که این منکران (وهابیان) آمدند. و اگر قرار باشد که نمونه‌های توسل را جمع کنیم کتابی عظیم می‌شود.» (... ۱۴۰۲) مرحوم علامه امینی در توجیه توسل می‌فرماید: «توسل بیش از این نیست که شخصی با واسطه قرار دادن ذوات مقدسه به خدا نزدیک شود و آنان را وسیله برآورده شدن حاجات خود قرار دهد؛ زیرا آنان نزد خدا آبرومندند؛ نه این که ذات مقدس آنان را به‌طور مستقل در برآورده شدن حاجت هایش دخیل بداند، بلکه آنان را مجاری فیض، حلقه‌های وصل و واسطه‌های بین مولی و بندگان می‌داند... با این عقیده که تنها مؤثر حقیقی در عالم وجود خداوند سبحان است و تمام کسانی که متوسل به ذوات مقدسه می‌شوند همین نیت را دارند، حال این چه ضدیتی با توحید دارد؟» (... ۱۴۰۳)

## ۲ - توسل به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در حیات برزخی

عقیده مسلمانان بر جواز، بلکه رجحان این نوع توسل است، ولی در مقابل، وهابیان قائل به عدم جواز و حرمت آن می‌باشند. ابن تیمیه می‌گوید: «توسل؛ یعنی این که انسان از پیامبر صلی الله علیه و آله طلب کند تا برایش دعا کند؛ همان گونه که شما به انسانی زنده می‌گویید: برای من دعا کن. همان‌طور که صحابه از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواستند تا برایشان دعا کند. این در مورد زنده‌ها صحیح و مشروع است، ولی در مورد مردگان از انبیا و صالحان مشروع نیست.» (... ۱۴۰۴)

## دلیل جواز و رجحان

۱ - خداوند متعال می‌فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا }؛ (۱۴۰۵) «و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم کردند [و فرمان‌های خدا را زیر پا گذاردند] به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آن‌ها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.» ممکن است کسی ادعا کند که آیه، ظهور در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله دارد، ولی به تنقیح مناط و اخذ ملاک می‌توان آن را به عصر بعد از وفاتشان نیز تعمیم داد؛ زیرا انسان همیشه و در هر زمان گناه کار است و به وسیله‌ای نیاز دارد تا او را برای طلب مغفرت از خداوند واسطه قرار دهد. از همین رو، صحابه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله با تمسک به این آیه از آن حضرت صلی الله علیه و آله طلب استغفار می‌نمودند. این مطلب علی‌الخصوص با اثبات حیات برزخی و وجود ارتباط بین عالم برزخ و دنیا هموارتر خواهد شد. (۱۴۰۶) ۲ - بیهقی و ابن ابی شیبه نقل می‌کنند: در زمان خلافت عمر قحطی شدیدی بر مردم روی آورد. بلال بن حرث رحمه الله از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! برای امت باران بطلب؛ زیرا آنان نزدیک است که هلاک شوند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در عالم رؤیا به او فرمود: زود است که آنان سیراب شوند. (۱۴۰۷) در این حدیث بلال به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله متوسل شده است. ۳ - علی علیه السلام می‌فرماید: «شخصی بعد از سه روز از دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد و خود را روی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله انداخت و خاک آن را بر سر ریخت و عرض کرد: ای رسول خدا! گفتم، ما هم گفتارت را شنیدیم، از خداوند گرفتیم ما نیز از تو گرفتیم، از جمله آیاتی که بر تو نازل شد، این بود: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ } ... من به خود ظلم کرده‌ام، آمده‌ام تا برایم استغفار نمایی. از داخل قبر ندا داده شد که تو به طور حتم بخشیده شدی.» (۱۴۰۸)

## منع از توسل، از بدعت‌های امویان

حاکم نیشابوری به سند خود از داوود بن ابی صالح نقل می‌کند: مروان روزی وارد روضه رسول خدا صلی الله علیه و آله شد مردی را دید که صورت (پیشانی) خود را بر روی قبر گذارده است. مروان دست به شانۀ اش گذاشت و گفت: می‌دانی که چه می‌کنی؟ آن مرد سر خود را بلند کرد. مروان دید او ابویوب انصاری است. او خطاب به مروان گفت: آری، می‌دانم که چه می‌کنم! من به خاطر این سنگ‌ها نیامده‌ام، بلکه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده‌ام. آن‌گاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود: «بر دین گریه نکنید، اگر کسی که اهلیت دارد والی آن گردد، بلکه زمانی بر دین بگریید که ناهل والی آن شود». (۱۴۰۹)

### ۳- توسل و تبرک به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله در حیات برزخی

عموم مسلمانان - در طول تاریخ - قائل به جواز آن بوده و هستند، ولی وهابیان آن را تحریم نموده اند. در بحث «تبرک» و «سنت و بدعت» به فتاوی وهابیان در این مورد اشاره کردیم. در اینجا به طور خلاصه به برخی از روایات اشاره می‌کنیم: ۱ - سمهودی شافعی از مطلب نقل می‌کند: بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مردم به خاک قبر پیامبر صلی الله علیه و آله تبرک جستند و از آن بر می‌داشتند، تا این که عایشه مانع شد و دستور داد: دیواری را به دور قبر پیامبر صلی الله علیه و آله کشیدند تا جسد پیامبر صلی الله علیه و آله مکشوف نگردد. (۱۴۱۰) ۲ - بخاری در کتاب «اعتصام» به سند خود از ابی برده نقل کرده است: هنگامی که وارد مدینه شدم، عبدالله بن سلام را ملاقات کردم، او به من گفت: به منزل ما بیا تا در ظرفی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن آب آشامیده، آب خورده و سیراب شوی و در مکانی که در آنجا نماز گزارده، نماز بخوانی. با او به منزلش رفتم، با آن ظرف آب آشامیدم، از خرما تناول نموده و در آن مکان نماز گزاردم. (۱۴۱۱) ۳ - بخاری نیز در کتاب «الأدب المفرد» (۱۴۱۲) از عبدالرحمن بن رزین روایت کرده که فرمود: گذرمان بر سرزمین «ربذه» افتاد، خبردار شدیم که سلمه بن اکوع رحمه الله از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در این سرزمین زندگی می‌کند، لذا خدمت او رسیدیم، بر او سلام کردیم. او دست‌هایش را بیرون آورد و فرمود: با این دو دست با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیعت نمودم... ما بلند شده و آن را بوسیدیم.

### کلمات اهل سنت درباره توسل

۱ - قسطلانی می‌گوید: «وینبغی للزائر له صلی الله علیه و آله أن یکثر من الدعاء والتضرع والتشفع والتوسل به صلی الله علیه و آله فجدیر بمن أستشفع به أن یشفعه الله فیه. قال: وإن الاستغاثه هی طلب الغوث فالمستغیث یطلب من المستغاث به أغاثته أن یحصل له الغوث، فلا فرق بین أن یعتبر بلفظ الاستغاثه أو التوسل أو التشفع أو التوجه أو التجوه؛ لأنهما من الجاه والوجه ومعناهما علو القدر والمنزله وقد يتوسل بصاحب الجاه إلى من هو أعلى منه. قال: ثم إن کلاً من الاستغاثه والتوسل والتشفع والتوجه بالنبی صلی الله علیه و آله كما ذکره فی (تحقیق النصره ومصباح الظلام) واقع فی کل حال قبل خلقه وبعد خلقه فی مدّه حیاته فی الدنیا وبعد موته فی البرزخ وبعد البعث فی عرصات القیامه. ثم فصل ما وقع من التوسل والاستشفاع به صلی الله علیه و آله فی الحالات المذكوره؛» (۱۴۱۳)

«بر زائر پیامبر صلی الله علیه و آله سزاوار است که بسیار دعا بخواند و زیاد تضرع، استغاثه و شفاعت خواهی کند و به پیامبر صلی الله علیه و آله متوسل شود. آن‌گاه شایسته اوست که خداوند فرد مورد نظر را شفیع او قرار دهد. و نیز می‌گوید: استغاثه، فریادرس طلبیدن است پس استغاثه کننده از فریادرس، یاری می‌طلبد تا این که فریادرسی برای او حاصل آید. در این بین، فرق نمی‌کند که با لفظ استغاثه یا توسل یا تشفع تعبیر نماید و یا با لفظ توجه یا تجوه، چون ریشه آن دو، از جاه و وجاهت است و معنای شان بلند مرتبه و الامقام بودن می‌باشد و همواره به واسطه صاحب مقامی برای رسیدن به صاحب مقام بالاتر از او توسل می‌شود. سپس می‌گوید: استغاثه، توسل، تشفع و توجه نمودن به پیامبر صلی الله علیه و آله - چنانچه در کتاب «تحقیق النصره و مصباح الظلام» ذکر کرده - در هر حالی واقع شده است؛ چه قبل از آفرینش او و چه بعد از به دنیا آمدن، چه در مدت حیاتش و چه بعد از رحلتش، در



برزخ و بعد از مبعوث شدن در عرصه قیامت. سپس بحث موارد وقوع توّسل و شفاعت خواهی از حضرت در حالات مذکور را به تفصیل بیان کرده است. ۲- زرقانی می‌گوید: «و نحو هذا فی منسک العلامه خلیل و زاد: و لیتوسّل به صلی الله علیه و آله و یسأل الله تعالی بجاهه فی التوسل به؛ اذ هو محطّ جبال الأوزار و ائقال الذنوب؛ لأنّ برکة شفاعته و عظمها عند ربّه لا یتعاطمها ذنب. و من اعتقد خلاف ذلك فهو المحروم الذی طمس الله بصیرته و أضلّ سریره. الم یسمع قوله تعالی: {وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَآؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ... (۱۴۱۴)} قال: و لعلّ مراده التعریض باین تیمیه؛ (۱۴۱۵) و زرقانی در کتاب «شرح المواهب» می‌نویسد: «و همچنین است مسلک و روش علامه خلیل. و اضافه می‌کند: به پیامبر صلی الله علیه و آله باید توّسل شود و در توّسل به احترام مقام آن حضرت از خداوند درخواست می‌شود؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله محلّ نزول کوههای گناهان و سنگینی آنهاست (کنایه از این است که حضرت، شفاعت امتش را از خداوند می‌خواهد) به خاطر این که به برکت شفاعت حضرت و عظمت آن نزد پروردگار، هیچ گناهی برابری نمی‌کند و هر کس خلاف این مطلب را معتقد باشد، محرومی است که خداوند بصیرتش را پوشانده و سریرتش را گمراه نموده است. آیا او سخن خدا را نشنیده است که فرمود: «اگر آنان که بر خویشتن ظلم کردند و پیش تو (پیامبر) آمدند تا از خدا برای ایشان آمرزش بخواهی و طلب مغفرت از خدا نمودند... زرقانی می‌گوید: و شاید مراد علامه خلیل از این حرف، تعریض و گوشه زدن بر این تیمیه باشد.»

### پاسخ به شبهات

### پاسخ به شبهات

در باب توّسل به اولیای الهی شبهاتی مطرح شده است، گرچه برخی از آنها مشترک بین این باب و باب استغاثه به ارواح اولیای الهی است ولی ما در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

### ۱- اسمای الهی، تنها وسیله

برخی می‌گویند: مطابق آیات الهی تنها وسیله برای تقرّب به سوی خداوند اسماء الهی است. خداوند متعال می‌فرماید: {وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ}؛ (۱۴۱۶) «و برای خدا، نام‌های نیک است، خدا را با آن [نام‌ها] بخوانید. و کسانی که در اسمای خدا تحریف می‌کنند [و بر غیر او می‌نهند، و شریک برایش قائل می‌شوند] رها سازید. آنان به زودی جزای اعمالی را که انجام می‌دادند، می‌بینند.» و نیز می‌فرماید: {وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا}؛ (۱۴۱۷) «و این که مساجد از آن خداست. پس هیچ کس را شریک خدا نخوانید.»

### پاسخ

مقصود از دعا در مجموع این آیات، مطلق دعا و خواستن نیست؛ بلکه دعا و ندای خاصی است که با قصد آن معنا، مرادف با معنای عبادت می‌شود و آن معنای الوهیت و یا ربوبیت است. به علاوه این که مجموع این آیات مربوط به بت پرستانی است که گمان می‌کردند بت هایشان (یا آن موجوداتی که این بت‌ها رمز آنهاست) برخی از شئون تدبیر را مالکند. لذا برای آنها استقلال در فعل و تصرف قائل بودند. پر واضح است که هر نوع تواضع برای کسی و درخواست از کسی غیر از خداوند با این اعتقاد عبادت او محسوب شده و شرک است. این قید به خوبی از برخی آیات دیگر استفاده می‌شود؛ از جمله: الف) {فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ}؛ (۱۴۱۸) «و غیر از خدا همه خدایان باطلی را که می‌پرستیدند، هیچ رفع هلاکت از آنان نمود.» ب)



{ وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ }؛ (۱۴۱۹) «و غیر از خدای یکتا که به خدایی می‌خوانند، قادر بر شفاعت کسی نیستند.»  
 (ج) { وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ }؛ (۱۴۲۰) «و به غیر او، معبودانی را که به خدایی می‌خوانید در جهان مالک پوست هسته خرما می‌هم نیستند.» (د) { فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا }؛ (۱۴۲۱) «پس نمی‌توانند دفع ضرر و تغییر حالی از شما کنند.» بنابر این، علت مذمت مشرکین از طرف خداوند این بوده که آنان معتقد به تدبیر و تصرف بتان به نحو استقلال و بدون اذن و مشیت خداوند بوده‌اند. حسن بن علی سقاف شافعی می‌گوید: «معنای آیه { وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا } این است که غیر خدا را عبادت نکنید و در کنار او این بت‌ها را نپرستید؛ بت‌هایی که { اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً } با آن که خداوند می‌فرماید: { أَرْبَابٌ مُتَّفَقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ } . همچنین معنای آیه: { وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ \* إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ \* وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ } (۱۴۲۲) این است: غیر از خدا کسانی که عبادت می‌کنید مالک هیچ چیز برای شما نیستند؛ اگر چه لفافه هسته خرما هم باشد.» (۱۴۲۳)

## ۲ - تنها وسیله، طاعات و اعمال صالح

برخی در توجیه آیه { وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ } می‌گویند: مقصود از وسیله در این آیه، طاعات و اعمال صالح است که بنده به توسط آن به سوی خدا تقرب پیدا می‌کند.

### پاسخ

وسيله گرچه هر چیزی است که منشأ قرب به خداوند متعال می‌شود، ولی می‌توان یکی از آن وسایل قرب را مقام و دعای پیامبر صلی الله علیه و آله دانست و از آنجا که حیات اولیای الهی و در رأس آنان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ثابت شده لذا توسل به مقام و دعای آن بزرگواران از وسایل قرب الهی به حساب می‌آید.

## ۳ - ابراهیم و ردّ وسیله

در تفاسیر آمده است، هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام قرار بود در آتش انداخته شود، جبرئیل نزد او آمده، عرض کرد: آیا به من احتیاج داری؟ ابراهیم فرمود: اما به تو هرگز! و اما به پروردگار عالمیان آری! (۱۴۲۴)

### پاسخ

اولاً: در مورد وسیله گفته شده که انسان به کسی متوسل می‌شود که از خودش نزد خداوند مقرب‌تر باشد و در مورد جبرئیل نمی‌توانیم ادعا کنیم که او از حضرت ابراهیم علیه السلام برتر و مقرب‌تر بوده است. ثانیاً: ظاهر عبارت حضرت ابراهیم علیه السلام این است که من به تو که بخواهی با اراده و مشیت استقلالی خودت برای من کاری انجام دهی احتیاج ندارم، ولی به خدا که تمام کارهایش را با اسباب که از آن جمله جبرئیل است کار دارم. او هر چه صلاح بداند انجام می‌دهد و او خود به حال من آگاه‌تر است.

## دو نوع وسیله

با مراجعه به قرآن به دست می‌آوریم که وسیله قرار دادن بر دو نوع است: یک نوع وسیله از جانب مخلوقین است که این نوع چون که تصرف در اراده پروردگار به حساب می‌آید شرک محسوب می‌شود و لذا انکار خدا بر بت‌پرستان به جهت این بوده که آنان از

پیش خود وسیله‌هایی را بین خودشان و خداوند قرار داده بودند و خداوند هم که بر آنان مؤاخذه بدین جهت بوده نه این که اصل واسطه قرار دادن را مذمت کرده باشد. این مطلب را از برخی آیات استفاده می‌کنیم: ۱ - آیاتی که به صورت انکار است، اما در مورد اسم‌هایی است که از ناحیه مردم و هوای نفسشان بر خداوند جعل کرده‌اند. خداوند سبحان می‌فرماید: { أَتَجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ }؛ (۱۴۲۵) «آیا با من در مورد نام‌هایی مجادله می‌کنید که خود شما و پدرانتان [به عنوان معبود و خدا، بر بت‌ها] گذارده‌اید؛ در حالی که خداوند هیچ حجت و دلیلی درباره آن نازل نکرده است.» در علم اصول فقه ثابت شده که چون نهی یا نفی بر طبیعت مقید وارد شود، آن نهی یا نفی بر قید وارد می‌شود نه مقید. در مورد آیه، خداوند سبحان اصل وسائط و وسایل را نفی نکرده است، بلکه وسائط و وسایلی را از اسماء نهی کرده است که مردم از جانب خود و پدرانشان اختراع نموده‌اند. اسم‌هایی که خداوند برای آنان حجت و برهان قرار نداده است. پس مورد انکار آن است که بدون اذن و واسطه الهی است. و نیز می‌فرماید: { إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ }؛ (۱۴۲۶) «این‌ها فقط نام‌هایی است که شما و پدرانتان بر آن‌ها گذاشته‌اید [نام‌هایی بی محتوا و اسم‌هایی بی مسما]، و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده، آنان فقط از گمان‌های بی‌اساس پیروی می‌کنند.» ... ۲ - آیاتی که از وسائط، تعبیر به شرک کرده؛ از آن جهت که به اراده و حکم و واسطه الهی نمی‌باشد. خداوند سبحان می‌فرماید: { سَنَلْقَى فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمِأْوَاهُمْ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ }؛ (۱۴۲۷) «به زودی در دل‌های کافران، به خاطر این که بدون دلیل، چیزهایی را برای خدا همتا قرار دادند، رعب و ترس می‌افکنیم، و جایگاه آن‌ها آتش است، و چه بد جایگاهی است جایگاه ستمکاران.» ۳ - طایفه سوم آیاتی است که دلالت دارند بر این که توسل به وسایل و شفیعان از آن جهت که به غیر سلطان و اذن خداست موجب عبادت غیر خدا به حساب می‌آید. خداوند سبحان می‌فرماید: { وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ }؛ (۱۴۲۸) «آن‌ها غیر از خدا چیزهایی را می‌پرستند که او هیچ گونه دلیلی بر آن نازل نکرده است. و چیزهایی که علم و آگاهی به آن ندارند.» و نیز می‌فرماید: { مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ }؛ (۱۴۲۹) «این معبودهایی که غیر از خدا می‌پرستید، چیزی جز اسم‌هایی [بی‌مسما] که شما و پدرانتان آن‌ها را [خدا] نامیده‌اند، نیست. خداوند هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده، حکم تنها از آن خداست.» ۴ - آیاتی که دلالت دارد بر این که گرفتن تشریح از غیر خدا اگر بدون اذن او باشد شرک در تشریح به حساب می‌آید. خداوند سبحان می‌فرماید: { أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ }؛ (۱۴۳۰) «آیا معبودانی دارند که بی اذن خداوند، آیینی برای آن ساخته‌اند؟!» و نیز می‌فرماید: { قُلْ اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ }؛ (۱۴۳۱) «بگو: آیا خداوند به شما اجازه داده، یا بر خدا افترا می‌بندید [و از پیش خود، حلال و حرام می‌کنید؟!].» پس مورد آیاتی که بر بت پرستان انکار و توبیخ می‌کند اصل اعتقاد به واسطه و وسیله نیست، بلکه مورد آن‌ها تصرفاتی است که در مورد وسائط از خود جعل کرده و اختراع نموده‌اند، بدون آن که خداوند به آنان اذن داده باشد. شارح و مفسر آیات انکار و توبیخ مشرکین، همین چهار دسته آیاتی بود که بیان شد. و به تعبیر دیگر: حقیقت عبادت، امتثال اوامر الهی و تسلیم در برابر اراده حق است، نه شکل و صورت ظاهری آن. و با این بیان جواب یک سؤال نیز داده می‌شود و آن این که چه فرقی است در توجه به سنگ‌های کعبه و توجه به بت‌ها؟ در جواب می‌گوییم: فرق در همین جا روشن می‌شود، نه در وجود واسطه یا نبود آن؛ زیرا در هر دو مورد واسطه موجود است، آری فرق در وجود امر الهی و نبود آن است که چون در مورد سنگ‌های کعبه امر خدا هست، لذا عبادت به حساب آمده ولی چون در مورد بت‌ها امر نیست بلکه نهی است، شرک و عصیان به حساب می‌آید. و بازگشت عبادت خداوند نیز به خضوع و تسلیم در برابر دستورات او است؛ یعنی از آن جهت که انسان در برابر دستورات خداوند خضوع و تسلیم دارد، عمل او عبادت به حساب می‌آید.

در قرآن و روایات به مجموعه‌ای از شعائر دینی اشاره شده که با دقت و تأمل در آن‌ها پی به وجود روح توسل خواهیم برد. اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱ - خداوند متعال می‌فرماید: { إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِنَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ \* فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا }؛ (۱۴۳۲) «نخستین خانه‌ای که برای مردم [و نیایش با خداوند] قرار داده شد، همان است که در سرزمین مکه است، که پربرکت و مایه هدایت جهانیان می‌باشد. در آن، نشانه‌های روشن [از جمله] مقام ابراهیم است، و هر کس داخل آن [خانه خدا] شود، در امان خواهد بود». ... در این آیه به دو مطلب اشاره شده است: یکی این که بیت الله الحرام اولین خانه‌ای است که خداوند برای عبادت و حج آفریده است. و دیگر این که: در این خانه آیات روشنی همچون مقام ابراهیم است که هر کس در آن وارد شود در امان خواهد بود. پس حجی که عبارت است از میهمانی خدا و توجه به سوی حضرت حق سبحانه و تعالی مقرون به نشانه‌های انبیا و اولیا است، تا دلیل و گواه بر این نکته باشد که توجه و سیر به سوی خداوند با توجه به اولیا و انبیا و توسل به آنان برای رسیدن به خدا انجام پذیر خواهد بود. ۲ - خداوند سبحان می‌فرماید: { وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى }؛ (۱۴۳۳) «و [برای تجدید خاطره] از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید.» اگر «مقام ابراهیم» چنان عظمتی دارد که جا دارد انسان در آن مقام، نماز به جای آورد، این مقام و مرتبه به جهت خود حضرت ابراهیم علیه السلام است. کسی که در آن مقام نماز می‌گزارد در حقیقت به ذات پاک ابراهیم علیه السلام متوسل شده تا بتواند از این طریق قرب بیشتری به خداوند پیدا کند. ۳ - خداوند متعال می‌فرماید: { إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا }؛ (۱۴۳۴) «صفا و مروه از شعائر [و نشانه‌های] خداست، بنابر این کسانی که حج خانه خدا و عمره انجام می‌دهند، مانعی نیست که بر آن دو طواف کنند [و سعی صفا و مروه انجام دهند].» و هرگز اعمال بی رویه مشرکان، که بت‌هایی بر این دو کوه نصب کرده بودند، از موقعیت این دو مکان مقدس نمی‌کاهد. در سبب نام‌گذاری این دو کوه به صفا و مروه گفته‌اند که چون حضرت آدم علیه السلام بر کوه صفا قرار گرفت آن را صفا نامیده‌اند که برگرفته از لقب آدم صفی الله است. و چون حضرت حواء بر کوه مروه فرود آمد آن را مروه نامیده‌اند که مشتق از مرأه؛ یعنی زن است. انسان در سعی بین این دو کوه که یک عمل عبادی و واجب در ایام حج است، به یاد هاجر و فداکاری او برای تحصیل آب برای فرزندش اسماعیل می‌افتد. پس در این مورد عمل واجب عبادی از راه توجه به اولیای الهی انجام گرفته است. ۴ - در آیه‌ای از قرآن کریم به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله قسم یاد شده، با این که سوگند به شخص در حقیقت واسطه قرار دادن و توسل به اوست و او را منشأ توفیق قرار دادن است. اینک به برخی از آیات در این باره اشاره می‌کنیم: خداوند می‌فرماید: { لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ }؛ (۱۴۳۵) «به جان تو سوگند، این‌ها در مستی خود سرگردانند.» و نیز می‌فرماید: { لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ \* وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ }؛ (۱۴۳۶) «قسم به این شهر مقدس [مکه] شهری که تو در آن ساکنی.» می‌دانیم که کلمه «لا» در آیه اول زائد است و قسم خوردن به شهر مدینه به اعتبار وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن، دلالت بر تعظیم مقام حضرت دارد. ۵ - از برخی آیات استفاده می‌شود که استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله بر گناهکاران، وسیله خوبی برای تقرب آنان به خداوند است. خداوند می‌فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا }؛ (۱۴۳۷) «و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم کردند [و فرمان‌های خدا را زیر پا گذاشتند] به نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌طلبیدند، و پیامبر هم برای آنان استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.» و نیز می‌فرماید: { فَاسْأَلْ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ }؛ (۱۴۳۸) «پس آن‌ها را ببخش و برای آنان آمرزش بطلب، و در کارها با آنان مشورت کن.» و نیز می‌فرماید: { وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَرَأَتْهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ }؛ (۱۴۳۹) «هنگامی که به آن‌ها گفته می‌شود: بیایید تا رسول خدا برای شما استغفار کند، سرهای خود را [از روی تمسخر و کبر و غرور] تکان می‌دهند و آنان را می‌بینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبر می‌ورزند.» و در مورد برادران حضرت

یوسف علیه السلام آمده است که به پدرانشان گفتند: { يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرُوا لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ } (۱۴۴۰) «گفتند: ای پدر ما! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم». و نیز در مورد ملائکه می‌خوانیم: { الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا } (۱۴۴۱) «فرشتگانی که حاملان عرشند و آن‌ها که گرداگرد آن [طواف می‌کنند] تسبیح و حمد پروردگارشان را می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان استغفار می‌کنند». ۶- در برخی از آیات نیز اشاره به توسل به آثار اولیای الهی شده است. در مورد حضرت یوسف علیه السلام در قرآن آمده که حضرت به برادرانش فرمود: { إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا } (۱۴۴۲) «این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیندازید بینا می‌شود». و نیز درباره توسل به تابوت و آنچه در آن بوده، قرآن کریم می‌فرماید: { إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ } (۱۴۴۳) «نشانه حکومت او، این است که "صندوق عهد" به سوی شما خواهد آمد. [همان صندوقی که] در آن، آرامشی از پروردگار شما و یادگارهای خاندان موسی و هارون قرار دارد؛ در حالی که فرشتگان، آن را حمل می‌کنند». ۷- به طور کلی تمام ادله‌ای که دلالت بر تبرک جستن اشخاص به آثار و وسایل وابسته به انبیا و اولیای الهی دارد، همگی از باب توسل به آن بزرگواران به حساب می‌آید. اینک به نمونه‌هایی از روایات اشاره می‌کنیم: بخاری به سندش از جعید بن عبدالرحمن نقل کرده که گفت: از سائب بن یزید شنیدم که گفت: «ذهبت بی خالتی [یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله] فقالت: یا رسول الله! أن ابن أختي وجع. فمسح رأسي ودعا لي بالبركة وتوضأ وشربت من وضوئه» (۱۴۴۴) «خاله ام مرا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برد و عرض کرد: ای رسول خدا! فرزند خواهرم مریض است. حضرت سر مرا مسح کرد و برایم دعا به برکت نمود. آن‌گاه وضو گرفت و من از آب وضوی او نوشیدم». بخاری هم چنین به سندش از عون بن ابی جحیفه از پدرش نقل کرده که گفت: بلال را دیدم که آب وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله را گرفته است و مردم را مشاهده کردم که به سوی آن وضو هجوم آوردند، هر کس که مقداری از آن آب وضو را به دست می‌آورد بر خود می‌مالید، و کسی که به آن دسترسی پیدا نمی‌کرد، از رطوبت دست رقیقش استفاده می‌کرد.

### خلقت از طریق وسائط

### خلقت از طریق وسائط

با مراجعه به قرآن کریم پی می‌بریم که خلقت الهی نیز از طریق وسائط و وسایل بوده است. اینک به برخی از آیات اشاره می‌کنیم:

### ۱- گرفتن جان

در قرآن کریم گرفتن جان انسان به ملائکه و فرستادگان الهی نسبت داده شده است. آنجا که می‌فرماید: { إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ } (۱۴۴۵) «کسانی که فرشتگان [قبض ارواح] روح آن‌ها را گرفتند؛ در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند». و نیز می‌فرماید: { حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ } (۱۴۴۶) «تا زمانی که یکی از شما را مرگ فرا رسد [در این موقع فرشتگان ما جان او را می‌گیرند و آن‌ها [در نگاهداری حساب عمر و اعمال بندگان] کوتاهی نمی‌کنند». در جای دیگر می‌فرماید: { الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ } (۱۴۴۷) «همانان که فرشتگان [مرگ] ارواحشان را می‌گیرند؛ در حالی که پاک و پاکیزه اند». و نیز می‌فرماید: { قُلْ يَتَوَفَّاهُمْ مَلَكَ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ } (۱۴۴۸) «بگو: فرشته مرگ که بر شما مأمور شده [روح] شما را می‌گیرد». این در حالی است که خداوند، گرفتن جان مردم را به خودش نسبت داده است آنجا که می‌فرماید: { اللَّهُ يَتَوَفَّى الْمُنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا } (... ۱۴۴۹) «خداوند ارواح را به هنگام مرگ، قبض می‌کند». ... با جمع بین آیات به این نتیجه

می‌رسیم که گرفتن جان انسان‌ها کار خداوند است ولی این کار گاهی به توسط ملائکه یا ملک الموت انجام می‌گیرد.

## ۲ - واسطه در روزی رساندن

در برخی از آیات نیز به واسطه در روزی رساندن خداوند به خلق اشاره کرده است. الف) آنجا که می‌فرماید: { الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ؛ (۱۴۵۰) «آن کس که زمین را بستر شما، و آسمان [جو زمین] را همچون سقفی بالای سر شما قرار داد و از آسمان آبی فرو فرستاد، و به وسیله آن، میوه‌ها را پرورش داد تا روزی شما باشد.» ب) { وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ؛ (۱۴۵۱) «او کسی است که از آسمان، آبی نازل کرد و به وسیله آن، گیاهان گوناگون رویاندیم.» ج) { وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ؛ (۱۴۵۲) «خداوند از آسمان آبی فرستاد، و زمین را پس از آن که مرده بود، حیات بخشید. در این، نشانه روشنی است برای جمعیتی که گوش شنوا دارند.» د) { وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ؛ (۱۴۵۳) «و هر چیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم، آیا ایمان نمی‌آورند؟!». ه) { وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَابِغًا؛ (۱۴۵۴) «و خداوند کسی است که بادهای را فرستاد تا ابرها را به حرکت در آورند.»

### تبرک

### تبرک

تبرک به صالحین و اخیار از امت و اماکن و مشاهد مقدسه و آثار وابسته به آنان، از ناحیه وهابیان به شدت انکار شده و آن را از مصادیق شرک شمرده‌اند و با کسانی که قصد تبرک جستن از آثار انبیا و صالحان را داشته باشند، مقابله و مبارزه می‌کنند. از همین رو، تبرک یکی از مسائل اختلاف برانگیز بین وهابیان و مسلمین است. به همین جهت جا دارد که در این مسئله دور از تعصبات و جنجال‌ها بحث نماییم تا حقیقت مطلب روشن گردد.

## فتاوی وهابیان در حرمت تبرک

۱ - صالح بن فوزان از مفتیان وهابیان می‌گوید: «سجده کردن بر تربت اگر به قصد تبرک به این تربت و تقرب به ولی باشد، شرک اکبر است و اگر مقصود از آن تقرب به خدا با اعتقاد به فضیلت این تربت باشد، همانند فضیلت زمین مقدس در مسجد الحرام و مسجد نبوی و مسجد الأقصی، بدعت است.» (... ۱۴۵۵) ۲ - ابن عثیمین می‌گوید: «تبرک جستن به پارچه کعبه و مسح آن از بدعت هاست؛ زیرا در این باره از پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی نرسیده است.» (۱۴۵۶) ۳ - شورای دائمی مفتیان وهابیان می‌گویند: «... توجه پیدا کردن مردم به این مساجد و مسح نمودن دیوارها و محراب‌ها و تبرک به آن‌ها بدعت و نوعی شرک و شبیه به عمل کفار در جاهلیت است.» (۱۴۵۷) ۴ - بن باز می‌گوید: «قرار دادن قرآن در ماشین به جهت تبرک، اصل و دلیلی بر آن نبوده و غیر مشروع است.» (۱۴۵۸) ۵ - ابن فوزان می‌گوید: «تبرک به معنای طلب برکت و آن به معنای ثبات خیر و طلب خیر و زیادتی آن است و این طلب باید از کسی باشد که مالک آن بوده و بر آن قدرت دارد و او همان خداوند سبحان است که برکت نازل کرده و ثبات می‌دهد. هیچ مخلوقی قدرت بر بخشش، برکت، ایجاد و ابقا و تثبیت آن ندارد. لذا تبرک به اماکن و آثار و اشخاص - از زندگان و مردگان - جایز نیست؛ زیرا یا شرک است و یا.» (... ۱۴۵۹) ۶ - ابن عثیمین نیز می‌گوید: «برخی از زائرین دست به محراب و منبر و دیوار مسجد می‌کشند، تمام این‌ها بدعت است.» (۱۴۶۰)

## معنای تبرک

تبرک در لغت به معنای طلب برکت است و برکت به معنای زیادت و رشد یا سعادت است. (۱۴۶۱) تبرک به چیزی؛ یعنی طلب برکت از طریق آن شیء. و در اصطلاح به معنای طلب برکت از طریق چیزها یا حقیقت‌هایی است که خداوند متعال برای آن‌ها امتیازها و مقام‌های خاصی قرار داده است؛ همانند لمس کردن یا بوسیدن دست پیامبر صلی الله علیه و آله یا برخی از آثار آن حضرت بعد از وفاتش.

## تبرک در قرآن کریم

### تبرک در قرآن کریم

کلمه برکت در قرآن کریم با الفاظ گوناگونی به کار رفته است؛ برای افاده این معنا که برخی از اشخاص یا مکان‌ها و زمان‌های معینی را خداوند متعال به جهات خاصی نوعی برکت افزوده است.

### الف) برکت در اشخاص

۱ - خداوند متعال درباره حضرت نوح علیه السلام و همراهانش می‌فرماید: ﴿ اِهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ ۚ ﴾ (۱۴۶۲) «ای نوح! از کشتی فرود آی که سلام ما و برکات و رحمت ما بر تو و بر آن اُمم و قبایلی که همیشه با تو هستند.» ۲ - همچنین درباره حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿ وَجَعَلْنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ۗ ﴾ (۱۴۶۳) «و مرا هر کجا باشم برای جهانیان مایه رحمت و برکت گردانید و تا زنده‌ام به عبادت نماز و زکات سفارش کرد.» ۳ - در مورد حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿ فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا ۗ ﴾ (۱۴۶۴) «چون موسی به آن آتش نزدیک شد او را ندا کردند. آن کس که در اشتیاق این آتش است یا به گردش در طلب است.» ... ۴ - و درباره حضرت ابراهیم و فرزندش اسحاق علیهما السلام خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ ۗ ﴾ (۱۴۶۵) «و مبارک گردانیدیم بر او و بر اسحاق.» ۵ - همچنین درباره اهل بیت پیامبر اکرم علیهم السلام، یا اهل بیت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: ﴿ رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ ۗ ﴾ (۱۴۶۶) «رحمت و برکات خدا مخصوص شما اهل بیت رسالت است؛ زیرا خداوند بسیار ستوده و بزرگوار است.»

### ب) برکت در زمان و مکان

لفظ برکت و مشتقات آن در مورد برخی از اماکن و بخش‌هایی از زمین یا زمان نیز به کار برده شده است: ۱ - خداوند متعال راجع به مکه مکرمه می‌فرماید: ﴿ إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًىٰ لِلْعَالَمِينَ ۗ ﴾ (۱۴۶۷) «همانا اولین خانه‌ای که برای مکان عبادت مردم بنا شده مکه است که در آن برکت و هدایت خلاق است.» ۲ - در رابطه با مسجد الاقصی و اطراف آن می‌فرماید: ﴿ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ ۗ ﴾ (۱۴۶۸) «پاک و منزّه است خدایی که در شبی بنده خود را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی سوق داد که پیرامونش را مبارک و پر نعمت ساخت.» ۳ - و درباره شب قدر می‌فرماید: ﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ ۗ ﴾ (۱۴۶۹) «همانا ما آن را در شبی پربرکت نازل کردیم، ما همواره اندازکننده بوده‌ایم.»



## تبرک در روایات

با مراجعه به روایات با طیف بسیاری از کلمات نبوی و اهل بیت‌علیهم‌السلام مواجه می‌شویم که سخن از تبرک به میان آورده و محمد و آل محمد‌علیهم‌السلام را اشخاص مبارک، معرفی نموده‌اند: ۱ - پیامبر صلی الله علیه و آله در کیفیت صلوات چنین دستور داده‌اند که بگویند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالَمِينَ أَنْكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ وَ السَّلَامُ كَمَا قَدْ عَلِمْتُمْ». (۱۴۷۰) ۲ - در صحیح بخاری در کیفیت صلوات به رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین آمده است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ». (۱۴۷۱)

## تبرک در تاریخ

آیا تبرک به مفهوم اصطلاحی آن یک واقعتاً تاریخی است و در بین امت‌های صاحب شریعت رایج بوده، تا از سیره و روش آنان کشف کنیم که تبرک در بین امت‌های دینی پیشین نیز امری مشروع بوده است؟ در پاسخ این سؤال می‌گوییم: تبرک به آثار انبیا، از جمله مسائلی است که در امت‌های دینی پیشین نیز سابقه داشته است، اینک به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم: ۱ - خداوند متعال در مورد تبرک حضرت یعقوب علیه السلام به پیراهن فرزندش حضرت یوسف علیه السلام می‌فرماید: { إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوَّةُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بِصَبْرًا }؛ (۱۴۷۲) «پیراهن مرا نزد پدرم [یعقوب] برده بر روی او افکنید تا دیدگانش بینا شود.» برادران حضرت یوسف علیه السلام امر برادر خود را امتثال نموده و پیراهن را برداشته و بر صورت یعقوب علیه السلام انداختند. پدری که در فراق فرزندش بر اثر شدت حزن و زیاده اشک، نابینا شده بود. در این هنگام به اذن خداوند متعال چشمان پدر به برکت پیراهن یوسف علیه السلام بینا شد. البته خداوند متعال قدرت دارد که این عمل را مستقیماً انجام دهد، ولی از آنجا که عالم، عالم اسباب و مسببات است و اسباب نیز برخی مادی و برخی معنوی است، حکمت الهی بر این تعلق گرفته که در انبیا و صالحین و آثارشان برکت قرار دهد تا از این طریق مردم به آنان اعتقاد پیدا کرده و به آنان نزدیک شوند و در نتیجه با الگو قرار دادن آنان به خداوند تقرب پیدا کرده و به ثواب او نایل آیند. ۲ - از جمله موارد دیگری که قرآن در مورد امت‌های دینی پیشین به آن اشاره کرده، تبرک جستن بنی اسرائیل به تابوتی است که در آن آثار آل موسی و آل هارون بوده است. خداوند متعال در قرآن کریم قصه پیامبر بنی اسرائیل را که بشارت به پادشاهی طالوت داد، این چنین حکایت می‌کند: { إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ }؛ (۱۴۷۳) «نشانه پادشاهی او این است که آن صندوق [عهد] که در آن آرامش خاطری از جانب پروردگارتان، و بازمانده‌ای از آنچه خاندان موسی و خاندان هارون [در آن] بر جای نهاده‌اند؛ در حالی که فرشتگان آن را حمل می‌کنند به سوی شما خواهد آمد.» این تابوت همان تابوتی است که مادر حضرت موسی علیه السلام به امر خدا فرزندش را در آن قرار داد و بر روی آب رها نمود، این تابوت در بین بنی اسرائیل احترام خاصی داشت؛ به حدی که به آن تبرک می‌جستند. حضرت موسی علیه السلام قبل از وفاتش، الواح و زره خود و آنچه از آیات نبوت بود در آن قرار داد و نزد وصی اش یوشع به ودیعه گذارد. این صندوق نزد بنی اسرائیل بود و آن را از دید مردم پنهان نگه می‌داشتند. بنی اسرائیل تا مادامی که تابوت نزدشان بود در عزت و رفاه بودند، ولی هنگامی که گناه کرده و به تابوت بی‌احترامی کردند، خداوند آن را مخفی نمود. آنان بعد از مدتی، آن را از یکی از انبیای شان خواستند؛ خداوند متعال طالوت را پادشاه آنان کرد و نشانه ملک او، همان صندوق [عهد] بود. زمخشری می‌گوید: «تابوت، صندوق تورات بوده است، و هر گاه حضرت موسی علیه السلام در صدد جنگ برمی‌آمد آن را بیرون آورده و در منظر بنی اسرائیل قرار می‌داد تا با دیدن آن آرامش پیدا کرده و در جهاد سست نگردند.» (... ۱۴۷۴) از



این داستان استفاده می‌شود که بنی اسرائیل نیز از تابوتی که آثار حضرت موسی در آن بوده تبرک می‌جستند و برای آن احترام خاصی قائل بوده‌اند.

## سیره مسلمین در تبرک

### الف) سیره صحابه در تبرک به پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش

محمد طاهر مکی می‌گوید: «تبرک به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله سنت صحابه بوده است که این سنت را تابعین و صالحین مؤمن نیز دنبال نموده‌اند. تبرک به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله در عصر آن حضرت واقع شد و حضرت بر کسی انکار نکرد و این خود دلیل قاطعی بر مشروعیت تبرک است؛ زیرا اگر این چنین نبود پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را از آن نهی می‌کرد؛ خصوصاً با در نظر گرفتن این نکته که غالب صحابه ایمان قوی داشته و تابع دستوره‌ای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده‌اند. (۱۴۷۵) ابن حجر می‌گوید: «هر مولودی که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله به دنیا آمده، قطعاً پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده است؛ زیرا اصحاب انگیزه فراوانی داشتند تا فرزندان خود را به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورده تا به پیامبر صلی الله علیه و آله متبرک ساخته و پیامبر صلی الله علیه و آله او را تحنیک کند. (۱۴۷۶) حتی گفته شده که بعد از فتح مکه، اهالی آن فرزندانشان را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آوردند تا دست مبارکش را بر سرشان کشیده و دعای به برکت نماید». (۱۴۷۷) در این زمینه روایات فراوانی است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱ - عایشه نقل می‌کند: صحابه دائماً فرزندان خود را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آوردند تا آنان را تحنیک کرده و مبارک گردانند. (۱۴۷۸) ۲ - ام‌قیس فرزندش را - که هنوز غذاخور نشده بود - نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و او را در دامن آن حضرت صلی الله علیه و آله قرار داد (۱۴۷۹) ابن حجر در شرح این حدیث می‌گوید: «از این حدیث استفاده می‌شود که تحنیک طفل و تبرک به اهل فضل، مستحب است». (۱۴۸۰) ۳ - انس می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که حلاق سر مبارکش را می‌تراشید و اصحاب دور وجودش طواف می‌کردند تا اگر دانه مویی از سر حضرت صلی الله علیه و آله جدا شود بر دستان آن‌ها قرار گیرد. (۱۴۸۱) ۴ - ابی جحیفه می‌گوید: خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم؛ در حالی که وضو می‌گرفت و مردم بر هم سبقت می‌گرفتند تا از آب وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله بهره ببرند. هر کس از آن آب بر می‌داشت، برای تبرک به خود می‌مالید و کسی هم که به آن دسترسی پیدا نمی‌کرد از رطوبت دیگری استفاده می‌برد. (۱۴۸۲) عروه از مسور و دیگران نقل می‌کند: هنگام وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله، نزدیک بود که مردم به دلیل هجوم آوردن برای تبرک از آب وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله خودشان را هلاک کنند. (۱۴۸۳) ۵ - سعد می‌گوید: از اصحاب رسول خدا شنیدم که می‌گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله کنار چاه بضاعه آمد و با دلوی از چاه آب کشید و با آن وضو گرفت و بقیه آن را داخل چاه ریخت. بعد از این جریان هر گاه شخصی مریض می‌شد، از آن چاه آب می‌کشیدند و او را می‌شستند، فوراً شفا می‌یافت. (۱۴۸۴) ۶ - ابو ایوب انصاری می‌گوید: بعد از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد خانه ما شد؛ من برای حضرتش غذا می‌آوردم، هنگامی که ظرف غذا را بر می‌گرداندم، من و همسرم از محل دست‌های پیامبر صلی الله علیه و آله در غذا به نیت تبرک برداشته و استفاده می‌کردیم. (۱۴۸۵) ۷ - مسلم به سند خود از انس نقل کرده که گفت: «إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي غَدَاةٍ مِنْهُ فَآتَى الْجَمْرَةَ فَرَمَاهَا ثُمَّ أَتَى مَنْزِلَهُ بَمَنَى وَنَحَرَ وَقَالَ لِلْحَلَّاقِ: خُذْ، وَاشَارَ إِلَى جَانِبِهِ الْأَيْمَنِ ثُمَّ الْأَيْسَرِ، ثُمَّ جَعَلَ يَعْطِيهِ النَّاسَ»؛ (۱۴۸۶) «پیامبر صلی الله علیه و آله به منی آمد، آن‌گاه به نزد جمره آمد و آن را رمی نمود. سپس به منزل خود در منی آمد و نحر کرد و به سر تراش فرمود: بچین (موهای مرا). و اشاره نمود به طرف راست و سپس به طرف چپ، آن‌گاه موها را به مردم داد.»

### ب) تبرک صحابه و تابعین به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از وفاتش

بخاری در «صحیح» بابی را به این مضمون ذکر کرده است. «آنچه از زره، عصا، شمشیر، ظرف، انگشتر و ... مو، کفش و ... از چیزهایی که صحابه و دیگران به آن‌ها بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تبرک می‌جستند». (۱۴۸۷) ۱ - نقل است که معاویه هنگام وفات وصیت کرد که با پیراهن، شلوار، قبا و مقداری از موی پیامبر صلی الله علیه و آله دفن شود. (۱۴۸۸) ۲ - عمر بن عبدالعزیز هنگام وفاتش دستور داد: مو و ناخن از پیامبر صلی الله علیه و آله را آورده، در کفنش قرار دهند. (۱۴۸۹) ۳ - ابن سعد می‌گوید: در حنوط انس بن مالک، کیسه‌ای از مشک و مویی از موهای رسول خدا صلی الله علیه و آله را قرار دادند. (۱۴۹۰) ۴ - ابن سیرین می‌گوید: به عیبده گفتم: نزد ما مقداری از موی پیامبر صلی الله علیه و آله از طرف انس یا اهل او باقی مانده که برای من محبوب‌تر است از دنیا و آخرت. (۱۴۹۱) ۵ - صفیه می‌گوید: هر گاه عمر بر ما وارد می‌شد دستور می‌داد تا کاسه‌ای که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ما بود به او دهیم، سپس آن را از آب زمزم پر می‌نمود و از آن می‌آشامید و به قصد تبرک بر صورتش می‌پاشید. (۱۴۹۲) ۶ - انس می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله بر امّ سلیم وارد شد و در آن جا مشکی از آب دید که بر دیوار آویزان شده بود؛ آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده از آن آب آشامید. امّ سلیم مشک را برداشته و دهانه آن را بریده و برای تبرک نزد خود نگاه داشت. (۱۴۹۳) ۷ - ابن سیرین نقل می‌کند: نزد انس بن مالک، عصایی از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که بعد از وفاتش آن را با او بین پهلوی و پیراهنش دفن نمودند. (۱۴۹۴) ۸ - ابراهیم بن عبدالرحمن بن عبدالقاری می‌گوید: ابن عمر را دیدم که دستش را بر جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در منبر کشیده و به صورت خود می‌مالید. (۱۴۹۵) ۹ - یزید بن عبدالله بن قسیط می‌گوید: «جماعتی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که وقتی مسجد از جمعیت خالی می‌شد، دست بر دستگیره منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله گذارده، آن‌گاه دعا می‌نمودند». (۱۴۹۶) ۱۰ - داوود بن صالح می‌گوید: «روزی مروان به روضه رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد، دید شخصی صورتش را بر روی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله گذارده است. به او گفت: آیا می‌دانی چه می‌کنی؟ هنگامی که آن شخص صورتش را برداشت مروان دید که او ابویوب است. ابویوب در جوابش فرمود: من به جهت این سنگ نیامده‌ام، بلکه به خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده‌ام. (۱۴۹۷) ۱۱ - ابن عساکر به سند خود از امام علی علیه السلام نقل می‌کند: بعد از دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام بر بالای قبر پدرش ایستاد و مشتی از خاک قبر را برداشته و بر دیدگانش مالید و فرمود: ماذا علی من شمّ ترّبهُ أحمد أن لا یشمّ مدی الزمان غوالیا صیبت علی مصائب لو أنّها صیبت علی الأیام عدن لیا لیا (۱۴۹۸) ۱۲ - سمهودی نقل می‌کند: عبدالله بن عمر دست راستش را بر قبر شریف پیامبر صلی الله علیه و آله می‌مالید و بلال نیز صورتش را. آن‌گاه از عبدالله بن احمد بن حنبل نقل می‌کند که این عمل به جهت شدت محبت بوده، و بدین جهت تعظیم و احترام اشکالی ندارد. (۱۴۹۹) ۱۳ - ابو الدرداء می‌گوید: «شبی بلال مؤذن پیامبر صلی الله علیه و آله در عالم رؤیا پیامبر صلی الله علیه و آله را زیارت نمود. حضرت صلی الله علیه و آله به او فرمود: این چه جفایی است که در حق ما نمودی! آیا وقت آن نشده که به زیارت ما بیایی؟ بلال محزون و خائف از خواب بیدار شد؛ فوراً سوار بر مرکب خود شد و به سوی مدینه حرکت نمود و مستقیماً به کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و شروع به گریه کرد؛ در حالی که صورتش را به قبر مبارک می‌مالید. حسن و حسین علیهما السلام بر او وارد شدند، بلال آنان را در بغل گرفت و بوسید». (۱۵۰۰) ۱۴ - نافع نقل می‌کند: ابن عمر را دیدم که نماز می‌گزارد در مکان‌هایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خوانده بود». (۱۵۰۱) ابن حجر در شرح این حدیث می‌گوید: «از این عمل ابن عمر استفاده می‌شود که دنبال نمودن آثار پیامبر صلی الله علیه و آله و تبرک به آن‌ها مستحب است». (۱۵۰۲) ۱۵ - ابن عبدالبرّ می‌گوید: «ابن عمر از آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار متابعت می‌نمود و در مواقع عرفه و دیگر مواضع به دنبال مکانی می‌رفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا وقوف نموده بود». (۱۵۰۳) ۱۶ - قاضی عینی در شرح حدیث عثمان بن عبدالله بن وهب درباره موی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: «نزد ام سلمه تعدادی از موی قرمز پیامبر صلی الله علیه و آله بود که در ظرفی نگه‌داری می‌کرد و همیشه مردم هنگامی که مریض می‌شدند به آن تبرک می‌جستند و از برکت آن

استشفا می‌بردند، و موی حضرت را برداشته و در ظرفی از آب گذاشته و آن را می‌آشامیدند و بدین صورت شفا پیدا می‌کردند... « (۱۵۰۴) ۱۷ - یحیی بن حارث ذماری می‌گوید: واثله بن اسقع را ملاقات کردم و به او گفتم: تو با این دستت با رسول خداصلی الله علیه و آله بیعت کرده‌ای؟ گفت: آری. گفتم: دستت را بده تا ببوسم. او دستش را به من داد و من آن را بوسیدم. « (۱۵۰۵) ۱۸ - بخاری در کتاب «الادب المفرد» از عبدالرحمن بن رزین نقل کرده که گفت: گذرمان بر ربنده افتاد. به ما گفته شد که سلمه بن اکوع رحمه الله در آنجا است. ما به نزد او آمده و بر او سلام کردیم. او دستانش را بیرون آورد و گفت: با این دو دست با رسول خداصلی الله علیه و آله بیعت نمودم. مشاهده کردیم که کف دستانش همانند کف پای شتر کلفت بود، ما برخاسته و آن را بوسیدیم. « (۱۵۰۶) ۱۹ - ابی برده می‌گوید: وارد مدینه شدم و عبدالله بن سلام را ملاقات نمودم، او به من گفت: به منزل من بیا تا از ظرفی که رسول خداصلی الله علیه و آله در آن آب آشامیده به تو آب دهم و نیز در مکانی که رسول خدا در آن مکان نماز خوانده نماز بجا آوری. « (۱۵۰۷) ۲۰ - ابی مجلز می‌گوید: ابو موسی بین مکه و مدینه بود. نماز عشا را دو رکعتی به جای آورد سپس برخاست و یک رکعت نماز وتر به جای آورد و در آن صد آیه از سوره نساء خواند سپس گفت: من کوتاهی نمی‌کنم که قدمم را جایی بگذارم که رسول خداصلی الله علیه و آله گذارده است و نیز همان چیزی را که رسول خداصلی الله علیه و آله قرائت کرده قرائت کنم. « (۱۵۰۸) ۲۱ - بخاری نقل می‌کند: «چون هنگام وفات عمر بن خطاب رسید به فرزندش عبدالله گفت: به نزد عایشه برو و سلام مرا به او برسان و نگو امیرالمؤمنین زیرا من امروز امیرالمؤمنین نیستم، بلکه بگو: عمر بن خطاب از تو می‌خواهد تا اجازه دهی من در کنار دو صاحبم دفن شوم. عبدالله اذن گرفت و سلام کرد و بر عایشه وارد شد درحالی که او می‌گریست، و گفت: عمر سلام می‌رساند و از شما اجازه می‌خواهد تا در کنار دو صحابش دفن شود» (۱۵۰۹) ۲۲ - عبدالله بن احمد بن حنبل می‌گوید: پدرم را دیدم که تارمویی از موهای پیامبرصلی الله علیه و آله را گرفته و بر لب‌های خود می‌گذارد و می‌بوسد، و گمان می‌کنم که آن را بر چشم خود می‌گذاشت و نیز در آبی می‌شست و آن را می‌آشامید و به واسطه آن استشفا می‌جست. و نیز دیدم که کاسه پیامبرصلی الله علیه و آله را گرفته و در آب فرو برده و از آن می‌آشامید... و نیز ثابت شده که عبدالله بن احمد از پدرش سؤال کرد درباره کسی که برآمدگی منبر پیامبرصلی الله علیه و آله و نیز حجره حضرت صلی الله علیه و آله را مس می‌کند. او در جواب گفت: من به این عمل اشکالی نمی‌بینم. (۱۵۱۰)

### دلالت نصوص تبرک

نصوص تبرک به آثار پیامبرصلی الله علیه و آله دلالت صریح دارد بر این که برکت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ذاتش به اشیایی که به حضرت یک نوع ارتباط داشته منتقل می‌شود. نووی در شرح صحیح مسلم در مورد حدیث عتبان بن مالک که از پیامبرصلی الله علیه و آله درخواست کرد تا در مکان او نماز گذارد تا آنجا را مصلاهی خود قرار دهد می‌گوید: «وفی حدیث عتبان فوائد کثیره منها: التبرک بالصالحین و آثارهم و الصلاة فی المواضع التي صلوا بها و طلب التبرک منهم.» (۱۵۱۱) «و در حدیث عتبان فوائد بسیاری است از جمله آن‌ها تبرک به صالحین و آثار آنان و نماز بجای آوردن در مواضعی که آنان در آنجا نماز به جای آوردند و نیز طلب تبرک از آنان». ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» در شرح این حدیث می‌گوید: «إنما استأذن النبي صلی الله علیه و آله لأنه دعی للصلاة ليتبرک صاحب البيت بمكان صلاته، فسأله ليصلی في البقعة التي يحب تخصيصها بذلك.» (۱۵۱۲) «پیامبرصلی الله علیه و آله اذن خواست، زیرا او دعوت به نماز شده بود تا صاحب خانه به مکان نماز حضرت تبرک جوید. لذا از او خواست تا پیامبرصلی الله علیه و آله در قسمتی را که اختصاص به این کار داده بود نماز به جای آورد.» همین عبارت از قاضی عینی در «عمدة القاری» و شیخ صدیق حسن خان در «عون الباری» نقل شده است.

## رأی ابن تیمیه و احمد بن حنبل در تبرک

ابن تیمیه در کتاب «اقتضاء الصراط المستقیم» نقل می‌کند: «احمد بن حنبل و غیر او اجازه داده‌اند تا انسان منبر و جا دستی پیامبر صلی الله علیه و آله را بر روی منبر برای تبرک مسح نماید! ولی مسح قبر آن حضرت را رخصت نداده‌اند! ولی برخی دیگر از اصحاب ما روایتی از احمد نقل کرده که مسح قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز جایز شمرده است.» (۱۵۱۳)

### شفاعت

### شفاعت

یکی از اعتقادات عموم مسلمانان و معتقدان به ادیان، مسئله شفاعت است؛ یعنی روز قیامت اولیای الهی، در حق گروهی از گناه‌کاران شفاعت کرده و آنان را از عقاب جهنم نجات می‌دهند. و یا بنابر تفسیر برخی از شفاعت، اولیای الهی با شفاعتشان از شخصی سبب ترفیع درجه او می‌شوند. لیکن در اندازه و ویژگی‌های آن اختلاف است؛ یهود برای اولیای خود بدون هیچ قید و شرطی حق شفاعت قائل است که قرآن به طور آشکار آن را باطل می‌داند. در میان مسلمانان، وهابیان معتقدند که تنها می‌توان از خدا طلب شفاعت کرد و اگر کسی از خود شافعان، طلب شفاعت کند مشرک است، ولی عموم مسلمانان قائلند این حقی را که خداوند برای شافعان قرار داده، می‌توان از آنان طلب نمود، البته با اعتقاد به این‌که: اصل این حق از آن خداست و اولیا بدون اذن او شفاعت نمی‌کنند. در این مبحث به این موضوع می‌پردازیم.

### اجماع امت

علمای اسلام بر مشروعیت شفاعت و این‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی از شفیعان روز قیامت است، اجماع کرده‌اند؛ اگرچه در برخی از فروع شفاعت اختلاف نموده‌اند. اینک دیدگاه بزرگان شیعه و سنی را نقل می‌کنیم: ۱ - ابو منصور ماتریدی (متوفای ۳۳۳ ه.ق) در ذیل آیه شریفه { وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى } (۱۵۱۴) می‌گوید: این آیه اشاره به شفاعت مقبول در اسلام دارد. (۱۵۱۵) ۲ - تاج الدین ابوبکر کلاباذی (متوفای ۳۸۰ ه.ق) می‌گوید: «علما اجماع دارند که اقرار به تمام آنچه خداوند در مورد شفاعت ذکر کرده و روایات نیز بر آن توافق دارد، واجب است.» (... ۱۵۱۶) ۳ - شیخ مفید (۳۳۶ - ۴۱۳ ه.ق) می‌فرماید: «امامیه اتفاق نظر دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت برای جماعتی از مرتکبان گناهان کبیره از امت خود، شفاعت می‌کند. و نیز امیرالمؤمنین و امامان دیگر علیهم السلام برای صاحبان گناهان کبیره از شیعیان، شفاعت می‌کنند. و خداوند بسیاری از خطاکاران را با شفاعت آنان از دوزخ نجات می‌دهد.» (۱۵۱۷) ۴ - شیخ طوسی رحمه الله (۳۸۵ - ۴۶۰ ه.ق) می‌گوید: «شفاعت نزد ما امامیه از آن پیامبر صلی الله علیه و آله، بسیاری از اصحابش، تمام امامان معصوم علیهم السلام و بسیاری از مؤمنان صالح است.» (۱۵۱۸) ۵ - ابو حفص نسفی (متوفای ۵۳۸ ه.ق) می‌گوید: «شفاعت رسولان و خوبان از ائمت اسلامی، در حق گناه‌کاران کبیره، با اخبار مستفیض، ثابت است.» (۱۵۱۹) ۶ - تفتازانی در شرح این عبارت، رأی نسفی را بدون هیچ تردیدی تصدیق کرده است. (۱۵۲۰) ۷ - قاضی عیاض بن موسی (متوفای ۵۴۴ ه.ق) می‌گوید: «مذهب اهل سنت بر جواز شفاعت است عقلاً، و صریح آیات و اخبار نیز بر وقوع آن اذعان دارند.» (۱۵۲۱) ۸ - قاضی بیضاوی در تفسیر آیه شریفه { وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ } می‌گوید: «برخی، این آیه را دلیل نفی شفاعت از گناه‌کاران کبیره دانسته‌اند، ولی باید دانست که آیه مخصوص کافران است؛ زیرا آیات و روایات فراوانی دلالت بر تحقق شفاعت در ائمت دارد.» (۱۵۲۲) ۹ - قتیب نیشابوری می‌گوید: «میان مسلمانان اختلافی نیست که شفاعت امری است ثابت و مقتضای آن اسقاط ضررها و عقوبات است.» (۱۵۲۳) ۱۰ -

ابن تیمیه حَرّانی (۷۲۸ ه.ق) می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه وآله در روز قیامت سه نوع شفاعت دارد ... نوع سوم درباره کسانی است که مستحق آتش جهنمند». (۱۵۲۴) ۱۱ - نظام الدین قوشجی (۸۷۹ ه.ق) می‌گوید: «مسلمانان بر ثبوت شفاعت، به جهت قول خداوند متعال { عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا (۱۵۲۵) } اتفاق نظر دارند». (۱۵۲۶) ۱۲ - شعرانی حنفی می‌گوید: «همانا محمد صلی الله علیه وآله اولین شفاعت کننده روز قیامت است». (... ۱۵۲۷) ۱۳ - علامه مجلسی (۱۱۱۰ ه.ق) می‌فرماید: «در مورد شفاعت، بین مسلمانان اختلافی نیست که از ضروریات دین اسلام است؛ به این معنا که رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز قیامت برای امت خود، بلکه امت‌های پیشین شفاعت می‌کند». (... ۱۵۲۸) ۱۴ - محمد بن عبدالوهاب (۱۱۱۵ - ۱۲۰۶ ه.ق) می‌گوید: «شفاعت برای پیامبر صلی الله علیه وآله و سایر انبیا و ملائکه و اولیا و کودکان، از جمله اموری است که مطابق روایات وارده، ثابت است» (... ۱۵۲۹)

## شفاعت در قرآن کریم

### شفاعت در قرآن کریم

آیات مربوط به شفاعت را می‌توان بر چند دسته تقسیم نمود:

#### ۱ - آیاتی که شفاعت را نفی می‌کنند

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبْعَثُ فِيهِ وَلَا خَلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ } (۱۵۳۰) «ای اهل ایمان! از آنچه روزی شما کردیم، انفاق کنید پیش از آن که روزی بیاید که نه خرید [و فروشی] هست و نه دوستی و شفاعتی به کار آید و کافران در آن روز درمی‌یابند که به خود ستم کردند». ولی آیات دیگر به وجود شفاعت به اذن خداوند متعال صراحت دارد. پس آیه فوق شفاعت بدون اذن را نفی می‌کند.

#### ۲ - ابطال عقیده یهود در شفاعت

{ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنْتِي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ \* وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ } (۱۵۳۱) «ای بنی اسرائیل! یاد کنید نعمت‌هایی را که به شما عطا کردم و شما را بر عالمیان برتری دادم. و دوری کنید از روزی که در آن، کسی به جای دیگری مجازات نشود و هیچ شفاعت از کسی پذیرفته نشود و عوض قبول نکنند و یاری نشنوند». قرآن اعتقاد به یک نوع شفاعت باطل را که در یهود بوده، رد می‌کند، شفاعتی که هیچ‌گونه شرطی در شفیع یا کسی که شفاعت شده قرار نمی‌دهد و هیچ نوع ارتباطی با اذن خداوند ندارد.

#### ۳ - نفی شفاعت از کافران

{ وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ \* حَتَّىٰ آتَانَا الْيَقِينَ \* فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ } (۱۵۳۲) «و روز جزا را تکذیب می‌کردیم تا آن که [با مرگ] یقین به قیامت پیدا کردیم، پس در آن روز شفاعت شفیعان سودی به آنان نرساند.»

#### ۴ - نفی صلاحیت شفاعت از بت‌ها

{ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَبْتُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي

الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ (۱۵۳۳) [این مردم نادان] به جای خدا چیزهایی را می‌پرستند که به آن‌ها هیچ سود و زیانی نمی‌رساند و می‌گویند که این بت‌ها شفیع ما نزد خدا هستند، به اینان بگو شما به بهانه شفاعت بت‌ها می‌خواهید به خدا چیزی که در همه آسمان‌ها و زمین علم به آن ندارد، یاد دهید؟! خدا از آنچه شریک او قرار می‌دهید برتر و منزّه است.»

## ۵ - اختصاص شفاعت به خداوند

{ قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ؛ (۱۵۳۴) «بگو [ای پیامبر!] شفاعت تنها از آن خداست که مالک زمین و آسمان‌هاست و پس از مرگ، بازگشت همه شما به سوی اوست.»

## ۶ - شفاعت مشروط برای غیر خدا

{ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ؛ (۱۵۳۵) «هیچ شفیع جز به اجازه او نخواهد بود.» { وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ؛ ... (۱۵۳۶) «و نفع نمی‌دهد شفاعت نزد خدا مگر برای کسی که خداوند به او اذن دهد.» مقتضای جمع بین آیات این است: - از آنجا که طبق عقیده توحید افعالی، و این که مؤثری بالاصاله در عالم به جز خدا نیست، و هر تأثیری به اذن و اراده اوست - برخی از آیات، شفاعت را منحصرأً برای خدا قرار داده است، ولی منافات ندارد که این حق اختصاصی خود را به کسی بدهد، تا با اجازه او، اعمال کند. همان گونه که به پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیای خود چنین اجازه‌ای داده است.

## ضرورت شفاعت

### ضرورت شفاعت

با چند عامل می‌توان شفاعت را از جمله ضروریات جامعه بشری به حساب آورد:

## ۱ - ابتلای مردم به گناه

برخی می‌گویند: تنها نجات دهنده انسان در روز قیامت، عمل صالح است، همان گونه که در قرآن آمده است: { وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءٌ الْحُسْنَى؛ (۱۵۳۷) «و اما کسی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهد برای او پاداش نیکی است.» هر چند رسیدن به جزا و سعادت، وابستگی زیادی بر عمل دارد، ولی از آیات دیگر آشکارا استفاده می‌شود که عمل به تنهایی باعث نجات بشر نخواهد بود، مگر این که با رحمت گسترده الهی ضمیمه گردد. (۱۵۳۸)

## ۲ - گستره رحمت الهی

{ رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا؛ (۱۵۳۹) «پروردگارا! رحمت و علمت را بر هر چیزی گسترش دادی.» { فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ؛ (۱۵۴۰) «پس اگر ای پیامبر تو را تکذیب کنند بگو خدای شما دارای رحمت بی‌منتها است.» می‌دانیم که شفاعت از مصادیق رحمت الهی است.

## ۳ - نجات، اصل اولی در انسان

دلیل و برهان عقلی نشان می‌دهد که اصل اولی در انسان، سلامت از هر گونه عذاب دنیوی و اخروی است و لذا توقف در برزخ، و



نیز مراحل مختلف در روز قیامت و ورود در جهنم - در مدتی محدود - همه برای آن است که انسان پاک شده و به جوهر اصلی خود باز گردد، و شفاعت نیز در همین راستاست.

## اثر شفاعت

درباره نتیجه و اثر شفاعت دو نظر وجود دارد: ۱ - شفاعت به معنای از بین رفتن گناهان و عقاب است. ۲ - شفاعت؛ یعنی زیادی ثواب و ترفیع درجات. بیشتر مسلمانان معتقد به قول اولند. ولی معتزله قول دوم را پذیرفته‌اند و حق با قول اول است؛ به چند دلیل: ۱ - اصل اعتقاد به شفاعت، در بین یهود و بت پرستان قبل از اسلام رایج بوده است و اسلام، بعد از آن که خرافات آن را پیراست، در جامعه اسلامی مطرح ساخت. و کسانی که از دیدگاه‌های یهود و بت پرستان قبل از اسلام، در امر شفاعت اطلاع دارند، می‌دانند شفاعتی را که آنان برای انبیا و پدرانشان معتقد بودند، در سقوط گناهان و غفران آن‌ها بوده است. و تنها اشکال مهم شان آن بود که حق شفاعت را بدون هیچ شرطی برای آنان قائل بودند، ولی اسلام با پذیرش اصل اعتقاد به شفاعت، آن را مشروط به اذن خداوند نمود، آنجا که می‌فرماید: { مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ }؛ (۱۵۴۱) «کیست که نزد خدا شفاعت کند مگر به اذن او.» { وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى }؛ (۱۵۴۲) «و آن‌ها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای او) است شفاعت نمی‌کنند.» ۲ - روایات شیعه و اهل سنت بر عمومیت شفاعت دلالت دارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أدخرت شفاعتی لأهل الکبائر من أمتی»؛ (۱۵۴۳) «شفاعتم را برای صاحبان گناهان کبیره امتم، ذخیره کرده‌ام.» ۳ - برخی از آیات تصریح می‌کند که خداوند حتی بدون توبه، از گناهان عفو می‌کند، که این با شفاعت به معنای اسقاط گناهان سازگاری دارد. خداوند متعال می‌فرماید: { هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ }؛ (۱۵۴۴) «او کسی است که توبه را از بندگان خود می‌پذیرد و گناهان را عفو می‌نماید.»

## درخواست شفاعت از شفاعت کنندگان

همان گونه که اشاره شد، برخی از گناه کاران به واسطه شفاعت، مورد عفو و بخشش الهی قرار خواهند گرفت، قرآن کریم و سنت نیز بر این مطلب تصریح نموده است. قرآن کریم با مسلم گرفتن اصل شفاعت، یادآور می‌شود که شفاعت تنها به اذن الهی انجام می‌پذیرد: { مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ }؛ «کیست که در پیشگاه الهی به شفاعت برخیزد مگر به فرمان او.» و نیز می‌فرماید: { مَا مِنْ شَافِعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ }؛ «هیچ شفیع جز با اجازه او نخواهد بود.» و از طرفی دیگر به ابطال عقیده بت پرستان و مشرکان در این مورد پرداخته است؛ زیرا آنان برای شفاعت هیچ گونه شرط و قیدی مانند اذن خدا قائل نیستند. قرآن کریم در رد این عقیده می‌فرماید: { وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَغْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ }؛ (۱۵۴۵) «[این مردم نادان] به جای خدا چیزهایی را می‌پرستند که به آن‌ها هیچ سود و زبانی نمی‌رساند و می‌گویند که این بت‌ها شفیع ما نزد خدا هستند، به اینان بگو شما به بهانه شفاعت بت‌ها، می‌خواهید به خدا چیزی که در همه آسمان‌ها و زمین علم به آن ندارد یاد دهید؟ خدا از آنچه شریک او قرار می‌دهید، برتر و منزّه است.» بنابر اگر کسی این با استدلال به آیتی که شفاعت خواهی مشرکان از بت‌ها را مردود می‌شمارد، قصد داشته باشد اصل شفاعت در اسلام را زیر سؤال ببرد، مغالطه‌ای آشکار است؛ چرا که در شفاعت اسلامی، نه اعتقاد به الوهیت شافعان مطرح است و نه بی‌قید و شرط بودن شفاعت آنان. قرآن کریم از فرشتگان به عنوان شفاعت کنندگانی یاد کرده است که جز درباره کسانی که خداوند رضایت می‌دهد، شفاعت نخواهند کرد: { يَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ \* لَمَا يَشْفِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ \* يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى }؛ (۱۵۴۶) «بلکه آنان بندگان مقرب خدا هستند که هرگز پیش از امر خدا کاری نخواهند کرد و هر چه کنند به فرمان اوست ...، از احدی، جز آن که خدا از او راضی است، شفاعت نکنند.» پس هر گاه اصل شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله



و دیگران در قیامت مورد تأیید است، درخواست آن از سوی مؤمنان نیز امری مشروع خواهد بود. همان‌گونه که درخواست دعا از دیگران امری مشروع است.

### تحقیق مطلب

#### تحقیق مطلب

برای روشن شدن مطلب و این که درخواست شفاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر اولیای الهی کار باطلی نیست، به دو نکته اشاره می‌کنیم: ۱- این که طب شفاعت همان طلب دعا است. ۲- این که طلب دعا از صالحان امری مستحب در اسلام است که همه مسلمان حتی وهابیان آن را اجازه داده‌اند.

#### توضیح نکته اول

همان‌گونه که اشاره شد، شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر شفیعان در حقیقت درخواست آنان از خداوند متعال و طلب مغفرت از خداوند سبحان برای گناه کاران است. و خدای سبحان به آنان اذن داده تا در ظرفیت‌های خاص برای مردم دعا کنند، و در همان موارد نیز، استجاب دعا را ضمانت کرده است. و لذا آنان در غیر مواردی که اذن داده شده، دعا نمی‌کنند. و معنای جمله «یا وجهاً عند الله اشفع لنا عند الله» همین است. مفسر معروف اهل سنت، نیشابوری از مقاتل در تفسیر قول خداوند: { مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا }، (۱۵۴۷) نقل کرده که گفت: «... الشفاعة إلى الله إنما هي دعوة الله لمسلم»؛ (۱۵۴۸) «... شفاعت نزد خدا همانا خواستن از خدا برای مسلمان است». فخر رازی شفاعت را به دعا و توسل به سوی خدای متعال معنا می‌کند. او می‌گوید: «خداوند متعال به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: { وَاشْفَعْ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ أَوْلِيَاءِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ } (۱۵۴۹) محمد صلی الله علیه و آله را امر کرده که اولاً برای خودش استغفار کند و سپس برای دیگران استغفار نماید...» (۱۵۵۰) مسلم در صحیح خود از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ما من رجل مسلم يموت فيقوم على جنازة أربعون رجلاً لا يشركون بالله إلا شفعهم الله فيه»؛ (۱۵۵۱) «هیچ فرد مسلمانی نیست که بمیرد و بر جنازه او چهل مرد که به خدا شرک نمی‌ورزند قیام کرده [و بر او دعا کنند] جز آن که خداوند آنان را در حق آن میت شفیع گرداند». بخاری در صحیح خود بابی را منعقد کرده تحت عنوان: «إذا استشفعوا إلى الامام ليستسقى لهم لم يردهم»، (۱۵۵۲) هر گاه امام را شفیع خود قرار دهند تا برای آن‌ها طلب باران کند خداوند آنان را رد نخواهد کرد. از این عبارت استفاده می‌شود که حقیقت شفاعت همان دعا و خواستن از خداوند است. و طلب شفاعت از ولی خدا به معنای طلب خواستن و دعا است.

#### توضیح نکته دوم

طلب دعا و خواستن از مؤمن نه تنها شرک و حرام نیست، بلکه امری مستحب و راجح می‌باشد و انسان می‌تواند در حال حیات و ممات از کسی بخواهد تا برای او دعا کند و کاری را برای او از خدا بخواهد.

#### درخواست از اولیای الهی در حال حیات

درخواست دعا از شخصی؛ خصوصاً از اولیای الهی در حال حیات هیچ اشکالی ندارد و مطابق قرآن و حدیث است. خداوند متعال می‌فرماید: { وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَشْفِعْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوْ أَوْرُسُوا رُؤْسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ }؛ (۱۵۵۳) «و هر گاه به آنان

گفته شود بیاید تا رسول خدا برای شما از حق آمرزش بطلبد، سرپیچی می‌کنند و می‌بینی که با تکبر و نخوت روی می‌گردانند.» و نیز درباره برادران حضرت یوسف علیه السلام می‌فرماید: { قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ \* قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ }؛ (۱۵۵۴) «برادران یوسف عرضه داشتند: ای پدر! بر تقصیرات ما از خدا آمرزش بخواه که درباره یوسف خطا کرده‌ایم. پدر گفت: به زودی از درگاه خدا برای شما آمرزش می‌طلبم که او بسیار آمرزنده و مهربان است.» قرآن نیز دستور داده است تا گنه کاران به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفته و از او درخواست استغفار نمایند، آنجا که می‌فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا }؛ (۱۵۵۵) «و هنگامی که به نفس خود ظلم کردند نزد تو آمده و از خدا طلب مغفرت کرده و رسول نیز برای آنان استغفار کند، در آن هنگام به طور حتم خداوند را توبه‌پذیر رحیم خواهند یافت.» ترمذی از انس نقل کرده که گفت: «سألت النبي صلى الله عليه وآله أن يشفع لي يوم القيامة؟ فقال: أنا فاعل. قلت: فأين اطلبك؟ قال: على الصراط»؛ (۱۵۵۶) «من از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کردم که برای من در روز قیامت شفاعت کند؟ حضرت فرمود: من انجام خواهم داد. عرض کردم: کجا به دنبال شما باشم؟ فرمود: در کنار صراط.» این حدیث رجالش رجال صحیح است جز آن که در سندش ابو الخطاب حرب بن میمون واقع است. گرچه بخاری او را تضعیف کرده ولی اکثر علما او را توثیق نموده‌اند. ابو الخطاب انصاری می‌گوید: «او بصری صدوق است.» یحیی بن معین می‌گوید: «او صالح است، و علی بن مدینی و دیگران او را توثیق نموده‌اند.» (۱۵۵۷) ابن حجر می‌گوید: خطیب در کتاب «المتفق و المفتقر» گفته که او ثقة است. (۱۵۵۸) اگر بخاری او را تضعیف کرده به جهت این است که او قَدَری بوده و با عقیده او موافق نبوده است، و لذا نمی‌توان به تضعیف او توجه نمود. طبرانی در «المعجم الكبير» نقل کرده که سواد بن قارب رضی الله عنه قصیده خود را این گونه انشاد کرد: وَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ لَا رَبَّ غَيْرَهُ وَأَنَّكَ مَأْمُونٌ عَلَى كُلِّ غَائِبٍ وَأَنَّكَ أَدْنَى الْمَسْلَمِينَ وَسِيْلَةٌ إِلَى اللَّهِ يَا بِنِ الْأَكْرَمِينَ الْأَطَائِبِ فَمَرْنَا بِمَا يَأْتِيكَ يَا خَيْرَ مَرْسَلٍ وَإِنْ كَانَ فِيهَا شَيْبُ الذُّوَابِ وَكُنْ لِي شَفِيعًا يَوْمَ لَا ذُو شَفَاعَةٍ بِمَغْنٍ فِتْيَالًا عَنْ سَوَادِ بْنِ قَارِبٍ (۱۵۵۹) رفاعی در توجیه این شعر می‌گوید: «سواد بن قارب رسول خدا صلی الله علیه و آله را مورد خطاب قرار داده و امیدوار است که حضرت نزد خداوند متعال شفیع او در روز قیامت باشد.» (... ۱۵۶۰) ابن عباس روایت کرده: «لَمَّا فَرَّغَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ تَغْسِيلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: «بَأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، أَذْكَرْنَا عِنْدَ رَبِّكَ»؛ (... ۱۵۶۱) «چون امیرالمؤمنین علیه السلام از غسل پیامبر صلی الله علیه و آله فارغ شد خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: پدر و مادرم به فدای تو، ما را نزد پروردگارت یاد کن.» ... نیز روایت شده: «لَمَّا تَوَفَّى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَاءَ أَبُو بَكْرٍ مِنْ سَلْعٍ وَوَقَفَ عَلَى فُوتَةٍ وَكَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ وَقَبْلَهُ وَقَالَ: بَأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي طَبْتُ حَيًّا وَمَيِّتًا، وَاذْكَرْنَا عِنْدَ رَبِّكَ»؛ (۱۵۶۲) «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نمود ابوبکر از سلع آمد و چون از وفات حضرت مطلع شد، پارچه را از روی حضرت کنار زده و او را بوسید و گفت: پدر و مادرم به فدای تو، تو در حال حیات و ممات خود خوب بودی، ما را نزد پروردگارت یاد بنما.» اگر در حال حیات درخواست شفاعت صحیح است، در حال ممات نیز صحیح می‌باشد؛ زیرا در جای خود حیات برزخی را اثبات نموده‌ایم.

### وهابیان و درخواست شفاعت از شفیعان

وهابیان اصل شفاعت را قبول دارند، ولی در پاره‌ای از احکام و ویژگی‌های آن دیدگاه‌هایی خاص دارند که موجب شده تا عقیده مسلمانان دیگر را در مورد شفاعت شرک آلود بدانند. مهم‌ترین مسئله مورد اختلاف درباره شفاعت، به درخواست شفاعت از شافعان بازمی‌گردد. درخواست شفاعت از شافعان - چه در حال حیات آن‌ها و چه پس از مرگ آنان - از نظر مسلمانان امری جایز و مشروع است، ولی به اعتقاد وهابیان امری نامشروع بلکه شرک آلود است. آنان شفاعت را تنها در صورتی صحیح می‌دانند که انسان مستقیماً از خداوند بخواهد که پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر کسانی که مأذون در شفاعت می‌باشند، در حق انسان شفاعت

کنند. ابن تیمیه می‌گوید: «اگر کسی بگوید: از پیامبر به جهت نزدیکی به خدا می‌خواهم تا شفیع من در این امور باشد، این از کارهای مشرکان است.» (۱۵۶۳) محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «طلب شفاعت تنها باید از خدا باشد نه شافعان؛ یعنی باید گفت: بار خدایا! محمد را در حق ما در روز قیامت شفیع گردان.» (... ۱۵۶۴)

## دلایل وهابیان

### دلایل وهابیان

وهابیان برای اثبات مدّعی خود به ادله‌ای تمسک کرده‌اند:

### دلیل اول

طلب شفاعت از شفیع به منزله خواندن غیر خدا است و این شرک در عبادت است؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: { فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا }؛ (۱۵۶۵) «با خدا هیچ کس را نخوانید.»

### پاسخ

خواندن غیر خدا به طور مطلق نه حرام است و نه مستلزم شرک؛ زیرا اگر انجام عملی توسط فردی مجاز و مشروع باشد، درخواست انجام آن از وی نیز مجاز و مشروع خواهد بود؛ هر گاه شفاعت کردن برای پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر شفیعان در قیامت، حق و مشروع است. طلب شفاعت از آنان نیز چنین خواهد بود. حقیقت شفاعت، دعا کردن شفیع برای مستحق شفاعت و درخواست بخشش او از جانب خداوند است. بنابر این، همان‌گونه که انسان می‌تواند از هر فرد مسلمان و مؤمنی درخواست دعا کند - که این مطلب مورد قبول وهابیان است - طلب شفاعت از غیر خدا هم جایز خواهد بود. لیکن در طلب شفاعت از دیگران، تنها از کسانی می‌توان طلب کرد که شایستگی شفاعت را دارند؛ مانند پیامبران، مؤمنان صالح و فرشتگان. ترمذی از انس بن مالک نقل کرده که از پیامبر صلی الله علیه و آله خواست تا در قیامت او را شفاعت کند. (۱۵۶۶) فرزندان یعقوب نیز از پدر خواستند تا برای آمرزش آنان استغفار نماید: { يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ }؛ (۱۵۶۷) «برادران یوسف عرضه داشتند ای پدر! برای ما از خدا آمرزش طلب کن که [درباره یوسف] خطا کرده‌ایم.» و نیز خداوند به جهت عفو و آمرزش گناهان، مردم را دعوت می‌کند که از پیامبر صلی الله علیه و آله بخواهند تا برای آنان استغفار نماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا }؛ (۱۵۶۸) «و هنگامی که به نفس خود ظلم کردند، نزد تو آمده و از خدا طلب مغفرت کرده که تو بر آنان استغفار کنی و در آن هنگام به طور حتم خدا را توبه‌پذیر مهربان خواهند یافت.» اگر وهابیان طلب دعا از پیامبر صلی الله علیه و آله را پس از وفات او شرک می‌دانند، در هر دو حالت شرک خواهد بود. گذشته از این، مرگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مربوط به جسم اوست، اما روح او زنده است و شنیدن درخواست دعا و شفاعت و اجابت آن مربوط به روح است نه بدن. در بحث حیات برزخی به تفصیل به اثبات حیات روحانی پرداخته شده است.

### دلیل دوم

به گواهی قرآن کریم، خداوند مشرکان عصر رسالت را به این دلیل که از غیر خدا طلب شفاعت می‌کردند، مشرک دانسته است: { وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ }؛ (۱۵۶۹) «آنان به جای خدا، چیزهایی را می‌پرستیدند

که به آن‌ها هیچ سود و زیانی نمی‌رساند و می‌گویند که این بت‌ها شفیع ما نزد خدا هستند.»

### پاسخ

در این که مشرکان عصر رسالت برای بت‌ها و معبودهای خود مقام شفاعت قائل بودند، تردیدی نیست، ولی آنچه در این آیه آمده این است که آنان هم بت‌ها را عبادت می‌کردند و هم برای آنان مقام شفاعت قائل بودند، و اعتقاد به شفاعت همراه با عبادت آن‌ها، سبب مذمت آنان شده است. مشرکان همچنین حق شفاعت بی‌قید و شرطی برای موجوداتی قائل بودند که خداوند چنین مقامی را به آنان نداده بود. و این امور سبب مذمت و شرک آلود شدن اعتقاد و درخواست آنان شد. ولی اگر اعتقاد به مقام شفاعت، در حق کسی باشد که خداوند برای آن‌ها این حق را قرار داده و به کار گرفتن آن را نیز به اذن خدا بداند و این اعتقاد منجر به عبادت شفیع نشود، دلیلی بر حرمت آن نیست.

### دلیل سوم

قرآن کریم شفاعت را حق ویژه خداوند دانسته است: { قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا }؛ (۱۵۷۰) «بگو شفاعت تنها از آن خداوند است.» بنابر این باید شفاعت را فقط از خداوند درخواست کرد.

### پاسخ

شفاعت از آن جهت که نوعی تأثیرگذاری در سرنوشت بشر است، از مظاهر و جلوه‌های ربوبی خداوند است و بدین جهت اولاً و بالذات به او اختصاص دارد، ولی این مطلب با اعتقاد به حق شفاعت برای پیامبران و صالحان منافات ندارد؛ زیرا شفاعت آنان به صورت مستقل نیست، بلکه مستند به اذن و مشیت الهی است. و این مطلبی است که از قرآن کریم به روشنی به دست می‌آید؛ { مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ }؛ (۱۵۷۱) «کیست که در پیشگاه الهی به شفاعت برخیزد، مگر به فرمان او.» و یا آیه: { مَا مِنْ شَافِعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ }؛ (۱۵۷۲) «هیچ شفיעی جز به اجازه او نخواهد بود.»

### دلیل چهارم

طلب شفاعت اگرچه دعا محسوب می‌شود، ولی خواستن آن از میت بی‌فایده است؛ زیرا او در عالم برزخ نمی‌شنود و حیاتی ندارد.

### پاسخ

در بحث «حیات برزخی» به طور مبسوط، حیات در عالم برزخ را به اثبات رساندیم. و نیز به آیاتی که وهابیان با آن بر عدم شنیدن مردگان در عالم برزخ استدلال می‌کنند، پاسخ دادیم.

### دلیل پنجم

طلب شفاعت از مرده شرک است. ابن تیمیه می‌گوید: «از اقسام شرک آن است که کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، از من شفاعت کن، مرا بر دشمنم یاری نما، و امثال این درخواست‌ها که تنها خداوند بر آن‌ها قادر است.» (۱۵۷۳)

### پاسخ

در بحث حیات برزخی به طور تفصیل حیات اولیا در برزخ را به اثبات رسانده ایم.

## بررسی دلایل منکران

### ۱ - شفاعت محرک معصیت است!

در نظر عده‌ای، اعتقاد به شفاعت موجب جرأت بر گناه در افراد شده و روح سرکشی را در گناه کاران و مجرمان زنده می‌کند؛ لذا اعتقاد به آن، با روح شریعت اسلامی و سایر شرایع سازگاری ندارد!

#### پاسخ

الف) اگر چنین باشد، «توبه» که بخشایش گناهان را در پی دارد نیز مایه تشویق به انجام دوباره گناه خواهد بود. در حالی که توبه یکی از باورهای اصیل اسلامی و مورد اتفاق مسلمانان است. ب) وعده شفاعت در صورتی مستلزم تمرد و عصیانگری است که شامل همه مجرمان با تمام صفات و ویژگی‌ها شود و نسبت به تمام انواع عقاب و تمام اوقات آن جاری باشد، ... ولی اگر این امور مبهم و نامعین شد که وعده شفاعت در مورد چه گناهی و کدام گناه کار و در چه وقتی از قیامت است، هیچ کس نمی‌داند که آیا مشمول شفاعت می‌شود یا خیر؟ و لذا موجب تشویق بر انجام معاصی نخواهد شد. (۱۵۷۴ ج) با اندکی اندیشه در آیات قرآن و گفتار پیشوایان معصوم‌علیهم السلام روشن می‌شود که خداوند شرایط ویژه‌ای برای شفاعت قرار داده است. خداوند می‌فرماید: {يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا}؛ (۱۵۷۵) «در آن روز [قیامت] شفاعت هیچ کس سودی نمی‌بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده و به گفتار او راضی است.» همچنین فرموده است: {مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ}؛ (۱۵۷۶) «برای ستمکاران نه دوستی وجود دارد و نه شفاعت کننده‌ای که شفاعتش پذیرفته شود.» در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَنْ تَنَالَ مُسْتَحْفًا بِالصَّلَاةِ»؛ (۱۵۷۷) «همانا شفاعت ما اهل بیت‌علیهم السلام به کسی که نماز را سبک بشمارد، نخواهد رسید.» روشن است که چنین شرایطی نه تنها سبب تشویق به انجام گناه نمی‌شود، بلکه انسان را برای دست‌یابی به طاعات به تلاش و می‌دارد تا از شفاعت پیامبران و اولیای الهی برخوردار می‌شود. د) شفاعت نه تنها تشویق کننده گناه نیست، بلکه باعث امیدواری گناه کار به آینده خود می‌گردد و به این باور می‌رسد که می‌تواند سرنوشت خود را دگرگون سازد. کردار گذشته او سرنوشتی شوم و تغییرناپذیر برای وی پدید نیاورده است و می‌تواند با یاری اولیای الهی و تصمیم راسخ بر فرمانبرداری از خداوند، ضمن تغییر سرنوشت خود، آینده‌ای روشن را برای خود رقم بزند. بدین ترتیب، اعتقاد به شفاعت نه تنها مایه گستاخی نیست، بلکه باعث می‌شود گروهی به این امید که راه بازگشت به سوی خداوند برای آنان باز است، به یاری اولیای خدا، آمرزش را بجویند، و با کنار نهادن سرکشی، به سوی حق بازگردند.

### ۲ - شفاعت واسطه‌گری است!

طبق نظر برخی شفاعت، نوعی پارتی بازی و واسطه‌گری است که موجب ضایع شدن حق عده‌ای، و سبب لوٹ شدن قانون است.

#### پاسخ

شفاعت، کمک اولیای الهی به افرادی است که در عین گناه کار بودن، پیوند ایمانی و معنوی خویش را با خداوند و اولیای الهی نگسسته‌اند. شفاعت واقعی برای کسانی است که نیروی جهش به سوی کمال و پاکی در روح و روان آنان باشد. و نورانیت شافعان،

وجود تاریک کسانی را که از هیچ‌گونه ویژگی مثبتی برخوردار نیستند، روشن نخواهد کرد. بنابراین، شفاعت‌های رایج میان مردم (پارتی بازی) با شفاعت در منطق اسلام، تفاوت‌های زیاد دارد؛ از آن جمله: ۱- در واسطه‌گری‌های دنیوی، فرد گناه‌کار، شفیع را برمی‌انگیزاند تا با سرپرست فلان بخش تماس بگیرد و به دلیل نفوذی که در دستگاه او دارد، وی را وادار کند از تقصیر گناه‌کار درگذرد و از اجرای قانون در حق او چشم‌پوشد. در شفاعت اسلامی، کار دست‌خداست و اوست که شفیع را برمی‌انگیزاند. خداوند به دلیل کمال و جایگاه شفیع، به او حق شفاعت می‌بخشد و رحمت و بخشایش خود را از گذرگاه وی، شامل حال بندگان می‌سازد. ۲- در شفاعت، شفیع از مقام ربوبی تأثیر می‌پذیرد، ولی در واسطه‌گری‌های باطل، قدرت برتر سخنان شفیع است و اوست که به خواسته‌های خلاف‌کار، تن در می‌دهد. به دیگر سخن، در شفاعت‌های عرفی و دنیوی، شفاعت‌کننده، مولا و حاکم را برخلاف اراده، به انجام کاری وادار می‌کند، ولی در شفاعت الهی، در علم و اراده خداوند هیچ‌گونه دگرگونی پدید نمی‌آید، بلکه تنها مراد و خواسته دگرگون می‌شود (... ۱۵۷۸) ۳- جوهر اصلی شفاعت‌های دنیوی، تبعیض در قانون است. بدین ترتیب که نفوذ شفیع بر اراده قانون‌گذار یا مجریان قانون چیره می‌شود و قدرت قانون تنها در برخورد با ناتوانان، نمود می‌یابد. این در حالی است که در شفاعت اخروی، هیچ‌کس قدرت خود را بر خدا تحمیل نمی‌کند و نمی‌تواند از اجرای قانون، جلوگیری کند. در حقیقت شفاعت، رحمت گسترده و بخشایش بی‌پایان خدای مهربان است که به وسیله آن، کسانی را که شایسته اند، پاک می‌کند. به همین دلیل گروهی که از شفاعت محروم شده‌اند، سزاوار برخورداری از بخشایش و رحمت گسترده الهی نیستند. و گرنه در قانون خدا تبعیض وجود ندارد. ۴- شفاعت شونده باید دارای شرایطی باشد؛ از آن جمله: الف) خدا از او راضی باشد و او هم نسبت به خدا بیمناک باشد { وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ. (ب) (۱۵۷۹) ب) نزد خدا، پیمانی داشته باشد؛ مثلاً به خدا ایمان داشته باشد، به یگانگی او اقرار کند، نبوت و ولایت را تصدیق کند و دارای کردار شایسته باشد: { لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا } (ج) (۱۵۸۰) ج) ستمکار نباشد: { مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ. (د) (۱۵۸۱) د) نماز را سبک‌شمارد. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مُسْتَحْفًا بِالصَّلَاةِ». (۱۵۸۲)

## آثار شفاعت

ماهیت شفاعت، نه تشویق به گناه است و نه چراغ سبز برای گناه‌کار. همچنین عامل عقب‌افتادگی و یا واسطه‌گری نیست، بلکه مسئله مهم تربیتی است که پی‌آمدهای سازنده‌ای دارد. که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود: ۱- امید آفرینی؛ غالباً چیرگی هوای نفس بر انسان، سبب ارتکاب گناهان بزرگی می‌شود و به دنبال آن روح یأس حاکم می‌شود و این ناامیدی، ایشان را به آلودگی بیشتر در گناهان می‌کشاند. در مقابل، امید به شفاعت اولیای الهی به عنوان یک عامل بازدارنده به افراد نوید می‌دهد که اگر خود را اصلاح کنند، ممکن است گذشته آن‌ها از طریق شفاعت نیکان و پاکان جبران گردد. ۲- برقراری پیوند معنوی با اولیای الهی؛ مسلماً کسی که امید به شفاعت دارد، می‌کوشد به نوعی این رابطه را برقرار سازد و کاری که موجب رضای آن‌ها است، انجام دهد و پیوندهای محبت و دوستی را نگسلد. ۳- تلاش برای به دست آوردن شرایط شفاعت؛ امیدواران شفاعت باید در اعمال گذشته خویش تجدید نظر کنند و نسبت به آینده تصمیمات بهتری بگیرند؛ زیرا شفاعت بدون زمینه مناسب انجام نمی‌گیرد. حاصل آن که، شفاعت نوعی تفضّل است که از یک سو به خاطر زمینه‌های مناسب «شفاعت شونده» و از سوی دیگر به خاطر آبرو و احترام و اعمال صالح «شفاعت‌کننده» است.

## ۳- چه نیازی به شفیع داریم؟

گاهی سؤال می‌شود که چرا خداوند به طور مستقیم، گناهان بندگان را نمی‌بخشد و چه نیازی به وجود واسطه و شفیع است؟



## پاسخ

۱ - خداوند متعال، جهان آفرینش را به بهترین وجه آفریده است: { الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ؛ (۱۵۸۳) } «آن خدایی که هر چیز را به بهترین صورت آفریده است.» جهان بر اساس نظام علت و معلولی و اسباب و مسببات، برای هدایت و رشد و تکامل انسان‌ها آفریده شده است و نیازمندی‌های طبیعی بشر به وسیله عوامل و اسباب عادی، برآورده می‌گردد. فیوضات معنوی خداوند؛ همانند هدایت، مغفرت و آمرزش نیز بر اساس نظامی خاص بر انسان‌ها نازل می‌شود، و اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته است که این امور به وسیله اسباب و علت‌های معین به انسان‌ها برسد. بنابراین، همان‌گونه که در عالم ماده نمی‌توان پرسید: چرا خداوند متعال زمین را به وسیله خورشید نورانی کرده و خود بی‌واسطه به چنین کاری دست نزده است، در عالم معنا نیز نمی‌توان گفت: چرا خداوند به واسطه اولیای الهی، مغفرت خویش را شامل حال بندگان نموده است؟ شهید مطهری رحمه الله می‌فرماید: «فعل خدا، دارای نظام است. اگر کسی بخواهد به نظام آفرینش، اعتنا نداشته باشد، گمراه است. به همین جهت است که خدای متعال، گناه کاران را ارشاد فرموده است که در خانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بروند و علاوه بر این که خود طلب مغفرت کنند، از آن بزرگوار بخواهند که برای ایشان، طلب مغفرت کند. قرآن کریم می‌فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَّهُوا إِلَيْهِ تَوَّابًا رَحِيمًا؛ (۱۵۸۴) } «و اگر ایشان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر هم برای ایشان طلب مغفرت می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند.» (۱۵۸۵) ۲ - حکمت دیگر «شفاعت» این است که مشیت الهی این است که با اعطای منزلت شفاعت به پیامبران و اولیای الهی، آنان را تکریم کند. پذیرش دعا و درخواست اولیا، نوعی تکریم و احترام به آنان است. اولیای خدا، نیکوکاران، فرشتگان آسمان‌ها، و حاملان عرش که همه روزگار را به فرمانبرداری خدا گذرانده و از مدار عبودیت الهی، گام بیرون ننهاده‌اند، شایسته تکریم هستند و چه احترامی بالاتر و برتر از این که دعای آنان درباره بندگان شایسته رحمت و مغفرت الهی، مستجاب شود.

## ۴ - شفاعت عامل دگرگونی در علم و اراده الهی

رشید رضا می‌گوید: «حکم پروردگار عین عدل است و بر اساس مصلحت الهی شکل گرفته است. از طرفی، شفاعت در عرف مردم به این معناست که شفیع و واسطه، مانع اجرای حکم واقعی در مورد متخلف و مجرم می‌شود. اگر حکم دوم که در سایه شفاعت واسطه به دست آمده، مطابق عدل است و حکم نخست مخالف آن، پس دو حالت پیش می‌آید: ۱ - باید خدا را غیر عادل دانست، که قطعاً باطل است. ۲ - بگوییم خداوند عادل است، ولی علم و آگاهی اش نارسا بوده است، که اینک از رهگذر یادآور شدن شفیع، تغییر پیدا کرده است. در نتیجه حکم جدید عادلانه است. این فرض نیز باطل است؛ زیرا علم خدا عین ذات اوست و تغییر و دگرگونی در او راه ندارد. فرض می‌کنیم حکم نخست، عین عدل بوده است و حکم دوم بر خلاف آن و خداوند تنها به دلیل علاقه به شفیع، حاضر شده است عدل را زیر پا نهد و حکم جدید صادر کند. این فرض نیز با عدالت الهی ناسازگار است. پس پذیرش شفاعت با چالش‌های فراوان روبه روست و استدلال عقلی، مخالف آن است.» (۱۵۸۶)

## پاسخ

این اشکال از آنجا پدید می‌آید که نویسنده میان تغییر در علم و اراده الهی و دگرگونی و تحول در موضوع و معلوم و مراد را در هم آمیخته است. باید دانست آنچه دگرگون شده، وضعیت مجرم و گناه کار است؛ یعنی به گونه‌ای شده که سزاوار رحمت الهی گشته است؛ در حالی که پیش‌تر چنین نبود. پس در علم و اراده خداوند، هیچ‌گونه دگرگونی پدید نیامده است. بنابراین، دو اراده



وجود دارد و خداوند می‌داند که این شخص دگرگون خواهد شد و در پرتو اراده دوم پروردگار قرار خواهد گرفت. پس علم و اراده الهی دگرگون نشده است، بلکه دو اراده گوناگون نسبت به دو موضوع متفاوت وجود دارد که هیچ یک ناقض دیگری نیست، بلکه هر دو عین عدل الهی است. بدین ترتیب، علم و اراده خدا دگرگون نمی‌شود، بلکه علم و اراده جدیدی به موضوع نوینی تعلق می‌گیرد. مثلاً می‌دانیم هنگام شب، تاریکی همه جا را فرا می‌گیرد و با توجه به این علم، اراده می‌کنیم تا از وسایل الکتریکی، مانند چراغ استفاده کنیم. سپس با طلوع آفتاب، چراغ را خاموش می‌کنیم. در این مثال، دو علم داریم؛ شب نور ندارد و روز نور دارد. ما نیز بر اساس این دو علم، دو اراده و دو کار کرده‌ایم. شب هنگام چراغ را روشن و در روز، آن را خاموش می‌کنیم. در این مثال، علم و اراده دوم با علم و اراده نخست در تعارض نیست، بلکه با توجه به تفاوت موضوع، متناسب با آن شکل گرفته است. درباره شفاعت نیز می‌گوییم: خداوند از ازل می‌دانست که فلان انسان، حالت‌های گوناگونی خواهد داشت و بر اساس آن شرایط، اراده ویژه‌ای درباره او شکل می‌گیرد. از این رو، بر اساس تعدد حالت‌ها و تغییر موضوع، اراده‌های متفاوتی نیز تعلق گرفته است. پس در علم الهی و اراده او، خطا و تغییری پدید نیامده است، بلکه هر علمی نسبت به موضوع خود درست است و هر اراده نسبت به موضوع خود، حکیمانه و بر اساس مصلحت است.

## ۵ - لزوم یکی از دو محذور

برخی می‌گویند: «بعد از آن که خداوند متعال در قرآن مجید برای گنهکاران و بزهکاران کیفرهای سنگین معین کرده است، برداشتن کیفر آنان از عدالت خدا به شمار می‌رود یا از ظلم او؟ اگر از عدالت او است، پس اصل وضع آن از ابتدا ظلم بوده که شایسته ساحت خداوند نیست، و اگر برداشتن کیفر، ظلم است پس درخواست پیامبران یا هر شفیع دیگری در خواستی ظالمانه است و چنین درخواستی شایسته ساحت پیامبران نیست».

## پاسخ

اولاً: اشکال کننده در مورد اوامر امتحانی پروردگار چه پاسخی دارد؟ آیا برداشتن حکم امتحانی خداوند همچون منع از کشته شدن اسماعیل در مرحله دوم و اثبات کشته شدن او در مرحله اول به دست حضرت ابراهیم علیه السلام آیا هر دو عدالت است یا یکی عدالت و دیگری ظلم است؟ لابد هر دو عدالت است و حکمت آن، بیرون آوردن نیت‌های درونی مکلف و شکوفا سازی استعدادها و استعدادهای او است. در مورد شفاعت نیز خواهیم گفت: ممکن است خداوند مقدر کرده باشد همه افراد با ایمان را نجات دهد. ولی در ظاهر احکامی را مقرر کرده و بر مخالفت از آن‌ها کیفرهایی را معین نموده تا کافران به وسیله کفر خود هلاک، و مؤمنان به واسطه پیروی و اطاعت به درجه بالا- ترفیع پیدا کنند و گنهکاران به واسطه شفاعت بر کشتی نجات سوار و از پاره‌ای عقابها رهایی یابند. ثانیاً: شفاعت از قبیل نقض و شکستن حکم اول و نیز از باب شکستن مجازات و عقوبت نیست، بلکه جنبه حکومت و سیطره را دارد؛ یعنی نافرمانی کننده را از شمول مجازات بیرون می‌آورد و مشمول رحمت و احسان و عفو و فضل و کرم خود می‌سازد که در این امر قهراً به شفیع نیز احترام گذاشته شده است.

## ۶ - تغییر ناپذیری سنت‌های الهی

گفته شده: سنت و قانون الهی بر پایه محکم استوار است و هیچ‌گاه در معرض اختلاف و تخلف قرار نمی‌گیرد. خداوند متعال می‌فرماید: { فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا }؛ (۱۵۸۷) «هرگز برای سنت خدا بدل نخواهی یافت و هرگز برای سنت او دگرگونی نخواهی یافت.» افزون بر این با حکمت خدا هم همخوانی ندارد.

## پاسخ

صراط خدا مستقیم و سنت او تخلف‌ناپذیر است، ولی سنت خدا بر پایه یک صفت از اوصاف او استوار نشده و خداوند دارای یک سنت مشخص نیست، بلکه سنت‌های فراوانی دارد که هر کدام در مورد خود کامل، تام، جامع و فراگیر است. بنابر این، سنت الهی فقط بر یک صفت استوار نیست تا هیچ حکمی از موردش، و هیچ جزا و پاداشی از محلش تخلف نکند، بلکه رحمت گسترده و عفو و مغفرت او با شرایط ویژه شامل حال گنجهکاران می‌شود؛ چنان‌که حق تعالی در جای خود و با شرایط خاص، منتقم و قهار است؛ یعنی در بررسی جامع باید هر صفت از صفات الهی را با توجه به سایر صفات وی ملاحظه و ارزیابی کرد. در نتیجه، اگر شفاعتی واقع می‌شود و عذاب را از کسی برمی‌دارد، هیچ اختلاف و اختلالی در سنت و روش کلی و جامع او پدید نمی‌آید.

## استغاثه به ارواح اولیا

## استغاثه به ارواح اولیا

مسلمانان به طور اتفاق استغاثه و کمک گرفتن از ارواح اولیای الهی را جایز دانسته، بلکه آن را راجح و در راستای توحید می‌دانند؛ زیرا اگر از اولیای الهی؛ یعنی پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام طلب کمک کرده و از آن‌ها مدد می‌جویند به این خاطر نیست که آنان را مستقل در تأثیر دانسته و از آن‌ها حاجت و کمک می‌خوانند، بلکه از آن جهت است که اولیای الهی مقرب در گاه خداوند و مظهر صفات جمال، کمال، اسمای الهی، قدرت، علم و مانند آن شده‌اند و به اذن و اراده و مشیت الهی در این عالم تصرف دارند: ﴿وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾. اما وهابیان برخلاف اجماع مسلمین، این مسئله را شدیداً تحریم کرده، بلکه آن را بزرگ‌تر از شرک جاهلیت می‌دانند. لذا جا دارد که این مسئله را مورد بحث قرار دهیم:

## فتواهای وهابیان

۱ - ابن تیمیه - مؤسس عقاید وهابیان - می‌گوید: «از اقسام شرک آن است که کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، مرا کمک کن، از من شفاعت کن، مرا بر دشمنم یاری کن و امثال این درخواست‌ها که تنها خدا بر آن قدرت دارد». (۱۵۸۸) در جایی دیگر این درخواست را شرک صریح دانسته و می‌گوید: «کسی که این گونه بگوید، باید توبه کند، اگر توبه نکرد کشتنش واجب می‌گردد». (۱۵۸۹) ۲ - محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «صدا زدن غیر خدا و کمک گرفتن از غیر او موجب ارتداد از دین و داخل شدن در زمره مشرکین و عبادت کنندگان بت‌هاست و حکم آن این است که مال و خونش حلال می‌گردد، مگر توبه کند». (۱۵۹۰) ۳ - شیخ عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «هر کسی از مردم در هر جای کره زمین بگوید: ای رسول خدا، ای نبی خدا، ای محمد! کمک کن مرا، دریاب مرا، یاری کن مرا، شفا ده مریشان مسلمین را، هدایت کن گم‌شده مسلمین را و مانند آن، برای خدا شریک در عبادت قرار داده است». (۱۵۹۱) در جایی دیگر می‌گوید: «شکی نیست که استغاثه کنندگان به پیامبر صلی الله علیه و آله، اولیا، انبیا، ملائکه یا جن، این عمل را به این اعتقاد انجام می‌دهند که آنان دعایشان را شنیده و از احوالشان اطلاع دارند و حاجت‌شان را برآورده خواهند کرد، این امور انواعی از شرک اکبر است؛ زیرا غیب را غیر از خدا کسی دیگر نمی‌داند. و نیز اموات؛ چه انبیا و چه غیر انبیا اعمال و تصرفات‌شان در عالم دنیا با مرگ منقطع گردیده است». (۱۵۹۲) همچنین می‌گوید: «و اما صدا زدن میت و استغاثه به او و طلب مدد از او، همه از انواع شرک اکبر و از عمل عبادت کنندگان بت‌ها در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله است». (۱۵۹۳)

## انواع استعانت (کمک گرفتن) از غیر

### انواع استعانت (کمک گرفتن) از غیر

کمک گرفتن از غیر، انواع و اقسامی دارد که در ذیل به هر یک از آنها با حکمشان اشاره می‌کنیم:

#### ۱ - کمک گرفتن از انسان در زمان حیات

#### ۱ - کمک گرفتن از انسان در زمان حیات

این خود به چند نوع تقسیم می‌شود:

#### الف) استعانت در مسائل عادی

کمک گرفتن در کارهای عادی که اسباب طبیعی دارد، زیربنای اساسی اجتماع انسانی و تمدن بشری است؛ زیرا حیات بشر بر اساس تعاون و کمک به یکدیگر است. این مطلب از هیچ جهت و نزد هیچ کس قابل انکار نیست. و لذا خداوند متعال از قول ذی القرنین می‌فرماید: { فَأَعْيُونِي بِقُوَّةِ أَجْعِلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا }؛ (۱۵۹۴) «پس شما با قوت بازو به من کمک کنید تا سدی محکم بسازم تا به کلی مانع از دست برد به شما شود.»

#### ب) کمک گرفتن از ولی خدا در امور غیر عادی

یکی دیگر از موارد استعانت از زنده، کمک گرفتن از او در امور غیر عادی؛ مثل شفای مریض از راه غیر طبیعی و مانند آن است، در صورتی که قدرت اعجاز داشته باشد. این مورد نیز شکی در جوازش نیست، چون در واقع اعتقاد داشتن به قدرت اولیای الهی و معجزات آنهاست، لکن با اعتقاد به این که همه امور به دست خداست و تا خداوند نخواهد و اراده نکند، کاری انجام نمی‌گیرد. و منافاتی با توحید در خالقیت و ربوبیت ندارد. حضرت سلیمان از حاضران طلب کرد تا تخت بلقیس را از یمن در یک لحظه به اردن - که محل حکومتش بود - بیاورند: { أَيُّكُمْ يَا تَيْبِي بَعْرَشَهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ }؛ (۱۵۹۵) «کدام یک تخت بلقیس را پیش از آن که تسلیم امر من شود خواهید آورد؟» هدف حضرت سلیمان علیه السلام این بود که تخت بلقیس به صورت غیر طبیعی نزد او حاضر شود، آن گاه می‌فرماید: { قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ... }؛ (۱۵۹۶) «و آن کس که به اندکی از علم کتاب الهی دانا بود گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی، تخت را بدین جا می‌آورم، چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد... خداوند متعال اعمال خارق عادت را به حضرت مسیح علیه السلام نسبت داده و می‌فرماید: { وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي }؛ (۱۵۹۷) «و آن گاه که کور مادرزاد و پیرس را به امر من شفا دادی و مردگان را به امر من [از قبر] بیرون آوردی.» اگر کار خارق العاده از شخص سر می‌زند، درخواست آن کار از آن شخص نیز اشکالی ندارد. فرق بین افعال غیر عادی از خداوند و انسان این است که خداوند تنها فاعل و قادری است که در کارهایش وابسته به کسی نیست و خود مستقل در عمل است، به خلاف دیگران که متکی به او هستند.

#### ج) استعانت به دعای غیر

یکی دیگر از انواع استعانت، کمک گرفتن از دیگران به صورت دعا کردن است؛ یعنی التماس دعا گفتن. این مورد نیز اشکالی ندارد و قرآن نیز در موارد بسیاری به آن اشاره کرده است؛ مثلاً. کمک نگرفتن از دعای دیگران را از صفات منافقین شمرده و می‌فرماید: { وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَتَّبِعُوا رَسُولَ اللَّهِ لَوْؤَا رُؤُسِهِمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ } (۱۵۹۸) «و هر گاه به آنان گفته شود بیایید تا رسول خدا برای شما از حق آموزش طلبد، سرپیچی می‌کنند و می‌بینی که با تکبر و نخوت روی می‌گردانند.» در جایی دیگر کمک گرفتن از دعای مؤمنین را حاجتی فطری می‌داند و درباره برادران یوسف می‌فرماید: { قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَعِزْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ. قَالَ سَوْفَ أَسْتَعِزُّ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ } (۱۵۹۹) «برادران یوسف عرضه داشتند: ای پدر! بر تقصیرات ما از خدا آموزش بخواه که درباره یوسف خطا کرده‌ایم. پدر گفت: به زودی از درگاه خدا برای شما آموزش می‌طلبم که او بسیار آمرزنده مهربان است.» درباره استغفار مؤمنین هم می‌فرماید: { وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ } (۱۶۰۰) «و آنان که پس از مهاجران و انصار آمدند و دائم به دعا به درگاه خدا عرض می‌کنند: پروردگارا! بر ما و برادران دینی ما که در ایمان، از ما پیشی گرفتند ببخش.» این مورد را ابن تیمیه قبول کرده و می‌گوید: «از پیامبر صلی الله علیه و آله به نقل صحیح رسیده که فرمود: هر گاه کسی از نهاد دل برای برادر دینی اش دعا کند؛ به طور حتم خداوند ملکی را موکل می‌کند تا هنگام دعا به او بگوید: برای تو مثل آن چیزی است که برای او خواستی.» (۱۶۰۱)

## ۲ - کمک گرفتن از ارواح اولیای الهی بعد از مرگ

مسئله استعانت از ارواح اولیا و استغاثه به آنان بعد از وفاتشان، از مهم‌ترین مسائل باب استعانت از غیر است؛ خواه به صورت دعا باشد یا طلب اعجاز. این نوع استعانت را وهابیان از اقسام شرک دانسته و شدیداً با آن مقابله می‌کنند.

### ادله جواز یا رجحان استعانت از اولیا (استغاثه)

با مراجعه به روایات پی می‌بریم که کمک گرفتن از اولیای الهی (استعانت) و استغاثه به آنان نه تنها اشکالی ندارد، بلکه رجحان نیز دارد؛ زیرا سیره و سنت بزرگان دین این گونه بوده است که هنگام شداید به ولئی از اولیای الهی پناه می‌بردند. اینک به برخی از روایات اشاره می‌کنیم: ۱ - بخاری به سند صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «إِنَّ الشَّمْسَ تَدْنُو يَوْمَ الْقِيَمَةِ حَتَّى يَبْلُغَ الْعِرْقَ نِصْفَ الْأَذْنِ، فَيَبْنَاهُمْ كَذَلِكَ اسْتَعَاثُوا بِآدَمَ، ثُمَّ بِمُوسَى، ثُمَّ بِمُحَمَّدٍ فَيُشْفَعُ لِقَضَى بَيْنَ الْخَلْقِ»؛ (۱۶۰۲) «همانا خورشید در روز قیامت چنان به مردم نزدیک می‌شود که از شدت گرما، عرق تا نصف گوش مردم را خواهد گرفت، در این هنگام مردم به حضرت آدم و سپس به حضرت موسی و در آخر به حضرت محمد پناه می‌برند، پس شفاعت می‌کند تا بین خلائق حکم شود.» از این حدیث استفاده می‌شود که در کارهایی که با قدرت خداوند انجام می‌گیرد؛ می‌توان به دیگران متوسل شد، لکن با این اعتقاد که همه امور به اذن و مشیت الهی صورت می‌پذیرد. ۲ - طبرانی و ابویعلی در مسند خود و ابن السنی در «عمل الیوم و اللیلة» به سند صحیح از عبدالله بن مسعود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِذَا أَنْفَلْتِ دَابَّةً أَحَدِكُمْ بِأَرْضِ فَلَاةٍ فَلْيُنَادِ: يَا عِبَادَ اللَّهِ! أَحْبِسُوا عَلَيَّ، يَا عِبَادَ اللَّهِ! أَحْبِسُوا عَلَيَّ، فَإِنَّ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ حَاضِراً سَيَحْبِسُهُ عَلَيْكُمْ»؛ (۱۶۰۳) «هر گاه حیوان یکی از شما در بیابان گم شد این گونه صدا زنید: ای بندگان خدا! نگه دارید بر من، ای بندگان خدا نگه دارید بر من؛ زیرا خداوند در روی زمین کسانی را دارد که آن حیوان را برای شما حفظ کنند.» طبرانی بعد از نقل حدیث می‌گوید: این مطلب از مجربات است. شبیه این حدیث را هزار از ابن عباس نقل کرده که فرمود: «همانا خداوند در روی زمین غیر از حافظان، ملائکه‌ای دارد که هر چه از برگ درختان می‌ریزد می‌نویسند، لذا اگر کسی در بیابان گرفتار شد، بگوید: ای بندگان خدا! مرا یاری کنید.» (۱۶۰۴) ابن حجر عسقلانی در «امالی الأذکار» بعد از نقل این حدیث، آن را حسن دانسته، و حافظ هیتمی نیز تمام رجال آن

را ثقه می‌داند. ۳- ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» می‌گوید: ابن ابی شیبہ به سند صحیح از مالک دینار - خزینہ دار عمر - چنین نقل می‌کند: «أصاب الناس قحط في زمن عمر، فجاء رجل إلى قبر النبي صلى الله عليه وآله فقال: يا رسول الله! إستسق لأمتك فإنهم قد هلكوا»؛ (... ۱۶۰۵) «در زمان عمر قحطی بر مردم عارض شد، شخصی کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و به او استغاثه نمود و عرض کرد: ای رسول خدا! برای امتت باران بخواه؛ زیرا آنان هلاک شدند.» از آنجا که این درخواست بدون شک در منظر صحابه بوده و کسی او را منع نکرده، خود دلیل بر جواز و رجحان استغاثه به ارواح اولیای الهی است. ۴- دارمی در سنن خود به سند صحیح از ابوالجوزاء اوس بن عبدالله نقل می‌کند که گفت: «قحط أهل المدينة قحطاً شديداً فشكوا إلى عائشة، فقالت: أنظروا قبر النبي صلى الله عليه وآله فاجعلوا منه كواً إلى السماء حتى لا يبقى بينه وبين السماء سقفاً. قال: ففعلوا فمطرنا مطراً حتى نبت العشب وسمنت الإبل حتى تفتتت من الشحم، فسَمِيَ عام الفتق»؛ (... ۱۶۰۶) «قحطی شدیدی بر مدینه عارض شد، مردم از وضع موجود نزد عایشه شکایت آوردند. عایشه دستور داد تا به سراغ قبر پیامبر صلی الله علیه وآله رفته و از آن، دریچه‌ای به سوی آسمان باز کنند تا سقفی بین قبر و آسمان مانع نباشد. آنان نیز چنین کردند. راوی می‌گوید: بعد از این عمل آن قدر باران آمد که سبزی‌ها رشد نموده و شتران چاق شدند» ... ۵- اجماع مسلمین بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله تا این زمان بر استغاثه و استمداد از ارواح اولیای الهی بوده است و این اجماع از جایگاه خاصی نزد اهل سنت برخوردار است. ۶- بیهقی در کتاب «الشعب» و ابن عساکر از طریق عبدالله بن احمد بن حنبل و نیز عبدالله بن احمد در کتاب «المسائل» (۱۶۰۷) به سند صحیح - که البانی (۱۶۰۸) نیز به صحت آن اعتراف کرده - نقل می‌کند: از پدرم شنیدم که می‌گفت: «من پنج بار حج گزاردم که دو بار آن سواره و سه بار آن پیاده بود، یا دو بار آن پیاده و سه بار آن سواره بود. در یکی از سفرها راه را گم کردم. در حالی که پیاده بودم، شروع به گفتن این جمله نمودم: «يا عباد الله دلونا على الطريق؛ ای بندگان خدا ما را به مسیر سفر راهنمایی کنید.» همین‌طور که این جمله را تکرار می‌کردم، ناگهان خود را در مسیر یافتم. ۷- قسطلانی در «المواهب اللدنیة» از کتب سیره نبوی نقل می‌کند که ابوبکر در روز وفات پیامبر صلی الله علیه وآله بر آن حضرت وارد شد؛ در حالی که ملافه‌ای بر روی پیامبر صلی الله علیه وآله انداخته بودند، آن را کنار زده و صورت حضرت را بوسید و عرض کرد: پدر و مادرم به فدای تو ای رسول خدا. تو در زمان حیات و مماتت پاک بودی! از ما نزد پروردگارت یاد فرما. (۱۶۰۹) ۸- در تاریخ ثبت است که صحابه شعارشان هنگام جنگ با مرتدین (از اهل یمامه و تابعین مسیلمه کذاب) این بود: یا محمداه، یا محمداه. (۱۶۱۰) ۹- همچنین نقل شده است که عقبه بن عامر کسی بود که خبر فتح دمشق را برای عمر به مدینه آورد. هنگام آمدن به مدینه هفت روز در راه بود، ولی در بازگشت از مدینه به دمشق دو روز و نصفی بیشتر طول نکشید و این به برکت دعا و استغاثه‌ای بود که در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه وآله انجام داد، لذا خداوند متعال مسافت او را کوتاه کرد. (۱۶۱۱) ۱۰- سمهودی به سند خود از امام علی علیه السلام چنین نقل می‌کند: عربی بادیه‌نشین بعد از سه روز از دفن رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد مدینه شد، خود را بر روی قبر پیامبر انداخت و خاک قبر را بر سر خود ریخت و عرض کرد: ای پیامبر! این آیه را تلاوت کردی و ما هم شنیدیم: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا } من نیز به نزد تو آمده‌ام تا استغفار نمایم. (۱۶۱۲) ۱۱- ابوبکر مقری می‌گوید: «من و طبرانی و ابو الشیخ در حرم رسول خدا صلی الله علیه وآله بودیم؛ در حالی که گرسنگی شدید بر ما عارض شده بود، آن روز را به پایان رساندیم، وقت عشا کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله آمدیم و عرض کردیم: ای رسول خدا! ما گرسنه‌ایم ... در این هنگام ملاحظه نمودیم که کسی درب را می‌کوبد، باز نمودیم دیدیم که شخصی علوی با دو نفر غلام با زنبیلی از غذا کنار درب ایستاده‌اند، علوی آن‌ها را به ما هدیه نمود. پس از صرف غذا به ما گفت: آیا به رسول خدا شکایت بردید؟ الآن رسول خدا را در عالم رؤیا دیدم، به من فرمود تا مقداری از غذا نزد شما آورم.» (۱۶۱۳)

## بررسی شبهات

وهابیان بر مدّعی خود - حرمت استعانت از اولیای الهی و شرک بودن استغاثه به آنان - به ادله‌ای واهی تمسک کرده‌اند که در ذیل به نقد و بررسی آن‌ها می‌پردازیم:

### شبهه اول

کسی که به اولیای الهی استغاثه می‌کند معتقد به علم غیب آن‌هاست؛ در حالی که علم غیب مخصوص خداوند است.

### پاسخ

علم غیب نه تنها برای اولیای الهی - اعمّ از رسول و امام - امکان دارد، بلکه ضرورت هم دارد. ما در بحث مستقلى در کتاب شیعه شناسی و پاسخ به شبهات به این موضوع پرداخته‌ایم. همچنین حیات برزخی اموات و ارتباط آن‌ها با دنیا؛ مخصوصاً اولیای الهی به اثبات رسیده است. حافظ هیشمی در «مجمع الزوائد» به سند صحیح از انس بن مالک نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الأنبياء أحياء في قبورهم يصلون»؛ (۱۶۱۴) «انبياء در قبورشان زنده‌اند و نماز به جای می‌آورند.» و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «علمی بعد مماتی کعلمی فی حیاتی»؛ (۱۶۱۵) «علم من بعد از وفاتم، همانند علم من در زمان حیات من است.» دارمی به سند خود از سعید بن عبدالعزیز نقل می‌کند که او وقت نماز را با همهمه‌ای که از داخل قبر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شنید، می‌شناخت. (۱۶۱۶)

### شبهه دوم

ترمذی از ابن عباس نقل کرده که گفته است: «إذا سألت فاسأل الله وإذا استعنت فاستعن بالله»؛ (۱۶۱۷) «هرگاه چیزی خواستی از خدا بخواه و هرگاه کمک خواستی از خدا طلب نما.»

### پاسخ

حدیث به این نکته اشاره دارد که انسان از هر کس کمک می‌خواهد باید به این اعتقاد باشد که همه امور به دست خدا و به اراده و مشیت اوست، اگر کسی نیز کاری انجام می‌دهد، به لطف و عنایت و خواست اوست. لذا در آخر حدیث می‌خوانیم: «بدان که همه مردم اگر اجتماع کنند تا به تو نفعی برسانند هرگز نمی‌توانند، مگر این که خداوند بر تو مقدر کرده باشد. و همچنین اگر همه مردم اجتماع کنند تا بر تو ضرری برسانند هرگز نمی‌توانند، مگر آن که خداوند بخواهد.»

### شبهه سوم

برخی از وهابیان برای حرمت استغاثه، به حدیث عباده بن صامت از رسول خدا صلی الله علیه و آله تمسک کرده‌اند که آن حضرت فرمود: «إنه لا يستغاث بي وإنما يستغاث بالله تعالى»؛ (۱۶۱۸) «هرگز به من استغاثه نمی‌شود، بلکه تنها باید به خدای متعال استغاثه نمود.»

### پاسخ



این حدیث از حیث سند ضعیف است؛ زیرا ابن حجر هیثمی مکرر ابن لهیعه را تضعیف نموده است؛ خصوصاً این که با احادیث صحیح دیگر که در جواز، بلکه استحباب استغاثه صراحت دارند، منافات دارد.

### شبهه چهارم

خداوند متعال مردم را از خواندن و صدا زدن غیر خودش نهی کرده و فرموده: { وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا }؛ (۱۶۱۹) «و مساجد مخصوص خداست، پس نباید با خدا احدی غیر از او را پرستش کنید.» و نیز می‌فرماید: { لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ }؛ (۱۶۲۰) { وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ }؛ (۱۶۲۱) { إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ }؛ (۱۶۲۲) { أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ }؛ (۱۶۲۳) { وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ }؛ (۱۶۲۴) { إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ }؛ (۱۶۲۵) { وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ }؛ (۱۶۲۶) { اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ }؛ (۱۶۲۷)

### پاسخ

مقصود از دعا در مجموع این آیات مطلق دعا و خواستن نیست؛ بلکه دعا و ندای خاصی است که با قصد آن معنا، مرادف با معنای عبادت می‌شود و آن معنای الوهیت و یا ربوبیت است. به علاوه این که مجموع این آیات مربوط به بت پرستانی است که گمان می‌کردند بت هایشان (یا آن موجوداتی که این بت‌ها رمز آن‌هاست) برخی از شئون تدبیر را مالکند. لذا برای آن‌ها استقلال در فعل و تصرف قائل بودند. پر واضح است که هر نوع تواضع برای کسی و درخواست از کسی غیر از خداوند، با این اعتقاد عبادت او محسوب شده و شرک است. این قید به خوبی از برخی آیات دیگر استفاده می‌شود؛ از جمله: { فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ }؛ (۱۶۲۸) «و غیر از خدا همه خدایان باطلی را که می‌پرستیدند، هیچ رفع هلاکت از آنان نمود.» { وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ }؛ (۱۶۲۹) «و غیر خدای یکتا که به خدایی می‌خوانند، و کسی مالک و قادر بر شفاعت نیست.» { وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ }؛ (۱۶۳۰) «و به غیر او معبودانی را که به خدایی می‌خوانید در جهان مالک پوست هسته خرمایی نیستند.» { فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا }؛ (۱۶۳۱) «پس نمی‌توانند دفع ضرر و تغییر حالی از شما کنند.» بنابراین، علت مذمت مشرکین از طرف خداوند این بوده که آنان معتقد به تدبیر و تصرف بتان به نحو استقلال و بدون اذن و مشیت خداوند بوده‌اند. حسن بن علی سقاف شافعی می‌گوید: «معنای آیه { وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا } این است که غیر خدا را عبادت نکنید و در کنار او این بت‌ها را پرستید؛ بت‌هایی که { اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً } با آن که خداوند می‌فرماید: { أَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ }». همچنین معنای آیه { وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ \* إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ \* وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بَشْرِكِكُمْ } (۱۶۳۲) این است: غیر از خدا کسانی که عبادت می‌کنید مالک هیچ چیز بر شما نیستند؛ اگرچه لفافه هسته خرما باشد «... (۱۶۳۳)

### شبهه پنجم

برخی می‌گویند: خلق و تأثیر، تنها مختص به خداوند است بدون این که برای کسی در آن تأثیری باشد، و لذا اعتقاد به این که انبیا و ائمه و اولیا قدرت نفسی و قوت تأثیر دارند به حیثی که می‌توان به آنان در حوایج پناه برد و استغاثه کرد، نوعی از انواع شرک به حساب می‌آید. بن باز می‌گوید: «اما آنچه در کنار قبور از انواع شرک و بدعت‌ها در شهرهای بسیاری انجام می‌شود، امری معلوم و قابل ملاحظه و بیان و پرهیز از آن است. از آن جمله خواستن از صاحبان قبرها و استغاثه به آنان و درخواست شفای مریض و نصرت



بر دشمنان و امثال این امور که تمام این‌ها از شرک اکبر است که اهل جاهلیت بر آن بوده‌اند.» (۱۶۳۴ ...)

## پاسخ

اولاً: لازمه این اشکال آن است که ما هر گونه تأثیری را از انسان در عالم وجود نفی کرده و تنها تأثیر را برای خداوند بدانیم، که این قول به جبر گرایی ختم می‌شود. ثانیاً: همان گونه که در جای خود بحث کرده‌ایم، نظام عالم وجود، نظام علت و معلول است. ما معتقدیم که علت مستقل در تأثیر بر تمام موجودات، خداوند سبحان است، و اما علت‌های دیگر که واسطه بین خدا و معلول امکانی است همگی واسطه‌هایی هستند که فعل و اثر آن‌ها عین فعل و اثر خدا است. و وجود واسطه در رساندن فیض وجود به معلول، استقلال در تأثیر شرک به حساب نمی‌آید. انسان هنگامی که چیزی را با قلم می‌نویسد می‌توان آن را به قلم و دست و خود انسان هر سه نسبت داد، و این نسبت در هر سه مورد صحیح است، به رغم این که یک نوشتن است. نتیجه این که: هیچ تنافی بین جریان قانون عام علیت، بین موجودات امکانی و بین استقلال خداوند در فعل و خلق و توحید در خالقیت او نیست، بلکه واسطه‌ها می‌تواند تأکید کننده علت اخیر باشند که صاحب تأثیر مستقل در وسائط است. قرآن کریم چیزی را که عقل بدیهی به آن حکم دارد، تصدیق می‌کند. قرآن قانون علیت عمومی را تصدیق نموده و افعال طبیعی را به موضوعات و فاعل‌های طبیعی نسبت می‌دهد، و نیز افعال اختیاری انسان را به خودش منسوب می‌دارد، و در عین حال همه آن‌ها را نیز بدون استثنا به خداوند سبحان نسبت می‌دهد، بدون آن که هیچ گونه تناقضی پیدا شود.

## دیدگاه قرآن

۱ - خداوند متعال می‌فرماید: { وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ } (۱۶۳۵) «و این تو نبودی [ای پیامبر که خاک و سنگ به صورت آن‌ها] انداختی آن گاه که انداختی؛ بلکه خدا انداخت.» در این آیه فعل «رمی» را هم به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهد و هم به خدا، ولی به دو اعتبار طولی، و لذا از تناقض خارج است. ۲ - و نیز در آیه‌ای کشتن کفار را به انسان نسبت می‌دهد و می‌فرماید: { قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ } (۱۶۳۶) «با آن‌ها بیکار کنید، که خداوند آنان را به دست شما مجازات می‌کند.» ولی در جای دیگر کشتن را به خدا نسبت داده می‌فرماید: { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا } (۱۶۳۷) «خدا می‌خواهد آنان را به وسیله آن [فرونی اموال]، در زندگی دنیا عذاب کند.» جمع بین این دو آیه این است که علت اصلی برای فعل، خداست که به توسط انسان‌ها انجام می‌گیرد. و لذا می‌توان فعل را به هر دو به دو اعتبار - سبب و مباشر - نسبت داد. ۳ - خداوند سبحان در عین حالی که شفا را به خود نسبت می‌دهد و می‌فرماید: { وَإِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي } (۱۶۳۸) «و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می‌دهد.» درباره عسل نیز می‌فرماید: { شِفَاءٌ لِلنَّاسِ } (۱۶۳۹) «شفا برای مردم است.» و درباره قرآن می‌فرماید: { وَنَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا } (۱۶۴۰) «و از قرآن، آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان، نازل می‌کنیم و ستمگران را جز خسران [و زیان] نمی‌افزاید.» ۴ - خداوند سبحان در عین این که کتابت را به خود نسبت داده و می‌فرماید: { وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُشِئُونَ } (۱۶۴۱) «آنچه را در این جلسات می‌گویند، خداوند می‌نویسد.»، در همان حال کتابت را به فرستادگان خود نیز نسبت می‌دهد و می‌فرماید: { بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ } (۱۶۴۲) «آری، رسولان [و فرشتگان] ما نزد آن‌ها هستند و می‌نویسند.» ۵ - و نیز در عین حال که تدبیر امور را به خود نسبت می‌دهد و می‌فرماید: { ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ } (۱۶۴۳) «سپس بر تخت [قدرت] قرار گرفت، و به تدبیر کار [جهان] پرداخت.» در جایی دیگر به ملائکه نسبت داده و می‌فرماید: { فَالْمُدَبِّرَاتِ أُمْرًا } (۱۶۴۴) «و آن‌ها که امور را تدبیر می‌کنند.» ۶ - در مورد گرفتن جان انسان‌ها هنگام مرگ در جایی آن را به خودش نسبت داده، می‌فرماید: { اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا } (۱۶۴۵) «خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند.»، ولی در جایی دیگر این عمل را به ملائکه نسبت می‌دهد و

می‌فرماید: { الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ؛ (۱۶۴۶) «همان‌ها که فرشتگان [مرگ] روحشان را می‌گیرند در حالی که پاک و پاکیزه اند.» ۷ - خداوند متعال در عین این که نصرت و استعانت را مخصوص خود دانسته و می‌فرماید: { وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ؛ (۱۶۴۷) «نیست پیروزی مگر از جانب خداوند توانای حکیم است.» و نیز می‌فرماید: { إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ؛ (۱۶۴۸) «[پروردگارا!] تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم.» ولی در جای دیگر می‌فرماید: { وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ؛ (۱۶۴۹) «از صبر و نماز یاری جویید.» و نیز می‌فرماید: { وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى؛ (۱۶۵۰) «و [همواره] در راه نیکی و پرهیزکاری با هم تعاون کنید.» و در جایی دیگر می‌فرماید: { وَإِنْ اسْتَضَيْتُمْ رُؤُوسَكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ؛ (۱۶۵۱) «و [تنها] اگر در [حفظ] دین [خود] از شما یاری طلبند، بر شماست که آن‌ها را یاری کنید.» جمع بین این گونه آیات این است که آنچه به خدا اختصاص داشته و محصور در او است، همان انتساب این امور به نحو استقلال است، ولی به دیگری هم این امور به نحو تبعیت و به اذن الهی منسوب می‌گردد، و لذا از این جهت بین این دو طایفه از آیات اختلاف و تعارضی نیست. حسن بن علی سقاف شافعی می‌گوید: «آیا جایز است درخواست چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله یا یکی از صالحان امتش بعد از وفات آنان؟ ما می‌گوییم: اگر کسی معتقد است آن کس که از او کمک خواسته شده و به او استغاثه شده، خواه زنده باشد یا مرده، چه در دنیا و آخرت، برای او صفتی از صفات ربوبیت است او به طور حتم کافر می‌باشد. و این ثابت شده و در علم توحید مشهور است. ولی اگر کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از وفاتش طلب کند تا برای او استغفار نماید، بدون آن که معتقد باشد که او رب، زنده کننده، گیرنده جان، خالق، رازق و ... است، این معنا منجر به کفر و شرک نمی‌شود؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله کوری را تعلیم داد تا در دعایش این چنین بگوید: «یا محمّد! إني أتوجه بك إلى الله في حاجتي»؛ «ای محمّد! من تو را در بردن حاجتم نزد خدا وجیه قرار می‌دهم.» و کسی که به پیامبر صلی الله علیه و آله استغاثه کند چنین عقیده داشته و چنین می‌گوید. و اما قول کسی که می‌گوید این عقیده و عمل منجر به شرک خواهد شد و لذا ترک آن بهتر است. در جواب او می‌گوییم: هرگز چنین نخواهد بود؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به امتش چیزی تعلیم نمی‌دهد که منجر به شرک گردد. و در این مطلب تعطیل کردن امری است، به مجرد احتمال این که راهی به سوی شرک است؛ در حالی که احادیث صحیح بر آن دلالت دارد و این کلام جداً خطرناک است. و امامان از محدثین و فقها، همیشه در ابواب نماز حاجت، حدیث اعمی را ذکر می‌کنند، و مردم را تشویق می‌نمایند که در آن دعا بگویند: «یا رسول الله! إني أتوجه بك إلى الله في حاجتي»... (۱۶۵۲) او هم چنین می‌گوید: «استغاثه نزد من عبارت است از درخواست از پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از وفات یا بعد از وفاتش؛ زیرا بعد از وفاتش نیز زنده است؛ آن گونه که در روایات آمده است، می‌شنود و اعمال امتش بر او عرضه می‌گردد، درخواست این که از خدا بخواهد تا حاجتش را برآورده کند. چون مردم از آن حضرت صلی الله علیه و آله در زمان حیات و بعد از وفاتش درخواست می‌نمودند، با آن که باران به دست خداست نه به دست پیامبر صلی الله علیه و آله آن گونه که معلوم و مشهور است ... پیامبر صلی الله علیه و آله به آن مردمان نفرمود: هر گاه بر شما قحطی یا بلا وارد شد نزد من نیاید و از من دعا نخواهید، بلکه بر شماست تنها از خداوند درخواست کنید.»... (۱۶۵۳)

### شبهه ششم

برخی در اعتراض بر استغاثه به اولیای الهی چنین استدلال کرده‌اند که چون سلف و پیشینیان چنین عملی را انجام نداده‌اند، لذا حرام است. ابن تیمیه می‌گوید: «هیچ کس از سلف امت در عصر صحابه و تابعین و تابعین تابعین نماز و دعا در کنار قبور انبیا انجام نمی‌دادند، و از آنان سؤال و درخواست نکرده و به آن‌ها نه در غیابشان و نه در کنار قبورشان استغاثه نمی‌کردند.» (۱۶۵۴)

اولاً: همان‌گونه که در موارد مختلف گفته‌ایم عدم فعل سلف و پیشینیان نمی‌تواند دلیل بر حرمت کاری باشد، و این ادعا را نمی‌توان حتی در مورد شخص معصوم داشت؛ زیرا ممکن است عملی از آن جهت که مباح یا مکروه و یا حتی بنا بر نقلی مستحب است، معصوم آن را ترک کرده باشد. این مطلب در حق معصوم است تا چه رسد به صحابه و تابعین و تابعین تابعین، که نه تنها همه آنان عادل نبوده‌اند بلکه برخی از آنها مشکل بزرگ داشته‌اند. ثانیاً: انسان وقتی به تاریخ صحابه و عصر بعد از آنها مراجعه می‌کند پی می‌برد به این که مسأله استغاثه نزد حتی صحابه امری رایج و شایع بوده است، که قبلاً به مواردی از استغاثه صحابه اشاره کردیم.

### کتابشناسی توصیفی

علمای اهل سنت در ردّ عقیده وهابیان مبنی بر حرمت و شرک بودن استغاثه، کتاب‌هایی نوشته‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: ۱- «مصباح الظلام فی المستغیثین بخیر الأنام فی الیقظة والمنام»، شمس‌الدین ابو عبد الله محمد بن موسی بن نعمان مراکشی. ۲- «الردّ علی ابن تیمیّه»، البکری. ۳- «شواهد الحقّ فی الاستغاثه بسید الخلق»، یوسف بن اسماعیل نهبانی. ۴- «الإغاثه بأدله الاستغاثه بالنبی صلی الله علیه وآله»، حسن بن علی سقاف شافعی. ۵- «نفحات القرب و الاتصال بإثبات التصرف بالأولیاء بعد الانتقال»، شهاب‌الدین ابی العباس حموی حنفی. ۶- «أنوار الانتباه بحلّ النداء بیا رسول الله»، احمد رضا افغانی. ۷- «شفاء السقام»، سبکی. ۸- «غوث العباد»، حمامی.

### قسم، نذر و ذبح کردن برای غیر خدا

### قسم، نذر و ذبح کردن برای غیر خدا

از جمله موضوعات حرام یا شرک آلود نزد وهابیان، قسم، نذر و ذبح کردن برای غیر خدا است. اکنون برای روشن شدن مطلب، این سه موضوع را بررسی می‌کنیم.

### الف) قسم خوردن به غیر خداوند

### الف) قسم خوردن به غیر خداوند

ابن تیمیه می‌گوید: «علما اتفاق نموده‌اند که قسم به غیر خدا منعقد نمی‌شود». (۱۶۵۵) و نیز می‌گوید: «قسم خوردن به غیر خداوند مشروع نیست؛ زیرا از آن نهی شده است یا به نهی تحریمی و یا تنزیهی. و علما در این مسئله بر دو قول اند و قول صحیح، نهی تحریمی است». (۱۶۵۶) صنعانی می‌نویسد: «همانا قسم به غیر خداوند، شرک کوچک است». (۱۶۵۷)

### ادله جواز قسم به غیر خداوند

۱- در آیات قرآن کریم مشاهده می‌نماییم که خداوند متعال در بسیاری از موارد به غیر خود قسم خورده است، و اگر این عمل منکر و سوء بود خداوند نباید آن را انجام می‌داد؛ خداوند می‌فرماید: { لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ }؛ (۱۶۵۸) «خداوند متعال تجاهر به کلام سوء را دوست ندارد». اینک به نمونه‌ای از قسم‌های خداوند به غیر خودش اشاره می‌نماییم: خداوند متعال تنها در سوره «الشمس»، به هفت چیز از مخلوقاتش قسم خورده است: خورشید، ماه، روز، شب، آسمان، زمین، نفس انسان. و در سوره نازعات، آیات ۱ تا ۳، به سه چیز قسم خورده است. در سوره مرسلات، آیات ۱ تا ۳، به دو چیز از مخلوقات خود قسم خورده است.

و نیز در سوره طارق، قلم، عصر، بلد، تین، لیل، فجر و طور، به غیر خود قسم خورده است. ۲- در روایات فراوانی که از طریق شیعه و سنی رسیده، قسم خوردن به غیر خداوند فراوان مشاهده می‌شود؛ مسلم در «صحیح» نقل می‌کند که شخصی نزد پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! کدامین صدقه اجرش نزد خداوند عظیم تر است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آگاه باش قسم به پدرت (...! ۱۶۵۹) که در این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله به پدر سؤال کننده قسم خورده است. و در حدیث دیگر، مسلم به سندش نقل کرده که شخصی از نجد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد تا درباره اسلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: پنج نماز در روز و شب به جای آور. او سؤال نمود: آیا غیر از این نیز بر من واجب است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خیر... مگر آن که بخواهی مستحبی به جای آوری. و نیز روزه ماه رمضان بر تو واجب است. آن گاه سائل عرض کرد: آیا غیر از این بر من واجب است؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: خیر... مگر آن که بخواهی مستحبی انجام دهی. آن گاه آن مرد پشت کرد؛ در حالی که با خود می‌گفت: به خدا سوگند! بر این تکالیف زیاد نمی‌کنم و از آن کم نمی‌نمایم. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قسم به پدرش، رستگار شد، اگر راست می‌گوید. یا فرمود: داخل بهشت شد به پدرش قسم، اگر راست می‌گوید. (۱۶۶۰) در حدیثی که احمد در مسندش نقل کرده در ذیل آن آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به مخاطب خود فرمود: «به جان خود سوگند! اگر به معروف سخن بگویی و از منکر نهی کنی بهتر از آن است که ساکت باشی». (۱۶۶۱) امام علی علیه السلام در نامه‌ای به معاویه چنین می‌نویسد: «به جان خود سوگند! اگر به عقل خود نظر کنی - نه هوای نفست - هر آینه مرا میرا ترین مردم خواهی دید از خون عثمان». (۱۶۶۲) مالک بن انس نقل می‌کند که ابوبکر به دزدی که زیور آلات دخترش را دزدیده بود گفت: «به پدرت قسم! شب تو شب دزدان نبود». (۱۶۶۳)

### دلیل وهابیان

وهابیان برای حرمت قسم به غیر خدا، به برخی از روایاتی تمسک کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله از قسم خوردن به پدران نهی کرده است. (۱۶۶۴) جواب این احادیث آن است که جهت نهی پیامبر صلی الله علیه و آله از قسم خوردن مسلمانان به پدران خود در آن زمان، آن بوده که در غالب موارد آن‌ها مشرک و بت پرست بوده‌اند و حرمت و کرامتی نداشتند تا به آن‌ها قسم خورده شود. و لذا در برخی روایات چنین آمده است: «به پدران و طاغوت‌ها قسم نخورید». (۱۶۶۵) این که در این روایت طاغوت‌ها در کنار پدران قرار گرفته، مشخص است که پیامبر صلی الله علیه و آله پدران کافر آن‌ها را قصد کرده است. و اما این که در برخی روایات به طور مطلق از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که: «هر کس به غیر خدا قسم بخورد به تحقیق مشرک شده است». (۱۶۶۶) اشاره به قَسَم مخصوص دارد که همان قسم به «لات» و «عزی» باشد که در میان عرب رسم بوده است.

### حکم قسم بر خدا به حق مخلوق

از جمله موضوعاتی که وهابیان جایز نمی‌دانند، قسم خوردن به خداوند به حق مخلوق است؛ مثل این که گفته شود: خدایا تو را قسم می‌دهم به حق پیامبرت که حاجتم را برآوری. ابن تیمیه می‌گوید: «بر خداوند متعال قسم خورده نمی‌شود به هیچ یک از مخلوقاتش، لذا جایز نیست که انسان بگوید: قسم می‌خورم بر تو ای پروردگارم به حق ملائکه ات و امثال این تعبیر، بلکه تنها به خداوند و اسماء و صفاتش قسم خورده می‌شود». (۱۶۶۷) رفاعی می‌گوید: «قسم خوردن بر خداوند به حق مخلوقاتش امری خطیر و قریب به شرک است، اگر خود شرک نباشد». (۱۶۶۸)

### دلیل وهابیان

رفاعی می‌گوید: چیزی که به آن قسم خورده می‌شود باید از آنچه بر او قسم خورده می‌شود اعظم باشد، پس لازمه قسم به مخلوق بر خدا آن است که مخلوق از خالق اعظم باشد. در جواب می‌گوییم: لازمه قسم به چیزی یا کسی بر خداوند آن است که آنچه به آن قسم خورده شده، نزد خداوند محترم است نه آن که از خدا اعظم باشد. قدوری می‌گوید: «قسم خوردن و خواستن از خداوند به حق مخلوقین جایز نیست؛ زیرا مخلوقات هیچ گونه حقی بر خداوند ندارند». (۱۶۶۹) در پاسخ او نیز می‌گوییم: در آیات بسیاری، خداوند برای مومنان، حق معین است؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصِيرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ (۱۶۷۰) «مؤمنین بر ما حق دارند که یاری‌شان کنیم». و نیز در سوره توبه آیه ۱۱، و یونس آیه ۱۰۳، و نساء آیه ۱۷، به حقوق مردم بر خداوند اشاره شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حق است بر خداوند که کسانی را که به جهت عفت و خویشتن‌داری از گناه چشم پوشی کرده و ازدواج می‌کنند، یاری نماید». (۱۶۷۱) حضرت آدم علیه السلام به خاطر گفتن: «أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ إِلَّا غَفَرْتَ لِي»، مورد عفو قرار گرفت. (۱۶۷۲) در باب مناقب فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: چون از دنیا رحلت نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست خود برای او لحدی درست کرد، و خاک آن را با دستانش بیرون ریخت و چون از حفر قبر فارغ شدند حضرت صلی الله علیه و آله در آن قبر خوابید. آن‌گاه عرض کرد: «اللَّهُ الَّذِي يَحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ إِغْفِرْ لَأُمِّي فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ وَ لَقْنَهَا حَجَّتْهَا وَوَسَّعَ عَلَيْهَا مَدْخَلُهَا بِحَقِّ نَبِيِّكَ وَ أَنْبِيَاءِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِي فَإِنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»؛ (... ۱۶۷۳) «خداوندی که زنده می‌کند و می‌میراند و او زنده است که هرگز نمی‌میرد. بیامرز مادرم فاطمه دختر اسد را و حجتش را به او تلقین نما و جایگاهش را وسیع گردان، به حق نبی‌ات و انبیایی که قبل از من بوده‌اند؛ زیرا تو بهترین رحم‌کنندگان... طبرانی این حدیث را در «المعجم الكبير» و «المعجم الاوسط» نقل کرده است. و در سند آن روح بن صلاح است که ابن حبان و حاکم او را توثیق نموده‌اند و هر دو حافظ این حدیث را تصحیح کرده‌اند. و نیز هیشمی در «مجمع الزوائد» رجال آن را رجال صحیح می‌داند. و نیز این حدیث را ابن عبد البر از ابن عباس و ابن ابی شیبه از جابر و نیز دیلمی و ابونعیم آن را روایت کرده‌اند. و لذا طرق آن به حدی است که یکدیگر را تقویت می‌نماید. حافظ غماری در کتاب «اتحاف الاذکیاء» می‌گوید: «این حدیث کمتر از رتبه حسن نیست؛ بلکه مطابق شرط ابن حبان صحیح است». (۱۶۷۴) ابوسعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «من خرج من بيته إلى الصلوة فقال: اللهم إني أسألك بحق السائلين عليك وبحق ممشاي هذا فإني لم أخرج أشراً ولا بطراً ولا رياءً ولا سمعةً، خرجت إتقاء سخطك وإبتغاء مرضاتك، فأسألك أن تعيذني من النار وأن تغفر لي ذنوبي، إنه لا يغفر الذنوب إلا أنت، أقبل الله بوجهه و استغفر له سبعون الف ملك»؛ (۱۶۷۵) «هر کس که از خانه خود برای نماز خارج شود و بگوید بارخدا! من تو را می‌خوانم به حق سؤال کنندگان از تو و به حق این راه رفتن من؛ زیرا من به جهت افساد و طغیان‌گری و ریا و سمعه از خانه بیرون نیامده‌ام، من به جهت ترس از سخط تو و طلب رضایت تو آمده‌ام، از تو می‌خواهم که مرا از آتش نجات دهی و گناهان مرا بیامیزی؛ زیرا به جز تو کسی گناهان را نمی‌آمرزد در این صورت است که خداوند به او رو کرده و هفتاد هزار ملک بر او استغفار خواهند نمود». منذری می‌گوید: «این حدیث را ابن ماجه با سندی نقل کرده که در آن مناقشه است، ولی شیخ ما حافظ ابوالحسن آن را حسن دانسته است». (۱۶۷۶) و نیز حافظ ابن حجر می‌گوید: «این حدیث حسن است و احمد و ابن خزیمه در کتاب توحید و ابونعیم و ابن السنی آن را نقل کرده‌اند». (۱۶۷۷) و نیز عراقی این حدیث را حسن شمرده است. (۱۶۷۸) و حافظ بویصری در زوائد ابن ماجه می‌گوید: «این حدیث را ابن خزیمه در صحیح خود آورده است». (۱۶۷۹) و حافظ شرف الدین دمیاطی می‌گوید: «سند این حدیث حسن است ان شاء الله» (۱۶۸۰)

### ب) حکم ذبح برای غیر خداوند

از جمله اعمالی که به جهت آن، وهابیان مسلمانان را به شرک نسبت داده‌اند، موضوع ذبح و نحر برای اموات و اولیای الهی است.

محمّد بن عبدالوهاب می‌نویسد: «پیامبر صلی الله علیه و آله با مشرکان جنگید تا تمام اعمال؛ از جمله قربانی کردن تنها برای خدا باشد». (۱۶۸۱) تحقیق مطلب آن است که: اگر کسی حیوانی را با قصد عبادت برای غیر خدا ذبح کند - همان گونه که بت پرستان انجام می‌دادند - این عمل شرک آلود بوده و از اسلام خارج شده است؛ چه اعتقاد به الوهیت آن‌ها داشته باشد و یا آن که به قصد تقرب به آن‌ها این عمل را انجام داده باشد. ولی اگر کسی حیوانی را از طرف انبیا و اوصیا یا مؤمنین ذبح کند تا ثواب انفاق گوشت آن را بر آن‌ها اهدا نماید، همان گونه که برخی قرآن می‌خوانند و ثواب آن را برای انبیا و اوصیا یا مؤمنین هدیه می‌نمایند، شکی نیست که در این عمل اجری عظیم است. و قصد تمام قربانی کنندگان برای اولیای الهی همین قسم دوم است. روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله حیوانی را به دست خود قربانی نمود و عرض کرد: «بار خدایا این قربانی از طرف من و هر کسی که از اتمم قربانی نکرده است، باشد». (۱۶۸۲) و در روایتی وارد شده که امام علی علیه السلام به طور مستمر از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله قوچ قربانی می‌کرد و می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت کرده که دائماً از طرف او قربانی کنم». (۱۶۸۳) بریده روایت کرده که زنی، از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد: آیا می‌توانم از طرف مادرم بعد از فوتش روزه گرفته و حج به جای آورم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری. (۱۶۸۴)

### ج) حکم نذر برای غیر خداوند

#### ج) حکم نذر برای غیر خداوند

از جمله اعمالی که وهابیان حکم به تحریم آن نموده‌اند، موضوع نذر برای غیر خداوند است. ابن تیمیه می‌گوید: «النذر للقبور أو لأهل القبور كالنذر لإبراهيم الخليل والشيخ فلان، معصية لايجوز الوفاء به»؛ (۱۶۸۵) «نذر برای قبور یا اهل قبور همانند نذر برای ابراهیم خلیل و فلان شیخ معصیت است و لذا وفای به آن جایز نیست». ... او نیز می‌گوید: «وإذا كان الطلب من الموتى - ولو كانوا أنبياء - ممنوعاً؛ خشية الشرك، فالنذر للقبور أو لسكان القبور نذر حرام باطل يشبه النذر للأوثان ومن اعتقد أن في النذر للقبور نفعاً أو أجراً فهو ضالّ جاهل»؛ (۱۶۸۶) «و اگر درخواست از اموات - گرچه پیامبر باشد - به جهت ترس از شرک ممنوع است، پس نذر برای قبور یا ساکنان آن نیز نذری حرام و باطل بوده و شبیه به نذر برای بت‌ها است. و هر کس معتقد شود که در نذر برای قبور نفع یا اجری است، او گمراه جاهلی است». ... او همچنین می‌گوید: «علمای ما جایز نمی‌دانند که کسی برای قبری یا مجاوران آن چیزی نذر کند، خواه پول باشد یا روغن چراغ یا شمع یا حیوان و غیر این امور، و تمام این نوع نذرها معصیت و حرام است». (۱۶۸۷) عبدالرحمن بن حسن بن محمّد بن عبدالوهاب می‌گوید: «والأحجار التي تقصد للتبرك والنذر لايجوز إبقاء شيء منها على وجه الأرض مع القدرة على إزالتها»؛ (۱۶۸۸) «و سنگ‌هایی که قصد تبرک و نذر برای آن‌ها می‌شود، جایز نیست چیزی از آن‌ها را روی زمین باقی گذاشت، در صورتی که قدرت بر از بین بردن آن‌ها هست». او در جایی دیگر می‌گوید: «المشاهد والأماكن وقبور الأولياء التي صارت محلاً للزيارة والخيرات والنذورات ... كلّها محلّ الشيطان»؛ (۱۶۸۹) «مشاهد و اماکن و قبور اولیا که محل زیارت و خیرات و نذورات شده ... همگی محلّ شیطان است». بلکه آنچه از کلمات سید محسن امین عاملی استفاده می‌شود این است که وهابیان این عمل را موجب شرک به خداوند متعال می‌دانند. (۱۶۹۰)

#### تحقیق بحث

شکی نیست که نذر برای غیر خدا به این قصد که آن شخص شایستگی برای نذر دارد از آن جهت که مالک اشیا بوده و زمام امور به دست او است، کفر و شرک محسوب می‌شود؛ زیرا نذر از اعظم عبادات است. ولی اگر مقصود نذر کننده این باشد که نذرش



در واقع صدقه‌ای باشد تا ثواب آن را به اولیای الهی هدیه نماید، قطعاً اشکالی ندارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دختری که برای مادرش عملی را نذر کرده بود، فرمود: «به نذر خود عمل کن». (۱۶۹۱) از ثابت بن ضحاک نقل شده که گفت: «نذر رجل علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله أن ينحر إبلاً ببوانة، فأتى رسول الله صلی الله علیه و آله فأخبره فقال صلی الله علیه و آله: هل كان فيها وثن يعبد من أوثان الجاهلیة؟» قال: لا. قال: فهل كان فيها عيد من أعيادهم؟ قال: لا. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «أوف بنذرک!»؛ (۱۶۹۲) «شخصی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نذر کرد که شتری را در منطقه بوانه نحر کند. خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و از ایشان در این باره سؤال نمود. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آیا در آن مکان بتی که عبادت شود، وجود دارد؟ عرض کرد: خیر. باز حضرت فرمود: آیا در آن مکان، عید مشرکین گرفته می‌شود؟ عرض کرد: خیر. آن گاه حضرت فرمود: به نذر خود وفا کن.» از این حدیث استفاده می‌شود که نذر تنها برای بت‌ها اشکال دارد و یا آن که با عقیده شرک آلود همراه باشد. می‌مونه بن کردم نقل می‌کند که پدرم به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «إني نذرت أن أذبح خمسين شاة علی بوانة؛ «همانا من نذر کرده‌ام که پنجاه گوسفند در بوانه ذبح کنم.» فقال صلی الله علیه و آله: هناك شیء من هذه النصب؟ فقال: لا. قال: فأوف بنذرک. فذبح تسعاً وأربعین وبقیت واحدة. فجعل يعدو خلفها ويقول: اللهم أوف بنذری، حتی أمسکها فذبحها!»؛ (۱۶۹۳) «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا در آنجا چیزی از این بت‌ها وجود دارد؟ او عرض کرد: خیر. حضرت فرمود: پس به نذرت وفا کن. او چهل و نه گوسفند را ذبح کرد و یکی از آن‌ها باقی ماند. پدرم به دنبال آن می‌دوید و عرض می‌کرد: بار خدایا به نذر من وفا کن، این را گفت تا آن که گوسفند را گرفت و ذبح نمود.» ابی داوود نیز نقل کرده که زنی به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «یا رسول الله! إني نذرت أن أذبح بمكان كذا وكذا - مكان كان يذبح فيه أهل الجاهلیة - فقال النبي: الصنم؟ قالت: لا. قال الوثن؟ قالت: لا. قال: في بنذرک!»؛ (۱۶۹۴) «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله...! همانا من نذر کرده‌ام که در فلان مکان و فلان مکان - مکانی که در آنجا اهل جاهلیت ذبح می‌کردند - ذبح نمایم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا در آنجا بت بزرگ هست؟ آن زن عرض کرد: خیر. حضرت نیز فرمود: آیا بت کوچک است؟ عرض کرد: خیر. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به نذرت وفا کن.»

### دیدگاه علمای اهل سنت

خالدی می‌گوید: «إنَّ المسألة تدور مدار نيات الناظرين، وإنَّما الأعمال بالنيات، فإن كان قصد الناظر، الميَّة نفسه والتقرب اليه بذلك لم يجز قولاً واحداً، وإن كان قصده وجه الله تعالى وانتفاع الأحياء بوجه من الوجوه به وثوابه لذلك المنذور له... ففي هذه الصورة يجب الوفاء بالمنذور»؛ (۱۶۹۵) «مسئله دائر مدار نیت ناظران است؛ زیرا اعمال به نیت است. لذا اگر قصد نذر کننده، خود میّت و تقرب به او از این راه باشد به طور اتفاق جایز نیست، ولی اگر قصد او خدای متعال است و نیتش آن است که زنده‌ها از آن به نحوی بهره ببرند و در ضمن ثواب آن برای کسی باشد که برای او نذر شده... در این صورت وفای به نذر واجب است.» او بعد از ذکر دو حدیث از ابی داوود نیز می‌گوید: «وأما استدلال الخوارج بهذا الحديث على عدم جواز النذر في أماكن الأنبياء والصالحين؛ زاعمين أن الأنبياء والصالحين أوثان - والعياذ بالله - أعياد من أعياد الجاهليَّة، فهو من ضلالهم وخرافاتهم وتجاسرهم على أنبياء الله وأوليائه»؛ (... ۱۶۹۶) «و اما استدلال خوارج به این حدیث بر عدم جواز نذر در اماکن انبیا و صالحین به گمان این که انبیا و صالحین بت‌هایی هستند - پناه بر خدا - و نیز عید‌هایی از اعیاد جاهلیت است، این از گمراهی و خرافات و جسارت آنان بر انبیای الهی و اولیای اوست... مقصود او از خوارج همان وهابیان است. عزامی در ردّ بر ابن تیمیه می‌گوید...: «فإذا ذبح للنبي أو نذر الشيء له فهو لا يقصد إلا أن يتصدق بذلك عنه، ويجعل ثوابه إليه، فيكون من هدايا الأحياء للأموات المشروعة المثابة على إهدائها»؛ (... ۱۶۹۷) «پس هر گاه کسی برای پیامبر صلی الله علیه و آله ذبح کرد، یا چیزی را بر او نذر نمود، او قصد ندارد جز



آن که تصدّقی از ناحیه آن حضرت به این عمل بدهد، و ثواب آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه نماید. لذا این عمل از نوع هدایای زنده‌ها بر مردگان است که مشروع بوده و هدیه دادن آن ثواب دارد...»

## زیارت قبور

### زیارت قبور

مسلمانان در طول تاریخ اسلام بر جواز؛ بلکه استحباب سفر برای زیارت قبور اولیای الهی اجماع داشته‌اند. اما از ناحیه ابن تیمیه ممنوع شد؛ زیرا وی اوّلین کسی است که از این مسئله جلوگیری کرده و شدیداً با آن مقابله نمود و به حرمت آن فتوا داد. بعد از او شاگردان و مروّجان افکارش این نظر را دنبال کرده و تا زمان محمّد بن عبدالوهاب و وهابیان - که همگی به حرمت زیارت قبور معتقدند - ادامه داشت. از آنجا که این مسئله آثار مهمّی در پی دارد بجاست تا در مورد جواز و عدم جواز آن تحقیق و بررسی نماییم.

### فتاوی وهابیان

۱ - ابن تیمیه می‌گوید: «تمام احادیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره زیارت قبرش وارد شده، ضعیف بلکه جعلی است». (۱۶۹۸) عسقلانی از ابن تیمیه نقل می‌کند که او به طور مطلق از زیارت قبور انبیا و اولیا منع کرده و آنرا حرام نموده است؛ چه با شدّ رحال (بار سفر زیارت بستن) و چه بدون آن. (۱۶۹۹) همچنین ابن تیمیه در کتاب «التوسل و الوسیله» می‌گوید: «همه احادیث زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله ضعیف و غیر قابل اعتماد است. لذا صاحبان صحاح و سنن هیچ یک از این احادیث را نقل نکرده‌اند و تنها کسانی نقل کرده‌اند که دأیشان نقل احادیث ضعیف است؛ مانند دارقطنی، بزار و دیگران». (۱۷۰۰) در جای دیگر نیز می‌گوید: «احادیث زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله کلاًّ ضعیف؛ بلکه دروغ است». (۱۷۰۱) ۲ - عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «امّا مردان؛ برای آنان زیارت قبور و زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و دو صاحبش مستحب است، البته بدون شدّ رحال و قصد حرکت برای زیارت؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: "قبور را زیارت کنید به جهت آن که شما را به یاد آخرت می‌اندازد، ولی شدّ رحال برای زیارت قبور جایز نیست». (۱۷۰۲) ۳ - اعضای استفتای دائمی وهابیان در ضمن فتوایی چنین اعلام کردند: «شدّ رحال برای زیارت قبور انبیا و صالحین و غیر آنان جایز نیست، بلکه این عمل بدعت است». (۱۷۰۳) از این فتواها استفاده می‌شود که وهابیان در این مسئله اختلاف دارند؛ یعنی مؤسس افکار آنان (ابن تیمیه) قائل به حرمت زیارت قبور به طور مطلق است، به خلاف متأخرین از وهابیان که در صورتی قائل به عدم جواز؛ بلکه بدعت شده‌اند که حرکت از وطن به جهت زیارت قبور باشد، امّا اگر کسی به حج آمده، آن‌گاه وارد مدینه شود و به طور ضمنی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز زیارت کند، اشکالی ندارد.

### ادله مشروعیت زیارت قبور

#### ادله مشروعیت زیارت قبور

مبحث زیارت قبور را در دو بخش دنبال خواهیم کرد: بخش اول: در ذکر دلیل بر مشروعیت بلکه استحباب زیارت قبور اموات، هر کس که می‌خواهد باشد. بخش دوم: در رابطه با استحباب زیارت قبر اولیای خدا علی الخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله. در ابتدا به ذکر ادله جواز یا استحباب زیارت قبور می‌پردازیم:

## ۱ - دلیل فطرت

اسلام دین فطرت است و احکام آن؛ چه در مجال عقیده و چه در مقام عمل موافق با فطرت سلیم انسان است. و ما معتقدیم که احکام و تعالیمی که پیامبران و علی‌الخصوص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آورده‌اند، همگی موافق با فطرت سلیم بشر بوده و با آن سازگاری دارد، و در حقیقت تعالیم انبیا تذکر دهنده به مسائلی است که در فطرت انسان نهفته است. خداوند سبحان می‌فرماید: { وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا \* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا }؛ (۱۷۰۴) «قسم به جان آدمی و آن کس که آن را [آفریده و] منظم ساخته و سپس فجور و تقوا [شرّ و خیرش] را به او الهام کرده است.» در مورد زیارت اموات و قبور نزدیکان و کسانی که بر گردن ما حق دارند، انسان مشاهده می‌کند که این عمل از جمله کارهایی است که نفس سلیم انسان از هر قوم و ملیتی که باشد بر آن رغبت دارد، و این نیست مگر به جهت وجود میل باطنی فطری که در تمام افراد بشر وجود دارد. و از آنجا که شریعت، هادی به فطرت است، لذا می‌توان از این طریق به مشروعیت زیارت قبور پی برد.

## ۲ - قرآن و زیارت قبور

آیات مختلفی از قرآن با مضامین گوناگونی وجود دارند که می‌توان از آن‌ها حکم جواز یا استحباب زیارت قبور اولیای الهی را به دست آورد که در ذیل به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود: ۱ - خداوند متعال در نهی از حضور پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار قبور منافقین می‌فرماید: { وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ }؛ (۱۷۰۵) «و در کنار قبر یکی از منافقین توقف نکن.» آیه در صدد شکستن شخصیت منافقین است و پیامبر صلی الله علیه و آله را از حضور در هنگام دفن منافق یا توقف هنگام زیارت قبور، منع کرده است. بیضاوی در «انوار التنزیل» (۱۷۰۶) آلوسی در «روح المعانی» (۱۷۰۷) و دیگران به این نکته اشاره کرده‌اند که مراد از این آیه، نهی از توقف در کنار قبر منافق هنگام دفن یا برای زیارت است. از این که نهی مربوط به منافقین و کفار است، معلوم می‌شود توقف برای زیارت قبر مؤمن و مسلمان، مشروع بوده و اشکالی ندارد. ۲ - خداوند متعال در مورد اصحاب کهف و نزاع مردم در کیفیت تعظیم از آنان می‌فرماید: { إِذِ يْتَنَزَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَسْجِدًا }؛ (۱۷۰۸) «تا مردمی که میانشان تنازع و اختلاف در امر آن‌ها بود رفع نزاع شان بشود، با این همه بعضی گفتند: باید گرد آن‌ها حصار و بنایی بسازیم. خدا به احوال آن‌ها آگاه‌تر است. آنان که بر واقع احوال آن‌ها اطلاع یافتند، گفتند: البته برایشان مسجدی بنا می‌کنیم.» مفسرین می‌گویند: از این که برخی پیشنهاد ساختن مسجد داده‌اند، کشف می‌شود که آنان مسلمان و موحد بوده‌اند. لذا واضح است که پیشنهاد مسجد به این جهت است که به طور مدام بر آن وارد شده تا مرقد اصحاب کهف مزار مردم گردد.

## ۳ - احادیث و زیارت قبور

### ۳ - احادیث و زیارت قبور

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نه تنها به زیارت قبور امر نموده، بلکه خود نیز به زیارت قبور می‌رفت تا عملاً استحباب و جواز این مسئله را تثبیت کند. ما نیز این مسئله را در سه بخش بررسی می‌نماییم: مشروعیت زیارت در روایات و ممارست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلف برای زیارت قبور.

## الف) مشروعیت زیارت قبور در روایات

مسئله مشروعیت زیارت، سه مرحله را طی نموده است: ۱ - مرحله اباحه: استمرار حکم به جواز که در شرایع سابق بوده است. ۲ - مرحله منع، در صدر اسلام مطابق عقیده خاص و شرک آلودی که عده‌ای - خصوصاً اهل کتاب - نسبت به اولیای متوفای خود داشتند، بر قبر آنان سجده می‌کردند. به همین جهت در صدر اسلام ممنوع شد. ۳ - مرحله بازگشت به اباحه: از انس بن مالک نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نهیتکم عن زیارة القبور فزوروا فانها تذکرکم الموت»؛ (۱۷۰۹) «من شما را از زیارت قبور نهی کردم، ولی الآن قبور را زیارت کنید؛ زیرا شما را به یاد مرگ می‌اندازد.» و نیز از انس نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إني نهیتکم عن زیارة القبور، فمن شاء أن يزور قبراً فليزر فإنه یرق القلب ویدمع العین ویزکر الآخرة ولا تقولوا هجرأ»؛ (۱۷۱۰) «همانا من شما را از زیارت قبور نهی کردم، ولی الآن هر کس که خواست قبری را زیارت کند مانعی ندارد؛ زیرا این عمل باعث رقت قلب می‌گردد و اشک را جاری می‌سازد و به یاد آخرت می‌اندازد، ولی چیزی که موجب خشم خدا می‌گردد را نگویند.» ابن ابی ملیکه می‌گوید: «اثتوا موتاکم فسلّموا علیهم وصلّوا علیهم، فإنّ لکم فیہ عبرة»؛ (۱۷۱۱) «به سراغ مُرده های خود بروید و بر آنان سلام کنید و درود بفرستید؛ زیرا برای شما در این عمل عبرت است.» ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «ما من عبد یمرّ علی قبر رجل مسلم یرفه فی الدنيا فیسلّم علیہ إلّا عرفه، وردّ علیہ السلام»؛ (۱۷۱۲) «هیچ بنده ای نیست که بر قبر شخص مسلمانی مرور کند که او را در دنیا می‌شناخته است و بر او سلام کند جز آن که آن شخص او را شناخته و جواب سلام او را می‌دهد.» عایشه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «ما من رجل يزور قبر أخیه ویجلس عنده إلّا استأنس وردّ علیہ حتّی یقوم»؛ (۱۷۱۳) «هیچ کس نیست که به زیارت قبر برادر مؤمن خود رود و نزد او بنشیند جز آن که آن مؤمن با او انس گرفته و جواب سلام او را می‌دهد تا این که از نزد او برخیزد.»

### (ب) ممارست پیامبر صلی الله علیه و آله به زیارت قبور

۱ - بریده اسلمی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «من شما را از زیارت قبور نهی کردم، ولی به محمّد اجازه داده شد تا به زیارت قبر مادرش برود، شما نیز قبور را زیارت کنید؛ زیرا شما را به یاد آخرت می‌اندازد.» (۱۷۱۴) ۲ - حاکم نیشابوری از بریده نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله قبر مادرش را با هزار ملائکه زیارت نمود و هیچ روز مانند آن روز آن حضرت را گریان ندیدم. (۱۷۱۵) ابوهریره نیز می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله قبر مادرش را زیارت کرد و به حدی گریه کرد که هر کس نزد او بود به گریه درآمد.» (۱۷۱۶) ۳ - طلحة بن عبیدالله می‌گوید: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه برای زیارت قبور شهدا خارج شدیم، همین که به منطقه «حزّه واقم» رسیدیم قبوری را مشاهده نمودیم، عرض کردیم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا این قبور برادران ماست؟ فرمود: این قبور اصحاب ماست و هنگامی که به قبور شهدا رسیدیم، فرمود: این قبور برادران ماست. (۱۷۱۷) ۴ - مسلم از عایشه نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله شب‌ها آخر شب به طرف بقیع می‌رفت و بر اهل بقیع این گونه سلام می‌کرد: «السلام علیکم دار قوم مؤمنین.» (۱۷۱۸) ۵ - ابن ابی شیبّه نقل می‌کند: پیامبر صلی الله علیه و آله ابتدای هر سال به زیارت قبور شهدای اُحد می‌آمد و به آنان این گونه سلام می‌کرد: «السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار.» (۱۷۱۹)

### (ج) زیارت قبور در سیره گذشتگان

با رجوع به سیره صحابه و تابعین و علمای امت اسلام پی می‌بریم که زیارت قبور، سیره همه آنان بوده است، اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱ - فاطمه زهرا علیها السلام و زیارت قبور؛ حاکم نیشابوری به سند خود نقل می‌کند که فاطمه زهرا علیها السلام در زمان حیات پدرش روزهای جمعه به زیارت قبر عمویش حمزه بن عبدالمطلب می‌رفت و در آنجا نماز می‌خواند و گریه

می‌کرد. (۱۷۲۰) ۲ - عمر و زیارت قبور؛ محب‌الدین طبری نقل می‌کند که در سفری عمر با عده‌ای از اصحابش به حج رفتند، در بین راه پیرمردی به او استغاثه کرد. پس از بازگشت به آن محل از احوال آن پیرمرد سؤال نمود. گفتند: از دار دنیا رفته. راوی می‌گوید: عمر را دیدم با سرعت به طرف قبر او آمد و در آنجا نماز خواند و سپس قبر را در بغل گرفت و گریه کرد. (۱۷۲۱) ۳ - عایشه و زیارت قبور؛ ابن ابی ملیکه می‌گوید: روزی عایشه وارد قبرستان شد. به او گفتم: به چه جهت وارد قبرستان شده‌ای؟ گفت: به خاطر قبر برادرم عبدالرحمان. گفتم: مگر پیامبر صلی الله علیه و آله از زیارت قبور نهی نکرده است؟ گفت: چرا قبلاً نهی کرده بود، ولی سپس به آن امر نمود. (۱۷۲۲) ۴ - امام علی علیه السلام و زیارت قبور؛ خباب بن ارت - که از سابقین در اسلام است - با امام علی علیه السلام در کوفه بود، به جهت مرض سختی که داشت با امام علی علیه السلام در جنگ صفین شرکت نکرد. وقتی امام از صفین برگشت و خبر وفات او را شنید بر سر قبر او حاضر شد و او را زیارت نمود. (۱۷۲۳) ۵ - محمد بن حنفیه و زیارت قبور؛ بعد از وفات امام حسن مجتبی علیه السلام محمد بن حنفیه بر سر قبر آن حضرت آمد. بغض گلوی او را گرفت، آن‌گاه به سخن درآمد و آن حضرت را ستود. (۱۷۲۴) ۶ - ابو خلیل و زیارت قبور؛ ابو خلیل شیخ حنبله در عصر خود می‌گوید: «هیچ‌گاه مشکلی برایم پیدا نمی‌شد، مگر آن‌که قصد زیارت قبر موسی بن جعفر علیه السلام را می‌کردم و در آنجا به حضرت متوسل می‌شدم و خداوند نیز مشکلم را آسان می‌نمود». (۱۷۲۵) ۷ - ابن خزیمه و زیارت قبور؛ ابوبکر بن محمد بن مؤمل می‌گوید: با امام اهل حدیث، ابوبکر بن خزیمه و ابن علی ثقفی و جماعتی از مشایخ به قصد زیارت علی بن موسی الرضاعیه السلام در طوس حرکت نمودیم، دیدم ابن خزیمه طوری آن بقعه را تعظیم کرده و در برابر آن تواضع و تضرع می‌نمود که ما متحیر شدیم. (۱۷۲۶)

#### ۴ - اجماع مسلمین

علمای اسلامی از همه طوایف و مذاهب، بر استحباب زیارت قبور خصوصاً قبور انبیا و صالحان و اولیا اتفاق کرده‌اند. قسطلانی می‌گوید: «قد أجمع المسلمون علی استحباب زیارة القبور كما حكاها النووی، وأوجبها الظاهرية، فزیارة مطلوبه بالعموم والخصوص، لما سبق، أي لما سبق من الروایات، ولأن زیارة القبور تعظیم، وتعظیمه واجب. ولهذا قال بعض العلماء: لا فرق فی زیارة صلی الله علیه وآله بین الرجال والنساء»؛ (... ۱۷۲۷) «مسلمانان اجماع بر زیارت قبور دارند؛ آن‌گونه که نووی حکایت کرده است. و ظاهریه آن را واجب می‌دانند. پس زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله به دلیل عام و خاص مطلوب است و به جهت آنچه از روایات گذشت و دیگر این که زیارت قبور تعظیم است و تعظیم پیامبر صلی الله علیه و آله واجب می‌باشد. و به همین جهت برخی از علما گفته‌اند در استحباب زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله بین مردان و زنان فرقی نیست». ... قاضی سبکی می‌گوید: «واعلم أن العلماء مجمعون علی أنه يستحب للرجال زیارة القبور، بل قال بعض الظاهرية بوجوبها، للحديث المذكور. وممن حکى إجماع المسلمین علی الإستحباب أبوزکریا النووی»؛ (۱۷۲۸) «بدان که علما بر استحباب زیارت قبور اجماع کرده‌اند، بلکه برخی از ظاهریه قائل به وجوب آن به جهت حدیث مذکور شده‌اند. و از جمله کسانی که اجماع مسلمانان بر استحباب را حکایت کرده، ابو زکریای نووی است.» سمهودی نیز این اجماع را نقل کرده است. (۱۷۲۹)

#### فتاوی علمای اهل تسنن درباره زیارت قبور

در کتب فقهی علمای اهل سنت، موارد بسیار زیادی وجود دارد که زیارت قبور مؤمنین را نه تنها حرام نمی‌دانند، بلکه بعضی نیز آن را مستحب دانسته‌اند. در اینجا مناسب است که بعضی از اقوال علمای اهل تسنن را ذکر نماییم: ۱ - شافعی می‌نویسد: «ولابأس بزیارة القبور، أخبرنا مالک عن ربيعة (یعنی ابن ابی عبدالرحمن) عن أبی سعید الخدری أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: "ونهیتمکم عن زیارة القبور فزورواها»؛ ("۱۷۳۰) «و زیارت قبور اشکالی ندارد، مالک از ربيعة بن ابی عبدالرحمان از ابوسعید خدری

خبر داده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در گذشته شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم؛ ولی اکنون آن‌ها را زیارت کنید». ۲ - محمّد بن شریب می‌نویسد: «ویسنّ أن یأتی سائر المشاهد بالمدينة وهی نحو ثلاثین موضعاً يعرفها أهل المدينة. ویسنّ زیارة البقیع و قبآء»؛ (۱۷۳۱) «و سنّت مستحب است که زائر، به بقیه مشاهد (مکان‌های شریف) در مدینه نیز برود و آن‌ها حدود سی موضع است که اهل مدینه می‌شناسند و زیارت بقیع و قبا نیز مستحب است». او در جای دیگری می‌گوید: «ویندب (زیارة القبور) التي فيها المسلمون (للرجال) بالإجماع. وکانت زیارتها منهيًا عنها، ثمّ نسخت لقوله صلی الله علیه و آله: کنت نهیتکم عن زیارة القبور فزوروا. ولا تدخل النساء فی ضمیر الرجال علی المختار. وکان یخرج إلى البقیع، فيقول: السلام علیکم دار قوم مؤمنین وإنا بکم إن شاء الله لاحقون، اللهم اغفر لأهل بقیع الغرقد. وروی: فزوروا القبور فإنها تذکرکم الموت. وإنما نهاهم أولاً لقرب عهدهم بالجاهلیة، فلما استقرت قواعد الإسلام واشتهرت أمرهم بها»؛ (۱۷۳۲) «و زیارت قبور مسلمانان برای مردان به طور اجماع مستحب است. در گذشته زیارت قبور نهی شده بود، سپس نسخ شد؛ به دلیل فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: در گذشته شما را از زیارت قبور نهی کردم؛ ولی اکنون آن‌ها را زیارت کنید. بنابر اختیار مصنّف، زنان مشمول ضمیر راجع به مردان نمی‌شوند. و رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره به سوی بقیع می‌رفت و می‌فرمود: سلام بر شما ای خانه گروه مؤمنان! و به خواست خدا به سوی شما خواهیم پیوست. خدایا! اهل بقیع غرقد را بیامرز! و روایت شده که حضرت فرمود: قبور را زیارت کنید؛ چون شما را به مرگ، یادآوری می‌کنند. و همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را ابتدا به دلیل نزدیکی به دوران جاهلیت، نهی فرمود و هنگامی که پایه‌های اسلام در جامعه استقرار و شهرت یافت، آنان را به زیارت قبور، امر فرمود». ۳ - محمّد بن نووی می‌نویسد: «ویستحبّ للرجال زیارة القبور لما روی أبوهریره قال: زار رسول الله صلی الله علیه و آله قبر أمه فبکی وابکی من حوله ثمّ قال: إني استأذنت ربّي عزّوجلّ أن أستغفر لها فلم يأذن لی، واستأذنته فی أن أزور قبرها فأذن لی فزوروا القبور فإنها تذکرکم الموت»؛ (۱۷۳۳) «و زیارت قبور برای مردان مستحب است؛ به دلیل روایت ابی هریره که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله قبر مادرش را زیارت نمود و گریه کرد و اطرافیان را نیز گریاند. سپس فرمود: من از پروردگار عزوجل اجازه خواستم که برای او آمرزش بطلبم، خدا اذن نداد ولی اجازه خواستم که او را زیارت نمایم، خدا اذن داد، پس قبور را زیارت کنید؛ زیرا آن‌ها مرگ را یادآور تان می‌شوند». ۴ - ابن عابدین می‌نویسد: «مطلب فی زیارة القبور (قوله: و زیارة القبور) أي لا بأس بها، بل تندب كما فی البحر عن المجتبی، فكان ینبغی التصریح به للأمر بها فی الحدیث المذكور كما فی الامداد، وتزار فی کلّ أسبوع كما فی مختارات النوازل، قال فی شرح لباب المناسک، إلا أن الأفضل یوم الجمعة والسبت والاثنين والخمیس، فقد قال محمّد بن واسع: الموتی یعلمون بزورهم یوم الجمعة ویوماً قبله ویوماً بعده، فتحصل أن یوم الجمعة أفضل»؛ (۱۷۳۴) «مطلبی درباره زیارت قبور: قول مصنّف که گفت: (و به زیارة القبور)؛ یعنی زیارت کردن قبور اشکالی ندارد بلکه مستحب است؛ چنان که از مجتبی در البحر نقل شده است، پس تصریح به این استحباب بهتر بود، چون در حدیث مذکور به آن زیارت، امر شده؛ چنان که در «الامداد» ذکر شده است. و قبور در هر هفته زیارت می‌شوند؛ چنان که در «مختارات النوازل» آمده است. در شرح «لباب المناسک» گفته است: مگر این که روز جمعه، شنبه، دوشنبه و پنج شنبه افضل است. محمّد بن واسع گفته است: مردگان، از زائران خود در روز جمعه و یک روز قبل و یک روز بعد از آن آگاهند، در نتیجه روز جمعه افضل است». ۵ - ابوبکر کاشانی می‌نویسد: «ولم یتکلم المصنّف رحمه الله علی زیارة القبور، ولا بأس ببیانه تکمیلًا للفائدة. قال: فی البدائع: ولا بأس بزیارة القبور والدعاء للأموات إن کانوا مؤمنین من غیر وطیء القبور لقول النبی صلی الله علیه و آله إني کنت نهیتکم عن زیارة القبور إلا فزوروا فإنها تذکرکم الآخرة. ولعمل الأمیة من لدن الرسول صلی الله علیه و آله إلی یومنا هذا»؛ (۱۷۳۵...) «و مصنّف در مورد زیارت قبور سخن پردازی نکرد، ولی برای تکمیل فائده اشکالی ندارد که بیان شود. در کتاب «بدائع» گفته است: و زیارت قبور و دعا برای مردگان مؤمن، بدون پانهادن بر روی قبر اشکالی ندارد، به دلیل سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: من شما را در گذشته از زیارت قبور نهی می‌کردم، اکنون آن‌ها را زیارت کنید؛ چون که شما را به آخرت

یاد آور می‌شوند و نیز به دلیل سیره عملی امت اسلام از زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله تا به امروز. او در جای دیگر می‌گوید: «وروی أن سعد بن أبي وقاص - رضی الله عنه - سأل رسول الله صلی الله علیه وآله فقال: يا رسول الله! إن أمي كانت تحب الصدقة أفأتصدق عنها؟ فقال النبي صلی الله علیه وآله: تصدق. وعليه عمل المسلمين من لدن رسول الله صلی الله علیه وآله إلى يومنا هذا من زيارة القبور وقرآءة القرآن عليها والتكفين والصدقات والصوم والصلاة وجعل ثوابها للأموال. ولا امتناع في العقل أيضاً؛ لأن إعطاء الثواب من الله تعالى افضال منه لاستحقاق عليه، فله أن يتفضل على من عمل لأجله يجعل الثواب له كما له أن يتفضل بإعطاء الثواب من غير عمل رأساً»؛ (۱۷۳۶) «و روایت شده که سعد بن ابی وقاص سؤالی را از رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسید و عرض کرد: ای رسول خدا! مادر من صدقه دادن را دوست می‌داشت، آیا می‌توانم از طرف او صدقه بدهم؟ پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: صدقه بده. و سیره عملی مسلمانان از زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله تا به امروز چنین بوده است؛ مانند زیارت قبور و قرائت قرآن بر آنها و کفن کردن و صدقات و روزه و نماز به جای آوردن و قرار دادن ثواب آن برای مردگان. و از جهت عقلی هم هیچ امتناعی ندارد؛ زیرا اعطای ثواب از ناحیه خدای تعالی یک نوع تفضل است نه این که بنده برای آن استحقاق داشته باشد، پس خدا می‌تواند برای کسی که برای او فداکاری می‌کند، ثواب قرار دهد؛ همچنان که می‌تواند رأساً به کسی بدون این که کاری را انجام دهد، از باب تفضل، ثواب عطا نماید». ۶ - ابن نجیم مضری می‌نویسد: «و صرح في المجتبی بأنها مندوبه. وقيل: تحرم على النساء والأصح أن الرخصة ثابتة لهن»؛ (۱۷۳۷) «و در مجتبی تصریح کرده است که زیارت قبور مستحب است. و بعضی گفته‌اند: بر زنان حرام است؛ ولی قول صحیح‌تر این است که رخصت و جواز برای هر دو (مردان و زنان) ثابت است». ۷ - بهوتی می‌نویسد...: «(وإذا أراد الخروج) من المدينة ليعود إلى وطنه - بعد فعل ماتقدم - وزيارة البقيع، ومن فيه من الصحابة والتابعين، والعلماء والصالحين. عاد إلى المسجد النبوي فيصلی فيه ركعتين، وعاد إلى قبر رسول الله صلی الله علیه وآله فودع وأعاد الدعاء، قاله في المستوعب، وقال: ويعزم على أن لا يعود إلى ما كان عليه قبل حجّه، من عمل لا يرضى»؛ (۱۷۳۸) «و اگر خواست بعد از انجام اعمال و زیارت بقیع و کسانی که در آن مدفون هستند از جمله صحابه و تابعان و علما و صالحان، از مدینه خارج شده و به وطن خود باز گردد، به سوی مسجد نبوی برگشته و دو رکعت در آن نماز می‌خواند و به طرف قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله رفته و با او وداع نموده و دعا را تکرار می‌کند، این مطلب را در کتاب «المستوعب» گفته و اضافه کرده است: و تصمیم می‌گیرد دیگر به سراغ کارهایی که قبل از حج مرتکب می‌شده و خدا از آنها راضی نبوده، نرود». ۸ - ابن حزم می‌نویسد: «مسألة - وتستحب زيارة القبور، وهو فرض ولو مرة ولا بأس بأن يزور المسلم قبر حميمه المشرک، الرجال والنساء سواء؛ لما روينا من طريق مسلم: (حدثنا) أبو بكر بن أبي شيبة عن محمد بن فضيل عن أبي سنان - هو ضرار بن مرّة - عن محارب بن دثار عن ابن بريده عن أبيه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله: (نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها)، ومن طريق مسلم: (حدثنا) أبو بكر ابن أبي شيبة عن محمد بن عبيد عن يزيد بن كيسان عن أبي حازم عن أبي هريرة قال: زار النبي صلی الله علیه وآله قبر أمه فبكى وأبكى من حوله، فقال: أستاذنت ربّي في أن استغفر لها فلم يؤذن لي، (۱۷۳۹) واستأذنته في أن أزور قبرها وأذن لي، فزوروا القبور فإنها تذكّر الموت. وقد صحّ عن أم المؤمنين، وابن عمر وغيرهما زيارة القبور. وروى عن عمر، النهي عن ذلك ولم يصح»؛ (۱۷۴۰) «مسألة: و ما زیارت قبور را مستحب می‌دانیم و آن فرض و لازم است؛ اگرچه یک بار باشد. و اشکالی ندارد که مسلمان، قبر فامیل و نزدیکان مشرک خود را زیارت کند. مردان و زنان در این مسأله برابرند، به دلیل روایت مسلم از ابوبکر بن ابی شیبّه از محمد بن فضیل از ابو سنان (ضراره بن مرّه) از محارب بن دثار از ابن بریده از پدرش نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: شما را در گذشته از زیارت قبور نهی کردم، اکنون آنها را زیارت کنید. نیز به دلیل روایت مسلم از ابوبکر بن شیبّه از محمد بن عبيد از يزيد بن كيسان از ابو حازم از ابو هريره نقل می‌کند که او گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله قبر مادرش را زیارت نمود و گریه کرد و اطرافیان را نیز گریانند، سپس فرمود: از پروردگار اجازه خواستم که برای مادرم آموزش بطلبم، خدا اذن نداد ولی اجازه خواستم که او را زیارت نمایم، خدا اذن



داد، پس قبور را زیارت کنید؛ زیرا آن‌ها مرگ را یادآور تان می‌شوند. و زیارت قبور به طور صحیح از امّ المؤمنین و ابن عمر و غیر آن دو نقل شده است. و نهی از زیارت قبور، از عمر نقل شده ولی روایتش صحیح نیست». ۹ - البانی در احکام «الجنائز» می‌نویسد: «زیارة القبور: وتشرع للتعاطف بها وتذكر الآخرة، شريطة أن لا يقول عندها ما يغضب الرب سبحانه وتعالى كدعاء القبور والاستغاثه به من دون الله تعالى، أو تركيته والقطع له بالجنّة، ونحو ذلك، وفيه أحاديث: الأول: عن بريده بن الحبيب - رضی الله عنه - قال: قال رسول الله إني كنت نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها، (فإنها تذكركم الآخرة)، (ولتزدكم زيارتها خيراً)، (فمن أراد أن يزور فليزر، ولا تقولوا هجراً) أخرجه مسلم (۱۷۴۱) وأبو داود (۱۷۴۲) ومن طريقه البيهقي (۱۷۴۳) والنسائي (۱۷۴۴) وأحمد (۱۷۴۵) والزيادة الأولى والثانية له، ولأبي داود الأولى بنحوها وللنسائي الثانية والثالثة. قال النووي رحمه الله في «المجموع» (۱۷۴۶): والهجر: الكلام الباطل. وكان النهي أولاً - لقرب عهدهم من الجاهلية فربما كانوا يتكلمون بكلام الجاهلية الباطل، فلما استقرت قواعد الإسلام، وتمهدت أحكامه، واستشهرت معالمه أبيع لهم الزيارة، واحتاط صلى الله عليه وآله بقوله: ولا تقولوا هجراً. وقد قال الصنعاني في «سبل السلام» (۱۷۴۷) عقب أحاديث في الزيارة والحكمة منها: الكلّ دالّ على مشروعيتها زيارة القبور وبيان الحكمة فيها، وأنها للإعتبار... فإذا خلت من هذه لم تكن مرادة شرعاً. الثاني: عن أبي سعيد خدری قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إني نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها، فإن فيها عبرة. (ولا تقولوا ما يسخط الرب). أخرجه أحمد (۱۷۴۸) والحاكم (۱۷۴۹) وعنه البيهقي (۱۷۵۰) ثم قال: صحیح علی شرط مسلم، ووافقه الذهبي وهو كما قال - ورواه البزار أيضاً والزيادة له كما في مجمع الهيثمي» (۱۷۵۱) وقال: وأسناد رجاله رجال الصحيح قلت: وهي عند أحمد بنحوها من طريق أخرى وأسنادها لا بأس به في المتابعات، ولها شاهد من حديث عبد الله بن عمر وبلفظ البزار. أخرجه الطبراني في «المعجم الصغير» (۱۷۵۲) ورجاله موثقون. الثالث: عن أنس بن مالك قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «كنت نهيتكم عن زيارة القبور، أن فزوروها، فإنه يرقّ القلب وتدمع العين وتذكر الآخرة، ولا تقولوا هجراً». أخرجه الحاكم (۱۷۵۳) بسند حسن، ثم رواه (۱۷۵۴) أحمد من طريق أخرى عنه بنحوه، وفيه ضعف. وفي الباب عن أبي هريرة وسياطي؛ (۱۷۵۵) «زيارة قبور: وزيارة قبور به خاطر پند آموزی و یادآوری آخرت، مشروع شده است به شرط این که نزد آن‌ها سخنی که موجب غضب پروردگار سبحان و تعالی گردد گفته نشود، مانند دعای قبور و پناه بردن به قبر، بدون توجه به خدای تعالی، یا پاک نمودن خود از گناهان و خود را یقیناً بهشتی دانستن و نظیر این‌ها. در این باره چند حدیث است: حدیث اول: از بریده بن حصیب رضی الله عنه که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: من در گذشته شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم، اکنون آن‌ها را زیارت کنید (چون که آن‌ها آخرت را یادآور تان می‌شوند و زیارت آن‌ها خیر شما را زیاد می‌کند، پس هر کس خواست می‌تواند آن‌ها را زیارت کند؛ ولی سخن بیهوده و باطل نگویید). این روایت را مسلم، ابوداود، بیهقی، نسائی و احمد نقل کرده‌اند. و زیادتی اول و دوم را احمد نقل کرده و شبیه زیادتی اول را ابوداود و زیادتی دوم و سوم را نسائی نقل نموده است. نووی در کتاب «المجموع» گفته است: و منظور از هجر، سخن باطل است و نهی ابتدایی از زیارت قبور، به خاطر نزدیکی زمان مردم به دوران جاهلیت بوده که چه بسا با سخنان باطل جاهلیت تکلم می‌کردند؛ اما وقتی که پایه‌های اسلام استوار گردید و مقدمات اجرای احکام آن فراهم شد و نشانه‌ها شهرت یافت، زیارت قبور برای مسلمانان مباح شد و رسول خدا صلی الله علیه وآله به خاطر این که در زیارت، رعایت احتیاط بشود، فرمود: در زیارت سخن زشت و باطل نگویید. و صنعانی در کتاب «سبل السلام» به دنبال احادیث زیارت و حکمت آن گفته است: همه این احادیث، بر مشروع بودن زیارت قبور دلالت نموده و حکمت آن را نیز بیان می‌کند و این که این زیارت برای عبرت آموزی است... پس اگر زیارتی، از این حکمت خالی باشد آن زیارت شرعاً اراده نشده (و جایز نیست). حدیث دوم: از ابوسعید خدری نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: من در گذشته شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم، اکنون آن‌ها را زیارت کنید؛ زیرا در آن عبرت است (و سخنی را که موجب سخط پروردگار باشد نگویید). احمد، حاکم و بیهقی این روایت را نقل کرده‌اند. و بیهقی گفته است: این روایت بر اساس شرط مسلم (ولا تقولوا هجراً) صحیح



است. ذهبی با بیهقی موافقت کرده و گفته است: مطلب همان طوری است که آن دو (بیهقی و مسلم) نقل کرده‌اند. و این روایت را نیز بزار با زیادتی آن نقل کرده است، چنان که در کتاب «مجمع الزوائد» هیشمی گفته است: و راویان سندش از رجال صحیح می‌باشند. می‌گویم: و شبیه این روایت با سند و طریق دیگری نزد احمد نقل شده و سندش در متابعات، بی اشکال است و شاهد بر این روایت، حدیث عبدالله بن عمر و عبارت بزار است. و طبرانی هم در «المعجم الصغیر» آن را با راویان موثق نقل کرده است. حدیث سوم: از انس بن مالک نقل شده که گفته است: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: در گذشته شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم، اکنون آن‌ها را زیارت کنید؛ زیرا این زیارت، قلب را رقیق و چشم را اشکبار و آخرت را به یاد شما می‌آورد، اما در آن، سخن هجو و باطل نگویند. حاکم در مستدرک آن را با سند حسن نقل کرده است، سپس او و احمد شبیه این روایت را با سند و طریق دیگری نقل کرده‌اند که در سند آن، ضعف است و در این باب هم از ابوهریره - رضی الله عنه - نقل شده که خواهد آمد. ۱۰ - سمهودی می‌گوید: «وقد قال حجة الاسلام الغزالی: كل من يتبرك بمشاهدة في حياته يتبرك بزيارته بعد موته ويجوز شد الرحال لهذا الغرض، انتهى. وقد تكون الزيارة لأداء حق أهل القبور. وقد روى عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال: أنس ما يكون الميت في قبره إذا زاره من كان يحبه في دار الدنيا. وسبق عن ابن عباس مرفوعاً: ما من أحد يمر بقبر أخيه المؤمن يعرفه في الدنيا فسلم عليه الا عرفه ورد عليه السلام. ورأيت بخط الأقسهري: روى بقى بن مخلد بسنده إلى محمد بن النعمان عن أبيه مرفوعاً: من زار قبر أبويه في كل جمعة أو أحدهما كتب بازاً وإن كان في الدنيا قبل ذلك بهما عاقاً»؛ (۱۷۵۶) «غزالی گفته است: هر کس که دیدن او در حال حیات موجب تبرک وی می‌شود، بعد از مرگ نیز دیدن او موجب تبرک وی می‌گردد و جایز است سفر برای زیارت او برای این غرض (پایان کلام غزالی). و گاهی زیارت برای ادای حق اهل قبور می‌باشد. به تحقیق از رسول خداصلی الله علیه وآله روایت شده است که آن حضرت فرمود: مأنوس ترین حالت میت در قبرش، هنگامی است که دوست و محب او در دنیا برای زیارت قبرش می‌آید. و قبلاً گذشت که در حدیث مرفوعه ای، ابن عباس گفته است: کسی نیست که بر قبر برادر مؤمنش - که در دنیا او را می‌شناخته - بگذرد و سلام بر او بفرستد مگر این که میت او را شناخته و جواب سلام او را می‌دهد. و من به خط اقسهري دیده‌ام: بقى بن مخلد با سند خودش تا محمد بن نعمان از پدرش در حدیث مرفوعه ای نقل کرده است که: هر کس قبر پدر و مادرش را زیارت کند در هر جمعه‌ای یا این که قبر یکی از آن دو را زیارت کند، او را از نیکوکاران می‌نویسند هرچند در دنیا قبل از وفات آن‌ها عاق والدین بوده باشد». و نیز در جای دیگر می‌گوید: «وأجمع العلماء على استحباب زيارة القبور للرجال كما حكاه النووى بل قال بعض الظاهريّة بوجوبها»؛ (۱۷۵۷) «علما بر استحباب زیارت قبور بر مردان اجماع کرده‌اند؛ همانگونه که این اجماع را نووی نیز نقل کرده است بلکه بعضی از علمای ظاهریه قائل به وجوب زیارت قبور هستند.»

## آثار زیارت قبور

### آثار زیارت قبور

زیارت قبور آثار و برکاتی دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

#### ۱ - خشوع و یاد مرگ

انسان هنگامی که به زیارت قبور می‌رود به یاد قبر و قیامت و آخرت می‌افتد و در نتیجه خشوعی در او حاصل شده و از گناهان احتراز می‌نماید. ابن ماجه و دیگران از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده‌اند که فرمود: «زوروا القبور فإنها تذكركم - تذکرکم - الموت»؛ (۱۷۵۸) «به زیارت قبور بروید؛ زیرا این زیارت تذکر می‌دهد - تذکر می‌دهد شما را - به مرگ.» حاکم نیز به سند خود از

پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «زر القبور تذکر بها الآخرة»؛ (۱۷۵۹) «به زیارت قبور برو؛ زیرا به توسط آن به یاد آخرت می‌افتی.»

## ۲ - دعا برای اموات

انسان هنگامی که وارد قبرستان می‌شود، یادش می‌آید که چگونه نزدیکان و دوستانش از این دنیا رفته و دستشان کوتاه شده است، لذا بر آنان ترحم کرده و دعا می‌خواند و از خدا برایشان آمرزش می‌طلبد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نهیتکم عن زیارة القبور، فزوروها واجعلوا زیارتکم لها صلاة علیهم واستغفراً لهم»؛ (۱۷۶۰) «من شما را از زیارت قبور نهی کردم، ولی الآن به زیارت قبور روید و زیارت تان از قبور را در حقیقت دعا و استغفار برای آنان قرار دهید.»

## ۳ - ادای حقوق اموات

شکی نیست که اموات خصوصاً نزدیکان بر گردن ما حَقّ دارند. و نیز اولیای الهی و پیامبران و امامان و صلحا و علما که در راه رسیدن بشر به کمال و سعادت و رساندن دین و ابلاغ آن زحمت بسیار کشیده‌اند به گردن ما حَقّی دارند و لذا بر ما است که بخشی از حقوقشان را با زیارت قبورشان ادا کنیم. گرچه در مورد انبیا و اوصیا اثر زیارت قبورشان به خود ما بازمی‌گردد. لذا از امام رضا علیه السلام نقل است که فرمود: «إِنَّ لِكُلِّ إِمَامٍ عَهْدًا فِي عِنَقِ أَوْلِيَائِهِمْ وَشِيعَتِهِمْ، وَأَنْ مِنْ تَمَامِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَحَسَنِ الْأَدَاءِ زِيَارَةَ قُبُورِهِمْ»؛ (۱۷۶۱) «همانا برای هر امامی عهده‌ای در گردن موالیان و شیعیان آنان است، که از تمام وفای به عهد آن و خوب ادا کردن آن، زیارت قبور آنان است...»

## زیارت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نظر قرآن

در مورد خصوص زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نیز می‌توان به برخی از آیات تمسک نمود؛ خداوند متعال می‌فرماید: { وَكَلَّمْنَا نَبِيَّكُمْ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ جَاؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا }؛ (۱۷۶۲) «و اگر هنگامی که گروه منافق به گناه بر خود ستم کردند از کردار خود به خدا توبه کرده و به تو رجوع می‌کردند و پیامبر بر آنها استغفار می‌کرد البته در این حال خدا را توبه پذیر مهربان می‌یافتند.» اگرچه آیه شریفه بنا بر نظر برخی از مفسرین، مربوط به زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و کسانی که گناهکار بودند نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و اقرار به گناه می‌کردند و از آن حضرت می‌خواستند تا از خداوند برای آنان طلب مغفرت کند و آن‌گاه خداوند آنان را می‌آمرزید، ولی با بیانی می‌توان آن را به بعد از وفات آن حضرت نیز تعمیم داد. سبکی در «شفاء السقام» می‌گوید: «اگرچه آیه مربوط به حال حیات پیامبر صلی الله علیه و آله است، ولی این رتبه و مقامی است که با موت حضرت قطع نمی‌شود. لذا می‌توان آن را به عموم علت به هر موردی که این اوصاف در آن مورد تحقق می‌یابد تعمیم داد. لذا علما از آیه، عموم فهمیده‌اند، پس مستحب است که هر کس به زیارت قبر ایشان می‌آید، این آیه را قرائت نماید.» (۱۷۶۳) در توضیح عموم علت که در تعبیر سبکی آمده، باید می‌گوییم: جهت ارجاع گناهکاران به پیامبر صلی الله علیه و آله مسئله شفاعت بوده و شکی نیست که بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز گناهکار وجود دارد و احتیاج به شفاعت پیامبر یا ولی از اولیای الهی وجود دارد. لذا بعد از وفات نیز به زیارت قبر پیامبر رفتن و او را واسطه قرار دادن، اشکالی ندارد. بنابر این مشاهده می‌کنیم که صحابه بعد از فوت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز سر قبر پیامبر می‌آمدند و او را واسطه بخشش گناهان خود می‌دانستند. سفیان بن عنبر از عتبی - که هر دو از مشایخ شافعی اند - نقل می‌کند: کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم که اعرابی ای وارد شد و خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: سلام بر تو ای رسول خدا! خداوند متعال فرموده است: { وَكَلَّمْنَا نَبِيَّكُمْ

إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا، من به نزد تو آمده‌ام و از گناهان خود استغفار می‌نمایم و تو را شفیع نزد خداوند آورده‌ام، آن‌گاه گریه کرد و اشعاری درباره پیامبر صلی الله علیه و آله سرود. (۱۷۶۴) سمعانی شبیه همین قضیه را از امام علی علیه السلام نقل می‌کند. (۱۷۶۵) اگر این عمل جایز نبود، چرا صحابه؛ خصوصاً امام علی علیه السلام که در آن مکان حاضر بود از آن منع نفرمود؟ (۱۷۶۶)

## روایات و زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله

امامان حدیث از اهل سنت روایات بسیاری را در صحاح و مسانید خود درباره اصل زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و استحباب آن ذکر کرده‌اند. اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱ - عبدالله بن عمر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «من زار قبری وجبت له شفاعتی»؛ (۱۷۶۷) «هر کس به زیارت قبر من آید شفاعتم بر او واجب می‌شود.» ۲ - و نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «من جاءنی زائراً لا تعلمه إلا لا تعلمه إلا زیارتی کان حقاً علیّ أن أكون له شفیعاً یوم القیمة»؛ (۱۷۶۸) «هر کس برای زیارت نزد من آید و تنها کار او زیارت من باشد، بر من سزاوار است که شفیع او در روز قیامت شوم.» ۳ - و نیز نقل کرده که فرمود: «من حجّ فزار قبری بعد وفاتی کان کمن زارنی فی حیاتی»؛ (۱۷۶۹) «هر کس حج به جای آورد و قبر مرا بعد از وفاتم زیارت کند، مثل کسی است که مرا در زمان حیاتم زیارت کرده است.» ۴ - و هم چنین از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «من حجّ البیت ولم یزرنی فقد جفانی»؛ (۱۷۷۰) «هر کس حج خانه خدا را به جای آورد ولی مرا زیارت نکند به طور حتم به من جفا کرده است.» ۵ - از عمر نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من زار قبری - أو من زارنی - کنت له شفیعاً - أو شهیداً...»؛ (۱۷۷۱) «هر کس قبر مرا زیارت کند - یا این که فرمود: هر کس مرا زیارت کند -، من شفیع - گواه - او خواهم بود.» ... ۶ - حاطب بن ابی بلتعه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «من زارنی بعد موتی فکأنما زارنی فی حیاتی»؛ (۱۷۷۲) «هر کس مرا بعد از مرگم زیارت کند به مانند آن است که مرا در زمان حیاتم زیارت کرده است.» ۷ - عبدالله بن عمر نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من حجّ حجة الاسلام وزار قبری وغزا غزوة وصلی علیّ فی بیت المقدس لم یسأل الله عزّ وجلّ فیما افترض علیه»؛ (۱۷۷۳) «هر کس حجة الاسلام به جای آورد و قبر مرا زیارت کند و در غزوه ای شرکت نماید و در بیت المقدس بر من درود بفرستد، خدای عزوجل در آنچه بر او واجب کرده، او را سؤال و مواخذه نخواهد کرد.» ۸ - ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «من زارنی بعد موتی فکأنما زارنی وأنا حیّ. ومن زارنی کنت له شهیداً وشفیعاً یوم القیمة»؛ (۱۷۷۴) «هر کس مرا بعد از مرگم زیارت کند همانند آن است که مرا در حال حیاتم زیارت کرده است. و هر کس مرا زیارت کند او را گواه و شفیع در روز قیامت خواهم بود.» ۹ - انس بن مالک از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «من زارنی بالمدينة محتسباً کنت له شفیعاً»؛ (۱۷۷۵) «هر کس مرا در مدینه با اخلاص زیارت کند، من شفیع او خواهم بود.» ۱۰ - و نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «من زارنی میتاً فکأنما زارنی حیّاً، ومن زار قبری وجبت له شفاعتی یوم القیمة. وما من أحد من أمتی له سعة ثم لم یزرنی فلیس له عذر»؛ (۱۷۷۶) «هر کس مرا بعد از مرگم زیارت کند همانند آن است که مرا در حیاتم زیارت کرده است و هر کس قبر مرا زیارت کند شفاعتم در روز قیامت بر او ثابت می‌گردد. و هر یک از امت من که وسعت مالی داشته، ولی مرا زیارت نکرده باشد، عذری ندارد.» ۱۱ - ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «من زارنی فی مماتی کان کمن زارنی فی حیاتی، ومن زارنی حتی ینتهی إلی قبری کنت له یوم القیمة شهیداً - أو قال - شفیعاً»؛ (۱۷۷۷) «هر کس مرا بعد از مرگم زیارت کند همانند کسی خواهد بود که در زمان حیاتم مرا زیارت کرده است. و هر کس مرا زیارت کند تا این که به کنار قبر من برسد من گواه او - شفیع او - در روز قیامت خواهم بود.» ۱۲ - امام علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «من زار قبری بعد مماتی فکأنما زارنی فی حیاتی، ومن لم یزر قبری فقد جفانی»؛ (۱۷۷۸) «هر کس قبر مرا بعد از مرگم زیارت کند

همانند آن است که مرا در زمان حیاتم زیارت کرده است، و هر کس که قبر مرا زیارت نکند به من جفا کرده است.» ۱۳ - بکر بن عبدالله از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «من أتى المدينة زائراً لى وجبت له شفاعتى يوم القيمة»؛ (۱۷۷۹) «هر کس به جهت زیارت من وارد مدینه شود شفاعت من در روز قیامت بر او واجب می‌شود.» ۱۴ - عبدالله بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «من زارنى بعد موتى فكأنما زارنى فى حياتى»؛ «هر کس مرا بعد از مرگم زیارت کند همانند آن است که مرا در زمان حیاتم زیارت کرده است.» ۱۵ - ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «من حجّ إلى مكّة ثم قصدنى فى مسجدى كتبت له حجّتان مبرورتان»؛ (۱۷۸۰) «هر کس در مکه حج به جای آورد و سپس مرا در مسجدم قصد نماید برای او ثواب دو حج مقبول نوشته می‌شود.» ۱۶ - از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «من زار قبر رسول الله صلی الله علیه و آله کان فى جواره»؛ (۱۷۸۱) «هر کس قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت کند در جوار او خواهد بود.»

### زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله در سیره صحابه

#### زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله در سیره صحابه

با مراجعه به سیره پیشینیان از صحابه، تابعین و دیگران پی می‌بریم که زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله شیوه آنان بوده است. اینک به نمونه‌هایی از این سیره اشاره می‌کنیم:

#### ۱ - حضرت زهرا علیها السلام

ابن عساکر و دیگران به سند خود از امام علی علیه السلام نقل کرده‌اند: لما رمس رسول الله صلی الله علیه و آله جاءت فاطمة علیها السلام فوقفّت علی قبره صلی الله علیه و آله وأخذت قبضة من تراب القبر ووضعت علی عینها وبکت وأنشأت تقول: ماذا علی من شمّ تربة أحمد أن لا یشمّ مدی الزمان غوالیا صبّت علی مصائب لو إنّها صبّت علی الأيام عدن لیالیاً (۱۷۸۲) «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن شد فاطمه - درود خدا بر او باد - در کنار قبر ایشان قرار گرفت و مشتی خاک قبر را برداشته و بر چشمش گذارد و گریست و این شعر را سرود: چیست بر کسی که تربت احمد را بو کرده این که نمی‌خواهد در طول زمان هیچ بویی را استشمام کند. بر سر من مصائبی ریخته شد که اگر بر روزها ریخته می‌شد تبدیل به شب می‌شدند.»

#### ۲ - جابر بن عبدالله

بیهقی به سند خود از ابی محمّد بن منکدر نقل کرده که گفت: جابر را دیدم؛ در حالی که در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و می‌فرمود: «هاهنا تسکب العبرات، سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: ما بین قبری و منبری روضة من ریاض الجنة»؛ (۱۷۸۳) «اینجاست که اشک‌ها ریخته می‌شود. از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: ما بین قبر من و منبرم باغی از باغ‌های بهشت است.»

#### ۳ - ابویوب انصاری

حاکم نیشابوری و دیگران به سند خود از داوود بن ابی صالح نقل کرده‌اند که گفت: «أقبل مروان يوماً فوجد رجلاً واضعاً وجهه علی القبر فأخذ برقبته ثم قال: هل تدری ماتصنع؟ فأقبل علیه فإذا أبوایوب الأنصاری، فقال: نعم إنی لم آت الحجر ولم آت اللین، إنّما جئت رسول الله صلی الله علیه و آله ولم آت الحجر، سمعت رسول الله يقول: "لا تبکوا علی الدین إذا ولیه أهله ولكن أبکوا علی

الدین إذا ولیه غیر آهله»؛<sup>(۱۷۸۴)</sup> «مروان روزی بر بقعه رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شد. مردی را مشاهده کرد که صورت خود را بر روی قبر گذارده است. مروان گردن او را گرفت، و به او گفت: آیا می‌دانی چه می‌کنی؟ دقت که کرد، ناگهان دید که او ابویوب انصاری است. ابویوب فرمود: آری، من به جهت سنگ نیامده‌ام و نیز به جهت این خشته نیامده‌ام، من تنها به جهت رسول خداصلی الله علیه وآله آمده‌ام. من به جهت این سنگ نیامده‌ام. از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می‌فرمود: بر دین نگرید اگر فردی شایسته متولّی آن شد، ولی بر دین بگریید هنگامی که متولّی آن ناهل باشد.»

#### ۴ - شخص اعرابی

از امام علی علیه السلام نقل شد که فرمود: «قدم علینا اعرابی بعد ما دفننا رسول الله صلی الله علیه وآله بثلاثه ايام، فرمی بنفسه علی قبر النبی صلی الله علیه وآله وحثا من ترابه علی رأسه وقال: یا رسول الله صلی الله علیه وآله! قلت فسمعناه ووعیت عن الله سبحانه فوعینا عنک، وکان فیما أنزل علیک: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا } ... وقد ظلمت نفسی وجتتک تستغفر لی. فودی من القبر: قد غفر لک»؛<sup>(۱۷۸۵)</sup> «شخصی اعرابی بعد از سه روز از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله بر ما وارد شد و خودش را بر قبر پیامبر انداخت و از خاک قبر حضرت بر سر خود ریخت و عرض کرد: ای رسول خدا! گفتم، پس ما گفتارت را شنیدیم، و از خداوند سبحان گرفتی ما نیز از تو گرفتیم. از جمله آیاتی که بر تو نازل شد این آیه است: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا } ... من به خودم ظلم کردم و آمده‌ام تا تو برایم استغفار کنی. حضرت فرمود: از داخل قبر ندا داده شد: برای تو بخشوده شد.» از این حدیث نکاتی چند استفاده می‌شود: الف) مشروعیت اصل زیارت قبور. ب) مشروعیت شدّ رحال به جهت زیارت قبور. ج) توسل به ارواح اولیای الهی. د) استغاثه از ارواح اولیای الهی.

#### ۵ - بلال حبشی

بلال بن رباح حبشی مؤذن رسول خداصلی الله علیه وآله بعد از وفات آن حضرت از مدینه به شام هجرت کرد. ولی خوابی را دید که ابن عساکر آن را این گونه با سندش از ابی الدرداء نقل کرده است: «إِنَّ بِلَالَ رَأَى فِي مَنَامِهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ يَقُولُ: مَا هَذِهِ الْجَفْوَةُ يَا بِلَالُ؟! أَمَا أَنْ لَكَ أَنْ تَزُورَنِي يَا بِلَالُ؟! فَاتَّبَعَهُ حَزِينًا وَجَلًّا خَائِفًا، فَرَكِبَ رَاحِلَتَهُ وَقَصَدَ الْمَدِينَةَ، فَأَتَى قَبْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَجَعَلَ يَبْكِي وَيَمْرُغُ وَجْهَهُ عَلَيْهِ، فَأَقْبَلَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ فَجَعَلَ يَضُمُّهُمَا وَيَقْتَبِلُهُمَا، فَقَالَ لَهُ: نَشْتَهِي أَنْ نَسْمَعَ أَدَانِكَ الَّذِي كُنْتَ تُوَدِّنُ بِهِ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَفَعَلَ، فَعَلَى سَطْحِ الْمَسْجِدِ، فَوَقَفَ مَوْقِفَهُ الَّذِي كَانَ يَقِفُ فِيهِ، فَلَمَّا أَنْ قَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ» إِرْتَجَّتِ الْمَدِينَةُ. فَلَمَّا أَنْ قَالَ: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» إِزْدَادَتْ رَجَّتْهَا. فَلَمَّا أَنْ قَالَ: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» خَرَجَتْ الْعَوَاتِقُ مِنْ خُدُورِهِنَّ فَقَالُوا: أُبْعَثَ رَسُولَ اللَّهِ؟ فَمَا رَأَى يَوْمًا أَكْثَرَ بَاكِيًا وَلَا بَاكِيَةً بِالْمَدِينَةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ»؛<sup>(۱۷۸۶)</sup> «بلال شبی در عالم رؤیا رسول خداصلی الله علیه وآله را دید؛ در حالی که به او می‌فرمود: این چه جفایی است که کرده‌ای، ای بلال؟! آیا وقت آن نشده که ما را زیارت کنی ای بلال؟! بلال محزون و ترسناک بیدار شد و سوار بر مرکب خود به قصد مدینه حرکت نمود. مستقیماً به نزد قبر پیامبرصلی الله علیه وآله آمد و شروع به گریه کرده و صورت خود را بر قبر مالید. امام حسن و امام حسین علیهما السلام آمدند، بلال آن دو را در بغل گرفت و بوسید. آن دو به بلال فرمودند: ما آن طور اذانی را که برای رسول خداصلی الله علیه وآله می‌گفتی، می‌خواهیم از تو بشنویم. بلال قبول کرد و بر بام مسجد رفت و در مکانی که همیشه در آنجا می‌ایستاد، قرار گرفت. و چون «اللَّهُ أَكْبَرُ» گفت، مدینه به لرزه درآمد. چون «أشهد ان لا اله الا الله» گفت، صدای مردم بلندتر شد و هنگامی که «أشهد ان محمدًا رسول الله» گفت، تمام زن‌ها از پشت پرده‌ها بیرون آمدند. مردم گفتند: آیا رسول خداصلی الله علیه وآله دوباره مبعوث شده است؟ مثل آن روز مردم را از زن و مرد گریان تر بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله

ندیدند.» نتیجه این که: رسول خداصلی الله علیه وآله او را به شدّ رحال به جهت زیارت خود امر نموده است. حدیث مذکور از حیث سند صحیح است. و به سند صحیح و متواتر از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «من رآنی فی المنام فقد رآنی حقّاً، فإنّ الشیطان لا یتمثّل بی»؛ (۱۷۸۷) «هر کس مرا در خواب ببیند به طور حتم خودم را دیده؛ زیرا شیطان به صورت من در نمی آید.»

## ۶ - عبدالله بن عمر

عبدالرزاق به سند صحیح در باب «سلام بر قبر پیامبرصلی الله علیه وآله» نقل کرده: «إنّ ابن عمر کان إذا قدم من سفر أتى قبر النبی صلی الله علیه وآله فقال: السلام علیک یا رسول الله صلی الله علیه وآله»؛ (...! ۱۷۸۸) «همانا عبدالله بن عمر این گونه بود که هر گاه از سفری باز می گشت، کنار قبر پیامبرصلی الله علیه وآله می آمد و عرض می نمود: سلام بر تو ای رسول خداصلی الله علیه وآله!».

## ۷ - ایوب سختیانی

سمهودی از عبدالله بن مبارک نقل کرده که گفت: «سمعت أبا حنیفه یقول: قدم ایوب السختیانی وأنا بالمدينة، فقلت: لأنظرنّ ما یصنع. فجعل ظهره ممایلی وجه رسول الله صلی الله علیه وآله وبکی غیر متباک، فقام مقام رجل فقیه»؛ (۱۷۸۹) «از ابوحنیفه شنیدم که می گفت: زمانی که من در مدینه بودم، ایوب سختیانی وارد شهر شد. با خودم گفتم: بینم چه می کند، او پشت خود را به طرف رسول خداصلی الله علیه وآله قرار داد و گریست نه مانند کسانی که تباکی می کنند. و در مقام شخص فقیه ایستاد.» این روایت دلالت بر صحت شدّ رحال به جهت زیارت رسول خداصلی الله علیه وآله دارد؛ زیرا سختیانی در مدینه نبوده است.

## ۸ - فرستادن پیک به جهت زیارت

حاتم بن وردان می گوید: «کان عمر بن عبدالعزیز یوجّه البرید قاصداً من الشام إلى المدينة لیقری عنده النبی صلی الله علیه وآله السلام»؛ (۱۷۹۰) «عمر بن عبدالعزیز همیشه از شام پیک به مدینه می فرستاد تا از طرف او به پیامبرصلی الله علیه وآله سلام برساند.»

## اهل سنت و استحباب زیارت قبر رسول خداصلی الله علیه وآله

علمای اهل سنت به جز وهابیان عموماً فتوا به جواز بلکه استحباب زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله داده‌اند. اینک به برخی از آن‌ها اشاره می کنیم: ۱ - ابوالحسن ماوردی می گوید: «فإذا عاد - ولیّ الحاج - سار بهم علی طریق المدينة لزیارة قبر رسول الله صلی الله علیه وآله لیجمع لهم بین حجّ بیت الله عزّ وجلّ و زیارة قبر رسول الله رعایة لحرمة و قیاماً بحقوق طاعته»؛ (... ۱۷۹۱) «و چون سرپرست حاجیان از حج بازگشت، آنان را به جهت زیارت قبر رسول خداصلی الله علیه وآله از راه مدینه سیر داد تا برای آنان بین حجّ خانه خدای عزّوجلّ و زیارت قبر رسول خداصلی الله علیه وآله جمع کند، به جهت رعایت احترام حضرت و قیام به حقوق طاعت او.» ... ۲ - ابواسحاق ابراهیم بن محمد شیرازی فقیه شافعی (متوفای ۴۷۶ ه.ق) می گوید: «ویستحبّ زیارة قبر رسول الله صلی الله علیه وآله»؛ (۱۷۹۲) «زیارت قبر رسول خداصلی الله علیه وآله مستحب است.» ... ۳ - قاضی عیاض مالکی (متوفای ۵۴۴ ه.ق) می گوید: «وزیارة قبره صلی الله علیه وآله سنّة مجمع علیها و فضیلة مرغّب فیها»؛ (۱۷۹۳) «و زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله سنتی است که بر آن اجماع شده و فضیلتی است که در آن رغبت شده است.» ... ۴ - ابن قدامه مقدسی حنبلی (متوفای ۶۲۰ ه.ق) می گوید: «یستحبّ زیارة قبر النبی صلی الله علیه وآله»؛ (۱۷۹۴) «زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله مستحب است.» ... ۵ - محیی الدین نووی



شافعی (متوفای حدود ۶۷۷ ه.ق) می‌گوید: «ویسنّ شرب ماء زمزم و زیارة قبر رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله بعد فراغ الحجّ»؛ (۱۷۹۵)

«آشامیدن آب زمزم و زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله بعد از فراغ شدن از حج، مستحب است.» ۶ - شیخ تقی الدین سبکی شافعی (متوفای ۷۵۶ ه.ق) در کتاب «شفاء السقام» بابی را منعقد کرده و در آن می‌گوید: «سفر به جهت زیارت از وسایل تقرّب به سوی خدا است» (... ۱۷۹۶) او این مطلب را از قرآن و روایات استفاده کرده است. ۷ - سید نور الدین سمهودی (متوفای ۹۱۱ ه.ق) در کتاب «وفاء الوفاء» بحث مفصّلی را برای اثبات استحباب سفر به جهت زیارت آورده و ثابت کرده که سفر به جهت زیارت، همانند خود زیارت از وسایل تقرّب است.» (۱۷۹۷) ۸ - حافظ ابوالعباس قسطلانی مصری (متوفای ۹۲۳ ه.ق) می‌گوید: «إعلم أنّ زیارة قبره الشریف من أعظم القربات وأرجی الطاعات والسیل إلى أعلى الدرجات، ومن اعتقد غیر هذا فقد انخلع من ربقة الاسلام وخالف اللّٰه ورسوله وجماعة العلماء الأعلام»؛ (۱۷۹۸) «بدان که زیارت قبر شریف پیامبر صلی الله علیه وآله از عظیم‌ترین تقرّب‌ها و امیدوارترین طاعات و راهی به عالی‌ترین درجات است. و هر کس غیر از این را اعتقاد پیدا کند به طور حتم از دایره اسلام خارج شده و با خدا و رسولش و نیز با جماعت علمای اعلام مخالفت کرده است.» ۹ - شیخ محمد خطیب شربینی (متوفای ۹۷۷ ه.ق) می‌گوید: «... أما زیارته صلی الله علیه وآله فمن أعظم القربات للرجال والنساء»؛ (۱۷۹۹) «اما زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله از عظیم‌ترین تقرّب‌ها برای مردان و زنان است.» ۱۰ - زین الدین عبدالرؤف مناوی (متوفای ۱۰۳۱ ه.ق) می‌گوید: «وزیارة قبره صلی الله علیه وآله الشریف من کمالات الحجّ، بل زیارته عند الصوفیة فرض وعندهم الهجرة إلى قبره کهی إليه حیاً»؛ (۱۸۰۰) «و زیارت قبر شریف پیامبر صلی الله علیه وآله از کمالات حج است. بلکه زیارت قبر او نزد صوفیه واجب است. و نزد آنان هجرت به سوی قبر پیامبر صلی الله علیه وآله همانند هجرت به سوی او در زمان حیات است.» ۱۱ - شیخ عبدالرحمن شیخ زاده (متوفای ۱۰۷۸ ه.ق) می‌گوید: «من أحسن المندوبات بل یقرب من درجة الواجبات، زیارة قبر نبینا و سیدنا محمد صلی الله علیه وآله»؛ (... ۱۸۰۱) «از بهترین مستحبات بلکه عملی که نزدیک به درجه واجبات به حساب می‌آید، زیارت قبر نبی ما و سید ما محمد صلی الله علیه وآله است.» ۱۲ - محمد بن عبدالباقی زرقانی مالکی مصری (متوفای ۱۱۲۲ ه.ق) می‌گوید: «قد كانت زیارته مشهورة فی زمن کبار الصحابة، معروفة بینهم. لما صالح عمر بن الخطّاب أهل بیت المقدّس جاءه کعب الأخبار فأسلم ففرح به وقال: هل لك أن تسیر معی إلى المدینة و تزور قبره صلی الله علیه وآله و تتمتع بزیارته؟ قال: نعم»؛ (۱۸۰۲) «زیارت حضرت از زمان بزرگان صحابه مشهور بوده و بین آنان معروف بوده است. زمانی که عمر بن خطّاب با اهل بیت المقدس مصالحه کرد، کعب اخبار نزد او آمد و اسلام آورد. عمر از این واقعه خوشحال شد و به او گفت: آیا می‌خواهی که با من به مدینه بیایی و قبر پیامبر صلی الله علیه وآله را زیارت کرده و از زیارت او بهره ببری؟ کعب گفت: آری.» ۱۳ - شیخ محمد بن علی شوکانی (متوفای ۱۲۵۰ ه.ق) می‌گوید: «قد اختلفت فیها - فی زیارة النبی - أقوال أهل العلم، فذهب الجمهور إلى أنّها مندوبة، وذهب بعض المالکیة وبعض الظاهریة إلى أنّها واجبة، وقالت الحنفیة: إنّها قریبة من الواجبات. وذهب ابن تیمیة الحنبلی حفيد المصنّف المعروف بشیخ الاسلام إلى أنّها غیر مشروعة»؛ (۱۸۰۳) «درباره زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله اقوال اهل علم مختلف است؛ جمهور قائل به استحباب آن می‌باشند. و برخی از مالکیه و برخی از ظاهریه معتقد به وجوب آن شده‌اند. حنفیه گفته‌اند: زیارت نزدیک به واجبات است. ولی ابن تیمیة حنبلی نوه مصنف که به شیخ الاسلام معروف شده، ادعا کرده که زیارت غیر مشروع است.» ۱۴ - جزیری می‌گوید: «زیارة قبر النبی صلی الله علیه وآله من أفضل المندوبات»؛ (۱۸۰۴) «زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله از بهترین مستحبات است.»

### استحباب زیارت قبور امامان

اهل بیت علیهم السلام شیعیان خود را امر نموده‌اند تا قبرشان را زیارت کنند. اینک به برخی از این روایات اشاره می‌کنیم: ۱ - شیخ طوسی از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «همانا برای هر امامی عهدی برگردن اولیا و شیعیان آنان است، از تمام وفا و



حسن ادای به این عهد، زیارت قبور آنان است». (۱۸۰۵) ۲ - محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «شیعیان ما را به زیارت حسین بن علی سفارش نمایند؛ زیرا به جای آوردن آن بر هر مؤمنی که اقرار به امامت حسین از جانب خداوند عز و جلّ دارد، واجب است». (۱۸۰۶) ۳ - علی بن میمون می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «اگر کسی از شما هزار حج انجام دهد، ولی به زیارت قبر امام حسین علیه السلام نرود، حقی از حقوق خداوند را ترک کرده است». از علت آن سؤال شد؟ حضرت فرمود: «حقّ حسین علیه السلام بر هر مسلمانی واجب است». (۱۸۰۷)

### زیارت قبور و مشروعیت سفر به سوی آن

قبلاً در فتاوی و هابیان اشاره نمودیم که متأخرین از آنان قائل به عدم مشروعیت سفر یا بدعت بودن سفر برای زیارت قبور؛ حتی قبر پیامبرند، (اگرچه این تیمیه مطلقاً زیارت را تحریم کرده است). حال در صددم تا مشروعیت سفر برای زیارت، خصوصاً زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را به اثبات برسانیم: ۱ - خداوند متعال می‌فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَآؤُوكَ } (۱۸۰۸) که لفظ «مجیء» بر آمدن از راه دور و نزدیک هر دو صدق می‌کند. ۲ - در روایتی که نقل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من زار قبری»، ... که لفظ زیارت نیز شامل آمدن از راه دور و نزدیک می‌شود؛ خصوصاً در روایتی که ابن السکن به سند صحیح نقل می‌کند، این چنین آمده: «من جآءنی زائراً» که این تعبیر هم ظهور در سفر دارد. ۳ - از برخی روایات به طور وضوح یا ضمنی جواز یا استحباب زیارت قبور؛ حتی با شدّ رحال و بار سفر بستن و به قصد زیارت حرکت کردن، استفاده می‌شود. مسلم و دیگران به سند صحیح از بریده اسلمی نقل می‌کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من شما را از زیارت قبور نهی کردم، ولی به محمد اذن داده شد تا قبر مادرش را زیارت نماید، شما نیز قبور را زیارت کنید که شما را به یاد آخرت می‌اندازد». (۱۸۰۹) از این که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «به محمد اذن داده شد تا قبر مادرش را زیارت کند». استفاده می‌شود که حرکت از مکانی به مکانی دیگر، تنها به قصد زیارت اشکالی ندارد. سمعانی از امام علی علیه السلام نقل می‌کند که اعرابی ای بعد از سه روز از دفن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد و مستقیماً کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و خود را بر قبر شریف انداخت و خاک قبر را بر سر خود ریخت، آن‌گاه عرض کرد: ای رسول خدا! گفתי و ما هم گفتارت را شنیدیم، تو آیات را از خداوند گرفتی و ما نیز از تو، از جمله آیاتی که بر تو نازل شد این است: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَآؤُوكَ } ... من به خود ظلم کرده‌ام و لذا نزد تو آمده‌ام تا برایم استغفار نمایم. (۱۸۱۰) قضیه بلال و خوابی که دید، و حرکت او از شام به مدینه به قصد زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله - که قبلاً اشاره شد - شاهد خوبی بر جواز «شدّ رحال» برای زیارت قبور است. (۱۸۱۱) سبکی نقل می‌کند: عمر بن عبدالعزیز دائماً کسی را به نیابت خود از شام به مدینه می‌فرستاد تا سلامش را به رسول خدا صلی الله علیه و آله برساند و باز گردد. (۱۸۱۲) خطیب بغدادی از ابی علی خلیل شیخ حنابله نقل می‌کند که در عصر خود هیچ‌گاه امر مهمی برایم اتفاق نمی‌افتاد مگر آن که به قصد زیارت قبر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام حرکت می‌کردم و بعد از توسل به آن حضرت، از خداوند متعال آنچه می‌خواستم عطا می‌فرمود. (۱۸۱۳) روایت ابوبکر محمد بن مؤمل که قبلاً به آن اشاره شد، نیز بر شدّ رحال به جهت زیارت قبور اولیای الهی دلالت خوبی دارد. (۱۸۱۴) طلحه بن عبیدالله می‌گوید: با رسول خدا صلی الله علیه و آله به قصد زیارت قبور شهدای احد حرکت کردیم. (۱۸۱۵) عایشه می‌گوید: هر شبی که نوبت من بود پیامبر صلی الله علیه و آله در آخر آن شب به زیارت اهل بقیع می‌رفت. (۱۸۱۶) از این روایات و روایات دیگر به خوبی استفاده می‌شود که «شدّ رحال» و سفر برای زیارت قبور نه تنها جایز بوده، بلکه استحباب نیز دارد. ۴ - اجماع مسلمین در طول تاریخ بر سفر به جهت زیارت قبور اولیای الهی بوده است، که با مراجعه به تاریخ مسلمین به خوبی روشن می‌شود. ۵ - اهل سنت در صحاح خود روایات بسیاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند: «کسی که برای رفتن به مسجد قدم برمی‌دارد، به هر قدمش ترفیع درجه‌ای داده می‌شود و گناهی از او بخشوده خواهد

شد». (۱۸۱۷) و این ثواب نیست مگر از باب مقدمیت گام برداشتن برای امر قریبی که وقوف در مسجد است. لذا می‌توان گفت که شدّ رحال و سفر به عنوان مقدمه زیارت اولیای الهی نیز مستحب است.

### دلیل وهابیان بر حرمت زیارت قبور

عمده دلیل وهابیان بر حرمت زیارت قبور - حتی قبر پیامبر صلی الله علیه وآله - روایت ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه وآله است که فرمود: «شدّ رحال و بار سفر بستن جایز نیست، مگر به سوی سه مسجد: مسجد النبی، مسجد الحرام و مسجد الاقصی». (۱۸۱۸) در جواب از استدلال به این حدیث می‌گوییم: در مستثنا منه این حدیث دو احتمال است: اول: این که مستثنا منه، «مسجد من المساجد» باشد؛ یعنی اصل حدیث این گونه باشد: «لا تشدّ الرحال إلی مسجد من المساجد إلی ثلاثه مساجد». دوم: مستثنا منه «مکان من الأمکنه» باشد، به تقدیر: «لا تشدّ الرحال إلی مکان من الأمکنه إلی ثلاثه مساجد». بنابر معنای اول دلیلی بر حرمت «شدّ رحال» برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله نیست؛ زیرا قبر پیامبر مسجد نیست. در صورت دوم نیز اخذ به عموم روایت ممکن نیست؛ زیرا لازمه آن حرمت هر نوع سفری است؛ اگرچه به قصد زیارت هم نباشد، که هیچ کس قائل به آن نیست. وانگهی نهی از شدّ رحال برای زیارت غیر از این سه مسجد، نهی تحریمی نیست، بلکه ارشادی است؛ زیرا در هر شهری مسجد وجود دارد و سفر برای زیارت مسجد در شهری دیگر ضرورتی ندارد و این بر خلاف زیارت قبور اولیای الهی است که آثار و برکاتی عظیم بر آن مترتب است که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد. غزالی نیز به این نکته التفات پیدا کرده، می‌گوید: «مسافرت عبادی مستحب است؛ از جمله مسافرت به جهت زیارت قبور انبیا، صحابه، تابعین و سایر علما و اولیا. پس به طور کلی هر کس که در حال حیات به او تبرک جسته می‌شود، در حال ممات نیز می‌توان به زیارتش تبرک جست. لذا شدّ رحال برای تحقق این غرض جایز می‌گردد. این موضوع با حدیث پیامبر صلی الله علیه وآله: «لا تشدّ الرحال إلی ثلاثه مساجد» منافات و تعارض ندارد؛ زیرا حدیث مربوط به مساجد است و مساجد از آنجا که همه در فضیلت یکسانند، ترجیحی در سفر برای آنها نیست، مگر این سه مسجد که به جهت خصوصیتی که دارند، سفر به خاطر آنها اشکالی ندارد و این مسئله غیر از سفر برای زیارت قبور اولیای الهی است». (۱۸۱۹) دکتر عبدالملک سعدی می‌گوید: «نهی از شدّ رحال به مساجد دیگر به جهت آن است که زحمتی بی‌فایده است؛ زیرا ثواب مساجد یکسان است، مگر سه مسجد». (۱۸۲۰)

### نقد کلام ابن تیمیه

#### نقد کلام ابن تیمیه

ابن تیمیه در اینجا مغالطه‌ای واضح دارد؛ زیرا او با آن که مستثنی منه در این حدیث را «المساجد» گرفته، ولی در عین حال به این حدیث بر منع و حرمت شدّ رحال به جهت زیارت قبور انبیا و اولیا و صالحان از راه قیاس اولویت استدلال کرده است. او می‌گوید: «فإذا كان السفر إلی بیوت الله غیر الثلاثه لیس بمشروع باتفاق الأئمة الاربعه بل قد نهی عنه الرسول صلی الله علیه وآله فكيف بالسفر إلی بیوت المخلوقین الذین تتخذ قبورهم مساجد وأوثاناً وأعیاداً»؛ «... (۱۸۲۱) اگر سفر به خانه‌های خدا غیر از این سه خانه، به اتفاق امامان چهارگانه مشروع نیست، بلکه پیامبر صلی الله علیه وآله از آن نهی کرده است، پس چگونه است سفر به خانه‌های مخلوقین که قبورشان مساجد و بت‌ها و عیدها قرار گرفته است.»

اولاً: به چه دلیل سفر برای زیارت خانه‌های خدا غیر از این سه خانه مشروع نیست. قبلاً اشاره شد که نهی در روایت، تنزیهی و ارشادی است نه مولوی. ثانیاً: ایشان نسبت تحریم را به رؤسای مذاهب اربعه داده، در حالی که ما نصی بر حرمت از آنان نیافته ایم. ثالثاً: عدم جواز سفر به غیر از مساجد سه گانه - بر فرض تسلیم - دلیل نمی‌شود بر این که سفر به خانه‌هایی که { أذنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ } به طریق اولی حرام باشد، و این قیاس مع الفارق است؛ زیرا گرچه خانه‌های خدا غیر از این سه مسجد همگی در تأثیرگذاری یکسان است ولی در زیارت قبور پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیای الهی اثر دیگری دارد که یکی از آن‌ها توسل به آن بزرگان و استغاثه به ارواح آنان می‌باشد که در جای خود رجحان و مشروعیت آن ثابت شده است. رابعاً: ابن تیمیه می‌گوید: «مسلمانان قبور انبیای خود را بت قرار داده‌اند». چه کسی چنین نیتی را کرده است؟ این تهمتیه بیش نیست؛ همان‌گونه که در بحث استغاثه به ارواح اولیای الهی به آن اشاره کردیم.

### اعتراض علمای اهل سنت به ابن تیمیه

#### اعتراض علمای اهل سنت به ابن تیمیه

از آنجا که ابن تیمیه از سردمداران مخالفان شدّ رحال در زیارت قبور اولیا است، و این نظریه‌ای است که مخالف با رأی و عملکرد غالب بلکه عموم مسلمین است، لذا افراد بسیاری بر ضدّ او جبهه‌گیری کرده و مطالبی را بیان کرده‌اند؛ از آن جمله:

#### ۱ - ابن حجر عسقلانی

او می‌گوید: «حاصل این که علما، ابن تیمیه را به تحریم بار سفر بستن به جهت زیارت قبر سید ما رسول خدا صلی الله علیه و آله منتسب کرده‌اند، و این که او این عمل را انکار کرده است. و در شرح این مطلب از هر دو طرف طول و تفصیل است، و این از بدترین مسائلی است که از ابن تیمیه نقل شده است. و از جمله ادله‌ای که با آن بر دفع مدعای دیگران که همان اجماع بر مشروعیت زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله است، استدلال کرده، مطلبی است که از مالک نقل شده که او کراهت داشت که بگوید: من به زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم. ولی محققان از اصحاب مالک از این مطلب جواب داده‌اند که او به جهت ادب از تلفظ به این کلمه کراهت داشته نه آن که اصل زیارت را کراهت داشته باشد؛ زیرا زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله از برترین اعمال و بهترین وسیله تقرب است که ما را به ذی الجلال رهنمون می‌سازد. و مشروعیت آن بدون نزاع، محل اجماع است. و خداوند هدایت کننده به صواب می‌باشد». (۱۸۲۲)

#### ۲ - حافظ ذهبی

ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» در ردّ ابن تیمیه در مورد زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: «پس هر کس در کنار حجره مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله با حالت خواری و تسلیم و در حال درود فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله بایستد خوشا به حال او، او بهترین زیارت را انجام داده و زیباترین اظهار محبت را داشته است و او به طور حتم عبادتی زاید بر کسی که در سرزمینش یا نمازش بر او درود فرستاده، انجام داده است؛ زیرا زائر هم اجر زیارت و هم اجر درود فرستادن بر او را دارد. و هر کس که بر او یک درود فرستد خداوند بر او ده درود خواهد فرستاد، ولی هر کس که او را زیارت کند و ادب زیارت را به جای نیاورد یا بر روی قبر سجده کند یا کاری را انجام دهد که مشروع نیست، این چنین شخصی کار خوبی همراه با کار بد را انجام داده است که باید او را با مدارا و مهربانی تعلیم داد. به خدا سوگند! فریاد زدن و شیون کردن مسلمان و نیز بوسیدن دیوارها و گریه بسیار او جز به جهت

این که او محب خدا و رسول است نیست. پس محبت او معیار و فارق بین اهل بهشت و جهنم است. لذا زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله از بهترین اعمالی است که باعث قرب به خدا می‌گردد. و بستن اثاثیه برای سفر به جهت زیارت قبور انبیا و اولیا، بر فرض تسلیم که اذن داده نشده به جهت استدلال به عموم حدیث «لاتشذوا الرحال الا الی ثلاثه مساجد»، و بر فرض که این عموم را قبول کنیم، می‌گوییم: بار سفر بستن به جهت زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله بار سفر بستن برای زیارت مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله است. لذا ابتدا زائر شروع به تحیت مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌کند و سپس تحیت صاحب مسجد را به جای می‌آورد. خداوند ما و شما را برای این زیارت روزی کند. آمین». (۱۸۲۳) شیخ شعیب ارناؤوط در تعلیقه خود بر گفتار ذهبی می‌نویسد: «قصد المؤلف رحمه الله بهذا الإستطراد الرد علی شیخه ابن تیمیة الذی یقول بعدم جواز شد الرحل لزیارة قبر النبی صلی الله علیه و آله...» (۱۸۲۴) «مقصود مؤلف - ذهبی - به این کلام، رد کردن بر استادش ابن تیمیه است که قائل به عدم جواز بار سفر بستن به جهت زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله است.»

### ردّ بر ابن تیمیه در مسأله زیارت قبور

علمای معاصر ابن تیمیه و بزرگان قومش در مسأله زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله با رأی او به مخالفت پرداخته و کتاب‌هایی را بر ضد او تألیف کرده‌اند که از آن جمله عبارت است از: ۱ - «شفاء السقام فی زیارة خیر الانام»، از تقی الدین سبکی. ۲ - «الدرّة المضيئة فی الرد علی ابن تیمیه»، از سبکی. ۳ - «المقالة المرضیة»، از قاضی القضاة مالکیه تقی الدین ابی عبدالله اخنائی. ۴ - «نجم المهتدی و رجم المقتدی»، از فخر بن معلّم قرشی. ۵ - «دفع الشبهة»، از تقی الدین صنی. ۶ - «التحفة المختارة فی الرد علی منکر الزیارة»، از تاج الدین فاکهانی. ۷ - «الجواهر المنظم فی زیارة القبر الشریف النبوی المکرم»، از ابن حجر مکی.

### تقسیم زیارت به شرعی و بدعی

#### تقسیم زیارت به شرعی و بدعی

شیخ بن باز از مفتیان وهابی می‌گوید...: «فصارت فی الحقیقه ثلاثه أنواع: النوع الأوّل: مشروع، وهو أن یزورها للدعاء لأهلها أو لتذکر الآخرة. الثاني: أن تزار للقراءة عندها أو للصلاة عندها أو للذبح عندها فهذه بدعة ومن وسائل الشرك. الثالث: أن یزورها للذبح للمیت والتقرب إلیه بذلك، أو لدعاء المیت من دون الله أو لطلب المدد منه أو الغوث أو النصر، فهذا شرك أكبر نسأل الله العافیة، فیجب الحذر من هذه الزیارات المبتدعة. ولا فرق بین کون المدعو نبیاً أو صالحاً أو غیرهما. ویدخل فی ذلك ما یفعله بعض الجهال عند قبر النبی صلی الله علیه و آله من دعائه والاستغاثه به أو عند قبر الحسین أو البدوی أو شیخ عبدالقادر الجیلانی أو غیرهم...» (۱۸۲۵) «در حقیقت زیارت بر سه نوع است: نوع اول: که مشروع است، آن که انسان به زیارت شخصی به جهت دعا بر اهلش برود یا رفتن او به جهت یادآوری آخرت باشد. نوع دوم: آن که به جهت قرائت قرآن نزد آن قبر یا خواندن نماز یا قربانی نزد آن قبر برود. که این عمل بدعت و از وسایل شرک است. نوع سوم: آن است که به زیارت قبر به جهت ذبح برای میت و تقرب از این راه برود، یا او را صدا زده و غیر از خدا از او مدد و یاری و نصرت بخواهد. که این شرک اکبر است. از خدا می‌خواهیم که ما را از این عمل عافیت دهد. پس واجب است که از انواع زیارت‌هایی که بدعت است بر حذر شد. و فرقی در این جهت نیست بین این که کسی را که انسان صدا می‌زند پیامبر باشد یا فرد صالح یا غیر از این دو. و در این گونه عمل داخل می‌شود آنچه را که برخی از جاهلان کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله انجام می‌دهند؛ از قبیل صدا زدن و استغاثه به او یا در کنار قبر حسین یا بدوی یا شیخ عبدالقادر جیلانی یا دیگران.»

## پاسخ

اولاً: در بحث قرائت قرآن و دعا و نماز در کنار قبور اولیای الهی به طور مبسوط جواز بلکه رجحان این عمل را به اثبات رساندیم. ثانیاً: هرگز یکی از مسلمانان برای میت به جهت تقرب به او قربانی نمی‌کند، بلکه برای خداوند قربانی می‌نماید و ثواب آن را برای روح میت می‌فرستد و با این عمل خود به او متوسل شده تا در نهایت امر به خداوند سبحان متقرب گردد. ثالثاً: در بحث استغاثه به ارواح اولیا به طور مبسوط ذکر کردیم که این گونه عمل هرگز شرک به حساب نمی‌آید، در صورتی که با دید استقلال‌ی نباشد. شیخ محمّد زاهد کوثری از علمای ازهر مصر می‌گوید: «همانا سعی ابن تیمیه در منع مردم از زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله دلالت بر خصومت و کینه‌ای دارد که در درون او نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله نهفته است، چگونه تصوّر شرک به سبب زیارت و توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله درباره مسلمانان می‌رود؟ کسانی که در حق او معتقدند که او بنده و رسول خدا است، و این مطلب را در ادامه یادآوری و یادبود او هر روز حداقل بیست بار در نماز تکرار می‌کنند. همیشه اهل علم، عوام را از بدعت‌ها در تمام شئون باز می‌دارند و آنان را به سنت‌ها در زیارت و غیر زیارت ارشاد می‌نمایند، هر گاه که بدعتی از آنان در چیزی رخ دهد. ولی در هیچ یک از این ایام آنان را به سبب زیارت یا توسل، مشرک ننمایند. آری، اول کسی که مردم را به این وسیله به شرک نسبت داد ابن تیمیه بود، و کسانی که به دنبال او رفته و اموال و خون مسلمین را به جهت احتیاجی که در خود می‌بیند حلال کرده است.» (۱۸۲۶)

## زنان و زیارت قبور

وهابیان قائل به عدم مشروعیت، بلکه حرمت زیارت قبور برای زنان! هستند، و برای مردان در صورتی که بدون شدّ رحال و سفر برای زیارت باشد را جایز می‌دانند. گروه دائمی وهابیان می‌گویند: «زیارت قبور تنها برای مردان مشروع است نه بر زنان، آن هم در صورتی که در شهر خودش باشد؛ یعنی بدون بار سفر بستن به جهت عبرت گرفتن.» (۱۸۲۷) شیخ بن باز می‌گوید: «برای زنان زیارت قبور جایز نیست؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله زنانی را که به زیارت قبور می‌روند لعنت کرده است. و دیگر این که زنان فتنه هستند، و صبرشان کم است. و لذا از رحمت خدا و احسان او این است که برای آنان زیارت قبور را حرام کرده است تا این که نه فتنه‌گری کنند و نه دیگران را به فتنه بکشاند.» (۱۸۲۸) او هم چنین می‌گوید: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت شده، زنانی را که به زیارت قبور می‌روند لعنت کرده است. این حدیث از ابن عباس و ابوهریره و حسان بن ثابت انصاری رسیده و علما از این حدیث استفاده کرده‌اند که زیارت برای زن‌ها حرام است؛ زیرا لعن تنها بر حرام می‌باشد، بلکه دلالت دارد بر این که این عمل از گناهان کبیره است. لذا صواب آن است که زیارت زنان از قبور حرام است نه این که فقط مکروه باشد. و سبب این امر - خدا دانایتر است - این که زنان غالباً کم صبرند و لذا گاهی نوحه‌سرایی و مثل آن از کارهایی را انجام می‌دهند که منافات با صبری دارد که واجب است. و این که زنان فتنه‌اند، لذا زیارت آن‌ها از قبرها و به دنبال جنازه رفتن آن‌ها گاهی باعث می‌شود که آن‌ها به توسط مردها گول بخورند و گاهی هم ممکن است که مردها به توسط آن‌ها گول بخورند. و شریعت اسلامی کامل به جهت سدّ ذرایع و بستن راه‌هایی آمده که به فساد و فتنه‌ها منجر خواهد شد. و این از رحمت خدا به بندگانش می‌باشد. و به طور صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده که فرمود: «من برای بعد از خود فتنه‌ای ضرر دار تر بر مردان از زنان نگذاشتم.» بر صحت این حدیث اتفاق است... و این که برخی از فقها زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و قبر دو صاحبش را استثنا کرده‌اند گفتاری بدون دلیل است، و صواب آن است که منع شامل همه می‌شود و نیز شامل همه قبرها حتی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و حتی قبر دو صاحبش می‌شود، و این مورد اعتماد از حیث دلیل است.» (۱۸۲۹)

## ادله جواز

حدیث اول: حدیث عبدالله بن ابی ملیکه است که در جواب پنجم ذکر شد. در این حدیث عایشه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که حضرت زن‌ها را برای زیارت قبور امر فرمود بعد از آن که قبلاً نهی فرموده بود. و با استناد به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله، خود به زیارت قبر برادرش عبدالرحمان می‌رفت. و در پاسخ کسی که از او در این باره پرسید، از امر رسول خدا خبر داد. (۱۸۳۰) به این حدیث بر جواز زیارت قبور برای زنان افرادی؛ از قبیل شوکانی در «نیل الاوطار» استدلال کرده‌اند. (۱۸۳۱)

حدیث دوم: حدیثی است که بیهقی (۱۸۳۲) از انس بن مالک نقل می‌کند: «وقد روينا في الحديث الثابت عن أنس بن مالك أن رسول الله صلى الله عليه وآله مرّ بامرأة عند قبر وهي تبكي فقال لها: اتقي الله واصبري.» (۱۸۳۳) در این حدیث که بیهقی می‌گوید: «وقد روينا في الحديث الثابت عن أنس بن مالك» دلالت دارد بر صحّت سند آن؛ زیرا تعبیر به «الثابت عن أنس بن مالك» دلالت روشنی دارد بر این که این حدیث از انس بن مالک ثابت شده است که رسول خدا از کنار زنی که نزد قبری می‌گریست، عبور کرد، رسول خدا به آن زن فرمود: تقوا پیشه کن و صبر نما. در این خبر نیامده که حضرت او را نهی فرموده باشد از خارج شدن به سوی قبرستان. و بکری دمیاطی این حدیث را به عنوان دلیل بر عدم تحریم زیارت قبور بر زنان نقل نموده و گفته است که: «خبر مذکور مورد اتفاق همه است». محمّد بن شریب شافعی نیز (۱۸۳۴) به حدیث مذکور استدلال کرده است. حدیث سوم: روایتی است که مسلم در صحیح خود از عایشه نقل می‌کند که خداوند به توسط جبرئیل به رسول خود فرمود: «إِنَّ رَبَّكَ يَا مَرْكَ أَنْ تَأْتِي أَهْلَ الْبَقِيعِ فَتَسْتَغْفِرْ لَهُمْ، قَالَتْ: قُلْتُ: كَيْفَ أَقُولُ لَهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ: قَوْلِي: السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ...» (۱۸۳۵) این حدیث با صراحت دلالت دارد بر این که خداوند به رسول خدا امر فرموده به بقیع بیاید و برای آن‌ها استغفار کند. بعد عایشه می‌پرسد: من چه بگویم برای آن‌ها؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب، کیفیت زیارت و سلام به اهل بقیع را به او تعلیم می‌فرماید. این روایت نیز در جواز زیارت زن‌ها و رفتن آن‌ها به قبرستان صراحت دارد. شارح صحیح مسلم، نووی می‌گوید: «این حدیث، دلیل برای کسانی است که جایز می‌دانند زیارت قبور را برای زن‌ها. و در این مسأله بین علما اختلاف وجود دارد، بین اصحاب ما در آن سه وجه است: یکی این که حرام است به خاطر حدیث: «لعن الله زوّارات القبور.» دوم این که: کراهت دارد. سوم این که: مباح است. و استدلال می‌شود برای اباحه و جواز به این حدیث». ابن حجر عسقلانی نیز به این حدیث بر جواز زیارت قبور برای زن‌ها استدلال نموده و گفته است: «فائدة: ممّا يدلّ للجواز بالنسبة إلى النساء ما رواه مسلم عن عایشه؛» «از جمله ادله‌ای که دلالت بر جواز نسبت به زنان دارد، حدیثی است که مسلم از عایشه روایت کرده است.» سپس حدیث مذکور را نقل می‌کند. (۱۸۳۶) بکری شافعی نیز به آن حدیث بر جواز و عدم حرمت زیارت قبور برای زن‌ها استدلال کرده است. (۱۸۳۷) هم چنین در کتاب «مغنی المحتاج» (۱۸۳۸) محمّد بن شریب شافعی به این حدیث استدلال شده است. و نیز ابن حجر عسقلانی (۱۸۳۹) به حدیث مذکور، بر جواز زیارت قبور برای زنان، استدلال کرده است. حدیث چهارم: حاکم با سندی از جعفر بن محمّد و او از پدرش و او از علی بن الحسین و او از پدرش علیهم السلام نقل می‌کند: «إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَتْ تَزُورُ قَبْرَ أُمِّهَا حَمْرَةَ كُلِّ جُمُعَةٍ فَتُصَلِّيُ وَتَبْكِي عِنْدَهُ؛» (۱۸۴۰) «به درستی که فاطمه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله قبر عمویش حمزه را هر روز جمعه زیارت می‌نمود، و نماز می‌خواند و نزد قبر او گریه می‌نمود». در کتاب «تلخیص الحیبر» (۱۸۴۱) به این حدیث برای جواز زیارت بانوان استدلال شده است. ابن حجر عسقلانی (۱۸۴۲) گفته است که این حدیث، مرسل است؛ زیرا علی بن الحسین، فاطمه بنت محمّد را درک نکرده است. در پاسخ این ایراد باید گفت: «آنچه حاکم نقل نموده این است که علی بن الحسین علیه السلام از پدرش نقل نموده است و شکی نیست در این که حسین بن علی فرزند فاطمه علیها السلام بوده و او مادر را درک نموده است. در نتیجه این حدیث، مسند است نه مرسل. حدیث پنجم: حدیث امّ عطیه است که مسلم از او روایت کرده: «قالت نهينا عن زيارة القبور ولم يعزم علينا؛» (۱۸۴۳) «ما زنان از زیارت قبور نهی شده‌ایم ولی این نهی بر ما لازم و فرض نشده است (این نهی عزیمت نیست بلکه



رخصت و جواز است».

### تمسک به عموم تعلیل در روایات

عموم تعلیل در روایات استحباب زیارت قبور شامل مردها و زن‌ها می‌شود و اختصاص به مردها ندارد. در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱- وقال: «نهیتکم عن زیارة القبور فزوروا فإن فیها عبرة»؛ (۱۸۴۴) «نهی کردم شما را از زیارت قبور، پس زیارت کنید قبور را به درستی که در زیارت قبور، عبرت گرفتن است». ۲- «فزوروا القبور فإنها تزهد فی الدنیا وتذکر الآخرة»؛ (۱۸۴۵) «پس زیارت کنید قبور را؛ زیرا که زیارت قبور موجب زهد در دنیا و یادآوری آخرت می‌شود» ۳- «فزوروا فإنها تذکرکم الآخرة»؛ (۱۸۴۶) «زیارت کنید قبور را، پس به درستی که زیارت قبور به یاد می‌آورد مردن را و تذکر دهنده مرگ است» ۴- «فزوروا القبور فإنها تذکر الموت»؛ (۱۸۴۷) «زیارت کنید قبور را؛ زیرا زیارت تذکر دهنده مرگ است». ۵- «فزوروا ولیزدکم زیارتها خیراً»؛ (۱۸۴۸) «پس زیارت نمایند قبور را؛ چرا که زیارت آن‌ها برای شما خیر را زیاد می‌کند». ۶- «کنت نهیتکم عن زیارة القبور ألا فزوروا فإنه یرق القلب وتدمع العین وتذکر الآخرة ولا تقولوا هجراً»؛ (۱۸۴۹) «من در گذشته شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم، پس اکنون آن‌ها را زیارت نمایند؛ زیرا قلب را رقت می‌بخشد، چشم اشک می‌ریزد، و تذکر دهنده و یاد آورنده آخرت می‌شود، ولی هنگام زیارت قبرها سخن بیهوده نگویند». ۷- رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «إنی کنت نهیتکم عن زیارة القبور فمن شاء أن یزور قبراً فلیزره فإنه یرق القلب ویدمع العین ویدکر الآخرة»؛ (۱۸۵۰) «من در گذشته شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم، پس هر کس خواست که قبری را زیارت کند، پس زیارت کند آن را؛ زیرا زیارت قبر، قلب را رقت بخشد، چشم را گریان می‌کند و آخرت را به یاد می‌آورد». ۸- ابوذر گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله به من فرمود: «زرالقبور تذکر بها الآخرة»؛ (... ۱۸۵۱) «زیارت کن قبور را که به واسطه آن، به یاد آخرت می‌افتی». آنچه در این احادیث به عنوان علت استحباب ذکر شده است، عموم دارد و زن و مرد را شامل می‌شود و اختصاص به مردها ندارد. و چنان که این امور، حکمت حکم امر به زیارت باشد آن هم اختصاص به مردها ندارد و هر جا حکمت حکم امر وجود داشته باشد، حکم نیز وجود دارد و فرقی بین حکمت و علت از این جهت نیست که در صورت وجود حکمت حکم، حکم نیز وجود خواهد داشت و فرقی بین علت و حکمت در فرض نبودن حکمت و علت حکم است که در صورت نبودن علت، معلول که حکم است نخواهد بود، ولی در حکمت با فرض نبود آن، حکم باقی است. بنابراین، چه این فوایدی که در روایات ذکر گردیده علت حکم باشند و چه حکمت، بین زنان و مردان در آن‌ها فرقی نیست، پس ناچار حکم هم که استحباب زیارت قبور است، عمومیت خواهد داشت. و اگر زیارت قبور موجب زهد در دنیا و یادآور مرگ و آخرت است، فرقی بین زن و مرد در رسیدن به این فواید و آثار نیست. شیخ سید سابق به عموم تعلیل وارد در روایات استدلال کرده و گفته است: «فلامانع من الأذن لهنّ، لأنّ تذکر الموت یحتاج إلیه الرجال والنساء»؛ (۱۸۵۲) «مانعی ندارد اذن برای زن‌ها؛ برای این که یادآوری مرگ، چیزی است که مردها و زن‌ها نیاز به آن دارند و اختصاص به مردها ندارد».

### نقد ادله وهابیان بر حرمت زیارت زنان از قبور

#### نقد ادله وهابیان بر حرمت زیارت زنان از قبور

وهابیان بر حرمت زیارت قبور برای زنان به دو نوع دلیل تمسک کرده‌اند: یکی استدلال به برخی از روایات. و دیگری استدلال به قاعده سدّ ذرایع. اینک به نقد و بررسی هر یک از آن‌ها می‌پردازیم.

#### الف) نقد روایات



از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «لعن الله زائرات القبور»؛ (۱۸۵۳) «خداوند زنانی را که به زیارت قبور می‌روند، لعنت کرده است.» و نیز از حضرت نقل شده که فرمود: «لعن الله زائرات القبور»؛ (۱۸۵۴) «خداوند زنانی را که زیاد به زیارت قبور می‌روند، لعنت کرده است.» این روایات از جهاتی قابل خدشه است؛ ۱- این روایات از سه طریق نقل شده است: طریق حسان بن ثابت، ابن عباس و ابوهریره و هر سه طریق آن ضعیف است. در طریق حسان بن ثابت، عبدالله بن عثمان بن خثیم واقع است که احادیثش قوی نمی‌باشد، آن گونه که ابن دورقی از ابن معین نقل کرده است. (۱۸۵۵) در همین طریق عبدالرحمن بن بهمان قرار دارد که ابن مدینی می‌گوید: ما او را نمی‌شناسیم. (۱۸۵۶) در طریق دوم ابو صالح باذان است که ابوحاتم گفته: به او احتجاج نمی‌شود. و نسائی او را غیر ثقه معرفی کرده است. و ابن عدی گفته: من نمی‌دانم که یکی از پیشینیان از او راضی باشد. (۱۸۵۷) در طریق سوم عمر بن ابی سلمه واقع است که نسائی او را غیر قوی معرفی کرده و ابن خزیمه و ابوحاتم می‌گویند: به حدیث او احتجاج نمی‌شود. و ابن معین او را ضعیف می‌داند. (۱۸۵۸) پس حدیث با تمام طرقتش مورد مناقشه سندی است. و ناصرالدین البانی بعد از نقل این حدیث می‌گوید: «فلم نجد فی الأحادیث ما یشهد له»؛ (۱۸۵۹) «در احادیث، چیزی که به نفع او گواهی دهد نیافتیم.» ۲- کلمه «لعن» همیشه دلالت بر حرمت ندارد، بلکه اصل این کلمه دلالت بر کراهت دارد، کسی ادعا نکرده که این کلمه برای حرمت وضع شده است؛ زیرا مفاد و مفهوم آن دوری از رحمت خدا است؛ آن گونه که در کتب اهل لغت آمده است. ابن منظور می‌گوید: «اللعن: هو الإبعاد والطرء من الخیر. وقيل: الطرد والإبعاد من الله»؛ (۱۸۶۰) «لعن به معنای دور کردن و طرد از خیر است. و برخی به معنای طرد و دور کردن از خدا معنا کرده‌اند.» ۳- این فتوا مخالف با سیره زنان صحابه است؛ زیرا با مراجعه به تاریخ پی می‌بریم که برخی از آنان به زیارت قبور می‌رفتند و کسی هم مانع آنان نمی‌شد. درباره حضرت زهرا علیها السلام نقل شده که آن حضرت هر جمعه یا هر هفته دو بار به زیارت قبر حمزه سیدالشهداء و سایر شهدای احد می‌رفت و این در عصر حیات پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. و حتی بعد از وفات پدرش تا هنگام شهادت خودش نیز زیارت را ادامه می‌داد و هرگز نهی از پیامبر صلی الله علیه و آله یا حضرت علی علیه السلام یا یکی از صحابه در مورد این کار نرسیده است. عبدالرزاق و دیگران نقل کرده‌اند که فاطمه علیها السلام هر جمعه به زیارت قبر عمویش حمزه می‌رفت و در آنجا نماز به جای می‌آورد و گریه می‌کرد. (۱۸۶۱) و نیز نقل شده که فاطمه علیها السلام به زیارت قبور شهدای احد دو روز در میان یا سه روز در میان می‌رفت و در آنجا نماز به جای می‌آورد و دعا و گریه می‌نمود. (۱۸۶۲) ابن ابی ملیکه می‌گوید: «رأیت عائشه تزور قبر أخيها عبدالرحمن بن أبي بكر، ومات بالجبشي وقبر بمكة»؛ (۱۸۶۳) «عایشه را دیدم که به زیارت قبر برادرش عبدالرحمن بن ابوبکر می‌رفت. او از دنیا رحلت نمود و در مکه مدفون شد.» و نیز نقل شده که عایشه روزی وارد قبرستان شد. به او گفته شد: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله از زیارت قبور نهی نکرده است؟ او گفت: آری قبلاً نهی کرده بود ولی بعداً به زیارت قبور امر نمود. (۱۸۶۴) ۴- اکثر علما این نهی را بر کراهت حمل کرده و از آن حرمت استفاده نکرده‌اند که مواردی از کلمات آن‌ها ذکر می‌شود: الف) در سنن ترمذی بابی را این گونه عنوان می‌کند: «باب ۶۱ ماجاء فی کراهیة زیارة القبور للنساء»؛ «باب آنچه در کراهت زیارت قبور برای زنان آمده است.» و همین روایت را ذکر می‌کند که خود دلالت بر آن دارد که از روایت بیشتر از کراهت برداشت نشده است. آن گاه بعد ابو عیسی ترمذی می‌گوید: «بعضی از علما گفته‌اند که کراهت زیارت قبور برای زنان به علت کمی صبر و زیادی جزع آنهاست.» (۱۸۶۵) ب) از بکری دمیاطی (۱۸۶۶) در این زمینه مطالبی ذکر شده است که خلاصه آن در اینجا ذکر می‌شود: «ویندب زیارة القبور لرجل لا- لأنتی (ومثلها الخثی) فتمکره»؛ «و برای مردان - نه زنان - زیارت قبور مستحب است، (و مثل زنان است خثی) که کراهت دارد.» بعد در وجه کراهت بیانی دارد. سپس می‌گوید: «وإنما لم تحرم»؛ «... به درستی که حرام نشده است؛ زیرا...» و به دو حدیث بر عدم حرمت استدلال می‌کند تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید: «و یحمل علی ذلك الخبر الصحيح لعن الله زائرات القبور»؛ «بر کراهت حمل می‌شود خبر صحیح لعن الله زائرات القبور». بعد می‌گویند: «نعم یسن لها قبر النبی صلی الله علیه و آله لأنها من أعظم القربات

للرجال والنساء ومثل زیارة قبر النبى صلى الله عليه وآله زیارة سایر قبور الأنبياء والعلماء والأولياء فسنّ لها؛ (۱۸۶۷) «آری، مستحب است برای زن زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله؛ زیرا آن از بزرگ‌ترین تقرب‌ها برای مردان و زنان است. و مثل زیارت قبر پیامبر است زیارت سایر قبور انبیا و علما و اولیا، که مستحب می‌باشد.» ۵ - حمل این نهی است بر مواردی که رفتن زن‌ها برای زیارت قبور، مستلزم گناه و ارتکاب حرامی بشود. بهوتی از علمای حنبلی در کتاب «کشاف القناع» آورده است: «یسنّ للذکور زیارة قبر مسلم»؛ «برای مردان، زیارت قبر مسلمان، مستحب است.» تا این که می‌گوید: «وتکره زیارة القبور للنساء لما روت أم عطیة قالت: (نهینا عن زیارة القبور ولم یعزم علينا) متفق علیه. فإن علم أنه يقع منهنّ محرّم حرمت زیارتهم القبور وعلیه یحمل قوله صلی الله علیه وآله: لعن الله زورات القبور. رواه الخمسة إلا النسائی. وصححه الترمذی غیر قبر النبى»؛ (... ۱۸۶۸) «و زیارت قبور برای زنان مکروه است؛ به دلیل روایت امّ عطیة که گفت: ما (زنان) از زیارت قبور نهی شده‌ایم ولی اتفاق بر عزیمت و الزام آور بودن آن قرار نگرفت، در نتیجه اگر در زیارت، کار حرامی از ناحیه زنان انجام شود، زیارت قبور بر آنان حرام می‌گردد و سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود: و خداوند زنان زایر قبور را لعنت کند، بر این صورت حمل می‌شود. این روایت را محدثان پنج گانه به جز نسائی نقل کرده‌اند و ترمذی آن را درباره قبر غیر از پیامبر صلی الله علیه وآله صحیح دانسته است.» در این کلام، حدیث «لعن الله زورات القبور» بر مواردی که زنان مرتکب فعل حرامی شوند، حمل شده است. محمد بن شریب می‌گوید: «وقیل: تحرم؛ لما روی ابن ماجه والترمذی عن ابی هريرة - رضی الله عنه - أنّ النبى صلی الله علیه وآله لعن زورات القبور وليس هذا الوجه فی «الروضة»، وبه قال صاحب «المهدّب» وغیره. وقیل: تباح. جزم به فی «الأحیاء» وصححه الرؤیانی إذا أمن الإفتان، عملاً بالأصل. والخیر فیما إذا ترتّب علیها بکآء ونحو ذلك. ومحلّ هذه الأقوال فی غیر زیارة قبر سید المرسلین، أما زیارته فمن أعظم القربات للرجال والنساء. والحقّ الدمنهوری به قبور بقیة الأنبياء والصالحین والشهداء وهو ظاهر؛ (۱۸۶۹) «و بعضی گفته‌اند: حرام است؛ به خاطر روایتی که ابن ماجه و ترمذی از ابوهریره نقل کرده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله زنان زیارت کننده قبور را لعن کرده است. و این وجه (حرمت) در کتاب «روضه» وجود ندارد. و بر همین معنا هم صاحب «مهدّب» و غیر او عقیده دارند. و بعضی دیگر هم گفته‌اند: مباح است. و صاحب کتاب «الاحیاء» بر این عقیده است. و رؤیانی هم آن را صحیح دانسته است؛ البته هنگامی که ایمن از فتنه؛ مثل گریه کردن و امثال آن باشد. علّت این حکم اصل (الاصالة البرائة) و خبر صحیح می‌باشد. البته این اختلاف اقوال بین علما در مورد زیارت قبور مؤمنین است؛ امّا در خصوص زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله اختلافی بین علما نیست، و آن را از بالاترین مقرّبات الهی دانسته‌اند. و زیارت آن حضرت بر زنان و مردان مستحب است. دمنهوری، زیارت سایر پیامبران، صالحین و شهدا را هم به زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله ملحق کرده و زیارت آن‌ها را هم از بالاترین مقرّبات الهی دانسته است. و این کلام دمنهوری درست و ظاهر است.» ۶ - بعضی هم حدیث مذکور را بر زیارت قبور مشرکین حمل نموده‌اند. سرخسی می‌گوید: «وقیل: المراد النهی عن زیارة قبور المشرکین فإنهم ما منعوا عن زیارة قبور المسلمین قطّ (الأتري) أنّه علیه الصلاة والسلام قال قد أذن لمحمّد فی زیارة قبر أمّه وکانت قد ماتت مشرکة»؛ (۱۸۷۰) «و بعضی گفته‌اند: مراد از نهی در زیارت قبور، نهی از زیارت قبور مشرکان است؛ چون که مشرکان، هرگز از زیارت قبور مسلمانان نهی نشدند. آیا ندیدی که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند به محمد در زیارت قبر مادرش که در حال شرک مرده بود، اجازه داد (اما به دیگران اذن نداده است)». ۷ - این که این نهی برای زن‌هایی است که زیاد به زیارت قبور می‌روند؛ زیرا «زورات» صیغه مبالغه است و صیغه مبالغه دلالت بر کثرت و زیاده روی در آن مورد می‌کند و شامل اصل زیارت که خالی از کثرت و زیاده روی باشد، نمی‌شود. شوکانی از قرطبی نقل می‌کند که می‌گوید: «اللعن المذكور فی الحدیث إنّما هو للمکثرات من زیارة لماتقتضیه الصیغه من المبالغة ولعلّ السبب ما یفرضی إلیه ذلك من تضييع حقّ الزوج والتبرّج وما ینشأ من الصیاح ونحو ذلك. وقد یقال: إذا أمن جمیع ذلك فلا مانع من الإذن لهنّ؛ لأنّ تذكّر الموت یحتاج إلیه الرجال والنساء. قال الشوکانی تعليقا علی کلام القرطبی: وهذا الکلام هو الّذی ینبغی إعتماده فی الجمع بین أحادیث الباب المتعارضة فی الظاهر»؛

(۱۸۷۱) «منظور از لعن مذکور در حدیث (لعن الله زوارات القبور) با توجه به اقتضای صیغه مبالغه، مربوط به زنانی است که در زیارت، زیاده روی می‌کنند و شاید عاملی که باعث این نهی گردیده، ضایع شدن حق شوهر و خود آرایی زن (که رعایت آن برای شوهر لازم است) و چیزی که موجب بروز صیحه و فریاد و مانند آن‌ها می‌شود، باشد. و گاهی گفته می‌شود که اگر زیارت زنان از این مسائل ایمن باشد، مانع ندارد که به آن‌ها اجازه زیارت قبور داده شود؛ برای این که یادآوری مرگ، چیزی است که مردان و زنان به آن نیازمندند. شوکانی ذیل کلام قرطبی گفته است: و این کلامی است که در جمع بین احادیث باب که در ظاهر با هم متعارض هستند، می‌توان به آن اعتماد نمود». ۸- این که نهی مذکور نسخ شده است. ابو عیسی ترمذی در ذیل این حدیث می‌گوید: «این نهی (لعن رسول الله زوارات القبور) قبل از آن بود که پیغمبر اجازه و ترخیص در زیارت قبور دهد؛ ولی بعد از ترخیص رسول خدا صلی الله علیه و آله، در این رخصت، هم مردها و هم زن‌ها داخل هستند (بنابراین، این نهی، با ترخیص رسول خدا صلی الله علیه و آله نسخ شده است)». و خبر نسخ نهی مذکور و ترخیص زیارت برای زن‌ها دلالت می‌کند بر آنچه از عبدالله بن ابی ملیکه نقل شده است که گفت: «روزی عایشه از قبرستان می‌آمد، پس به او گفتم: ای ام المؤمنین! از کجا می‌آیی؟ گفت: از کنار قبر برادرم عبدالرحمان، پس به او گفتم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله از زیارت قبور نهی فرموده است؟ گفت: آری، پیامبر صلی الله علیه و آله نهی نمود از زیارت قبور، ولی سپس به آن امر فرمود». شوکانی می‌گوید: (۱۸۷۲) «این حدیث را حاکم نقل نموده و ابن ماجه نیز به طور اختصار از عایشه نقل کرده است که پیامبر زیارت قبور را اجازه داده است». (۱۸۷۳) «عن ابی ملیکه عن عائشة أن رسول الله صلی الله علیه و آله رخص فی زیارة القبور»؛ (۱۸۷۴) «از ابی ملیکه از عایشه نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به زیارت قبور رخصت و اجازه داده است». حاکم پس از آن که حدیث «لعن رسول الله صلی الله علیه و آله زوارات القبور» را از حسان بن ثابت نقل می‌کند، می‌گوید: «وهذه الأحادیث المروية فی النهی عن زیارة القبور منسوخة والناسخ لها حدیث علقمة بن مرثد عن سلیمان بن بریده عن أبيه عن النبي صلی الله علیه و آله: (قد كنت نهيتكم عن زیارة القبور ألا فرورها فقد أذن الله تعالى لنييه فی زیارة قبر أمه). وهذا الحدیث مخرج فی الكتابین الصحيحین للشيخین رضی الله عنهما»؛ (۱۸۷۵) «و این احادیثی که درباره نهی از زیارت قبور وارد شده، منسوخ هستند و ناسخ آن‌ها حدیث علقمة بن مرثد از سلیمان بن بریده از پدرش از پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: (در گذشته شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم، اکنون آن‌ها را زیارت کنید، و خدای متعال به پیامبر در زیارت مادرش اذن داد). و این حدیث، در دو کتاب صحیح بخاری و مسلم رضی الله عنهما نقل شده است». ۹- احادیث متعددی است که در جواز زیارت برای زنان صراحت دارد و مقتضای جمع بین این احادیث و حدیث مورد بحث این است که حدیث مذکور را حمل بر کراهت نماییم، چنان که مجموع این روایات، در بخش قول به جواز ذکر می‌شود.

### (ب) نقد قاعده سدّ ذرایع

به قاعده سدّ ذرایع بر حرمت زیارت قبور بر زنان نیز این گونه پاسخ می‌دهیم: اولاً: اجرای این قاعده در این مورد در حقیقت اجتهاد در مقابل نصّ است؛ زیرا ظاهر نصوص، جواز زیارت زنان از قبور می‌باشد. ثانیاً: این قاعده موردش جایی است که عملی به طور حتم راهی به سوی حرام باشد و به حرام منجر شود که باید راه را بر آن بست تا مردم به حرام نیفتند. در مورد زنان نمی‌توان این قاعده را به طور کلی و عموم اجرا کرد؛ زیرا بسیاری از زنان هستند که صبور بوده بلکه از مردان هم صبور ترند، و با حجاب کامل و وقت خلوت به زیارت قبور می‌روند که هرگز باعث فتنه خودشان یا دیگران نمی‌شوند. و لذا استدلال و توجیه و استحسان بن باز در همه موارد جاری نیست.

عده‌ای از علمای اهل سنت و فقهای آنان تصریح به جواز زیارت زنان از قبور کرده‌اند. اینک به برخی از عبارات و فتاوی آنان اشاره می‌کنیم: ۱- ابن عبد البر بعد از نقل این احادیث از ابوبکر نقل کرده که گفت: از اباعبدالله احمد بن حنبل شنیدم، هنگامی که از او درباره زیارت زنان از قبور سؤال شد، گفت: «أرجو إن شاء الله أن لا يكون به بأس»؛ (۱۸۷۶) «امیدوارم که در آن - ان شاء الله - مشکلی نباشد.» ۲- ابن عابدین می‌گوید: «هل تستحب زيارة قبره صلى الله عليه وآله للنساء؟ الصحيح: نعم بلا كراهة، بشرطها على ما صرح به بعض العلماء، أما على الأصح من مذهبنا - وهو قول الكرخي وغيره، من أن الرخصة في زيارة القبور ثابتة للرجال والنساء جميعاً - فلا أشكال، وأما على غيره فذلك نقول بالإستحباب، لأطلاق الأصحاب، بل قيل: واجبه، ذكره في شرح اللباب»؛ (۱۸۷۷) «آیا زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله برای زنان مستحب است؟ قول صحیح آن است که آری، بدون کراهت، ولی با شروط آن، آن گونه که برخی از علما به آن تصریح کرده‌اند. اما بنا بر قول صحیح‌تر از مذهب ما که قول کرخی و دیگران است که رخصت در زیارت قبور برای تمام مردان و زنان ثابت است، دیگر اشکالی وجود ندارد. و اما بنا بر رأی دیگران، قول به استحباب را به جهت اطلاق اصحاب قائل می‌شویم. بلکه گفته شده که زیارت واجب است، بنا بر آنچه در شرح لباب آن را ذکر کرده است.» ۳- ترمذی بعد از نقل حدیث می‌گوید: «وقد رأى بعض أهل العلم أن هذا كان قبل أن يرخص النبي صلى الله عليه وآله في زيارة القبور، فلما رخص دخل في رخصته الرجال والنساء»؛ (۱۸۷۸) «برخی از اهل علم معتقدند که این حدیث مربوط به قبل از رخصت پیامبر صلی الله علیه و آله در زیارت قبور بوده، و لذا هنگامی که حضرت رخصت داد، مردان و زنان در این رخصت داخل شدند.» ۴- شیخ منصور علی ناصف از علمای الازهر می‌گوید: «الأمر في زيارة القبور للندب عند الجمهور، وللوجوب عند ابن حزم ولو مرة واحدة في العمر»؛ (۱۸۷۹) «نزد جمهور اهل سنت، امر در زیارت قبور برای استحباب و نزد ابن حزم برای وجوب است ولو یک مرتبه در طول عمر.» آن‌گاه در ادامه می‌گوید: «زيارة النساء للقبور جائزة بشرط الصبر وعدم الجزع وعدم التبرج وأن يكون معها زوج أو محرم، منعاً للفتنة»؛ (... ۱۸۸۰) «زیارت زنان از قبرها جایز است به شرط آن که صبر داشته و جزع نکنند و همانند عصر جاهلیت بیرون نیایند. و این که همراه آنان همسرشان یا محرمی باشد تا از فتنه جلوگیری شود.»

### فتاوی اهل سنت در جواز زیارت قبور برای بانوان

۵- سرخسی - از علمای حنبلی - می‌گوید: «والأصح عندنا أن الرخصة ثابتة في حق الرجال والنساء جميعاً. فقد روى أن عائشة رضي الله عنها كانت تزور قبر رسول الله صلى الله عليه وآله في كل وقت وأنها لما خرجت حاججة زارت قبر أخيها عبدالرحمن رضي الله عنه»؛ (۱۸۸۱) «و صحیح‌تر نزد ما این است که رخصت و اجازه زیارت قبور در حق همه مردان و زنان ثابت است. و از عائشه روایت شده که قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را در هر وقتی زیارت می‌کرد و هرگاه حاجتی داشت، قبر برادرش عبدالرحمان - رضي الله عنه - را زیارت می‌نمود.» ۶- محمّد بن شریب شافعی، ضمن نقل اقوال می‌گوید: «وقيل: تباح. جزم به في الأحياء» وصححه الرؤياني إذا أمن الإفتتان عملاً بالأصل والخبر فيما إذا ترتب عليها بكاء ونحو ذلك»؛ (۱۸۸۲) «و گفته شده زیارت قبور برای زنان مباح و جایز است ... به جهت عمل به اصل اباحه، و خبر: (لعن رسول الله زورات القبور) در موردی است که گریه و نحو آن بر آن مترتب شود.» ۷- ابن قدامه می‌گوید: «إختلفت الرواية عن أحمد في زيارة النساء القبور فروى عنه كراهتها»؛ «از احمد روایات مختلف درباره زیارت قبور از جانب زنان رسیده است. از او قول به کراهت روایت شده است.» تا آنجا که می‌گوید: «والرواية الثانية لا يكره»؛ (۱۸۸۳) «روایت دوم آن است که کراهت ندارد.» ۸- ابن حجر می‌گوید: «فائدة: مما يدل للجواز بالنسبة إلى النساء ما رواه مسلم عن عائشة قالت: كيف أقول يا رسول الله صلى الله عليه وآله؟ تعني إذا زرت القبور، قال: قولي السلام على أهل الديار من المؤمنين»؛ (۱۸۸۴) «فایده: از جمله روایاتی که دلالت بر جواز زیارت زنان می‌کند، روایت مسلم از عایشه است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا! چه بگویم؟ حضرت فرمود: منظورت هنگام زیارت قبور است؟ بعد فرمود: بگو:

سلام بر اهل سرزمین مؤمنان! و بعد روایت حاکم در مورد زیارت فاطمه علیها السلام قبر عمویش حمزه را در هر روز جمعه نقل می‌کند. ۹- و در مبسوط سرخسی است که می‌گوید: «و الأصحَّ عندنا أنَّ الرخصة ثابتةٌ في حقِّ الرجال و النساء جميعاً»؛ (۱۸۸۵) «و صحیح‌تر در نظر ما این است که رخصت و اجازه زیارت در حقِّ همه مردان و زنان ثابت است».

## فلسفه زیارت قبور اولیای الهی

زیارت قبور اولیای الهی؛ خصوصاً پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و امامان معصوم علیهم السلام آثار و برکاتی دارد که می‌تواند ملائک حسن و رجحان آن باشد. اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱- بزرگان دین و اولیای الهی در حقیقت الگوهای هستند که با اقتدای به آنان به کمال و سعادت دنیا و آخرت خواهیم رسید. این مسئله تنها اختصاص به جوامع دینی ندارد، بلکه همه جوامع بشری در صدد بزرگ جلوه دادن الگوهای هستند که مردم با اقتدای به آنان در طریق سعادت و کمال قرار گیرند. این الگوها اگرچه زنده نیستند، ولی با دعوت مردم به زیارت قبرشان، مردم را به یاد خود انداخته و آن‌ها را به کمالات سوق خواهند داد؛ مثلاً در بسیاری از کشورها میدان و مجسمه‌ای را به نام سرباز گمنام قرار می‌دهند، که رمز فداکاری خالص در راه وطن است تا مردم از این طریق همیشه به این فکر باشند که هر گاه کشور مورد هجوم اجانب قرار گرفت، از خود فداکاری نشان دهند. بنابر این حضور یافتن بر سر قبر بزرگان و اسوه‌ها، از حیث روانی آثار و برکات خاصی دارد که روان‌شناسان از آن غافل نبوده‌اند. عباس محمود عقاد می‌گوید: «خواست روزگار و اتفاقات این بوده که قافله حسین بعد از آن‌که از هر طرف جلو آن گرفته شد به سوی کربلا سوق داده شود، کربلایی که تاریخش تا امروز با تاریخ اسلام گره خورده و حقیقت آن است که به تاریخ بنی نوع انسان گره بخورد. کربلا- امروز حرمی است که مسلمانان به جهت عبرت و درس آموزی، او را زیارت کرده و غیر مسلمانان نیز به جهت سیر و سیاحت به زیارت او می‌روند. ولی کربلا اگر قرار باشد که حقیقت ادا شود سزاوار است که مزار هر انسانی باشد که برای نوع خود قداست و فضیلتی قائل است؛ زیرا به یاد نداریم بقعه‌ای از بقعه‌های زمین که اسمش با جمله‌ای از فضایل و مناقب انسانی مقرون باشد، بزرگ‌تر از زمین کربلا بعد از شهادت امام حسین علیه السلام». (۱۸۸۶) ۲- زیارت از مظاهر حبّ است. شکی نیست که اهل بیت علیهم السلام محبت شان از جهات مختلف بر ما لازم و واجب است. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «أحبُّوا أهل بیته لحبِّی»؛ (۱۸۸۷) «اهل بیتم را به جهت دوستی من دوست بدارید». لذا همان‌گونه که محبت پیامبر صلی الله علیه وآله واجب است، محبت اهل بیتش هم لازم است. از طرفی دیگر می‌دانیم که حبّ، مظاهر و بروز دارد، و تنها در اطاعت و دوستی قلبی خلاصه نمی‌شود. یکی از این مظاهر، زیارت قبر آنان است. ۳- زیارت قبور اولیای الهی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله پرداخت اجر و مزد رسالت است. خداوند متعال می‌فرماید: { قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى }؛ (۱۸۸۸) «بگو: من از شما اجر رسالت نمی‌خواهم جز این که مودت مرا در حقّ خویشاوندانم منظور بدارید». یکی از مصادیق مودت ذوی القربی، زیارت قبور آنان است. ۴- زیارت قبور اولیای الهی تعبیری از عمق ارتباط انسان با خط اولیای خداوند متعال است. ۵- زیارت اولیای الهی در حقیقت تجدید عهدی با آن‌ها است. می‌دانیم که هر یک از امامان بر ما ولایت دارند و ما هم باید ولایت آنان را پذیرفته و با آنان بیعت نماییم. این بیعت تنها با گفتن نیست، بلکه باید بیعت قلبی خود را ابراز نماییم، که در حال حاضر با زیارت قبور آن‌ها و حضور در کنار مرقد شریفشان صورت می‌گیرد. لذا در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده: «همانا برای هر امامی عهدی بر گردن اولیا و شیعیانشان است که وفای به آن عهد و حسن ادای آن، زیارت قبور آنان است». (۱۸۸۹) ۶- حضور در کنار قبر اولیای خدا انسان را از جنبه روحی و معنوی زنده کرده و روح تازه معنوی به انسان افافضه می‌کند. ۷- با این عمل، اولیای الهی نیز ما را دوست می‌دارند که خود سبب نزول برکات بر ما می‌گردد. ۸- زیارت کردن و قرار گرفتن در کنار قبور اولیای الهی، ما را به یاد فداکاری‌های آنان انداخته و لذا با خدای خود پیمان می‌بندیم که مانند آنان باشیم. ۹- زیارت قبور اولیای الهی در حقیقت اعلان عملی به ادامه دادن



راه آن بزرگان و انزجار و تبّی از دشمنان آنان است.

### فضیلت زیارت قبر امام حسین علیه السلام

در روایات اهل بیت علیهم السلام سفارش فراوانی در مورد زیارت قبر امام حسین علیه السلام شده است؛ از جمله: ۱ - امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «شیعیان ما را به زیارت قبر حسین علیه السلام امر کنید؛ زیرا به جای آوردن آن بر هر مؤمنی که اقرار به امامت حسین علیه السلام از جانب خدای عزّوجلّ دارد، واجب و فرض است». (۱۸۹۰) ۲ - امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس از شیعیان ما به زیارت قبر حسین علیه السلام رود باز نمی‌گردد تا این که تمام گناهان او بخشوده شود». (۱۸۹۱) ۳ - امام رضا علیه السلام از پدرش و او از جدش امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «همانا ایام زائرین حسین علیه السلام جزء عمرشان حساب نمی‌شود». (۱۸۹۲) ۴ - امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که می‌خواهد در جوار پیامبر صلی الله علیه و آله و جوار علی و فاطمه علیهما السلام باشد، هرگز زیارت حسین بن علی علیهما السلام را رها نکند». (۱۸۹۳) ۵ - امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس به زیارت قبر حسین آید؛ در حالی که عارف به حق اوست، گناهان گذشته و آینده او بخشوده خواهد شد». (۱۸۹۴) ۶ - احمد بن محمد بن ابی نصر می‌گوید: یکی از اصحاب ما از امام رضا علیه السلام درباره ثواب زیارت قبر امام حسین علیه السلام سؤال کرد، حضرت فرمود: «معادل با عمره است». (۱۸۹۵) ۷ - محمد بن سنان می‌گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «هر کس به زیارت قبر حسین علیه السلام رود، خداوند متعال برای او ثواب حج قبول شده خواهد نوشت». (۱۸۹۶) ۸ - امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «زیارت قبر حسین علیه السلام معادل ثواب بیست حج است، بلکه افضل از بیست حج». (۱۸۹۷)

### چرا زیارت امام حسین علیه السلام از زیارت کعبه افضل است؟

برخی از مغرضین از وهابیان با مشاهده این روایات در کتب شیعه خشمگین شده و شدیداً بر شیعه امامیه به سبب وجود این روایات حمله کرده‌اند. اینان می‌گویند: وجود این گونه روایات مردم را از فریضه حج بازداشته و عقیده آنان را نسبت به حج سست می‌کند یا این که موجب تفضیل امام حسین علیه السلام بر خداوند متعال می‌شود - نعوذ بالله تعالی - لذا باید از نشر این گونه افکار و عقاید جلوگیری کرد، چون نوعی غلو است. در جواب از این اشکال می‌گوییم: ۱ - ممکن است که این روایات جنبه رمزی داشته باشد؛ یعنی هر گاه اسلام در خطر است و مردم تنها توجهشان به ظاهر شریعت (نماز، روزه، حج و غیره) است؛ در حالی که این قالب‌ها از روح تهی است باید با گذراندن خطّ سرخ شهادت، ابتدا روح را در کالبد شریعت و جامعه اسلامی وارد نمود، آن‌گاه به ظاهر شریعت پرداخت. در کشور اسلامی که تنها اسم اسلام باشد، ولی از روح شریعت خبری نباشد باید ابتدا با پیمودن راه حسینی امت را نسبت به حقیقت اسلام آشنا کرد و آن‌گاه به ظاهر شریعت پرداخت؛ یعنی همان کاری که امام حسین علیه السلام نمود؛ زیرا آن وقتی که همه برای اعمال حج به مکه آمده‌اند، ایشان اعمال حجّ خود را نیمه تمام گذاشته و به امر مهمی پرداخت که احیای امر به معروف و نهی از منکر، بیداری ملت و احیای شریعت است. ۲ - اگر کعبه احترام دارد از آن جهت است که به امر خداوند توسط انبیای الهی بنا شده است و طبق نصّ برخی از روایات، موازی عرش الهی و مظهری از مظاهر ربوبی است، ولی امام کلمه الله و مظهر جامع جمیع صفات جمال و جلال الهی است. لذا در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم: «من أراد الله بدأ بکم، ومن وّجده قبل عنکم، ومن قصده توجّه بکم»؛ (۱۸۹۸) «هر که خدا را اراده کرده از شما شروع خواهد کرد، و هر که خدا را به وحدانیت شناخته از شما قبول کند، و هر کس خدا را قصد کرده به شما توجّه کند.» در دعای ندبه نیز می‌خوانیم: «این وجه الله الّذی الیه یتوجّه الأولیاء»؛ (۱۸۹۹) «کجاست وجه خدا که اولیا به او توجّه کنند؟» ۳ - بر هر فرد مسلمانی واجب است که احکام شرعی؛ از جمله حج و مسائل آن را فرا گرفته و آن‌گاه به حج برود و اعمال آن را به جای آورد. از آنجا که امام، مبین شریعت نبوی است، باید ابتدا به

سراغ او رفته و با التزام به امامت و ولایت تشریحی و تکوینی او سراغ حج و اعمال آن برویم. ۴ - روایات به افضلیت زیارت امام حسین علیه السلام با معرفت به حق امام بر حج غیر واجب اشاره دارند، نه حج واجب؛ زیرا هیچ‌گاه فعل مستحبی از فعل واجب افضل نمی‌شود.

## حکم طواف بر قبور اولیا

### دیدگاه اهل سنت

از نظر اهل سنت طواف در اطراف قبر رسول خداصلی الله علیه وآله حرام و منهی عنه است. اینک به عباراتی از اهل سنت در این زمینه می‌پردازیم: ۱ - محیی الدین نووی می‌نویسد: «لایجوز أن یطاف بقبره»؛ (۱۹۰۰) «طواف کردن به دور قبر پیامبرصلی الله علیه وآله جایز نیست». ۲ - محمد بن شربینی می‌نویسد: «ولیحذر من الطواف بقبره صلی الله علیه وآله»؛ (۱۹۰۱) «باید از طواف کردن به دور قبر پیامبرصلی الله علیه وآله پرهیزد». ۳ - سمهودی در آداب حرم مطهر نبوی می‌نویسد: «ومنها: أن یجتنب لمس الجدار و تقبيله والطواف به، والصلاة إلیه»؛ (۱۹۰۲) «و از جمله آداب این است که از لمس کردن دیوار و بوسیدن آن و طواف به دور قبر پیامبرصلی الله علیه وآله و نماز به طرف آن خودداری کند».

### تفصیلی درباره طواف بر قبور اولیا

طواف بر قبور اولیا علی الخصوص رسول خداصلی الله علیه وآله و سایر انبیا و امامان از اهل بیت علیهم السلام از نظر قصد و عنوانی که طواف کننده دارد بر چند نوع است: ۱ - این که به عنوان عبادت انجام گیرد همان‌گونه که طواف خانه خدا به این عنوان و نیت است. شکی نیست که طواف به این عنوان را اگر کسی به دور قبر ولی خدا انجام دهد بدعت و حرام بوده بلکه به یک معنا شرک است. ۲ - این که طواف را به عنوان عبادت و پرستش آن ولی و تعظیم به قصد الوهیت یا ربوبیت او انجام ندهد، بلکه تنها به قصد این انجام دهد که مستحب و مطلوب شرعی است. این نوع نیز حرام و بدعت است؛ چون امر استحبابی بر طواف به دور قبور اولیای الهی حتی رسول خداصلی الله علیه وآله نرسیده است. ۳ - این که شخص طواف کننده فقط به این جهت طواف می‌کند که صاحب قبر را دوست دارد و به جهت علاقه‌ای که به او دارد دور او می‌گردد، و لذا مقید به هفت شوط هم نیست. این نوع طواف محذوریت شرعی ندارد، و بر فرض که دلیلی بر حرمت طواف بر غیر خانه خدا (کعبه) باشد از این مورد انصراف دارد. ۴ - این که طواف را تنها به قصد تبرک انجام دهد نه عبادت. و از آن جهت که تبرک جستن از اولیای الهی - آن‌گونه که خود به اثبات رساندیم - اشکالی ندارد، این نوع از طواف نیز خالی از اشکال است.

### بررسی روایات

از آنجا که ممکن است برخی به روایاتی از اهل بیت علیهم السلام درباره طواف بر قبر و ظهور آن‌ها در نهی تمسک کنند، لذا ضرورت دارد که به بررسی اجمالی این روایات پردازیم: حلبی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «لا تشرب وأنت قائم، ولا تطف بقبر ولا تبیل فی ماء نقیع، فإن من فعل ذلك فأصابه شیء فلا یلومن إلاً نفسه»؛ (... ۱۹۰۳) «در حال ایستاده آب نیاشام، و طواف به قبری مکن و در آب گوارا و زلال بول نکن؛ زیرا کسی که چنین کرد و به او چیزی رسید به جز خودش کسی دیگر را ملامت نکند». و نیز محمد بن مسلم از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل کرده که فرمود: «لا تشرب وأنت قائم، ولا تبیل فی ماء نقیع، ولا تطف بقبر»؛ (... ۱۹۰۴) «در حالی که ایستاده‌ای شرب مکن و در آب گوارا بول نکن، و به قبری طواف منما». ... این دو



روایت گرچه از جهت سند قوی است؛ زیرا هر دوی آن‌ها صحیح است، ولی از جهت دلالت نه تنها راجع به طواف به معنای دور زدن نیست، بلکه موردی به بحث ما ندارد. مراد از طواف در این دو حدیث، غائط کردن است نه طواف نمودن و دور زدن. شاهد بر این مطلب عبارت طریحی در «مجمع البحرین» است که در ماده «طواف» می‌گوید: «الطَّوْفُ: الغائط ومنه الخبر: لا یصلُّ أحدکم وهو یدافع الطَّوْفَ. ومنه الحدیث: لا تبیل فی مستنقع، ولا تطف بقبر»؛ (۱۹۰۵) «طواف به معنای غائط است. و از همین ماده است روایتی که می‌گوید: یکی از شما نباید نماز خود را در حال فشار غائط به جای آورد. و از همین معنا است حدیثی که می‌گوید: در آب گوارا بول مکن و به قبری طواف منما». و نیز جوهری در «صحاح اللغه» می‌نویسد: «الطَّوْفُ: الغائط، تقول منه: طاف یطوف طوفاً واطافاً اطیافاً، إذا ذهب إلى البراز لیتغوط»؛ (۱۹۰۶) «طواف به معنای غائط است. تو از این ماده می‌گویی: طاف یطوف طوفاً و اطافاً اطیافاً، هنگامی که شخصی بیرون رود تا غائط کند». فیروز آبادی در «قاموس اللغه» می‌نویسد: «طوف به معنای غائط است. طاف یعنی به جهت غائط کردن بیرون رفت». (۱۹۰۷) شبیه همین معنا را زبیدی در «تاج العروس» آورده است. وانگهی، مناسبت فقرات حدیث، میان ایستاده آب خوردن و بول کردن در آب راکد و گودال‌هایی که در آن‌ها آب جمع می‌شود با میان قبور غائط کردن است نه دور گشتن و طواف نمودن بر قبور. به خصوص تعلیلی که در روایت اول برای ارتکاب این امور آمده است که می‌فرماید: «اگر به او چیزی از (خطر) رسید به جز خودش کسی دیگر را ملامت نکند». این تعلیل با غائط کردن مناسبت دارد؛ زیرا این عمل خالی از خطرهای روحی و جسمی نیست. علاوه بر این که غائط نمودن بر روی قبور مؤمنین موجب هتک حرمت صاحبان قبور می‌شود. تأیید این مطلب که دو روایت فوق مربوط به غائط کردن بر قبور است نه طواف کردن و دور زدن بر قبور، این که صاحب وسائل در همان باب روایتی را از یحیی بن اکثم نقل کرده که در حدیثی گفت: «بینا أنا ذات یوم دخلت أطوف بقبر رسول اللہ صلی الله علیه وآله، فرأیت محمّد بن علی الرضاعلیه السلام یطوف به، فناظرته فی مسائل عندی»؛ «... هنگامی که من روزی وارد بقعه رسول خدا شدم تا قبر حضرتش را طواف نمایم، مشاهده کردم محمّد بن علی الرضاعلیه السلام (جواد الائمه) را که مشغول طواف به دور قبر پیامبر صلی الله علیه وآله بود. من در مورد مسائلی چند که نزدم بود با آن حضرت علیه السلام مناظره کردم»....

### تحقیقی از علامه مجلسی

علامه مجلسی در اینجا بحث بلیغی فرموده و انصافاً حق مطلب را ادا کرده است. او پس از آن که روایت اولی را که از «علل الشرایع» نقل شده ذکر می‌کند می‌گوید: «یحتمل أن یکون النهی عن الطواف بالعدد المخصوص الذی یطاف بالبت»؛ (۱۹۰۸) «محتمل است که مقصود از نهی به طواف، طواف به هفت بار است که مخصوص خانه خدا است». ... او سپس روایت وارده از کتاب «کافی» راجع به طواف حضرت جواد الائمه علیه السلام به نقل از یحیی بن اکثم را نقل کرده و در ذیل آن می‌گوید: «والأحوط أن لا یطوف إلّا للآتیان بالأدعیة والأعمال المأثورة وإن أمکن تخصیص النهی بقبر غیر المعصوم، إن کان معارض صریح. ویحتمل أن یکون المراد بالطواف المنفی هنا التغوط»؛ (۱۹۰۹) «و احتیاط آن است که جز برای خواندن دعاها و عمل‌هایی که رسیده به دور قبر طواف نکند، گرچه ممکن است که نهی را به قبر غیر معصوم اختصاص دهیم در صورتی که معارض صریحی بر جواز وجود داشته باشد. و احتمال دارد که مراد به طوافی که نهی شده غائط کردن باشد». آن‌گاه مرحوم مجلسی برای اثبات احتمال اخیر به کلامی از کتاب «النهاية» ابن اثیر تمسک می‌کند که طواف به معنای غائط کردن است. و در آخر با تمسک به روایاتی دیگر این معنا را ترجیح می‌دهد. مرحوم محدث نوری نیز در «مستدرک الوسائل» کتاب المزار حق مطلب را ادا کرده است؛ زیرا: اولاً: عنوان باب را برخلاف صاحب وسائل، باب جواز طواف کردن و دور گشتن بر قبور قرار داده است. ثانیاً: طواف در روایت مورد نظر را به معنای غائط و حدث گرفته است.

## دست کشیدن و بوسیدن قبور اولیا

یکی از اعمالی که شدیداً مورد مذمت و طعن وهابیان قرار گرفته و آن را بدعت و شرک می‌نامند مسأله مسح کردن و دست کشیدن بر قبور اولیای الهی و حتی پرده خانه کعبه و دیوار کعبه است. آن‌ها نه تنها حکم به حرمت و شرک بودن این عمل کرده‌اند، بلکه شدیداً با آن به مقابله فیزیکی می‌پردازند. اینک جا دارد این عمل را به طور خصوص مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

### اقوال در مسأله

درباره دست مالیدن و مسح کردن بر قبور اولیای الهی حتی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و هر آنچه به حضرت مرتبط است اقوالی از علمای اهل سنت رسیده است. ۱- قول به حرمت ابن عثیمین می‌گوید: «برخی از زائرین دست به محراب و منبر و دیوار مسجد می‌کشند، که تمام این‌ها بدعت است». (۱۹۱۰) سمهودی از زعفرانی نقل می‌کند که گفته است: «قرار دادن دست بر روی قبر و مس کردن و بوسیدن آن از بدعت‌هایی است که شرعاً منکر است». (۱۹۱۱) ۲- قول به عدم استحباب برخی تنها به عدم استحباب شرعی آن اشاره کرده و اصل این عمل را بدعت یا حرام ندانسته‌اند. عبدالرحمن بن قدامه می‌نویسد: «مسح کردن دیوار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و بوسیدن آن مستحب نیست. احمد می‌گوید: حکم آن را نمی‌دانم. اثر می‌گوید: اهل مدینه را دیدم که قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را لمس نمی‌کنند، بلکه در کناری می‌ایستند و سلام می‌دهند. ابو عبدالله می‌گوید: ابن عمر نیز چنین انجام می‌داد. او می‌گوید: ام‌یا درباره منبر، ابراهیم بن عبدالله بن عبد القاری روایت می‌کند که او ابن عمر را دید که دستش را بر محل نشستن پیامبر صلی الله علیه و آله بر روی منبر گذاشت و سپس دست خود را بر صورتش کشید». (۱۹۱۲) نووی بعد از نقل کلامی از ابوموسی در این باره می‌گوید ...: «و نیز به خاطر این که استلام دو رکن شامی کعبه مستحب نیست؛ چون سنت نبوده است، با این که استلام دو رکن دیگر آن مستحب است. با این وصف، مس قبور به طریق اولی مستحب نمی‌باشد. و خداوند به حکم این مسأله دانایتر است». (۱۹۱۳) ۳- قول بر کراهت محیی الدین نووی در جایی دیگر می‌گوید: «قالوا: ویکره مسح بالید و تقبیل بل الأدب أن یبعد منه كما یبعد منه لو حضره فی حیاته صلی الله علیه و آله. هذا هو الصواب الذی قاله العلماء وأطبوا علیه»؛ (۱۹۱۴) «گفته‌اند: مسح با دست و بوسیدن قبر پیامبر صلی الله علیه و آله مکروه است، بلکه ادب اقتضا می‌کند که از قبر دور باشد همان طوری که در حال حیات حضرت نزد او حاضر می‌شدند. این سخن درستی است که علماء گفته‌اند و بر آن اجماع و اتفاق دارند...». محمّد بن شریب می‌گوید: «ویکره مسح بالید و تقبیل»؛ (۱۹۱۵) «و مسح قبر پیامبر صلی الله علیه و آله با دست و بوسیدن آن کراهت دارد». ۴- قول به جواز و استحباب شیعه امامی به طور اتفاق و بسیاری از علمای اهل سنت معتقد به جواز بلکه استحباب لمس کردن و بوسیدن قبور اولیای الهی و در رأس آن‌ها پیامبر اسلام می‌باشند. و در این حکم به روایاتی چند تمسک کرده‌اند: ۱- ابن حجر در این باره می‌نویسد: «فأئده أخرى: إستنبط بعضهم من مشروعیة تقبیل الأركان جواز تقبیل کل من یتحقّق التعظیم من آدمی و غیره، فأما تقبیل ید الآدمی فی کتاب الأدب. وأما غیره فنقل عن الإمام أحمد أنه سئل عنه تقبیل منبر النبی صلی الله علیه و آله و تقبیل قبره فلم یر به بأساً. واستبعد بعض أتباعه صححة ذلك. ونقل عن ابن أبی الصیف الیمانی أحد علماء مکه من الشافعیة جواز تقبیل المصحف وأجزاء الحدیث وقبور الصالحین وبالله التوفیق»؛ (۱۹۱۶) «بعضی از علما از مشروع بودن ارکان کعبه، جایز بودن بوسیدن هر کسی را که مستحق تعظیم باشد از آدم و غیر آن، برداشت نموده‌اند؛ اما حکم بوسیدن دست آدمی، در کتاب الادب می‌آید و اما درباره غیر آدمی از امام احمد نقل شده است که از او درباره بوسیدن منبر و قبر پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال شد، او این مسأله را بی‌اشکال دانست، ولی بعضی از پیروان او صحیح بودن آن را بعید شمرده‌اند. و از ابن ابی صیف یمانی یکی از

علمای شافعی مکه، جایز بودن بوسیدن مصحف (قرآن) و اجزای حدیث و قبور صالحان، نقل شده است و توفیق از ناحیه خداست». این مطلب در کتاب «نیل الاوطار» شوکانی از کتاب فتح الباری (نیز) نقل شده است. ۲ - سمهودی می‌گوید: «قال العزّ فی کتاب العلل والسؤالات لعبدالله بن أحمد بن حنبل عن أبيه رواية أبي علي بن الصوف عنه، قال عبدالله: سألت أبي عن الرجل يمس منبر رسول الله صلى الله عليه وآله ويتبرك بمسّه، ويقبله ويفعل بالقبر مثل ذلك رجاء ثواب الله تعالى، قال: لا بأس به. قال العزّ بن جماعة: وهذا يبطل ما نقل عن النووي من الإجماع. قلت: النووي لم يصرّح بنقل الإجماع لكن قوّة كلامه تفهمه»؛ (۱۹۱۷) «عزّ می‌گوید: در کتاب «العلل و السؤالات» عبدالله بن احمد بن حنبل از پدرش روایت ابی علی بن صوف را از او نقل کرده که عبدالله گفت: از پدرم درباره مردی که منبر رسول خداصلی الله علیه وآله را مس می‌کند و به آن تبرک می‌جوید و آن را می‌بوسد و همین کار را با قبر آن حضرت به امید ثواب انجام می‌دهد، پرسیدم او گفت: این کار اشکال ندارد. عزّ بن جماعة می‌گوید: این سخن، اجماع منقول از نووی را باطل می‌کند. می‌گویم: نووی به نقل اجماع، تصریح نکرده و لیکن قوّت کلامش اجماع را می‌فهماند». ۳ - قاضی سبکی می‌گوید: «إنّ عدم التمسّح بالقبر ليس ممّا قام الإجماع عليه: قد روی ... فی أخبار المدینه ... قال: أقبل مروان بن الحكم، فإذا رجل ملتزم القبر، فأخذ مروان برقبته ثمّ قال: هل تدری ماتصنع؟ فأقبل عليه فقال: نعم إنّي لم آت الحجر، ولم آت اللّبن، إنّما جئت رسول الله صلى الله عليه وآله»؛ (۱۹۱۸) «بر جایز نبودن مسح قبر، اجماع اقامه نشده است. در «اخبار مدینه» روایت شده است که مروان بن حکم با مردی که به قبر پیامبر ملتزم شده بود (به آن چسبیده بود) مواجه شد، مروان گردن او را گرفت و گفت: آیا می‌دانی که چه می‌کنی؟ آن مرد به مروان رو کرد و گفت: آری، من سنگ و خشت را ننگرفته‌ام بلکه من به پیشگاه رسول خداصلی الله علیه وآله آمده‌ام». این جریان را علامه امینی رحمه الله از داوود بن ابی صالح این گونه نقل می‌کند: «أقبل مروان يوماً فوجد رجلاً واضعاً وجهه (جبهته) على القبر فأخذ مروان برقبته ثمّ قال: هل تدری ماتصنع؟ فأقبل عليه فإذا أبوأيوب الأنصاري، فقال: نعم إنّي لم آت الحجر إنّما جئت رسول الله صلى الله عليه وآله ولم آت الحجر سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: لا تبكوا على الدين إذا وليه أهله ولكن أبكوا على الدين إذا وليه غير أهله»؛ (۱۹۱۹) «روزی مروان بن حکم با مردی که صورتش (پیشانی‌اش) را روی قبر (پیامبر) گذاشته بود، مواجه شد، مروان گردن او را گرفت و گفت: آیا می‌دانی که چه می‌کنی؟ وقتی به او رو کرد، دید ابوایوب انصاری است و گفت: آری، من برای سنگ نیامده‌ام بلکه به پیشگاه رسول خداصلی الله علیه وآله آمده‌ام که می‌فرمود: هرگاه متولّی و سرپرست دین، اهل آن بود، بر دین گریه نکنید و لیکن بر دین بگریید آن‌گاه که سرپرستی آن را (انسان) نااهلی عهده دار شود». بعد علامه می‌گوید: «این جریان را حاکم در «مستدرک» (۱۹۲۰) نقل کرده و آن را صحیح دانسته و عده‌ای دیگر (نیز) نقل نموده‌اند». می‌گوید: این داستان به ما خبر می‌دهد که منع از توسّل به قبور طاهره از زمان صحابه از بدعت‌های اموی هاست و از هیچ صحابی انکار توسّل به قبر پیغمبر و تبرک به آن غیر از زبیده بنی امیه مروان حکم شنیده نشده است». (۱۹۲۱) ۴ - سمهودی نیز می‌گوید: «أنّ بلالاً - لَمَّا قدم من الشام لزيارة النبي صلى الله عليه وآله أتى القبر، فجعل يبكي عنده، ويمرغ وجهه عليه، وإسناده جيد»؛ (۱۹۲۲) «هنگامی که بلال برای زیارت پیامبرصلی الله علیه وآله از شام برای زیارت پیامبرصلی الله علیه وآله مشرف شد، نزد قبر پیامبر آمد و نزد قبر گریه می‌کرد و صورتش را بر آن می‌مالید. سندهای این روایت خوب است». علامه امینی داستان بلال را از ابن عساکر در تاریخ شام و حدود ده نفر از بزرگان معروف اهل سنت در «الغدیر» (۱۹۲۳) نقل نموده است. ۵ - طاهر بن یحیی حسینی می‌گوید: «حدّثنی أبی عن جدّی جعفر بن محمّد عن أبيه عن عليّ عليه السلام قال: لَمَّا رُمس رسول الله صلى الله عليه وآله جائت فاطمة رضي الله تعالى عنها، فوقفّت على قبره صلى الله عليه وآله، وأخذت قبضه من تراب القبر ووضعت على عينيها وبكت، وأنشأت تقول: ماذا على من شمّ تربة أحمد أن لا يشمّ مدي الزمان غواليا صبّت على مصائب لو أنّها صبّت على الأيام عدن ليالياً» (۱۹۲۴) «پدرم از جدّم از جعفر بن محمّد از پدرش از علی - رضی الله عنه - برایم حدیث نقل کرد که فرمود: وقتی پیامبر به خاک سپرده شد، فاطمه - رضی الله تعالی عنها - بر سر قبر پیامبرصلی الله علیه وآله ایستاد و مشتی از خاک قبر را گرفت و بر روی

چشمانش گذاشت و گریه کرد و این شعر را خواند: بر کسی که تربت احمد (پیامبر) را ببوید ابداً سختی و بدبختی نخواهد دید. مصیبت‌هایی بر من وارد شد که اگر بر روزها وارد می‌شد، به شب بدل می‌شدند». علامه امینی این واقعه را از ابن جوزی در «الوفاء»، ابن سید الناس در «سیره نبویه»، (۱۹۲۵) قسطلانی در «المواهب»، القاری در «شرح الشمائل»، (۱۹۲۶) شبروی در «الاتحاف»، (۱۹۲۷) الخالدی در «صلح الاخوان»، (۱۹۲۸) الحمزوی در «مشارق الانوار»، (۱۹۲۹) السید احمد زینی دحلان در «السیره النبویه» (۱۹۳۰) و عدّه‌ای دیگر از بزرگان اهل سنت نقل نموده است. ۶ - خطیب بن حمله می‌گوید: «إن ابن عمر رضی الله عنه کان یضع یدہ الیمنی علی القبر الشریف، وأن بلالاً رضی الله عنه وضع خدیہ علیہ أيضاً... ثم قال: ولا شک أن الإستغراق فی المحبّه یحمل علی الإذن فی ذلک، والمقصود من ذلک کله الإحترام والتعظیم، والناس تختلف مراتبهم فی ذلک كما کانت تختلف فی حیاته فأناس حین یرونه لایملکون أنفسهم بل یبادرون إلیه وأناس فیهم أناة یتأخرون، والکلّ محلّ خیر»؛ (۱۹۳۱) «ابن عمر رضی الله عنه همواره دست راستش را روی قبر شریف پیامبر می‌گذاشت و بلال رضی الله عنه دو طرف صورتش را بر آن می‌گذاشت. او سپس می‌گوید: شکی نیست در این که شدت محبت بر جواز این کار حمل می‌شود (جایز بودن آن را اثبات می‌کند) و مقصود از این کارها صرفاً احترام و تعظیم کردن است و مراتب مردم به اختلاف درجاتشان در این مسأله متفاوت است؛ همان طوری که در زمان حیات حضرت، مردم چنین بودند؛ بعضی از آن‌ها وقتی پیامبر را می‌دیدند، نمی‌توانستند خویشتن‌داری کنند و چه بسا خود را به حضرت می‌چسباندند و بعضی شکیبایی می‌کردند و عقب‌تر می‌ایستادند، همه این‌ها خیر و نیکی است». ۷ - حافظ بن حجر می‌گوید: «نقل عن أحمد أنه سئل عن تقبیل منبر النبی صلی الله علیه وآله وقبره، فلم یر به بأساً، واستبعد بعض أتباعه صحته عنه. ونقل عن ابن أبي الصحف الیمانی أحد علماء مکة من الشافعیة جواز تقبیل المصحف واجزاء الحدیث وقبور الصالحین. ونقل الطیب الناشری عن المحبّ الطبری إنّه یجوز تقبیل القبر ومسه؟ قال: وعلیه عمل العلماء الصالحین وأنشد: لو رأینا لسلیمی أثراً لَسَجَدْنَا أَلْفَ أَلْفٍ لِلْأَثَرِ وَقَالَ آخِرُ: أمر علی الدیار دیار لیلی أقبّل ذا الجدار وذا الجدارا وما حبّ الدیار شغفن قلبی ولكن حبّ من سکن الدیار» (۱۹۳۲) «از احمد نقل شده که از او درباره بوسیدن قبر و منبر پیامبر صلی الله علیه وآله سؤال شد، او این مسأله را بی اشکال دانست، ولی بعضی از پیروانش صحت این مسأله را بعید شمردند. و از ابن ابی صیف یمانی یکی از علمای شافعی مکّه، جایز بودن بوسیدن مصحف (قرآن) و اجزای حدیث و قبور صالحان نقل شده است. طیب ناشری از محبّ طبری نقل کرده است: که (از او سؤال شد): آیا بوسیدن قبر و مسّ آن جایز است؟ او گفته است: علمای صالح آن را انجام می‌دادند و این شعر را خوانده است: «اگر از دوست سالم و بی عیب اثری دیدم، برای آن اثر هزار هزار سجده می‌کنم». و دیگری گفته: سرزمین‌ها را به دنبال سرزمین لیلی می‌گردم و این دیوار و آن خانه را می‌بوسم، این محبت سرزمین نیست بلکه عشق ساکن سرزمین است که مرا دلباخته کرده است». ۸ - سمهودی می‌گوید: «ونقل بعضهم عن أبي خثیمه قال: حدّثنا مصعب بن عبدالله حدّثنا إسماعیل بن یعقوب التیمی قال: کان ابن المنکدر یجلس مع اصحابه، قال: وکان یصیبه الصمات. فکان یقوم كما هو یضع خده علی قبر النبی صلی الله علیه وآله ثم یرجع، فعوتب فی ذلک، فقال: إنّه یصیبنی خطر، فإذا وجدت ذلک إستشفیت بقبر النبی صلی الله علیه وآله وکان یأتی موضعاً من المسجد فی الصحن فیتمرغ فیهِ ویضطجع، فقیل له فی ذلک فقال: إنّی رأیت النبی صلی الله علیه وآله فی هذا الموضع، أراه قال فی النوم»؛ (۱۹۳۳) «بعضی از آن‌ها از ابی خثیمه نقل کرده‌اند که او گفت: مصعب بن عبدالله برای ما حدیث نقل کرده که اسماعیل بن یعقوب تیمی برای ما در حدیثی گفت: ابن منکدر، همواره با اصحاب خود می‌نشست، او گفت: ابن منکدر همواره در سکوت به سر می‌برد تا این که با آن حال از جا برمی‌خاست و صورتش را بر قبر پیامبر صلی الله علیه وآله می‌گذاشت و باز می‌گشت. آن گاه او از ناحیه دیگران به خاطر این عمل، مورد سرزنش قرار گرفت؛ وی گفت: همانا برای من ناراحتی پیش می‌آید، در این حال از قبر پیامبر صلی الله علیه وآله شفا طلب می‌کنم او در مکانی از صحن مسجد (پیامبر) روی زمین می‌غلطید و خود را می‌مالید و در آنجا خواب و استراحت می‌کرد. به او گفته شد: این چه کاری است؟ در جواب گفت: من پیامبر صلی الله علیه وآله را در خواب دیدم که

اینجا را نشان می‌دادند. ۹ - سمهودی نیز می‌گوید: «وفی الأحياء قال بعض العلماء: إنَّه قصد بوضع اليد مصافحة الميت يرجى أن لا يكون به حرج ومتابعة الجمهور أحق»؛ (۱۹۳۴) «در کتاب الاحیاء بعضی از علما می‌گویند: اگر از گذاشتن دست بر روی قبر، مصافحه میت را قصد نماید، امید است که اشکالی نداشته باشد و در هر صورت، تبعیت از جمهور قول علما سزاوارتر است». ۱۰ - سمهودی نیز می‌گوید: «قد انعقد الإجماع على تفضيل ما ضم الأعضاء الشريفه، حتى على الكعبة المنيفة وأجمعوا بعد على تفضيل مكة والمدینه على سائر البلاد، واختلفوا أيهما أفضل، فذهب عمر بن الخطاب وابنه عبدالله ومالك بن أنس وأكثر المدتيين إلى تفضيل المدينة، وأحسن بعضهم فقال: محلّ الخلاف في غير الكعبة الشريفه، فهي أفضل من المدينة ما عدا ما ضم الأعضاء الشريفه إجماعاً، وحكاية الإجماع على تفضيل ما ضم الأعضاء الشريفه نقله القاضي عياض وكذا القاضي أبو الوليد الباجي قبله كما قال الخطيب ابن جملة، وكذا نقله أبو اليمين ابن عساكر وغيرهم، مع التصريح بالتفضيل على الكعبة الشريفه، بل نقل التاج» (۱۹۳۵) «اجماع منعقد شده است بر فضیلت قبری که اعضای شریف (پیامبر) را در بر دارد حتی بر کعبه معظمه هم فضیلت دارد و پس از آن بر فضیلت مکه و مدینه بر سایر بلاد اجماع کرده‌اند؛ اما بر افضل بودن یکی از آن دو بر دیگری اختلاف نموده‌اند، عمر بن خطاب و پسرش عبدالله و مالک بن انس و اکثر اهل مدینه به افضل بودن مدینه نظر داده‌اند و بعضی از آن‌ها نیکو نظر داده‌اند و گفته‌اند که: محلّ خلاف در غیر کعبه شریفه است؛ چون فضیلت کعبه بر مدینه غیر از مکانی که اعضای شریف پیامبر را در بردارد، اجماعی است و حکایت اجماعی بودن فضیلت مکان اعضای شریف (قبر پیامبر) را قاضی عیاض و قبل از او قاضی ابو ولید باجی نقل کرده است؛ چنان که خطیب بن جملة آن را گفته است. نیز ابو یمن بن عساکر و غیر ایشان این مطلب را نقل کرده‌اند و به فضیلت کعبه شریفه تصریح نموده‌اند، تاج چنین نقل کرده است». ۱۱ - علامه احمد بن محمد مقرئ مالکی (متوفی ۱۰۴۱ ه.ق) در «فتح المتعال بصفه النعال» به نقل از ولئی الدین عراقی نقل کرده که گفت: «أخبر الحافظ أبو سعيد بن العلاء قال: رأيت في كلام أحمد بن حنبل في جزء قديم عليه خطُ ابن ناصر وغيره من الحفاظ أن الإمام أحمد سئل عن تقبيل قبر النبي صلى الله عليه وآله وتقبيل منبره؟ فقال: لا بأس بذلك. قال فأريناہ التقي ابن تيميه فصار يتعجب من ذلك ويقول: عجب من أحمد عندي جليل هذا كلامه أو معنى كلامه. وقال: وإي عجب في ذلك وقد روينا عن الإمام أحمد أنه غسل قميصاً للشافعي وشرب الماء الذي غسله به؟ وإذا كان هذا تعظيمه لأهل العلم فما بالك بمقادير الصحابة؟ وكيف بآثار الأنبياء عليهم الصلوة والسلام؟ وما أحسن ما قاله مجنون ليلي: أمر على الديار ديار ليلي أقبل ذا الجدار وذا الجدارا وما حبّ الديار شغفن قلبي ولكن حبّ من سكن الديار» (۱۹۳۶) «حافظ ابوسعید بن علا خبر داده است: در جزء قدیم کلام احمد بن حنبل که به خط ابن ناصر و دیگر حفاظ است، دیدم که از امام احمد درباره بوسیدن قبر و منبر پیامبر صلی الله علیه وآله سؤال شد، او گفت: اشکالی ندارد. ابوسعید گوید: آن نوشته را به تقی بن تیمیه نشان دادم، او از این کلام تعجب کرد و گفت: از احمد که نزد من جلیل القدر است، تعجب می‌کنم! آیا این کلام اوست یا معنای کلام او؟ ابوسعید می‌گوید: چه تعجبی در این کلام است؛ در حالی که از امام احمد به ما روایت رسیده است که او پیراهن شافعی را شست و آبی را که با آن پیراهن را شسته بود نوشید؟ و اگر این عمل تعظیم اهل علم است، پس حکم ارزش صحابه پیامبر و نیز آثار انبیا - علیهم الصلوة والسلام - چه می‌شود؟ و چه زیبا گفته است مجنون درباره لیلی: امر علی الدیار ... و این را «الغدیر» در پاورقی ذکر نموده است که این جریان؛ یعنی شستن پیراهن شافعی را ابن جوزی در مناقب احمد (۱۹۳۷) و ابن کثیر در تاریخ خود (۱۹۳۸) نقل نموده‌اند. ۱۲ - «شافعی صغیر، محمد بن احمد رملی (متوفی ۱۰۰۴ ه.ق) استاد اساتید مذهب شافعی در شرح المنهاج می‌گوید: «ویکره أن يجعل على القبر المظلمه، وأن يقبل التابوت الذي يجعل فوق القبر واستلامه وتقبيل الأعتاب عند الدخول لزيارة الأولياء، نعم، أن قصد التبرک لا يكره كما أفتى به الوالد رضي الله عنه فقد صرحوا بأنه إذا عجز عن إستلام الحجر سنّ له أن يُشير بعصا وأن يقبلها»؛ (۱۹۳۹) «روی قبر، سایه انداختن و بوسیدن تابوت بالای قبر و استلام کردن آن و بوسیدن در گاه‌ها هنگام داخل شدن برای زیارت اولیا مکروه است؛ آری، اگر قصد تبرک داشته باشند، مکروه نیست؛ چنان که پدرم به آن فتوا داده است و علما به آن



تصریح کرده‌اند به این که اگر کسی از استلام سنگ (قبر) عاجز باشد، جایز است بر او که با عصا اشاره کند و عصا را ببوسد». و در پاورقی می‌گوید: «أخرج الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین وأبوداود فی مسنده أن رسول الله صلی الله علیه وآله کان یشیر إلی الحجر الأسود بمحجنته ویقبل المحجن»؛ «حمیدی در جمع بین صحیحین و ابوداود در مسندش گفته‌اند: رسول خدا صلی الله علیه وآله با عصایش به حجرالاسود اشاره می‌کرد و آن گاه عصا را می‌بوسید». ۱۳ - ابوالعباس احمد رملی کبیر انصاری، استاد اساتید در حاشیه کتاب «روض الطالب» که در حاشیه کتاب «اسنی المطالب» چاپ شده، (۱۹۴۰) در ذیل سخن مصنف، درباره ادب مطلق زیارت قبور (این که زائر به قبر، به همان اندازه‌ای که در حال حیات به صاحب قبر نزدیک می‌شد، نزدیک گردد) گفته است: «قال فی المجموع: ولا یستلم القبر ولا یقبله، ویستقبل وجهه للسلام، والقبلة للدعاء، وذكره أبو موسی الأصبهانی قال شیخنا: نعم، إن کان قبر نبی أو ولیّ أو عالم واستلمه أو قبله بقصد التبرک فلا بأس به»؛ (۱۹۴۱) «در کتاب «المجموع» گوید: و (زائر) قبر را استلام نکند و نبوسد و برای سلام کردن، رو به قبر و برای دعا کردن رو به قبله بایستد. و ابوموسی اصفهانی همین مطلب را ذکر نموده است. شیخ (استاد) ما گفته است: آری، اگر قبر نبی یا ولی یا عالم باشد، استلام کردن و بوسیدن آن به قصد تبرک اشکال ندارد». ۱۴ - زرقانی مصری مالکی در «شرح المواهب» گفته است: (۱۹۴۲) «تقییل القبر الشریف مکروه إلاً لقصد التبرک فلا کراهه کما اعتقده الرملی»؛ (۱۹۴۳) «بوسیدن قبر شریف پیامبر، مکروه است مگر این که به قصد تبرک باشد که در این صورت کراهت ندارد، چنان که رملی بر این اعتقاد است». ۱۵ - شیخ ابراهیم باجوری در حاشیه خود بر شرح ابن قاسم غزی بر متن شیخ ابی شجاع در فقه الشافعی گفته است: (۱۹۴۴) «یکره تقییل القبر واستلامه ومثله التابوت اللمدی یجعل فوفه وكذلك تقییل الأعتاب عند الدخول لزیارة الاولیاء إلاً إن قصد به التبرک بهم فلا یکره، وإذا عجز عن ذلك لآزدحام ونحوه کاختلاط الرجال بالنساء کما یقع فی زیارة سیدی أحمد البدوی وقف فی مکان یتمکن فیہ من الوقوف بلا مشقة وقرأ ما تیسر وأشار بیده أو نحوها ثم قبل ذلك. فقد صرحوا بأنه إذا عجز عن استلام الحجر الأسود یسن له أن یشیر بیده أو عصا ثم یقبلها»؛ (۱۹۴۵) «بوسیدن قبر و استلام آن مکروه است و همین حکم را تابوتی که بالای قبر می‌گذارند نیز دارد. و همچنین بوسیدن در گاه‌ها هنگام داخل شدن برای زیارت اولیا مکروه است مگر این که به قصد تبرک باشد که در این صورت کراهت ندارد و اگر به خاطر ازدحام جمعیت و مانند آن؛ مثل اختلاط مردان و زنان، از این کارها عاجز باشد، همان طوری که در زیارت سید احمد بدوی اتفاق می‌افتد، در جایی که بدون زحمت امکان توقف وجود دارد بایستد و هر چه می‌تواند (قرآن) قرائت کند و با دست خود و یا چیز دیگر به قبر اشاره کند و سپس آن را ببوسد؛ چون علما تصریح کرده‌اند به این که اگر (زائر) از استلام حجرالاسود عاجز باشد، جایز است که با دست یا عصایش به آن اشاره کند و سپس آن را ببوسد». ۱۷ - شیخ حسن عدوی حمزاوی مالکی در کتاب «کنز المطالب» (۱۹۴۶) و «مشارق الانوار» (۱۹۴۷) بعد از نقل عبارت رملی مذکور، می‌گوید: «ولامریه حیثئذ أن تقییل القبر الشریف لم یکن إلاً للتبرک فهو أولى من جواز ذلك لقبور الأولیاء عند قصد التبرک، فیحمل ما قاله العارف علی هذا المقصد، لاسیما وأن قبره الشریف روضة من ریاض الجنة»؛ (۱۹۴۸) «در این صورت، شکی نیست که بوسیدن قبر شریف (پیامبر) تنها برای تبرک می‌باشد، پس این جواز، در مقایسه با بوسیدن قبور اولیا به قصد تبرک سزاوارتر است، بنابراین، آنچه عارف گفته است، بر این معنا حمل می‌شود به ویژه این که قبر شریف آن حضرت، باغی از باغ‌های بهشت می‌باشد».

**توجیه ادله قائلین به حرمت**

**توجیه ادله قائلین به حرمت**

کسانی که قائل به حرمت دست مالیدن بر قبور اولیا و بوسیدن آن هستند به ادله‌ای چند تمسک کرده‌اند. اینک به هر یک از این

ادله پرداخته و آن‌ها را نقد خواهیم کرد: ۱ - مسح قبور و بوسیدن آن‌ها از آن جهت که شرک است حرام می‌باشد. و در این جهت فرقی بین شرک کوچک و بزرگ نیست.

### پاسخ

اولاً: شرک زمانی است که هنگام تبرک جستن انسان از قبور اولیای الهی با دید استقلالی به آن بنگرد. با این نیت که صاحب قبر به طور مستقل در این عالم تصرف می‌کند و دارای برکت است. ولی اگر تمام تصرفات را از جانب خداوند بدانیم و برکات صاحبان قبور را به اذن خدا به حساب آوریم نه تنها این عمل هرگز شرک به حساب نمی‌آید بلکه در راستای توحید است. ثانیاً: مسأله تبرک جستن از قبور اولیای الهی امری است که مورد قبول صحابه بوده و عده‌ای در منظر آن‌ها این عمل را انجام می‌دادند و هرگز از طرف شخصی مورد سرزنش قرار نمی‌گرفتند. ثالثاً: در جای خود ثابت نموده‌ایم انسانی که از این دنیا رحلت می‌کند حیات و تصرفات او باقی است علی‌الخصوص که آن انسان یکی از اولیای الهی باشد. رابعاً: گمان اشکال‌کننده بر این است که این عمل شرک در عبادت است، در حالی که به اثبات رساندیم عبادت دو رکن اساسی دارد: یکی نهایت خضوع و دیگری همراه بودن با نیتی وجود ندارد. ۲ - دست کشیدن بر قبور و بوسیدن آن بدعت بوده و از منکرات است.

### پاسخ

اولاً: نبود دلیل بر نهی و حرمت عملی، شرعاً و عقلاً دلیل بر جواز است و نیازی به نصّ و تصریح بر جواز ندارد؛ زیرا اصل در اشیاء حرمت و عدم جواز نیست بلکه عکس آن می‌باشد. و در مورد دست کشیدن بر قبور و بوسیدن آن هیچ دلیلی بر حرمت وجود ندارد. ثانیاً: نه تنها دلیل بر حرمت وجود ندارد بلکه - همان‌گونه که اشاره شد - ادله‌ای بر جواز بلکه استحباب و رجحان این عمل موجود است. ۳ - از عبدالله بن عمر نقل شده که او کراهت داشت از این که قبر پیامبر را زیاد مسّ نماید. و نیز از او نقل شده که: از سنت نیست مسّ دیوار قبر و بوسیدن آن و طواف در اطراف آن. (۱۹۴۹)

### پاسخ

اولاً: این نقل تعارض دارد با نقلی دیگر که از ابن عمر رسیده است. سمهودی از خطیب بن حمله نقل کرده که گفت: «إنّ ابن عمر کان یضع یدیه الیمنی علی القبر الشریف وأنّ بلالاً رضی الله عنه وضع خده علیه ایضاً»؛ (... ۱۹۵۰) «همانا ابن عمر همواره دست راستش را بر روی قبر شریف پیامبر می‌گذاشت ولی بلال رضی الله عنه دو طرف صورتش را نیز به آن قرار می‌داد.» ثانیاً: نقل او با عمل برخی از صحابه منافات دارد؛ زیرا همان‌گونه که اشاره شد عده‌ای از صحابه چنین می‌کردند. ثالثاً: ابن ماجه در سنن خود نقل کرده که ابوبکر، پیامبر را در حالی که از دنیا رفته بود بوسید. (۱۹۵۱) و بوسیدن قبر حضرت نیز به مانند بوسیدن خود حضرت است. رابعاً: در جایی که بوسیدن قبر پدر و مادر اشکالی ندارد بلکه سنت است به طریق اولی بوسیدن قبر پیامبر صلی الله علیه و آله سنت می‌باشد. شخصی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! من سوگند خورده‌ام که آستانه درب بهشت و پیشانی حورالعین را ببوسم. حضرت به او امر فرمود تا پای مادر و پیشانی پدر را ببوسد. عرض کرد: ای رسول خدا! اگر پدر و مادرم زنده نباشند چه کنم؟ حضرت فرمود: قبرشان را ببوس. آن شخص عرض کرد: اگر قبرشان را ندانم؟ حضرت فرمود: دو خطّ بکش یکی را به نیت قبر مادر و دیگری را به نیت قبر پدر، آن‌گاه آن دو را ببوس تا این که سوگند خود را نشکنی. (۱۹۵۲) ۴ - سمهودی از کتاب «احیاء العلوم» غزالی نقل کرده که: مسّ مشاهد و بوسیدن آن‌ها از عادات نصارا و یهود است. (۱۹۵۳)



## پاسخ

اولاً: دست کشیدن بر قبور و بوسیدن آن‌ها - همانگونه که اشاره کردیم - از عادات مسلمانان و بزرگانی از صحابه چون ابویوب انصاری و بلال و عده‌ای دیگر بوده است. ثانیاً: هر نوع عادتی از یهود و نصارا دلیل بر حرمت آن نیست؛ زیرا چه بسیار مواردی که در شرع اسلام جایز بوده و هست و در شرایع سابق نیز جایز بوده است.

## بنای بر قبور

## بنای بر قبور

از جمله موضوعات مورد اختلاف مسلمانان با وهابیان، موضوع بنا و ساختن گنبد و بارگاه و گلدسته بر روی قبور است. مسلمانان در طول تاریخ به این سنت عمل کرده و بر جواز و استحباب آن، به ادله‌ای از کتاب و سنت، تمسک کرده‌اند. خصوصاً این عمل موافق با منطق عقل و روش عقلا است. ولی از زمان ابن تیمیه مخالفت با این عمل شروع شد و بناها و گنبد و گلدسته‌ها از مظاهر شرک شناخته شد، تا زمان آل سعود که این عقیده به حدی اوج گرفت که آل سعود عملاً به مخالفت با آن پرداختند و با فتوایی که از علمای وهابی صادر شد، امر به تخریب گنبد و بارگاه و گلدسته‌ها و بناهای قبور داده شد. تمام آن‌ها به جز بارگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن هم از خوف مسلمین، تخریب گشت. و با این عمل خسارتی بزرگ بر اسلام و مسلمین وارد شد. در این رساله به بررسی موضوع می‌پردازیم.

## فتوای وهابیان

۱ - ابن تیمیه می‌گوید: «مشاهدی که بر روی قبور انبیا و صالحین از عامه و اهل بیت بنا شده، همه از بدعت‌های حرامی است که در دین اسلام وارد شده است». (۱۹۵۴) ۲ - و در جایی دیگر می‌گوید: «شیعه مشاهدی را که روی قبور ساخته‌اند تعظیم می‌کنند، شبیه مشرکین در آن‌ها اعتکاف می‌کنند، برای آن‌ها حج انجام می‌دهند همان‌گونه که حجاج به سوی بیت عتیق حج انجام می‌دهند». (۱۹۵۵) ۳ - صنعانی می‌گوید: «مشهد به منزله بت است، این‌ها آنچه که مشرکان در عصر جاهلیت بر بت‌های خود انجام می‌دهند، بر قبور اولیای خود انجام می‌دهند». (... ۱۹۵۶) ۴ - اعضای استفتای دائمی وهابیان می‌نویسند: «بنای بر قبور بدعت منکر است که در آن غلو در تعظیم صاحب قبر و راهی به سوی شرک است و لذا بر ولی امر مسلمین یا نایب اوست که امر به تخریب بناهایی کند که روی قبور ساخته شده، و آن‌ها را با زمین یکسان سازد، تا با این بدعت عملاً مقابله شده و راه شرک بسته شود». (۱۹۵۷) ۵ - ناصرالدین البانی در پیشنهادش به آل سعود برای تخریب گنبد سبز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گوید: «از جمله اموری که جای تأسف دارد این که: مدت زیادی است که بر روی ساختمان قبر پیامبر صلی الله علیه و آله گنبدی سبز ساخته شده است ... به اعتقاد من اگر دولت سعودی می‌خواهد داعی توحید داشته باشد، باید مسجد نبوی را به حالت سابقش برگرداند». (۱۹۵۸)

## قرآن و بنای بر قبور

## قرآن و بنای بر قبور

قرآن کریم به مسئله بنای بر قبور به طور صریح و خاص نپرداخته است؛ لکن می‌توان حکم آن را از ضمن آیات قرآن استفاده نمود:

## ۱ - بنای بر قبور، تعظیم شعائر الهی

خداوند متعال در قرآن کریم امر به تعظیم شعائر الهی کرده و آن را دلیل تقوای قلوب می‌داند، آنجا که می‌فرماید: { وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ }؛ (۱۹۵۹) «و هر کس شعائر دین خدا را بزرگ و محترم دارد، این، صفت دل‌های باتقوا است.» شعائر جمع شعیره، به معنای دلیل و علامت است. شعائر الله؛ یعنی اموری که دلیل و علامت و نشانه به سوی خداست و هر کسی که می‌خواهد به خدا برسد با آن دلیل و نشانه می‌تواند به خدا برسد. یا این که مراد از شعائر الله، شعائر دین خداست؛ یعنی هر کس که می‌خواهد به حقیقت دین خدا رهنمون شود، برخی از امور راهنمای اویند که باید آن‌ها را تعظیم کرد. در قرآن کریم، صفا و مروه از شعائر الهی شمرده شده است، آنجا که می‌فرماید: { إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ }؛ (۱۹۶۰) «همانا صفا و مروه از شعائر دین خداست.» و نیز شتری که برای نحر به منی برده می‌شود: { وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ }؛ (۱۹۶۱) «و نحر شتران فربه را از شعائر دین خدا مقرر گردانیدیم.» این نیست مگر از آن جهت که این امور از نشانه‌های دین حنیف ابراهیم است. و نیز «مزدلفه» مشعر نامیده شده، از آن جهت که از علامت‌ها و نشانه‌های دین خداست. همه مناسک حج شعائر نامیده شده است از آن جهت که نشانه‌هایی به سوی توحید و دین حنیف است. اگر این امور از شعائر دین خدایند، و مردم را متذکر به توحید و دین حنیف می‌کنند، شکی نیست که وجود انبیا و اولیا نیز از بزرگ‌ترین و بارزترین نشانه‌های دین خداوند است؛ زیرا آنان از آن جهت که معصومند و کار خلاف انجام نمی‌دهند، سیره و اقوال آنان مطابق با حق و حقیقت است. آنان کسانی هستند که می‌توانند بشر را به سوی حق و حقیقت و توحید رهنمون شوند. حال اگر وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیای او و اولیای الهی چنین خاصیتی دارند، حفظ و صیانت آثار آنان و حفظ قبورشان و بنای قبر و گلدسته برای آن‌ها نیز در راستای همین اهداف است؛ زیرا این اعمال در حقیقت تعظیم اشخاصی است که خود و سنتشان شعائر و راهنمایی به سوی خدایند. قرطبی در تفسیرش می‌گوید: «شعائر خدا عبارت است از علم‌ها و نشانه‌های دین خدا؛ خصوصاً اموری که مربوط به مناسک است.» (۱۹۶۲) استاد عباس محمود عقّاد نویسنده مصری درباره کربلا و حرم حسینی می‌گوید: «کربلا، امروز حرمی است که مسلمانان برای عبرت و یادآوری به زیارتش می‌آیند. همچنین غیر مسلمانان برای دیدن و مشاهده به آنجا می‌آیند. ولی اگر قرار باشد که آن سرزمین حَقّش ادا گردد، باید مزار انسانی باشد که برای نوع خود نصیب و بهره‌ای از قداست و فضیلت قائل است؛ زیرا ما در میان بقعه و بارگاه‌های مقدس، جایی برتر از بارگاه امام حسین علیه السلام سراغ نداریم.» (۱۹۶۳)

## ۲ - بنای بر قبور از مصادیق مودّت ذوی القربی

قرآن کریم به صراحت، امر به مودّت و محبّت اقربای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرموده، آنجا که می‌فرماید: { قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى }؛ (۱۹۶۴) «بگو از شما تقاضای اجر و مزدی نمی‌کنم مگر مودّت ذوی القربی را.» واضح است که بنای بر قبور اقربای پیامبر صلی الله علیه و آله از مصادیق اظهار مودّت و محبّت اهل بیت علیهم السلام است؛ زیرا مودّت و محبّت بروز و ظهور دارد، و مورد آن تنها محبت قلبی و اطاعت نیست، بلکه شامل مصادیق آن می‌شود تا حدّی که مشمول نهی صریح از آن مورد نشده باشد.

## ۳ - بنای بر قبور اولیای الهی مصادیق ترفیع بیوت

خداوند متعال در قرآن کریم اذن داده که خانه‌هایی که در آن‌ها یاد خدا شده، رفعت پیدا کند، آنجا که می‌فرماید: { فِي بُيُوتِ أَدْنَى اللَّهِ أَنْ تُرْفَعُ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ \* رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ }؛ (... ۱۹۶۵) «در خانه‌هایی

که خدا رخصت داده رفعت یابد و در آن، ذکر خدا شود و صبح و شام در آن تسبیح ذات پاک او کنند. پاک مردانی که هیچ کسب و تجارت، آنان را از یاد خدا غافل نگرداند... استدلال به آیه فوق متوقف بر بیان دو امر است: الف) بیوت در آیه خصوص مساجد نیست، بلکه اعم از مساجد و اماکنی است که در آن‌ها یاد خدا می‌شود، همانند بیوت انبیا و ائمه‌علیهم‌السلام. بلکه می‌توان مراد از بیوت را غیر از مساجد دانست؛ زیرا بیت به معنای بنایی است که دارای چهار دیوار و سقف باشد، همانند بیت الله الحرام. هم چنین در قرآن می‌خوانیم: { وَلَوْ لَا - أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ }؛ (۱۹۶۶) «و اگر نبود که همه مردم یک نوع و یک امتند ما آنان که کافر به خدا می‌شوند سقف خانه‌هایشان را از نقره خام قرار می‌دادیم.» از این ادله استفاده می‌شود که بیت در لغت عرب به بنایی اطلاق می‌شود که دارای سقف باشد. از سوی دیگر مستحب است که مساجد بدون سقف باشد. پس مقصود از بیوت در آیه غیر از مساجد است. امام باقر علیه السلام فرمود: «مقصود از بیوت در آیه، بیوت انبیا و بیوت علی علیه السلام است.» (۱۹۶۷) ب) مقصود از رفع در آیه شریفه دو احتمال است: ۱ - مقصود از «رفع» تعظیم و ترفیع قدر بیوت است که همان رفع معنوی است. همان گونه که در قرآن می‌خوانیم: { وَرَفَعْنَا مَكَانًا عَلِيًّا }؛ (۱۹۶۸) «و ما مقام او را بلند و مرتبه اش را رفیع گردانیدیم.» ۲ - مقصود از رفع بالا بردن ساختمان قبر است که همان رفع ظاهری و بنای قبر است. زمخشری در تفسیر آیه می‌گوید: «رفع بیوت، یا به معنای بنای بیوت است همانند آیه شریفه: { وَإِذْ يُرَفِّعُ إِبْرَاهِيمَ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلَ }... و یا به معنای تعظیم بیوت و بالا بردن قدر و منزلت بیوت است.» (۱۹۶۹) برو سوی در «روح البیان» می‌گوید: { أَنْ تُرَفَّعَ } یا به بنا است یا به تعظیم و بالا بردن قدر و منزلت.» (۱۹۷۰) اگر مراد به رفع در { أَنْ تُرَفَّعَ } بنا باشد که دلالت صریح بر بنای بیوت انبیا و اولیا دارد، خصوصاً با در نظر گرفتن این که مدفن پیامبر صلی الله علیه و آله و تعدادی از ائمه در خانه‌هایشان بوده است. و اگر مراد به رفع در { أَنْ تُرَفَّعَ } رفع معنوی است، نتیجه آن اذن به تکریم و حفظ بیوت انبیا و اولیای الهی است که عموم آن شامل بنای بر قبور اولیای الهی و تعمیر آن نیز می‌گردد. سیوطی از انس بن مالک و بریده نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را { فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرَفَّعَ }... قرائت نمود، شخصی جلو آمد، عرض کرد: این بیوت کدامند؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: بیوت انبیا. ابوبکر در این هنگام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و خطاب به خانه علی و فاطمه علیهما السلام کرده و عرض کرد: ای رسول خدا! آیا این خانه از آن بیوت است که خدا و تو اراده کرده‌ای که تعظیم شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری، از بهترین آن بیوت است. (۱۹۷۱)

### سیره سلف و بنای بر قبور

با مراجعه به تاریخ مسلمین بعد از ظهور اسلام پی می‌بریم که بنای بر قبور، سیره عملی مسلمین در طول تاریخ بوده و مورد اعتراض هیچ یک از صحابه و تابعین تا این زمان واقع نشده است، تنها گروهی که به نام وهابیان در عمل و گفتار با این کار مخالفت نموده‌اند. به نمونه‌هایی از این سیره عملی اشاره می‌کنیم: ۱ - مسلمانان جسد پیامبر صلی الله علیه و آله را در خانه‌ای سقف دار دفن نمودند و از آن زمان به بعد آن مکان مورد توجه خاص مسلمانان قرار گرفته است. ۲ - بخاری در صحیح خود روایت کرده: «بعد از وفات حسن بن حسن بن علی علیهما السلام همسر او تا یک سال قبه‌ای بر قبر او زد و به عزاداری پرداخت.» (۱۹۷۲) ملا علی قاری در شرح حدیث می‌گوید: «ظاهر این است که زدن قبه به جهت اجتماع دوستان بر قبر او برای ذکر و قرائت قرآن و حضور اصحاب برای دعا و مغفرت و رحمت بوده است. ۳ - سید بکری می‌گوید: «از عدم جواز بنای بر قبور، قبور انبیا و شهدا و صالحین و امثال آن‌ها استثنا می‌شود.» (۱۹۷۳) ۴ - ابن شهبه نقل می‌کند که: عقیل بن ابی طالب در خانه خود چاهی کند. در آن هنگام به سنگی برخورد کرد که در آن نوشته بود: این قبر حبیبه دختر صخر بن حرب است، عقیل چاه را پر از خاک کرد و روی آن اتاقی بنا نمود.» (۱۹۷۴) ۵ - سمهودی در توصیف مزار حمزه بن عبدالمطلب می‌گوید: «بر مزار او قبه‌ای عالی، زیبا و محکم است... که در

ایام خلافت خلیفه عباسی ناصر دین الله، سال ۵۷۵-۶۲۲ ه.ق، ساخته شده است.» (۱۹۷۵) ۶- ابن سعد در «طبقات» نقل می‌کند: «بعد از وفات عثمان بن مظعون و دفن او در بقیع، پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی را بر سر قبر او گذاشت و فرمود: این، نشانه‌ای بر قبر اوست.» (۱۹۷۶) عمرو بن حزم می‌گوید: «قبر عثمان بن مظعون را دیدم؛ در حالی که چیز بلندی در کنار او مانند علم قرار داده بودند.» (۱۹۷۷) مطلب نقل می‌کند: «بعد از وفات عثمان بن مظعون و دفن او، پیامبر صلی الله علیه و آله به کسی دستور داد تا سنگی را بیاورد، ولی او قادر بر حمل آن نبود. پیامبر صلی الله علیه و آله آستین را بالا زد و سنگ را بلند کرد و در کنار قبر عثمان بن مظعون قرار داد و فرمود: می‌خواهم بر قبر او علامت بگذارم.» (۱۹۷۸) ۷- ابن سعد از امام باقر علیه السلام روایت کرده که: «فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله کنار قبر حمزه می‌آمد و آن را اصلاح می‌کرد.» (۱۹۷۹) ۸- بخاری نقل می‌کند که بعد از وفات عبدالرحمن بن ابوبکر، عایشه دستور داد تا سر قبر او خیمه‌ای زده شود و کسی را نیز موکل بر آن قبر نمود (... ۱۹۸۰) ۹- عمر امر کرد تا خیمه‌ای بر روی قبر زینب دختر جحش زده شود و کسی او را نهی نکرد. (۱۹۸۱)

## مزار بزرگان

### مزار بزرگان

با مراجعه به تاریخ پی می‌بریم که ساختن زیارتگاه و مزار برای بزرگان سنتی همیشگی در طول تاریخ بوده است. اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

#### ۱- مزار بلال حبشی

قبر او در دمشق در باب الصغیر است. ابن جبیر می‌گوید: «وفی رأس القبر المبارک تاریخ باسمه، والدعاء فی هذا الموضع المبارک مستجاب، قد جرب کثیر من الأولیاء و أهل الخیر المتبرکین بزیارتهم»؛ (۱۹۸۲) «و در سر قبر مبارک او تاریخی به اسم او است، و دعا در آن موضع مبارک مستجاب است. بسیاری از اولیا و اهل خیری که به زیارت اولیا متبرکند این مطلب را تجربه کرده‌اند.»

#### ۲- مزار سلمان فارسی

خطیب بغدادی می‌گوید: «قبره الآن ظاهر معروف بقرب ایوان کسری علیه بناء و هناک خادم مقيم لحفظ الموضع و عمارته والنظر فی أمر مصالحه، وقد رأیت الموضع وزرته غیر مرة»؛ (۱۹۸۳) «قبر او الآن ظاهر و معروف است نزدیک ایوان کسری. و بر روی آن ساختمانی است. و در آنجا خادمی اقامت کرده تا آنجا و عمارتش را حفظ نموده و در امر مصالحش نظر کند. من آن موضع را دیده‌ام و چندین بار نیز زیارت کرده‌ام.»

#### ۳- مزار طلحة بن عبید الله

ابن بطوطه می‌گوید: «مشهد طلحة بن عبید الله أحد العشرة وهو بداخل المدينة و علیه قبة و مسجد»؛ (۱۹۸۴) «مشهد طلحة بن عبید الله - یکی از ده نفری است که بشارت به بهشت به او داده شده - داخل مدینه است و بر روی آن گنبد و مسجدی است.»

#### ۴- مزار زبیر بن عوام

ابن جوزی می‌گوید: «فمن الحوادث فی سنة ۳۸۶ إن أهل البصرة فی شهر المحرم أدعوا إنهم کشفوا عن قبر عتیق فوجدوا فيه میتاً

طریاً بشیابه و سیفه، و آنّه الزبیر بن العوام، فاخرجوه و کفّونه و دفنوه بالمربد بین الدربین، و بنی علیه الأثیر أبوالمسک عنبر بناءً و جعل الموضوع مسجداً، و نقلت الیه القنادیل والآلات و الحصر و السماوات، و أُقیم فیہ قوام و حفظةً و وقف علیه و قوفاً؛ (۱۹۸۵) «از حوادث سال ۳۸۶ این که اهل بصره در ماه محرم ادعا کردند که قبری قدیمی کشف کرده‌اند. در آن قبر بدنی تازه با لباس و شمشیرش پیدا کردند. فهمیدند که او زبیر بن عوام است. او را بیرون آورده و کفن کردند و او را در مربد بین دو درب دفن کردند. آن گاه اثیر ابو المسک عنبر ساختمانی بر روی آن ساخت و آن موضع مسجد شد و سپس قنذیل ها و آلات و حصیر ها و تکیه گاه ها به آنجا منتقل شد. و نیز دربان ها و نگهبانان بر آن قرار داده و املاکی را نیز برای آن موضع وقف کردند.»

## ۵ - مزار ابویوب انصاری

حاکم نیشابوری می نویسد: «یتعاهدون - آی اهل الروم - قبره ویزورونه و یستشفعون به إذا قحطوا؛» (۱۹۸۶) «اهالی روم با قبر او عهد و پیمان دارند و به زیارت او می آیند و به او هنگام قحطی استشفاع می کنند.»

## ۶ - مرقد امیر المؤمنین علیه السلام

حسین بن احمد بن محمد معروف به ابن حجاج بغدادی یکی از شعرای قرن سوم و چهارم، قصیده فائیه‌ای در مدح امام امیر المؤمنین علیه السلام دارد که در کنار قبر حضرت سروده است. او به گنبد حضرت خطاب کرده و می گوید: یا صاحب القبة البيضاء علی النجف من زار قبرک و استشفی لدیک شفی زوروا أباالحسن الهادی لعلکم تحظون بالأجر و الإقبال و الزلف (۱۹۸۷) «ای صاحب گنبد سفید بر نجف، هر کس قبر تو را زیارت کند و نزد تو شفا طلبد، شفا می یابد. ابوالحسن هادی را زیارت کنید، تا شاید شما از اجر و اقبال و خوشی بهره ببرید.» ابن بطوطه می گوید: «وهذه الروضة ظهرت لها كرامات، لأن بها قبر علي فمناها: إن ليلة السابع والعشرين من رجب وتسمى عندهم ليلة المحيا، يؤتى إلى تلك الروضة بكل مقعد من العراقيين وخراسان وبلاد فارس والروم. فيجتمع منهم الثلاثون والأربعون ونحو ذلك. فإذا كان بعد العشاء الآخر جعلوا فوق الضريح المقدس، والناس ينتظرون قيامهم، وهم مابين مصلاً وذاكر وتال ومشاهد للروضة. فإذا مضى من الليل نصفه أو ثلثاه أو نحو ذلك قام الجميع اصحاء من غير سوء، وهم يقولون (لا إله إلا الله، محمداً رسول الله، عليّ وليّ الله). وهذا أمر مستفيض عندهم سمعته من الثقات؛» (۱۹۸۸) «و برای این بارگاه کراماتی ظاهر شده است؛ زیرا در آن قبر علی است. از آن جمله این که شب بیست و هفتم از رجب که نزد آنان به شب زنده‌داری معروف است، نزد آن بارگاه هر زمین گیر و معلول را از عراق و خراسان و شهرهای فارس و روم می آورند. هر کدام از آنها سی تا و چهل تا دور هم جمع می شوند. و چون بعد از نماز عشا می شود آنها را بالای سر ضریح مقدس قرار می دهند، و مردم منتظر برپا شدن آنها هستند؛ در حالی که خودشان مشغول نماز و ذکر و تلاوت قرآن و مشاهده ضریح حضرتند. و چون از شب، نصف یا دو سوم یا مثل این مقدار می گذارد، همگی صحیح و سالم بدون آن که مشکلی در آنها باشد از جا برمی خیزند؛ در حالی که همگی می گویند: (لا اله الا الله، محمداً رسول الله، عليّ وليّ الله). و این قصه‌ای معروف نزد آنان است که من از افراد مورد وثوق شنیدم.»

## ۷ - مرقد امام کاظم علیه السلام

خطیب بغدادی به سندش از احمد بن جعفر بن حمدان قطیعی نقل کرده که گفت: از حسن بن ابراهیم ابوعلی خلال (شیخ حنابله در عصرش) شنیدم که می گفت: «ما همّنی أمر فقصدت قبر موسی بن جعفر، فتوسلت به إلا سهل الله تعالی لی ما أحب؛» (۱۹۸۹) «هیچ امر مهمی برای من اتفاق نیفتاد جز آن که قصد قبر موسی بن جعفر را کردم و به او متوسل شدم تا آن که خداوند متعال برای من آنچه را که دوست داشتم تسهیل نمود.»

**۸ - مرقد امام رضاعلیه السلام**

حاکم نیشابوری در مورد آن حضرت می‌گوید: «استشهد علی بن موسی بسناباد من طوس. وقال: سمعت أبابکر محمد بن المؤمل بن الحسن بن عیسی یقول: خرجنا مع إمام أهل الحدیث أبی بکر ابن خزیمه وعدیله أبی علی الثقفی مع جماعه من مشایخنا وهم إذ ذاک متوافرون إلى علی بن موسی الرضا بطوس، قال: فرأیت من تعظیمه - یعنی ابن خزیمه - لتلك البقعة وتواضعه لها وتضرعه عندها ماتحیرنا»؛ (۱۹۹۰) «از ابوبکر محمد بن مؤمل بن حسن بن عیسی شنیدم که می‌گفت: ما با امام اهل حدیث ابوبکر بن خزیمه و همراه او ابی علی ثقفی با جماعتی از مشایخ ما که زیاد بودند به سوی علی بن موسی الرضا در طوس حرکت کردیم. او گفت: من از تعظیم ابن خزیمه نسبت به آن بقعه و تواضع و تضرع او نسبت به آن، چیزهایی دیدم که همه ما را به تحیر واداشت.»

**۹ - مرقد امام جوادعلیه السلام**

ابن عماد حنبلی می‌گوید: «توفی بغداد، الشریف أبو جعفر محمد الجواد بن علی بن موسی الرضا الحسینی أحد الاثنی عشر إماماً الذین تدعی فیهم الرافضه العصمه، ودفن عند جدّه موسی، ومشهدهما ینتابه العامه بالزیاره»؛ (۱۹۹۱) «در بغداد، شریف ابوجعفر محمد جواد فرزند علی بن موسی الرضا حسینی فوت نمود، یکی از دوازده امامی که رافضه ادعای عصمت آنان را دارند، در کنار جدش موسی مدفون شد و مشهد آن دو را عامه مردم نوبت به نوبت زیارت می‌کنند.»

**۱۰ - مزار معروف کرخی**

خطیب بغدادی از ابی عبدالله محاملی نقل کرده که گفت: «أعرف قبر معروف الکرخی منذ سبعین سنه، ما قصده مهموم إلا فرج الله همّه»؛ (۱۹۹۲) «قبر معروف کرخی را از هفتاد سال پیش می‌شناسم. هیچ مهمومی قصد آن را نکرده جز آن که خداوند هم و غم او را برطرف نموده است.»

**۱۱ - مزار احمد بن موسی علیه السلام**

ابن بطوطه می‌گوید: «هو مشهد معظم عند أهل شیراز یتبرکون به ویتوسیلون إلى الله تعالی بفضله»؛ (۱۹۹۳) «آن قبر مشهدی است تعظیم شده نزد اهالی شیراز که مردم به آن تمسک جسته و به سوی خدا به فضل او توسل می‌جویند.»

**۱۲ - مزار عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی بن الحسین علیه السلام**

خطیب بغدادی می‌گوید: «باب البردان فیها أيضاً جماعه من أهل الفضل، وعند المصلی المرسوم بصلاة العید قبر کان يعرف بقبر النذور، یقال: إن المدفون فیہ رجل من ولد علی بن أبی طالب علیه السلام، یتبرک الناس بزیارته ویقصده ذوالحاجه منهم لقضاء حوائجهم»؛ (۱۹۹۴) «در بردان در آنجا نیز جماعتی از اهل فضل وجود دارند. و کنار مصلاهی آنجا که معروف به نماز عید است، قبری است معروف به نام قبر نذرها، و گفته می‌شود که در آنجا یکی از اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام مدفون است. مردم به زیارت او تبرک جسته و محتاجان از مردم به جهت برآورده شدن حوائج شان قصد او را می‌نمایند.»

**۱۳ - مزار سیده نفیسه**

عمر رضا کحاله می‌گوید: «ولأهل مصر اعتقاد بها عظیم، فیقال: إن الدعاء یتستجاب عند قبرها»؛ (۱۹۹۵) «و برای اهل مصر اعتقاد

عظیمی به او است. گفته می‌شود که دعا در کنار قبر او مستجاب است.»

#### ۱۴ - مزار ذوالنون مصری

ابن خلکان می‌گوید: «دفن فی القرافة الصغری وعلی قبره مشهد مبنی، وفی المشهد قبور جماعة من الصالحین، وزرته غیر مرّة؛ (۱۹۹۶)» او در قرافه صغری دفن شد. و بر روی قبر او مشهدی بنا شده و در مشهد او قبرهای جماعتی از صالحان است. و من چندین بار آن را زیارت کرده‌ام.»

#### ۱۵ - مزار ابن طباطبا

ابن خلکان می‌گوید: «وقبره معروف ومشهور بإجابته الدعاء»؛ (۱۹۹۷) «قبر او معروف، و به اجابت دعا مشهور است.»

### بررسی ایراد های وهابیان

#### بررسی ایراد های وهابیان

وهابیان در ادّعی خود بر حرمت بنای بر قبور به مواردی استدلال کرده‌اند که به آن‌ها پرداخته و پاسخ می‌دهیم:

#### ۱ - بنای بر قبور از مظاهر شرک یا راهی به سوی شرک است

در پاسخ می‌گوییم: اولاً: در بحث «شرک و توحید» به میزان آن دو اشاره نمودیم و گفتیم که شرک دو رکن و عنصر دارد: یکی این که انسان عملی انجام دهد که نشانه خضوع برای کسی باشد. و دیگر این که اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت آن کس داشته باشد که برای او خضوع می‌کند. این دو رکن که از آیات و تعاریف به دست آمده است، در مورد بنای بر قبور صادق نیست؛ زیرا کسی که بیوت و مشاهد اولیای الهی را تعظیم می‌کند، بنای آن‌ها به قصد تعظیم، با اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت نیست. ثانیاً: در مبحث «مقدمه» گفته شده که مطلق مقدمه حرام، حرام نیست، بلکه مقدمه موصله حرام است؛ یعنی اگر کسی به طور حتم این قبور را برای شرک بنا کند حرام است. ولی اگر کسی برای تعظیم شعائر الهی بنا کند، نه تنها اشکالی ندارد بلکه مستحب است.

#### ۲ - بنای بر قبور از اعمال مشرکین است (۱۹۹۸)

در پاسخ می‌گوییم: اولاً: مشرکین اگر بنای بر قبور بزرگان خود می‌ساختند به جهت تعظیم و تکریم آن‌ها به عنوان ربّ بوده است؛ همان گونه که در جای خود مورد بررسی قرار گرفته است؛ لذا اسلام، آنان را از این جهت مذمت نموده است و این به خلاف بنای بر قبور اولیای الهی در میان مسلمین است. (۱۹۹۹) ثانیاً: مطلق تشبّه به مشرکین و کفار حرام نیست، مگر در امور اختصاصی و در شعائر آنان خصوصاً به قصد احیای شعائر و آیین کفار. برای اطلاع بیشتر به بحث «برپایی مراسم جشن» مراجعه شود.

#### ۳ - بنای بر قبور، بدعت منکر است

در پاسخ می‌گوییم: در بحث میزان بین بدعت و سنّت، گفته شد که بدعت دو رکن دارد: یکی زیاده یا نقیصه در دین، دیگری نبود دلیل عام یا خاص بر امر حادث. در مورد جواز بنای بر قبور، هم دلیل خاص داریم که سنّت و سیره سلف از مسلمین است و هم دلیل عام که به آن‌ها اشاره شد.



## ۴ - ادعای اجماع

علمای وهابی مدینه منوره در استفتای آل سعود درباره بناهای بقیع نوشتند: «بنای بر قبور اجماعاً ممنوع است؛ به جهت صحت روایاتی که در منع از آن وارد شده است». (... ۲۰۰۰) در پاسخ می‌گوییم: اولاً: اجماعی که ادعا می‌کنند مدرکی است؛ که به مدرک آن خواهیم پرداخت، پس اجماع آنان مستقلاً اعتباری ندارد. ثانیاً: در اجماعی که ادعا شده، سه احتمال است: الف) اجماع تقدیری: به این بیان که روایاتی وجود دارد که اگر علما به آن توجه کنند، به مضمونش فتوا می‌دهند. این فرض باطل است؛ زیرا این احتمال فرع صحت حدیث از حیث سند و تمامیت آن از حیث دلالت است، که هر دو ناتمام است. ب) اجماع محقق: به این معنا که همه علما فتوا به تحریم داده‌اند، هم از حیث حدوث و هم از حیث بقا. این احتمال هم به طور قطع باطل است؛ زیرا اولاً: بحث غالب علما در بنای بر مطلق قبور است؛ در حالی که بحث ما در قبور اولیای الهی است. ما نیز در قبور غیر اولیا کراهت را قبول داریم. ثانیاً: غالب علما قائل به کراهتند، نه حرمت و حتی برخی تصریح به عدم کراهت دارند.

### قائلین به عدم حرمت

۱ - عبدالرحمن جزیری می‌گوید: «کراهت دارد که بر روی قبر، قبه یا بنا ساخته شود». (۲۰۰۱) ۲ - امام نووی می‌گوید: «بنای بر قبور اگر در ملک بانی باشد، مکروه است و اگر در مقبره‌ای باشد که راه مردم است، حرام است». (۲۰۰۲) ۳ - از مالک بن انس - رئیس مذهب مالکیه - نقل شده که می‌گفت: «کراهت دارم که قبور، گچ مالی شده و بر آن، بنا شود». (... ۲۰۰۳) ۴ - شافعی می‌گوید: «دوست دارم که روی قبر بنایی نشود و نیز گچ مالی نگردد؛ زیرا این عمل زینت کاری است و قبر جای این امور نیست». (۲۰۰۴) ۵ - ابن حزم می‌گوید: «اگر بر روی قبر بنا یا ستونی ساخته شود، کراهت ندارد». (۲۰۰۵) ۶ - نووی بنای بر قبور را مکروه می‌داند، ولی می‌گوید: «به ابوحنیفه نسبت داده شده که کراهت ندارد». (۲۰۰۶) آن همه فتوا که غالباً بر کراهت بود، در صورتی است که بنا بر قبر فرد عادی باشد، ولی اگر بنا بر قبر یکی از اولیای الهی باشد از این کراهت مستثنا است. عبدالغنی نابلسی در کتاب «الحدیقه الندیه» می‌گوید: «حکم به کراهت روشن کردن چراغ در صورتی است که فایده‌ای بر آن مترتب نباشد، اما در صورتی که فایده‌ای از قبیل ... یا این که صاحب قبر از اولیای الهی باشد، یا عالمی از محققین باشد، به جهت تعظیم روح او، روشن کردن چراغ بر سر قبرش اشکالی ندارد». (۲۰۰۷) ج) مراد از اجماع، سیره عملی مسلمین باشد از زمان وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تا این زمان، که این برخلاف چیزی است که آن را به اثبات رساندیم؛ زیرا با مروری بر تاریخ مسلمانان پی می‌بریم که مسئله بنای بر قبور از سیره و سنت همیشگی مسلمین بوده است.

### ۵ - استدلال به برخی از احادیث

### ۵ - استدلال به برخی از احادیث

عمده استدلال وهابیان بر حرمت بنای بر قبور، روایاتی است که از طریق اهل سنت وارد شده است که ما به آن‌ها اشاره کرده و جواب هر کدام را خواهیم داد.

### الف) حدیث ابی الهیاج

مسلم از یحیی بن یحیی و ابوبکر بن ابی شیبه و زهیر بن حرب، از وکیع، از سفیان، از حیب بن ابی ثابت، از ابی وائل، از ابی الهیاج

اسدی نقل می‌کند که علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «تو را به مأموریتی می‌فرستم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن فرستاد: این که هیچ تمثالی نیابی مگر آن که محو کنی و هیچ قبر مشرفی نیابی مگر آن که مساوی سازی» (۲۰۰۸). حدیث از حیث سند و دلالت ضعیف است: اول، از حیث سند؛ چند نفر از رجال این حدیث تضعیف شده‌اند: ۱ - وکیع بن جراح بن ملیح رواسی کوفی که در حق او تضعیفات زیادی رسیده است. (۲۰۰۹) ۲ - سفیان بن سعید بن مسروق ثوری کوفی که ابن حجر و ذهبی او را متهم به تدلیس در حدیث کرده‌اند؛ یعنی حدیثی را به کسی نسبت می‌دهد که او را ندیده است. (۲۰۱۰) ۳ - حبیب بن ابی ثابت قیس بن دینار که او نیز به تدلیس نسبت داده شده است. (۲۰۱۱) ۴ - ابوائل اسدی که از منحرین از امام علی علیه السلام بوده است. (۲۰۱۲) همچنین از والیان عبیدالله بن زیاد در کوفه بوده است، کسی که ظلم و غارتگری او بر احدی مخفی نیست. ۵ - ابو الهیاج که در نقل حدیث مشهور نیست، لذا سیوطی در حاشیه سنن نسایی می‌گوید: «در کتب حدیث غیر از این حدیث از او نرسیده و کسی غیر از ابن حبان او را توثیق نکرده و ابن حبان کسی است که مجهول‌ها را توثیق می‌کند. عجللی هم او را توثیق کرده، که دأبش زیاده‌روی در توثیق تابعین است، به جهت خوشبینی که نسبت به آنان دارد» (۲۰۱۳) دوم، از حیث دلالت؛ حدیث از حیث دلالت، اشکال‌های متعددی دارد: ۱ - از حیث متن و سند اضطراب دارد؛ زیرا در حدیثی ابی الهیاج می‌گوید: «قال لی علی» و در حدیث دیگر ابی وائل می‌گوید: «إِنَّ عَلِيًّا قَالَ لِأَبِي الْهَيْجَاجِ» و در حدیث دیگر چنین آمده است: «لَأَبْعَثَنَّكَ...» و می‌دانیم که اضطراب سند و متن موجب سقوط حدیث از حجیت و اعتبار است. ۲ - حدیث مربوط به هدم و خراب کردن قبور همه عالم نیست، بلکه مورد خاصی بوده که حضرت او را مأمور به آن کرده است. شاید برخی از قبور مشرکین بوده که مورد پرستش آنان قرار گرفته بوده است. و بر فرض که مطلق قبور بوده، چه ربطی به قبور اولیای الهی دارد که به جهت توجه مردم به خدا از طریق آنان و اقامه شعائر الهی، بدون هیچ توجه شرک آلود به آنان بنا شده است. ۳ - اهل لغت و عرف به این نکته توجه کرده‌اند که ماده «تسویه» در صورتی که قرین مساوی با او ذکر نشود به معنای صاف کردن آن است فی نفسه. و این حدیث این چنین است؛ زیرا در آن نیامده که آن را مثلاً با زمین مساوی کنید، پس معنای آن این است که هر قبری که به مانند تل و مثل کوهان شتر است او را صاف کن؛ زیرا در روایات آمده که تمام قبور شهدا همانند سنام و کوهان شتر بوده است. (۲۰۱۴) ۴ - روایت، ربطی به بنای سقف، دیوار و وجوب خراب کردن آن ندارد. ۵ - این حدیث مورد اعراض علما و مسلمین در طول تاریخ بوده که این اعراض سبب وهن روایت خواهد شد.

## ب) حدیث جابر

مسلم از ابوبکر بن ابی شیبه، از حفص بن غیاث، از ابن جریح، از ابی الزبیر، از جابر نقل کرده که فرمود: رسول خدا از گچ کاری در قبور و از این که کسی بر روی قبور بنشیند و از بنای بر قبور نهی نموده است. (۲۰۱۵) به این مضمون روایات دیگری هم از طرق مختلف، نقل شده است. لکن در این احادیث هم مجموعه‌ای از نقاط ضعف وجود دارد که باعث می‌شود از حجیت و اعتبار بیفتند: اولاً - در تمام احادیث جابر، ابن جریح و ابوالزبیر - با هم یا به تنهایی - وجود دارند. ابن حجر می‌گوید: از یحیی بن معین درباره حدیث ابن جریح سؤال شد، گفت: تمام احادیثش ضعیف است. (۲۰۱۶) از احمد بن حنبل نیز نقل شده که درباره ابن جریح می‌گوید: احادیث منکر نقل کرده است. (۲۰۱۷) مالک بن انس در شأن او می‌گوید: ابن جریح مانند کسی است که در شب به دنبال جمع هیزم است. کنایه از این که هر نوع حدیثی را نقل می‌کند. (۲۰۱۸) درباره ابوالزبیر نیز تضعیفات وارد شده است؛ احمد بن حنبل از ایوب نقل می‌کند که ابوالزبیر ضعیف الروایه است. شعبه می‌گوید: ابوالزبیر نمازش را درست ادا نمی‌کرد. و نیز می‌گوید: او اهل تهمت بود. ابوحاتم رازی می‌گوید: حدیث او نوشته می‌شود ولی به آن احتجاج نمی‌گردد. (۲۰۱۹) ثانیاً: حدیث از حیث متن شدیداً اضطراب دارد؛ زیرا با تعبیرهای گوناگون از جابر نقل شده است. در برخی از روایات از گچ کاری و اعتماد بر قبر نهی شده

و در بعضی، از گچ کاری و کتابت و بنای بر قبر و راه رفتن بر آن، و در پاره‌ای، تنها از کتابت بر آن و در برخی دیگر از نشستن و گچ کاری کردن و بنا و کتابت بر آن، و در برخی هم اضافه بر این‌ها زیاده بر قبر وارد شده و روشن است که اضطراب متن، روایت را از حجیت ساقط می‌کند. ثالثاً: بر فرض صحت سند روایت و قطع نظر از اضطراب در متن، تنها دلالت بر نهی از بنای بر قبور دارد، ولی دلالت صریح بر حرمت ندارد؛ زیرا نهی بر دو قسم است: نهی کراهتی که استعمال زیادی در کلام شارع دارد و نهی تحریمی. درست است که اصل در نهی، حرمت است، ولی علما و فقها از این نهی، کراهت فهمیده‌اند، لذا مشاهده می‌کنیم که ترمذی در صحیح خود، این حدیث را تحت عنوان «کراهت بناء بر قبور» آورده است. و از این رو شارح صحیح ابن ماجه، سندی از حاکم نیشابوری نقل می‌کند که احدی از مسلمین به این نهی عمل نکرده است. بر فرض استفاده کراهت از این احادیث، می‌توان به سبب عناوین دیگر؛ همچون اقامه شعائر الهی و عناوین دیگر آن‌را از کراهت خارج کرده و داخل در استحباب نمود، همانند لباس مشکی پوشیدن در سوک اولیای الهی خصوصاً عزای امام حسین علیه السلام. حال با چند حدیث این چنینی آیا می‌توان یک عمل را تحریم کرده و آن را شرک آلود دانست، و عمل کننده را نیز مشرک نامید؟

### ج) حدیث ابوسعید و ام سلمه

وهابیان به دو حدیث دیگر نیز تمسک کرده‌اند: یکی از ابوسعید خدری که فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله نهی کرد از بنای بر قبور. (۲۰۲۰) و دیگر از ام سلمه که رسول خداصلی الله علیه وآله نهی کرد از بنای بر قبر و گچ کاری کردن قبر. در ضعف سند حدیث اول وجود وهب که مجهول است، کافی است. و در حدیث دوم عبدالله بن لهیعه است که ذهبی از ابن معین نقل کرده که او ضعیف است و به احادیثش احتجاج نمی‌شود. همچنین از یحیی بن سعید نقل شده که او ابن لهیعه را چیزی به حساب نمی‌آورد است. (۲۰۲۱)

### ۶ - زمین بقیع موقوفه است

از جمله ادعاهایی که وهابیان برای توجیه تخریب قبور ائمه بقیع دارند، این است که: زمین بقیع موقوفه است و این بناها مخالف با نظر واقف است، لذا باید ولی امر مسلمین آن‌ها را خراب کند. در جواب آنان می‌گوییم: اولاً: در هیچ کتابی، حدیثی یا تاریخی اشاره نشده که زمین بقیع موقوفه است؛ خصوصاً آن که زمین حجاز و مدینه چندان ارزشی نداشته که بخواهد کسی آن را وقف نماید. ثانیاً: بنا به نقل سمهودی، بقعه‌ای که در برگرفته اجساد ائمه طاهرین در بقیع است خانه شخصی عقیل بن ابی طالب بوده است. لذا سمهودی می‌گوید: «عباس بن عبدالمطلب کنار قبر فاطمه بنت اسد بن هاشم در اول مقابر بنی هاشم در خانه عقیل دفن شد». (۲۰۲۲) حال با این وضع می‌توان به صرف ادعای وقف، بارگاه مطهر اولیای الهی را خراب نمود؟

### آثار سازنده بنای قبور اولیای الهی

اولیای الهی از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و اوصیایش از آنجا که در راه اسلام همه نوع فداکاری و جان فشانی داشته‌اند، به همین خاطر برای همه مسلمانان تا روز قیامت الگو هستند. از طرف دیگر شکی نیست که استفاده از کارهای هنری و روان کاوی برای تجدید عهد مردم به اسلام و زنده کردن اسلام توسط الگوها، یکی از راه‌های بیداری اسلامی است. کسی که در طول عمرش یک بار یا بیشتر به مکه و مدینه می‌رود و از نزدیک آثار باقیمانده زمان صدر اسلام را زیارت می‌کند و همچنین بارگاه بزرگان دین خود را با عظمت، شکوه و جلال مشاهده می‌نماید، به یاد فداکاری‌های آن بزرگان می‌افتد و عظمت و شکوه آنان در نظرش

جلوه می‌نماید، گویا با خدای خود عهد و پیمان می‌بندد که در راه و مسیر بزرگان دین قرار گیرد. این یکی از راه‌های زنده نگه داشتن بزرگان دین است. کسی که قبر، گنبد و بارگاه اولیای دین خود را می‌بیند به آنان و تعالیم شان یقین حاصل می‌کند. مگر نه این است که مسیحیت در برهه‌ای از زمان به جهت نداشتن آثار مسیح، در وجود آن حضرت شک کردند. مورخ آمریکایی در کتاب «تاریخ تمدن» تاریخچه دویست سال تشکیک در حضرت مسیح علیه السلام را آورده است. ناپلئون در سال ۱۸۰۸ میلادی از یک نویسنده آلمانی به نام «ویلند» می‌پرسد که آیا او به تاریخی بودن حضرت عیسی علیه السلام معتقد است یا نه؟ اما مسلمین در طول تاریخ خود از این جهت، سر بلند و دارای افتخارند که ما بزرگانی داریم که بعد از گذشت قرن‌ها، قبورشان برای ما معلوم است و هر چند وقت یک بار بر سر قبرشان رفته و با آنان عهد و پیمان می‌بندیم که در راه آنان خواهیم بود، راهی که با پیمودن آن قطعاً به خدا و ثواب و بهشت او خواهیم رسید.

### عدم فرق بین بنای بر قبر با دفن در بنا

بعضی از نویسندگان وهابیان برای فرار از اشکال گفته‌اند: آنچه حرام است «ساختن بنا بر قبر» است، اما اصحاب، جنازه پیامبر صلی الله علیه و آله را داخل بنا دفن کردند نه این که بر قبر او ساختمانی را بنا کنند و دفن جنازه در بنایی که از قبل موجود بوده مانعی ندارد. این سخن فقط برای توجیه یک واقعیت خارجی است که در برابر آن قرار گرفته‌اند. و ما به عنوان پاسخ به این جواب غیرقابل قبول، چند سؤال را مطرح می‌کنیم: ۱- آیا اگر برای مؤمنین و علماء، قبل از مرگ، مقبره ساخته شود و بعد از وفات، آن‌ها را در مقبره دفن کنند، مانعی دارد یا خیر؟ آیا وهابیه چنین کاری را اجازه می‌دهند؟ قطعاً چنین اجازه‌ای نمی‌دهند. اگر بودن بنا بر قبر حرام است، هر انسان عاقل و با انصافی حکم می‌کند که فرقی نمی‌کند که بنا از قبل موجود باشد یا بعداً ساخته شود. وهابیه عملاً فرقی قائل نیستند، اما در مورد بحث، جوابی می‌دهند که خودشان هم قبول ندارند و قائل به فرق می‌شوند. ما می‌گوییم: شما که قیاس را در دین جایز می‌دانید، در اینجا باید قطعاً قیاس جاری کنید. شما که گاهی قیاس را در بین دو امری که مناسبت خیلی دور با هم دارند جاری می‌کنید، در اینجا که اصلاً تفاوتی وجود ندارد، حتماً باید جاری کنید. به هر حال ما فرقی بین این دو مورد؛ یعنی دفن در مقبره و بنای بر قبر نمی‌بینیم و حکم هر دو را - هر چه که باشد - واحد می‌دانیم. وهابیه هم همان طور که گفتیم در عمل، قائل به فرق نیستند و لذا اجازه نمی‌دهند که اول مقبره ساخته شود و بعد از مرگ، بدن‌ها در آن دفن شود. اما از آنجا که در پاسخ اشکال طرف مقابل، به هر حال باید جوابی داد! جوابی می‌دهند که خودشان هم ملتزم به لوازم آن نیستند. ۲- آیا در مورد مقابری که وهابیان تخریب کرده و یا الآن تخریب می‌کنند، تحقیق کرده‌اند و بر ایشان ثابت شده که این بناها پس از احداث قبر ساخته شده است؟ و یا این که اصلاً تحقیقی نکرده‌اند و چه بسا با علم به این که بناها از قبل موجود بوده، دست به تخریب آن‌ها زده‌اند؟ اساساً از دیدگاه اصولی، بر فرض آن که احداث بنا بر قبر حرمت داشته باشد، در هر موردی که ما شک کنیم که مسلمین قرون گذشته این بناها را بعد از دفن اموات ساخته‌اند یا از قبل موجود بوده، باید فعل آن‌ها را حمل بر صحت کرد و گفت: حتماً بنا از قبل موجود بوده، و گرنه مسلم کار حرام انجام نمی‌دهد. به عبارت دیگر: ظاهر حال مسلم و مؤمن این است که چنین فعل حرامی را مرتکب نمی‌شود. بنابراین در تمامی موارد شک باید گفت: بناها موجود بوده و جنازه‌ها را بعداً در آن دفن کرده‌اند. بلکه مواردی به طور یقین بوده که افرادی را در مقبره و سردابی دفن کرده‌اند؛ همچون خانه عقیل. بنابراین، مسأله تنها، «حمل به صحت» و «ظاهر حال مسلم» نیست بلکه شواهد و قراین نیز این مطلب را تأیید می‌کند. ۳- آیا حرمت فقط در احداث بنا بر قبر است یا استمرار و بقای بنا نیز حرام است؟ به عنوان مثال: تصرف در زمین دیگران بدون رضایت آن‌ها، هم ابتدائاً حرام است و هم استمراراً و بقائاً؛ یعنی اگر مثلاً خانه‌ای در ملک دیگران ساخته است، هم ساختنش حرام بوده و هم باقی ماندن آن خانه حرام است؛ زیرا مستلزم تصرف در ملک دیگران است. در مورد قبور، سؤال این است که آیا هم احداث بنا حرام است و هم بقای ساختمان‌هایی

که بنا شده است؟ و یا تنها احداث بنا حرمت داشته ولی بعد از ساخت بناء دیگر بقای آن مانعی ندارد و تخریب آن واجب نیست؟ اگر بگویید: تنها احداث بنا حرام است و بقای بنا حرام نیست، می‌گوییم وقتی ابقاء و استمرار بنا حرام نباشد، خراب کردنش هم جایز نیست. پس به چه مجوزی صحن و سرا و قبه و بارگاه ائمه بقیع‌علیهم‌السلام را خراب کرده‌اید و تا این حد بر آن اصرار و پافشاری داشته و دارید؟! و اگر هم بگویید احداث بنا حرام است و هم ابقای آن، همان طور که از جملات ابن قیم و ابن تیمیه هم پیدا است که می‌گویند: «يجب هدم المشاهد التي بنيت على القبور ولا يجوز إبقاؤها» ما می‌گوییم حال که ابقای بنا حرام است، چرا اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله سبب بقای خانه پیامبر صلی الله علیه و آله شدند و آن را تخریب نکردند؟ آیا می‌توان گفت: که اصحاب به منشأ ابقای خانه، مرتکب حرام شدند؟! اگر پیامبر صلی الله علیه و آله از ساختن بنای بر قبور نهی فرموده است و نهی او دلالت بر حرمت دارد و قبر خودش را هم استثنا نکرده است، اولین بنایی که باید خراب شود، بنای قبر خود ایشان است؛ زیرا قطعاً به بقای بنا - که حرام است! - راضی نخواهد بود. ما فرض می‌کنیم که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بنایی بر قبر آن حضرت نساخته اند اما چرا با ابقای بنای واقع بر قبر آن حضرت مرتکب حرام شدند؟! بنابراین، باید گفت استمرار و ابقای بناهای واقع بر قبور مانعی ندارد خصوصاً آن که آن‌ها فعل اصحاب را حجت می‌دانند. البته در اینجا هم ممکن است کسی بگوید: بنایی که بر قبر ساخته شود و بنایی که از قبل موجود بوده فرق دارند؛ یعنی ابقای بنای اول حرام است اما ابقای دومی حرام نیست! ولی کدام عاقلی است که بین این دو، فرق قائل باشد و لذا می‌بینیم جواب معقولی برای ابقای ساختمان قبر پیامبر صلی الله علیه و آله ندارند.

### بنای مسجد و روشن کردن چراغ بر قبور اولیا

### بنای مسجد و روشن کردن چراغ بر قبور اولیا

عموم مسلمین ساختن مسجد در کنار قبور اولیای الهی را جایز شمرده و بدان عمل می‌کنند. منتها به این تئیت که زمین و بقعه‌ای که ولی خدا در آن مدفون است، متبرک می‌باشد. امّا وهابیان، همان گونه که ساختن گنبد و بارگاه بر قبور اولیای الهی را حرام می‌دانند، ساختن مسجد در کنار قبور اولیا را نیز حرام دانسته و راهی به سوی شرک می‌دانند. اینک این موضوع را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد؛

### فتاوی وهابیان

ابن تیمیه می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله حرام کرده که قبور خود را مسجد قرار دهند؛ یعنی نباید کسی در اوقات نماز به آنجا رفته و نماز و دعای خود را در آنجا بخواند؛ اگرچه به قصد عبادت خدا هم برود؛ زیرا آن مکان‌ها راهی برای شرک است؛ یعنی ممکن است که انسان به خاطر صاحب قبر دعا و نماز خوانده و او را تعظیم و تکریم کند. لذا ساختن مسجد در کنار قبور اولیا حرام است. بنابراین اگر چه بنای مسجد فی نفسه مستحب است، ولی از آنجا که این عمل ممکن است برخی را به شرک وادار کند، مطلقاً حرام است.» (۲۰۲۳) همچنین در جایی دیگر می‌گوید: «علمای ما قائل هستند که ساختن مسجد بر قبور جایز نیست.» (۲۰۲۴)

### قرآن و ساختن مسجد در جوار قبور اولیا

خداوند متعال در قضیه اصحاب کهف می‌فرماید: { وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ مِنْهُمْ أَمْرُهُمْ فَقَالُوا أَيْنَا رَبُّهُمْ أَغْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا }؛ (۲۰۲۵) «و باز مردم را بر حال اصحاب کهف آگاه ساختیم تا خلق خدا بدانند که وعده خدا به حق بوده و ساعت قیامت بی هیچ شک خواهد آمد تا

مردمی که میانشان در مورد آن‌ها تنازع و اختلاف بود، رفع بشود. باین همه بعضی گفتند: باید گرد آن‌ها حصار و بنایی بسازیم. خدا به حال آن‌ها آگاه‌تر است. آنان که بر واقع احوال آن‌ها اطلاع یافتند، گفتند: البته برایشان مسجد بنا کنیم.» خداوند متعال در این آیه به چگونگی اطلاع مردم از آنان اشاره کرده است. آنان در طریقه تکریم اصحاب کهف اختلاف داشتند؛ برخی معتقد بودند که بر روی آنان ساختمانی ساخته شود یا دیواری دور آنان کشیده شود. ولی غالب افراد پیشنهاد دادند که در کنار آنان مسجدی ساخته شود. فخر رازی می‌گوید: برخی گفته‌اند: این گروه که پیشنهاد ساختن مسجد را دادند پادشاهان مسلمان و طرفداران اصحاب کهف بودند. برخی نیز معتقدند: آنان که پیشنهاد مسجد را دادند رؤسای شهر بودند تا در آنجا عبادت کرده و آثار اصحاب کهف را به سبب آن مسجد باقی بگذارند. (۲۰۲۶) ابوحیان اندلسی می‌گوید: «کسی که پیشنهاد ساختمان را داد، کافر از دنیا رفت و با این عمل می‌خواست مرکزی برای کفر خود بسازد که مؤمنین از این عمل مانع شده و پیشنهاد ساختن مسجد را دادند.» (۲۰۲۷) ابو السعود و زمخشری نیز همین نظر را قبول کرده‌اند؛ یعنی پیشنهاد دهندگان ساختن مسجد در کنار جایگاه اصحاب کهف، مسلمین و مؤمنین بوده‌اند. (۲۰۲۸) البته می‌دانیم که قرآن، کتاب قصه‌گویی صرف نیست، بلکه اگر داستانی را تعریف می‌کند به منظور بهره‌برداری مسلمانان از آن داستان است. از آنجا که خداوند متعال پیشنهاد دوم (ساختن مسجد در کنار اصحاب کهف) را رد نکرده و آن را مجرای شرک نمی‌داند، می‌توانیم آن را دلیل به امضا و تقریر عمل آنان بدانیم.

### سیره مسلمین بر بنای مسجد در جوار قبور اولیا

با مراجعه به سیره مسلمین در طول تاریخ، پی می‌بریم که آنان به این عمل مبادرت ورزیده و در کنار قبور اولیای خود مسجد می‌ساختند. مورخین داستان مسافرت ابوجندل با ابوبصیر را نقل کرده‌اند که در ضمن آن آمده: «نامه رسول خداصلی الله علیه و آله به دست ابوجندل رسید؛ در حالی که ابوبصیر مشغول جان‌کندن بود، او در حالی که در دستش نامه رسول خداصلی الله علیه و آله بود از دار دنیا رفت. ابوجندل او را در همان مکان دفن کرد، و بر روی قبرش مسجدی بنا نمود.» (۲۰۲۹)

### نقد ادله وهابیان

#### نقد ادله وهابیان

وهابیان بر حرمت ساختن مسجد در کنار قبور اولیای الهی به ادله‌ای استدلال کرده‌اند که در ذیل به بحث و بررسی آن‌ها می‌پردازیم:

#### الف) استدلال به روایات

وهابیان بر مدعای خود به روایات ذیل استدلال کرده‌اند: ۱ - جندب بن عبدالله بجلی می‌گوید: از رسول خداصلی الله علیه و آله پنج روز قبل از وفاتش شنیدم که فرمود: «آگاه باشید، همانا کسانی قبل از شما قبور انبیای خود را به عنوان مساجد قرار می‌دادند. اما شما این گونه نکنید، من شما را از این عمل باز می‌دارم.» (۲۰۳۰) ۲ - از پیامبرصلی الله علیه و آله روایت شده که به خدا عرض کرد: «بار خدایا قبر مرا بت قرار مده، خدا لعنت کند قومی را که قبور انبیای خود را مساجد کردند.» (۲۰۳۱) ۳ - مسلم نقل می‌کند که ام حبیبه و ام سلمه نزد رسول خداصلی الله علیه و آله یادی از کنیسه‌ای کردند که در حبشه دیده بودند، رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: آنان کسانی هستند که هر گاه مرد صالحی از میانشان می‌میرد بر قبر او مسجدی می‌سازند و صورت‌هایی نیز بر آن قرار می‌دهند، آنان نزد خدا در روز قیامت مخلوقات بدی هستند.» (۲۰۳۲) ۴ - بخاری در صحیح خود از پیامبرصلی الله علیه و آله نقل



کرده که فرمود: «خدا لعنت کند نصارا و یهود را؛ زیرا قبور انبیای خود را مسجد قرار دادند». (۲۰۳۳) در جواب از استدلال به این روایات باید گفت: اولاً: فهمیدن مقصود این روایات، متوقف بر دانستن مقصود یهود و نصارا از ساختن مسجد بر قبور اولیای خود می‌باشد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از قیام به عملی که یهود و نصارا با قصد خاصی انجام می‌دهند، نهی کرده است. با مراجعه به روایات پی می‌بریم که یهود و نصارا، قبور اولیای خود را مسجد و قبله قرار می‌دادند و بر روی آن قبور سجده می‌کردند. در حقیقت آنان را عبادت می‌کردند. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله شدیداً با این عمل مقابله کرده و از آن نهی فرموده است. حال اگر در کنار قبور اولیای الهی به جهت تبرک، مسجد ساخته شود، تا انسان به برکت آن ولی خدا، توجه و حضور قلبش بیشتر باشد و از طرفی نیز هیچ قصد تعظیم و تکریمی نسبت به آن ولی در حال نماز نداشته باشد، قطعاً از مورد این روایات خارج است؛ چنان که در روایت ام حبیبیه و ام سلمه به این مقصود یهود و نصارا اشاره شده است. بیضاوی در شرح این احادیث می‌گوید: «از آنجا که یهود و نصارا بر قبور انبیا به خاطر تعظیم شأن آنان، سجده کرده و آن قبور را قبله خود قرار می‌دادند، به همین جهت مسلمین از این نوع عمل باز داشته شدند؛ زیرا این عمل شرک محض است. ولی اگر کسی مسجدی را در جوار قبر صالحی به قصد تبرک بسازد، مشمول نهی روایات نمی‌شود.» سندی، شارح «سنن نسائی» نیز می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله امت خود را از عمل یهود و نصارا نسبت به قبور انبیای خود باز می‌دارد، خواه به سجده بر قبور و تعظیم آن‌ها باشد و خواه به خاطر قبله قرار دادن قبور باشد تا هنگام نماز به آن متوجه باشند». (۲۰۳۴) ثانیاً: روایت، از ساختن مسجد بر روی قبر نهی می‌کند و هیچ اشاره‌ای به ساختن مسجد در کنار قبور انبیا و اولیا ندارد. ثالثاً: معلوم نیست که نهی در این روایات، تحریمی باشد؛ چنان که بخاری این روایات را تحت عنوان «باب مایکره من اتخاذ المساجد علی القبور» آورده و آن‌ها را حمل بر نهی تنزیهی و کراهتی کرده است. (۲۰۳۵) شیخ عبدالله هروی در توجیه احادیث فوق می‌گوید: «آن احادیث بر کسانی حمل می‌شود که قصد نماز بر قبر انبیا به جهت تعظیم شان دارند و این در صورتی متصور است که قبور، آشکار و باز باشد و گرنه نماز در آنجا حرام نیست». (۲۰۳۶) نیز عبدالغنی نابلسی حنفی می‌گوید: «اگر کسی مسجدی را در کنار قبر صالحی بسازد یا در کنار قبر او به جهت تبرک جستن از او نماز گزارد، نه به جهت تعظیم صاحب قبر و توجه به او در نماز، اشکالی ندارد؛ زیرا مرقد اسماعیل علیه السلام نزد "حطیم" مسجد الحرام است و آن محل بهترین مکانی است که نماز در آنجا خوانده می‌شود». (۲۰۳۷) علامه بدر الدین حوثی، در شرح روایات فوق می‌گوید: «معنای مسجد قرار دادن قبور، این است که انسان نماز گزار قبر را قبله قرار داده و بر آن نماز گزارد». (۲۰۳۸)

### (ب) استدلال به قاعده سد ذرایع

یکی دیگر از ادله وهابیان بر حرمت بنای مسجد در جوار قبور اولیای الهی استدلال به قاعده سد ذرایع است. طبق این قاعده: اگر عملی فی نفسه مباح یا مستحب باشد، ولی منجر به حرام شود، آن عمل نیز حرام است، تا کسی به سبب آن به سوی حرام سوق داده نشود. ابن قیم جوزیه در استدلال به این قاعده، به ادله بسیاری تمسک کرده است؛ از جمله به آیه شریفه: { وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ } «دشنام ندهید کسانی را که غیر خدا را می‌خوانند؛ زیرا آنان نیز خدا را بدون آگاهی ناسزا می‌گویند.» و آیه: { وَلَا يَضْرِبَنَّ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ } «و پاهای خود را به زمین نکوبند تا آنچه از زینت‌ها مخفی می‌دارند معلوم شود.» به برخی از ادله عقلی نیز برای اثبات سد ذرایع تمسک کرده است. (۲۰۳۹) در جواب می‌گوییم: در بحث مقدمه واجب گفته شده که تنها مقدمه موصله واجب، واجب است نه هر مقدمه‌ای؛ یعنی آن مقدمه‌ای که ما را مستقیماً به واجب می‌رساند واجب است؛ مثلاً اگر بودن بر بالای بام بر ما واجب است و آن متوقف بر نصب پله باشد، نصب آن پله که ما را به بالای بام می‌رساند واجب می‌شود. همین مطلب را عیناً در مقدمه حرام می‌گوییم؛ یعنی خصوص آن عملی که ما را به حرام رسانده، از باب مقدمه حرام است. بنابر این ساختن مسجد در کنار قبور اولیای الهی اگر به قصد شرک نباشد و غالب مردم نیز این نیت را از



خواندن نماز در آن مساجد نداشته باشند. اشکالی در ساختن آن مساجد نیست؛ اگرچه ممکن است که برخی از غالیان هنگام نماز این نیت را داشته باشند. اگر این مطلب را نپذیرفتیم بسیاری از معاملات روزمره نسبت به آلات مشترکه، باطل و حرام خواهد بود؛ زیرا ممکن است که برخی از مردم از آن سوء استفاده نمایند؛ مثلاً کسی که چاقو می‌خرد، یا رادیو می‌خرد، ممکن است کسی از آن سوء استفاده نموده و در راه فساد استفاده کند، ولی هیچ کس چنین معامله‌ای را حرام و باطل نکرده است، بلکه تنها فروش آن‌ها را به قصد فساد، باطل می‌دانند.

### حکم تزئین قبور اولیای الهی و روشن کردن چراغ

وهابیان همان گونه که اموری مانند: ساختن مسجد در کنار قبور اولیای الهی، نماز و دعا خواندن و زیارت قبور را حرام می‌دانند، روشن کردن چراغ و تزئین قبور را هم به طور مطلق حرام می‌دانند؛ اگر چه برای قبر یکی از اولیای الهی - مثل پیامبر صلی الله علیه وآله و امام - باشد. ولی بقیه مسلمین این عمل را جایز می‌شمارند و بر آن به ادله‌ای استدلال کرده‌اند که یکی از آن‌ها قیاس به تنقیح مناط قطعی است؛ زیرا همان گونه که زینت کعبه جایز و راجح است و سیره پیامبر صلی الله علیه وآله، صحابه، تابعین و مسلمین در طول تاریخ نیز این بوده که برای تعظیم و تکریم آن و ترغیب مردم بدان زینت می‌کردند و در آن هیچ اشکالی نمی‌دیدند، به همان ملاک، تزئین قبور اولیای الهی و روشن کردن چراغ در جوار آن‌ها اشکالی ندارد.

### دلیل وهابیان بر حرمت

#### دلیل وهابیان بر حرمت

نسایی به سند خود از ابن عباس نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «خدا لعنت کند زنانی که به زیارت قبور می‌آیند و کسانی که قبور را مساجد قرار داده و بر آن چراغ روشن می‌کنند». (۲۰۴۰)

#### پاسخ

این حدیث از حیث سند و دلالت اشکال داشته و هیچ دلالتی بر حرمت روشن کردن چراغ بر سر قبور اولیای الهی ندارد؛ زیرا:

#### الف) سند حدیث

محدث وهابی، ناصرالدین البانی بعد از نقل حدیث ابن عباس می‌گوید: «این حدیث را ابوداود و دیگران نقل کرده‌اند، ولی از حیث سند ضعیف است. اگرچه کثیری از سلفیون به آن تمسک کرده‌اند، ولی باید حق گفته شود و متابعت گردد. و از جمله کسانی که این حدیث را تضعیف کرده، مسلم است. او در کتاب «التفصیل» می‌گوید: «این حدیث ثابت نیست و مردم از حدیث ابو صالح باذام که در سند اوست پرهیز نموده‌اند و نیز کسی که راوی از ابن عباس است، ثابت نشده که از او حدیث شنیده باشد». آن‌گاه می‌گوید: ضعف این حدیث را در کتاب «الاحادیث الضعیفه و الموضوعه و اثرها السیئه فی الامه» ثابت نموده‌ام. سپس می‌گوید: کسی به احادیث ابو صالح باذام احتجاج نکرده و نزد جمهور ائمه ضعیف است و کسی او را توثیق نکرده، مگر عجلی که معروف به تساهل در توثیق است؛ همانند ابن حبان. و حدیث طریق دیگری هم ندارد تا بتواند این طریق را تقویت کند». (۲۰۴۱)

#### ب) دلالت حدیث

۱ - این حدیث بر قبور غیر انبیا و اولیا حمل می‌شود؛ زیرا قبور آنان را باید با وجوه مختلف تعظیم کرد که از جمله آن‌ها روشن نمودن چراغ است. ۲ - حدیث بر موردی حمل می‌شود که منفعت بر آن مترتب نگردد؛ زیرا تضييع مال است، ولی چراغ روشن کردن بر بالای قبر برای زیارت صاحب آن قبر، قرائت قرآن، دعا، خواندن نماز و نفع‌های دیگری که می‌تواند زائر در آنجا ببرد، در این موارد نه تنها حرام و مکروه نیست، بلکه رجحان نیز دارد؛ زیرا از مصادیق تعاون بر برّ و تقوا است. عزیزی در شرح حدیث می‌گوید: «مورد حدیث در جایی است که زنده‌ها از چراغ‌ها نفع نبرند، ولی اگر نفعی بر آن مترتب شود اشکالی ندارد». (۲۰۴۲) سندی نیز در شرح «سنن نسایی» می‌گوید: «نهی از روشن کردن چراغ به این جهت است که تضييع مال بدون منفعت است و مفهوم آن این است: در صورتی که بر آن نفعی مترتب شود از مورد نهی خارج است». (۲۰۴۳) شیخ علی ناصف می‌گوید: «روشن کردن چراغ بر سر قبور جایز نیست؛ زیرا ضایع کردن مال است، مگر در صورتی که یکی از زنده‌ها بر سر آن قبور باشد که در این صورت روشن کردن چراغ اشکالی ندارد». (۲۰۴۴) ۳ - حدیث دلالت بر حرمت ندارد، بلکه ممکن است که بر کراهت حمل گردد. ۴ - سیره مسلمین در طول تاریخ اسلام بر این بوده که بر سر قبورشان؛ خصوصاً در صورتی که شخصیتی بزرگ و از اولیای الهی است، چراغ روشن می‌نمودند. خطیب بغدادی به سند خود از شیخی از اهل فلسطین نقل می‌کند: در پایین دیوار قسطنطنیه ساختمان روشنی را مشاهده نمودم، درباره آن سؤال کردم. گفتند: این قبر ابویوب انصاری، صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله است، کنار قبر او آمدم، قبرش را در آن ساختمان دیدم؛ در حالی که قندیل و لوستری با زنجیر از سقف آن آویزان بود. (۲۰۴۵) ابن الجوزی می‌گوید: «یکی از حوادث سال ۳۸۶ ه. ق این است که اهل بصره ادّعا کردند که به قبری قدیمی دسترسی پیدا کردند که معلوم شد قبر زبیر بن عوام است. آن گاه قندیل، ابزار، حصیر و غیره آوردند و افرادی را نیز به عنوان حافظ و خدمت کار بر آن گمارده و زمین‌هایی بر آن وقف نمودند». (۲۰۴۶) صفدی درباره قبر امام کاظم علیه السلام می‌گوید: «قبر او در آنجا مشهور است، مردم به زیارتش می‌آیند. مشهدی بزرگ بر آن قبر است و در آن مشهد قندیل‌ها و لوستر‌هایی از طلا و نقره موجود است. انواع ابزارها و فرش‌ها بدون حدّ و حصر وجود دارد». (۲۰۴۷) ۵ - حدیث ابن عباس معارض دارد؛ زیرا ترمذی نیز از ابن عباس نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله شبانگاه وارد بر قبری شد؛ در حالی که شخصی برای او چراغ روشن کرده بود. (۲۰۴۸)

## نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی

## نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی

این موضوع، از جمله مسائل مورد اختلاف بین مسلمین از طرفی، و وهابیان از طرف دیگر است. مسلمانان چون وجود اولیای الهی را در حیات و مرگشان، و نیز بقعه و بارگاه و قطعه زمینی که آن‌ها را در خود دارد، متبرک می‌دانند، از طرف دیگر، توسل به اولیای الهی را در حال حیات و ممات جایز می‌دانند، نمازشان را در کنار قبور اولیای الهی می‌خوانند تا خداوند متعال لطف کرده به برکت آنان شیطان و وسوسه هایش را از آن‌ها دور کرده و تمام توجهشان مشغول خدا گردد، و نمازی با اخلاص و توجّه از آن‌ها صادر گردد. در مقابل، وهابیان با این عمل به مخالفت برخاسته و آن را تحریم کرده‌اند، اینک مطلب را پی می‌گیریم تا حکم آن روشن گردد.

## فتاوی وهابیان

۱ - ابن تیمیه می‌گوید: «صحابه عادتشان بر این بود هنگامی که کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمدند بر او سلام می‌دادند، ولی هنگامی که می‌خواستند دعا کنند رو به قبر شریف دعا نمی‌کردند، بلکه از قبر منحرف شده و رو به قبله دعا می‌نمودند؛ مانند

سایر بقعه‌ها، از همین رو هیچ یک از ائمه سلف ذکر نکرده‌اند که نماز کنار قبور و در مشاهد مستحب و افضل است، بلکه همه اتفاق نموده‌اند بر این که نماز در مساجد و خانه‌ها افضل از کنار قبور انبیا و صالحین است؛ چه آن قبر مشهد نامیده شده باشد یا خیر». (۲۰۴۹) وی در جای دیگر می‌گوید: «نماز در کنار قبور مشروع نیست و نیز قصد مشاهد کردن برای عبادت در آن مکان‌ها؛ از قبیل نماز، اعتکاف، استغاثه و ابتهال و نحو این افعال مشروع نیست و کراهت دارد. بلکه عده زیادی نماز را به جهت نهبی که به آن خورده، باطل می‌دانند». (... ۲۰۵۰) ۲ - ابن قیم جوزیه می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله نهبی کرده از نماز خواندن در کنار قبور، ولی اکثر مردم در کنار قبور نماز می‌خوانند». (... ۲۰۵۱) ۳ - محمّد بن عبدالوہاب می‌گوید: «هیچ یک از ائمه پیشین ذکر نکرده‌اند که نماز کنار قبور و مشاهد مستحب و افضل است، بلکه همه اتفاق دارند بر این که نماز در مساجد و خانه‌ها افضل از مقابر اولیا و صالحین است». (۲۰۵۲) ۴ - شیخ عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «نماز در کنار قبور بدعت و از وسایل شرک است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اجعلوا من صلاتکم فی بیوتکم ولا تتخذوها قبوراً» این حدیث دلالت دارد که در کنار قبور نباید نماز خواند و تنها نماز را باید در مساجد یا خانه به جای آورد». (... ۲۰۵۳)

### تبرک برخی از زمین‌ها و بقعه‌ها

#### تبرک برخی از زمین‌ها و بقعه‌ها

از آیات و روایات استفاده می‌شود که برخی از زمین‌ها و بقعه‌ها مبارکند و بر زمین‌ها و بقعه‌های دیگر ترجیح دارند و در مقابل، برخی از زمین‌ها و بقعه‌ها غیر مبارکند و باید از آن‌ها پرهیز نمود.

#### الف) آیات

خداوند متعال در مورد کعبه و مکه می‌فرماید: { إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ (۲۰۵۴) و نیز می‌فرماید: { وَقُلْ رَبِّ أُنزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ (۲۰۵۵) همچنین می‌فرماید: { وَنَجِّنَاهُ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِّلْعَالَمِينَ (۲۰۵۶) خداوند درباره حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: { إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۲۰۵۷) و نیز در خطاب به او می‌فرماید: { فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۲۰۵۸) در آیه‌ای درباره سلیمان علیه السلام آمده است: { وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا } (۲۰۵۹) همچنین در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: { سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ (۲۰۶۰)

#### ب) روایات

گاهی قطعه‌های زمین همانند بانیان آن‌ها متصف به صفت شقاوت و سعادت می‌شوند: ۱ - بخاری به سندش از عبدالله بن عمر نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که از سرزمین ثمود می‌گذشت، فرمود: «به سرزمین‌هایی داخل نشوید که صاحبان آن‌ها به خود ظلم نمودند تا شما نیز همانند آنان به مصیبت مبتلا نگردید، مگر در حالی که گریانید. آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله سر مبارک را پوشانید و به سرعت از آن وادی گذر نمود. (۲۰۶۱) ۲ - همچنین بخاری به سندش نقل می‌کند که علی علیه السلام از نماز خواندن در سرزمین فرو رفته بابل کراهت داشت. (۲۰۶۲) ۳ - حلبی در «سیره» خود نقل می‌کند: اجماع امت بر این است که مکانی که اعضای شریف پیامبر صلی الله علیه و آله را در بر گرفته، بهترین قسمت روی زمین است؛ حتی بهتر از موضع کعبه شریفه. برخی دیگر گویند: افضل قسمت‌های روی زمین است، حتی از عرش الهی. (۲۰۶۳) ۴ - سمهودی شافعی در بحث تفضیل

سرزمین مدینه بر سرزمین‌های دیگر می‌گوید: جهت دوم آن‌که: این سرزمین مشتمل بر قطعه زمینی است که به اجماع امت بر سایر قطعه‌ها برتری دارد و آن همان قطعه‌ای است که بدن شریف پیامبر صلی الله علیه و آله را در بر گرفته است. (۲۰۶۴) ۵ - همچنین نقل کرده که مردم بعد از فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمدند و از خاک قبر حضرت صلی الله علیه و آله به جهت تبرک بر می‌داشتند و با خود می‌بردند: عایشه به جهت آن‌که بدن پیامبر صلی الله علیه و آله نمایان نگردد، دستور داد دور قبر پیامبر صلی الله علیه و آله دیواری کشیده شود. (۲۰۶۵)

## دلیل جواز یا رجحان

۱ - کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله یا یکی از اولیای الهی نیز یکی از زمین‌ها و بقعه‌هایی است که اسم زمین و بقعه بر آن صادق است و نماز و دعا در هر مکانی مباح و جایز است، که این مکان نیز یکی از آن‌هاست. ۲ - خداوند متعال می‌فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا }؛ (۲۰۶۶) «و اگر هنگامی که گروه منافق بر خود به گناه ستم کردند از کردار خود به خدا توبه کرده و به تو رجوع می‌کردند. و پیامبر هم برای آنان استغفار می‌کرد، البته در این حال خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.» کلمه { جَاءُوكَ } شامل زمان حیات و ممات پیامبر صلی الله علیه و آله هر دو می‌شود و همان‌گونه که در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله گناه کار وجود داشت، بعد از وفات ایشان نیز چنین است، لذا احتیاج به واسطه‌ای دارد تا به او توسل کند و خداوند با استغفار او گناهانش را بیامرزد. حال چه اشکالی دارد، نماز و دعا که در آن استغفار است در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و در حضور آن حضرت انجام گیرد تا از برکات ایشان گناهان ما آمرزیده شود. ۳ - بی‌شک نماز در مقابر به جهت عبادت صاحب قبر و قبله قرار دادن آن شرک است، ولی هیچ مسلمانی این چنین نیتی ندارد، بلکه هدفش از این عمل، تنها تبرک جستن از آن بقعه و مکان است؛ زیرا نماز و دعا در آن مکان شریف ثواب بیشتری دارد و اگر این چنین نبود، چرا عمر و ابابکر وصیت نمودند تا در جوار پیامبر صلی الله علیه و آله دفن شوند؟ مگر به غیر جهت تبرک بود؟ نماز گزار هم به همین نیت در جوار قبور اولیای الهی نماز می‌خواند. در قصه اصحاب کهف، به چه دلیل مؤمنان و موحدان ساختن مسجد را بر روی اصحاب کهف پیشنهاد دادند؟ مگر برای غیر این جهت بود که واجبات دینی‌شان را در جوار آنان انجام دهند تا عملشان متبرک گردد. لذا زمخسری در ذیل آیه می‌گوید: «پیشنهاد به این جهت بود که مسلمین در آن مکان نماز گزارده و به مکان آنان تبرک بجویند». (۲۰۶۷) همین بیان را نیشابوری نیز در «تفسیر» خود آورده است. خداوند متعال قصه اصحاب کهف و پیشنهاد موحدان را نقل می‌کند، ولی سکوت کرده و پیشنهاد آنان را رد نمی‌کند، این خود دلیل بر مشروعیت عمل و پیشنهاد آنان است. ۴ - قرآن کریم به حاجیان امر می‌کند که نزد مقام ابراهیم علیه السلام نماز به جای آورند. مقام ابراهیم علیه السلام همان صخره‌ای است که آن حضرت بر روی آن برای ساختن کعبه می‌ایستاد ه است. خداوند متعال می‌فرماید: { وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَاً وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّئًا }؛ (۲۰۶۸) «و به یاد آور زمانی که کعبه را مقام امن و مرجع امر دین گردانیدیم و امر شد که مقام ابراهیم را جایگاه پرستش خدا قرار دهید.» می‌دانیم که نماز خواندن در این مکان برای تبرک به مقام ابراهیم علیه السلام است. ۵ - سیوطی در باب احادیث معراج می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد مدینه، طور سینا و بیت لحم شد و در آن مکان‌ها نماز خواند. جبرئیل به او عرض کرد: ای رسول خدا! آیا می‌دانی کجا نماز می‌گزاری؟ تو در شهر طیبی نماز خواندی که هجرت به سوی آن بود. تو در طور سینا نماز گزاردی؛ مکانی که خداوند با موسی سخن گفت. تو در بیت لحم نماز گزاردی؛ مکانی که عیسی متولد شد. (۲۰۶۹) پس بیت لحم به دلیل ولادت حضرت عیسی علیه السلام در آن، متبرک است، لذا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آن مکان نماز می‌گزارد. حال چه فرقی بین زادگاه و مقبره است؟ ۶ - مسلمین در ایام حج در حجر اسماعیل نماز می‌گزارند؛ در حالی که آن مکان مدفن اسماعیل و هاجر است، حال چه فرقی بین اسماعیل و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است؟ ۷ - اگر نماز

در کنار قبر اشکال دارد، چرا عایشه تا آخر عمر در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله به زندگی خود ادامه داد؟ و در آنجا نماز به پاداشت؟ مگر نبود که فاطمه زهرا علیها السلام - آن زنی که طبق نص پیامبر صلی الله علیه و آله: خدا به رضایت او راضی و به غضب او غضبناک می‌شود - هر جمعه به زیارت قبر حمزه می‌آمد و در کنار قبر نماز به جای می‌آورد؟ ۸ - مگر پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد «خیف» نماز به جای نیاورد؛ در حالی که در حدیث است که آن مسجد مدفن هفتاد پیامبر خداست؟ طبرانی به سند صحیح از ابن عمر نقل می‌کند که در مسجد «خیف» هفتاد پیامبر مدفون است. (۲۰۷۰) ۹ - مگر پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار قبر ابراهیم علیه السلام نماز به جای نیاورد؟ ابهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «هنگامی که جبرئیل مرا به بیت المقدس آورد و به قبر ابراهیم علیه السلام گذر داد، گفت: ای پیامبر خدا! فرود آی تا دو رکعت در این مکان نماز گزاریم؛ زیرا اینجا قبر پدرت ابراهیم علیه السلام است. سپس مرا وارد بیت لحم نمود و گفت: فرود آی تا در این مکان نیز دو رکعت نماز گزاریم؛ زیرا برادرت عیسی علیه السلام در این مکان متولد شده است. (۲۰۷۱) ۱۰ - مسلمانان در طول تاریخ سعی داشته‌اند تا به این سنت عمل کرده و نماز خود را در کنار قبور اولیای الهی به جای آورند، و هیچ‌گاه به ذهن کسی نیامده که این عمل حرام یا مکروه است. منصور عباسی روزی از مالک بن انس - امام مالکی ها - در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرد: «ای اباعبدالله! آیا به طرف قبله قرار گیرم و دعا کنم یا روی به رسول خدا کرده و دعا نمایم؟». مالک در جواب گفت: چرا روی خود را از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر میگردانی؟ در حالی که او وسیله تو و پدرت آدم به سوی خدا تا روز قیامت است؟ بلکه روی خود را به طرف او بنما و او را شفیع قرار ده تا خداوند شفاعت او را در حق تو قبول کند. (۲۰۷۲)

### فتاویٰ فقهای عامه

با مراجعه به کتاب‌های فقهی اهل سنت - غیر از وهابیان - پی می‌بریم که همگی قائل به جواز برپایی نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی‌اند: ۱ - در کتاب «المدونه الکبری» آمده است: «مالک به نماز گزاردن در مقبره اشکال نمی‌گرفت، بدین صورت که کسی در مقبره نماز بخواند؛ در حالی که جلو و عقب و راست و چپ او قبر باشد. و نیز می‌گفت: به من خبر رسیده که برخی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در مقبره نماز می‌خواندند». (۲۰۷۳) ۲ - عبدالغنی نابلسی در کتاب «الحدیقه الندیة» می‌گوید: «اگر کسی مسجد خود را کنار قبر صالحی قرار دهد و در آنجا به جهت تبرک، نه تعظیم به صاحب قبر و توجه به او نماز گزارد، اشکالی ندارد؛ زیرا مرقد اسماعیل کنار حطیم از مسجد الحرام است؛ در حالی که آن موضع بهترین مکان برای نماز است». (۲۰۷۴) ۳ - خفاجی در «شرح الشفا» می‌گوید: «رو به پیامبر صلی الله علیه و آله و پشت به قبله بودن هنگام دعا، مذهب شافعی و جمهور اهل سنت است و از ابوحنیفه نیز نقل شده است». (۲۰۷۵) ۴ - ابن الهمام از علمای حنفیه می‌گوید: «آنچه از ابوحنیفه نقل شده که او رو به قبله و پشت به قبر رسول صلی الله علیه و آله دعا می‌کرد مردود است؛ زیرا خلاف سنت است ... کرمانی هم در این زمینه می‌گوید: مذهب ابوحنیفه - که رو به قبله بودن است - باطل است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در ضریح خود زنده است و زائرینش را می‌شناسد». (... ۲۰۷۶)

### بررسی ادله وهابیان

### بررسی ادله وهابیان

وهابیان به دو دسته دلیل بر حرمت و عدم مشروعیت نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی تمسک کرده‌اند: روایات و اصول.

### الف) روایات

البانی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «نماز را به سوی قبر و روی قبر نخوانید». (۲۰۷۷)

## پاسخ

اولاً: وهابیان نمی‌توانند به منفرات حدیثی خود بر ردّ عمل دیگران استناد کنند، همان‌گونه که ابن حزم در «الفصل» می‌گوید: «ما نمی‌توانیم علیه شیعه به روایات خود تمسک کنیم؛ زیرا آنان ما را تصدیق نمی‌کنند، همان‌گونه که آنان نیز نمی‌توانند به روایاتشان بر ما استدلال نمایند». (۲۰۷۸) ثانیاً: طبق نصّ حدیث، نماز خواندن به طرف قبور و تعظیم آن‌ها از آن جهت نهی شده که موجب شرک و غلوّ در دین است، ولی اگر نماز صرفاً به جهت تبرک باشد اشکالی ندارد. بیضاوی در تفسیر خود می‌گوید: «یهود و نصاری در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله بر قبر انبیای خود به جهت تعظیم آنان سجده می‌کردند و آن قبرها را قبله خود قرار داده و به طرف آن نماز می‌گزاردند و در حقیقت آن‌ها را بت‌های خود قرار می‌دادند، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را لعن کرده و مسلمین را از امثال این اعمال باز می‌داشت». (۲۰۷۹) حال اگر کسی در کنار قبور اولیای الهی نماز و دعا بخواند، نه به نیت توجه و تعظیم به آن‌ها، بلکه از آن جهت که این بقعه متبرک است و انسان در این بقعه - به دلیل این که در جوار ولیّ خداست، کسی که داعی توحید بوده و - ... می‌تواند با توجه و اخلاص بیشتری نماز بخواند، نه تنها اشکالی ندارد، بلکه راجح است.

## (ب) اصول

برخی همانند شیخ عبدالعزیز بن باز به قاعده سدّ ذرائع تمسک کرده و می‌گویند: از آنجا که نماز و دعا کنار قبور اولیا راهی به سوی شرک است و ممکن است انسان را در برخی از موارد در خطّ شرک قرار دهد، باطل و حرام است. (۲۰۸۰)

## پاسخ

در بحث اصول به اثبات رسیده که ذریعه و وسیله حرام مطلقاً حرام نیست، بلکه مقدمه و ذریعه موصله حرام است. در مورد بحث نیز، نماز و دعایی که به شرک منجر شود حرام است، ولی نماز و دعایی که هرگز این نتیجه را به همراه ندارد، نه تنها حرام و باطل نیست، بلکه جایز و مستحب است. و اکثر قریب به اتفاق مردم تنها به قصد تبرک مکان، در کنار قبور اولیای الهی نماز می‌گذارند، نه به جهت تعظیم صاحب قبر.

## برپایی مراسم جشن

### برپایی مراسم جشن

یکی از اعمالی که مسلمین در طول تاریخ در موقعیت‌های خاص انجام می‌دهند برپایی مراسم جشن و شادی در روزها یا شب‌های خاصی است. این کار به دلیل اهمیت و مبارک بودن آن موقعیت انجام می‌شود؛ خواه ولادت امام باشد یا بعثت پیامبر و مانند آن. مسلمین به جهت استفاده معنوی در آن اوقات مقدس و کسب فیض از معصومین در چنین مجالسی شرکت کرده و با بزرگداشت آن به برکات عظیمی دست می‌یابند، ولی متأسفانه وهابیان در طول تاریخ علاوه بر این که از چنین برکاتی استفاده نمی‌کنند، دیگران را نیز در برپایی چنین مجالسی منع کرده و از این طریق خواست دشمنان اسلام را جامه عمل می‌پوشانند؛ زیرا دشمن هرگز نمی‌خواهد مسلمانان با مقدسات شان تجدید عهد نمایند. به خاطر اهمیت موضوع، آن را در اینجا بررسی می‌کنیم.



## فتاوی و هابیان

۱ - ابن تیمیه می‌گوید...: «نوع دوم از ایام، روزهایی است که در آن اتفاقی افتاده است؛ همانند هجدهم ذی حجه و این که برخی آن روز را عید می‌گیرند اصل و اساسی ندارد؛ زیرا پیشینیان و نیز اهل بیت و دیگران آن روز را عید نگرفتند و اعیاد، شریعتی از شرایع است که در آن باید از دستور متابعت نمود، نه آن که بدعت‌گذاری کرد، این عمل همانند اعمال نصارا است که حوادث حضرت عیسی علیه السلام را عید می‌گیرند». (۲۰۸۱) ۲ - شیخ عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «جایز نیست برای پیامبر و غیر پیامبر مراسمی برپا شود و این عمل از بدعت‌های در دین است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین و دیگران از صحابه و تابعین، این چنین عملی انجام نداده‌اند». (۲۰۸۲) ۳ - شورای دائمی فتاوی و هابیان می‌گویند: «جایز نیست در سوگ انبیا و صالحین و نیز زنده کردن یاد آنان در روز تولد شان و برداشتن علم، چراغانی و شمع نصب کردن بر قبورشان مراسمی برگزار شود؛ زیرا تمام این امور از بدعت‌هایی است که در دین وارد شده و از موارد شرک است و پیامبر صلی الله علیه و آله و انبیا و صالحین گذشته این چنین نکرده‌اند. صحابه و هیچ یک از امامان مسلمین هم در طول سه قرن که بهترین قرن‌هاست چنین نکردند». (۲۰۸۳) ۴ - ابن فوزان می‌گوید: «بدعت‌های این عصر زیاد است؛ از جمله برپایی جشن به مناسبت ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله در ماه ربیع‌الاول می‌باشد». (۲۰۸۴) ۵ - ابن عثیمین می‌گوید: «برپایی مراسم جشن تولد برای فرزند که در آن تشبه به دشمنان خداست، از عادت مسلمین نبوده؛ بلکه از دیگران به ارث رسیده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به قومی شبیه شود از زمره آن قوم به حساب می‌آید». (۲۰۸۵)

## برپایی جشن، مظهر حب و بغض

حب و بغض دو امری است که بر نهاد انسان عارض شده و از آن دو به میل و عدم میل نفس انسان تعبیر می‌کنند.

## وجوب محبت

## وجوب محبت

از ادله عقلی و نقلی استفاده می‌شود که محبت به برخی افراد بر انسان واجب است؛ از جمله:

## ۱ - خداوند

خداوند متعال در رأس کسانی است که محبت به او اصالتاً واجب است، آن هم به جهت دارا بودن جمیع صفات کمال و جمال و وابستگی همه موجودات به او. لذا خداوند می‌فرماید: {قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ}؛ (۲۰۸۶) [ای رسول] بگو ای مردم اگر شما پدران، پسران، برادران، زنان و خویشاوندان خود و اموالی که جمع کرده و مال التجاره ای که از کساد شدن آن بیمناکید و منازلی که به آن دل خوش داشته‌اید را بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او دوست می‌دارید، پس منتظر باشید تا امر نافذ خدا جاری گردد و خداوند، فساق و بدکاران را هدایت نخواهد کرد».

## ۲ - رسول خدا صلی الله علیه و آله

از جمله کسانی که باید به خاطر خدا دوست بداریم، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است؛ زیرا او واسطه فیض تشریح و



تکوین است. لذا در آیه فوق در کنار نام خداوند از او هم یاد شده و به محبت او امر شده است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «أَحِبُّوا اللَّهَ لِمَا يَغْذُوكُمْ وَأَحِبُّونِي بِحَبِّ اللَّهِ»؛ (۲۰۸۷) «خداوند را از آن جهت دوست بدارید که به شما روزی می‌دهد و مرا به خاطر خدا دوست بدارید.» مناقب و فضایل و کمالات آن حضرت نیز از جمله عواملی است که انسان را به سوی آن حضرت جذب کرده و محبتش را در دل ایجاد می‌کند.

### ۳ - آل بیت پیامبر علیهم السلام

از جمله کسانی که محبت به آن‌ها واجب است، اهل بیت رسول خدا علیهم السلام است؛ زیرا با قطع نظر از آن که آنان مجمع فضایل و کمالات بوده و واسطه فیض تکوین و تشریح الهی‌اند، پیامبر صلی الله علیه و آله به محبت ورزیدن به آنان امر نموده است؛ مثلاً در همان حدیث فوق پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «وَأَحِبُّوا أَهْلَ بَيْتِي لِحَبِّي»؛ «و اهل بیتم را به خاطر من دوست بدارید.»

### عوامل لزوم حب آل رسول علیهم السلام

از آنجا که محبت به پیامبر صلی الله علیه و آله واجب است، محبت به آل رسول نیز به جهات زیر واجب و لازم است: ۱ - انتساب آنان به صاحب رسالت. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «كل سبب و نسب منقطع يوم القيامة إلا سببی و نسبی»؛ (۲۰۸۸) «هر سبب و نسبی در روز قیامت منقطع است مگر سبب و نسب من.» ۲ - اهل بیت، محبوب خدا و رسولند؛ همان‌گونه که در حدیث «رایه» و حدیث «طیر» به آن‌ها اشاره شده است. ۳ - حب اهل بیت علیهم السلام اجر و مزد رسالت محمدی است؛ همان‌طور که خداوند متعال می‌فرماید: { قُلْ لِمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى } (۲۰۸۹) - ۴ - روز قیامت از محبت آل رسول سؤال می‌شود: { وَقِفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُورُونَ } (۲۰۹۰) سبط بن الجوزی از مجاهد چنین نقل می‌کند: روز قیامت از محبت علی علیه السلام سؤال می‌شود. (۲۰۹۱) ۵ - معصومین علیهم السلام عدل کتاب الهی‌اند؛ همان‌طور که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث «ثقلین» به آن اشاره فرمود: «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي.» ۶ - محبت به اهل بیت علیهم السلام شرط ایمان است؛ زیرا در احادیث صحیح از طریق شیعه و سنی وارد شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «لا يَحْتَبِكُ إِلَّا مَنْ مَوَّنَ وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مَنْ فَكَّ»؛ (۲۰۹۲) «ای علی! دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق.» ۷ - اهل بیت علیهم السلام کشتی نجات امتند؛ چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجي، ومن تخلف عنها زخ في النار»؛ (۲۰۹۳) «مثل اهل بیتم در میان شما همانند کشتی نوح است، هر کس سوار بر آن شد، نجات یافته و هر کس از آن تخلف کرد، غرق شده است.» ۸ - حب اهل بیت علیهم السلام، شرط قبولی اعمال و عبادات است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «اگر امت من آن قدر روزه بدارند که کمرشان مانند کمان خم شده و دل‌ها فرو رود و آن قدر نماز بدارند به حدی که مانند تارها گردند، ولی تو را دشمن بدارند، خداوند آنان را به رو در آتش جهنم می‌اندازد.» (۲۰۹۴) ۹ - اهل بیت علیهم السلام امان اهل زمینند؛ همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «النجوم أمان لأهل السماء وأهل بيتي أمان لأمتي من الأختلاف، فإذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبليس»؛ (۲۰۹۵) «ستارگان امان برای اهالی آسمانند و اهل بیت من امان برای امت من از اختلاف می‌باشند. پس هر گاه قبیله‌ای از عرب با اهل بیتم مخالفت کنند بین خودشان اختلاف می‌افتد و در نتیجه از حزب ابلیس می‌گردند.» این نکته قابل توجه است که محبت به مثابه نیرو محرکه‌ای است که قوای انسان را تحریک کرده تا به سوی محبوب و اقتدای به او پر کشد. در جمع‌بندی از این مطالب به این نتیجه می‌رسیم که برپایی مراسم، جلوه‌ای از جلوه‌های محبت نسبت به محبوب است؛ زیرا از طرفی می‌دانیم که مردم در درجات محبت مختلفند و از طرفی دیگر اثر محبت تنها اقبال نفس و تحریک نفسانی نیست، بلکه ظهور و بروز داشته و در رفتارهای خارجی هم مؤثر است. البته اثر بیرونی آن هم تنها اطاعت و انقیاد

از محبوب نیست - همان‌گونه که برخی می‌گویند - بلکه آثار و جلوه‌های دیگری نیز دارد که اطلاق ادله لزوم محبت تمام آن‌ها را شامل می‌شود، مگر آن‌که با ادله دیگر معارضه داشته باشد؛ مثل قتل نفس در محبت محبوب. جلوه‌های حب در زندگی انسان عبارتند از: ۱ - اطاعت و انقیاد؛ ۲ - زیارت محبوب؛ ۳ - تکریم و تعظیم محبوب؛ ۴ - برآوردن حاجات محبوب؛ ۵ - دفاع از محبوب؛ ۶ - حزن و اندوه در فراق محبوب؛ همانند حزن یعقوب در فراق یوسف. ۷ - حفظ آثار محبوب؛ ۸ - احترام به فرزندان و نسل او؛ ۹ - بوسیدن آنچه به او مرتبط است؛ ۱۰ - برپایی مراسم جشن و مولودی خوانی در میلاد محبوب.

### برپایی مراسم از دیدگاه قرآن

#### برپایی مراسم از دیدگاه قرآن

با مراجعه به قرآن پی می‌بریم که برپایی مراسم و یادبود، از مسائلی است که اصل آن را قرآن امضا، بلکه بدان ترغیب نموده است؛ ۱ - از آیات مربوط به حج پی می‌بریم که بیشتر آن‌ها در حقیقت برپایی یادبود انبیا و اولیای الهی است، که به چند نمونه از آن اشاره می‌کنیم:

#### الف) مقام ابراهیم‌علیه السلام

خداوند متعال می‌فرماید: { وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّئًا؛ (۲۰۹۶) «مقام ابراهیم را جایگاه پرستش خداوند قرار دهید.» خداوند متعال امر می‌کند که مسلمین از جای پای حضرت ابراهیم تبرک‌جسته و آنجا را به عنوان مصلی انتخاب کنند تا یاد حضرت ابراهیم‌علیه السلام و بنای کعبه زنده بماند. بخاری در صحیح خود نقل می‌کند که هنگام ساختن خانه خدا، اسماعیل سنگ می‌آورد و ابراهیم نیز خانه را بنا می‌نمود، تا آن‌که ساختمان بالا-رفت، سنگی را آوردند و ابراهیم بالای آن رفت و هر دو با این حالت ساختمان خانه خدا را به اتمام رساندند. (۲۰۹۷)

#### ب) صفا و مروه

خداوند متعال می‌فرماید: { إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا؛ (۲۰۹۸) «صفا و مروه از شعائر دین خداست، پس هر کس حج خانه کعبه یا اعمال مخصوص عمره به جای آورد، پس باکی نیست که سعی صفا و مروه نیز به جای آورد.» خداوند متعال سعی بین صفا و مروه را از مناسک حج قرار داد تا کوشش هاجر بین صفا و مروه در خاطره‌ها زنده بماند. بخاری نقل می‌کند: ابراهیم هنگامی که هاجر و فرزندش اسماعیل را در سرزمین مکه رها نمود، آب تمام شد و عطش شدیدی بر هر دو غلبه نمود، فرزند از شدت عطش به خود می‌پیچید. هاجر به طرف کوه صفا رفت تا این وضعیت فرزند را نبیند و در ضمن سعی کند تا کسی را پیدا نموده و از او آب طلب نماید، ولی مایوس از کوه پایین آمد و با شتاب به طرف کوه مروه رفت، از کوه بالا رفت تا شاید شخصی را مشاهده نموده و از او آب طلب کند، ولی در این مکان نیز کسی را مشاهده نمود. این عمل هفت بار تکرار شد. ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: به این جهت است که حجاج هفت بار بین صفا و مروه طواف می‌نمایند. (۲۰۹۹)

#### ج) فدیه

خداوند متعال می‌فرماید: { فَبَشِّرْ نَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ \* فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا

أَبْتِ أَفْعَلُ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ \* فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ \* وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ \* قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ \* إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبْتَلِي \* وَقَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ؛ (۲۱۰۰) «پس مژده پسر بردباری را به او دادیم. آن گاه [که آن پسر رشدی یافت] با او به سعی و عمل شتافت. ابراهیم گفت: ای فرزند گرامی من! در عالم خواب چنین دیدم که تو را قربانی می‌کنم، نظرت در این واقعه چیست؟ گفت: ای پدر! هر چه مأموری انجام ده، که ان شاء الله مرا از صابرين خواهی یافت. پس چون هر دو تسلیم امر حق گشتند، او را برای کشتن به روی افکند، ما در آن حال خطاب کردیم که ای ابراهیم! تو مأموریت عالم رؤیا را انجام دادی، ما نیکوکاران را چنین نیکو پاداش می‌دهیم، این ابتلا همان امتحانی است که حقیقت حال ایمان را روشن می‌کند و ما ذبح بزرگی را فدای او ساختیم.» خداوند متعال به پاس این فداکاری، حاجیان را امر نموده تا در منا به حضرت ابراهیم اقتدا کرده و به یادبود آن عمل عظیم و امتحان بزرگ، گوسفندی را در سرزمین منا قربانی نمایند.

#### د) رمی جمرات

احمد بن حنبل و طرابلسی در مسند های خود از رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین نقل می‌کنند: جبرئیل ابراهیم را به سوی جمره عقبه برد، در آن هنگام شیطان بر او نمایان گشت، ابراهیم هفت سنگ به او پرتاب نمود که صدای شیطان از آن بلند شد. سپس نزد جمره وسطی آمد، باز شیطان بر او ظاهر شد، در آن هنگام نیز هفت سنگ بر او پرتاب نمود که صدای او بلند شد. آن گاه به سوی جمره قصوی آمد، باز هم شیطان بر او ظاهر شد و حضرت ابراهیم او را با هفت سنگ رمی نمود، به حدی که صدایش درآمد. (۲۱۰۱) مشاهده می‌نماییم که چگونه خداوند متعال به خاطر یادبود این قضیه، آن عمل را برای حجاج واجب کرده تا یاد آن واقعه، زنده بماند. ۲ - خداوند متعال می‌فرماید: { وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ؛ (۲۱۰۲) } «و هر کس شعائر دین خدا را بزرگ و محترم دارد، این صفت دل‌های با تقواست.» کیفیت استدلال به این آیه شریفه آن است که شعائر، جمع شعیره به معنای نشانه است و شعائر خداوند به معنای نشانه‌های خداوند و دین اوست. لذا هر عملی که مردم را به سوی خدا و دینش رهنمون و یادآوری کند، جزء شعائر الهی است که یکی از آنها برپایی مراسم جشن مولودی برای انبیا و اوصیا است که در آن وقت مردم با ذکر فضایل و کمالات آن ولی، به خداوند متعال نزدیک می‌شوند. ۳ - خداوند متعال می‌فرماید: { وَذَكَّرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ؛ (۲۱۰۳) } «و یادآوری ده آنان را به روزهای خداوند.» مقصود از ایام خدا، ایام غلبه حق بر باطل و ظهور حق است، که ایام ولادت ولی خدا نیز یکی از مصادیق آن است؛ زیرا در روز ولادت پیامبر صلی الله علیه وآله، خداوند متعال حق را (پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله) به دنیا آورد تا با او بر باطل غلبه کند. ۴ - خداوند متعال می‌فرماید: { قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛ (۲۱۰۴) } «ای رسول خدا به امت [بگو: من از شما اجر رسالت جز این نمی‌خواهم که مودت و محبت مرا در حق خویشاوندانم منظور دارید.» بنابراین با برپایی مراسم مولودی اهل بیت پیامبر علیهم السلام و ذوی القربی و یادبود آنها مقداری از اجر رسالت نبوی را ادا کرده‌ایم. ۵ - خداوند متعال می‌فرماید: { وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى \* وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى؛ (۲۱۰۵) } «قسم به شب تاریک که جهان را در پرده سیاه ببوشاند.» حلبی در «سیره حلبیه» می‌گوید: «خداوند متعال در این آیه به شب میلاد پیامبر صلی الله علیه وآله قسم یاد کرده است. برخی گفته‌اند که مراد، شب اسراء است و مانعی ندارد که قسم به هر دو باشد.» (۲۱۰۶) واضح است که قسم خوردن به چیزی، حکایت از اهمیت آن دارد. لذا با قسم، یاد آن را در ذهن مردم زنده کرده تا آن را مورد احترام قرار دهند. ۶ - خداوند متعال در تأیید یاری رسانان و تعظیم کنندگان پیامبر صلی الله علیه وآله می‌فرماید: { فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ (۲۱۰۷) } «پس آنان که به او گرویدند و حرمت و عزت او را نگاه داشتند و یاری‌اش کردند و از نوری که به او نازل شده پیروی کردند، آن گروه به حقیقت رستگاران عالمند.» خداوند متعال در این آیه شریفه، یاری کنندگان و تعظیم کنندگان پیامبر صلی الله علیه وآله را ستوده و به رستگاری بشارت داده است. حال آیا برپایی مراسم در روز میلاد پیامبر صلی الله علیه وآله یا

مبعث او از مصادیق تکریم و تعظیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست؟ ۷ - خداوند متعال در شأن پیامبر می‌فرماید: { وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ } (۲۱۰۸) «نام تو را بلند کردیم.» بنابر این برپایی مراسم، نوعی بالا بردن سطح فکری مردم نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و شناساندن موقعیت پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم است. اگر کسی اشکال کند که طبق مفاد آیه شریفه، نصرت و تکریم و تعظیم پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص به خداوند متعال دارد. در جواب می‌گوییم: خداوند در جایی دیگر می‌فرماید: { وَيَنْصُرُكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا } (۲۱۰۹) آیا کسی در این مورد گمان می‌کند که نصرت پیامبر صلی الله علیه و آله مخصوص به خداوند است و ما در این باره هیچ تکلیف نداریم؟ ۸ - همچنین خداوند می‌فرماید: { وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ } (۲۱۱۰) «و ما این حکایات و اخبار انبیا را بر تو بیان می‌کنیم تا قلب تو را به آن قوی و استوار گردانیم.» از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که حکمت بیان سرگذشت انبیا برای پیامبر صلی الله علیه و آله تثبیت قلب ایشان است، تا در مشکلات ثابت قدم باشد. شکی نیست که مسلمانان در این برهه از زمان احتیاج بیشتری به تثبیت قلوب دارند. لذا جا دارد که به مناسبت‌های خاص؛ همانند روز میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله یا مبعث، مردم را در محلی مقدس جمع کرده و آنان را به فضیلت آن روز یا شب آگاه ساخته و با سیره و فضایل پیامبر صلی الله علیه و آله آشنا سازیم تا قلوب مردم به دین الهی تقویت شود. استاد عیسی بن عبدالله بن محمد بن مانع الحمیری - مدیر کل اداره اوقاف و شؤون اسلامی دبی - در توضیح آیه فوق می‌گوید: «همان‌گونه که خداوند متعال قصه‌های انبیا را برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به جهت تثبیت قلب او بیان نمود، ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مشتمل بر خبرهای پیامبر صلی الله علیه و آله است که با یادآوری آن‌ها، قلوب مؤمنین تثبیت خواهد شد. لذا این آیه دلالت دارد بر مطلوبیت تکرار یادبود مولد پیامبر صلی الله علیه و آله و عنایت داشتن به آن.» (۲۱۱۱) ۹ - و نیز خداوند در قرآن می‌فرماید: { قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا } (۲۱۱۲) «بگو ای پیامبر در فضل و رحمت خداوند شادی نمایید.» در جایی دیگر در شأن پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: { وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ } (۲۱۱۳) «ما تو را رحمتی برای همه عالمیان فرستادیم.» سیوطی در «در المنثور» از ابن عباس درباره این آیه چنین نقل می‌کند: مقصود از فضل خدا علم، و مراد از رحمتش، وجود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است. (۲۱۱۴) آلوسی نیز در ذیل آیه شریفه می‌گوید: یکی از صفات مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله رحمت است. (۲۱۱۵) با جمع بین این دو آیه به این نتیجه می‌رسیم که باید در روزهایی که متعلق به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ مانند میلاد و مبعث آن حضرت، با برپایی مراسم جشن، شادی نماییم. البته می‌توان با همین ادله و ملاک‌ها حکم برپایی مجالس بزرگداشت را به سایر اولیای الهی نیز تعمیم داد. این نکته قابل تأمل است که شادی نباید از حد مشروع آن تجاوز کند.

### برپایی مراسم از دیدگاه احادیث

با مراجعه به روایات نیز می‌توان به مشروعیت چنین مجالسی پی برد: ۱ - مسلم در صحیحش از ابی قتاده نقل می‌کند: «إن رسول الله صلی الله علیه و آله سئل عن صوم يوم الإثنين فقال: " ذلك يوم ولدت فيه وفيه أنزل عليّ » (۲۱۱۶) «همانا از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد علت استحباب روزه روز دوشنبه سؤال شد؟ فرمود: بدان جهت است که من در آن روز متولد شده و در آن روز بر من قرآن نازل گشت.» ۲ - مسلم همچنین از ابن عباس نقل می‌کند: «لما قدم النبي صلی الله علیه و آله المدينة وجد اليهود يصومون يوم عاشوراء، فسألوا عن ذلك، فقالوا: هو اليوم الذي أظفر الله موسى وبنى إسرائيل على فرعون، ونحن نصوم تعظيماً له. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: " نحن أولى بموسى. " وأمر بصومه» (۲۱۱۷) «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد مشاهده نمود که یهودیان روز عاشورا را روزه می‌گیرند، از علت آن سؤال نمود؟ گفتند: این روزی است که خداوند موسی و بنی اسرائیل را بر فرعون پیروز گردانید، لذا آن روز را تعظیم می‌دارند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ما سزاوارتر به این عمل هستیم. لذا دستور داد تا روز عاشورا را روزه بدارند.» ابن حجر عسقلانی بنابر نقل سیوطی بدین حدیث بر مشروعیت برپایی مراسم ولادت

پیامبر صلی الله علیه و آله استدلال نموده است. (۲۱۱۸) ۳ - حافظ بن ناصرالدین دمشقی می‌گوید: «قد صحَّ أنَّ أبا لهبٍ يخفُّف عنه العذاب في مثل يوم الإثنين، لإعتاقه ثوبية سروراً بميلاد النبي صلی الله علیه و آله»؛ (... ۲۱۱۹) «به نقل صحیح وارد شده که در روز دوشنبه به ابولهب تخفیف عذاب داده می‌شود، به جهت آن که کنیزش ثوبیه را در میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله از روی خوشنودی آزاد کرد.» از این مورد به طریق اولویت استفاده می‌کنیم که برپایی مراسم در مولد پیامبر صلی الله علیه و آله و یادبود آن حضرت از طرف یک مؤمن ارزش عظیمی دارد. ۴ - بیهقی از انس نقل می‌کند: «إنَّ النبي صلی الله علیه و آله عَقَّ عن نفسه بعد النبوة، مع أنَّه قد ورد إنَّ جدَّه عبدالمطلب عَقَّ عنه في سابع ولادته»؛ (۲۱۲۰) «پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نبوتش از طرف خود گوسفندی را عقیده نمود، با آن که در روایات وارد شده که ابوطالب برای پیامبر در روز هفتم ولادتش گوسفندی را عقیده کرده بود.» سیوطی می‌گوید: «عقیقه هیچ گاه دو بار تکرار نمی‌شود، لذا باید این عمل پیامبر صلی الله علیه و آله را بر این حمل کنیم که پیامبر به جهت اظهار شکر از این که خداوند او را آفریده و رحمت برای عالمیان قرار داده است، عقیقه نمود؛ همان گونه که آن حضرت بر خود درود می‌فرستاد و به همین جهت مستحب است که ما هم به جهت شکرگزاری به درگاه الهی، در روز ولادتش اجتماع نموده و با اطعام دادن و امثال این امور که جنبه تقریبی دارد، شکر خدا را اظهار نماییم.» (۲۱۲۱) ۵ - ترمذی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که درباره فضیلت روز جمعه فرمود: «وفيه خلق آدم»؛ (۲۱۲۲) «در آن روز است که آدم خلق شد.» از این حدیث استفاده می‌شود که برخی از ایام به جهت اتفاق خاص و مبارکی که در آن رخ داده، فضیلت دارد؛ چه رسد به روزی که در آن روز، میلاد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله باشد. ۶ - احمد بن حنبل و دیگران از اسود بن سریع نقل کرده‌اند که گفت: به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردم: «یا رسول الله! مدحت الله بمدحه ومدحتك بمدحه؟ قال رسول الله صلی الله علیه و آله: هات وابدأ بمدحه الله»؛ (۲۱۲۳) «ای رسول خدا! من خدا را به گونه‌ای و شما را نیز به گونه‌ای دیگر مدح کرده‌ام. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بیاور و شروع به مدح خدا کن.» پیامبر صلی الله علیه و آله نفرمود: مرا مدح نکن، ولی فرمود: مدح را از خدا شروع نما. ۷ - احمد و دیگران از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: «إنَّ جبرئیل ذهب بإبراهيم إلى جمره العقبة، فعرض له الشيطان فرماه بسبع حصيات، فساخ. ثم أتى الجمره الوسطى، فعرض له الشيطان فرماه بسبع حصيات، فساخ، ثم أتى الجمره القصوى فعرض له الشيطان، فرماه بسبع حصيات، فساخ»؛ (... ۲۱۲۴) «جبرئیل ابراهیم را نزد جمره عقبه آورد که ناگهان شیطان بر او نمایان شد. حضرت او را هفت سنگ زد که شیطان به صدا درآمد. آن گاه ابراهیم علیه السلام را نزد جمره وسطی آورد، آنجا نیز شیطان خودش را نمایان ساخت. حضرت هفت سنگ به او پرتاب نمود. که شیطان به صدا درآمد. باز او را به نزد جمره قصوی برد که ناگهان شیطان بر او ظاهر گشت. حضرت با هفت سنگ او را نشانه گرفت، که شیطان به صدا درآمد...»

### عید میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله نزد اهل سنت

برخی از علمای اهل سنت برپایی مراسم جشن به مناسبت میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله را ستایش کرده و آن را از اعمال نیک و مستحب برشمرده‌اند که در ذیل به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱ - قسطلانی در «المواهب اللدنیة» می‌نویسد: «در طول تاریخ، مسلمانان در ماه میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله جشن برپا کرده و به مردم اطعام داده و به انواع صدقات، مستمندان را یاری می‌دهند و با اظهار سرور و توجه به قرائت مولودی آن حضرت به او اظهار ارادت می‌نمایند ... خداوند رحمت کند کسانی را که به این عمل عظیم دست می‌زنند.» (۲۱۲۵) ۲ - ابن عباد می‌گوید: «به نظر من مولود نبوی از اعیاد مسلمین است و هر کس در آن روز شادی و سرور نموده و با پوشیدن لباس فاخر و چراغانی، شادی خود را ابراز نماید، امری مباح انجام داده است.» (۲۱۲۶) ۳ - سیوطی می‌گوید: «مولودی خوانی در ماه ربیع الاول مورد سؤال واقع شده که آیا از حیث شرع، امری پسندیده است یا مذموم؟ آیا کسی که انجام می‌دهد به او ثواب داده می‌شود یا خیر؟ جواب این است که اصل مولودی خوانی که عبارت است از اجتماع مردم و قرائت



مقداری از قرآن و خواندن روایات در شأن پیامبر صلی الله علیه و آله و در پایان نیز ظرف‌های غذا آورده می‌شود و بین مردم توزیع می‌گردد، عملی است نیکو، که بانی و شرکت کننده آن مأجور بوده و به آنان ثواب داده می‌شود؛ زیرا با این عمل، قدر و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله تعظیم شده و در ولادت آن حضرت اظهار شادی می‌شود». (۲۱۲۷) ۴ - شیخ عبدالله هروی معروف به «حبشی» می‌گوید: «برپایی مراسم و یادبود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از کارهای نیکوست، و دلیلی بر انکار آن وجود ندارد، بلکه سزاوار است که آن را سنت حسنه بنامیم». (۲۱۲۸) ۵ - دیار بکری می‌گوید: «همیشه در طول تاریخ، اهل اسلام در ماه ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله جشن برپا می‌کنند، و ولیمه آماده می‌سازند و در شب‌های این ماه به انواع صدقات تصدق می‌دهند، و اظهار سرور کرده و کارهای خیر را زیاد می‌کنند، و اعتنا و اهمیت به قرائت مولود شریف حضرت می‌دهند. و لذا از کرامات حضرت هر فضیلت عظیمی بر آنان ظاهر می‌گردد». (۲۱۲۹) ۶ - ابو شامه مقدسی می‌گوید: «و از جمله کارهای خوبی که در زمان ما پیدا شده، عملی است که در روز موافق با روز ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله از قبیل صدقات و کارهای خیر به ظاهر کردن زینت و اظهار سرور، انجام می‌دهند. این کارها علاوه بر این که در آن احسان و نیکی به فقرا است، شعار و اعلان محبت به ایشان نیز می‌باشد». (۲۱۳۰) ۷ - رفاعی می‌گوید: «ادله جواز احتفال و برپایی مراسم در میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار است؛ مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از: الف) برپایی مراسم در میلاد شریف، تعبیری از شادی و سرور به مصطفی صلی الله علیه و آله است ب) خود حضرت، روز میلاد خود را بزرگ داشته و خدا را در آن روز بر نعمت بزرگش و تفضّلش به جهت به وجود آمدنش شکر کرده است ... ج) شادی در میلاد حضرت به امر قرآن کریم مطلوب است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: { قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلِتَفْرِحُوا } خداوند ما را امر کرده که در رحمتش شادی کنیم، و پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگ‌ترین رحمت خدا است. قرآن می‌فرماید: { وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ . د) پیامبر صلی الله علیه و آله همیشه به حوادث دینی مهم که وقتش گذشته و منقضی شده بود، اهتمام می‌ورزید. و لذا هر گاه وقت آن می‌رسید، مناسب می‌دید تا یادی از آن روز کرده و با انجام طاعتی از طاعات، آن را تعظیم کند ... ه) در وقت ولادت شریف حضرت صلی الله علیه و آله مناسبت و فرصتی است تا انسان درود و سلام بسیاری برای پیامبر صلی الله علیه و آله بفرستد. کاری که مطلوب خدا است؛ آنجا که می‌فرماید: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا } . و) در وقت ولادت حضرت صلی الله علیه و آله انسان یادی از شمایل و معجزات و سیره ایشان می‌کند، امری که خداوند متعال ما را به شناخت آن سفارش کرده است، آنجا که می‌فرماید: { لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ }؛ (۲۱۳۱) «به طور حتم برای شما در رسول خدا الگوی خوبی است، برای کسانی که امید رسیدن به خدا و روز قیامت داشته است.» ز) برپایی مراسم فرصتی است برای ادای برخی از حقوق بزرگ آن حضرت که بر گردن ما است؛ زیرا خداوند متعال ما را به واسطه او هدایت کرده و از آتش دوزخ نجات داده و از تاریکی‌ها به نور هدایت کرده است ... ح) پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد فضیلت روز جمعه و مزایای آن فرمود: «در آن روز آدم متولد شد». از اینجا استفاده می‌شود، زمانی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله متولد شده به طریق اولی شریف است ... ط) علما و مسلمانان از گذشته و حال در تمام شهرها و مناطق، این عمل را حسن شمرده و آن را انجام داده‌اند؛ و لذا بدین جهت شرعاً مطلوب است؛ زیرا ابن مسعود نقل کرده: «ما رآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن، و ما رآه المسلمون قبيحاً فهو عند الله قبيح»؛ «آنچه را مسلمانان حسن شمرده‌اند آن عمل نزد خداوند حسن است و آنچه را که مسلمانان قبیح شمرده‌اند آن عمل نزد خداوند نیز قبیح است.» ی) مراسم جشن در حقیقت اجتماع به جهت زنده کردن یاد مصطفی صلی الله علیه و آله است، و این امری مشروع در اسلام است، همان‌گونه که اعمال حج، زنده کردن کارهای پسندیده است ... ک) خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: { وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ . از این آیه استفاده می‌شود که حکمت در قصه‌گویی خبرهای رسولان بر پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت تثبیت قلب شریف حضرت رسول صلی الله علیه و آله است. و شکی نیست که ما نیز امروز به این مسأله احتیاج داریم تا با قرائت سیره معطر و جهاد او و ... قلوب خود را با ایمان به آن

حضرت تثبیت نماییم. و برپایی مراسم نیز در راستای همین هدف است... ل) هر کاری را که پیشینیان انجام نداده‌اند و در صدر اول نبوده دلیل بر آن نیست که بدعت منکر و حرام است، بلکه لازم است که هر چه را حادث می‌شود بر ادله شرع عرضه نمود، آنچه را که مشتمل بر مصلحت است واجب می‌باشد... م) علما رحمهم الله حدیث «وکلّ بدعة ضلالة»؛ «و هر بدعتی ضلالت است.» را مقتید به بدعت سیئه کرده‌اند. و دلیل بر این تقیید، چیزی است که از بزرگان صحابه و تابعین از امور حادث صادر شده که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده است... ن) و نیز هر نوآوری، بدعت حرام نیست، و اگر چنین بود باید کار ابوبکر و عمر و زید بن ثابت هم حرام باشد که دستور دادند قرآن جمع و تدوین شود تا با مرگ صحابه قاری آیات خدا از بین نرود! و نیز جمع و تدوین حدیث شریف در کتب صحاح و سنن و دیگر مصادر، صحیح نباشد. و نیز نباید علم فقه و تجوید و توحید و دیگر علوم از علوم شرعی که بعد از عهد نبوی شریف، تصنیف و ابتکار شد تألیف گردد. و در آخر این که: تسامح دینی نشانه دین حنیف ما است که به آن امر شده‌ایم تا در حال صلح و جنگ، و هنگام مجادله و مناقشه و مخاطبه به آن رجوع نماییم». (۲۱۳۲)

### فواید برپایی مراسم

برپایی مراسم و یادبود اولیای الهی آثار و برکاتی دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱ - هر ساله مسلمانان در آن روز به یاد پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیای الهی افتاده و محبت شان نسبت به ایشان زیادت‌تر می‌گردد. ۲ - برخی از کمالات و فضایل آن حضرات، تشریح و توضیح داده می‌شود و مردم نیز با تأسی به آنان، به خدا نزدیک‌تر می‌شوند. ۳ - با اظهار فرح و شادی، ایمان و ارادت خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیای الهی ابراز داشته و آن را مستحکم می‌سازند. ۴ - در پایان مجلس با اطعام و پخش شیرینی به ثواب اطعام رسیده و گروهی از ضعفا از این مجالس بهره مادی نیز می‌برند. ۵ - در این مجالس یاد خدا زنده شده و مقدار زیادی از آیات قرآن تلاوت می‌شود. ۶ - فرصت مناسبی است که مردم بیشتر بر پیامبر خود درود بفرستند. ۷ - همچنین موقعیت مناسبی برای دعوت مردم به خدا و دستورات او فراهم می‌گردد.

### بررسی اشکالات و هابیان

#### بررسی اشکالات و هابیان

با وجود ادله فراوان از آیات، روایات و سیره مسلمین بر جواز، بلکه رجحان برپایی مراسم یادبود، باز هم و هابیان در مقابل عمل مسلمین ایستاده و با انواع ایرادات سست، مانع برپایی این عمل مقدس می‌شوند. اینک به ذکر برخی از ایرادات و پاسخ آن‌ها می‌پردازیم:

#### اشکال اول

برپایی مراسم و یادبود، نوعی عبادت غیر خدا است. (۲۱۳۳)

#### پاسخ

در جای خود اشاره شده است که عنصر مقوم عبادت، اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت کسی است که او را تعظیم می‌نماییم. لذا در صورتی که تکریم و تعظیمی از این عنصر خالی باشد، اصطلاحاً آن را عبادت نمی‌گویند.

#### اشکال دوم



برپایی چنین مراسمی، همراه با اموری است که غالباً حرام است؛ همانند اختلاط زنان با مردان، قرائت مدح با موسیقی و غنا. (۲۱۳۴)

### پاسخ

عمل گناه در هر مکان و زمانی حرام است؛ خواه در این مراسم باشد یا غیر آن، ولی ما نمی‌توانیم عملی ممدوح و پسندیده را به جهت امور جانبی که گاهی اتفاق می‌افتد مانع شویم، بلکه باید از اعمال خلاف و حرام جلوگیری نمود. (۲۱۳۵)

### اشکال سوم

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خانه‌های خود را قبر و قبر مرا عید قرار ندهید». (۲۱۳۶) ابن قیم به این حدیث بر حرمت برپایی مراسم استدلال کرده است. (۲۱۳۷)

### پاسخ

اولاً: دلیل، اخصّ از مدّعا است؛ زیرا روایت تنها اشاره به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله دارد، نه مطلق مکان‌ها. ثانیاً: جهت آن شاید این باشد که انسان باید در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله با خضوع و خشوع باشد و این مسئله با اظهار فرح و سرور در کنار قبر سازگاری ندارد، ولی منافاتی ندارد که در جایی دیگر انجام گیرد. سبکی می‌گوید: محتمل است که معنای حدیث این باشد: قبر مرا مانند روزهای عید قرار ندهید، بلکه در کنار قبر من زیارت و سلام و دعا بخوانید. (۲۱۳۸)

### اشکال چهارم

در برپایی مراسم و مولودی خوانی، تشبّه به نصارا است. (۲۱۳۹)

### پاسخ

اولاً: تشبّه از عناوین قصدی است که در ترتّب حکم بر آن، احتیاج به قصد دارد. حال سؤال می‌کنیم که آیا احدی از مسلمین در برپایی مراسم، قصد تشبّه به کفار و نصارا را دارد؟ قطعاً جواب منفی است. بخاری در کتاب مغازی از صحیح خود در باب غزوه احد نقل می‌کند: ابوسفیان برای تحریک مشرکین صدا داد: «أعل هبل، أعل هبل»؛ «زنده باد بت هبل، زنده باد بت هبل» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما نیز جواب او را بگویید. عرض کردند: چه بگوییم؟ فرمود: بگویید: «اللّه أعلی وأجل». ابوسفیان بار دیگر شعار دیگری را برای تحریک مشرکین به حمله سر داد: «نحن لنا العزّی ولا- عزّی لکم»؛ «برای ماست عزّی و شما عزّی ندارید». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما نیز جواب او را بدهید. عرض کردند: چه بگوییم؟ فرمود: بگویید: «اللّه مولانا ولا مولی لکم»؛ (۲۱۴۰) «خدا مولای ماست و شما مولا ندارید». آیا کسی مثل وهابیان می‌تواند به پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراض نموده و بگوید: ای رسول خدا! این عمل تو تشبّه به کفار است و جایز نیست؟ مگر خداوند متعال در قرآن کریم نفرموده: { كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ }؛ (۲۱۴۱) «بر شما روزه نوشته و حتمی شده؛ همان گونه که بر اقوام قبل از شما نیز نوشته شده بود». پس مجرد تشابه یک عمل با کردار پیشینیان، دلیلی بر بطلان آن نیست. شیخ شلتوت در کتاب «الفتاوی» در جواب سؤال کسی که از او درباره کلاه‌هایی که از غرب وارد می‌شود سؤال نمود، می‌گوید: «صحیح نیست که بگوییم این کلاه‌ها زیّ خاص غیر مسلمین و شعار غیراسلامی است، بلکه مسلمان و غیرمسلمان در آن مساوی است و آنچه که مسلمانان به سر می‌گذارند به قصد تشبّه به غیر

مسلمین در خصوصیات دینشان نیست، بلکه به جهت جلوگیری از حرارت خورشید یا سرمای زمستان از آن استفاده می‌کنند. لذا مشکلی ندارد». (۲۱۴۲) ثانیاً: اساس جواز یک عمل، انطباق آن با کتاب و سنت است؛ خواه شبیه به عمل دیگران باشد یا نه. و ما مشروعیت آن را با ادله عام و خاص ثابت کردیم. ثالثاً: همان‌گونه که از کلام شیخ شلتوت استفاده شد، مقصود از تشبیه به نصارا، تشبیه در اختصاصیات آنان؛ از قبیل صلیب و زدن ناقوس است، نه در هر عملی.

### اشکال پنجم

سلف صالح این عمل را انجام ندادند.

### پاسخ

اولاً: در اصول به اثبات رسیده که عدم فعل معصوم دلالت بر حرمت، و فعل معصوم دلالت بر وجوب ندارد، بلکه تنها عدم فعل، دلالت بر عدم وجوب و فعل دلالت بر عدم حرمت دارد. پس مجزّد انجام ندادن، دلیل بر حرمت و عدم جواز نیست. ثانیاً: سیره و عمل مسلمین تا عصر ابن تیمیه، برپایی مراسم بوده و اهل سنت تصریح دارند که اجماع حجّت است. ثالثاً: این که در کلام ابن تیمیه آمده: محبت سلف صالح نسبت به رسول خدا بیشتر بوده و اگر جایز می‌بود حتماً این عمل را انجام می‌دادند، این حرف، خلاف احادیث نبوی است؛ زیرا در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به صحابه آمده: «همانا زود است که اقوامی بیایند که از شما محبت شان نسبت به من بیشتر باشد». (۲۱۴۳)

### اشکال ششم

اختصاص دادن روزی خاص برای اظهار فرح و شادی بدعت است.

### پاسخ

اولاً: همان‌گونه که به اثبات رسیده، گاهی مکانی به جهت مظروفش شرف پیدا می‌کند، زمان نیز این چنین است؛ برخی از زمان‌ها به جهت عمل خاصی که در آن انجام گرفته ارزشمند است؛ همانند شب قدر که قرآن می‌فرماید: { إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ }؛ «ما قرآن را در شب مبارکی نازل کردیم». پس اگر مراسمی را در وقت خاصی مثل میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله یا غدیر انجام می‌دهیم به جهت مبارکی آن زمان خاص است. ثانیاً: اوامر شارع گاهی به شیئی به عنوان عام آن تعلق می‌گیرد، که تطبیقش بر مصادیق بر عهده مکلف است؛ همانند کمک به فقرا، که حکم بر موضوعی کلی است (کمک به فقرا)، ولی تطبیق آن بر مصادیق خاص، به عهده مکلف واگذار شده تا هر نوع کمکی که فقیر لازم دارد و مقدور اوست انجام دهد. در اینجا نیز تطبیق آن بر وقتش به مکلف واگذار شده تا در هر وقتی که مناسب می‌بیند پیاده نماید.

### تألیفات درباره برپایی مراسم

علمای اهل سنت درباره جواز بلکه استحباب و رجحان برپایی مراسم جشن ولادت، کتاب‌های مستقلی تألیف کرده‌اند. اینک به اسامی برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱ - «حسن المقصد فی عمل المولد»، حافظ جلال‌الدین سیوطی. ۲ - «الحاوی للفتاوی»، سیوطی. او در یکی از فصول این کتاب بحثی را تحت عنوان «حکم الاحتفال بالمولد النبوی» مطرح کرده است. ۳ - «جامع الآثار فی مولد النبی المختار»، در سه جلد، از ابن کثیر دمشقی. ۴ - «اللفظ الرائق فی مولد خیر الخلائق»، از ابن کثیر. ۵ - «مورد الصادی فی

مولد الہادی»، از ابن کثیر. (۲۱۴۴) ۶ - «المورد الہنی فی المولد السنّی»، از حافظ عراقی. ۷ - «التبر المسبوک فی ذیل السلوک»، از حافظ سخاوی. ۸ - «المولد الروی فی المولد النبوی»، ملا علی قاری.

## فہرست مصادر

الف آداب السفر آل سعود من أين إلى أين ابن تيمية، ابوزهره ابن تيمية، حياته و عقايدہ، صائب عبد الحميد ابوالشهداء، عباس محمود عقّاد اتحاف السادة المتّقين، زيدي اتقان سيوطي احكام الجنائز، الالباني احياء علوم الدين، غزالي اخبار الطوال، بلاذري اخبار مکه، ازرقی اذکار الحج ارشاد الساری، قسطلانی ارشاد الطالبين، فاضل مقداد ارواء غليله استيعاب، ابن عبدالبر اسد الغابه، ابن اثير اصول کافی، كليني اصول مذهب الشيعة الإمامية، دكتور قفادي اضواء على السنة المحمدية، محمود ابوريه اعانة الطالبين، سيد بکري اعتقاد اهل السنة اعلام الموقعين، ابن قيم جوزيه اعلام النساء، رضا كحاله اعلام الوری، طبرسي اعيان الشيعة، سيد محسن امين عاملی اغاثة اللهفان، ابن قيم جوزيه اقتضاء الصراط المستقيم، ابن تيمية الاحاد و المثاني، ابن ابی عاصم شيباني الاحسان بترتيب صحيح ابن حبان الاحكام السلطانية، ماوردي الاحكام في أصول الأحكام، ابن حزم الاختلاف في اللفظ و الردّ على الجهمية و المشتبهة الآداب، ابوبکر بيهقي الأدب المفرد، بخاری الاستئذان الاستغاثه، كوفي الاسلام و حركة التاريخ الاصابة، ابن حجر الاعتصام، سبحاني الاعتقادات، صدوق الاعتكاف الاعلام، زرکلی الاغاثه بأدلة الاستغاثه، حسن بن علي سقاف الامام جعفر الصادق عليه السلام، مستشار جندي الامام صادق عليه السلام، محمد ابوزهره الامامة من أبقار الأفكار في اصول الدين الامامة و السياسة، ابن قتيبة دينوري الأم، شافعي الانساب، سمعاني الايمان، ابن مند البحر الرائق البحر المحيط، ابوحيان البداية و النهاية، ابن كثير البدر الطالع البدع و المحدثات و ما لا اصل له، البدعة، ابن فوزان البدعة، دكتور عبدالملك سعدي البدعة في مفهومها الاسلامي البدء و التاريخ، نسوي البرهان، بحراني التاج الجامع للأصول، شيخ منصور علي ناصف التاريخ الصغير، بخاری التبيان في تفسير القرآن، شيخ طوسي الترغيب و التهيب، منذري التعرّف لمذهب أهل التصوّف التعريفات، جرجاني التفسير الكبير، فخر رازی التمهيد في شرح الموطأ، ابن عبد الله التنبية و الردّ، سقاف التنديد لمن عدّد التوحيد، حسن بن علي سقاف شافعي التنقيح، آيت الله خويي رحمه الله التوحيد، محمد بن عبدالوهاب التوسل انواعه و احكامه التوسل و الوسيله التوصل الي حقيقة التوسل التوفيق الرباني في الردّ على ابن تيمية الجامع الصحيح، بخاری الجامع الصغير، سيوطي الجنائز الجنة الدائمة من الفتوى، (گروه فتاوى وهاييان) الجنة و صفة نعيمها الجواب الصحيح، ابن تيمية الجواهر الحسان، ثعالبي الجهاد و السير الحاوي في سيرة الطحاوي الحاوي للفتاوى، سيوطي الحدود الانيقة و التعريفات الدقيقة الثنية الحديدية الندية الحقائق الجلية الحقيقة الضائعة، معتصم سيد احمد الحلال و الحرام، دكتور يوسف قرضاوي الخصائص الكبرى، سيوطي الخطط، مقريزي الدرر السنية، زيني دحلان الدرر الكامنة، ابن حجر عسقلاني الذرية الطاهرة، رازی دولابي الرد على الرافضة، محمد بن عبدالوهاب الرسائل العشر، شيخ طوسي رحمه الله الرسائل العلمية، محمد بن عبدالوهاب الرسائل الغماریة، عبدالله غفاري الروائح الزكية الروح، ابن قيم الروض الفائق، الرياض النضرة، محب الدين طبري السلفية الوهابية، حسن بن علي سقاف السلفية بين اهل السنة و الامامية، روحاني السلفية مرحلة زمينة، بوطي السلفية و دعوة الشيخ محمد بن عبدالوهاب السلفية و قضايا العصر، دكتور زيندي السنن الكبرى، بيهقي السنه، بغوي السنه، ابن ابی عاصم السنة المفتري عليها، سالم بهنساوي السيرة الحلبية، حلبی السيرة النبوية، ابن كثير السيرة النبوية، ابن هشام السؤال على الهاتف، ابن عثيمين الشفاء، قاضي عياض الشيخ الغزالي كما عرفته رحلة نصف قرن، قرضاوي الصحوة الاسلامية الصحيح المسند من فضائل الصحابة الصحيح من سيرة النبي الأعظم، جعفر مرتضى عاملی الصلّة بين التصوف و التشيع، كامل مصطفى شيبی الصواعق الالهية، سليمان بن عبدالوهاب الصواعق المحرقة، ابن حجر هيتمی الضعفاء الكبير، عقیلی الطبقات الكبرى، ابن سعد العروة الوثقى، سيد كاظم يزدي رحمه الله العقائد السلفية، آل أبوطامي العقل و الجهل، امام خميني العقيدة السلفية العقيدة الطحاوية، ابو جعفر طحاوي العقيدة للامام احمد بن حنبل العلو،

ذهبی العین، خلیل بن احمد الغدیر، علامه امینی رحمه الله الفتاوی، ابن تیمیہ الفتاوی الحدیثیہ، ابن حجر مکی الفتاوی، شلتوت الفتنة الكبرى، طه حسين الفتوح، ابن اعثم الفتوح، ابن اعثم الفجر الصادق الفرقان بين الاولياء الرحمن و اولياء الشيطان، ابن تیمیہ الفصل، ابن حزم الفصول المهمه، ابن صباغ مالکی الفقه على المذاهب الاربعه، جزرى الفكر السلفى القاعدة الجليله، ابن تیمیہ القول الفصل فى حكم الاحتفال بمولد خير الرسل القول المفيد على كتاب التوحيد، ابن فوزان الكامل فى التاريخ، ابن اثير الكامل فى الضعفاء الكشف عن مناهج الأدلة، ابن رشد الكفاية، خطيب بغدادى اللآلى المصنوعة فى الاحاديث الموضوعه، سيوطى اللباس اللجئة الدائمة للبحوث العلمية و الافتاء، مفتيان وهابى المبسوط، سرخسى المجروحين، ابن حبان المجروحين، ابن حبان المجموع، نوى المحاسن و المساوى، بيهقى المحلى، ابن حزم المحيط بالتكليف المختارة، ضياء مقدسى المخططات الاستعمارية لمكافحة الاسلام المدخل، ابن الحاج المدخل الى دراسة علم الكلام، حسن محمود شافعى المدونة الكبرى، مالك بن انس و ابن رشد المذاهب الاسلامية، محمد ابوزهره المستدرک على الصحيحين، حاكم نيشابورى المصنّف، ابن ابى شيبه المصنّف، عبدالرزاق المطالب العالیه، رازى المعارف، ابن قتيبه المعجم الأوسط، بيهقى المعجم الاوسط، طبرانى المعجم الصغير، طبرانى المعجم الكبير، طبرانى المعرفة و التاريخ المغازى، واقدى المغنى، ذهبى المغنى عن حمل الأسفار، عراقى المغنى، قاضى عبدالجبار معتزلى المقالات السنية، حبشى الملل و النحل، شهرستانى المنار، سيد رشيد رضا المناقب، خوارزمى المنتظم، ابن جوزى المنتقى من فتاوى الشيخ صالح بن فوزان المنتقى من فتاوى بن باز المنهاج، نوى المنهج الجديد و الصحيح فى الحوار مع الوهابيين، دكتور سيد عصام المنهل الصافى و المستوفى بعد الوافى الموافق، قاضى ايجى المواهب اللدنية بالمنح المحمدية، قسطلانى الموضوعات، ابن جوزى المهذب، شيرازى النبراس، ميرداماد النكت البديعات النكت على كتاب ابن صلاح، ابن حجر النهايه، ابن اثير النهج الأحمد، علمى الوافى بالوفيات، صفدى الوصية الكبرى، ابن تیمیہ الهدية السنية، ابن تیمیہ اليواقيت و الجواهر، شعرانى امالى، شيخ صدوق انتصار الحق انساب الاشراف، بلاذرى انوار التنزيل، بيزاوى اوائل المقالات، شيخ مفيد رحمه الله اهل البيت عليهم السلام، توفيق ابو علم احوال القبور، ابن رجب حنبلى أعمدة الاستعمار، خيرى حماد أنوار الملكوت، علامه حلى رحمه الله ب بحار الأنوار، علامه مجلسى بدائع الصنائع، كاشانى بلوغ المأمول فى الاحتفاء و الاحتقال بمولد الرسول صلى الله عليه وآله، عيسى حميرى بيان تلبیس الجهمية ببعه على بن ابى طالب، حسن فرحان مالکی بين الشيعة و السنة تاج العروس، زبيدى تاريخ آل سعود تاريخ ابن خلدون، ابن خلدون تاريخ ابن خلكان، ابن خلكان تاريخ ابن عساكر، ابن عساكر تاريخ ابن عساكر، ترجمه امام على عليه السلام تاريخ ابن كثير، ابن كثير تاريخ ابى الفداء، ابى الفداء تاريخ الاسلام، ذهبى تاريخ البخارى (الكبير)، بخارى تاريخ التشريع الاسلامى، سيد محمد تقى حكيم رحمه الله تاريخ الخلفاء، سيوطى تاريخ الخميس، ديار بكرى تاريخ العرب تاريخ المدينة المنورة، ابن شيه تاريخ المذاهب، ابى زهره تاريخ المذاهب الاسلاميه تاريخ المملكة العربية السعودية تاريخ بغداد، خطيب بغدادى تاريخچه نقد و بررسى وهابيتها تاريخ طبرى، طبرى تاريخ مغول، عباس اقبال آشتيانى تاريخ نجد، آلوسى تاريخ نجد، عبدالله فيلبى تاريخ وهابيان تاريخ يعقوبى، يعقوبى تأويلات اهل السنة تبرك الصحابة بآثار الرسول صلى الله عليه وآله تتمه المختصر تجارب الأمم، ابن مسكويه رازى تحذير المساجد من اتخاذ القبور مساجد، البانى تحفة الاحوذى، مباركفورى تحفة المريد، با جورى تذكرة الحفاظ، ذهبى تذكرة الخواص، سبط بن جوزى تذكرة الموضوعات، فتنى ترتيب العین، خليل بن احمد ترجمه امام الحسن عليه السلام از تاريخ دمشق، ابن عساكر ترجمه امام حسين عليه السلام از تاريخ دمشق، ابن عساكر تصحيح الاعتقاد، شيخ مفيد رحمه الله تطهير الاعتقاد، صنعانى تفسير ابن تیمیہ، ابن تیمیہ تفسير ابن كثير، ابن كثير تفسير ابى السعود، ابى السعود تفسير الميزان، علامه طباطبايى تفسير خازن تفسير روح المعانى، آلوسى تفسير سوره نور، ابن تیمیہ تفسير طبرى تفسير فخر رازى تفسير قرطبي تفسير قمى تفسير كشاف، زمخشري تفسير مراغى تفسير نسائى تفسير نسفى تفسير نيشابورى در حاشيه جامع البيان طبرى تقريب التهذيب، ابن حجر تكملة السيف الصقيل تلخيص الحبير تناقضات الألبانى الواضحات، حسن بن على سقاف شافعى توحيد، شيخ صدوق تهذيب الاحكام، شيخ طوسى رحمه الله تهذيب التهذيب، ابن حجر

تہذیب الکمال، مزی تہذیب اللغۃ، الازہری تہذیب خصائص الامام علی علیہ السلام ج جامع الاصول، ابن اثیر جامع البیان، طبری جامع العلوم والحکم، ابن رجب حنبلی جامع المقاصد، تفتازانی جریده ام القرى جزیرۃ العرب فی القرن العشرین جواہر العقیدین، سمہودی شافعی جواہر الفقہ، قاضی ح حادی الارواح الی بلاد الأرواح، ابن قیم جوزیہ حاشیہ شیخ زادہ بر تفسیر بیضاوی، شیخ زادہ حاشیہ عون المعبود، ابن تیم جوزیہ حاشیۃ الايضاح علی المناسک حقیقۃ التوسل و الوسیلہ، موسی محمد علی حلیۃ الاولیاء، ابن نعیم اصفہانی خصائص امیر المؤمنین علیہ السلام، نسائی خطط الشام، محمد کرد علی د دائرۃ المعارف الاسلامیۃ، بسطانی داعیۃ و لیس نبیاً، حسن بن فرحان مالکی دراسات اللیب فی الاسوۃ الحسنۃ بالحیب درّ المنثور، سیوطی درء تعارض العقل و النقل، ابن تیمیہ دعوۃ التقرب بین الادیان، دکتر قفاری دفع شبہۃ التشبیہ، ابن الجوزی دفع شبہۃ من شبہ و تمرّد دلیل الأخطاء دیوان الضعفاء دیوان الضعفاء و المتروکین ذ ذخائر العقبی، محب الدین طبری ذکریات لا مذکرات، عمر تلمسانی ذیل الروضتین ذیل الموضوعات ر رأس الحسین علیہ السلام، ابن تیمیہ ربیع الابرار، زمخشری رجال کشی، کشی رحلۃ ابن بطوطہ رحلۃ ابن جبر ردّ المحتار علی الدرّ المختار ردود علی شبہات السلفیۃ، شیخ دیرثوی رسائل الهدیۃ السنیۃ رسائل جاحظ، جاحظ رسائل کرکی رسالہ زیارۃ القبور، ابن تیمیہ رسالۃ التقرب رسالۃ الهدیۃ السنیۃ روح البیان، بروسیوی روح المعانی، الوسی روضۃ المحتاجین لمعرفة قواعد الدین روضۃ الواعظین، فتال نیشابوری زیارت جامعہ کبیرہ زیارۃ القبور، علامہ بدر الدین حوثی س سبل السلام، صنعانی سرّ تأخر العرب، محمد غزالی سلسلۃ الاحادیث الصحیحۃ، البانی سلسلۃ الاحادیث الضعیفہ، البانی سنن ابن ماجہ سنن ابی داود سنن بیہقی سنن ترمذی سنن دارقطنی سنن دارمی سنن نسائی سیر اعلام النبلاء، ذہبی سیرہ ابن ہشام، ابن ہشام سیف الجبر المسلول علی الأعداء، شاہ فضل رسول قادری سؤالات البرقانی سؤال فی یزید و معاویہ، ابن تیمیہ ش شذرات الذهب، ابن عماد حنبلی شرح ابن ابی الحدید شرح ابن علان بر کتاب امالی الأذکار شرح الاصول الخمسۃ، قاضی عبدالجبار شرح السنۃ، برہاری شرح الشفا، خفاجی شرح المقاصد، تفتازانی شرح المواہب اللدنیۃ شرح المہذب (المجموع)، نووی شرح تجرید، قوشچی حنفی شرح جامع الصغیر، مناوی شرح صحیح مسلم، نووی شرح عقائد نسفیہ، تفتازانی شعب الایمان، بیہقی. شفاء السقام، قاضی سبکی شفاء الصدور بشرح حال الموتی و القبور، سیوطی شیعہ شناسی و پاسخ بہ شبہات، رضوانی ص صالح الاخوان صحاح اللغۃ، جوہری صحیح ابن حبان، ابن حبان صحیح الجامع الصغیر، البانی صحیح بخاری، بخاری صحیح ترمذی، ترمذی صحیح سنن ابن ماجہ، ناصرالدین البانی صحیح سنن ترمذی، البانی صحیح صفۃ صلاۃ النبی صلی اللہ علیہ وآلہ، حسن بن علی سقاف صحیح مسلم با شرح نووی، نووی صریح البیان، شیخ عبداللہ حبشی صفۃ الصفوۃ، ابن جوزی صلح الأخوان، خالدی ضحی الاسلام، احمد امین طبقات ابن سعد طبقات الحنابلہ، ابی یعلی موصلی طبقات الشافعیہ، سبکی طبقات الکبری، ابن سعد طبقات المدلسین، ابن حجر عبد اللہ بن سبأ، عسکری عقد الفرید، ابن عبد ربّہ عقیدہ السلف و اصحاب الحدیث، صابونی علل الحدیث، ترمذی علی و بنوہ، طہ حسین عمدۃ القاری، قاضی عینی عنوان المجد فی تاریخ نجد عیون الاخبار، ابن قتیبہ ف فتاوی ابن عثیمین فتاوی اسلامیۃ فتاوی الالبانی، البانی فتاوی التعزیۃ فتاوی شیخ الاسلام عزالدین بن عبد السلام فتاوی منار الاسلام فتاوی نور علی الدرب فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، عسقلانی فتح القدر، شوکانی فتح المجید بشرح عقیدۃ التوحید فتنہ الوہابیۃ، حلبی فجر الاسلام، احمد امین فرقان القرآن، عزامی فرقان القرآن، قضاعی فصل المقال، ابن رشد فضائل الصحابۃ، احمد بن حنبل فضائل القرآن فضل الاعتزال و طبقات المعتزلۃ فقہ السنۃ، سید سابق فقہ القرآن، شیخ محمد یزدی فیض القدر، مناوی فی عقائد الإسلام، از رسائل شیخ محمد بن عبد الوہاب ق قاموس المحيط، فیروز آبادی قانون الموضوعات قواعد المرام، ابن میثم بحرانی ک کامل ابن اثیر کامل سلیمان، حسن بن علی علیہما السلام کتب و رسائل و فتاوی ابن تیمیہ فی العقیدۃ کشاف القناع کشف الارتیاب، سید محسن امین عاملی کشف الشبہات، محمد بن عبد الوہاب کشف الظنون، حاجی خلیفہ کشف الغطاء، کاشف الغطاء رحمہ اللہ کشف المراد، علامہ حلی رحمہ اللہ کفایۃ الطالب، گنجی ہندی کنز العمال، متقی ہندی کنز الفوائد، کراچکی کنوز الحقائق، مناوی ل لسان العرب، ابن منظور لسان المیزان، ذہبی لعلک تضحک لفظ



اللاکی لقاء الباب المفتوح ليس من الاسلام، محمد غزالی م ماضی النجف و حاضرها، آل محبوبه مجله السياسة الكويتية مجله العالم الاسلامی مجله رساله الثقلين مجله ميقات به نقل از روزنامه عكاظ مجله البحوث الاسلاميه مجله الدعوة مجمع الأنهر فی شرح ملتقى الأبحر، داماد فندی مجمع البحرين، طريحي مجمع البيان، طبرسی رحمه الله مجمع الزوائد، هيثمی مجمع فتاوى و رسائل ابن عثيمين مجموع الفتاوى، ابن عثيمين مجموع فتاوا، ابن تيميه مجموع فتاوى، بن باز مجموع فتاوى و رسائل، ابن عثيمين مجموع فتاوى و مقالات متنوعه، شيخ بن باز مجموعه آثار، شهيد مطهری رحمه الله مجموعه الرسائل الكبرى، ابن تيميه مجموعه الرسائل و المسائل محاسن التأويل، قاسمی مخالفة الوهابية للقرآن و السنة، عمر السلام مختصر التحفة، آلوسی مختصر تاريخ دمشق، ابن منظور مختصر تفسير ابن كثير، صابونی مذاكرات حاييم و ايزمن اولين رئيس وزراء مروج الذهب، مسعودی مستدرک حاكم، حاكم نيشابوری مسند ابى يعلى، ابو يعلى مسند احمد، احمد بن حنبل مسند بزار مسند طيالسى مسند على عليه السلام مشارق الأنوار مشكل الآثار، طحاوى معالم العلماء، ابن شهر آشوب معجم رجال الحديث، آيت الله خويى رحمه الله معجم مقاييس اللغة، ابن فارس مع رجال الفكر فى القاهرة، سيد مرتضى رضوى معنى المحتاج، نووى مفاتيح الغيب، فخر رازى مفردات راغب، راغب اصفهاني مقالات الاسلاميين، اشعري مقالات الكوثري مقتل ابى مخنف مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمى مقدمه ابن خلدون مقدمه ارغام المبتدع الغيبى بجواز التوسل بالنبي، غمارى من اسرار القرآن، مصطفى محمود مناظرات فى الامامة، شيخ عبدالله الحسن مناقب الشافعى، رازى مناقب خوارزمى منتخب كنز العمال در حاشيه مسند احمد بن حنبل منتهى المطلب، علامه حلى رحمه الله منهاج السنة، ابن تيميه منهاج القاصدين، ابن قدامه منهج الرشاد موارد الضمان الى زوائد ابن حبان موافقة صحيح المنقول لصريح المعقول، ابن تيميه مورد الصادى فى مولد الهادى موضح اوهام الجمع و التفريق، خطيب بغدادى موطأ، مالك ميزان الاعتدال، ذهبى ن نحو انقاذ التاريخ الاسلامى، حسن بن فرحان مالكى نسب قريش نصب الرايه، ذيلعى نصيحتى لإخواننا النجديين نظرات فى الكتب الخالدة، دكتور حامد حفنى داود نظم درر السمطين، زرندى نور على الدرب نهاية ابن اثير نهاية العرب، نویری نیل الأوطار، شوکانی و و جاء دور المجوس وسائل الشيعه. شيخ حرّ عاملی رحمه الله وسیله المآل، حضر مى وفاء الوفاء، سمهودى وفيات الاعيان، ابن خلكان و کيع، اخبارالقضاة وهابيت، مباني فکرى و کارنامه عملی، آيت الله سبحانى ه هموم داعية، محمد غزالی ی ینابيع المودة، قندورزی

### پی نوشت ها

- ۱) سورة انعام / آيه ۱۵۳. ۲) سورة آل عمران / آيه ۱۰۵. ۳) لسان العرب، ج ۶، ص ۳۳۰ و ۳۳۱. ۴) معجم مقاييس اللغة، ماده سلف.
- ۵) صحاح اللغة، ماده سلف. ۶) السلفية مرحلة زمنية، ص ۷. ۹) الفكر السلفى، ص ۱۵ و ۱۶. ۸) السلفية مرحلة زمنية، ص ۹. ۹) السلفية ودعوة الشيخ محمد بن عبد الوهاب، ص ۹ و ۱۰. ۱۰) الصحوة الاسلامية، ص ۲۵. ۱۱) العقائد السلفية، آل أبوطامى، ص ۱۱.
- ۱۲) المذاهب الاسلامية، محمد ابوزهره، ص ۳۱۱. ۱۳) تحفة المرید، با جورى، ص ۱۷۸؛ تاريخ المذاهب، ابى زهره، ص ۲۱۱. ۱۴) عقيدة السلف و اصحاب الحديث، صابونى، ص ۲۳۶. ۱۵) العقيدة السلفية، ص ۲۵ - ۲۷. ۱۶) السلفية و قضايا العصر، دكتور زیندى، ص ۱۹ و ۲۰، چاپ رياض. ۱۷) ملل و نحل، شهرستانى، ج ۱، ص ۱۶۵. ۱۸) فى عقائد الإسلام، از رسائل شيخ محمد بن عبد الوهاب، ص ۱۵۵. ۱۹) العقيدة للامام احمد بن حنبل، ص ۳۵ - ۳۷. ۲۰) ابن تيميه، ابوزهره، ص ۳۲۲ - ۳۲۴. ۲۱) ملل و نحل، شهرستانى، ص ۸۴. ۲۲) موافقة صحيح المنقول لصريح المعقول، ج ۱، ص ۲۱. ۲۳) الحقيقة الضائعة، ص ۳۶۲. ۲۴) اضواء على السنة المحمدية، محمود ابوريه، ص ۲۳، به نقل از رشيد رضا. ۲۵) الحقيقة الضائعة، ص ۳۶۳. ۲۶) ملل و نحل، شهرستانى، ص ۹۵ و ۹۶. ۲۷) العقيدة للامام احمد بن حنبل، ص ۳۸. ۲۸) اعلام الموقعين، ج ۴، ص ۲۱۸؛ سنن دارمى، ج ۱، ص ۵۲. ۲۹) سنن دارمى، ج ۲، ص ۳۶۵.
- ۳۰) تفسير طبرى، ذيل آيه كلاله. ۳۱) الإحكام فى أصول الأحكام، ج ۶، ص ۸۳. ۳۲) سورة انفال، آيه ۲۲. ۳۳) سورة يونس، آيه ۱۰۰. ۳۴) اصول كافى، ج ۱، ص ۲۹، كتاب العقل و الجهل، ح ۳۴. ۳۵) همان، ح ۳. ۳۶) سنن ابى داود، مقدمه، ص ۱۰. ۳۷) ملل و

نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۰۶. ۳۸) شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳. ۳۹) ر.ک: تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۹۸؛ الغدیر، ج ۵ و ۶. ۴۰) تفسیر فخر رازی، ج ۳، ص ۲۵۹. ۴۱) در تعارض العقل و النقل، ج ۱، ص ۲۰۱. ۴۲) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۵۷، کتاب الاستئذان؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۴۸۱، کتاب الجنّة و صفّة نعیما، باب یدخل الجنّة اقوام افئدتهم مثل افئدة الطیر. ۴۳) صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۷، تفسیر سوره ق؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۴۸۲، باب النار یدخلها الجبارون والجنّة یدخلها الضعفاء. ۴۴) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۶۸، باب الدعاء نصف اللیل، کتاب الدعوات؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۸۳، باب الترغیب فی الدعاء و الذکر فی آخر اللیل. ۴۵) النهج الأحمد، ج ۱، ص ۳۷، به نقل از العبر، ذهبی، ج ۲، ص ۱۴۶. ۴۶) همان. ۴۷) کامل، ابن اثیر، ج ۸، ص ۸۳. ۴۸) النهج الأحمد. ۴۹) المذاهب الاسلامیة، ص ۳۵۴. ۵۰) الکامل فی التاریخ، حوادث سال ۴۲۹. ۵۱) الکامل فی التاریخ، حوادث سال ۴۵۸. ۵۲) ر.ک: تناقضات البانی، سقاف، ج ۲، ص ۷۲ و ج ۳، ص ۱۵۸. ۵۳) روضة المحتاجین لمعرفة قواعد الدین، ص ۳۸۴. ۵۴) تناقضات الألبانی الواضحات، حسن بن علی سقاف شافعی. ۵۵) تناقضات البانی، ج ۲، ص ۲۴۴. ۵۶) صحیح سنن ابن ماجه، ناصرالدین البانی، ج ۲، ص ۴۸، رقم ۱۹۳۹. ۵۷) ارواء غلیلہ، ج ۷، ص ۲۷۰. ۵۸) ر.ک: تهذیب التهذیب؛ تهذیب الکمال. ۵۹) سلسله الاحادیث الصحیحة، ج ۵، ص ۲۶۲. ۶۰) تناقضات الألبانی الواضحات، حسن بن علی سقاف، ج ۲، ص ۲۴۸ و ۲۴۹. ۶۱) سنن ترمذی، ج ۲، ص ۳۲۰؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۴. ۶۲) شرح السنّة، بر بهاری، ص ۱۰۶. ۶۳) دعوة التقرب بین الادیان، ج ۴، ص ۱۴۲۲ و ۱۵۴۳. ۶۴) سلسله الاحادیث الصحیحة، ج ۶، ص ۶۷۶. ۶۵) شرح السنّة، بر بهاری، به نقل از السلفیة الوهابیة، سقاف، ص ۵۴. ۶۶) شرح السنّة، بر بهاری، ص ۹۲. ۶۷) همان، ص ۹۲. ۶۸) دفع شبهة التشبیہ، ابن جوزی، ص ۱۱. ۶۹) تذکرة الحفاظ، ج ۴، ص ۱۴۹۶؛ الوافی بالوفیات، ج ۷، ص ۱۵؛ شذرات الذهب، ج ۶، ص ۸۰. ۷۰) ابن تیمیہ، حیاته و عقایدہ، ص ۵۷. ۷۱) البداية و النهایة، ج ۱۴، ص ۴. ۷۲) البداية و النهایة، ج ۱۴، ص ۵۲. ۷۳) المنهل الصافی و المستوفی بعد الوافی، ص ۳۴۰. ۷۴) مرآة الجنان، ج ۴، ص ۲۷۷. ۷۵) الکامل فی التاریخ، ج ۱۲، ص ۳۵۸. ۷۶) جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب «وهابیت، مبانی فکری و کارنامه عملی» تألیف دانشمند فرزانه و فقیه توانا حضرت آیت الله سبحانی، ص ۲۱ - ۲۴. و جهت آگاهی از جنایات مغول و روابط آنان با صلیبیون بر ضد اسلام، رجوع شود به کتاب «تاریخ مغول» اثر محقق توانمند آقای عباس اقبال آشتیانی، ص ۱۹۱ و ۱۹۷ و ۲۲۶ به بعد. ۷۷) البدر الطالع، ج ۲، ص ۲۶۰. ۷۸) سوره آل عمران، آیه ۱۰۳. ۷۹) سوره حجرات، آیه ۱۰. ۸۰) مجموعه الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۶۰. ۸۱) التوسل و الوسیلة، ص ۱۵۶. ۸۲) الهدیة السیئة، ص ۴۰. ۸۳) زیارة القبور، ص ۱۷ و ۱۸. ۸۴) اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۳ و ۲۹۵. ۸۵) مجموعه الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۱۷. ۸۶) الفتاوی، ج ۵، ص ۱۹۲. ۸۷) رحلة ابن بطوطه، ص ۹۵؛ الدرر الكامنة، ابن حجر عسقلانی، ج ۱، ص ۱۵۴. ۸۸) منهاج السنّة، ج ۵، ص ۱۰۱ و ۱۰۲، ج ۷، ص ۲۱۵. ۸۹) منهاج السنّة، ج ۳، ص ۴۵۶. ۹۰) منهاج السنّة، ج ۷، ص ۱۷۸. ۹۱) همان، ج ۵، ص ۵۱۱. ۹۲) منهاج السنّة، ج ۷، ص ۵۱۵. ۹۳) همان ص ۵۳. ۹۴) منهاج السنّة، ج ۷، ص ۹۶. ۹۵) همان، ص ۴۰۰. ۹۶) همان، ج ۵، ص ۳۹۶. ۹۷) همان، ج ۶، ص ۳۰۰ و ۳۰۵ و ۳۱۹ و ۳۲۶ و ۳۶۲. ۹۸) منهاج السنّة، ج ۷، ص ۲۹۹. ۹۹) الفرقان بین الاولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان، ابن تیمیہ، ص ۷۰. ۱۰۰) همان، ص ۵۷. ۱۰۱) زیارة، ص ۲۳ و ۳۴. ۱۰۲) سلسله الاحادیث الصحیحة، حدیث ۱۷۵۰. ۱۰۳) تفسیر ابن تیمیہ معروف به تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۲۵۳. ۱۰۴) سوره آل عمران، آیه ۷. ۱۰۵) ر.ک: الوافی بالوفیات، صفدی، ج ۷، ص ۲۰؛ تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۳۳۸. ۱۰۶) مقدمه کتاب اصول التفسیر، ابن تیمیہ. ۱۰۷) منهاج السنّة، ج ۱، ص ۴۷۴. ۱۰۸) زیارة القبور، ص ۱۵۶. ۱۰۹) الهدیة السنیة، ص ۴۰. ۱۱۰) زیارة القبور، ص ۱۷ و ۱۸. ۱۱۱) منهاج السنّة، ج ۲، ص ۴۳۵ - ۴۳۷. ۱۱۲) اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۳ - ۲۹۵. ۱۱۳) الفتاوی، ج ۵، ص ۱۹۲. ۱۱۴) تفسیر سوره نور، ابن تیمیہ، ص ۱۷۸ و ۱۷۹. ۱۱۵) السلفیة، ص ۱۳۴. ۱۱۶) سوره قلم، آیه ۴۲. ۱۱۷) تفسیر طبری، مجلد ۵، جزء ۸، ص ۲۰۱ و ۲۰۲. ۱۱۸) سوره ذاریات، آیه ۴۷. ۱۱۹) تفسیر طبری، ج ۲۷، ص ۷. ۱۲۰) منهاج السنّة، ج ۴، ص ۱۰۴. ۱۲۱) ر.ک: سلسله الاحادیث الصحیحة، البانی، ج ۵، ص ۲۶۱. ۱۲۲) ر.ک: سلسله الاحادیث



الصحيحة، الباني، ج ۵، ص ۲۶۱ - ۲۶۴. ۱۲۳. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۶. ۱۲۴. منهاج السنة، ج ۵، ص ۱۷۵. ۱۲۵. همان، ص ۱۶۳. ۱۲۶. همان، ج ۱، ص ۳۸. ۱۲۷. الحقائق الجليئة، ص ۳۱ و ۳۲. ۱۲۸. مرآة الجنان، ج ۴، ص ۲۷۷. ۱۲۹. دفع شبهة من شبه و تمرد، ص ۲۱۶. ۱۳۰. الدرر الكامنة، ج ۴، ص ۳۰۸. ۱۳۱. اتحاف السادة المتقين، ج ۱، ص ۱۰۶. ۱۳۲. الدرر الكامنة، ج ۱، ص ۱۵۰. ۱۳۳. المقالات السنية، ص ۴۳ به نقل از او. ۱۳۴. همان، به نقل از ابن حجر. ۱۳۵. منهاج السنة، ج ۷، ص ۱۲۲. ۱۳۶. كنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۷. ۱۳۷. مسند احمد، ج ۱، ص ۳ و ۱۵۱. ۱۳۸. سورة نور، آیه ۱۲. ۱۳۹. منهاج السنة، ج ۷، ص ۱۲۲ - ۱۳۰. ۱۴۰. سورة تحريم، آیه ۶. ۱۴۱. سورة زمر، آیه ۱۵؛ سورة شوری، آیه ۴۵. ۱۴۲. صحيح بخاری. ۱۴۳. همان، ج ۵، ص ۲۲، باب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام. ۱۴۴. كنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۸. ۱۴۵. كنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۷. ۱۴۶. منهاج السنة، ج ۷، ص ۱۲۲ - ۱۳۰. ۱۴۷. تفسير كشاف، زمخشری، ج ۱، ص ۳۶۹؛ تفسير مراغی، ج ۳، ص ۱۷۵. ۱۴۸. منهاج السنة، ج ۷، ص ۱۲۲ - ۱۳۰. ۱۴۹. منهاج السنة، ج ۷، ص ۱۲۲ - ۱۳۰. ۱۵۰. حاشیه شیخ زاده بر تفسير بیضاوی، ج ۱، ص ۶۳۴. ۱۵۱. در المثنور، ج ۲، ص ۲۳ و ۲۳۱. ۱۵۲. منهاج السنة، ج ۳، ص ۴. ۱۵۳. مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۲. ۱۵۴. سورة نساء، آیه ۲۷. ۱۵۵. منهاج السنة، ج ۴، ص ۲۰. ۱۵۶. منهاج السنة، ج ۴، ص ۲۱. ۱۵۷. منهاج السنة، ج ۷، ص ۱۳۹ - ۱۴۳. ۱۵۸. همان. ۱۵۹. منهاج السنة، ج ۷، ص ۱۳۹ - ۱۴۳. ۱۶۰. منهاج السنة، ج ۴، ص ۵ و ۶. ۱۶۱. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۷. ۱۶۲. منهاج السنة، ج ۴، ص ۲۵ - ۲۷. ۱۶۳. تفسير قرطبي، ج ۱۶، ص ۱. ۱۶۴. البحر المحيط، ج ۷، ص ۵۰۷. ۱۶۵. فتح القدير، ج ۴، ص ۵۲۴. ۱۶۶. روح المعانی، ج ۲۵، ص ۱۰. ۱۶۷. جامع البيان، ج ۲۰، ص ۸۶. ۱۶۸. تفسير قرطبي، ج ۱۰، ص ۳۴۶. ۱۶۹. اتقان سيوطي ج ۱ ص ۱۶. ۱۷۰. تفسير قرطبي، ج ۱۲، ص ۱. ۱۷۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۲۵ - ۲۷. ۱۷۲. تفسير كشاف، زمخشری، ج ۴، ص ۲۱۹ و ۲۲۰. ۱۷۳. التفسير الكبير، ج ۲۷، ص ۱۶۷. ۱۷۴. البحر المحيط، ج ۷، ص ۵۱۶. ۱۷۵. تفسير نیشابوری در حاشیه تفسير طبری، ج ۲۵، ص ۳۳. ۱۷۶. تفسير ابو السعود، ج ۸، ص ۳۰. ۱۷۷. منهاج السنة، ج ۴، ص ۲۵ - ۲۷. ۱۷۸. سورة شعراء، آیه ۱۰۷ و ۱۰۹. ۱۷۹. سورة هود، آیه ۵۱. ۱۸۰. سورة شعراء، آیه ۱۴۳ - ۱۴۵. ۱۸۱. سورة سبأ، آیه ۴۷. ۱۸۲. سورة فرقان، آیه ۵۷. ۱۸۳. منهاج السنة، ج ۴، ص ۱۰۴. ۱۸۴. منهاج السنة، ج ۴، ص ۱۰۴. ۱۸۵. دراسات اللیب فی الاسوة الحسنه بالحبيب، ص ۲۳۱ - ۲۳۷. ۱۸۶. شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۲۱. ۱۸۷. نیل الاوطار، ج ۲، ص ۳۲۸. ۱۸۸. ذخائر العقبی، ص ۱۶. ۱۸۹. صحيح سنن الترمذی، ج ۳، ص ۵۴۳. ح ۳۷۸۸. ۱۹۰. صحيح الجامع الصغير، ج ۱، ص ۸۴۲. ح ۲۴۵۷. ۱۹۱. المطالب العالی، ج ۴، ص ۶۵. ح ۳۹۷۲. ۱۹۲. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۲۸. ۱۹۳. اتحاف الخیرة المهره، ج ۹، ص ۲۷۹. ۱۹۴. المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۵۳۶. ۱۹۵. ینابيع الموده، ج ۱ ص ۱۲۰. رقم ۴۵. ۱۹۶. مختصر التحفة، ص ۵۲. ۱۹۷. كنز العمال، ج ۱، ص ۳۷۹. ح ۱۶۵۰. ۱۹۸. مسند علی علیه السلام، ص ۱۹۲، ح ۶۰۵۰. ۱۹۹. صحيح صفة صلاة النبي صلى الله عليه وآله، ص ۲۹. ۲۰۰. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸، ۴۵۷۶. ۲۰۱. تفسير ابن كثير، ج ۴، ص ۱۲۲. ۲۰۲. البداية و النهاية، ابن كثير، ج ۵، ص ۲۲۸. ۲۰۳. مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷۰. ۲۰۴. محاسن التأويل، ج ۱۴، ص ۳۰۷. ۲۰۵. جواهر العقدين، ص ۲۳۶. ۲۰۶. تهذيب اللغة، ج ۲، ص ۲۶۴. ۲۰۷. منهاج السنة، ج ۷، ص ۳۱۹. ۲۰۸. سلسلة الاحاديث الصحيحة، ح ۱۷۵۰. ۲۰۹. منهاج السنة، ج ۷، ص ۵۵. ۲۱۰. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۵۲. ۲۱۱. سنن نسائي، ج ۵، ص ۱۳۲ و ۱۳۴ و ۱۳۶ و ۱۵۴. ۲۱۲. المصنف، ج ۶، ص ۳۶۶ و ۳۶۸. ۲۱۳. صحيح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۷۶. ۲۱۴. المعجم الكبير، ج ۵، ص ۱۶۶؛ المعجم الصغير، ج ۱، ص ۱۱۹. ۲۱۵. مسند بزار، ج ۲، ص ۱۳۳ و ۲۳۵ و ج ۳، ص ۳۵. ۲۱۶. المختارة، ج ۲، ص ۱۰۵ و ۱۰۶. ۲۱۷. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸. ۲۱۸. السنة، ج ۲، ص ۵۶۶. ۲۱۹. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵. ۲۲۰. سلسلة الاحاديث الصحيحة، ج ۴، ص ۳۴۶. ۲۲۱. لسان الميزان، ج ۶، ص ۳۱۹. ۲۲۲. منهاج السنة، ج ۷، ص ۳۵۹ - ۳۶۱. ۲۲۳. الجامع الصحيح، ج ۵، ص ۶۳۸. ۲۲۴. خصائص امير المؤمنين عليه السلام، ص ۳. ۲۲۵. تاريخ امام علي عليه السلام از تاريخ دمشق، ج ۱، ص ۱۱۷. ۲۲۶. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳۰. ۲۲۷. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴. ۲۲۸. منتخب كنز العمال در حاشیه مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۵. ۲۲۹.

شرح المواهب اللدنیة، ج ۱، ص ۲۷۳. ۲۳۰) فتح الباری فی شرح صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۱۷. ۲۳۱) منهاج السنه، ج ۲، ص ۲۰۴. ۲۳۲) همان، ص ۲۰۸. ۲۳۳) الخصائص الكبرى، ج ۲، ص ۱۴۰. ۲۳۴) لفظ اللآلی، ص ۲۲۲ و ۲۲۳؛ فیض القدیر، ج ۶، ص ۳۶۶. ۲۳۵) الاستیعاب در حاشیه الاصابه، ج ۲، ص ۴۸۱. ۲۳۶) فتح الباری، ج ۱، ص ۵۴۳. ۲۳۷) صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب التعاون فی بناء المسجد. ۲۳۸) همان، کتاب الجهاد و السیر، باب مسح الغبار. ۲۳۹) الاحسان به ترتیب صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۱۰۵. ۲۴۰) همان، ج ۸، ص ۲۶۰ و ج ۹، ص ۱۰۵. ۲۴۱) فتح الباری، ج ۱۳، ص ۸۵ و ۸۶. ۲۴۲) منهاج السنه، ج ۳، ص ۹. ۲۴۳) همان، ج ۴، ص ۱۰۴. ۲۴۴) سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب. ۲۴۵) خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۷۸؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۷؛ فضائل الصحابه، ج ۳، ص ۶۰۵. ۲۴۶) الاحسان به ترتیب صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۴۲. ۲۴۷) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۰. ۲۴۸) الاصابه، ج ۲، ص ۵۰۹. ۲۴۹) الثقات، ج ۶، ص ۱۴۰. ۲۵۰) منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴. ۲۵۱) سلسله الاحادیث الصحیحه، ح ۲۲۲۳. ۲۵۲) منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۸۶. ۲۵۳) فتح الباری، ج ۶، ص ۲۲۱ و ۲۲۲. ۲۵۴) الموضوعات، ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۵۵ - ۳۵۷. ۲۵۵) النکت البدیعات، ص ۲۹۴. ۲۵۶) منهاج السنه، ج ۳، ص ۹؛ الفتاوی، ج ۴، ص ۴۱۵. ۲۵۷) القول المسدد، ص ۲۶. ۲۵۸) همان، ص ۳۱. ۲۵۹) اللآلی المصنوعه فی الاحادیث الموضوعه، ج ۱، ص ۳۴۷. ۲۶۰) منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۳۸؛ مجموع فتاوی، ج ۴، ص ۴۱۰. ۲۶۱) اللآلی المصنوعه، ج ۱، ص ۳۳۴. ۲۶۲) لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۲۳. ۲۶۳) منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۳۸. ۲۶۴) صحیح بخاری، تفسیر سوره بقره، باب قوله: «مانسخ من آیه أونسها نات بخیر منها أومثلها». سوره بقره، آیه ۱۰۶. ۲۶۵) فتح الباری، ج ۸، ص ۱۶۷. ۲۶۶) مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶؛ المعجم الكبير، ج ۲، ص ۲۲۹ و ۲۳۰. ۲۶۷) المغنی عن حمل الأسفار، ج ۲، ص ۹۱۹ و ۹۲۰. ۲۶۸) منهاج السنه، ج ۴، ص ۹۹. ۲۶۹) المطالب العالیه، ج ۴، ص ۲۹۷. ۲۷۰) مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۳۹۷ و ج ۳، ص ۱۹۴ و ۱۹۵. ۲۷۱) لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹. ۲۷۲) المعجم الكبير، ج ۲۳، ص ۳۸۰. ۲۷۳) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۲. ۲۷۴) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۰. ۲۷۵) شرح المواهب اللدنیة، ج ۱، ص ۲۷۳. ۲۷۶) منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۵۵. ۲۷۷) سوره مائده، آیه ۴۴. ۲۷۸) برای بیشتر روشن شدن موضوع فدک، به کتاب «شیعه شناسی و پاسخ به شبهات» از نویسنده مراجعه شود. ۲۷۹) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶. ۲۸۰) منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۳۷ و ۱۳۸. ۲۸۱) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۹۵؛ صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۳؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲. ۲۸۲) مسند احمد، ج ۳، ص ۴۸۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۶۵. ۲۸۳) مسند احمد، ج ۶، ص ۳۲۳؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۰. ۲۸۴) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۱؛ المعجم الكبير، ج ۲۳، ص ۳۸۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰. ۲۸۵) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۶۰ و ج ۳، ص ۱۳۵۷. ۲۸۶) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۳۵۹ و ج ۴، ص ۱۶۰۲؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱. ۲۸۷) مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۳ و ۳۵۴؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۰۹۶؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۱. ۲۸۸) منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۵. ۲۸۹) تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۱۸۸؛ عقد الفرید، ج ۳، ص ۶۴. ۲۹۰) تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۸ و ۱۹۹؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۳۰ - ۱۳۴. ۲۹۱) بیعه علی بن ابی طالب فی ضوء الروایات الصحیحه، ص ۱۹۳. ۲۹۲) امام علی علیه السلام از تاریخ الاسلام، ص ۴۸۴. ۲۹۳) تاریخ خلیفه، ص ۱۹۶. ۲۹۴) بیعه علی بن ابی طالب، ص ۱۹۶. ۲۹۵) التاریخ الصغیر، بخاری، ص ۱۲۵. ۲۹۶) بیعه علی بن ابی طالب، ص ۲۰۱. ۲۹۷) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۰۸. ۲۹۸) الرياض النضرة، ج ۳، ص ۲۰۲. ۲۹۹) بیعه علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۲۰۵. ۳۰۰) مناقب الشافعی، رازی، ص ۱۲۵. ۳۰۱) الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۳۱. ۳۰۲) الاختلاف فی اللفظ و الرد علی الجهمیة و المشتبهه، ص ۴۱. ۳۰۳) اعتقاد اهل السنه، ص ۴۶. ۳۰۴) منهاج القاصدین، ابن قدامه، ص ۷۷. ۳۰۵) عقیده السلف و اصحاب الحدیث، صابونی، ص ۲۹۲. ۳۰۶) الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۶. ۳۰۷) الامامة من أبتکار الأفكار فی اصول الدین، ص ۳۰۰ - ۳۰۲. ۳۰۸) شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۱۲ و ۲۱۳. ۳۰۹) شرح العقیده الطحاویة، ص ۷۲۲. ۳۱۰) فتح الباری، ج ۷، ص ۷۲. ۳۱۱) منهاج السنه، ابن تیمیه،

ج ۸ ص ۴۵۹ و ۴۶۰ (۳۱۲)؛ سوره توبه، آیه ۴۰ (۳۱۳)؛ سوره یونس، آیه ۶۲ (۳۱۴)؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۳۸ و ۴۳۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۰۷ (۳۱۵)؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۳۷، باب من جلس عند المصیبه يعرف فيه الحزن؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۱۴ (۳۱۶)؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۳۷ (۳۱۷)؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲۸ (۳۱۸)؛ مسند طیالسی، ج ۱، ص ۲۱۷ (۳۱۹)؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱۰؛ المعجم الأوسط، بیهقی، ج ۴، ص ۳۶۵؛ المعجم الصغير، ج ۱، ص ۳۶۶ (۳۲۰)؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۷؛ شعب الایمان، بیهقی، ج ۷، ص ۳۷۸ (۳۲۱)؛ منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۴۳ و ۲۴۴ (۳۲۲)؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۴۹؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۱۵۳ (۳۲۳)؛ سوره مجادله، آیه ۱ (۳۲۴)؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۶۶ (۳۲۵)؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۳۳؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۹۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۶ (۳۲۶)؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۴۵ (۳۲۷)؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۳۴۰ (۳۲۸)؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۱۲ (۳۲۹)؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۳۰ و ۱۳۱؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۴ (۳۳۰)؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۰۴؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۲۵ (۳۳۱)؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۴۰۲؛ سنن نسائی، ج ۶، ص ۱۱۷ (۳۳۲)؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۵۶۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۴۹ (۳۳۳)؛ الترغیب و التهیب، منذری، ج ۳، ص ۲۳۷؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۶۰ (۳۳۴)؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۲۷ (۳۳۵)؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۲۲؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۳۳ (۳۳۶)؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۲۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۷۶ (۳۳۷)؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۴۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۸ (۳۳۸)؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۵۹۱؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۳۲ (۳۳۹)؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۸؛ الترغیب و التهیب، ج ۳، ص ۹۹ (۳۴۰)؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۳؛ الترغیب و التهیب، ج ۳، ص ۱۴۴ (۳۴۱)؛ منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۴۴ (۳۴۲)؛ همان، ص ۲۴۸ و ۲۴۹ (۳۴۳)؛ الآحاد و المثانی، ج ۵، ص ۳۶۳ (۳۴۴)؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷ (۳۴۵)؛ المعجم الكبير، ج ۱، ص ۱۰۸ و ج ۲، ص ۴۰۱ (۳۴۶)؛ الذریة الطاهرة، ج ۱، ص ۱۲۰ (۳۴۷)؛ تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۱۵۶ (۳۴۸)؛ ذخائر العقبی، ج ۱، ص ۳۹ (۳۴۹)؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۳ (۳۵۰)؛ الکامل، ج ۲، ص ۳۵۱ (۳۵۱)؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۶۶، رقم ۱۳۲۱ (۳۵۲)؛ سؤالات البرقانی، ج ۱، ص ۲۲ (۳۵۳)؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۳۵ (۳۵۴)؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۶۱ (۳۵۵)؛ سوره احزاب، آیه ۵۷ (۳۵۶)؛ منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۴۷ و ۲۴۸ (۳۵۷)؛ صحیح بخاری، باب مناقب فاطمة علیها السلام (۳۵۸)؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۷۷ (۳۵۹)؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹ (۳۶۰)؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۵ (۳۶۱)؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۰ (۳۶۲)؛ اهل البیت علیهم السلام، توفیق ابو علم، ص ۱۸۴ (۳۶۳)؛ منهاج السنه، ج ۴، ص ۴۱ (۳۶۴)؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۷؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۰ (۳۶۵)؛ البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۳۵ (۳۶۶)؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۵۲، رقم ۳۷۶۵۳ (۳۶۷)؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۹؛ صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۱ (۳۶۸)؛ صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۱ (۳۶۹)؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۵۷ (۳۷۰)؛ فرائد السمطین، ج ۲، ص ۶۸ (۳۷۱)؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۱۰۷؛ ذخائر العقبی، ص ۱۲۳ (۳۷۲)؛ ترجمه امام الحسن علیه السلام از تاریخ دمشق، ص ۵ (۳۷۳)؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۸ (۳۷۴)؛ همان، کتاب اللباس؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۲۳۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۹ (۳۷۵)؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۴؛ حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۳۵ (۳۷۶)؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۲۲؛ فیض القدیر، ج ۳، ص ۴۱۵ (۳۷۷)؛ سنن بیهقی، ج ۴، ص ۳۳۱؛ البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۳۷ (۳۷۸)؛ البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۳۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۸۹؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۳۸ (۳۷۹)؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۹ (۳۸۰)؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۸ (۳۸۱)؛ همان (۳۸۲)؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۷ (۳۸۳)؛ مسند احمد، ج ۹، ص ۲۳۲، رقم حدیث ۹۴۷۸ (۳۸۴)؛ صواعق المحرقة، ص ۸۲ (۳۸۵)؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۵۳ (۳۸۶)؛ الاستیعاب در حاشیه الاصابة، ج ۱، ص ۳۶۹ (۳۸۷)؛ الفصول المهمة، ص ۱۵۵ (۳۸۸)؛ سوره احزاب، آیه ۴۵ (۳۸۹)؛ سوره هود، آیه ۱۰۳ (۳۹۰)؛ نور الابصار، ص ۱۴۰ (۳۹۱)؛ علموا اولادکم محبة آل بیت النبی صلی الله علیه وآله، ص ۱۲۴ (۳۹۲)؛ الفصول المهمة، ص ۱۵۷ (۳۹۳)؛ ترجمه امام حسن علیه السلام از تاریخ دمشق، ص ۱۴۳ (۳۹۴)؛ همان، ص ۱۴۸؛ البدایة و النهایة، ج

۸، ص ۳۸. ۳۹۵) ترجمہ امام حسن علیہ السلام، ابن عساکر، ص ۱۴۱ و ۱۴۲. ۳۹۶) البدایۃ و النہایۃ، ج ۸، ص ۳۷ و ۳۸. ۳۹۷) و فیات الاعیان، ابن خلکان، ج ۲، ص ۶۸. ۳۹۸) عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۲۰. ۳۹۹) الفصول المهمۃ، ص ۱۸۳. ۴۰۰) ربیع الابرار، ص ۲۱۰. ۴۰۱) صفۃ الصفوۃ، ج ۱، ص ۳۲۱؛ اسد الغابہ، ج ۳، ص ۲۰، چاپ مصر. ۴۰۲) الإستیعاب، ج ۱، ص ۳۹۳. ۴۰۳) تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۲۱. ۴۰۴).] نظم درر المسطین، زرنندی، ص ۲۰۹، ۴۰۵) وسیلۃ المآل، حضر می، ص ۱۸۳. ۴۰۶) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۳، کتاب فضائل الصحابہ، باب مناقب الحسن و الحسین. ۴۰۷) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۶. ۴۰۸) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۷. ۴۰۹) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۳، رقم ۳۸۶۱. ۴۱۰) المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۲۷۴؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۶۲؛ تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۵۰. ۴۱۱) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱. ۴۱۲) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۷. ۴۱۳) ذخائر العقبی، ص ۱۲۶. ۴۱۴) کنز العمال، ج ۷، ص ۱۱۰؛ اسد الغابۃ، ج ۲، ص ۲۱. ۴۱۵) اسد الغابۃ، ج ۳، ص ۵. ۴۱۶) نظم درر السمطین، زرنندی، ص ۲۰۸؛ البدایۃ و النہایۃ، ج ۸، ص ۲۲۵. ۴۱۷) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷. ۴۱۸) الاصابۃ، ج ۱، ص ۳۳۳. ۴۱۹) همان. ۴۲۰) کامل سلیمان، حسن بن علی علیہما السلام، ص ۱۷۳. ۴۲۱) کامل سلیمان، حسن بن علی علیہما السلام، ص ۱۴۷. ۴۲۲) الاصابۃ، ج ۱، ص ۳۳۵. ۴۲۳) تہذیب التہذیب، ج ۲، ص ۲۹۹. ۴۲۴) نظم درر السمطین، ص ۲۰۸. ۴۲۵) مرآۃ الجنان، ج ۱، ص ۱۳۱. ۴۲۶) تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۳۹. ۴۲۷) ابوالشہداء، ص ۱۹۵. ۴۲۸) علموا أولادکم محبۃ آل بیت النبوی، ص ۱۳۳. ۴۲۹) اعلام النساء، ج ۱، ص ۲۸. ۴۳۰) منهاج السنۃ، ج ۴، ص ۱۶۸ و ۱۶۹. ۴۳۱) تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷. ۴۳۲) کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۸۱. ۴۳۳) ترجمہ امام حسین علیہ السلام از تاریخ دمشق، ص ۴۵. ۴۳۴) کفایۃ الطالب، ص ۳۴۱. ۴۳۵) همان، بہ نقل از طبرانی. ۴۳۶) المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷. ۴۳۷) المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷. ۴۳۸) همان. ۴۳۹) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۰. ۴۴۰) تحفۃ الاحوذی بشرح صحیح الترمذی، ج ۱۰، ص ۲۷۲. ۴۴۱) سلسلۃ الاحادیث الصحیحۃ، ج ۲، ص ۴۲۳ - ۴۲۶. ۴۴۲) همان، ص ۴۲۴. ۴۴۳) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱. ۴۴۴) الصحیح المسند من فضائل الصحابۃ، ص ۲۵۷. ۴۴۵) تہذیب خصائص الامام علی علیہ السلام، ص ۹۹، ح ۱۲۴. ۴۴۶) خصائص امیر المؤمنین علیہ السلام، تحقیق آل زہوی، ص ۱۰۷، ح ۱۴۰. ۴۴۷) مسند احمد با تحقیق حمزہ احمد الزین، ج ۱، ص ۱۰۱ و ۱۹۵ و ۲۰۴ و ۲۵۹. ۴۴۸) صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۱۳؛ مؤسسۃ الرسالۃ. ۴۴۹) تحفۃ الاحوذی، ج ۱۰، ص ۱۸۶؛ فیض القدر، ج ۳، ص ۵۵۰؛ الانساب، ج ۳، ص ۴۷۷. ۴۵۰) تحفۃ الاحوذی، ج ۱۰، ص ۱۴۹ و ۱۵۰. ۴۵۱) الضعفاء الکبیر، ص ۱۶۶. ۴۵۲) دیوان الضعفاء و المتروکین، ص ۳۳۲. ۴۵۳) تاریخ ابن عساکر، ترجمہ امام علی علیہ السلام، ج ۲، ص ۶۵. ۴۵۴) طبقات المدلسین، ص ۲۷. ۴۵۵) ر.ک: میزان الاعتدال، تہذیب التہذیب و لسان المیزان ترجمہ محمد بن کثیر. ۴۵۶) نصب الرایۃ، ج ۳، ص ۱۵۵؛ تحقیق الغایۃ، ص ۳۰۹؛ طبقات المدلسین، ابن حجر، ص ۱۶. ۴۵۷) الکفایۃ، خطیب بغدادی، ص ۳۵۵، بہ نقل از شعبۃ بن الحجاج. ۴۵۸) تہذیب التہذیب، ج ۳، ص ۲۰۵. ۴۵۹) سنن ابن ماجہ، ج ۱، ص ۳۶ - ۳۸. ۴۶۰) طبقات المدلسین، ص ۲۰. ۴۶۱) سلسلۃ الاحادیث الضعیفہ، البانی، ج ۳، ص ۶۶. ۴۶۲) سلسلۃ الاحادیث الضعیفہ، البانی، ج ۳، ص ۶۶. ۴۶۳) کتاب المجروحین، ج ۱، ص ۲۲۴. ۴۶۴) وکیع، اخبار القضاۃ، ج ۲، ص ۴۲۱ - ۴۲۶. ۴۶۵) همان، ص ۴۲۷. ۴۶۶) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۶۶. ۴۶۷) صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱، ص ۹۷. ۴۶۸) کتاب المجروحین، ج ۱، ص ۲۱۶. ۴۶۹) تقریب التہذیب، ج ۱، ص ۱۴۱. ۴۷۰) تحقیق الغایۃ بترتیب الرواۃ المترجم لهم فی نصب الرایۃ، ص ۱۲۰. ۴۷۱) تذکرۃ الموضوعات، ص ۲۴۸. ۴۷۲) تہذیب التہذیب، ج ۶، ص ۳۶۹. ۴۷۳) موارد الضمان الی زوائد ابن حبان، ص ۵۳۸. ۴۷۴) میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۶۶۹؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۴۱۱؛ المغنی، ذہبی، ص ۲۱۵. ۴۷۵) مسند احمد، ج ۱، ص ۸۰. ۴۷۶) المغنی، ص ۳۵۵؛ دیوان الضعفاء، ص ۱۷۵. ۴۷۷) میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۹۲. ۴۷۸) قانون الموضوعات، ص ۲۴۹. ۴۷۹) تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۳۰۷. ۴۸۰) کتاب المجروحین، ج ۳، ص ۱۲۴. ۴۸۱) میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۴۰۰. ۴۸۲) دیوان الضعفاء و المتروکین، ص ۳۳۹. ۴۸۳) المغنی، ص ۱۹۶. ۴۸۴) تہذیب التہذیب، ج ۱، ص ۴۴۱. ۴۸۵) تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۱۹۲.

(۴۸۶) میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۶ (۴۸۷) همان (۴۸۸) تہذیب التہذیب، ج ۱۱، ص ۴۳۴ (۴۸۹) تہذیب التہذیب، ج ۵، ص ۸؛ کتاب المجروحین، ج ۲، ص ۸؛ الاحکام، ابن حزم، ج ۷، ص ۱۰۱؛ المحلّی، ج ۱۱، ص ۲۷۶؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۴۰؛ تاریخ بخاری (الکبیر)، ج ۴، ص ۳۵۰ (۴۹۰) موضح اوہام الجمع و التفریق، ج ۲، ص ۱۷۸، چاپ حیدرآباد (۴۹۱) ر.ک: المجروحین، ابن حبان؛ میزان الاعتدال، ذہبی (۴۹۲) لسان المیزان، ج ۳، ص ۴۲۷ (۴۹۳) همان (۴۹۴) میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۹۶ (۴۹۵) میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۷۱ (۴۹۶) کتاب المجروحین، ج ۳، ص ۱۱۱ (۴۹۷) تہذیب التہذیب، ترجمہ اصیغ بن فرج (۴۹۸) کتاب المجروحین، ج ۲، ص ۱۰۴ (۴۹۹) دیوان الضعفاء و المتروکین، ص ۲۵۶ (۵۰۰) علل الحدیث، ج ۲، ص ۳۸۲، چاپ سلفیہ مصر (۵۰۱) المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۸۵ و ۸۶ (۵۰۲) الزوائد، ج ۸، ص ۱ (۵۰۳) کتاب المجروحین، ج ۳، ص ۴۸ (۵۰۴) میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۷۹؛ الموضوعات، ابن جوزی، ج ۱، ص ۴۱ (۵۰۵) تہذیب التہذیب، ج ۱۰، ص ۴۸۸ (۵۰۶) سنن ترمذی، ج ۴، ص ۶۸۳؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۳۵؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۹۸ (۵۰۷) التاج الجامع للأصول، ج ۵، ص ۳۷۵ (۵۰۸) لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹ و ۳۲۰ (۵۰۹) الدرر الكامنة، ج ۱، ص ۱۵۳ (۵۱۰) الدرر الكامنة، ج ۱، ص ۱۵۵ (۵۱۱) الفتاوی الحدیثیہ، ص ۱۱۴ (۵۱۲) الحاوی فی سیرۃ الطحاوی، ص ۲۶ (۵۱۳) الرسائل الغماریہ، ص ۱۲۰ و ۱۲۱ (۵۱۴) التنبیہ و الردّ، سقاف، ص ۷ (۵۱۵) التوفیق الربّانی فی الردّ علی ابن تیمیہ، ص ۸۵ (۵۱۶) المقالات السنیہ، ص ۲۰۰ (۵۱۷) نحو انقاز التاريخ الاسلامی، ص ۳۵ (۵۱۸) منہاج السنہ، ج ۴، ص ۱۰۴ (۵۱۹) سلسلہ الاحادیث الصحیحہ، رقم حدیث ۲۲۲۳ (۵۲۰) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۴، ح ۱۴۷۳۷ (۵۲۱) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۸، ح ۴۶۴۰ (۵۲۲) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۵، ح ۴۶۵۷؛ مسند ابی یعلیٰ، ج ۲، ص ۲۵۹، ح ۱۵۹۹ (۵۲۳) سنن ابن ماجہ، ج ۱، ص ۴۳، ح ۱۱۶؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۴۰۱، ح ۱۸۵۰۶؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸، ح ۴۵۷۶ (۵۲۴) کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۱، ح ۳۲۸۹۹ (۵۲۵) تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۰۱، ح ۸۸۳۲؛ طبقات الحنابلہ، ج ۱، ص ۳۲۰ (۵۲۶) مناقب خوارزمی، ص ۳۲۳، ح ۳۳۰ (۵۲۷) تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۸۸، ح ۸۸۸ (۵۲۸) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۲۰، ح ۱۳۱، کتاب الایمان؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۰۱، ح ۳۷۳۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۵، ح ۶۴۳؛ سنن ابن ماجہ، ج ۱، ص ۴۲، ح ۱۱۴ (۵۲۹) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۴۹، ح ۳۷۱۷؛ المصنّف، ابن ابی شیبہ، ج ۱۲، ص ۷۷، ح ۱۲۱۶۳ (۵۳۰) الرياض النضرة، ج ۳، ص ۱۶۷؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۰۶، ح ۳۶۳۴۶ (۵۳۱) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۳، ح ۳۷۱۷ (۵۳۲) تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۸۵، ح ۸۸۱۷ (۵۳۳) منہاج السنہ، ج ۸، ص ۲۷۹ (۵۳۴) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۵۵، ح ۱۱۲؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۸۸، ح ۳۲۲ (۵۳۵) مسند احمد، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۱۶۸۰؛ سنن بیہقی، ج ۲، ص ۳۳۲ (۵۳۶) سورہ نساء، آیہ ۲۰ (۵۳۷) سیرۃ عمر، ص ۱۳۷؛ درّ المنثور، ج ۲، ص ۴۶۶؛ السنن الکبریٰ، بیہقی، ج ۵، ص ۲۳۳ (۵۳۸) الطبقات الکبریٰ، ج ۳، ص ۳۲۷؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۵۵۹، ح ۳۸۹۷؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۷۰ (۵۳۹) مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۶۲۸، ح ۱۶۸۲؛ عمدۃ القاری، ج ۹، ص ۲۴۰ (۵۴۰) سنن بیہقی، ج ۲، ص ۳۴۷ و ۳۸۱؛ المصنّف، عبدالرزاق، ج ۲، ص ۱۲۲، ح ۲۷۴۸ (۵۴۱) مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۳۸۹ (۵۴۲) صحیح مسلم، ج ۴، ص ۳۶۱، ح ۳۶ (کتاب الآداب؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۲۷، ح ۱۹۵۶ (۵۴۳) مسند احمد، ج ۱، ص ۳۹۳، ۵۵۱، ح ۸۲۱۸ و ۳۰۹۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۲۱۰، ح ۴۸۶۹ (۵۴۴) المصنّف، ابن ابی شیبہ، ج ۹، ص ۴۸۶ و ۴۸۷، ح ۸۲۰۶ و ۸۲۱۱ (۵۴۵) کنز العمال، ج ۹، ص ۶۶۸، ح ۲۷۹۰۵ (۵۴۶) المصنّف، ابن ابی شیبہ، ج ۳، ص ۱۰۲؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۹۱ (۵۴۷) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۹۶، ح ۱۸۷۰؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۵۱۳، ح ۱۷۹ (۵۴۸) سورہ بقرہ، آیہ ۲۳۳ (۵۴۹) سورہ احقاف، آیہ ۱۵ (۵۵۰) سورہ لقمان، آیہ ۱۴ (۵۵۱) المصنّف، عبدالرزاق، ج ۷، ص ۳۵۰، ح ۱۳۴۴۴؛ السنن الکبریٰ، ج ۷، ص ۴۴۲ (۵۵۲) سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۴۰، ح ۴۳۹۹ و ۴۴۰۱؛ سنن ابن ماجہ، ج ۱، ص ۶۵۹، ح ۲۰۴۲؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۸، ح ۲۳۵۱؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۲۱ (۵۵۳) الرياض النضرة، ج ۳، ص ۱۴۳؛ ذخائر العقبیٰ، ص ۸۰ (۵۵۴) منہاج السنہ، ج ۴، ص ۳۶۵ (۵۵۵) همان، ج ۶، ص ۵۵ (۵۵۶) شیعہ شناسی و پاسخ بہ شبہات، ج ۲، ص ۶۵۴ - ۶۶۴ (۵۵۷) رأس الحسین، ص ۲۰۷ (۵۵۸) مقتل



الحسین علیہ السلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۵۹. ۵۵۹) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۲. ۵۶۰) البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۹۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۰۹. ۵۶۱) الخطط، مقریزی، ج ۲، ص ۲۸۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۹. ۵۶۲) البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۲۲. ۵۶۳) تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۷. ۵۶۴) مرآة الزمان، ج ۸، ص ۴۹۶؛ صواعق المحرقة، ج ۲، ص ۶۳۴. ۵۶۵) شذرات الذهب، ج ۱، ص ۶۹. ۵۶۶) مقدمہ ابن خلدون، ص ۱۸۱. ۵۶۷) مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۷. ۵۶۸) تذکرۃ الخواص، ص ۲۶۰. ۵۶۹) کتاب الفتوح ج ۵ ص ۲۵۲ (۵۷۰) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۰؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۸؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۵۴؛ کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۲۵۲. ۵۷۱) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۸. ۵۷۲) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۲؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۰۹. ۵۷۳) رأس الحسین علیہ السلام، ص ۲۰۷؛ الوصیة الكبرى، ص ۲۰۶. ۵۷۴) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۰ و ۱۱. ۵۷۵) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۰؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۸؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۵۴؛ کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۲۵۲. ۵۷۶) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۸. ۵۷۷) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۸. ۵۷۸) تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۸. ۵۷۹) تذکرۃ الخواص، ص ۲۳۵. ۵۸۰) منهاج السنہ، ج ۲، ص ۲۲۶. ۵۸۱) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۲؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۰۹. ۵۸۲) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۴. ۵۸۳) سؤال فی یزید و معاویہ، ص ۱۶. ۵۸۴) الفتوح، ابن اعثم، مجلد ۳، جزء ۵، ص ۱۸. ۵۸۵) تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۰۸. ۵۸۶) الفتوح، ابن اعثم، مجلد ۳، ج ۵، ص ۸۹. ۵۸۷) تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۳. ۵۸۸) الفتوح، ابن اعثم، مجلد ۳، ج ۵، ص ۱۳۵. ۵۸۹) همان، ص ۱۳۶. ۵۹۰) تذکرۃ الخواص، ص ۲۹۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷. ۵۹۱) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۲؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۱۹. ۵۹۲) الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۵۰؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۴۰. ۵۹۳) منهاج السنہ، ج ۴، ص ۵۷۵ و ۵۷۶. ۵۹۴) لسان العرب، ماده حرر. ۵۹۵) عیون الاخبار، ابن قتیبہ، ج ۱، ص ۲۳۸. ۵۹۶) تجارب الأمم، ج ۲، ص ۷۹. ۵۹۷) طبقات الكبرى، ج ۵، ص ۱۰۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸. ۵۹۸) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸؛ عقد الفرید، ج ۵، ص ۱۳۵. ۵۹۹) الفتوح، ج ۳، ص ۱۷۹. ۶۰۰) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸؛ البداية و النهاية، ج ۶، ص ۲۳۳. ۶۰۱) همان. ۶۰۲) تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹. ۶۰۳) تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۷. ۶۰۴) مقتل ابی مخنف، ص ۲۰۰. ۶۰۵) نہایۃ الارب، ج ۶، ص ۲۱۶. ۶۰۶) همان. ۶۰۷) المعارف، ص ۳۴۵. ۶۰۸) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۰؛ الامامۃ و السیاسۃ، ج ۱، ص ۲۰۶. ۶۰۹) وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۷. ۶۱۰) طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۷. ۶۱۱) همان؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۱؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۷. ۶۱۲) کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۴؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۷. ۶۱۳) الامامۃ و السیاسۃ، ج ۲، ص ۹؛ المحاسن و المساوی، ج ۱، ص ۴۶. ۶۱۴) الفتوح، ج ۳، ص ۱۷۹؛ طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۷۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱. ۶۱۵) الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۰. ۶۱۶) کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۲؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۸. ۶۱۷) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۷۱؛ اخبار الطوال، ص ۳۱۰. ۶۱۸) کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۶. ۶۱۹) تاریخ العرب، ج ۱، ص ۲۴۸. ۶۲۰) اخبار الطوال، ص ۳۱۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۲؛ الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۰. ۶۲۱) الامامۃ و السیاسۃ، ج ۱، ص ۲۱۱. ۶۲۲) طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۷. ۶۲۳) طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۸؛ الاعلام، ج ۴، ص ۲۳۴. ۶۲۴) الامامۃ و السیاسۃ، ج ۱، ص ۲۱۱؛ اخبار الطوال، ص ۳۱۰؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۹. ۶۲۵) وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۳۰. ۶۲۶) الامامۃ و السیاسۃ، ج ۱، ص ۲۲۰ و ۲۲۱. ۶۲۷) همان، ج ۲، ص ۱۰. ۶۲۸) الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷. ۶۲۹) الامامۃ و السیاسۃ، ج ۲، ص ۱۰؛ الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۱؛ البدء و التاريخ، ج ۶، ص ۱۴؛ وفيات الاعیان، ج ۶، ص ۲۷۶؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹. ۶۳۰) کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۳. ۶۳۱) الامامۃ و السیاسۃ، ج ۱، ص ۲۱۵. ۶۳۲) اخبار الطوال، ص ۳۱۴. ۶۳۳) الامامۃ و السیاسۃ، ج ۱، ص ۲۲۰. ۶۳۴) همان، ج ۱، ص ۲۱۶؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۴۲. ۶۳۵) تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۷ و ۳۸. ۶۳۶) الامامۃ و السیاسۃ، ج ۱، ص ۲۱۸. ۶۳۷) تذکرۃ الخواص، ص ۲۵۹ و ۲۶۰؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۴۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۱۶. ۶۳۸) الفتوح،

ج ۲، ص ۱۸۲. ۶۳۹) نه‌ایه‌ الارب، ج ۶، ص ۲۲۷. ۶۴۰) همان. ۶۴۱) المعارف، ص ۱۸۷. ۶۴۲) وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۳۳. ۶۴۳) نه‌ایه‌ الارب، ج ۶، ص ۲۲۷. ۶۴۴) حلیه‌ الاولیاء، ج ۱، ص ۳۶۹. ۶۴۵) نسب قریش، ص ۳۸۴. ۶۴۶) منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۷۷. ۶۴۷) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۱۶؛ البدایه‌ و النهایه، ج ۸، ص ۲۴۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۱ و ۳۸۲. ۶۴۸) الامامه‌ و السیاسه، ج ۲، ص ۱۲؛ شذرات الذهب، ابن عماد حنبلی، ج ۱، ص ۲۸۷. ۶۴۹) تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹؛ اخبار مکه، ازرقی، ج ۱، ص ۲۰۲. ۶۵۰) تفسیر روح المعانی، ج ۲۶، ص ۷۳. ۶۵۱) مقدمه‌ ابن خلدون، ص ۲۵۴. ۶۵۲) شرح عقائد نسفیه، ص ۱۸۱. ۶۵۳) رسائل جاحظ، ص ۲۹۸. ۶۵۴) الفتنة الكبرى، ج ۲، ص ۲۶۵. ۶۵۵) الوصیة الكبرى، ابن تیمیه، ص ۵. ۶۵۶) منهاج السنه، ج ۴، ص ۳۷ و ۳۸. ۶۵۷) منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۶. ۶۵۸) همان، ج ۷، ص ۲۶۰. ۶۵۹) منهاج السنه، ج ۷، ص ۵۷ - ۵۹. ۶۶۰) منهاج السنه، ج ۴، ص ۳۹۳. ۶۶۱) تاریخ ابن عساکر، ج ۷، ص ۳۳۹؛ کفایه‌ الطالب، ص ۱۷۳، باب ۳۸. ۶۶۲) مسند ابی یعلی، ج ۳، ص ۱۹۴، ح ۱۶۲۳؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۸. ۶۶۳) تاریخ ابن عساکر، ج ۱۲، ص ۳۷۰؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۳، ح ۳۲۹۷۰. ۶۶۴) تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۳۴۰، رقم ۴۴۴۷؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۳۸. ۶۶۵) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۰، ح ۴۶۷۴؛ الخصائص الكبرى، سیوطی، ج ۲، ص ۲۳۵. ۶۶۶) المعجم الكبير، ج ۱۰، ص ۹۱، ح ۱۰۰۵۴؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۳۸. ۶۶۷) مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۸؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۳۹۷، ح ۵۱۹. ۶۶۸) مناقب خوارزمی، ص ۱۷۵، ح ۲۱۲. ۶۶۹) تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۳۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۹۲، ح ۳۱۵۵۳. ۶۷۰) تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۲، ص ۳۶۷؛ البدایه‌ و النهایه، ج ۷، ص ۳۳۷. ۶۷۱) تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۳۹؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۰، ح ۳۶۳۶۱؛ الرياض النضرة، ج ۳، ص ۱۹۸. ۶۷۲) مسند احمد، ج ۷، ص ۵۳۷، ح ۲۶۶۵۷؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۲۴؛ المعجم الصغير، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۹۹۵؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۹۶، ح ۳۱۲۰۵. ۶۷۳) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۱۸۳، شرح خطبه ۲۸۳. ۶۷۴) منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۵۳. ۶۷۵) منهاج السنه، ج ۵، ص ۴۷. ۶۷۶) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۰؛ خصائص نسائی، ص ۳۹؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۱. ۶۷۷) مشکل الآثار، ج ۱، ص ۳۵۱. ۶۷۸) منهاج السنه، ج ۸، ص ۲۳۸ - ۲۴۲. ۶۷۹) همان، ج ۴، ص ۱۳۰. ۶۸۰) همان، ج ۳، ص ۴۰۴. ۶۸۱) المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۸۰. ۶۸۲) تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۲۷۱ و ج ۸، ص ۲۸۰. ۶۸۳) تفسیر فخر رازی، ذیل آیه. ۶۸۴) تفسیر خازن، ذیل آیه. ۶۸۵) درّ المنثور، ذیل آیه. ۶۸۶) تاریخ ابی الفداء، ج ۳، ص ۱۱۵. ۶۸۷) مسند احمد، ج ۲، ص ۳۸۵؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۸۰. ۶۸۸) ر.ک: تاریخ نجد، آلوسی؛ الصواعق الالهیه، سلیمان بن عبدالوهاب؛ فتنه الوهابیه. ۶۸۹) جزیره العرب فی القرن العشرين، ص ۳۴۱. ۶۹۰) تاریخ المملكة العربیة السعودیة، ج ۱، ص ۵۱. ۶۹۱) المخططات الاستعماریة لمکافحه الاسلام، ص ۷۸. ۶۹۲) همان، ص ۱۰۵. ۶۹۳) تاریخ المملكة السعودیة، ج ۳، ص ۷۳. ۶۹۴) عنوان المجد فی تاریخ نجد، ج ۱، ص ۱۲۱، حوادث سال ۱۲۱۶ ه.ق. ۶۹۵) تاریخچه نقد و بررسی وهابیه، ص ۱۶۲. ۶۹۶) مسیر طالبی، ص ۴۰۸. ۶۹۷) ماضی النجف و حاضرها، ج ۱، ص ۳۲۵. ۶۹۸) تاریخ المملكة السعودیة، ج ۱، ص ۹۲. ۶۹۹) الفجر الصادق، ص ۲۲. ۷۰۰) سیف الجبر المسلول علی الأعداء، شاه فضل رسول قادری، ص ۲. ۷۰۱) تاریخ وهابیان، ص ۳۳. ۷۰۲) همان، ص ۷۴. ۷۰۳) تاریخ وهابیان، ص ۱۰۷. ۷۰۴) سوره بقره، آیه ۲۴۸. ۷۰۵) درّ المنثور، ج ۶، ص ۲۰۳. ۷۰۶) مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۸. ۷۰۷) رحلة ابن جبیر، ص ۱۷۳، جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب «وهابیت، مبانی فکری و کارنامه عملی» ص ۱۴۹ - ۱۷۹، تألیف دانشمند فرزانه و فقیه توانا حضرت آیت الله سبحانی. ۷۰۸) کشف الارتیاب، ص ۲۷، به نقل از تاریخ الجبرتی. ۷۰۹) ر.ک: نصیحتی لإخواننا النجدیین. ۷۱۰) ر.ک: تاریخ آل سعود، ج ۱، ص ۱۵۸؛ کشف الارتیاب، ج ۵۵، ص ۱۸۷ و ۳۲۴؛ اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۷۲؛ الصحیح من سیره النبی الأظیم، ج ۱، ص ۸۱؛ آل سعود من آین إلى آین، ص ۴۷. ۷۱۱) ر.ک: الرسائل العلمیة، محمد بن عبدالوهاب، ص ۷۹؛ تطهیر الاعتقاد، صنعانی، ص ۱۷؛ فتح المجید، ص ۴۰ و ۴۱؛ کشف الشبهات. ۷۱۲) صحیح بخاری، کتاب التوحید، باب ۵۷، ح ۷۱۲۳. ۷۱۳) ارشاد الساری، ج ۱۵، ص ۶۲۶. ۷۱۴) مجموع فتاوا، ابن تیمیه، ج ۱۳، ص ۳۲. ۷۱۵) السلفیة بین اهل السنه و الامامیة، ص ۶۸۰.



(۷۱۶) ردود علی شبهات السلفیة، شیخ دیرثوی، ص ۲۴۹. ۷۱۷) جامع البیان، ذیل آیه شریفه. ۷۱۸) مجله میقات، شماره ۴۳، ص ۱۹۸، به نقل از روزنامه عکاظ، مورخ ۱۱/۹/۸۱. ۷۱۹) جریده الرأی العام الكويتیة، به تاریخ ۳۰/۶/۲۰۰۱. نامه مذکور در سایت‌های مختلف اینترنت قرار گرفته است. ۷۲۰) و جاء دور المجوس، ص ۳۵۷. ۷۲۱) همان، ص ۳۷۴. ۷۲۲) اصول مذهب الشیعة الإمامیة، ج ۳، ص ۱۳۹۲. ۷۲۳) المنهج الجديد و الصحيح فی الحوار مع الوهابیین، ص ۱۷۸. ۷۲۴) المنهج الجديد و الصحيح فی الحوار مع الوهابیین، ص ۱۷۸. ۷۲۵) مقدمه کتاب الشیعة الإمامیة فی میزان الإسلام، ص ۵. ۷۲۶) مقدمه کتاب من سب الصحابة و معاویة فأمه هاویة، ص ۴. ۷۲۷) مقدمه أصول مذهب الشیعة الإمامیة الاثنی عشریة، ج ۱، ص ۹. ۷۲۸) انتصار الحق، ص ۱۱ و ۱۴. ۷۲۹) برگزیده اخبار، شماره ۱۶، مورخ ۷/۹/۸۰، ص ۱۳. ۷۳۰) فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة و الإفتاء، ج ۱۸، ص ۲۹۸. ۷۳۱) فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة و الإفتاء، ج ۱۸، ص ۳۱۵. ۷۳۲) شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۱، ص ۱۶۰. ۷۳۳) همان، ج ۹، ص ۱۸۲ و ۱۸۳. ۷۳۴) ارشاد الساری، ج ۱۰، ص ۲۵۰. ۷۳۵) تأویلات اهل السنة، ج ۳، ص ۵۱. ۷۳۶) در المنثور، ج ۳، ص ۹۱. ۷۳۷) الفتاوی، ج ۵، ص ۱۹۲. ۷۳۸) رحلة ابن بطوطه، ج ۱، ص ۵۷ و ۵۸. ۷۳۹) فتاوی بن باز، ج ۴، ص ۱۳۱. ۷۴۰) همان، ج ۲، ص ۱۰۵ - ۱۰۷. ۷۴۱) فتاوی الالبانی، ص ۱۴۲. ۷۴۲) همان، ص ۵۲۳. ۷۴۳) همان، ص ۵۲۲ و ۵۲۳. ۷۴۴) شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۳، جزء ۵، ص ۲۴. ۷۴۵) تفسیر میزان، ج ۳، ص ۵۸، با تلخیص. ۷۴۶) فصل المقال، ص ۹۶ - ۹۸. ۷۴۷) فضل الاعتزال، ص ۱۶۳. ۷۴۸) توحید صدوق، ص ۶۹، باب ۲. ۷۴۹) توحید صدوق، ص ۱۲۵، باب ۹. ۷۵۰) کافی، ج ۱، ص ۱۰۴. ۷۵۱) سوره انفال، آیه ۲۲. ۷۵۲) سوره یونس، آیه ۱۰۰. ۷۵۳) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹، ح ۳۴. ۷۵۴) فضل الاعتزال و طبقات المعتزلة، ص ۱۳۹. ۷۵۵) المحيط بالتکلیف، ج ۴، ص ۱۷۴. ۷۵۶) حادی الارواح الی بلاد الأرواح، ص ۳۰۵. ۷۵۷) فتاوی الالبانی، ص ۱۴۲. ۷۵۸) فتاوی بن باز، رقم ۲۸۸۷. ۷۵۹) العقیده الطحاویة با تعلیق و شرح البانی، ص ۲۷. ۷۶۰) کشف المراد، ص ۲۹۶ و ۲۹۷. ۷۶۱) سوره انعام، آیه ۱۰۳. ۷۶۲) شرح الاصول الخمسة، ص ۲۳۳. ۷۶۳) سوره طه، آیه ۱۰۹. ۷۶۴) سوره اعراف، آیه ۱۴۳. ۷۶۵) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۰. ۷۶۶) تفسیر نسائی، ج ۲، ص ۲۴۵؛ ارشاد الساری، ج ۵، ص ۲۷۶؛ المطالب العالیه، رازی، ج ۱، ص ۸۷. ۷۶۷) جامع البیان، ج ۹، ص ۳۸. ۷۶۸) ر.ک: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۲۶. ۷۶۹) نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵. ۷۷۰) بحار الأنوار، ج ۴، ص ۳۱. ۷۷۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۷۹. ۷۷۲) توحید صدوق، ص ۱۰۷. ۷۷۳) توحید صدوق، ص ۱۰۷، حدیث ۱۵. ۷۷۴) همان، حدیث ۱۷. ۷۷۵) توحید صدوق، باب ما جاء فی الرؤیه، ح ۵. ۷۷۶) کافی، ج ۱، ص ۹۵، باب فی ابطال الرؤیه. ۷۷۷) بحار الأنوار، ج ۴، ص ۳۱. ۷۷۸) میزان، ج ۸، ص ۲۵۲ و ۲۵۳. ۷۷۹) الجواهر الحسان، ج ۳، ص ۲۵۳. ۷۸۰) الاعتصام، ج ۲، ص ۱۷۶. ۷۸۱) تاریخ الاسلام، ج ۲۰، ص ۱۵۳. ۷۸۲) سوره قیامت، آیات ۲۲ - ۲۵. ۷۸۳) المغنی، قاضی عبدالجبار معتزلی، ج ۴، ص ۲۱۲ و ۲۱۳. ۷۸۴) سوره کهف، آیه ۱۱۰. ۷۸۵) سوره توبه، آیه ۷۷. ۷۸۶) شرح الاصول الخمسة، قاضی عبدالجبار، ص ۲۶۵ و ۲۶۶. ۷۸۷) سوره مطففین، آیه ۱۵. ۷۸۸) تفسیر فخر رازی، ذیل آیه. ۷۸۹) صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۱۷؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۳، باب معرفة طریق الرؤیه. ۷۹۰) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۱۱، باب ۲۶ و ۳۵؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۳۶. ۷۹۱) میزان الاعتدال، رقم ۶۹۰۸. ۷۹۲) الفتاوی، ج ۵، ص ۱۹۲. ۷۹۳) تاریخ المذاهب الاسلامیه، ج ۱، ص ۲۳۲ - ۲۳۵. ۷۹۴) تنمئة المختصر، ج ۲، ص ۳۶۳. ۷۹۵) کتاب السنة، ص ۷۹. ۷۹۶) المطالب العالیه، ج ۲، ص ۲۵. ۷۹۷) کافی، ج ۱، ص ۱۰۴ - ۱۰۶. ۷۹۸) التوحید، ص ۹۷. ۷۹۹) کنز الفوائد، ج ۲، ص ۳۷. ۸۰۰) التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۴۲۹ و ۴۳۰. ۸۰۱) المبسوط، ج ۱، ص ۱۴. ۸۰۲) جواهر الفقه، ص ۲۴۵. ۸۰۳) فقه القرآن، ج ۱، ص ۹۷ و ج ۲، ص ۲۷۰. ۸۰۴) همان، ص ۱۲۳. ۸۰۵) مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۷۱. ۸۰۶) منتهی المطلب، ج ۱، ص ۱۶۱. ۸۰۷) الرسائل العشر، ص ۱۴۶. ۸۰۸) جامع المقاصد، ج ۱، ص ۱۶۴. ۸۰۹) بحار الأنوار، ج ۳، ص ۲۸۷. ۸۱۰) سوره حدید، آیه ۴. ۸۱۱) سوره مجادله، آیه ۷. ۸۱۲) سوره بقره، آیه ۱۱۵. ۸۱۳) سوره شوری، آیه ۱۱. ۸۱۴) سوره محمّد، آیه ۳۸. ۸۱۵) سوره حدید، آیه ۳. ۸۱۶) سوره انعام، آیه ۱۰۳. ۸۱۷) کافی، ج ۱، ص ۱۰۴. ۸۱۸) همان، ص ۱۰۶. ۸۱۹) توحید صدوق، ص ۱۰۱. ۸۲۰) الملل و النحل،

ج ۱، ص ۱۱۷. ۱۲۱) طبقات الشافعیہ، ج ۹، ص ۴۳. ۱۲۲) تاریخ المذہب الاسلامیۃ، ج ۱، ص ۲۳۲-۲۳۵. ۲۳۳) فرقان القرآن، قضاعی، ص ۷۲. ۱۲۴) کشف الارتیاب، ص ۱۳۰، بہ نقل از الجوہر المنظم، ابن حجر. ۱۲۵) تاریخ ابی الفداء، حوادث سنہ ۷۰۵. ق. ۱۲۶) سورہ جن، آیہ ۳. ۱۲۷) سورہ مریم، آیہ ۸۸. ۱۲۸) سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۸۹. ۱۲۹) العظمۃ، ج ۱، ص ۱۴۰. ۱۳۰) السنۃ، ابن ابی عاصم، ص ۲۴۹، ح ۵۶۸. ۱۳۱) العلو، ص ۴۴۶، رقم ۴۲۵. ۱۳۲) السنۃ، ج ۲، ص ۴۷۷. ۱۳۳) النکت علی کتاب ابن صلاح، ابن حجر، ج ۲، ص ۵۳۲. ۱۳۴) سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۱۰۵. ۱۳۵) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۷۵، کتاب التمییز. ۱۳۶) موطاء، مالک، حدیث ۲۲۲، کتاب النداء للصلاة. ۱۳۷) العلو، ص ۴۵۰. ۱۳۸) الکامل فی الضعفاء، ج ۷، ص ۲۴۸۲. ۱۳۹) ذیل الموضوعات، ص ۵. ۱۴۰) سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۲۰۱. ۱۴۱) همان، ج ۴، ص ۵۴۵. ۱۴۲) میزان الاعتدال، ترجمہ محمد بن کرام. ۱۴۳) مسند احمد، ج ۳، ص ۱۲۵. ۱۴۴) صحیح ترمذی، حدیث ۳۰۷۴. ۱۴۵) التعریفات، جرجانی، ص ۳۴۱. ۱۴۶) النبراس، ص ۴۲. ۱۴۷) ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۷۱. ۱۴۸) الملل و النحل، شہرستانی، ج ۱، ص ۱۰۵ و ۱۰۶. ۱۴۹) الکشف عن منہج الأدلۃ، ابن رشد، ص ۱۳۴. ۱۵۰) المدخل الی دراسۃ علم الکلام، حسن محمود شافعی، ص ۷۶. ۱۵۱) العلو، ذہبی، ص ۵۴۲. ۱۵۲) الکامل فی تاریخ، ابن اثیر، ج ۹، ص ۳۰۵. ۱۵۳) المنتظم، ابن جوزی، ج ۱۵، ص ۱۲۵. ۱۵۴) لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۱۴، ترجمہ ابن حبان. ۱۵۵) سیر اعلام النبلاء، ج ۲۲، ص ۱۶۸. ۱۵۶) ذیل الروضتین، ص ۱۳۹. ۱۵۷) ابن تیمیہ، ابوزہرہ، ص ۳۲۲ - ۳۲۴. ۱۵۸) نقض اساس التقدیس، ج ۱، ص ۱۰۹. ۱۵۹) همان، ص ۱۰۰ و ۱۰۱. ۱۶۰) روضۃ المحتاجین لمعرفۃ قواعد الدین، ص ۳۸۴. ۱۶۱) السلفیۃ الوہابیۃ، حسن بن علی سقاف، ص ۴۳. ۱۶۲) اصول مذہب الشیعہ، ج ۱، ص ۵۲۹؛ منہاج السنۃ، ج ۱، ص ۲۰. ۱۶۳) همان، ج ۱، ص ۵۳۰. ۱۶۴) کافی، ج ۱، ص ۱۰۴ - ۱۰۶. ۱۶۵) التوحید، ص ۹۷. ۱۶۶) تصحیح الاعتقاد، ص ۷۳. ۱۶۷) کنز الفوائد، ج ۲، ص ۳۷. ۱۶۸) التبیان، ج ۳، ص ۴۲۹ و ۴۳۰. ۱۶۹) المبسوط، ج ۱، ص ۱۴. ۱۷۰) جواهر الفقہ، ص ۲۴۵. ۱۷۱) فقہ القرآن، ج ۱، ص ۹۷ و ج ۲، ص ۲۷۰. ۱۷۲) همان، ج ۱، ص ۱۲۳. ۱۷۳) مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۷۱. ۱۷۴) منتهی المطلب، ج ۱، ص ۱۶۱. ۱۷۵) الرسائل العشر، ص ۱۴۶. ۱۷۶) جامع المقاصد، ج ۱، ص ۱۶۴. ۱۷۷) رسائل کرکی، ج ۱، ص ۶۰. ۱۷۸) مناظرات فی الامامہ، ص ۳۴۷، بہ نقل از او. ۱۷۹) بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۸۷ و ۳۰۹. ۱۸۰) کشف الغطاء، ج ۱، ص ۵۱ و ۵۲. ۱۸۱) شرح الاسماء الحسنی، ج ۱، ص ۱۸۸. ۱۸۲) التنقیح، ج ۲، ص ۷۷. ۱۸۳) رجال کشی، ص ۲۷۰. ۱۸۴) الملل و النحل در حاشیہ الفِصل، ج ۲، ص ۲۲ و ۲۳. ۱۸۵) سیرہ اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۵۴۳. ۱۸۶) کافی، ج ۱، ص ۱۷۲ و ۱۷۳. ۱۸۷) اعلام الوری، ص ۲۸۱ - ۲۸۳. ۱۸۸) کافی، ج ۱، ص ۸۷؛ توحید، شیخ صدوق، ص ۲۲۱. ۱۸۹) کافی، ج ۱، ص ۷۲ - ۷۴. ۱۹۰) معالم العلماء، ص ۱۲۸. ۱۹۱) رجال کشی، ص ۲۷۰. ۱۹۲) همان، ص ۲۶۸ و ۲۶۹. ۱۹۳) همان، ص ۲۷۰. ۱۹۴) رجال کشی، ص ۴۸۳. ۱۹۵) توحید، شیخ صدوق، ص ۲۴۳ - ۲۵۰. ۱۹۶) توحید، شیخ صدوق، ص ۱۷۵. ۱۹۷) مقالات الاسلامیین، ص ۳۰۴. ۱۹۸) رجال کشی، ص ۲۸۴، رقم ۵۰۳. ۱۹۹) الملل و النحل، شہرستانی، ج ۲، ص ۲۳. ۲۰۰) مقالات الاسلامیین، ص ۳۰۱. ۲۰۱) منہاج السنۃ، ج ۲، ص ۱۳۶. ۲۰۲) کتب و رسائل و فتاوی ابن تیمیۃ فی العقیدۃ، ج ۵، ص ۲۹۸. ۲۰۳) الجواب الصحیح، ج ۴، ص ۴۳۰. ۲۰۴) الحدود الانیقۃ و التعریفات الدقیقۃ، ص ۷۱. ۲۰۵) بیان تلبیس الجہمیۃ، ج ۱، ص ۲۵. ۲۰۶) الفِصل، ج ۲، ص ۱۲۰. ۲۰۷) همان، ج ۳، ص ۲۴۹. ۲۰۸) کتب و رسائل و فتاوی ابن تیمیۃ فی العقیدۃ، ج ۵، ص ۲۹۹. ۲۰۹) الجواب الصحیح، ج ۴، ص ۴۳۱. ۲۱۰) ر.ک: معجم رجال الحدیث، آیت اللہ خوئی رحمہ اللہ، ج ۲، ص ۳۱۳ - ۳۱۵. ۲۱۱) مجموع فتاوی، بن باز، ج ۲، ص ۵۴۹. ۲۱۲) مجموع فتاوی، بن باز، ج ۲، ص ۵۵۲. ۲۱۳) همان. ۲۱۴) همان، ص ۵۶۱. ۲۱۵) همان، ص ۵۸۶. ۲۱۶) مجموع فتاوی، بن باز، ج ۲، ص ۷۲۲. ۲۱۷) همان، ص ۷۴۶ و ۷۴۷. ۲۱۸) مخالفۃ الوہابیۃ للقرآن و السنۃ، ص ۳ و ۴. ۲۱۹) ر.ک: أعمدۃ الاستعمار، خیری حماد؛ تاریخ نجد، عبداللہ فیلبی؛ مذاکرات حاییم و ایزمن اولین رئیس وزراء اسرائیل؛ مذاکرات مستر همفر. ۲۲۰) سورہ نحل، آیہ ۳۶. ۲۲۱) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۱؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۹. ۲۲۲) سورہ بقرہ، آیہ ۱۶۳. ۲۲۳) سورہ اخلاص، آیہ ۱. ۲۲۴) سورہ مؤمنون، آیہ ۹۱. ۲۲۵) سورہ

ذاریات، آیه ۵۱ (۹۲۶) سوره رعد، آیه ۱۶ (۹۲۷) سوره فاطر، آیه ۳ (۹۲۸) سوره فاتحه، آیه ۲ (۹۲۹) سوره انعام، آیه ۱۶۴ (۹۳۰) سوره اسراء، آیه ۲۳ (۹۳۱) سوره آل عمران، آیه ۶۴ (۹۳۲) سوره نحل، آیه ۳۶ (۹۳۳) لسان العرب، ماده عبد. (۹۳۴) قاموس المحيط، ماده عبد. (۹۳۵) مفردات راغب، ماده عبد. (۹۳۶) سوره مائده، آیه ۵۴ (۹۳۷) سوره بقره / آیه ۳۴ (۹۳۸) سوره اعراف، آیه ۱۲ (۹۳۹) سوره اعراف، آیه ۲۸ (۹۴۰) سوره یوسف، آیه ۱۰۰ (۹۴۱) منهج الرشاد، ص ۲۴ (۹۴۲) سوره حجر، آیه ۹۶ (۹۴۳) سوره مریم، آیه ۸۱ (۹۴۴) سوره مائده، آیه ۷۲ (۹۴۵) سوره آل عمران، آیه ۵۱ (۹۴۶) سوره توبه، آیات ۱۷ و ۱۸ (۹۴۷) سوره اسراء، آیه ۲۴ (۹۴۸) همان گونه که در کتاب «شیعه شناسی» به آن‌ها اشاره کردیم. (۹۴۹) سوره توبه، آیه ۳۱ (۹۵۰) سوره عنکبوت، آیه ۱۷ (۹۵۱) سوره سبأ، آیه ۲۲ (۹۵۲) سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۹ (۹۵۳) التندید لمن عدد التوحید، ص ۳۰ (۹۵۴) التندید لمن عدد التوحید، ص ۳۴ و ۳۵ (۹۵۵) همان. (۹۵۶) فتح الباری، ج ۳، ص ۳۳۸ (۹۵۷) القول المفید علی کتاب التوحید، ج ۱، ص ۱۶ و ۱۷ (۹۵۸) سوره لقمان، آیه ۲۵ (۹۵۹) سوره انعام، آیه ۱۶۱ (۹۶۰) سوره یونس، آیه ۱۰۵ (۹۶۱) سوره مائده، آیه ۱۷ (۹۶۲) سوره انعام، آیات ۷۶ - ۷۸ (۹۶۳) سوره نساء، آیه ۴۸ (۹۶۴) سوره لقمان، آیه ۱۳ (۹۶۵) سوره حج، آیه ۳۱ (۹۶۶) سوره مائده، آیه ۷۲ (۹۶۷) سوره نساء، آیه ۱۱۶ (۹۶۸) سوره مؤمنون، آیه ۱۱۷ (۹۶۹) سوره زمر، آیه ۶۵ (۹۷۰) سوره انعام، آیه ۱۵۱ (۹۷۱) سوره توبه، آیه ۲۸ (۹۷۲) سوره توبه، آیه ۳ (۹۷۳) سوره هود، آیات ۲۵ و ۲۶ (۹۷۴) سوره رعد، آیه ۳۶ (۹۷۵) سوره انبیاء، آیه ۱۰۸ (۹۷۶) سوره ممتحنه، آیه ۴ (۹۷۷) سوره مؤمنون، آیه ۱۱۷ (۹۷۸) سوره یوسف، آیه ۴۰ (۹۷۹) سوره حج، آیه ۷۱ (۹۸۰) سوره یونس، آیه ۶۶ (۹۸۱) سوره انبیاء، آیه ۲۴ (۹۸۲) سوره یونس، آیه ۷۸ (۹۸۳) سوره نساء، آیه ۱۵۳ (۹۸۴) سوره بقره، آیه ۲۱۰ (۹۸۵) سوره یونس، آیه ۱۸ (۹۸۶) سوره یس، آیه ۷۴ (۹۸۷) سوره مریم، آیه ۸۱ (۹۸۸) سوره زخرف، آیات ۲۲ و ۲۳ (۹۸۹) سوره شعراء، آیات ۷۱ - ۷۴ (۹۹۰) سوره بقره، آیه ۱۷۰ (۹۹۱) سوره سبأ، آیه ۴۳ (۹۹۲) مجموع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۵۵۲ (۹۹۳) سوره یوسف، آیه ۹۳ (۹۹۴) همان. (۹۹۵) سوره بقره، آیه ۶۰ (۹۹۶) سوره نمل، آیه ۴۰ (۹۹۷) کشف الشبهات، ص ۷۰ (۹۹۸) فتح المجید، ص ۶۸ (۹۹۹) الرد علی الرافضه. (۱۰۰۰) سوره غافر، آیه ۶۰ (۱۰۰۱) سوره مائده، آیه ۳۵ (۱۰۰۲) التندید لمن عدد التوحید، ص ۳۰ و ۳۱ (۱۰۰۳) ترتیب العین، ص ۵۶ (۱۰۰۴) لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۱ (۱۰۰۵) سوره بقره، آیه ۲۲۷ (۱۰۰۶) سوره طه، آیه ۱۱۲ (۱۰۰۷) سوره حجرات، آیه ۹ (۱۰۰۸) سوره توبه، آیه ۱۱۹ (۱۰۰۹) سوره مجادله، آیه ۲۲ (۱۰۱۰) سوره حجرات، آیه ۱۴ (۱۰۱۱) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰، کتاب الایمان؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۷، باب فضائل علی علیه السلام. (۱۰۱۲) بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۱۶ به نقل از معانی الأخبار صدوق. (۱۰۱۳) سوره حدید، آیه ۲۰ (۱۰۱۴) المواقیف، ۳۸۸ (۱۰۱۵) قواعد المرام، ص ۱۷۱ (۱۰۱۶) ارشاد الطالبین، ص ۴۴۳ (۱۰۱۷) العروة الوثقی، کتاب الطهاره، مبحث النجاسات. (۱۰۱۸) سوره نمل، آیه ۱۴ (۱۰۱۹) تاج العروس، ج ۳، ص ۲۵۴؛ لسان العرب، ج ۵، ص ۱۴۴ (۱۰۲۰) الیواقیت و الجواهر، ص ۵۸ (۱۰۲۱) المواقیف، ص ۳۹۲ (۱۰۲۲) شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۲۷ (۱۰۲۳) رد المحتار علی الدر المختار، ج ۴، ص ۲۳۷ (۱۰۲۴) سوره نحل، آیه ۱۲۵ (۱۰۲۵) مفاهیم يجب أن تصحح، به نقل از او، ص ۷۲ (۱۰۲۶) صحیح بخاری، ج ۷، ص ۵۹۷ (۱۰۲۷) برای مجموع این احادیث ر.ک: جامع الاصول، ج ۱، ص ۱۰ و ۱۱ (۱۰۲۸) مفردات راغب، ماده «سلم». (۱۰۲۹) سوره انعام، آیه ۱۴ (۱۰۳۰) سوره آل عمران، آیه ۶۷ (۱۰۳۱) سوره بقره، آیه ۱۰۸ (۱۰۳۲) سوره آل عمران، آیه ۱۶۷ (۱۰۳۳) سوره حجرات، آیه ۱۴ (۱۰۳۴) سوره زخرف، آیه ۶۹ (۱۰۳۵) سوره نساء، آیه ۶۵ (۱۰۳۶) سوره بقره، آیه ۱۳۱ (۱۰۳۷) الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۵۱ (۱۰۳۸) الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۵۱ (۱۰۳۹) السیره النبویة، ابن هشام، ج ۱، ص ۷۹ (۱۰۴۰) الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۳۱ (۱۰۴۱) همان، ص ۷۸ (۱۰۴۲) همان، ج ۱۰، ص ۶۳ (۱۰۴۳) همان، ص ۴۳ (۱۰۴۴) همان، ص ۶۴ (۱۰۴۵) الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۱۲ و ۶۴ و ۷۵ و ۷۷ و ۸۶ (۱۰۴۶) همان، ج ۱۰، ص ۳۶۹ (۱۰۴۷) همان، ج ۱۰، ص ۳۶۹ (۱۰۴۸) الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۸۶ و ۹، ص ۲۹۱ (۱۰۴۹) همان، ج ۹، ص ۲۳۸ و ج ۱۰، ص ۱۱۳ و ۱۱۴ و ج ۸، ص ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ (۱۰۵۰) الدرر السنیة، ج ۲، ص ۷۷ (۱۰۵۱) همان. (۱۰۵۲) همان، ج ۱۰، ص ۵۴ (۱۰۵۳) همان، ج ۱۰، ص ۱۱۳ (۱۰۵۴) الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۱۱۳ (۱۰۵۵)

همان، ج ۸، ص ۵۷. ۱۰۵۶) همان، ج ۱۰، ص ۲۵. ۱۰۵۷) همان، ج ۱۰، ص ۸. ۱۰۵۸) همان، ج ۱، ص ۶۳. ۱۰۵۹) همان، ج ۱۰، ص ۱۹۳. ۱۰۶۰) همان، ج ۱۰، ص ۳۵۵. ۱۰۶۱) الدرر السنیة، ج ۲، ص ۵۹. ۱۰۶۲) همان، ج ۱، ص ۵۳. ۱۰۶۳) الدرر السنیة، ج ۱، ص ۱۱۷. ۱۰۶۴) همان، ص ۱۲۰. ۱۰۶۵) همان، ص ۱۶۰. ۱۰۶۶) همان، ص ۲۳۴. ۱۰۶۷) كشف الشبهات، ص ۴۹. ۱۰۶۸) كشف الشبهات، ص ۴۹ و ۵۰. ۱۰۶۹) سورة زمر، آیه ۳. ۱۰۷۰) سورة مائده، آیه ۱۱۶. ۱۰۷۱) سورة مائده، آیه ۷۳. ۱۰۷۲) كشف الشبهات، ص ۵۰. ۱۰۷۳) سورة مائده، آیه ۳۵. ۱۰۷۴) سورة نساء، آیه ۶۴. ۱۰۷۵) سورة يوسف، آیه ۹۷. ۱۰۷۶) كشف الشبهات، ص ۷. ۱۰۷۷) سورة لقمان، آیه ۲۵. ۱۰۷۸) سورة عنكبوت، آیه ۱۷. ۱۰۷۹) سورة سبأ، آیه ۲۲. ۱۰۸۰) التنديد لمن عدّد التوحيد، ص ۳۴. ۱۰۸۱) داعية و ليس نبياً، حسن بن فرحان مالكي، ص ۴۸. ۱۰۸۲) مجموع فتاوا، بن باز، ج ۱، ص ۴۰۸. ۱۰۸۳) همان، ص ۴۱۷. ۱۰۸۴) مجموع فتاوا، بن باز، ج ۲، ص ۷۶۵. ۱۰۸۵) مقدمة الآيات البيّنات في عدم سماع الاموات، نعمان آلوسى. ۱۰۸۶) مفاتيح الغيب، ج ۴، ص ۱۴۹. ۱۰۸۷) سورة فجر، آيات ۲۷ - ۳۰. ۱۰۸۸) سورة واقعه، آيات ۸۳ و ۸۴. ۱۰۸۹) سورة زمر، آیه ۴۲. ۱۰۹۰) سورة آل عمران، آیه ۱۶۹. ۱۰۹۱) سورة نساء، آیه ۶۹. ۱۰۹۲) سورة حديد، آیه ۴. ۱۰۹۳) سورة بقره، آیه ۱۱۵. ۱۰۹۴) سورة ق، آیه ۱۶. ۱۰۹۵) سورة غافر، آیه ۱۹. ۱۰۹۶) صحيح بخارى، ج ۵، ص ۷۶ و ۷۷، باب قتل ابى جهل. ۱۰۹۷) همان، ج ۲، ص ۱۲۳، باب الميت يسمع خفق النعال. ۱۰۹۸) كنز العمال، ج ۱۶، ص ۶۱۹ و ۶۲۰، رقم ۴۶۰۸۰. ۱۰۹۹) سورة اعراف، آيات ۷۸ و ۷۹. ۱۱۰۰) همان، آيات ۹۱ - ۹۳. ۱۱۰۱) سورة زخرف، آیه ۴۵. ۱۱۰۲) الفتاوى، شلتوت، ص ۱۹. ۱۱۰۳) فتاوى شيخ الاسلام عزالدين بن عبدالسلام، ص ۴۳۱. ۱۱۰۴) الروح، ابن قيم، ص ۹. ۱۱۰۵) همان. ۱۱۰۶) الروح، ص ۹. ۱۱۰۷) همان. ۱۱۰۸) فيض القدير، ج ۵، ص ۴۸۷. ۱۱۰۹) حقيقة التوسل و الوسيلة، موسى محمد على، ص ۲۴۲. ۱۱۱۰) الروح، ص ۸. ۱۱۱۱) فتح البارى، ج ۳، ص ۲۰۵. ۱۱۱۲) تلخيص الحبير، ج ۲، ص ۱۳۷. ۱۱۱۳) صحيح ترمذى، كتاب فضائل القرآن. ۱۱۱۴) مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱. ۱۱۱۵) فيض القدير، ج ۳، ص ۱۸۴. ۱۱۱۶) سلسلة الاحاديث الصحيحة، ح ۶۲۱. ۱۱۱۷) كنز العمال، ج ۱، ص ۵۰۷، رقم ۲۲۴۲. ۱۱۱۸) همان، ص ۵۰۶. ۱۱۱۹) سنن دارمى، ج ۱، ص ۵۷ و ۵۸، رقم ۹۳. ۱۱۲۰) حقيقة التوسل و الوسيلة، موسى محمد على، ص ۲۷۱. ۱۱۲۱) مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱. ۱۱۲۲) همان، ج ۹، ص ۲۴؛ الخصائص الكبرى، سيوطى، ج ۲، ص ۲۸۱. ۱۱۲۳) طرح التثريب فى شرح التقريب، ج ۳، ص ۲۹۷. ۱۱۲۴) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۴. ۱۱۲۵) فيض القدير، ج ۳، ص ۴۰۱، شرح الشفاء، ج ۱، ص ۱۰۲. ۱۱۲۶) رجوع شود به بحث استغاثه. ۱۱۲۷) الحاوى للفتاوى، سيوطى، ج ۲، ص ۲۶۱. ۱۱۲۸) صحيح مسلم، ج ۲، ص ۲۶۸. ۱۱۲۹) ابن حجر، المطلب العالى، ج ۴، ص ۲۳. ۱۱۳۰) حقيقة التوسل و الوسيلة، ص ۲۶۵، به نقل از حاكم. ۱۱۳۱) همان، ص ۲۵۷. ۱۱۳۲) الروح، ص ۱۶ - ۱۸. ۱۱۳۳) همان. ۱۱۳۴) همان. ۱۱۳۵) همان. ۱۱۳۶) الروح، ص ۱۶ - ۱۸. ۱۱۳۷) همان. ۱۱۳۸) همان. ۱۱۳۹) همان، ص ۱۸ و ۱۹. ۱۱۴۰) همان. ۱۱۴۱) همان. ۱۱۴۲) الروح، ص ۱۸ و ۱۹. ۱۱۴۳) سورة طور، آیه ۲۱. ۱۱۴۴) شفاء الصدور بشرح حال الموتى و القبور، ص ۴۰۲ - ۴۰۶. ۱۱۴۵) سورة غافر، آیه ۷. ۱۱۴۶) سورة شورى، آیه ۵. ۱۱۴۷) سورة حشر، آیه ۱۰. ۱۱۴۸) ر.ك: صحيح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۵ و ۱۵۶، باب قضاء الصيام عن الميت. ۱۱۴۹) همان. ۱۱۵۰) ر.ك: صحيح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۵ و ۱۵۶، باب قضاء الصيام عن الميت. ۱۱۵۱) ر.ك: همان، ج ۵، ص ۷۳ - ۷۸؛ كنز العمال، ج ۸، ص ۵۹۸ - ۶۰۲، رقم ۱۷۰۵۰ - ۱۷۰۷۱؛ الروح، ص ۱۱۸ - ۱۲۱. ۱۱۵۲) ر.ك: صريح البيان، شيخ عبدالله حبشى، ص ۱۷۶. ۱۱۵۳) سورة روم، آیه ۵۲. ۱۱۵۴) سورة فاطر، آیه ۲۲. ۱۱۵۵) الروح، ص ۴۵ - ۴۶. ۱۱۵۶) مختصر تفسير ابن كثير، ج ۳، ص ۱۴۵. ۱۱۵۷) الاستغاثه. ۱۱۵۸) مجموع فتاوى و مقالات متنوعه، بن باز، ج ۴، ص ۳۱۱. ۱۱۵۹) اللجنة الدائمة للبحوث العلميه و الافتاء، فتاوى رقم ۷۲۱۰. ۱۱۶۰) المنتقى من فتاوى الشيخ صالح بن فوزان، ج ۲، ص ۸۶. ۱۱۶۱) مجموع فتاوى و مقالات متنوعه، ج ۱، ص ۱۸۳. ۱۱۶۲) اللجنة الدائمة للبحوث العلميه، رقم فتوا ۹۶۹۶. ۱۱۶۳) فتاوى اسلاميه، ج ۱، ص ۲۵۱. ۱۱۶۴) فتاوى منار الاسلام، ج ۱، ص ۴۳. ۱۱۶۵) مجموع فتاوى و رسائل، ابن عثيمين، ج ۲، ص ۳۰۲. ۱۱۶۶) فتاوى اسلاميه، ج ۲، ص ۲۰. ۱۱۶۷) مجله البحوث الاسلاميه، ج ۳۹، ص ۱۴۲. ۱۱۶۸) مجله الدعوة،

شماره ۱۶۱۲، ص ۳۷. ۱۱۶۹) مجموع الفتاوی، ابن عثیمین، رقم ۳۶۶. ۱۱۷۰) اللجنۃ الدائمۃ للبحوث العلمیۃ و الافتاء، فتاوی ۳۰۱۹. ۱۱۷۱) السؤال علی الهاتف، ابن عثیمین، به نقل از کتاب البدع و المحدثات، ص ۲۵۹. ۱۱۷۲) فتاوی منار الاسلام، ج ۱، ص ۲۷۰. ۱۱۷۳) مجموع فتاوی و رسائل ابن عثیمین، رقم ۳۶۰. ۱۱۷۴) لقاء الباب المفتوح، ج ۱۲، ص ۱۶. ۱۱۷۵) مجمع فتاوی و رسائل ابن عثیمین، رقم ۳۵۷. ۱۱۷۶) اللجنۃ الدائمۃ، رقم فتاوی ۱۲۰۷. ۱۱۷۷) مجموع فتاوی بن باز، ص ۷۷۷. ۱۱۷۸) مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، ج ۵، ص ۱۱۹. ۱۱۷۹) اللجنۃ الدائمۃ، رقم ۷۴۸۲. ۱۱۸۰) همان، رقم ۳۵۸۲. ۱۱۸۱) فتاوی التعزیۃ، ص ۱۴۳. ۱۱۸۲) المنتقی من فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۷۲. ۱۱۸۳) اللجنۃ الدائمۃ، رقم ۶۱۶۷. ۱۱۸۴) فتاوی ابن عثیمین، ج ۱، ص ۲۱. ۱۱۸۵) فتاوی التعزیۃ، ص ۳۵. ۱۱۸۶) اللجنۃ الدائمۃ من الفتوی، رقم ۴۱۶۰. ۱۱۸۷) دلیل الأخطاء التي يقع فيها الحاج و المعتمر، ص ۴۳. ۱۱۸۸) البدعۃ، ابن فوزان، ص ۳۰ و ۳۱. ۱۱۸۹) اللجنۃ الدائمۃ، رقم فتاوی ۵۳۰۳. ۱۱۹۰) دلیل الأخطاء، ص ۱۰۷. ۱۱۹۱) فتاوی الاسلامیۃ، ج ۴، ص ۴۰۸. ۱۱۹۲) لقاء الباب المفتوح، ج ۱۸، ص ۴۸. ۱۱۹۳) نور علی الدرب، ص ۴۳. ۱۱۹۴) اللجنۃ الدائمۃ من الفتوی، رقم ۴۹۹۴. ۱۱۹۵) فتاوی الاسلامیۃ، ج ۴، ص ۱۷. ۱۱۹۶) اللجنۃ الدائمۃ من الفتوی، رقم ۳۳۰۳. ۱۱۹۷) اقتضاء الصراط المستقیم، ابن تیمیہ، ص ۲۶۹. ۱۱۹۸) دائرة المعارف الاسلامیۃ، ج ۳، ص ۴۵۶. ۱۱۹۹) احیاء علوم الدین، غزالی، ج ۲، ص ۲۵۱. ۱۲۰۰) المدخل، ابن الحاج، ص ۲۱۷. ۱۲۰۱) همان، ج ۲، ص ۲۲۴. ۱۲۰۲) صحیح بخاری، ح ۲۶۹۷؛ صحیح مسلم، ح ۱۷۱۸. ۱۲۰۳) صحیح مسلم، ح ۱۷۱۸. ۱۲۰۴) مسند احمد، ج ۴، ص ۱۲۶. ۱۲۰۵) صحیح مسلم، ح ۸۶۷. ۱۲۰۶) سورة فتح، آیه ۲۳. ۱۲۰۷) سورة انفال، آیه ۳۸. ۱۲۰۸) سورة كهف، آیه ۵۵. ۱۲۰۹) المیزان، ج ۱۵، ص ۳۴. ۱۲۱۰) اصول کافی، ج ۱، ص ۵۹، ح ۴. ۱۲۱۱) وسائل الشیعہ، ج ۱، ص ۳۴۷. ۱۲۱۲) همان، ج ۵، ص ۷۲. ۱۲۱۳) ر.ک: العین، ج ۲، ص ۵۴؛ لسان العرب، ج ۸، ص ۶؛ صحاح اللغه، ج ۳، ص ۱۱۸۳؛ مفردات راغب، ماده بدع. ۱۲۱۴) نهج البلاغہ، خطبہ ۱۷۶. ۱۲۱۵) همان، خطبہ ۱۶۱. ۱۲۱۶) همان، خطبہ ۱۴۵. ۱۲۱۷) جامع العلوم والحکم، ص ۱۶۰. ۱۲۱۸) فتح الباری، ج ۱۷، ص ۹. ۱۲۱۹) رسائل شریف المرتضی، ج ۲، ص ۲۶۴. ۱۲۲۰) بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۰۲. ۱۲۲۱) سورة توبه، آیه ۳۱. ۱۲۲۲) اصول کافی، ج ۴، کتاب الایمان و الکفر، باب الشرك؛ تفسیر طبری، ج ۱، ص ۸۰. ۱۲۲۳) سورة حديد، آیه ۲۷. ۱۲۲۴) اصول کافی، ج ۱۲، کتاب فضل العلم، باب الدع؛ جامع الاصول، ح ۳۹۷۴. ۱۲۲۵) سورة یونس، آیه ۵۹. ۱۲۲۶) سورة بقره، آیه ۷۹. ۱۲۲۷) صحیح مسلم، ج ۸، ص ۶۲؛ کتاب العلم؛ صحیح بخاری، ج ۹، باب الاعتصام بالکتاب و السنۃ. ۱۲۲۸) سورة انفال، آیه ۶۰. ۱۲۲۹) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۵۷. ۱۲۳۰) سورة شوری، آیه ۲۳. ۱۲۳۱) سورة ابراهیم، آیه ۵. ۱۲۳۲) سورة اعراف، آیه ۱۵۷. ۱۲۳۳) سورة هود، آیه ۱۲۰. ۱۲۳۴) سورة حج، آیه ۳۲. ۱۲۳۵) سورة نور، آیات ۳۶ و ۳۷. ۱۲۳۶) سورة اعراف، آیه ۲۰۴. ۱۲۳۷) سورة نساء، آیه ۱۴۱. ۱۲۳۸) سورة مائده، آیه ۲. ۱۲۳۹) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹. ۱۲۴۰) مجمع الزوائد، هیشمی، ج ۱، ص ۱۹. ۱۲۴۱) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۵۸؛ سنن ترمذی، ح ۳۰۷۱. ۱۲۴۲) تراثنا الفکری فی میزان الشرع و العقل، محمد غزالی، ص ۱۰۲ به نقل از طبرانی. ۱۲۴۳) مسند احمد، ج ۳، ص ۱۰۶، ح ۱۱۶۲۳. ۱۲۴۴) البدعۃ، دکتر عبدالملک سعدی، ص ۱۶ و ۱۷. ۱۲۴۵) سورة انعام، آیه ۳۸. ۱۲۴۶) سورة اسراء، آیه ۱۲. ۱۲۴۷) سورة نحل، آیه ۸۹. ۱۲۴۸) کافی، ج ۱، ص ۷۴، ح ۲. ۱۲۴۹) سورة اسراء، آیه ۱۵. ۱۲۵۰) سورة بقره، آیه ۲۸۶. ۱۲۵۱) صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱۵، ص ۱۰۶. ۱۲۵۲) سورة اعراف، آیه ۳۲. ۱۲۵۳) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۴۵ و ۴۶، ح ۲۶۷۹. ۱۲۵۴) سورة بقره، آیه ۱۸۵. ۱۲۵۵) سورة نساء، آیه ۲۸. ۱۲۵۶) مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶۶، ح ۱۲۵۷. ر.ک: النهایه، ابن اثیر، ج ۱، ص ۷۹. ۱۲۵۸) سورة انعام، آیه ۱۴۵. ۱۲۵۹) الحلال و الحرام، ص ۳۳ - ۳۵. ۱۲۶۰) اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۴ و ۲۹۵. ۱۲۶۱) القوال الفصل، ص ۴۹. ۱۲۶۲) المدخل، ج ۲، ص ۱۰. ۱۲۶۳) اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۷۱ و ۲۷۲. ۱۲۶۴) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۲۳۵. ۱۲۶۵) سورة احزاب، آیه ۳۳. ۱۲۶۶) صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰. ۱۲۶۷) فجر الاسلام، ص ۳۳۰. ۱۲۶۸) تاج العروس، ج ۸، ص ۱۹۴. ۱۲۶۹) الصلۃ بین التصوف و التشیع، فصل غلات. ۱۲۷۰) لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۳۲. ۱۲۷۱) سورة مائده، آیه ۷۷. ۱۲۷۲) همان، آیه ۷۲. ۱۲۷۳)



بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۴۶. ۱۲۷۴) همان، ص ۲۶۵ به نقل از امالی شیخ طوسی. ۱۲۷۵) همان. ۱۲۷۶) همان، ص ۲۸۶ به نقل از رجال کشی. ۱۲۷۷) همان، ۲۹۶. ۱۲۷۸) الاعتقادات، ص ۷۱. ۱۲۷۹) تصحیح الاعتقاد، ص ۱۰۹. ۱۲۸۰) أنوار الملکوت، ص ۲۰۲. ۱۲۸۱) سوره آل عمران، آیه ۴۲. ۱۲۸۲) سوره نمل، آیه ۴۰. ۱۲۸۳) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۹۵. ۱۲۸۴) الاسلام و حرکتہ التاريخ، ص ۴۲۱. ۱۲۸۵) بین الشیعہ و اهل السنہ، ص ۱۱. ۱۲۸۶) رسالۃ التقریب، شماره ۳، سال اول، شعبان ۱۴۱۴، ص ۲۵۰. ۱۲۸۷) لیس من الاسلام، محمد غزالی، ص ۴۸. ۱۲۸۸) الامام جعفر الصادق علیہ السلام، ص ۲۳۵. ۱۲۸۹) علی و بنوہ، ص ۲۵. ۱۲۹۰) بین الشیعہ و السنہ، ص ۴. ۱۲۹۱) السنہ المفتری علیہا، سالم بہنساوی، ص ۶. ۱۲۹۲) ذکریات لا مذکرات، عمر تلمسانی، ص ۲۵۰. ۱۲۹۳) لعلک تضحک، ص ۲۰۱. ۱۲۹۴) خطط الشام، محمد کرد علی، ج ۶، ص ۲۵۱. ۱۲۹۵) مجلہ العالم الاسلامی، شماره ۹۱. ۱۲۹۶) الامام صادق علیہ السلام، محمد ابوزہرہ، ص ۲۲. ۱۲۹۷) همان، ص ۱۵۱. ۱۲۹۸) تاریخ التشريع الاسلامی. ۱۲۹۹) تاریخ المذاهب الاسلامیہ، ص ۳۹. ۱۳۰۰) مجلہ رسالۃ الثقلین، شماره ۲، سال اول ۱۴۱۳ ه. ق، ص ۲۵۲. ۱۳۰۱) فی سبیل الوحده الاسلامیہ. ۱۳۰۲) نظرات فی الکتب الخالده، ص ۳۳. ۱۳۰۳) عبد اللہ بن سبأ، عسکری، ج ۱، ص ۱۳. ۱۳۰۴) مع رجال الفکر فی القاہرہ، ص ۴۰. ۱۳۰۵) الشیخ الغزالی کما عرفته رحلہ نصف قرن، قرضاوی، ص ۲۶۳. ۱۳۰۶) هموم داعیہ، محمد غزالی، ص ۱۵۲؛ سز تأخر العرب، محمد غزالی، ص ۵۲. ۱۳۰۷) سوره اعراف / آیه ۱۸۸. ۱۳۰۸) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۴۲؛ صحیح احمد، ج ۳، ص ۸. ۱۳۰۹) سوره ہود، آیه ۲۷. ۱۳۱۰) سوره مؤمنون، آیه ۴۷. ۱۳۱۱) سوره شعراء، آیه ۱۵۴. ۱۳۱۲) سوره شعراء، آیه ۱۸۵ - ۱۸۶. ۱۳۱۳) سوره فرقان، آیه ۷. ۱۳۱۴) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۸. ۱۳۱۵) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰۸. ۱۳۱۶) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۴. ۱۳۱۷) سوره زمر، آیه ۴۴. ۱۳۱۸) سوره بقرہ، آیه ۲۵۵. ۱۳۱۹) قرطبی، ج ۱۰، ص ۴۹؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۴۴۲. ۱۳۲۰) سنن دارمی، ج ۱، ص ۲۶. ۱۳۲۱) سوره نمل، آیه ۶۵. ۱۳۲۲) سوره جن، آیه ۲۶ - ۲۷. ۱۳۲۳) سوره قصص، آیه ۵۶. ۱۳۲۴) سوره شوری، آیه ۵۲. ۱۳۲۵) سوره توبہ، آیه ۱۱۷. ۱۳۲۶) سوره توبہ، آیه ۱۲۸. ۱۳۲۷) سوره بقرہ، آیه ۳۴. ۱۳۲۸) سوره حجر، آیه ۳۰. ۱۳۲۹) سوره یوسف / آیه ۱۰۰. ۱۳۳۰) سوره فتح، آیه ۸ - ۹. ۱۳۳۱) سوره حجرات، آیه ۱. ۱۳۳۲) سوره نور، آیه ۶۳. ۱۳۳۳) مستدرک، ج ۴، ص ۴۰۰. ۱۳۳۴) ترتیب العین، مادہ «وسل». ۱۳۳۵) لسان العرب، مادہ «وسل». ۱۳۳۶) ر. ک: تفسیر روح المعانی، آلوسی، ج ۶، ص ۱۲۴ - ۱۲۸. ۱۳۳۷) مجموع فتاوی و مقالات متنوعہ، شیخ بن باز، ج ۴، ص ۳۱۱. ۱۳۳۸) المنتقی من فتاوی الشیخ بن فوزان، ج ۲، ص ۵۴. ۱۳۳۹) البدع و المحدثات و ما لا اصل له، ص ۲۶۵ و ۲۶۶. ۱۳۴۰) فتاوی الالبانی، ص ۴۳۲. ۱۳۴۱) سوره سجده، آیه ۷. ۱۳۴۲) سوره نساء، آیه ۶۴. ۱۳۴۳) مجموعہ آثار، ج ۱، ص ۲۶۴. ۱۳۴۴) سوره مائدہ، آیه ۳۵. ۱۳۴۵) سوره بقرہ، آیه ۱۴۴. ۱۳۴۶) سوره بقرہ، آیه ۱۸۹. ۱۳۴۷) سوره بقرہ، آیه ۳۴. ۱۳۴۸) سوره یونس، آیه ۸۷. ۱۳۴۹) سوره یوسف، آیه ۴. ۱۳۵۰) سوره یوسف، آیات ۹۹ و ۱۰۰. ۱۳۵۱) سوره یوسف، آیه ۱۱۱. ۱۳۵۲) سوره مائدہ، آیه ۳۵. ۱۳۵۳) سوره نساء، آیه ۶۴. ۱۳۵۴) سوره آل عمران، آیه ۴۵. ۱۳۵۵) سوره احزاب، آیه ۶۹. ۱۳۵۶) سنن ترمذی، کتاب الدعوات، باب ۱۱۸. ۱۳۵۷) سنن ترمذی، کتاب الدعوات، باب ۱۱۹، ح ۳۵۷۸؛ سنن ابن ماجہ، کتاب اقامۃ الصلاۃ، باب ۱۸۹، ح ۱۳۸۵. ۱۳۵۸) سوره رحمن، آیه ۲۶ و ۲۷. ۱۳۵۹) صحیح بخاری، ج ۸، ص ۷۲، کتاب التعمیر. ۱۳۶۰) سوره یوسف، آیات ۹۷ و ۹۸. ۱۳۶۱) سوره اعراف، آیه ۱۳۴. ۱۳۶۲) سوره نساء، آیه ۶۴. ۱۳۶۳) سوره اعراف، آیه ۸۰. ۱۳۶۴) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۵۱۵، ح ۳۴۷۵. ۱۳۶۵) مجموع فتاوی و مقالات متنوعہ، ج ۴، ص ۳۱۱. ۱۳۶۶) روح المعانی، ج ۶، ص ۱۲۴. ۱۳۶۷) سوره بقرہ، آیه ۱۲۷. ۱۳۶۸) سوره بقرہ، آیه ۱۲۸. ۱۳۶۹) سنن ترمذی، حدیث ۳۴۷۵؛ مجموع فتاوی و مقالات متنوعہ، ج ۴، ص ۳۱۱. ۱۳۷۰) من اسرار القرآن، مصطفی محمود، ص ۷۶ و ۷۷. ۱۳۷۱) مسند احمد، ج ۴، ص ۴۴۵. ۱۳۷۲) البدع و المحدثات و ما لا اصل له، ص ۲۶۵ و ۲۶۶؛ صحیح بخاری، ح ۷۴۴۰؛ صحیح مسلم، ح ۱۹۳. ۱۳۷۳) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۵؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۳۲۹. ۱۳۷۴) سوره یوسف، آیات ۹۷ و ۹۸. ۱۳۷۵) سوره منافقون، آیه ۵. ۱۳۷۶) مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۱۵. ۱۳۷۷) مجموعۃ الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۱۳. ۱۳۷۸) التوصل

إلى حقيقة التوسل، ص ۳۱۰ به نقل از جامع الاصول. (۱۳۷۹) سورة نساء، آیه ۶۰. (۱۳۸۰) سورة یونس، آیه ۱۸. (۱۳۸۱) البدع و المحدثات و ما لا اصل له، ص ۲۶۵ و ۲۶۶. (۱۳۸۲) المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۸. (۱۳۸۳) الاصابة، ج ۴، ص ۳۸۲. (۱۳۸۴) حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۲۱. (۱۳۸۵) سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۸، رقم ۷. (۱۳۸۶) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۵۶. (۱۳۸۷) کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۳۶، ح ۳۷۶۰۸. (۱۳۸۸) سنن دارمی، ج ۱، ص ۴۳. (۱۳۸۹) التوسل انواعه و احکامه، ص ۱۲۸. (۱۳۹۰) تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۹. (۱۳۹۱) میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۸. (۱۳۹۲) المواهب اللدنیة، قسطلانی، ج ۴، ص ۵۸۴. (۱۳۹۳) ابن تیمیہ، قاعدة جلیلة، ص ۹۴. (۱۳۹۴) وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۲. (۱۳۹۵) سورة احزاب، آیه ۶۹. (۱۳۹۶) البدعة فی مفهومها الاسلامی، ص ۴۵. (۱۳۹۷) المواهب اللدنیة، ج ۴، ص ۵۹۳. (۱۳۹۸) المدخل، ج ۱، ص ۲۵۴. (۱۳۹۹) حاشیة الايضاح علی المناسک، ص ۴۵۰ و ۴۹۸؛ شرح المهذب (المجموع)، ج ۸، ص ۲۷۴؛ شرح الاذکار، باب اذکار الحج، ص ۳۰۷. (۱۴۰۰) مقدمه ارغام المبتدع الغیبی بجواز التوسل بالنبی، غماری. (۱۴۰۱) صواعق المحرقة، ص ۱۸. (۱۴۰۲) الدرر السنیة، زینی دحلان، ص ۳۱. (۱۴۰۳) الغدير، ج ۳، ص ۴۰۳. (۱۴۰۴) زیارة القبور، ص ۲۴ و ۲۵. (۱۴۰۵) سورة نساء، آیه ۶۴. (۱۴۰۶) ر.ک: بحث «حیات برزخی». (۱۴۰۷) الدرر السنیة، زینی دحلان، ص ۱۸. (۱۴۰۸) الروض الفائق، ص ۳۸۰؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۹۹؛ المواهب اللدنیة، ج ۴، ص ۵۸۳؛ صالح الاخوان، ص ۵۴۰؛ مشارق الأنوار، ج ۱، ص ۱۲۱. (۱۴۰۹) مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۶۰؛ ح ۸۵۷۱؛ شفاء السقام، ص ۱۵۲؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۵۳ و ۱۴۰۴؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲. (۱۴۱۰) وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۳۸۵. (۱۴۱۱) صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۵۴. (۱۴۱۲) الأدب المفرد، ص ۱۴۴؛ الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۳۹. (۱۴۱۳) الغدير، ج ۵، ص ۱۴۴. (۱۴۱۴) سورة نساء، آیه ۶۴. (۱۴۱۵) الغدير، ج ۵، ص ۱۴۴. (۱۴۱۶) سورة اعراف، آیه ۱۸۰. (۱۴۱۷) سورة جن، آیه ۱۸. (۱۴۱۸) سورة هود، آیه ۱۰۱. (۱۴۱۹) سورة زخرف، آیه ۸۶. (۱۴۲۰) سورة فاطر، آیه ۱۳. (۱۴۲۱) سورة اسراء، آیه ۵۶. (۱۴۲۲) سورة فاطر، آیه ۱۳ و ۱۴. (۱۴۲۳) الاغاثة بادللة الاستغاثة، ص ۳۱ و ۳۲. (۱۴۲۴) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۳. (۱۴۲۵) سورة اعراف، آیه ۷۱. (۱۴۲۶) سورة نجم، آیه ۲۳. (۱۴۲۷) سورة آل عمران، آیه ۱۵۱. (۱۴۲۸) سورة حج، آیه ۷۱. (۱۴۲۹) سورة یوسف، آیه ۴۰. (۱۴۳۰) سورة شوری، آیه ۲۱. (۱۴۳۱) سورة یونس، آیه ۵۹. (۱۴۳۲) سورة آل عمران، آیات ۹۶ و ۹۷. (۱۴۳۳) سورة بقره، آیه ۱۲۵. (۱۴۳۴) سورة بقره، آیه ۱۵۸. (۱۴۳۵) سورة حجر، آیه ۷۲. (۱۴۳۶) سورة بلد، آیات ۱ و ۲. (۱۴۳۷) سورة نساء، آیه ۶۴. (۱۴۳۸) سورة آل عمران، آیه ۱۵۹. (۱۴۳۹) سورة منافقون، آیه ۵. (۱۴۴۰) سورة یوسف، آیه ۹۷. (۱۴۴۱) سورة غافر، آیه ۷. (۱۴۴۲) سورة یوسف، آیه ۹۳. (۱۴۴۳) سورة بقره، آیه ۲۴۸. (۱۴۴۴) صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب صفة النبی، ص ۶۳۲. (۱۴۴۵) سورة نساء، آیه ۹۷. (۱۴۴۶) سورة انعام، آیه ۶۱. (۱۴۴۷) سورة نحل، آیه ۳۲. (۱۴۴۸) سورة سجده، آیه ۱۱. (۱۴۴۹) سورة زمر، آیه ۴۲. (۱۴۵۰) سورة بقره، آیه ۲۲. (۱۴۵۱) سورة انعام، آیه ۹۹. (۱۴۵۲) سورة نحل، آیه ۶۵. (۱۴۵۳) سورة انبیاء، آیه ۳۰. (۱۴۵۴) سورة فاطر، آیه ۹. (۱۴۵۵) المنتقى من فتاوى الشيخ صالح بن فوزان، ج ۲، ص ۸۶. (۱۴۵۶) مجموع الفتاوى لابن عثيمين، رقم ۳۶۶. (۱۴۵۷) اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة و الافتاء، ح ۳۰۱۹. (۱۴۵۸) فتاوى اسلامیه، ج ۴، ص ۲۹. (۱۴۵۹) البدعة، ص ۲۸ و ۲۹. (۱۴۶۰) دليل الأخطاء، ص ۱۰۷. (۱۴۶۱) لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۹۰؛ صحاح اللغة، ج ۴، ص ۱۰۷۵؛ النهاية، ج ۱، ص ۱۲۰. (۱۴۶۲) سورة هود، آیه ۴۸. (۱۴۶۳) سورة مریم، آیه ۳۱. (۱۴۶۴) سورة نمل، آیه ۸. (۱۴۶۵) سورة صافات، آیه ۱۱۳. (۱۴۶۶) سورة هود، آیه ۷۳. (۱۴۶۷) سورة آل عمران، آیه ۹۶. (۱۴۶۸) سورة اسراء، آیه ۱. (۱۴۶۹) سورة دخان، آیه ۳. (۱۴۷۰) صحیح مسلم، کتاب الصلاة، باب الصلاة علی النبی صلی الله علیه وآله بعد التشهد، ج ۱، ص ۳۵۰، ح ۶۵. (۱۴۷۱) صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۹، کتاب التفسیر، تفسیر سورة الاحزاب. (۱۴۷۲) سورة یوسف، آیه ۹۳. (۱۴۷۳) سورة بقره، آیه ۲۴۸. (۱۴۷۴) تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۲۹۳. (۱۴۷۵) تبرک الصحابة بآثار الرسول صلی الله علیه وآله، ص ۷. (۱۴۷۶) تحنیک، عبارت است از اولین خوردنی که به طفل می خوراندند؛ از تربت یا چیزى دیگر. (۱۴۷۷) الاصابة، ترجمه ولید بن عقبه، ج ۳، ص ۶۳۸، رقم ۹۱۴۷. (۱۴۷۸) مسند احمد، ج ۷، ص ۳۰۳، ح ۲۵۲۴۳. (۱۴۷۹) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۶۲، کتاب الغسل. (۱۴۸۰) فتح الباری، ج ۱، ص ۳۲۶،



کتاب الوضوء. (۱۴۸۱) صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱۵، ص ۸۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۵۹۱. ۱۴۸۲) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۵، کتاب الوضوء، باب استعمال فضل وضوء الناس. (۱۴۸۳) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۵، کتاب الوضوء، باب استعمال فضل وضوء الناس. (۱۴۸۴) الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲، ح ۱۸۴. ۱۴۸۵) البداية و النهاية، ج ۳، ص ۲۰۱؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۴۴. ۱۴۸۶) صحیح مسلم، ج ۴، ص ۸۲. ۱۴۸۷) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۴۶، باب ما ذکر من درع النبی صلی الله علیه وآله و عصاه و سيفه... (۱۴۸۸) السیره الحلبیة، ج ۳، ص ۱۰۹؛ الاصابة، ج ۳، ص ۴۰۰؛ تاریخ دمشق، ج ۵۹، ص ۲۲۹. ۱۴۸۹) طبقات ابن سعد، ترجمه عمر بن عبدالعزیز، ج ۵، ص ۴۰۶. ۱۴۹۰) همان، ج ۷، ص ۲۵، ترجمه انس. ۱۴۹۱) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۱، کتاب الوضوء، باب الماء الذی یغسل شعر الانسان. (۱۴۹۲) الاصابة، ترجمه فراس، ج ۳، ص ۲۰۲؛ اسد الغابة، ج ۴، ص ۳۵۲. ۱۴۹۳) مسند احمد، ج ۷، ص ۵۲۰، ح ۲۶۵۷۴؛ طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۳۱۳. ۱۴۹۴) البداية و النهاية، ج ۶، ص ۶. ۱۴۹۵) طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۵۴، ذکر منبر الرسول صلی الله علیه وآله. ۱۴۹۶) همان. ۱۴۹۷) المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۹۴؛ الجامع الصغیر، ص ۷۲۸. ۱۴۹۸) وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۴۰۵. ۱۴۹۹) همان. ۱۵۰۰) تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۱۳۷؛ تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۲۸۹؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۴۴. ۱۵۰۱) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۳۰. ۱۵۰۲) فتح الباری، ج ۱، ص ۴۶۹. ۱۵۰۳) الاستیعاب، ج ۲، ص ۳۴۲. ۱۵۰۴) عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری، ج ۱۸، ص ۷۹. ۱۵۰۵) مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۴۲. ۱۵۰۶) الادب المفرد ص ۱۴۴، طبقات ابن سعید، ج ۴، ص ۳۹. ۱۵۰۷) صحیح بخاری، کتاب الاعتصام، بالکتاب والسنة. ۱۵۰۸) سنن نسائی، ج ۳، ص ۲۴۳. ۱۵۰۹) صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب ما جاء فی قبر النبی صلی الله علیه وآله و کتاب فضائل الصحابة، باب قصة البيعة. ۱۵۱۰) سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۲۱۲. ۱۵۱۱) المنهاج فی شرح صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۶۱. ۱۵۱۲) فتح الباری، ج ۱، ص ۵۱۸. ۱۵۱۳) اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۳۶۷. ۱۵۱۴) سوره انبیاء، آیه ۲۸. ۱۵۱۵) تأویلات اهل السنة، ص ۱۴۸. ۱۵۱۶) التعرف لمذهب أهل التصوف، ص ۵۴ و ۵۵. ۱۵۱۷) اوائل المقالات، ص ۱۵. ۱۵۱۸) التبیان، ج ۱، ص ۲۱۳ و ۲۱۴. ۱۵۱۹) العقائد النسفیة، ص ۱۴۸. ۱۵۲۰) همان. ۱۵۲۱) شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۳، ص ۳۵. ۱۵۲۲) انوار التنزیل، ج ۱، ص ۱۵۲. ۱۵۲۳) روضة الواعظین، ص ۴۰۶. ۱۵۲۴) مجموعة الرسائل الكبرى، ج ۱، ص ۴۰۳. ۱۵۲۵) سوره اسراء، آیه ۷۹. ۱۵۲۶) شرح تجرید، ص ۵۰۱. ۱۵۲۷) الیواقیت و الجواهر، ج ۲، ص ۱۷۰. ۱۵۲۸) بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۹. ۱۵۲۹) الهدیة السنیة، ص ۴۲. ۱۵۳۰) سوره بقره، آیه ۲۵۴. ۱۵۳۱) سوره بقره، آیه ۴۷ و ۴۸. ۱۵۳۲) سوره مدثر، آیات ۴۶ - ۴۸. ۱۵۳۳) سوره یونس، آیه ۱۸. ۱۵۳۴) سوره زمر، آیه ۴۴. ۱۵۳۵) سوره یونس، آیه ۳. ۱۵۳۶) سوره سبأ، آیه ۲۳. ۱۵۳۷) سوره كهف، آیه ۸۸. ۱۵۳۸) سوره نحل، آیه ۶۱؛ سوره فاطر، آیه ۴۵. ۱۵۳۹) سوره غافر، آیه ۷. ۱۵۴۰) سوره انعام، آیه ۱۴۷. ۱۵۴۱) سوره بقره، آیه ۲۵۵. ۱۵۴۲) سوره انبیاء، آیه ۲۸. ۱۵۴۳) سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۱. ۱۵۴۴) سوره شوری، آیه ۲۵. ۱۵۴۵) سوره یونس، آیه ۱۸. ۱۵۴۶) سوره انبیاء، آیات ۲۶ - ۲۸. ۱۵۴۷) سوره نساء، آیه ۸۵. ۱۵۴۸) تفسیر نیشابوری در حاشیه جامع البیان طبری، ج ۵، ص ۱۱۸. ۱۵۴۹) سوره نوح، آیه ۲۸. ۱۵۵۰) مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۲۲۰. ۱۵۵۱) صحیح مسلم، ج ۳، ص ۵۴. ۱۵۵۲) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۹، ابواب الاستسقاء. ۱۵۵۳) سوره منافقون، آیه ۵. ۱۵۵۴) سوره یوسف، آیات ۹۷ و ۹۸. ۱۵۵۵) سوره نساء، آیه ۶۴. ۱۵۵۶) سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۲، باب ما جاء فی شأن الصراط. ۱۵۵۷) میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۷۰، رقم ۱۷۷۳. ۱۵۵۸) تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۲۵ و ۲۲۶، رقم ۴۱۸. ۱۵۵۹) المعجم الكبير، ج ۷، ص ۱۰۹ - ۱۱۱؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۵۰. ۱۵۶۰) التوصل الی حقیقة التوصل، ص ۳۹۹. ۱۵۶۱) مسند احمد، ح ۲۲۸. ۱۵۶۲) السیره الحلبیة، ج ۳، ص ۳۹۲. ۱۵۶۳) زیارة القبور، ص ۱۵۶. ۱۵۶۴) الهدیة السنیة، ص ۴۲. ۱۵۶۵) سوره جن، آیه ۱۸. ۱۵۶۶) صحیح ترمذی، ج ۴، ص ۴۲، باب ما جاء فی شأن الصراط. ۱۵۶۷) سوره یوسف، آیه ۹۷. ۱۵۶۸) سوره نساء، آیه ۶۴. ۱۵۶۹) سوره یونس، آیه ۱۸. ۱۵۷۰) سوره زمر، آیه ۴۴. ۱۵۷۱) سوره بقره، آیه ۲۵۵. ۱۵۷۲) سوره یونس، آیه ۳. ۱۵۷۳) الهدیة السنیة، ص ۴۰. ۱۵۷۴) میزان، ج ۱، ص ۱۶۵. ۱۵۷۵) سوره طه، آیه ۱۰۱. ۱۵۷۶) سوره غافر، آیه ۱۸. ۱۵۷۷) بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۲۳۵. ۱۵۷۸) میزان،

ج ۱، ذیل آیہ ۴۸ سورہ بقرہ. (۱۵۷۹) سورہ انبیاء، آیہ ۲۸. (۱۵۸۰) سورہ مریم، آیہ ۸۷. (۱۵۸۱) سورہ مؤمن، آیہ ۱۸. (۱۵۸۲) بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۰۵. (۱۵۸۳) سورہ سجدہ، آیہ ۷. (۱۵۸۴) سورہ نساء، آیہ ۶۴. (۱۵۸۵) مجموعہ آثار، ج ۱، ص ۲۶۴. (۱۵۸۶) المنار، ج ۴، ص ۳۰۷. (۱۵۸۷) سورہ فاطر، آیہ ۴۳. (۱۵۸۸) الہدیۃ السنیۃ، ص ۴۰. (۱۵۸۹) زیارۃ القبور، ص ۱۷ و ۱۸. (۱۵۹۰) کشف الارتیاب، ص ۲۱۴. (۱۵۹۱) مجموع فتاویٰ بن باز، ج ۲، ص ۵۴۹. (۱۵۹۲) همان، ص ۵۵۲. (۱۵۹۳) همان، ص ۷۴۶. (۱۵۹۴) سورہ کہف، آیہ ۹۵. (۱۵۹۵) سورہ نمل، آیہ ۳۸. (۱۵۹۶) همان، ص ۴۰. (۱۵۹۷) سورہ مائدہ، آیہ ۱۱۰. (۱۵۹۸) سورہ منافقون، آیہ ۵. (۱۵۹۹) سورہ یوسف، آیات ۹۷ و ۹۸. (۱۶۰۰) سورہ حشر، آیہ ۱۰. (۱۶۰۱) رسالۃ زیارۃ القبور، ص ۱۵۵. (۱۶۰۲) فتح الباری شرح صحیح بخاری، ج ۳، ص ۳۳۸، کتاب الزکاة، رقم ۵۲. (۱۶۰۳) مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۳۲. (۱۶۰۴) شرح ابن علان بر کتاب امالی الأذکار، ج ۵، ص ۱۵۱. (۱۶۰۵) فتح الباری، ج ۲، ص ۴۹۵. (۱۶۰۶) سنن دارمی، ج ۱، ص ۴۳. (۱۶۰۷) المسائل، ص ۲۱۷. (۱۶۰۸) سلسلۃ الأحادیث الضعیفۃ، ج ۳، ص ۱۱۱. (۱۶۰۹) حقیقۃ التوسل و الوسیلۃ، موسیٰ محمد علی، ص ۲۶۴، بہ نقل از المواہب اللدیۃ. (۱۶۱۰) همان. (۱۶۱۱) حقیقۃ التوسل و الوسیلۃ، موسیٰ محمد علی، ص ۲۶۴، بہ نقل از المواہب اللدیۃ. (۱۶۱۲) وفاء الوفاء، سمہودی، ج ۴، ص ۱۳۶۱. (۱۶۱۳) وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۸۰. (۱۶۱۴) مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱. (۱۶۱۵) کنز العمال، ج ۱، ص ۵۰۷، رقم حدیث ۲۱۸۱. (۱۶۱۶) سنن دارمی، ج ۱، ص ۵۶، رقم ۹۳. (۱۶۱۷) صحیح ترمذی، ج ۴، ص ۷۶، ح ۲۶۳۵. (۱۶۱۸) مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۴۰. (۱۶۱۹) سورہ جن، آیہ ۱۸. (۱۶۲۰) سورہ رعد، آیہ ۱۴. (۱۶۲۱) سورہ اعراف، آیہ ۱۹۷. (۱۶۲۲) همان، آیہ ۱۹۴. (۱۶۲۳) سورہ اسراء، آیہ ۵۷. (۱۶۲۴) سورہ یونس، آیہ ۱۰۶. (۱۶۲۵) سورہ فاطر، آیہ ۱۴. (۱۶۲۶) سورہ احقاف، آیہ ۵. (۱۶۲۷) سورہ غافر، آیہ ۶۰. (۱۶۲۸) سورہ ہود، آیہ ۱۰۱. (۱۶۲۹) زخرف، آیہ ۸۶. (۱۶۳۰) سورہ فاطر، آیہ ۱۳. (۱۶۳۱) سورہ اسراء، آیہ ۵۶. (۱۶۳۲) سورہ فاطر، آیہ ۱۳. (۱۶۳۳) الاغاثۃ بادلۃ الاستغاثۃ، ص ۳۱ و ۳۲. (۱۶۳۴) مجموع فتاویٰ بن باز، ج ۲، ص ۵۵. (۱۶۳۵) سورہ انفال، آیہ ۱۷. (۱۶۳۶) سورہ توبہ، آیہ ۱۴. (۱۶۳۷) سورہ توبہ، آیہ ۵۵. (۱۶۳۸) سورہ شعراء، آیہ ۸۰. (۱۶۳۹) سورہ نحل، آیہ ۶۹. (۱۶۴۰) سورہ اسراء، آیہ ۸۲. (۱۶۴۱) سورہ نساء، آیہ ۸۱. (۱۶۴۲) سورہ زخرف، آیہ ۸۰. (۱۶۴۳) سورہ یونس، آیہ ۳. (۱۶۴۴) سورہ نازعات، آیہ ۵. (۱۶۴۵) سورہ زمر، آیہ ۴۲. (۱۶۴۶) سورہ نحل، آیہ ۳۲. (۱۶۴۷) سورہ آل عمران، آیہ ۱۲۶. (۱۶۴۸) سورہ حمد، آیہ ۵. (۱۶۴۹) سورہ بقرہ، آیہ ۴۵. (۱۶۵۰) سورہ مائدہ، آیہ ۲. (۱۶۵۱) سورہ انفال، آیہ ۷۲. (۱۶۵۲) الاغاثۃ بادلۃ الاستغاثۃ، ص ۳. (۱۶۵۳) همان، ص ۴، چاپ عمان. (۱۶۵۴) رسالۃ الہدیۃ السنیۃ، ص ۱۶۲. (۱۶۵۵) مجموعۃ الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۲۰۹. (۱۶۵۶) همان، ج ۱، ص ۱۷. (۱۶۵۷) تطہیر الاعتقاد، ص ۱۴. (۱۶۵۸) سورہ نساء، آیہ ۱۴۸. (۱۶۵۹) صحیح مسلم، ج ۳، ص ۹۴، کتاب الزکاة، باب أفضل الصدقۃ. (۱۶۶۰) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۲، باب ما هو الاسلام. (۱۶۶۱) مسند احمد، ج ۵، ص ۲۲۵. (۱۶۶۲) نہج البلاغہ، ص ۳۶۷. (۱۶۶۳) موطأ مالک، رقم حدیث ۲۹. (۱۶۶۴) رک: سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۰۹؛ سنن ابن ماجہ، ج ۱، ص ۲۷۷؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۶۹. (۱۶۶۵) سنن نسائی، ج ۷، ص ۷؛ سنن ابن ماجہ، ج ۱، ص ۲۷۸. (۱۶۶۶) السنن الکبریٰ، بیہقی، ج ۱۰، ص ۲۹. (۱۶۶۷) مجموعۃ الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۲۱. (۱۶۶۸) التوصل الی حقیقۃ التوسل، ص ۲۱۷ و ۲۱۸. (۱۶۶۹) کشف الارتیاب، بہ نقل از قدوری. (۱۶۷۰) سورہ روم، آیہ ۴۷. (۱۶۷۱) الجامع الصغیر، سیوطی، ج ۲، ص ۳۳. (۱۶۷۲) المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۶۱۵. (۱۶۷۳) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۵۷. (۱۶۷۴) اتحاف الاذکیاء، ص ۲۰. (۱۶۷۵) الترغیب و الترہیب، ج ۳، ص ۱۱۹. (۱۶۷۶) الترغیب و الترہیب، ج ۳، ص ۱۱۹. (۱۶۷۷) نتائج الأفكار، ج ۱، ص ۲۷۲. (۱۶۷۸) عراقی، تخریج احادیث الإحیاء، ج ۱، ص ۳۲۳. (۱۶۷۹) مصباح الزجاجة فی زوائد ابن ماجہ، ج ۱، ص ۹۸. (۱۶۸۰) المتحجر الرابع، ص ۴۷۱. (۱۶۸۱) کشف الشبہات، ص ۶۲، چاپ المنار مصر. (۱۶۸۲) مسند احمد، ج ۳، ص ۳۵۶؛ سنن ابی داود، ج ۳، ص ۹۹، ح ۲۸۱؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۷۷، ح ۱۵۰۵. (۱۶۸۳) سنن ابی داود، ج ۳، ص ۹۴، ح ۲۷۹۰. (۱۶۸۴) صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۰۵، ح ۱۱۴۹. (۱۶۸۵) اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۳۱۵. (۱۶۸۶) قائدۃ جلیلۃ فی التوسل و الوسیلۃ، ص ۱۰۳. (۱۶۸۷) رسائل الہدیۃ السنیۃ، ص ۱۶. (۱۶۸۸) فتح المجید، ص ۲۷۴. (۱۶۸۹) همان، ص ۱۳۷. (۱۶۹۰)

کشف الارتیاب، ص ۲۸۳. ۱۶۹۱) صحیح بخاری، کتاب الاعتکاف، ح ۵ و ۱۵ و ۱۶؛ صحیح مسلم، کتاب الایمان، ح ۲۷؛ سنن ابی داود، کتاب الایمان، ح ۲۲؛ سنن ترمذی، کتاب النذور، ح ۱۲. ۱۶۹۲) سنن ابی داود، کتاب الایمان، ح ۲۲؛ سنن ابن ماجه، باب الکفارات، ح ۱۸؛ مسند احمد، باب اول، ح ۹۰. ۱۶۹۳) همان. ۱۶۹۴) سنن ابی داود، ج ۲، ص ۸۱. ۱۶۹۵) صلح الأخوان، خالدی، ص ۱۰۲ - ۱۰۹. ۱۶۹۶) صلح الأخوان، خالدی، ص ۱۰۹. ۱۶۹۷) فرقان القرآن، عزامی، ص ۱۳۳. ۱۶۹۸) منهاج السنه، ج ۲، ص ۴۴۱. ۱۶۹۹) ارشاد الساری، ج ۲، ص ۳۲۹. ۱۷۰۰) التوسل و الوسيله، ص ۷۲. ۱۷۰۱) التوسل و الوسيله، ص ۱۵۶. ۱۷۰۲) مجموع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۷۵۴ و ۷۵۵. ۱۷۰۳) اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة و الافتاء، رقم فتوا ۴۲۳. ۱۷۰۴) سوره شمس، آیه ۸. ۱۷۰۵) سوره توبه، آیه ۸۹. ۱۷۰۶) انوار التنزیل، ج ۱، ص ۴۱۶. ۱۷۰۷) روح المعانی، ج ۱۰، ص ۱۵۵. ۱۷۰۸) سوره كهف، آیه ۲۱. ۱۷۰۹) مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۵. ۱۷۱۰) مسند احمد، ج ۳، ص ۲۳۷ - ۲۵۰؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۶. ۱۷۱۱) المصنّف، عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷. ۱۷۱۲) احوال القبور، ابن رجب حنبلی، ص ۱۴۲. ۱۷۱۳) همان، ص ۱۴۳. ۱۷۱۴) صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۶۶، ح ۱۰۷، کتاب الجنائز. ۱۷۱۵) مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۱، ح ۱۳۸۹. ۱۷۱۶) همان، ح ۱۳۹۰. ۱۷۱۷) سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۱۸، ح ۳۵۷، کتاب المناسک، باب زیارة القبور. ۱۷۱۸) صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۶۳، ح ۱۰۲، کتاب الجنائز. ۱۷۱۹) مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۳، ح ۱۳۹۶. ۱۷۲۰) مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۳، ح ۱۳۹۶. ۱۷۲۱) الرياض النضرة، ج ۲، ص ۳۳۰. ۱۷۲۲) مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۲، ح ۱۳۹۲. ۱۷۲۳) اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۴۳. ۱۷۲۴) العقد الفريد، ج ۳، ص ۱۳. ۱۷۲۵) تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۰. ۱۷۲۶) تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹. ۱۷۲۷) المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة، قسطلانی، ج ۳، ص ۴۰۵. ۱۷۲۸) شفاء السقام، ص ۱۸۴. ۱۷۲۹) وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۶۳. ۱۷۳۰) کتاب الأم، شافعی، ج ۱، ص ۳۱۷. ۱۷۳۱) مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۵۱۲. ۱۷۳۲) مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۶۵. ۱۷۳۳) المجموع، ج ۵، ص ۳۰۹. ۱۷۳۴) ردّ المحتار علی الدرّ المختار، ج ۱، ص ۶۰۴. ۱۷۳۵) بدائع الصنائع، ج ۱، ص ۳۲۰. ۱۷۳۶) بدائع الصنائع، ج ۲، ص ۲۱۲. ۱۷۳۷) البحر الرائق، ج ۲، ص ۳۴۲. ۱۷۳۸) کشف القناع، ج ۲، ص ۶۰۱. ۱۷۳۹) نگارنده می گوید: درباره ایمان آباء و امهات پیامبران بحث‌های زیادی شده است ما معتقدیم که پدران و مادران پیامبران همگی از حضرت آدم علیه السلام به بعد مؤمن و مؤخذ بوده‌اند و این موضوع را در کتاب شیعه شناسی و پاسخ به شبهات به طور مستقل بحث کرده‌ایم. ۱۷۴۰) المحلی، ج ۵، ص ۱۶۰ - ۱۶۱. ۱۷۴۱) صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۶۴، ج ۲، ص ۶۷۲. ۱۷۴۲) سنن ابی داود، ج ۳، ص ۲۱۸ و ۳۳۲. ۱۷۴۳) سنن بیهقی، ج ۴، ص ۷۷. ۱۷۴۴) سنن نسائی، ج ۴، ص ۸۹، ج ۷، ص ۲۳۴. ۱۷۴۵) مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۵۰، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۱. ۱۷۴۶) المجموع نووی، ج ۵، ص ۳۱۰. ۱۷۴۷) سبل السلام، صنعانی، ج ۲، ص ۵۷۸. ۱۷۴۸) مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۸، ۶۳ و ۶۶. ۱۷۴۹) مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۵ - ۳۷۶. ۱۷۵۰) سنن بیهقی، ج ۴، ص ۷۷. ۱۷۵۱) مجمع هیثمی، ج ۳، ص ۵۸. ۱۷۵۲) المعجم الصغیر، ج ۲، ص ۴۲. ۱۷۵۳) مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۶. ۱۷۵۴) همان، ص ۳۷۵ - ۳۷۶. ۱۷۵۵) احکام الجنائز، الالبانی، ص ۱۷۸. ۱۷۵۶) وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۶۳. ۱۷۵۷) وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۶۲. ۱۷۵۸) صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۶۵، ح ۱۰۶، کتاب الجنائز. ۱۷۵۹) مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۳، ح ۱۳۹۵. ۱۷۶۰) المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۲، ص ۹۴، ح ۱۴۱۹؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۵۸. ۱۷۶۱) تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۸ و ۷۹، ح ۳. ۱۷۶۲) سوره نساء، آیه ۶۴. ۱۷۶۳) شفاء السقام، ص ۸۱ و ۸۲. ۱۷۶۴) وفاء الوفاء، سمهودی، ج ۴، ص ۱۳۶۱. ۱۷۶۵) همان، ج ۲، ص ۶۱۲. ۱۷۶۶) وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۶۱۲. ۱۷۶۷) سنن دارقطنی، ج ۲، ص ۲۷۸، ح ۱۹۴؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۲۴۵. ۱۷۶۸) المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۱۲، ص ۲۲۵، ح ۱۳۱۴۹. ۱۷۶۹) المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۳۱۰، ح ۱۳۴۹۷؛ سنن دارقطنی، ج ۲، ص ۲۷۸، ح ۱۹۲. ۱۷۷۰) وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۲؛ المواهب اللدنیة، ج ۴، ص ۵۷۱. ۱۷۷۱) مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۰۷؛ کنوز الحقائق، ج ۲، ص ۱۰۷. ۱۷۷۲) سنن دارقطنی، ج ۲، ص ۲۷۸، ح ۱۹۳؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۲۴۵. ۱۷۷۳) شفاء السقام، ص ۳۴، ح ۹؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۴؛ نیل الاوطار، ج ۵، ص ۱۰۹. ۱۷۷۴) شفاء السقام، ص ۳۵؛ وفاء

الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۵. ۱۷۷۵) مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۰۶؛ التاج الجامع للاصول، ج ۲، ص ۱۹۰. ۱۷۷۶) شفاء السقام، ص ۳۷؛ المواهب اللدنیۃ، ج ۴، ص ۵۷۲؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۶. ۱۷۷۷) مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۰۶؛ شفاء السقام، ص ۳۸؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۶. ۱۷۷۸) مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۰۶؛ شفاء السقام، ص ۳۹؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۷. ۱۷۷۹) المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۲۰۱، ح ۲۸۹؛ السنن الكبرى، بیہقی، ج ۵، ص ۲۴۶. ۱۷۸۰) وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۷؛ نیل الاوطار، ج ۵، ص ۱۰۹. ۱۷۸۱) مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۰۶؛ نیل الاوطار، ج ۵، ص ۱۰۹. ۱۷۸۲) وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۵؛ ارشاد الساری، ج ۲، ص ۳۹۰. ۱۷۸۳) شعب الایمان، ج ۳، ص ۴۹۱. ۱۷۸۴) مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۱۵؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۵. ۱۷۸۵) وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۶۱؛ تفسیر نسفی، ج ۱، ص ۲۳۴. ۱۷۸۶) تاریخ ابن عساکر، ترجمہ بلال؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۱۱۸؛ تہذیب الکمال، ج ۴، ص ۲۸۹؛ اسد الغابۃ، ج ۱، ص ۳۰۷. ۱۷۸۷) المجموع، نووی، ج ۶، ص ۲۱۱. ۱۷۸۸) المصنّف، ج ۳، ص ۵۷۶؛ المجموع، نووی، ج ۸، ص ۲۷۲؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۵۸. ۱۷۸۹) وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۷. ۱۷۹۰) الشفاء، قاضی عیاض، ج ۲، ص ۸۵؛ شعب الایمان، بیہقی، ج ۳، ص ۴۹۲؛ المواهب اللدنیۃ، ج ۳، ص ۴۰۶. ۱۷۹۱) الاحکام السلطانیۃ، ج ۲، ص ۱۰۹. ۱۷۹۲) المہذب، ج ۱، ص ۲۳۳. ۱۷۹۳) شرح الشفاء، خفاجی، ج ۳، ص ۵۱۵. ۱۷۹۴) شرح مختصر الخرقی فی فروغ الحنابلہ، ج ۶، ص ۵۸۸. ۱۷۹۵) المنہاج، ج ۱، ص ۵۱۱. ۱۷۹۶) شفاء السقام، ص ۱۰۰ - ۱۱۷. ۱۷۹۷) وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۶۲. ۱۷۹۸) المواهب اللدنیۃ، ج ۴، ص ۵۷۰. ۱۷۹۹) مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۶۵. ۱۸۰۰) شرح جامع الصغیر، ج ۶، ص ۱۴۰. ۱۸۰۱) مجمع الأنہر فی شرح ملتقی الأبحر، ج ۱، ص ۱۵۷. ۱۸۰۲) شرح المواہب، ج ۸، ص ۲۹۹. ۱۸۰۳) نیل الاوطار، ج ۵، ص ۱۰۷. ۱۸۰۴) الفقہ علی المذاهب الاربعۃ، ج ۱، ص ۷۱۱. ۱۸۰۵) تہذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۸ و ۷۹، ح ۳. ۱۸۰۶) بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳؛ امالی صدوق، ص ۱۲۶. ۱۸۰۷) بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۵. ۱۸۰۸) سورہ نساء، آیہ ۶۴. ۱۸۰۹) صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۶۶، ح ۱۰۷، کتاب الجنائز؛ صحیح ترمذی، ج ۳، ص ۳۷۰. ۱۸۱۰) وفاء الوفاء، سمہودی، ج ۲، ص ۶۱۲. ۱۸۱۱) اسد الغابۃ، ج ۱، ص ۳۰۷ و ۳۰۸؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۱۱۸؛ تہذیب الکمال، ج ۴، ص ۲۸۹. ۱۸۱۲) شفاء السقام، ص ۵۵. ۱۸۱۳) تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۰. ۱۸۱۴) تہذیب التہذیب، ج ۷، ص ۳۳۹. ۱۸۱۵) سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۱۸، ح ۳۵۷. ۱۸۱۶) مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۳. ۱۸۱۷) ر.ک: صحیح مسلم. ۱۸۱۸) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۳۶، کتاب الصلاة؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۶، کتاب الحج. ۱۸۱۹) احیاء العلوم، غزالی، ج ۲، ص ۲۴۷، کتاب آداب السفر. ۱۸۲۰) البدعۃ، دکتر عبدالملک سعدی، ص ۶۰. ۱۸۲۱) الفتاوی، ابن تیمیہ. ۱۸۲۲) فتح الباری، ج ۳، ص ۶۶. ۱۸۲۳) سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۸۴. ۱۸۲۴) سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۸۵. ۱۸۲۵) مجموع فتاوی و مقالات متنوعۃ، بن باز، ج ۴، ص ۳۴۴. ۱۸۲۶) تکملۃ السیف الصقل، ص ۱۵۶. ۱۸۲۷) اللجنۃ الدائمۃ، ج ۱، ص ۲۸۸. ۱۸۲۸) مجموع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۷۵۷. ۱۸۲۹) مجموع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۷۵۳ و ۷۵۴. ۱۸۳۰) مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۶، کتاب الجنائز. ۱۸۳۱) نیل الاوطار، ج ۴، ص ۱۶۴. ۱۸۳۲) سنن بیہقی، ج ۴، ص ۷۸، کتاب الجنائز. ۱۸۳۳) اعانۃ الطالبین، ج ۲، ص ۱۴۲. ۱۸۳۴) مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۶۵. ۱۸۳۵) صحیح مسلم بشرح نووی، ج ۷، ص ۴۴، کتاب الجنائز. ۱۸۳۶) تلخیص الحبیر، ج ۲، ص ۱۳۷. ۱۸۳۷) اعانۃ الطالبین، ج ۲، ص ۱۴۲. ۱۸۳۸) مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۶۵. ۱۸۳۹) سبل السلام، ج ۲، ص ۵۷۹ و ۵۸۵. ۱۸۴۰) مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۷، کتاب الجنائز، سنن بیہقی ج ۴، ص ۷۸، کتاب الجنائز. ۱۸۴۱) تلخیص الحبیر، ج ۲، ص ۱۳۷. ۱۸۴۲) سبل السلام، ج ۲، ص ۵۷۹ و ۵۸۰. ۱۸۴۳) المغنی، ج ۲، ص ۴۳۰، الشرح الکبیر، ج ۲، ص ۴۲۷. ۱۸۴۴) مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۵ - ۳۷۷، کتاب الجنائز. ۱۸۴۵) همان. ۱۸۴۶) همان. ۱۸۴۷) همان. ۱۸۴۸) همان. ۱۸۴۹) همان. ۱۸۵۰) همان. ۱۸۵۱) همان، ص ۳۷۶ - ۳۷۷ کتاب الجنائز. ۱۸۵۲) فقہ السنۃ، ج ۱، ص ۴۴۲. ۱۸۵۳) سنن ابی داود، ج ۲، ص ۸۷؛ سنن بیہقی، ج ۴، ص ۷۸. ۱۸۵۴) سنن ابن ماجہ، ج ۱، ص ۵۰۲؛ سنن بیہقی، ج ۴، ص ۸۷. ۱۸۵۵) میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۵۹. ۱۸۵۶) همان، ص ۵۵۱. ۱۸۵۷) تہذیب الکمال، ج ۴، ص ۶. ۱۸۵۸)

سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۳۳. ۱۸۵۹) سلسلہ الاحادیث الضعیفہ و اثرها السلیبی فی الأئمہ، ص ۲۶۰. ۱۸۶۰) لسان العرب، ج ۱۲، حرف اللام. ۱۸۶۱) المصنّف، عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۲ و ۵۷۴؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۱۳۱. ۱۸۶۲) مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۳؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۱۳۱. ۱۸۶۳) المصنّف، عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۰. ۱۸۶۴) السنن الکبری، ج ۴، ص ۱۳۱. ۱۸۶۵) سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۷۲، کتاب الجنائز. ۱۸۶۶) اعانۃ الطالبین، ج ۲، ص ۱۴۲. ۱۸۶۷) سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۷۲، کتاب الجنائز. ۱۸۶۸) کشف القناع، ج ۲، ص ۱۴۷. ۱۸۶۹) مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۶۵. ۱۸۷۰) المبسوط، ج ۲۴، ص ۱۰. ۱۸۷۱) نیل الاوطار، ج ۴، ص ۱۶۶. ۱۸۷۲) نیل الاوطار، ج ۴، ص ۱۶۴. ۱۸۷۳) مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۵، کتاب الجنائز. ۱۸۷۴) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۰، ح ۱۵۷۰، کتاب الجنائز، باب ۴۷، ما جاء فی زیارة القبور. ۱۸۷۵) مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۴، کتاب الجنائز. ۱۸۷۶) التمهید فی شرح الموطأ، ج ۳، ص ۲۳۴. ۱۸۷۷) ردّ المختار علی الدرّ المختار، ج ۲، ص ۲۶۳. ۱۸۷۸) سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۷۲، باب ۶۲، ح ۱۰۵۶. ۱۸۷۹) التاج الجامع للاصول، ج ۱، ص ۳۸۱. ۱۸۸۰) همان. ۱۸۸۱) المبسوط، ج ۲۴، ص ۱۰. ۱۸۸۲) مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۶۵. ۱۸۸۳) المغنی، ج ۲، ص ۴۳۰. ۱۸۸۴) تلخیص الحیبر، ج ۵، ص ۲۴۸. ۱۸۸۵) المبسوط، ج ۲۴، ص ۱۰. ۱۸۸۶) ابوالشهداء، عباس محمود عقّاد، ص ۱۲۹. ۱۸۸۷) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹. ۱۸۸۸) سورہ شوری، آیہ ۲۳. ۱۸۸۹) تہذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۹ و ۷۸. ۱۸۹۰) کامل الزیارات، ص ۱۳۱. ۱۸۹۱) همان، ص ۱۴۵. ۱۸۹۲) کامل الزیارات، ص ۱۴۷. ۱۸۹۳) همان. ۱۸۹۴) همان، ص ۱۵۱. ۱۸۹۵) همان، ص ۱۶۷. ۱۸۹۶) همان، ص ۱۷۰. ۱۸۹۷) همان، ص ۱۷۵. ۱۸۹۸) زیارت جامعہ کبیرہ. ۱۸۹۹) دعای ندبہ. ۱۹۰۰) المجموع، نووی، ج ۸، ص ۲۷۵. ۱۹۰۱) مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۵۱۳. ۱۹۰۲) وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۱۴۰۲. ۱۹۰۳) وسائل الشیعہ، ج ۲، ص ۴۱۱، چاپ امیر بہادر. ۱۹۰۴) وسائل الشیعہ، ج ۲، ص ۴۱۱، چاپ امیر بہادر. ۱۹۰۵) مجمع البحرین، طریحی، مادہ «طوف»، ص ۱۹۰۶. ۱۹۰۶) صحاح اللغۃ، مادہ «طوف»، ص ۱۹۰۷. ۱۹۰۷) قاموس المحيط، مادہ «طوف»، ص ۱۹۰۸. ۱۹۰۹) بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۲۶ - ۱۲۸. ۱۹۰۹) همان. ۱۹۱۰) دلیل الأخطاء، ص ۱۰۷. ۱۹۱۱) وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۲. ۱۹۱۲) الشرح الکبیر، ج ۳، ص ۴۹۶. ۱۹۱۳) المجموع، نووی، ج ۵، ص ۳۱۱. ۱۹۱۴) المجموع، ج ۸، ص ۲۷۵. ۱۹۱۵) مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۵۱۳. ۱۹۱۶) فتح الباری، ج ۳، ص ۴۷۵. ۱۹۱۷) وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۱۴۰۴. ۱۹۱۸) وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۴، المعجم الاوسط، طبرانی، ج ۴، ص ۱۴۰۵. ۱۹۱۹) الغدیر، ج ۵، ص ۱۴۸. ۱۹۲۰) همان، ج ۴، ص ۵۱۵. ۱۹۲۱) الغدیر، ج ۵، ص ۱۴۸ - ۱۴۹. ۱۹۲۲) وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۵. ۱۹۲۳) همان، ج ۵، ص ۱۴۷. ۱۹۲۴) وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۵. ۱۹۲۵) وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۳۴۰. ۱۹۲۶) وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۲۱۰. ۱۹۲۷) همان، ص ۹. ۱۹۲۸) همان، ص ۵۷. ۱۹۲۹) همان، ص ۶۳. ۱۹۳۰) همان، ج ۳، ص ۳۹۱. ۱۹۳۱) وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۵. ۱۹۳۲) وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۶. ۱۹۳۳) همان، ص ۱۴۰۶، الغدیر، ج ۵، ص ۱۵۰. ۱۹۳۴) وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۲. ۱۹۳۵) وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۲۸. ۱۹۳۶) الغدیر، ج ۵، ص ۱۵۰ - ۱۵۱. ۱۹۳۷) الغدیر، ج ۵، ص ۴۵۵. ۱۹۳۸) ابن کثیر، ج ۱۰، ص ۳۳۱. ۱۹۳۹) الغدیر، ج ۵، ص ۱۵۱. ۱۹۴۰) همان، ج ۱، ص ۱۳۳. ۱۹۴۱) الغدیر، ج ۵، ص ۱۵۲. ۱۹۴۲) همان، ج ۸، ص ۳۱۵. ۱۹۴۳) همان، ج ۵، ص ۱۵۳. ۱۹۴۴) همان، ج ۱، ص ۲۷۶. ۱۹۴۵) همان، ج ۵، ص ۱۵۳ - ۱۵۴. ۱۹۴۶) الغدیر، ص ۲۰. ۱۹۴۷) همان، ص ۶۶. ۱۹۴۸) همان، ج ۵، ص ۱۵۴. ۱۹۴۹) الشرح الکبیر، ج ۳، ص ۴۹۶. ۱۹۵۰) وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۵. ۱۹۵۱) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۶۸. ۱۹۵۲) کشف الارتیاب، ص ۳۵۰. ۱۹۵۳) وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۲. ۱۹۵۴) منهاج السنۃ، ج ۲، ص ۴۳۵ - ۴۳۷. ۱۹۵۵) منهاج السنۃ، ج ۱، ص ۴۷۴ - ۴۷۹. ۱۹۵۶) کشف الارتیاب، ص ۲۸۶ از تطہیر الاعتقاد صنعانی. ۱۹۵۷) اللجنۃ الدائمۃ للبحوث العلمیۃ و الافتاء، رقم فتوی ۷۲۱۰. ۱۹۵۸) تحذیر المساجد من اتخاذ القبور مساجد، البانی، ص ۶۸ و ۶۹. ۱۹۵۹) سورہ حج، آیہ ۳۲. ۱۹۶۰) سورہ بقرہ، آیہ ۱۵۸. ۱۹۶۱) سورہ حج، آیہ ۳۶. ۱۹۶۲) تفسیر قرطبی، ج ۱۲، ص ۵۶. ۱۹۶۳) ابوالشهداء، ص ۱۴۵. ۱۹۶۴) سورہ شوری، آیہ ۲۳. ۱۹۶۵) سورہ نور، آیات ۳۶ و ۳۷. ۱۹۶۶) سورہ زخرف، آیہ ۳۳. ۱۹۶۷) البرہان، بحرانی، ج ۳، ص ۱۳۷. ۱۹۶۸) سورہ مریم، آیہ ۵۷. ۱۹۶۹) تفسیر کشاف، ج ۲، ص ۳۹۰. ۱۹۷۰)



روح البیان، ج ۶، ص ۱۵۸. ۱۹۷۱) درّ المنثور، سیوطی، ج ۵، ص ۵۰. ۱۹۷۲) صحیح بخاری، کتاب الجنائز، حدیث ۶۲. ۱۹۷۳) اعانة الطالبین، ج ۲، ص ۱۲۰. ۱۹۷۴) تاریخ المدینة المنورة، ج ۱، ص ۱۲۰. ۱۹۷۵) وفاء الوفاء، ج ۲. ۱۹۷۶) طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۹۱، ق ۱. ۱۹۷۷) همان، ج ۳، ص ۲۸۹، ق ۱. ۱۹۷۸) سنن ابی داود، ج ۳، ص ۲۱۱؛ السیرة الحلییة، ج ۲، ص ۹۵. ۱۹۷۹) طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۱، ق ۱. ۱۹۸۰) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۱۹. ۱۹۸۱) طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۸۰. ۱۹۸۲) رحلة ابن جبیر، ص ۲۲۹. ۱۹۸۳) تاریخ بغدادی، ج ۱، ص ۱۶۳. ۱۹۸۴) رحلة ابن بطوطة، ص ۲۰۳. ۱۹۸۵) المنتظم، ابن جوزی، ج ۹، ص ۳۹. ۱۹۸۶) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴۵۸؛ صفة الصفوة، ابن جوزی، ج ۱، ص ۱۸۷. ۱۹۸۷) وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۱۷۰؛ المنتظم، ج ۷، ص ۲۱۶. ۱۹۸۸) رحلة ابن بطوطة، ص ۱۹۵. ۱۹۸۹) تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۰. ۱۹۹۰) تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۹۹. ۱۹۹۱) شذرات الذهب، ج ۲، ص ۴۸. ۱۹۹۲) تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۲. ۱۹۹۳) رحلة ابن بطوطة، ص ۲۲۵. ۱۹۹۴) تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۳. ۱۹۹۵) اعلام النساء، ج ۵، ص ۱۸۷ و ۱۸۹. ۱۹۹۶) تاریخ ابن خلکان، ج ۱، ص ۱۰۹. ۱۹۹۷) تاریخ ابن خلکان، ج ۲، ص ۸۲. ۱۹۹۸) منهاج السنه، ج ۱، ص ۴۷۴. ۱۹۹۹) ر.ک: مقالات الکوثری، ص ۲۴۶ به نقل از شرح صحیح مسلم، آبی مالکی، ج ۲، ص ۲۳۴. ۲۰۰۰) جریده ام القرى، تاریخ ۱۷ شوال ۱۳۴۴ ه. ق ۲۰۰۱) الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۴۲۱. ۲۰۰۲) شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۷، ص ۲۷. ۲۰۰۳) کتاب الجنائز. ۲۰۰۳) مقالات الکوثری، ص ۲۴۷، به نقل از المدونه الکبری، ج ۱، ص ۹۰. ۲۰۰۴) همان، به نقل از کتاب الأم، ج ۱، ص ۲۴۶. ۲۰۰۵) المحلی، ج ۵، ص ۱۳۳. ۲۰۰۶) المجموع، ج ۵، ص ۲۹۸. ۲۰۰۷) الحدیقه الندیة، ج ۲، ص ۶۳۰. ۲۰۰۸) صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۱، کتاب الجنائز. ۲۰۰۹) ر.ک: تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۲۳. ۲۰۱۰) همان، ج ۴، ص ۱۱۵. ۲۰۱۱) همان، ج ۲، ص ۱۷۹. ۲۰۱۲) ر.ک: تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳۶۲. ۲۰۱۳) ر.ک: زیارة القبور، علامه بدر الدین حوثی. ۲۰۱۴) کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۳۶، ح ۴۲۹۳۲. ۲۰۱۵) صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۲. ۲۰۱۶) تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۴۰۶. ۲۰۱۷) همان. ۲۰۱۸) همان، ج ۶، ص ۴۰۴. ۲۰۱۹) همان، ترجمه ابی الزبیر. ۲۰۲۰) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۷۴. ۲۰۲۱) میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۷۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۴۴. ۲۰۲۲) وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۹۶. ۲۰۲۳) القاعده الجلیلة، ص ۲۲. ۲۰۲۴) زیارة القبور، ص ۱۰۶. ۲۰۲۵) سوره كهف، آیه ۲۱. ۲۰۲۶) مفاتیح الغیب، ج ۲۱، ص ۱۰۵. ۲۰۲۷) البحر المحیط، ذیل آیه ۲۰۲۸) تفسیر ابی السعود، ج ۵، ص ۲۱۵؛ تفسیر کشاف، ج ۲، ص ۲۴۵. ۲۰۲۹) استیعاب، ج ۴، ص ۲۱-۲۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۸، ص ۳۳۴. ۲۰۳۰) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۷۸. ۲۰۳۱) مسند احمد، ج ۲، ص ۲۴۶. ۲۰۳۲) صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۶، کتاب المساجد. ۲۰۳۳) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۱۱، کتاب الجنائز؛ سنن نسائی، ج ۲، ص ۸۷۱، کتاب الجنائز. ۲۰۳۴) سنن نسائی، ج ۲، ص ۴۱. ۲۰۳۵) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۱۱. ۲۰۳۶) المقالات السنیه، ص ۴۲۷. ۲۰۳۷) الحدیقه الثنیة، ج ۲، ص ۶۳۱. ۲۰۳۸) زیارة القبور، ص ۲۸. ۲۰۳۹) اعلام الموقعین، ج ۳، ص ۱۴۸. ۲۰۴۰) سنن نسائی، ج ۴، ص ۹۵؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۰، ح ۱۳۸۴. ۲۰۴۱) تحذیر المساجد من اتخاذ القبور مساجد، البانی، ص ۴۳ و ۴۴. ۲۰۴۲) شرح جامع الصغیر، ج ۳، ص ۱۹۸. ۲۰۴۳) سنن نسائی، ج ۴، ص ۹۵. ۲۰۴۴) التاج الجامع للاصول، ج ۱، ص ۳۸۱. ۲۰۴۵) تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۵۴. ۲۰۴۶) المنتظم، ج ۱۴، ص ۳۸۳. ۲۰۴۷) وفيات الاعیان، ج ۵، ص ۳۱۰. ۲۰۴۸) الجامع الصحیح، ج ۳، ص ۳۷۲، باب ۶۲. ۲۰۴۹) رساله زیارة القبور، ص ۱۵۹. ۲۰۵۰) مجموعه الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۶۰. ۲۰۵۱) اغاثة اللهفان، ج ۱، ص ۲۱۴. ۲۰۵۲) زیارة القبور، ص ۱۵۹ و ۱۶۰. ۲۰۵۳) فتاوی نور علی درب، ج ۱، ص ۳۰۲. ۲۰۵۴) سوره آل عمران، آیه ۹۶. ۲۰۵۵) سوره مؤمنون، آیه ۲۹. ۲۰۵۶) سوره انبیاء، آیه ۷۱. ۲۰۵۷) سوره نازعات، آیه ۱۶. ۲۰۵۸) سوره طه، آیه ۱۲. ۲۰۵۹) سوره انبیاء، آیه ۸۱. ۲۰۶۰) سوره اسراء، آیه ۱. ۲۰۶۱) صحیح بخاری، ج ۶، ص ۷، کتاب المغازی. ۲۰۶۲) همان، ج ۱، ص ۹۰، کتاب الصلاة. ۲۰۶۳) السیرة الحلییة، ج ۳، ص ۳۰۶. ۲۰۶۴) وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۵۲. ۲۰۶۵) همان، ص ۳۸۵. ۲۰۶۶) سوره نساء، آیه ۶۴. ۲۰۶۷) الکشاف، ذیل آیه ۲۰۶۸) سوره بقره، آیه ۱۲۵. ۲۰۶۹) الخصائص الکبری، ج ۱، ص ۱۵۴. ۲۰۷۰) المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۲۰۴. ۲۰۷۱) صحیح ابن حبان. ۲۰۷۲)



وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۶. ۲۰۷۳) المدونة الكبرى، ج ۱، ص ۹۰. ۲۰۷۴) الحديقة النديّة، ج ۲، ص ۶۳۱. ۲۰۷۵) شرح الشفاء، ج ۳، ص ۵۱۷. ۲۰۷۶) شرح الشفاء، ج ۳، ص ۵۱۷. ۲۰۷۷) المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۴۵. ۲۰۷۸) الفصل، ج ۴، ص ۹۴. ۲۰۷۹) حقيقة التوسل و الوسيله، ص ۱۴۵، به نقل از تفسیر بیضاوی. ۲۰۸۰) فتاوی نور علی الدرب، ج ۱، ص ۳۰۲. ۲۰۸۱) اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۳ - ۲۹۵. ۲۰۸۲) مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، ج ۱، ص ۱۸۳. ۲۰۸۳) اللجنة الدائمة من الفتوى، رقم ۱۷۷۴. ۲۰۸۴) البدعة، ابن فوزان، ص ۲۵ و ۲۷. ۲۰۸۵) فتاوی منار الاسلام، ج ۱، ص ۴۳. ۲۰۸۶) سوره توبه، آیه ۲۴. ۲۰۸۷) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹. ۲۰۸۸) المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۲۹. ۲۰۸۹) سوره شوری، آیه ۲۳. ۲۰۹۰) سوره صافات، آیه ۲۴. ۲۰۹۱) تذکرة الخواص، ص ۱۰. ۲۰۹۲) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۲۰ ح ۱۳۱، کتاب الایمان، صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۰۱ ح ۳۷۳۶، مسند احمد ج ۱، ص ۱۳۵ ح ۶۴۳، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲ ح ۱۱۴. ۲۰۹۳) نهاية ابن اثیر، ماده زخ. ۲۰۹۴) تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۲، ص ۱۴۳. ۲۰۹۵) مستدرک حاکم. ۲۰۹۶) سوره بقره، آیه ۱۲۵. ۲۰۹۷) صحیح بخاری، کتاب الانبیاء، ج ۲، ص ۱۵۸. ۲۰۹۸) سوره بقره، آیه ۱۵۸. ۲۰۹۹) صحیح بخاری، کتاب الانبیاء، ج ۲، ص ۱۵۸. ۲۱۰۰) سوره صافات، آیات ۱۰۱ - ۱۰۷. ۲۱۰۱) مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۶؛ مسند طرابلسی، ح ۲۶۹۷. ۲۱۰۲) سوره حج، آیه ۳۲. ۲۱۰۳) سوره ابراهیم، آیه ۵. ۲۱۰۴) سوره شوری، آیه ۲۳. ۲۱۰۵) سوره ضحی، آیات ۲ و ۱. ۲۱۰۶) السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۵۸. ۲۱۰۷) سوره اعراف، آیه ۱۵۷. ۲۱۰۸) سوره انشراح، آیه ۷. ۲۱۰۹) سوره فتح، آیه ۳. ۲۱۱۰) سوره هود، آیه ۱۲۰. ۲۱۱۱) بلوغ المأمول فی الاحتفاء و الاحتقال بمولد الرسول صلی الله علیه و آله. ۲۱۱۲) سوره یونس، آیه ۵۸. ۲۱۱۳) سوره انبیاء، آیه ۱۰۷. ۲۱۱۴) در المثنور، ج ۴، ص ۳۶۷. ۲۱۱۵) روح المعانی، ج ۱۰، ص ۱۴۱. ۲۱۱۶) صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۱۹. ۲۱۱۷) صحیح مسلم، ح ۱۱۳۰؛ صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۱۵. ۲۱۱۸) الحاوی للفتاوی، ج ۱، ص ۱۹۶. ۲۱۱۹) مورد الصادی فی مولد الهادی. ۲۱۲۰) الحاوی، ج ۱، ص ۱۹۶. ۲۱۲۱) همان. ۲۱۲۲) صحیح ترمذی، ح ۴۹۱. ۲۱۲۳) مسند احمد، ج ۴، ص ۲۴؛ المصنّف، ابن ابی شیبّه، ج ۶، ص ۱۸۰؛ المعجم الكبير، ج ۱، ص ۸۴۲. ۲۱۲۴) مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۶؛ مسند طرابلسی، ح ۲۶۹۷. ۲۱۲۵) المواهب اللدنیّة، ج ۱، ص ۱۴۸. ۲۱۲۶) القول الفصل فی حکم الاحتفال بمولد خیر الرسل، ص ۱۷۵. ۲۱۲۷) الحاوی للفتاوی، ج ۱، ص ۱۸۹ و ۱۹۷. ۲۱۲۸) الروائح الزکیّة، ص ۳۳. ۲۱۲۹) تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۳۲۳. ۲۱۳۰) السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۸۴ و ۸۳. ۲۱۳۱) سوره احزاب، آیه ۲۱. ۲۱۳۲) مجله السیاسة الكويتیة، ۲۳ ربیع الاول، سال ۱۴۰۲ ه. ق، شماره ۴۸۷۰. ۲۱۳۳) فتح المجید بشرح عقیده التوحید، ص ۱۵۴ و ۱۵۵، در حاشیه. ۲۱۳۴) المدخل، ابن الحاج، ج ۲، ص ۲. ۲۱۳۵) الحاوی للفتاوی، سیوطی، ج ۱، ص ۱۹. ۲۱۳۶) مسند احمد، ج ۲، ص ۲۴۶. ۲۱۳۷) حاشیه عون المعبود، ج ۶، ص ۳۲. ۲۱۳۸) کشف الارتیاب، ص ۴۴۹. ۲۱۳۹) اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۴. ۲۱۴۰) صحیح بخاری، ح ۴۰۴۳؛ البدایة و النهایة، ج ۴، ص ۲۸. ۲۱۴۱) سوره بقره، آیه ۱۸۳. ۲۱۴۲) الفتاوی، شلتوت، ص ۸۸. ۲۱۴۳) مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۶۶؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۴. ۲۱۴۴) رک: کشف الظنون.

### درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار - ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل

الله تعالی (فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی: [www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com) تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام

یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌زحانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتمّاً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

